جلد پنجم

مجموعه آثار ۸

مسائل هزاره

حسین نایل



جلد پنجم

مجموعه آثار ۸

مسائل هزاره

حسین نایل

آب‌ایستاده به مساحت ده‌هزار هکتار و دشت ناور به مساحت هفت‌هزار هکتار به‌وسیلهٔ فرمان شماره ۷۰۷ در سال ۱۳۵٦، مطابق ۱۹۷۷ میلادی، مطابق نورم و استاندارد IUCN (اتحادیهٔ بین‌المللی حفاظت طبیعت و منابع طبیعی) به حیث پارک ملی اعلام گردید. تعداد پرندگان آبی از قبیل قاز و مرغابی در این دو جهیل به ده‌هزار می‌رسند. اهمیت بین‌المللی این دو جهیل در کنفرانس بین‌المللی مرغان آبی منعقده رامسر (ایران) شناخته شده و این دو جهیل در کتاب آمار سرخ Red data book (IUCN) به‌حیث حفاظت‌گاه پرندگان آبی درج گردیده است. عدهٔ زیادی از مرغان مهاجر آبی قزاقستان، سایبریا، پاکستان و هندوستان در این دو جهیل در هنگام مهاجرت توقف می‌نمایند. در حدود یک تا دو فیصد جمعیت قاز حسینی جهان در دشت ناور تخم‌گذاری نموده؛ در حالی که آب‌ایستاده مرکز اصلی تخم‌گذاری کلنگ سفید، که از پرندگان نادر جهان است، می‌باشد.

پاره‌ای از متن کتاب

ISBN 978-9936-635-20-3
9 789936 635203

انتشارات بنیاد اندیشه

بسم الله

جلد پنجم

مسائل هزاره

یادداشت‌هایی دربارهٔ تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ

حسین نایل

تاریخ/ ۱۲
مجموعه آثار ۸

انتشارات بنیاد اندیشه
۱۳۹۷

سرشناسه: نایل، حسین، ۱۳۱۰- ۱۳۷۶
عنوان و پدیدآورنده: مسائل هزاره، جلد پنجم، حسین نایل
مشخصات نشر: چاپ اول، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، بهار ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: وزیری، ۴۹۴ صفحه
موضوع: تاریخ، رجال، ادبیات، فرهنگ، مجموعه مقالات
شابک: ۳-۲۰-۶۳۵-۹۹۳۶-۹۷۸
ISBN: 978-9936-635-20-3

....

مسائل هزاره، جلد پنجم
(تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ)
حسین نایل

ناشر: انتشارات بنیاد اندیشه
ویراستار: دکتر حفیظ شریعتی (سحر)
صفحه‌آرایی و طرح جلد: هادی مروج
چاپ و صحافی: کاج
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۷، کابل
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۴۸۰ افغانی
شابک: ۳-۲۰-۶۳۵-۹۹۳۶-۹۷۸
ISBN: 978-9936-635-20-3
آدرس مرکز پخش: کابل، سرک دارالامان، سرک اول، خانه ۸، بنیاد اندیشه
شماره تماس: ۰۷۸۸۳۱۱۵۲۴

یادداشت ناشر

حداقل در طی یک دهۀ اخیر، صنعت چاپ و نشر کتاب در افغانستان رو به رشد بوده است؛ این بهبودی را هم می‌توان در نوع کتاب‌آرایی دید و هم در کیفیت چاپ و این جای بسی مباهات است. اما چیزی که این بازار را مغشوش ساخته است، عدم نظارت رسمی نسبت به کیفیت چاپ محصولات فکری و فرهنگی است؛ هر بنگاه نشراتی دیدگاه ارزشی- کیفی خاصی برای خودش تعریف کرده است. این مسأله هرچند به نحوی سوار بر بال آزادی بیان است؛ اما پی‌آیندش گاه چاپ آثاری است که از نگاه کیفی، بافت ساختاری، زبان و قدرت محتوایی ضعیف به نظر می‌نماید. انتشارات بنیاد اندیشه با توجه به این کم‌وکاستی‌ها، گام به میدان نشر گذاشته و سعی دارد، علاوه بر حمایت نیروهای پژوهشگر و فرهنگی و چاپ آثارشان، نگاه کیفی، از لحاظ فرم و محتوا نسبت به آثار پژوهشی و آفرینشی، داشته باشد.

از سوی دیگر، در دهه‌های پر شر و شور و گذشتۀ تاریخی نابسامان این آب‌وخاک، آثار بسیاری در زمینه‌های تاریخ، ادبیات و مباحث فکری خلق شده و بار تحولات و درد و رنج این ملت را در سینه دارند، تحولات و رنج‌هایی که همزاد و دوشادوش انسان افغانستانی حرکت کرده و با قلم و فکر نسل‌های گذشته و امروز، میراث تلخ نسل‌های آینده شده‌اند. اما بسیاری از همین میراث خلق‌شده در دهه‌های گذشته در پستوها مانده‌اند که کم‌کم در غبار شتاب‌آلود زمانه گم می‌شوند؛ آثاری که نمی‌دانیم برای خلقش چه خون دل‌هایی خورده شده است و چه رنج‌هایی تحمل. انتشارات بنیاد اندیشه بر این است که نگاه ویژه‌ای نسبت به چاپ این‌گونه آثار داشته باشد و از اولویت‌های خودش تعریف کند. امید است که مورد قبول طبع خوانندگان و پژوهشگران افتد.

انتشارات بنیاد اندیشه

کابل، بهار ۱۳۹۷ شمسی

فهرست مطالب

بخش نخست: مقالات

طالب کندهاری ۹۴

بخش دوم: داستان‌ها

بخش سوم: گزارشات

بخش نخست

مقالات

ریشه‌های تاریخی کلمهٔ هزاره[1]

در این مبحث تاریخی، تلاش ما در جهت روشن‌ساختن این مطلب است که هزاره‌های کشور ما از نظر تاریخی به چه نام‌هایی مسمی شده و آیا تصور این‌که هزاره‌های کشور ما بازماندگان لشکریان چنگیزند، درست است یا نه؟

در مورد نژاد، زبان، موجودیت تاریخی و چگونگی وضع مردمان کوهساران مرکزی کشور نوشته‌ها و یادداشت‌های زیاد تاریخی از مورخین داخلی و خارجی وجود دارند؛ اما هم‌چنان که در متن خواهیم دید، اغلب نوشته‌ها حایز اعتبار تاریخی قابل باوری، به‌خصوص در زمینهٔ این‌که هزاره‌های کشور ما چرا بدین نام یاد شده‌اند، نبود و همان‌گونه که «سنت مارتن» و «موسیوفوشه» فرانسوی اظهار می‌دارند، منبع اصلی چنین نوشته‌ها تاریخ ابوالفضل، مورخ دورهٔ اکبری، است که در آن بیشتر افسانه‌ها رنگ تاریخ را یافته‌اند.

باید گفت که یک تحقیق اجمالی در صفحات تاریخ کشور ما به‌سادگی نشان می‌دهد که آن‌چه را در مورد مغول‌بودن اقوام هزاره گفته‌اند، مطلبی است سخت بی‌پایه و غیرقابل باور. در این زمینه، جهت روشنی مطلب، باز به تحقیق شیوای استاد عبدالحی حبیبی در مقالهٔ «آیا هزاره کلمهٔ قدیم‌تر است»، برمی‌گردیم. او بعد از این‌که یادداشت جامع‌التواریخ رشیدالدین را مبنی بر این‌که لشکریان چنگیزخان به‌دسته‌های هزاره و صده تقسیم شده بودند و چنین لشکری برای حفظ مناطق سوق‌الجیشی همان‌جا باقی مانده‌اند، یادآوری نموده است و قبل از همه، یادداشت «موسیوفوشه»، باستان‌شناس مشهور فرانسوی، را چنین نقل می‌کند: «هزاره به زبان فارسی به‌معنای هزاره است و چون چنگیزخان لشکریان خود را به‌دسته‌های هزار نفری تقسیم می‌کرد، بنابراین، ابوالفضل، مورخ دورهٔ اکبری، چنین اظهار نموده است که این مردم کوهستانی قسمتی از لشکریان چنگیزند که در آن محل باقی مانده‌اند و تمام نویسندگان بعد از او هم همین مطلب را تکرار کرده‌اند، بدون این‌که از

---

۱. بحری، «ریشه‌های تاریخی کلمهٔ هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۲۲، سال ۳، شمارهٔ مسلسل ۴۳۴، ۱۳۶۱.

خود سؤال کنند که چگونه یک فوج هزار نفره از لشکریان چنگیزخان در میان این کوه‌های سخت به حال خود واگذاشته شده‌اند؟ و چگونه جمعیت کثیری را تشکیل داده‌اند؟»

نوشتهٔ موسیوفوشه که در این مورد تأییدکنندهٔ نظریات سنت مارتن است، به‌رؤیت اسناد تاریخی از اعتبار بزرگی برخوردار است؛ به این دلیل که:

«اولاً، نام هزاره تنها به این منطقه گفته نشده است؛ بلکه این نام در ماورای «اباسین»، دامنه‌های «مهابن» تا «هری‌پور»، «ایبت‌آباد»، «پگلی»، «کاغان» و در سراشیب‌های کوه‌های کشمیر، وادی معروفی موجود است که آن را هزاره گویند؛ ولی مردم آن از جنس «تاتار» و از نظر قیافه نژاد زرد نیستند؛ بلکه از بقایای آریایی‌های هندی‌اند و چنگیزخان نیز هیچ‌گاهی از دریای سند عبور نکرده است.»

دوم این‌که «هیون‌تسنگ»، زائر مشهور چینی، به قول مؤلف افغانستان در مسیر تاریخ، در سال ۶۳۰. م، در راه رفتن از شمال به شرق، از بامیان عبور کرده و به گفتهٔ استاد عبدالحی، در تاریخ ۲۵ جون ۶۴۴ میلادی به «اراکوزیا» (قندهار امروزی) آمده است. وی پایتخت اولی اراکوزیا را «هو-سا- نه» و پایتخت دومی را «هوساله» یاد کرده است که سنت مارتن نام اولی را با «غزنه» و دومی را با «هزاره» یکسان دانسته است. هم در این مورد بطلمیوس، جغرافیه‌دان مشهور یونانی، همین منطقه را به‌نام «اوزاله» در شمال‌غرب اراکوزیا معرفی داشته است. هیون‌تسنگ در مورد خصوصیت این منطقه می‌گوید: «از هوساله چشمه‌زار خیزد و به چندین شعبه تقسیم می‌شوند. اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است. مردم آن خوشدل و آزاده‌اند. در اصول جادوگری مهارت دارند. تحریر و زبان‌شان با دیگر ممالک فرق دارد.»

خاطرنشان باید ساخت که دورهٔ حملات چنگیزخان مصادف به ۱۲۲۱ میلادی است و بین این نوشته و دورهٔ چنگیزخان نزدیک به شش قرن فاصله است. موسیوفوشه نیز با تطبیق سنت مارتن همنوا است. وی می‌گوید: «چون هیون‌تسنگ همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خود گشتی می‌زد... از هزاره‌جات نیز عبور کرده است. وی خصایص اقلیمی، زبان و اخلاف این مردم را یادداشت کرده است و حتی از قیافهٔ چینی آن‌ها صحبت می‌کند.» وی می‌افزاید که «از عصر هیون‌تسنگ هزار سال قبل اسکندر از جنوب افغانستان به‌شمال آن از این جبال می‌گذشت، مردم جدیدی را در آن‌جا مشاهده کرده بود که از دیگران سرکش‌تر بودند و هم شباهت‌های خانه‌های گلی آن‌ها با آن‌چه بینندهٔ امروزی می‌بیند، یکسان است»؛ اما مطلب قابل توجه این است که چگونه هیون‌تسنگ چینایی و بطلمیوس یونانی کلماتی را برای باشندگان این سرزمین استعمال می‌کنند که

از حیث تغییرپذیری کلمات به‌آسانی یکی به دیگری تبدیل گشته و چه بسی که فقط تفاوت لهجهٔ چینی و یونانی آن را اندکی تغییر داده، ورنه در اصل یک کلمه بوده است؛ زیرا بین سیلاب‌های هردو کلمهٔ هو- سا- له چینی و او- زا- له یونانی تفاوتی وجود ندارد و تبدیل یکی به دیگری طبیعی است؛ هم‌چنان که کلمات «اپاگین»، «اوغان» و «افغان» و یا «ترەباس» اصل کلمهٔ پشتو به‌مفهوم شمشیرباز و شمشیرزن به مرور زمان به «طره‌باز» تغییر شکل یافته است.» آن‌چه در این بحث قابل توجه است، این است که مردمان دارای عین مشابهت‌ها در همین منطقهٔ کنونی برادران هزارهٔ کشور ما، صدها سال پیش از حملات چنگیزیان با اندک تفاوت به اسم هوساله و اوزاله یاد شده و قرن‌ها در کنار «اپوگین» یا «اوغانی» و «افغان» (پشتون‌ها) زندگی داشته‌اند.

در مورد کلمهٔ هزاره در همین مقاله یاد شده است از حیث تحلیل فلالوژیک زبان چنین به اثبات رسیده است که کلمهٔ هزاره ممکن است شکل تغییریافتهٔ کلمهٔ «هوزره»، یا «شه‌زره» پشتو که معنای آن خوشدل است و بطلمیوس نیز همین صفت را به عین کلمه برای مردمان این منطقه قایل شده، باشد و شاید هم همین کلمهٔ هوزره یا شه‌زره به هوزاله چینی و اوزاله یونانی تبدیل شده باشد و به مرور زمان به هزاره تغییر شکل یافته باشد.

اقوام هزارهٔ افغانستان[1]

پس‌منظر تاریخی

اقوام و قبایل هزاره از جمله‌ای کهن‌ترین ساکنان افغانستان کنونی محسوب می‌گردند. این اقوام دلیر، بااراده و سخت زحمت‌کش به‌صورت عمده در مناطق مرکزی افغانستان در لای جلگه‌ها و دره‌های هندوکش، کوه‌بابا و به‌صورت پراکنده در اغلب شهرهای کشور زندگی دارند.

در مورد سابقهٔ تاریخی هزاره‌های افغانستان تصورات مختلف و گوناگون نزد مردم و حتی خود هزاره‌ها موجود است. عده‌ای از محققین و تاریخ‌نگاران به استناد آیین‌نامهٔ اکبری، نوشتهٔ ابوالفضل، مورخ دورهٔ اکبری، هزاره‌ها را از بقایای لشکر چنگیزخان به‌حساب آورده و در این زمینه گاه رنگ و سیمای ظاهری آن‌ها را با اندک وجوه مشترک فرهنگی با گروه‌های ترکی‌نژاد شاهد می‌گیرند. در این امر، موسیوفوشهٔ فرانسوی در کتاب «تمدن ایرانی»، سنت مارتن فرانسوی و نویسندهٔ کتاب جوامع‌التواریخ (شیر محمد) نیز اصل مغول‌بودن هزاره‌ها را رد می‌کند. دو نفر محقق و باستان‌شناسان اول به استناد نوشته‌های هیون‌تسنگ، زائر چینایی، که هزاره‌ها را به‌نام هوزاله معرفی داشته و نیز

---

۱. بحری، «اقوام هزارهٔ افغانستان»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۳۳، سال سوم، شمارهٔ مسلسل ۵۴۶، ۱۳۶۲.

نوشته‌های بطلمیوس، جغرافیه‌دان یونانی، که همین مردم را به عین خصوصیت اوزاله گفته است، استناد جسته و هم‌چنان اظهار می‌دارند که مورخان اسکندر هزار سال پیش از هیون‌تسنگ در منطقهٔ کنونی هزاره‌ها یک نوع مردم جدید که از دیگران سرکش‌تر بودند، دیده و از آن‌ها یاد کرده‌اند.

به گفتهٔ استاد عبدالحی حبیبی[1]، جوامع‌التواریخ (غیر از جامع رشیدالدین) مطلع سعدالدین عبدالرزاق سمرقندی و تاریخ گزیده از «حمدالله مستوفی» که همه در حدود سدهٔ هشتم هجری، یعنی قبل از دورهٔ چنگیزخان، نوشته شده‌اند، بارها از هزاره‌ها، اوغانی، هزاره و افغان و امیر مبارزالدین از اوغانیان و «سیوغتمش» اوغانی، اوغان و جرمایی و هزارهٔ خانه‌به‌دوش و هزارهٔ اوغانی و هزارهٔ اوغان و اوغانیان نام برده است. نویسندهٔ کتاب حیات سید جمال‌الدین افغانی نیز بر وجود هزاره‌ها قبل از حملات چنگیزخان شاهدی می‌دهد و شاه علی‌اکبر شهرستانی هم معتقد است که «کلمهٔ هزاره در آغاز از طرف دیگر مردم به هزاره‌ها اطلاق شده و سپس هزاره‌ها خودشان نیز آن را پذیرفته‌اند.» در این مورد شیر محمد، مؤلف تاریخ خورشید جهان، می‌نویسد: «قبل از دولت اسلام، سوای ملک غور، ساخر، سیاه‌بند و بادغیس، تمام ممالک میدانی (سرزمین‌های هموار) و کوهستان افغانستان در تصرف قوم تاجیک و هزاره بودند. هردو گروه مذهب زردشتی داشتند، از حملات اعراب متلاشی شدند...» و نیز می‌افزاید که «هزاره قبل از چنگیزخان اُلس کلان و خلقی بسیار بوده‌اند.» در زمینهٔ تشابه فرهنگی هزاره‌ها و ترک‌نژادهای افغانستان باید گفت که تحقیقات مفصل «کلوس فردیناند»، محقق دانمارکی، این تشابه را به دلایل مقنع رد می‌کند[2].

عده‌ای از تاریخ‌نویسان، از جمله مؤلف حیات افغانی و حتی مردمان عادی کشور ما، تصور دیگری نیز دارند مبنی بر این‌که گویا هزاره‌ها و چهارایماق هردو از نسل ترخان تاتاری‌اند. این ادعا نیز پایهٔ منطقی ندارد؛ زیرا چهارایماق‌ها که سه طایفهٔ آن به‌نام «جمشیدی»، «فیروزکوهی» و «تیمنی» و چهارم را گاه هزارهٔ قلعهٔ‌نو و گاه تیموری به‌حساب می‌گیرند و بیشتر در نواحی کوهستانی هرات، فاریاب، بادغیس و چغچران زندگی نیمه‌کوچی دارند و به استثنای هزارهٔ قلعهٔ‌نو که خود را مخلوطی از ترک و ایماق می‌دانند.

هزاره‌های زحمت‌کش کشور ما طی سده‌های طولانی در درون دره‌های صعب‌العبور هندوکش و کوه‌بابا مقهور طبیعت سرکش و ناآرام و زندگی بی‌حرکت قبیله‌ای بودند و فقط در زمان آغاز مبارزات ضد صفوی در دورهٔ هوتکیان، نخست سران آن‌ها در جرگهٔ بزرگی به رهبری «میرویس هوتکی» سهم گرفته و از آرمان آزادی و استقلال کشور دفاع کردند و بعد نیز در اردوی محمود

۱. آریانا، سال ۲۰، شمارهٔ ۵.
۲. رجوع شود به مقالهٔ کلتور هزاره، مجلهٔ فرهنگ، ۱۳۹۵.

هوتکی با یک کمیت بزرگی در فتح اصفهان سهم گرفتند، در جرگهٔ تاریخی« شیرسرخ» قندهار هنگام انتخاب شاه افغانستان، نمایندگان هزاره‌های کشور سهم داشته و در اردو و ادارات دولتی راه یافتند. در دورهٔ شامزمان برای نخستین‌بار زمام‌دار مقتدری، روابط مناطق هزاره‌نشین را از طریق حکومت محلی با ادارهٔ مرکزی عیار ساخت؛ ولی این موضع با برادرکشی خانوادهٔ تیمورشاه درانی از میان رفت. امیر دوست‌محمد خان بار دیگر به انقیاد مناطق مرکزی و هزاره‌نشین پرداخت و امیر شیرعلی خان راه او را ادامه داد.

یکی از عوامل عمدهٔ عدم برقراری روابط مناطق هزاره‌نشین با امارت‌ها و دولت‌های مرکزی، همانا حاکمیت شدید نظام قبیله‌ای سنتی و تأمین منافع طبقات و اقشار بالایی هزاره در چنین نظام‌ها بود. این نظام به‌نحوی عیار شده بود که در رأس هر قبیله خان بزرگی به‌مثابه امیر محلی حکمروایی می‌کرد. بزرگ‌ترین این خان‌ها را «ایل‌خان» می‌گفتند که در رکاب خود دوهزار مرد سواره داشت، از آن پس «خان خان» یا «میرزا» یا «میرهزار» که هزار سواره داشت و پایین‌تر از آن «بیگ» قرار داشت. اگر خانی پسر نمی‌داشت، بعد از مرگ [او] دخترش به لقب «آغه» حکمروایی می‌کرد و شوهر از خانواده‌های عادی هزاره می‌گرفت.

در دورهٔ امیر عبدالرحمان که شدت استبداد و ستمگری دولت مرکزی قوت گرفت، زحمت‌کشان هزاره که از یک‌سو در نتیجهٔ نظام قبیله‌ای و چور و چپاول ارباب زور و زر رنج می‌کشیدند و از جانب دیگر عمال دولت مرکزی زندگی آن‌ها را به نابودی می‌کشیدند، ناگزیر دست به قیام‌های بزرگی زدند؛ ولی دریغا که این قیام‌ها هم‌چون عدهٔ زیادی از قیام‌های دهقانی کشور ما توسط همان فنودالان و دارندگان امتیازات بزرگ طبقاتی و قشری رهبری می‌شد که پایانش به نابودی هزاران خانوار دهقان زحمت‌کش، فرار آن‌ها از وطن و تبدیل عده‌شان به بردگان خانواده‌های اشرافی حاکم در کابل می‌انجامید!

بعد از حصول استقلال کشور که رزمندگان هزاره در آن سهم شایسته داشتند، همهٔ بردگان دورهٔ استبداد رهایی یافته، سهم‌گیری هزاره‌های کشور در حیات سیاسی و اجتماعی کشور افزایش یافت؛ ولی با سقوط نهضت امانیه، شاید به این دلیل که هزاره‌های کشور با شهامت و دلیری تا پایان دورهٔ سقوی به‌شدت در دفاع از نهضت امانی رزمیده و حماسه‌های بزرگی رزمی به‌جا گذاشته‌اند و این روح پیکارجویی و ترقی‌خواهی به مذاق خانوادهٔ آل یحیی وفق نداشت؛ لذا بار دیگر، طی چندین دهه، در چنگال ستمگران، اربابان قدرت و سیاست‌های ضد ملی و تبعیض‌طلبانهٔ طبقات و محافل حاکمهٔ کشور رنج کشیدند.

زندگی اجتماعی و فرهنگی

هزاره‌های افغانستان تا اوایل نیمهٔ دوم قرن نوزده، زندگی سربسته و بدون ارتباط با مناطق دیگر کشور را دنبال می‌کردند. کوچیان نخستین کسانی‌اند که به‌صورت عمده در دورهٔ زمامداری امیر عبدالرحمان در قلب دره‌های هزاره‌جات راه یافتند. نفوذ کوچیان در این مناطق هرچند موجب برخی برخوردهای خصمانهٔ باشندگان اصلی مناطق هزاره‌جات گردید؛ ولی همین کوچیان حامل مناسبات جدیدی در زمینهٔ روابط اقتصادی و اجتماعی گردیدند. تا این دوران، اغلب هزاره‌های کشور فقط در بین خود به مبادلهٔ بیشتر جنس‌به‌جنس پرداخته با دنیای بیرون روابط وسیعی نداشتند. کوچیان مال‌دار که در عین وقت ثروت نقدی و اموال تجارتی چون تکه‌باب، چای، بوره، پاپوش و غیره با خود انتقال می‌دادند، در بین خانواده‌های هزاره به دادوستد و معاملهٔ تجارتی پرداخته، بالمقابل از آن‌ها روغن، برک و مواشی به‌دست آورده، به نقاط دیگر انتقال می‌دادند. دادن پول نقد و اجناس مورد ضرورت از طرف کوچیان به هزاره‌های این مناطق و این‌که اغلب آن‌ها قدرت واپس‌پرداخت به‌موقع را نداشتند، موجب شد که عده‌ای از خانواده‌های کم‌زمین هزاره زمین‌های خود را از دست داده و به مستأجرین کوچی مبدل گردند. ازدیاد نفوس، از دست‌دادن زمین‌ها و مواشی در نزد خانواده‌های تهی‌دست و میانه‌حال هزاره و به‌وجودآمدن امکان مسافرت‌های موسمی و غیرموسمی به سایر شهرهای کشور و تلاش در جهت تأمین احتیاجات زندگی که در محیط اصلی به‌سختی میسر می‌شد، باعث گردید که مهاجرت‌ها آغاز یا بدین ترتیب برخی خانواده‌های هزاره نخست به شهر کابل و بعد به سایر شهرها و حتی بیرون از کشور، به‌خصوص در ایران و کویته، مهاجرت کردند. اغلب این مهاجرین بعدها سکونت دایمی اختیار نموده و به کارهای دشوار شاقه؛ از قبیل جوالی‌گری، دست‌فروشی، صفایی، پینه‌دوزی، روزمزدی، چوب‌شکنی، برف‌پاکی و غیره می‌پرداختند. در این میان، عدهٔ محدودی که در مناطق اصلی نیز از ثروت و امتیاز برخوردار بودند، زندگی پرسروصدا و مطمئنی آغاز نهادند.

اغلب مناطق هزاره سرد و زمین‌های آن یک فصله‌اند. مردان‌شان بیشتر به کارهای کشت و زراعت مصروف بوده؛ در حالی‌که زنان بر علاوه کارهای شاقهٔ خانه، به خیشاو و دروکردن گیاهان هرزه یک‌جا با مردان بدون حجاب در کشت‌زارها کار می‌کنند. تربیت و چراندن مواشی اغلب کار اطفال و نوجوانان هزاره است. طبیعت سرد و مشکل منطقهٔ هزاره امکان می‌دهد که فقط در حدود شش ماه سال به کار و زراعت پرداخته شود. متباقی فصل سال بیشتر به بی‌کاری و یا کارهای کم‌حاصل می‌گذرد.

هزاره‌ها سیدهای خود را زیاد قدر گذاشته، عروسی بیرون قبیله در بین‌شان نادر است. خان‌ها

کمتر حاضر به ازدواج با مردمان عادی و زحمت‌کش می‌گردند؛ ولی سیدها هرگز بیرون از خانواده‌های مذهبی خود به وصلت نمی‌پردازند. وجود هم‌چشمی خان‌های محلی بیشتر موجب جنگ‌ها و کشمکش‌های قبایل هزاره می‌گردد. هزاره‌ها وسایل و طرز معین موسیقی دارند؛ «دمبوره»، «غیچک» که هردو دوتارند و «چنگ» بعضاً هم «توله» از وسایل موسیقی آن‌ها هستند. دوبیتی‌ها، چهاربیتی‌ها و غزلیات را در پردهٔ ساز و آواز می‌خوانند که بیشتر از هجر و فراق و عشق‌های نافرجام و... حکایت می‌کنند. اشعار و سروده‌های‌شان همه به زبان دری بوده، منتها با لهجهٔ خاص هزاره‌گی زمزمه می‌گردد.

انقلاب هفت ثور سرآغاز زندگی نوین

پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک هفت ثور، چرخش عظیم بود در همهٔ عرصه‌های زندگی خلق‌های کشور ما که در نتیجهٔ آن نه‌تنها زنجیرهای استثمار و ستمگری فئودالی درهم شکست؛ بلکه ستم ملی و انواع تبعیضات ملی، مذهبی، زبانی و غیره جای خود را برای تحکیم اتحاد و همبستگی برادرانهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور گذاشت. اگرچه حل کامل مسئلهٔ ملی با پیروزی کامل نظام اجتماعی نوین ارتباط دارد و رسیدن به این مأمول تنها در شرایط برقراری مناسبات مبتنی بر عدالت اجتماعی، یعنی جامعهٔ فاقد استثمار انسان از انسان، مطمع نظر است، با آن‌هم انقلاب ما پایه‌های استوار مادی را برای حل این مسئله بنیاد گذاشت و این پروسه هنوز ادامه دارد. هزاران خانوار دهقان هزارهٔ زحمت‌کش در نقاط مختلف کشور مالک قطعات زمین گردیده و صدها هزار زحمت‌کش هزاره، در کنار سایر زحمت‌کشان میهن ما، از عوارض کمرشکن فئودالی رهایی یافتند. مناسبات اقتصادی نوینی در کشور آغاز یافته است که اثرات آن بر زندگی هزاره‌های زحمت‌کش کشور مانند همهٔ ملیت‌ها نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد. در ساحهٔ فرهنگی، مؤسسات تعلیمی کشور بدون کوچک‌ترین تبعیض و امتیاز، هزاران فرزند هزاره را به آغوش کشید و کار سوادآموزی و تنویر سیاسی راه خود را در بین همهٔ مردم و از جمله هزاره‌های وطن ما بازکرد. سیستم نوین دولتی، پایه‌های حقوقی تأمین آزادی‌های دموکراتیک را با استواری بنیاد نهاده، شبکهٔ وسیعی از سازمان‌های صنفی و اجتماعی سهم‌گیری توده‌های میلیونی مردم و هم‌گام با آن‌ها زحمت‌کشان هزاره را در حیات سیاسی و اجتماعی کشور فزونی بخشید. قوای مسلح افغانستان بهترین و سرسپرده‌ترین فرزندان هزاره‌های کشور را بدون تعصبات کور و ضد ملی دیروز که عاملین آن طبقات و محافل حاکمهٔ فئودالی و عمال آن‌ها بودند، به صفوف خود جای داده و این رزمندگان، بزرگ‌ترین حماسه‌هایی را در راه دفاع از وطن، انقلاب و مردم به‌جا گذاشتند. با همهٔ آن‌چه گفتیم، ارتجاع شکست‌خوردهٔ فئودالی و عمال

انحصارهای امپریالیستی با در خطر دیدن منافع خود از کشور فرار نموده و به همکاری مستقیم ارتجاع منطقه و امپریالیزم جهانی، به آرایش قوا پرداخته، جنگ اعلان‌ناشدهٔ امپریالیستی را در کشور ما به راه انداختند. در شرایط این چنینی جنگ وسیع و ویرانگر، انجام به‌موقع همهٔ تعهدات انقلاب و تأمین آرمان‌های ملی و فرهنگی همهٔ واحدهای ملی کشور ناگزیر با موانع روبه‌رو بوده و در چنین حالت است که هر هم‌وطن با احساس، وطن‌پرست و ترقی‌خواه، وظیفه دارد تا توطنه‌های ارتجاع و عمال امپریالیزم را خنثی ساخته، راه سازندگی جامعهٔ فارغ از استبداد و انواع ستمگری ملی و اجتماعی را باز نمایند.

هزاره‌های قلعهٔنو[1]

قبایل هزاره در مناطق غربی و شمالی افغانستان، به‌ویژه در ولایت باستانی و تاریخی بادغیس، یکی از قبیله‌هایی است که بخش عمدهٔ چهارایماق را دربردارد؛ چنان‌که چهارایماق طوری‌که از نام آن پیدا است، متشکل از چهار قبیله می‌باشد که در این ولایت پهلوی هم حیات به‌سر می‌برند. قبل از آن‌که مشخصات اقتصادی و اجتماعی این قبیله را در این گوشهٔ کشور در روند تکامل اجتماعی و در درازای تاریخ پرشکوه افغانستان مورد بررسی قرار دهیم، بی‌مورد نخواهد بود تا نظری به گذشتهٔ تاریخی بادغیس در طول تاریخ انداخته شود و آن‌گاه در ردیف تحولات اجتماعی و اتنولوژیکی، سیر تکامل اجتماعی این ملیت مورد بررسی قرار گیرد.

بادغیس امروز محل بودوباش قبایل مختلف است که زیر نام چهارایماق متشکل گردیده است. یکی از ولایات تاریخی و باستانی در تاریخ افغانستان قدیم، به‌ویژه خراسان‌زمین، می‌باشد که جغرافیه‌نگاران اندر باب آن سخنان فراوان گفته‌اند؛ چنان‌که گویند «بادغیس ناحیه‌ای است مشتمل بر قرای بسیار از اعمال هرات و اصل آن بادخیز بوده است که محل هبوب ریاح باشد.»

بادغیس نام یکی از کوه‌هایی است که در «اوستا» به‌نام «وایتی‌گیس» و یا «وات‌گیس»، یعنی دوازدهمین کوهی است که از زمین برخاسته است و جایی است پر از دار و درخت و این محل همان است که بعدها بادغیس نامیده می‌شد[2] و در شمال هرات موقعیت دارد.

حمدالله مستوفی، مؤلف کتاب نزهه‌القلوب می‌نویسد: «که بادغیس از اقلیم چهارم، قصبات کوه نقره و کوه غناباد و لب و خاد و کایرون و کالون و دهستان از توابع آن است. حاکم‌نشین کوه غناباد و دهستان و کاریز که مقام حکیم برقعی که سازندهٔ ماه نخشب است، هم از توابع آن‌جاست و در آن ولایت بیشه‌ای است پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت «فستق» است و از

---

۱. مهربان، عبدالله، «هزاره‌های قلعهٔنو»، مجلهٔ ملیت برادر، شمارهٔ ۷، ۱۳۶۳.

۲. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: ۱۹۳۱، ص ۲۴۳.

هرات و دیگر ولایات به‌موسم محصول فستق در آن‌جا روند و هرکس از برای خود حاصل کند و به ولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آن‌که اگر کسی قصد کند و از فستق کس دیگری که حاصل کرده باشد، بردارد، خر او را همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند، سالم بماند[۱]

مؤلف جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی می‌نویسد: «که بادغیس سرزمین پهناوری است که در غرب از شمال «پوشنگ» یا «فوشنج» و در شرق اراضی علیای مرغاب‌رود را دربردارد و سرزمین بادغیس توسط چندین رودخانهٔ فرعی ساحل چپ رودخانهٔ فرعی ساحل چپ رود مرغاب آبیاری می‌گردد. قسمت بادغیس که از سیزده فرسخی هرات شروع می‌شود، معروف است به گنج رستاق.»[۲]

به همین ترتیب، «مقدسی» از جمله آبادی‌های بادغیس، نُه شهر بزرگ را نام برده است که متأسفانه امروز اثری از هیچ‌کدام آن‌ها باقی نمانده است و سراسر ناحیه را که مقدسی یاد نموده است، اکنون بیابان خالی از سکنه می‌باشد که احتمالاً در اثر هجوم مغول‌ها چون سایر بلاد خراسان، به ویرانی مواجه گردیده است و خرابه‌های بسیاری که اکنون در این سرزمین دیده می‌شود، از فراوانی آب و آبادانی آن‌جا اندکی حکایت می‌کند. خرابه‌های شهر «بفشور» که یکی از شهرهای گنج رستاق بوده است، گویا همان باشد که امروز به قلعهٔ مور (موریچاق) معروف است که در صنعت قالین شهرت جهانی دارد. «ابن حوقل» در قرن چهارم هجری بفشور را از بهترین شهرهای خراسان و غنی‌ترین آن بلاد شمرده و گوید به‌قدر پوشنگ است و همهٔ آن شهر با خشت ساخته شده است و شهرها و قصبات آن در آغوش باغ‌ها و کشت‌زارها جای داشتند و از نهرها و چاه‌ها سیراب می‌گردیدند. بنا به نقل تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعرای بهار، تألیف حدود سال ۴۴۵ هجری، بادغیس از روزگار عبدالله بن طاهر فوشنجی یکی از کوره‌های (ولایات) خراسان و سرزمین آبادان بوده است.[۳]

به هرحال، بادغیس در درازای تاریخ سیاسی و فرهنگی کشور سرزمینی بوده است آبادان با فرهنگ درخشان و پرورشگاه رادمردان بزرگ؛ چنان‌که «حنظلهٔ بادغیسی» نخستین کسی است که در زمان آل‌طاهر به زبان دری شعر سروده بود و این خود نشان می‌دهد که بادغیس در روزگاران قدیم زادگاه علما و شعرا بوده است؛ چنان‌چه حنظله گوید: مهتری گر به کام شیر در است/ شو خطر کن

---

۱. مستوفی، حمدالله (۷۴۰ قمری)، نزهة‌القلوب، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب، چاپ ۱، ۱۳۶۲، صص ۱۷۹ و ۲۱۶.

۲. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۴۳۹.

۳. بهار، تقی، ملک الشعراء، تاریخ سیستان، تهران: مؤسسهٔ خاور، ۱۳۱۴.

ز کام شیر بجوی/ یا بزرگی و عز و نعمت و جا/ یا چون مردانت مرگ رویاروی. و اگر تاریخ کشور ما را خصوصاً در دورهٔ استیلای عرب ورق بزنیم، هر صفحهٔ آن بیانگر شجاعت و مردانگی فرزندانی؛ چون: استاد «سیس بادغیسی»، «نیزک بادغیسی» و سایر رادمردان‌نامی می‌باشد که هریک بر ضد استبداد عربی، خصوصاً دولت اموی، قیام و پرچم مبارزهٔ طبقاتی را برافراشتند؛ زیرا سیطرهٔ دولت اموی در خراسان بیشتر بر پایهٔ تعصب و تبعیض، تحکم و اجبار، تحمیل مالیات سنگین با اغتنام مال و برده در جنگ‌ها قرار داشت و این عوامل خود مهم‌ترین و بزرگ‌ترین انگیزه‌هایی بود که فرزندان این دیار را آرام نمی‌گذاشت؛ چنان‌چه در سال ۶۲۵ میلادی، هنگامی که احنف، سردار عرب، بعد از مصالحه با امیر هرات به استقامت بلخ حرکت کرد، با قوای «بازان»، امیر محلی مرورود (مرغاب)، مربوطات بادغیس، مقابل و بعد از زدوخورد مختصری، سردار عرب حاضر گردید تا با این امیر محلی جسور از در مصالحه پیش و فرمان‌روایی او را در مناطق متعلقه‌اش به رسمیت بشناسد و به همین لحاظ، بازان برادر خود (ماهک) را با نامه و ترجمانی نزد احنف فرستاد و در آن نامه چنین نوشت: «جدم از سواران نامور و کشندهٔ گرزه اژدها بوده و این سرزمین را در تیول خود گرفته است، اگر تو مصالحه می‌خواهی، باید اقطاع مرا بشناسی و خاندان مرا از ادای باج معاف شماری، در آن صورت شصت‌هزار درهم به‌عنوان خراج می‌دهم.»

سردار عرب چنین جواب داد: «خواهش تو قبول است، بر تو و خاندانت خراجی نیست؛ اما کمک به مسلمین بر همهٔ شما لازم است.» همین قسم در سال ۷۶۶ میلادی، فرزند برومند بادغیس، استاد سیس بادغیسی، رهبر قیام‌کنندگان هرات، را علیه استبداد عرب به کمک «حدیس سیستانی»، رفیق هم‌رزم خویش به‌دوش گرفت. اگرچه استاد سیس در زیر چکمه‌های ظالمانهٔ دولت عباسی جان داد؛ اما او توانست مشعل جنبش‌های آزادی‌بخش ملی را در سرزمین خود روشن سازد (هارون‌الرشید، خلیفهٔ عباسی، بعد از قتل استاد سیس با «مرجیله» دخترش ازدواج نمود و مأمون‌الرشید از بطن همین مرجیله، دختر استاد سیس بادغیسی، می‌باشد). در سال ۷۷۵ میلادی، فرزند مبارز دیگر از سرزمین بادغیس به‌نام حکیم بن عطای مقنع، معروف به حکیم‌المقنع، رهبری قیام‌کنندگان را در مرو به‌دست گرفت و با هزاران دهقان مبارز به‌نام سپیدجامگان برای طرد دولت عرب و نفوذ سیاسی آن کمر بستند.[۱]

اگرچه مقنع نیز در اثر استبداد اعراب دست به انتحار زد؛ اما او توانست نقش خویش را منحیث یک فرزند فداکار در جنبش آزادی‌بخش ملی انجام دهد. به هرحال، در سلسلهٔ جنبش‌های ملی

---

۱ غبار، میر غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، مطبعهٔ عمومی کابل، ۱۳۴۶، ص ۷۹.

در افغانستان، سرزمین بادغیس نیز با پرورش رادمردان فوق‌الذکر جایی را در تاریخ سیاسی کشور احراز نموده است که نمونه‌ای از افتخار و عظمت آن در گذشته می‌باشد. این را هم باید متذکر شد که بادغیس نیز چون بسا ولایات افغانستان، نتوانست از حملات بی‌رحمانهٔ چنگیزخان مغول و به تعقیب آن یورش‌های ظالمانهٔ «تیمور گورگانی» جان به سلامت ببرد تا جایی که بادغیس چون هرات در زیر سم ستوران این تبه‌کاران به خاک یکسان گردید و از آن همه قریه‌ها، قصبات و شهرهای آبادان اثری باقی نماند. پس از آن‌که نظام فنودالی قبیله‌ای در افغانستان مستقر گردید، بادغیس نیز در روند تکامل نظام فنودالی قرار گرفت و به سلسله فعالیت‌های اقتصادی، قبایل مختلفه در این محل تجمع نمودند. قبل از جمشیدی‌ها، هزاره‌ها، تیموری‌ها، تایمنی‌ها، قبچاق‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها، پشتون‌ها، که چهار قبیلهٔ اول‌الذکر زیر نام چهارایماق یاد می‌گردد که اصل و منشأ این ایماق‌ها که کم و بیش نیمه‌کوچی هستند، هیچ‌گاه دقیق مطالعه نشده است و تحقیقات پیرامون آن‌ها صورت نگرفته است، هزاره یا هزاری که مطلب اساسی این مقاله را دربردارد، یکی از قبایل چهارایماق است که در قلعهٔنو، مرکز ولایت بادغیس، و تا اندازه‌ای در اطراف آن زندگی دارند و با هزاره‌های هزاره‌جات از لحاظ انتولوژیکی و فرهنگی هیچ‌گونه ارتباطی ندارند و با وجود اشتراک نام، چنان‌که کلمهٔ «هزاره» به‌گمان غالب گرفته‌شده از «هزاره» (۱۰۰۰) رومی می‌باشد، با سایر هزاره‌ها ارتباط نژادی ندارند؛ زیرا هزاره‌های قلعهٔنو را مخلوطی می‌دانند از قبایل ترک و ایماق که معمولاً از رهگذر سکونت هزار خانواده از قبیله‌های مختلف در اطراف قلعهٔنو زندگی دارند.

عده‌ای را عقیده بر آن است که هزاره‌های قلعهٔنو در نتیجهٔ ارتباطی که با مردم ایران دارند، نتوانستند مشخصات مغولی را مانند هزاره‌های مرکز افغانستان حفظ کنند. عده‌ای دیگر بر این نظرند که هزاره‌های شمال و غرب از هزاره‌های مناطق مرکزی افغانستان برای اولین‌بار در زمان نادرشاه افشار از هم مجزا گردیدند و به‌واسطهٔ اقامت در میان اهالی محل، قسمت اعظم از عقاید مذهبی خود را اجباراً تعدیل نمودند؛ چنان‌چه امروز هزاره‌های قلعهٔنو مذهب سنی دارند.[1]

به همین ترتیب، عده‌ای را عقیده بر آن است که هزاره‌ها که اصل‌شان مغول است، توسط چنگیزخان به سرزمین‌های جنوبی آسیای میانه کوچانیده شده‌اند و گرویدن‌شان به مذهب تشیع به‌وسیلهٔ شاه‌عباس صفوی صورت گرفته است. همین عده دلیل می‌آورند که هزاره زبان ایرانی (فارسی-دری) را به‌جای زبان مغولی اختیار کرده‌اند که این نظر آن قدر قابل تأیید نمی‌باشد؛ زیرا آثار و منابع ادبی و تاریخی کشورمان نشان می‌دهند که قبل از هجوم مغولان در افغانستان، قبایل

---

۱. وامبری، آرمینوس، سیاحت درویش دروغین، ترجمهٔ فتح‌علی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۳۲۸.

هزاره در این سرزمین وجود داشته‌اند؛ چنان‌چه ناصرخسرو که هم‌عصر مسعود غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی نیز می‌باشد، در باب هزاره چنین گفته است:

هزاران قول خوب و نغز و باریك

از او یابند چون تار هزاره.

در حالی‌که هجوم مغول در افغانستان تقریباً هفتادوپنج سال بعدتر آغاز گردیده است؛ اما در باب هزارهٔ قلعهٔنو عده‌ای نیز بر آنند که اینان به‌شکل گروه‌های مهاجر از مناطق مرکزی افغانستان به‌رهبری درویش‌علی خان هزاره که بعداً بیگلربیگی هرات مقرر گردید، به قلعهٔنو آمده‌اند و شهر قلعهٔنو، مرکز ولایت بادغیس، را همین درویش‌علی خان آباد نموده است. دربارهٔ درویش‌علی خان هزاره باید گفت که از ایشان در عصر نهضت هوتکیان قندهار نام برده شده است که یکی از چهره‌های استوار و شناخته‌شدهٔ سیاسی آن زمان بوده است و در فتح اصفهان با محمود هوتکی نقش فعالی را به عهده داشته است. این جوان رزمنده در سال ۱۱۳۵ همین که محمود هوتکی، فرزند میرویس خان هوتکی، بعد از گرفتن قدرت سیاسی، تصمیم تسخیر اصفهان و فتح سرزمین ایران را گرفت، از تمام سران قبایل، ملیت‌ها و درویش‌علی خان هزاره یکی از آن رجال آزمودهٔ آن زمان بود که به درخواست محمود، به‌منظور سربلندی حیثیت کشور خویش، جواب مثبت داده، با دلیران و مردان جنگی هزاره آمادگی خویش را ابراز نموده و این یاری و معاونت مردانهٔ او، محمود را در فتح اصفهان کمک و یاری زیاد رسانید. درویش‌علی خان پس از ظهور نادرشاه افشار، در مناطق مرکزی افغانستان (ارزگان) به سر می‌برد و از پرداخت مالیه به گماشتگان نادر خودداری می‌کرد تا جایی که گماشتگان نادرشاه افشار در ربیع‌الثانی سال ۱۱۴۳ به قلعهٔ درویش‌علی خان حمله بردند و نامبرده را دستگیر و نزد نادرشاه افشار فرستادند و نادر ایشان را بعد از توبیخ مختصر رها نمود.[۱]

چون رفتار ظالمانهٔ نادرشاه افشار و تحمیل مالیات سنگین بر دوش هم‌وطنانش او را سخت متأثر می‌ساخت؛ لذا با گروهی از اقارب و وابستگان خویش، راه بادغیس را پیش گرفت و به استقبال گرم قبایل چهارایماق (جمشیدی‌ها، هزاره‌ها، تایمنی‌ها و ایماق) و سایر قبایل مواجه شد و به یاری مردم از پرداخت مالیهٔ مستأجران نادرشاه افشار شانه خالی نمود تا جایی که از این به بعد، نادر نتوانست از درویش‌علی خان و طرفدارانش حصول مالیه نماید. در این زمان است که درویش‌علی خان اقدام به اعمار و بنای قلعهٔنو می‌نماید که به گمان غالب، این اقدام مصادف است با سال‌های ۱۱۵۰ تا ۱۱۶۰ هجری. درویش‌علی خان با این اقدام (بنای قلعهٔنو)، خواست تا هزاره‌ها با سایر برادران و ملیت‌های

---

۱ . انوار، عبدالله، جهانگشای نادری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۴۱، ص ۱۶۳.

ساکن بادغیس (جمشیدی‌ها، تاجیک‌ها، پشتون‌ها، تایمنی‌ها، ترکمن‌ها، تیموری‌ها و قبچاق‌ها) در وحدت نظر و عمل زیست نمایند و از جانبی آن‌چه از همه بیشتر برای درویش‌علی خان و هزاره‌های طرفدارش اهمیت زیاد داشت، همانا مسائل اقتصادی و ساحهٔ وسیع اراضی برای کشاورزی و دام‌پروری بود که دامنه‌های سرسبز بادغیس با جنگلات انبوه و اراضی مساعد برای کشت للمی، این آرزو را برآورده می‌ساخت؛ اما نباید فراموش کرد که قبل از نقل مکان درویش‌علی خان و گروه کثیری از هزاره‌های وابسته به او در بادغیس و قبل از اعمار قلعهٔنو، تعداد زیادی از هزاره‌ها نیز در قلعهٔنو سکونت داشتند و بدون شک اعمار قلعهٔنو به حیث مرکز و محل زیست هزاره‌های مهاجر به رهبری درویش‌علی خان، بیانگر وجود تعداد کثیری از هزاره‌ها در آن محل بوده است که درویش‌علی خان با حمایت و پشتیبانی ایشان دست به چنین اقدامی زده است. به هرحال، نکتهٔ قابل تذکر و یادآوری این است که هزاره‌های قلعهٔنو، خصوصاً بعد از مهاجرت و اسکان درویش‌علی خان در آن محل، طی دو سیصد سال اخیر و در اثر اختلاط و آمیزش با قبایل دیگر (پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ایماق‌ها و قبچاق‌ها و غیره) و تغییر اقلیم و ساحهٔ جغرافیایی، از لحاظ فرهنگی و حتی ساختمان فیزیکی با سایر هزاره‌ها، خصوصاً با هزاره‌های هزاره‌جات، تغییر پیدا نموده‌اند تا جایی که از لحاظ مذهبی باید گفت که هزاره‌های قلعهٔنو مذهب سنی دارند؛ در حالی که سایر هزاره‌ها اکثراً مذهب تشیع دارند. آن‌چه از همه بیشتر پای هزاره‌های قلعهٔنو را در صحنهٔ سیاست افغانستان، به‌ویژه در قرن هجده می‌کشاند، همانا درخشش سیمای تابناک درویش‌علی خان هزاره در دوران حکمروایی احمدشاه ابدالی می‌باشد؛ زیرا احمدشاه ابدالی از درویش‌علی خان هزاره منحیث یکی از رجال برجسته علیه سید محمد نام که ملقب به سلیمان شاه بود و خود را در مشهد پادشاه اعلان کرده بود، طالب کمک می‌شود و درویش‌علی خان هزاره مردانه‌وار احمدشاه ابدالی را در این امر یاری می‌رساند و این خود نشان می‌دهد که درویش‌علی خان در اوایل سلطنت احمدشاه بابا مردی بود در قبایل هزارهٔ قلعهٔنو برجسته و درخور ستایش.

چنان‌که احمدشاه بابا، با درک این ویژگی‌های درویش‌علی خان و نقش او در بین قبایل هزاره، نامبرده را در سال ۱۱۶۳ هجری به حیث بیگلربیگی (والی) هرات مقرر نمود و تا سال ۱۱۷۵ هجری، درویش‌علی خان این وظیفه را با کمال صداقت به پایان رسانید و دشمنان سلطنت را شکست داد. علاوه‌براین، درویش‌علی خان هزاره، که در فوق از آن یاد نمودیم، رادمردانی؛ چون: الله‌یار سلطان، کدخدای هزارهٔ قلعهٔنو ، الله‌یار بیگ، بابه‌بیگ، جهان‌بیگ، حسن بهادر، خیرالله بهادر، شاه‌نظر بیگ و محمدخان نظام‌الدوله و غیره رجال برجسته از میان هزاره‌های قلعهٔنو برخاسته‌اند و نقش

مؤثری را در حیات سیاسی و اجتماعی قبایل هزاره در قلعهٔنو بازی نموده‌اند؛ چنان‌که الله‌یار سلطان، کدخدای هزارهٔ قلعهٔنو ، بابه‌بیگ، جهان‌بیگ، حسن بهادر، شاه‌نظر بیگ و در زمان نظام‌الدوله از جمله اشخاصی بودند که امیر عبدالرحمان خان با درک موقف سیاسی و اجتماعی ایشان در میان قبایل هزارهٔ قلعهٔنو ، ایماق‌ها و تاجیک‌ها در بادغیس، آن‌ها را به مرکز سلطنت احضار نمود و از ایشان در تحکیم بنیان سلطنت خویش از طریق حفظ امنیت منطقه طالب معاونت گردید و مجموعاً به هزارهٔ قلعهٔنو دوصد سوار با بیرق و نقاره تفویض شد که گویا قبایل هزاره تحت قیادت رجال فوق‌الذکر به‌شکل قوای ملیشایی در حفظ امنیت بکوشند و از مقام سلطنت در برابر دشمنان آن حمایت نمایند؛ چنان‌چه الله‌یار سلطان و سایر رجال به دریافت کمربند و شمشیر طلایی از طرف امیر عبدالرحمان مفتخر شدند. از این تاریخ به بعد، قبایل هزارهٔ قلعهٔنو چون سایر قبایل با نفوذ ساکن افغانستان، از قدرت سیاسی سلطنت مطلقهٔ امیر عبدالرحمان خان برخوردار شدند.[1]

همین اقدام امیر عبدالرحمان و حمایت از قبایل هزارهٔ قلعهٔنو سبب گردید تا خیرالله بهادر که از جملهٔ سران قبایل هزارهٔ قلعهٔنو می‌باشد، با سوارهای خود در مقابل سرکشان میمنه با مردانگی ایستادگی نماید و با وجود برداشت زخم‌های متعدد، دشمنان را به شکست مواجه نمود و نقش قبایل هزاره را در حفظ نظم و امنیت منطقه ثابت ساخت.

اما در باب محمدخان نظام‌الدوله باید گفت که نامبرده نیز یکی از سران با نفوذ قبایل هزارهٔ قلعهٔنو بود که در ضدیت با رژیم مطلقهٔ امیر عبدالرحمان و سرکشی از فرمان‌های او مدتی در زندان استبداد امیر به سر برد؛ ولی شکل وحدت هزاره‌های قلعهٔنو در همبستگی با قبایل و ملیت‌ها، دستگاه استبدادی سلطنت را به تشویش می‌انداخت تا جایی که عکس‌العمل مردم مبنی بر محبوس‌بودن محمدخان نظام‌الدوله، مقام سلطنت را واداشت تا موصوف را از حبس رها و برایش به منظور اعادهٔ حیثیتش سالیانه مبلغ شش‌هزار روپیه حقوق مقرر نماید و ضمناً یک عدد کمربند و شمشیر طلایی برایش داده و او منشأ هزاره‌ها در قلعهٔنو شد. خلاصه این‌که در باب تاریخ نمی‌توان دقیق سخن گفت. همان‌طوری‌که در بارهٔ اسکان سایر اقوام و قبایل در اکثر مناطق افغانستان اسناد و مدارک دقیق در دست نیست، همین‌گونه در باب هزاره‌های قلعهٔنو نیز نمی‌توان اظهار عقیده نمود. به هرحال، هزاره‌های قلعهٔنو که به‌صورت پراکنده در کوهستانات شمال هرات (بادغیس) مسکن اختیار نموده‌اند، به زبان دری هراتی نزدیک به لهجهٔ تاجیکی صحبت می‌نمایند و مذهب سنی دارند و خود را با قبایل متعدد؛ از قبیل بای‌بوقه، سم‌بوقه، کندلال، ققه، لاغری، جعفری بوبک، دای‌زنگی و هیچکه منسوب

۱ . کاتب هزاره، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج ۳، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.

می‌دارند. این طوایف از لحاظ نژادی خود را از هم‌دیگر متفاوت می‌دانند؛ چنان‌که هزاره‌های لاغری خود را به لاغرخان، یکی از سران قبایل ترک، که مرد نامی و رزمنده بوده است، نسبت می‌دهند و به همین ترتیب هزاره‌های ممکه خود را عرب می‌شمارند؛ چنان‌که معمول است می‌گویند: «ما از مکه» به این معنا که ما از مکه و عرب هستیم. هزاره‌های قلعهٔنو مردمان مال‌دار و زحمت‌کشند و از لحاظ زندگی اجتماعی، طرز لباس و اخلاق شبیه سایر قبایل چهارایماق هستند و آن‌چه حیات اجتماعی این مردمان مولد و زحمت‌کش را از سایر قبایل ساکن افغانستان متمایز می‌سازد، همانا ممیزات و ویژگی زندگی قبیله‌ای است که هزاره‌ها را چون بسا قبایل عقب نگه‌داشتهٔ دوران فئودالی در کشور تا گلو در خود فرو برده است و این امر که زاده و مشخصهٔ نظام اقتصادی فئودالی می‌باشد، هزاره‌های قلعهٔنو را هم‌چون دیگر ملیت‌های تحت ستم، در کشور ما در بند استثمار فئودالان و متنفذین محل کشانیده بود و همین عقب‌نگه‌داری ایشان سبب گردیده است که این قبایل کمتر از مزایای نوشتن و خواندن و جنبه‌های حیات مدنی و شهری بهره گیرند؛ ولی نفوذ مذهب پای ایشان را به دروازهٔ مساجد کشانیده است و اکثراً از سواد مذهبی برخوردار می‌باشند. طوری که قبلاً اشاره نمودیم که سیستم فئودالی و ارباب و رعیتی نه‌تنها هزاره‌ها را مانند سایر قبایل این منطقه از حیات معنوی محروم ساخته است؛ بلکه همین مشخصه سبب گردید تا ایشان نیز در ردیف ملیت‌های تحت ستم به‌گونهٔ مردمان بهره‌ده و استثمارشده درآیند. با وجود آن‌که هزاره‌های قلعهٔنو چون سایر ملیت‌های تحت ستم در افغانستان، جای پای در تاریخ سیاسی افغانستان به‌ویژه کسب قدرت سیاسی نداشتند؛ اما با آغاز دورهٔ فتور و استقرار نظام قبیله‌ای و خان‌خانی و ظهور محمدزائیان در صحنهٔ سیاست افغانستان که آتش خانه‌جنگی‌ها به‌منظور کسب تاج و تخت سلطنت از هرگوشه و کنار مملکت زبانه می‌کشید، بهره‌گیری از ملیت‌های تحت ستم و به جان ایشان ستم کردن و تولید نفاق، نکات برجستهٔ نظام قبیله‌ای را در افغانستان قرن نوزده تشکیل می‌داد. هزاره‌های قلعهٔنو به عنوان یک نیروی رزمنده و مؤثر در برابر ملیت‌های دیگر مورد توجه و چشم‌دید نظام استبدادی قرار گرفت؛ چنان‌چه امیر دوست‌محمد خان در تحکیم بنیان سلطنت خویش از هزاره‌های قلعهٔنو همراه با جمشیدی‌ها خواست تا جلو حملات ترکمن‌ها را در هرات بگیرد و یا از هجوم مخالفین میمنه بر هرات جلوگیری کند و به این طریق ملیت‌ها را به جان هم بیندازد که این خود از همان نکات برجستهٔ سیاست استعماری انگلیس در آسیا بوده است که همیش ملیت‌ها را توسط خودشان تضعیف می‌نمود و راه را برای استقرار قدرت استعماری خویش مساعد می‌ساخت. زمام‌داران قرن نوزدهٔ افغانستان نیز با پیروی این سیاست، با سرنوشت خلق‌های زحمت‌کش بازی نمودند؛ چنان‌چه به تعقیب ظلم و

استبداد امیر عبدالرحمان خان بر خلق افغانستان، فرزندش امیر حبیب‌الله بار سنگین مالیات را بر دوش خمیدهٔ خلق‌های کشور ما نهاد و به اعطای قدرت بی حد و حصر مستأجران مالیاتی و اربابان فئودالی، زمینهٔ بهره‌گیری هرچه بیشتر را از این خلق ستمدیده مهیا نمود و این فشار و استبداد به جایی رسید که از نقاط مختلف کشور صدها خانوادهٔ ورشکست شده به قلمرو بیگانگان فرار نمایند؛ طوری که اراضی خرم و سرسبز جمشیدی‌ها و هزاره‌های قلعهٔ‌نو در یک سازش خائنانهٔ اربابان فئودال با دولت، استملاک گردید و این زحمت‌کشان شریف به بهانهٔ ضدیت با دولت استبدادی امیر حبیب‌الله مورد عتاب و سرزنش قرار گرفتند و این حالت تا سقوط حکومت امیر حبیب‌الله خان و آغاز زمام‌داری امیر امان‌الله خان ادامه داشت. امان‌الله خان بعد از تصفیهٔ حساب با دولت انگلیس، مشغول اصلاحات داخلی گردید و همان‌طوری‌که ملت افغانستان دلیرانه آمدند، همان‌گونه قدم به صحنهٔ نوین حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گذاشتند؛ زیرا با روی کار آمدن امان‌الله خان بر اریکهٔ سلطنت افغانستان، فضای سیاسی در کشور تغییر کرده بود و همین فضای آزاد سیاسی سبب گردید که حلقه‌های سیاسی مخفی (در زمان حبیب‌الله) اکنون با درک ماهیت دولت امانی، علناً به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه دهند.[1]

امیر امان‌الله خان با طرح قوانین و اصلاحات اداری، دولت را از چهارچوب مطلقیت که میراث دورهٔ گذشته بود، رهایی بخشید و به آن ماهیت ملی و دموکراتیک داد. این دولت از همه بیشتر متوجه تأمین وحدت ملی بود و عاقلانه این وحدت را بر محور برابری و برادری و حقوق مساوی کلیهٔ مردم افغانستان با درنظرداشت اصل و مطابق به ریفورم‌های مطروحه، دولت جدید در همان آغاز وهله متوجه ملیت‌های تحت ستم گردید تا باشد که ایشان نیز از حقوق مادی و معنوی برخوردار و در پهلوی سایر ملیت‌های ساکن افغانستان، نقش مؤثر بازی نماید. روی این اصل، دولت امانی اول‌تر از همه، متوجه خانوارهای فراری هزاره و جمشیدی گردید که از جور پدرش ترک دیار نموده و به سرزمین‌های بیگانگان فرار نموده بودند. به این ترتیب، برادران هزارهٔ قلعهٔ‌نو و جمشیدی‌ها با درک ماهیت دولت جدید، دوباره به وطن خویش برگشتند و به کار تولید خویش پرداختند. این مردمان عقب‌نگه‌داشته‌شده که در درازای تاریخ افغانستان گاه محکوم طبیعت و زمانی در زیر بار ستم اربابان فئودال و رؤسای قبایل دوش خم نموده‌اند، باز هم نقش ارزنده را در حیات اقتصادی جامعهٔ ما بازی کرده‌اند. اقتصادی که یک بخش عمدهٔ آن را طبیعت رایگان به این زحمت‌کشان ارزانی داشته است؛ زیرا جنگلات انبوه پسته، بوته‌های وافر طبی؛ از قبیل «شیرخشت»، «شیرین‌بویه» و

---

۱ . غبار، میر غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل: مطبعهٔ عمومی کابل، ۱۳۴۶، ص ۷۷۹.

غیره که همه نعمت مادی‌اند و طبیعت در کوهستان‌های بادغیس به این مردم ستمدیده روا داشته است؛ اما نظام‌های فئودالی و قبیله‌ای و خان‌خانی در طول تاریخ، این زحمت‌کشان را چنان در تار و پود خویش پیچانیده بوده‌اند که ایشان در این محصولات وافر طبی و طبیعی، حاصلی جز بخور و نمیر دریافت نمی‌داشتند؛ زیرا قسمت عمدهٔ دسترنج آن‌ها را رؤسای قبایل و اربابان فئودال صاحب می‌شدند که این محصول و ممیزهٔ جامعهٔ طبقاتی فئودالی در افغانستان قرن نوزده بوده است.
هزاره‌های قلعهٔنو مردان زحمت‌کش بوده و معمولاً مال‌دار می‌باشند که تربیت و تغذیهٔ مواشی، به‌ویژه پرورش گوسفند، مصروفیت اکثریت ایشان را تشکیل می‌دهد. این مردمان هزاره چون دارای دو «یورت» (ایلاق) یا علف‌چرهای موسمی می‌باشند که یکی یورت یا ایلاق بهاری که معمولاً همین کوهستان‌های مجاور بادغیس و دره‌های سرسبز و خرم و کنار رودخانهٔ مرغاب و به جانب درهٔ ذوالفقار و اراضی جنوبی کوتل سبزک را دربرداشته؛ در حالی که یورت تابستانی را اراضی و دامنه‌های بادغیس تا نواحی غور، یعنی دامنه‌های فیروزکوه، تشکیل می‌دهد.

بر علاوهٔ گله و دام‌پروری، کشاورزی و بهره‌برداری از زمین در پرتو مناسبات کهنه و فرتوت فئودالی نیز از مشاغلی است که بخش عمده‌ای از هزاره‌های این محل را به خود مشغول می‌دارد. قسمت عمدهٔ زراعت این مردمان را همانا زراعت للمی تشکیل می‌دهد که باران‌های وافر بهاری در بهره‌دهی اراضی للمی‌کار که معمولاً در دامنهٔ کوه‌ها صورت می‌گیرد، نقش مؤثری را بازی می‌نماید. گندم، خربوزه و تربوز، حاصلات عمدهٔ زراعتی را در اراضی هزاره‌های قلعهٔنو دربردارد. زنان هزاره نیز هم‌دوش مردان در کار تولیدی و تنظیم حیات اجتماعی سهیم بوده‌اند و نقش ارزنده را در باروری اقتصاد جامعه به عهده دارند. ایشان علاوه بر تنظیم امور خانواده، در تربیت مواشی و بهره‌گیری در آن مخصوصاً در ساختن پارچه‌های نفیس پشمی و کرکی؛ از قبیل «برک»، «چکمن» یا «چخمن»، «قالین»، «گلیم»، «نمد» و به‌خصوص شال‌های کرکی سهم فعال داشته و در ساختن و بافتن پارچه‌های برک شهرت بسزایی دارند.[۱]

آن‌چه قابل یادآوری است، این است که هزاره‌های قلعهٔنو در طول تاریخ اقامت خویش در بادغیس، با سایر برادران چهارایماق که خود بخشی از آن می‌باشد، با طرد هرگونه اختلاف زیست نموده، متحداً در تولید نعمت‌های مادی سعی کرده‌اند؛ ولی وجود دولت‌های استبدادی با مشی تفرقه‌اندازانه در بین قبایل، محیط‌زیست صلح‌آمیزشان را ناآرام داشته‌اند و از آن در استقرار و استحصال اهداف خویش بهره‌گیری نمودند.

---

۱ . وامبری، آرمینوس، سیاحت درویش دروغین، ترجمهٔ فتح‌علی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۳۲۹.

چنان‌چه با سقوط حکومت امانی به دسایس امپریالیزم و استقرار وابستگان‌شان بر مسند زمام‌داری افغانستان، پروسهٔ زیست باهمی چون سایر پدیده‌های اجتماعی، در خط تکامل طبیعی خویش به مشکلات و موانع مواجه گردید و زمام‌داری آل‌یحیی با پیروزی از مشی استبدادگرانه همان‌طوری که در راه عدم وحدت ملی و یکپارچگی اقوام و ملیت‌های ساکن افغانستان مبادرت ورزیده، همان‌گونه در راه عقب‌نگه‌داری اقوام قبایل و ملیت‌ها، مجدانه کوشیدند که این اقدامات زمینه را برای نفوذ اربابان فنودال و رؤسای قبایل در بهره‌گیری از اقوام و قبایل در چارچوب مناسبات کهنه و فرسودهٔ فنودالی مساعد گردانید. خوش‌بختانه با پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور، به همهٔ مناسبات کهنهٔ فنودالی و ماقبل فنودالی و نظام پوسیدهٔ سلطنتی که میراث سنتی جامعه ما گردیده بود، خاتمه بخشید و طلسم استثمار و بهره‌کشی فرد از فرد برای ابد در کشور ما درهم شکست و انقلاب ثور، راه را برای اتحاد و تساوی کامل حقوق و امکانات برابری رشد مادی و معنوی همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل، امحای نابرابری ملی و تحکیم دوستی و همبستگی تمام ملیت‌های برادر ساکن افغانستان، هموار کرد!

رفع عقب‌ماندگی‌های گذشته، تأمین رشد همه‌جانبهٔ اقتصاد و فرهنگ ملی، تأمین رفاه و سعادت همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل و ایجاد جامعهٔ نوین و مترقی در کشور، از نکات عمدهٔ برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌باشد؛ چنان‌چه در یک بخش از برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان مبنی بر سیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر مسئلهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل چنین آمده است:

«انقلاب ثور به‌خاطر ترقی همه‌جانبهٔ وطن واحد و مشترک‌مان، به‌خاطر رفاه و سعادت و شکوفایی همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن افغانستان به پیروزی رسیده است و دستاوردهای انقلاب مربوطه به همهٔ وطن‌پرستان کشور صرف‌نظر از محل تولد، تعلقات ملی، قومی و قبیله‌ای‌شان می‌باشد.»

و در یک بخش دیگر از برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مورد رفع عقب‌ماندگی ملیت‌ها و تأمین تساوی حقوق ایشان چنین تذکر رفته است: «حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان مستشعرند که یکی از مهم‌ترین موانع برای تحقق تساوی واقعی حقوق بین ملیت‌ها، اقوام و قبایل، همانا عدم توازن و عدم تساوی در سطح رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد که از رژیم‌های ارتجاعی به میراث مانده‌اند. بدین منظور، توجه به‌خصوص نسبت به رشد سریع مناطق عقب‌مانده مبذول خواهد شد.»[1]

بنابراین، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، این اهداف را بنا بر برنامهٔ علما تنظیم‌شده پیش

---

۱. برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص ۱۸.

می‌برد و اکنون نام اقوام، قبایل و ملیت‌های مختلف افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در راه پیروزی انقلاب ثور و دفاع از دستاوردهای آن، دفاع از میهن مقدس، تمامیت ارضی و دفاع از استقلال و حاکمیت ملی، مجدانه و یکپارچه می‌رزمند و چون سد عظیم و نیرومند و متحد در برابر توطئه‌های خائنانه و جنایات دشمنان وطن ایستادگی می‌نماید که برادران هزارهٔ قلعهٔ‌نو چون سایر زحمت‌کشان و قبایل ساکن افغانستان، بی‌دریغ در این مبارزه نقش مؤثر و ارزنده را به دوش دارند و این مأمول را دلیرانه برآورده می‌سازند.

پرندگان مهاجر آب‌ایستاده و دشت ناور غزنی[1]

مقدمه

آب‌ایستاده به مساحت ده‌هزار هکتار و دشت ناور به مساحت هفت‌هزار هکتار به‌وسیلهٔ فرمان شماره ۷۰۷ در سال ۱۳۵۶، مطابق ۱۹۷۷ میلادی، مطابق نورم و استاندارد IUCN (اتحادیهٔ بین‌المللی حفاظت طبیعت و منابع طبیعی) به حیث پارک ملی اعلام گردید. تعداد پرندگان آبی از قبیل قاز و مرغابی در این دو جهیل به ده‌هزار می‌رسند.[2] اهمیت بین‌المللی این دو جهیل در کنفرانس بین‌المللی مرغان آبی منعقده رامسر (ایران) شناخته شده و این دو جهیل در کتاب آمار سرخ (Red data book IUCN) به حیث حفاظت‌گاه پرندگان آبی درج گردیده است.[3] عدهٔ زیادی از مرغان مهاجر آبی قزاقستان، سایبریا، پاکستان و هندوستان در این دو جهیل در هنگام مهاجرت توقف می‌نمایند. در حدود یک تا دو فیصد جمعیت قاز حسینی جهان در دشت ناور تخم‌گذاری نموده؛ در حالی‌که آب‌ایستاده مرکز اصلی تخم‌گذاری کلنگ سفید، که از پرندگان نادر جهان است، می‌باشد.

انواع پرندگان مهاجر

۱. قاز حسینی بزرگ (Phoenicopterus ruberseus): قاز حسینی بزرگ که به‌نام فلامینگو نیز یاد می‌گردد، یک پرندهٔ مهاجر آبی است که به‌صورت طبیعی در فصل بهار در اواخر مارچ (حمل) و اوایل اپریل (مطابق ثور) به جهیل‌های آب‌ایستاده و دشت ناور رسیده و برگشت دوبارهٔ آن‌ها در اواخر سپتامبر (مطابق میزان) و اوایل اوکتوبر (مطابق عقرب) صورت می‌گیرد. به‌صورت عموم، مدت اقامت، آمدن و برگشتن دوبارهٔ قاز حسینی مربوط به حجم آب، جهیل‌ها و اقلیم می‌باشد.

اکوتایپ قاز حسینی بزرگ در اوایل بهار عموماً از هندوستان و پاکستان و جهیل سیستان به دشت

---

۱. عصمتی، پوهنیار فیض‌الدین، «پرندگان مهاجر آب‌ایستاده و دشت ناور غزنی»، دانش، شمارهٔ ۶، دیپارتمنت جنگلات و هارتی‌کلچر، پوهنځی زراعت، ۱۳۶۶.

2. FAO/UNDO (1981): National parks and wildlife management, Afghanistan, Rome vol. I. Fo: DP/AFG/78/001

3. FAO,(1973-78): various reports on natural conservation sites and field trips, Kabul.

ناور و آب‌ایستاده آمده و بعداً به قزاقستان و سایبریا و در اثنای بازگشت در خزان دوباره به جهیل سیستان و هندوستان مهاجرت می‌نماید.[1]

قاز حسینی ساحهٔ انتشار جغرافیایی وسیع داشته، به‌صورت عموم در قارهٔ آفریقا، ممالک جنوب اروپا و کشورهای غربی آسیا یافت می‌گردد.

اکوتایپ دیگر فلامینگو، قاز حسینی کوچک (P.minor) می‌باشد که مانند قاز حسینی بزرگ به جهیل‌های آب‌ایستاده و دشت ناور و سیستان مهاجرت نموده و به تخم‌گذاری و نسل‌گیری می‌پردازد.

کالونی‌های اضافی‌تر از پنجاه‌هزار جورهٔ قاز حسینی در آب‌ایستاده و دشت ناور وجود دارد؛ اما در این اواخر، در اثر جمع‌آوری تخم‌های قاز به‌وسیلهٔ اهالی اطراف جهیل‌ها، به مقدار زیاد از تعداد چوچه‌ها کاسته شده است.

۲. کلنگ سفید (Grus leocogeranus): بر اساس مطالعات و شواهد دست‌داشته، آب‌ایستادهٔ غزنی بهترین محل تخم‌گذاری و نسل‌گیری برای کلنگ سایبریایی یا کلنگ سفید می‌باشد که از جمله پرندگان نادر در جهان بوده و نسل آن در معرض خطر انقراض قرار گرفته است.

کلنگ سفید دارای دو جمعیت جداگانه می‌باشد. جمعیت اولی که متشکل از سه‌صد قطعه است و در صفحات شرقی اتحاد شوروی در Yakutia و جمعیت دومی آن متشکل از نود قطعه می‌باشد، در مناطق «تندرا»ی قطبی اتحاد شوروی تخم‌گذاری نموده و در زمستان از طریق افغانستان به پناه‌گاه Ghana در «بهاراتپور» هند مهاجرت می‌نماید.

در بهار سال ۱۹۷۰ توسط Koning ۷۶ قطعه کلنگ سفید در جهیل آب‌ایستاده مشاهد شده است. هم‌چنان در زمستان ۱۹۷۰ سه قطعه و پیتوز در بهار سال ۱۹۷۴ دو قطعهٔ آن را مشاهد نموده است.

پرندگان دیگری که در جهیل‌های آب‌ایستاده و دشت ناور مهاجرت نموده، به نسل‌گیری و تخم‌گذاری و استراحت می‌پردازند، عبارتند از: «اوست»، «چوب‌پا»، «کاکایی»، «صورتی»، «پرستوی دریایی»، «نول‌کلفت»، «تنجه»، «سلیم‌شنی»، «اردک»، «سرحنایی»، «نول‌پهن»، «فیلوش»، «کله‌سبز»، «اردک ارده‌ای»، «خوتکای سفید»، «گیلار خوتکا»، «ابچلیک پاسرخ» و غیره.

بر اساس گزارش‌های نیدامر، در سال ۱۹۷۱ اضافه‌تر از ده‌هزار و قرار مشاهدات Nogge در سال‌های ۱۹۷۴ اضافه‌تر از پانزده‌هزار، در اوکتوبر ۱۹۷۶ در حدود پانزده‌هزار و در دسامبر ۱۹۷۶

1. FAO,(1977): management plan for Ab-1 Estada and Dashti- Nawor flamingo and waterfowl sanctuaries FO:/AFG/74 016, 43pp

هشت‌هزار قطعه مرغابی در جهیل آب‌ایستاده مشاهده شده‌اند.[1]

در حدود اضافه‌تر از پنجاه نوع مختلف «گزلنگ»ها و پرندگان ساحلی از این مناطق به حیث محلات تخم‌گذاری و استراحت در اثنای مهاجرت استفاده می‌نمایند. این حقیقت است که آب‌ایستاده و دشت ناور غزنی را از جملهٔ مهم‌ترین محیط‌زیست مرغان آبی در جهان تشکیل می‌دهد.

۳. نباتات: رستنی‌های آب‌ایستاده و دشت ناور از نوع نباتات نیمه‌دشتی می‌باشد. در داخل جهیل‌ها نباتات شناور؛ مانند الجی و گیاه‌حوضی(Ruppia maritima) یافت می‌گردد. نباتات بارز سواحل جهیل و چمن‌زارها را انواع Darex، انواع گل گوشواره Taraxaum valerianella cymdicarpa، beludshistanic، Phyllostachys، Monochlamydeae، Eremopyrum ordintala، Veronica spp، Ranunculus، Asperugo procumbens، اکثر انواع Papavera و اکثر اعضای فامیل‌های cruciferae و Papilionoideae تشکیل می‌دهد.

نباتات غالب استپ‌های آب‌ایستاده بادام کوهی، خارآهو (cousinia spp) گراس جاروی (gracillimus Bromus)، گز (Tamarix spp)، ترخ (Artemisia spp)، بته‌های خاردار، گراس‌های B.danthoni، B. tectorum Boissiera squarrosa بوده؛ در حالی‌که نباتات بارز استپ‌های دشت ناور شامل Crypsis auelearea، polygonum spp، گراس‌های Bromus E. belluba، Aeluropus littoralis، spp، نباتات علفی Halocharis clavata Gentiana Aeluropus littoralis، kaumannian، بسته‌های ترخ Tragopogon spp، گل گوشواره Trigoohin palustre و انواع غوزبه (Acantholimon spp) می‌باشد.[2]

۴. محل تخم‌گذاری: آب‌ایستادهٔ غزنی یک جهیل کم‌عمق است که در سطوح مرتفع مرکزی افغانستان در فاصلهٔ ۱۳۰ کیلومتری جنوب شهر غزنی موقعیت دارد. این جهیل از نگاه محل تخم‌گذاری و نسل‌گیری برای کلنگ سفید و قاز حسینی اهمیت جهانی دارد. بر اساس تازه‌ترین احصائیه‌ها، بیشتر از ده‌هزار قطعه قاز حسینی سالانه در این‌جا به تخم‌گذاری می‌پردازد.

شرایط اکولوژیکی آب‌ایستادهٔ غزنی برای زیست و تخم‌گذاری کلنگ سفید عالی ارزیابی گردیده است و یک پناه‌گاه موسومی مناسب را برای نفوس پرندگان مهاجر آبی و ساحلی تشکیل می‌دهد.

جهیل آب‌ایستادهٔ غزنی متشکل از دو جزیرهٔ کوچک به مساحت‌های پنج‌صد و ۱۶۰۰ متر مربع است که بهترین محلات تخم‌گذاری و نسل‌گیری کلنگ سفید و قاز حسینی می‌باشند، فعلاً به

1. Hassanyar, A.S.(1987): Environmental legislation and institutional frame work in Afghanistan SACEP international workshop on Environmental legislation- New Delhi, January 1S-16.
2. IUCN,(1979): Red data book, Vol. 2, Ave. Edited by W.B. king 2nd revised edition, Morges.

نسبت مزاحمت‌های شکار و تغییر محلات بودوباش پرندگان، محلات تخم‌گذاری کلنگ سفید و قاز حسینی فقط به این دو جزیرهٔ کوچک محدود شده است؛ در حالی که در گذشته‌ها در تمامی حاشیه‌های ساحلی تخم‌گذاری صورت می‌گرفت.

دشت ناور به حیث پناه‌گاه قاز حسینی و مرغان آبی، «ذخیره‌گاه طبیعی» معرفی گردیده است. جهیل دشت ناور متشکل از چهل جزیرهٔ خُرد و بزرگ که مساحت آن‌ها از سی‌وپنج متر مربع گرفته تا به پنج‌صد متر مربع می‌رسد، می‌باشد. جهیل دشت ناور عالی‌ترین محلات تخم‌گذاری و نسل‌گیری قاز حسینی را در دنیا تشکیل می‌دهد. هم‌چنان دشت ناور بهترین محل استراحت و تغذیهٔ کلنگ سفید در اثنای مهاجرت می‌باشد.

طرح‌های عملیاتی برای حفاظت پرندگان

۱. تعیین و علامت‌گذاری سرحدات پناه‌گاه‌ها؛
۲. اعلام پناه‌گاه‌ها از طریق وسایل ارتباط جمعی به حیث پارک ملی؛
۳. پارک‌های ملی فوق‌الذکر بر اساس سفارش‌های «پلان منجمنت پناه‌گاه‌های مرغان آبی و قاز حسینی دشت ناور و آب‌ایستادهٔ غزنی» انکشاف داده شود؛
۴. توظیف و مقیم‌ساختن اکولوژیست‌ها، متخصصین پارک‌های ملی و حیات وحش و محافظین و تدارک تسهیلات معیشتی آن‌ها؛
۵. ادامهٔ تحقیقات و مطالعات دوام‌دار علمی در مورد هایدرولوژی، شرایط اکولوژیکی اقتصادی و اجتماعی جمعیت‌ها و ضروریات محلات زندگی پرندگان آبی؛
۶. جلوگیری از قطع و جمع‌آوری نباتات به‌منظور سوخت، ساختمان و تدارک منابع متناوب محروقاتی برای مردم؛
۷. کتاره‌گرفتن سواحل جهیل، تطبیق روش‌های علمی چرا در واحدهای چراگاهی، جلوگیری از چرای مفرط و طریقه‌های سنتی چرا و محافظت چراگاه‌ها؛
۸. منع و متوقف‌ساختن شکار و جمع‌آوری تخم‌های پرندگان و دیگر مزاحمت‌ها به منابع طبیعی جهیل‌ها؛
۹. جلوگیری از برگردانیدن منابع آب جهیل‌ها به‌منظور آبیاری؛
۱۰. تدارک تسهیلات توریستی؛
۱۱. انکشاف ساحهٔ پارک‌ها.[1]

1. National parks and utilization of wildlife resources Afghanistan, Rome.

نتیجه‌گیری

از تحلیل و بررسی حالت فعلی جهیل‌های آب‌ایستاده و دشت ناور غزنی چنین برمی‌آید که به نسبت عدم موجود بودن پروگرام‌های علمی حفاظتی، پایین‌بودن سطح تعلیم و تربیت محیطی، زندگی کوچی، فقر و گرسنگی و اتکای مردم به منابع طبیعی جهیل‌ها و شرایط دشوار اقلیمی و خشکی، جهیل‌ها و منابع طبیعی آن در شرف انهدام و انقراض می‌باشد. هرگاه برنامه‌های علمی حفاظتی در مورد احیای مجدد و حفاظت آن‌ها روی‌دست گرفته نشود، در آیندهٔ نزدیک محیط‌زیست با ارزش پرندگان افغانستان و جهان از بین رفته و این پرندگان از روی صفحهٔ گیتی ناپدید خواهند شد.

فشردهٔ استراتی گرافی و اوروژنی مناطق جاغوری- مالستان[۱]

خلاصه

مناطق مالستان و جاغوری شامل بلاک هیرمند است و این بلاک از جانب شمال و غرب توسط شکست واشر و از جانب شرق و جنوب توسط شکست چمن- مقر محاط می‌باشد. کهن‌ترین احجار این منطقه سلسله فیلایت‌های پریکمبرین می‌باشد که از دشت داور تا ارزگان به امتداد شمال‌شرق- جنوب‌غرب امتداد دارند. در جنوب مالستان سلسله شست‌های سیلورین- دیونین بالایی در اثر یک شکست پایین افتاده و در پهلوی سلسله فیلایت‌ها قرار دارند.

سلسله احجار کلستیکی که متشکل از کانگلومیرات‌ها، کورتسایت‌ها و ارکوزها می‌باشند، عمر دیوتین- پرمین را دارند و به قسم ناموافق بالای احجار قدیم‌تر قرار دارند.

در پالینوزوئیک قدیمه، بلاک هیرمند یک حوزهٔ ترسباتی بوده و در دورهٔ ریونین بیشتر نزول در این منطقه صورت گرفته و حوزهٔ ترسباتی بیشتر به طرف شمال، خود را انکشاف داده است. جوان‌ترین ترسبات در این منطقه عبارت از ترسبات سرخ‌رنگ مربوط نئوجین می‌باشد.

پلوتون ارغنداب در کریتاس بالایی- پالئوسین در بین احجار پالینوزوئیک داخل شده و باعث تشکیل مینرال‌های جدید مختلف گردیده است.

مقدمه

السؤالی‌های جاغوری و مالستان مربوط به ولایت غزنی‌اند و در افغانستان مرکزی موقعیت دارند. از نگاه جیولوجی این مناطق شامل بلاک هیرمندند.

در این مقاله، مناطق مذکور تنها از نگاه استراتی‌گرافی (طبقات‌الارضی) مورد مطالعه قرار می‌گیرد و به ملاحظهٔ نوعیت احجار و ضخامت آن‌ها راجع به جغرافیای قدیمه (Paleogeography)،

---

۱. قریشی، پوهنوال دکتر خواجه عزیزالله قریشی، «فشردهٔ استراتی‌گرافی و اوروژنی مناطق جاغوری- مالستان»، مجلهٔ طبیعی- علوم، شماره‌های ۲ و ۱۰، سال ۸، ۱۳۶۵؛ تاریخ قبولی نشر: ۱۳۶۵/۱/۱۸، دیپارتمنت جیولوجی، پوهنځی زمین‌شناسی، پوهنتون کابل.

بالخاصه منطقهٔ جاغوری و مالستان، معلومات ارائه می‌گردد.

در این منطقه، طبقات احجار سلسلهٔ هیرمند که از نگاه عمر عمدتاً کاربونیفیرس بالایی را دربرمی‌گیرد، انکشاف یافته و با ترسیم یک ستون جیولوجیکی(Geologic column)، انکشاف ترسبات در این حوزهٔ ترسباتی با مناطق نزدیک آن که توسط دیگر محققین کشفیات گردیده است، مقایسه می‌گردد. قدیمی‌ترین احجار این منطقه (جاغوری- مالستان) احجار متحوله (Precambrian) است و عبارت از (Phyllite series) می‌باشد و جوان‌ترین احجار عبارت از ترسبات سرخ‌رنگ و یا عمر (Neogene) را دارد، تثبیت گردیده است؛ اما از (Precambrian) تا (Neogene) همهٔ دوره‌های جیولوجیکی خود را انکشاف نداده‌اند و از جانب دیگر با به‌وجودآمدن شکست‌ها، سرحدات استراتی‌گرافی بعضی اخلال گردیده است، فشردهٔ انکشاف طبقات موجود احجار در ادوار مختلف جیولوجیکی و هم‌چنین ارتباطات (Correlation)شان از نگاه عمر و وقایع مهم جیولوجیکی و پولیوجیوگرافی در ذیل به ترتیب اول استراتی‌گرافی و دوم اوروژنی تشریح و در اخیر موضوعات پلیوجیوگرافی و غیره مورد مباحثه قرار داده شده است.

اول. استراتی‌گرافی (Stratigraphy)

۱. پریکمبرین (سلسله فیلایت‌ها Phyllite series)

سلسله فیلایت‌های پریکمبرین در مالستان به عرض یک کیلومتر ظهور نموده است و امتداد شمال‌شرق- جنوب‌غرب را دارد و از جانب شمال و جنوب توسط (Up-thrust fault)ها محاط گردیده است و در مالستان این سلسله عبارت از Chlorite phyllite کوارتس‌دار و در بعضی قسمت‌ها به حیث کلورایت فیریت کاربونات‌دار ظاهر شده‌اند. این فیلایت‌ها دارای مقداری از مینرال‌های آهن می‌باشند که قسمت‌های تخریب‌شدهٔ احجار را رنگ سرخ تا نصواری می‌دهد.

در این حجر تحول‌یافته آثار فسیل‌ها دیده نمی‌شوند. در مالستان فیلایت‌ها توسط طبقاتی که عمر دیونین و کاربونیفیرس را دارند، به قسم ناهماهنگ پوشانیده شده‌اند؛ پس باید آن‌ها کهن‌تر از احجار دیونین باشند.

قسمت جنوب مالستان با طبقات فسیل‌دار اردوویزین وسطی تا سیلورین بالایی در عصر دیونین و کاربونیفیرس قسم Sehwelle بوده است و ترسبات تشکیل نشده و یا این‌که ترسبات تشکیل شده و بعداً در اثر فرسایش (erosion) به‌صورت کلی تخریب و انتقال یافته است.

چون بین دشت ناور و مالستان[1] و در قسمت شرق دشت ناور[2]، فیلایت‌های مشابه را با کورتسایت‌ها در هستهٔ یک (Anticlinorium) تشریح می‌نماید که شست‌های اردوویزین به قسم ناهماهنگ (discordant) در بالای چنین فیلایت‌ها قرار دارند؛ پس باید عمر فیلایت‌ها بیشتر از اردوویزین باشد. هم‌چنان[3] این طبقات را هم‌عمر با سلسلهٔ کالو در شمال حاجیگک می‌دانند که عمران پریکمبرین شناخته شده است.

۲. پلیئوزوئیک (paleozoic)

الف. (سلسلهٔ شست‌ها (schist series): این سلسله احجار از نگاه عمر مربوط به سیلورین بالایی تا دیونین بالایی شناخته شده در جنوب مالستان و شمال جاغوری این نوع احجار برهنه گردیده است و متشکل از شست ستون‌ها می‌باشد. سرحد آن را در برابر دیگر احجار خط‌شکست‌ها تشکیل می‌دهند. موجودیت فسیل‌هایی از قبیل Orthocerida، Bryozoa، Brachiopodes، Trilobites و Pseudo orthoceras عمر این سلسله شست‌ها را از Ludlovian (سیلورین فوقانی) تا Caradocian (بخش تحتانی اردوویزین فوقانی) تثبیت می‌نماید.

این طبقات از نگاه فیشیس مشابهت به (Logar series) دارند. سرحد پایانی این سلسله احجار توسط شکست‌ها اخلال گردیده است و سرحد بالایی آن‌ها در قسمت مالستان توسط سلسله احجار کلاستیک که عمر دیونین تا تریاسیک را دارند، به قسم ناهماهنگ پوشانده شده است؛ در حالی که در جاغوری و جنوب مالستان احجار کلاستیک و کاربوناتی، مربوط به ادوار کاربونیفیرس تا پرمین به قسم ناهماهنگ در بالای آن قرار دارند.

ب. سلسله احجار کلاستیک (CLASTIC SERIES): این سلسله احجار عمدتاً از کانگلومیرات‌ها، لایمستون‌های ریگ‌دار و ارکوز و در قسمت بالایی از طبقات تکراری کورتسایت‌ها و شست‌های ریگ‌دار تشکیل شده‌اند. قسمت پایانی این سلسله که عمر آن از کاربونیفیرس پایانی تا دیونین پایانی تثبیت گردیده است، متشکل از کورتسایت‌ها و کانگلومیرات‌ها می‌باشند. دانه‌های کورتس بیشتر از پنجاه فیصد و مقدار دانه‌های چِرت‌ها از بیست تا سی فیصد بوده، قطر دانه‌ها بین سه تا بیست متر است. این کانگلومیرات‌ها در حوزهٔ ترسباتی اردوویزین تشکیل و به فاصلهٔ کوتاه

1. Plodowski, G. 1970. Stratigraphie und Spiriferiden (Brachiopoda) des Paläozoikums der Dasht-E-Nawar (SW Afghanistan). Palaeontographica A, V. 134, 1-3, p. 1-132, Stuttgart.

2. Fesefeldt, K. 1964: Das Paläozoikum im Gebiet der oberen Logar und im östlichen Hazarajat, südwestlich Kabul, Afghanistan. Beih.geol. Jb., 70, Hannover.

- Dürkoop, A. 1970. Brachipoden aus dem Silur, Devon und in Afghanistan (mit einer Stratratigraphi des Paläontographica Abt. A, 134, Stuttgart.

3. Fesefeldt, K. 1964: Das Paläozoikum im Gebiet der oberen Logar und im östlichen Hazarajat, südwestlich Kabul, Afghanistan. Beih.geol. Jb., 70, Hannover.

انتقال یافته و دوباره ترسب کرده‌اند.

قسمت وسطی دیونین بیشتر متشکل از طبقات کورتسایت‌ها (QUARTZIES) و شست‌ها به ضخامت‌های تا دو متر هستند که به نسبت موجودیت هماتایت در آن‌ها سرخ رنگ معلوم می‌شوند. طبقاتی که دارای (CALCARENITE) می‌باشند، در آن‌ها فسیل‌های برخیویوداها و مرجان‌های مربوط به ELFELIAN STAGE (بخش تحتانی دیونین وسطی) که عبارت از PRODUCTELLA و FAVOSITES GOLDFUSSI اند، دیده می‌شوند.

دیونین بالایی متشکل از لایمستون‌های خاکی به ضخامت شصت تا هفتاد متر تشکیل شده است و شامل فسیل‌های زیاد ،ATHYPRS ، ATRYPA،MERISTA ، HEXAGONARTA DISPHELLUM GOLDFUSI و PRODUCTELLA هستند که همهٔ آن‌ها FRASNETAN STAGE (بخش زیرین دیونین وسطی) را ثابت می‌سازند. در قسمت بالایی به ضخامت چهارصد متر کورتسایت‌ها، سندستون‌ها و لایمستون‌ها دارای فسیل‌های CYRTOSPIRIFER ASTATIO می‌باشد که مطابقت به FAMENNIAN STAGE بالایی می‌کند. قسمت وسطی این سلسلهٔ کلاستیکی که متشکل از PLATE LIMESTONE می‌باشد، عمر کاربونیفیرس پایانی را دارند و دارای فسیل‌های کرینوئیدها و بر علاوه، UNISPERIFER، SPIRIFERINA MELESTANENSIS PENTAGONIT و SYRINGOTHYRIS AFGHANICA[1] می‌باشند.

قسمت بالایی سلسلهٔ کلاستیک متشکل از کورتسایت‌ها و شست‌ستون‌ها بوده و به قسم تکراری ظهور نموده است و تا هفت‌صد متر ضخامت دارند. از نگاه عمر مربوط به (LOWR PERMIAN UPPER CARBONIFEROUS) بوده و فاقد فسیل می‌باشند.

ج. سلسلهٔ کاربونات‌ها (CARBONATE SERIES): این سلسلهٔ احجار عمر Permian- Triassic دارند. پروفیل‌های ستونی نشان می‌دهند که در پلیئوزوئیک سفلی در جنوب‌شرق افغانستان مرکزی، Helmand- block، ترسبات بحری در حوزه‌های ترسباتی طولانی با تشکیل فیشیس‌های مختلف موجود بود.

در پرمین پایانی یک مرحلهٔ ترانسگریشن (پیشرفت بحری) شروع می‌شود که در اثر آن در قسمت‌های زیاد افغانستان ترسبات لایمستونی که مربوط به ترسبات حوزهٔ Tethysاند، دیده می‌شود. در مالستان ترسبات کلاستیک توسط احجار کاربوناتی پوشانیده شده‌اند و عبارت از فوزولینا لایمستون می‌باشند.

1. Plodowski, G. 1970. Stratigraphie und Spiriferiden (Brachiopoda) des Paläozoikums der Dasht-E-Nawar (SW Afghanistan). Palaeontographica A, V. 134, 1-3, p. 1-132, Stuttgart.

پرمین پایانی متشکل از Oolitic limestone و پرمین وسطی متشکل از طبقات آهکی و دارای لایه‌های نازک (به ضخامت یک تا پنج سانتی متر) است و به قسم پلیت‌ها یا تخته‌ها جدا می‌شوند که نظر به تقسیمات[1] به Darwas stage مطابقت می‌نمایند.

پرمین بالایی که بیشتر از دولومایت‌ها تشکیل یافته است، بنا بر موجودیت فوزولینا مربوط به Murghab stage دانسته شده است[2].

۳. میزوزوئیک (Mesozoic)

دولومایت‌های تخته‌مانند (platy dolomites)

در ساحهٔ مورد نظر تحقیقات، این نوع دولومایت‌ها دیده نمی‌شوند؛ اما[3] موجودیت این نوع دولومایت‌ها را در مالستان که بالای دولومایت کتلوی به ضخامت چند صد متر قرار داشته است، تشریح می‌نماید و عمر آن‌ها را به ملاحظهٔ فسیل (Megalodon) که یک نوع پلیسی‌پود می‌باشد، مربوط به ترياسیک بالایی شناخته است.

۴. نئوجین (Neogene)

ترسبات سرخ‌رنگ متشکل از کانگلومیرات‌ها به قسم محلی به ضخامت دوصد متر در مالستان به‌شکل ناموافقی در بالای احجار مختلف مشاهد می‌شود که حالت افقی را دارند؛ پس عمل پیچ‌وتاب‌خوردن در منطقه قبل از تشکیل این ترسبات صورت گرفته است.

احجار ناریه (Igneous rocks)

گرانیت‌ها (Granites): گرانیت‌هایِ جاغوری مربوط به پلوتون ارغنداب می‌باشد که به طول دوصدوپنجاه کیلومتر و عرض ده تا چهل کیلومتر از السؤالی جاغوری تا ولایت قندهار به امتداد شمال‌شرق و جنوب‌غرب در احجار پلیئوزوئیک تا کریتاسیوس پایانی تزریق شده است. در جاغوری در این پلوتون رگ‌های جوان‌تر که عبارت از (Aplite) (Quartzprophyr) و رگ‌های Andesite می‌باشد، داخل گردیده‌اند. این پلوتون در جاغوری دارای ترکیب گرانیت تا گرانودیوریت می‌باشد که در این‌جا از تشریحات پتروگرافی صرف‌نظر می‌شود. عمر مطلقهٔ این پلوتون که از نگاه استراتی‌گرافی مورد بحث می‌باشد، نظر به تجزیهٔ نمونه‌های گرانیت از نزدیکی سنگماشه، یعنی مرکز جاغوری،

1. Siehl, A. 1967. Zur Stratigraphie und Paläogeographie des Permes in Afghanistan. Geol, Rdsch, 56, 3795-812, 2 Abb, 1 Taf, Stuttgart.
2. ibid.
3. Schlim, W. 1976. Zur Geologi des Paleozoikums von Malestan (Zentral Afghanistan)- 168 S., 11 Abb, 2 Tab, 15 Taf, 15 Taf, 5 Beil.

که به طریقهٔ مینرال‌های (Biotite) از هشتاد تا نود و دو میلیون سال تعیین گردیده است، مطابقت به کریتاسیوس بالایی تا پالئوسین می‌نماید[1].

مگمای گرانیتی در اثنای سرد شدن، حرارت خود را به احجار ماحول خود، یعنی سلسلهٔ احجار کلاستیکی و کاربوناتی، باخته که باعث تحول آن شده و تشکیل مینرال‌های جدید از قبیل (Andalusite) و (Cordiorite) در احجار کلاستیک میده‌دانه و باعث تشکیل مینرال‌های (Wollastonite) و (Diopside) در احجار کاربوناتی گردیده است.

دوم. مراحل تشکیل جبال (Orogeny)

بعد از تشکیل ترسبات پرمین و ترياسيک در این حوزه، عمل تشکیل جبال (Orogeny) باعث شده است تا جبال یک‌بار دیگر سر از آب بیرون نمایند. در پلیئوزوئیک قدیم نیز عمل اوروژنی باعث تشکیل جبال شده و از این لحاظ سه مرحلهٔ مختلف تکتونیکی را مشاهد کرده می‌توانیم.

۱. منزل پایانی که احجار آن از پریکمبرین تثبیت گردیده است و عبارت از احجار متحولهٔ (phyllite series) می‌باشند، در مالستان برهنه شده‌اند و پیچ‌وتاب‌خوردگی‌ها در آن‌ها مغلق می‌باشند.
۲. طبقات پلیئوزوئیک و میزوزوئیک منزل وسطی را می‌سازد که در این منزل پیچ‌وتاب خوردگی‌ها در (Schist series) شدید و در طبقات جوان‌تر، یعنی (Clastic series) و (Carbonate series) فولدها هموار و وسیع می‌باشند.
۳. طبقات هموار (Neogene) که در ساحهٔ تحقیق این جانب برهنه نشده‌اند؛ اما[2] این طبقات را به قسم ناموافق در بالای طبقات میزوزوئیک شرح می‌دهد که عاری از ساختمان‌های پیچ‌وتاب خورده است و منزل سوم را از نگاه تکتونیک تشکیل می‌دهد.

در این‌جا از توضیحات مفصل تکتونیکی صرف‌نظر می‌شود.

1. Wittekindt, H. and D. Weippert 1973. Geological map of Central and Southern Afghanistan, 1/500,000e. Bundesanstalt für Bodenforschung, Hannover.
2. Schlim, W. 1976. Zur Geologi des Paleozoikums von Malestan (Zentral Afghanistan)- 168 S., 11 Abb, 2 Tab, 15 Taf, 15 Taf, 5 Beil.

مباحثه و نتیجه

از مقایسهٔ ستون‌های جیولوجیکی محققین مختلف چنین بر می‌آید که ساحهٔ مالستان- جاغوری در اعصار مختلف جیولوجیکی تحت آب قرار گرفته است و حوزه‌های ترسباتی را با اعماق مختلف تشکیل می‌داد. به ملاحظهٔ احجار پریکمبرین تا سیلورین که عبارت از فیلایت‌ها و شست‌هایند، چنین استنباط می‌شود که در این ادوار قدیم جیولوجیکی، این منطقه حوزهٔ ترسباتی مواد کلاستیکی میده‌دانه (clay) را تشکیل می‌داد.

سرحد سلسلهٔ فیلایت‌ها در برابر شست‌های دورهٔ اردوویزین در اثر فعالیت‌های تکتونیکی اخلال گردیده است. ترسبات مربوط دورهٔ سیلورین در تمام منطقه دیده نمی‌شود؛ چون شست‌های اردوویزین در اثر تحول منطقه (Chlorite-sericite schist) را ساخته و سیستم فولدها خود را انکشاف داده است که محور آن‌ها عموماً به سمت شمال‌شرق- جنوب‌غرب متوجه می‌باشند؛ به اغلب گمان در سیلورین بالایی این منطقه در اثر فعالیت (orogeny) صعود کرده است.

در شروع دورهٔ دیونین یک‌بار دیگر جاغوری- مالستان نزول کرده است و ترسبات بزرگ‌دانه به قسم ناهماهنگ در بالای شست‌های اردوویزین ترسب کرده‌اند و این ترسبات عبارت از کانگلومیرات‌ها، کورتسایت و کلک ارینیت می‌باشند که در جاغوری ضخامت آن کم است. موجودیت (Crossbedding) کرکتر ترسبات ساحلی را ثابت می‌سازد.

سرحد دیونین و کاربونیفیرس پایانی، سرحد تکتونیکی نمی‌باشد؛ اما به نسبت عدم موجودیت فسیل‌های راهنما یک سرحد واضح استراتی‌گرافیکی تثبیت شده نمی‌تواند.

ترسبات کاربونیفیرس متشکل از احجار آهکی کورتسایت‌ها و احجار کلی می‌باشد و بیانگر این است که در این دوره جاغوری و مالستان در زیر آب عمیق بیشتر بوده است. ضخامت ترسبات در این دوره اعظمی بوده است و در حدود سه‌هزار متر می‌باشد. سرحد کاربونیفیرس و پرمین با ترسبات لایمستون‌های ریگ‌دار تشخیص شده است و به طرف بالا لایمستون خالص می‌شوند و بلاخره طبقات دولومایت‌های ضخیم و کتلوی را تشکیل می‌دهد که از نگاه فسیل غنی می‌باشند.

ضخامت طبقات کاربوناتی مربوط پرمین در جاغوری و مالستان کمتر بوده است و تا پنج‌صد متر می‌رسد؛ در حالی‌که در ارزوگان[1] با ناموافقت تخریباتی (EROSIONAL- UNCONFORMITY) در بالای ترسبات کاربونیفیرس به ضخامت تا دوصد متر قرار دارند.

چنین نتیجه گرفته شده می‌تواند که ارزوگان در دورهٔ کاربونیفیرس موقعیت مرتفع (Ridge

1. Siehl, A. 1967. Zur Stratigraphie und Paläogeographie des Permes in Afghanistan. Geol, Rdsch, 56, 3795-812, 2 Abb, 1 Taf, Stuttgart.

position) داشت؛ در حالی که به طرف جاغوری و مالستان ترسبات بدون وقفهٔ استراتی‌گرافیکی (hiatus) در دورهٔ کاربونیفیرس تا پرمین پایانی و به طرف شمال‌شرق تا مالستان، ضخامت چهار تا پنج‌صد متر مکمل ترسبات خود را تشکیل داده است و در جاغوری به ضخامت سه‌هزار متر دیده شده است که نزول را در این منطقه نشان می‌دهد. حرکات تکتونیکی هم‌زمان با ترسبات عمل کرده و شکست‌ها موازی به امتداد جبال از جنوب‌غرب به شمال‌شرق موقعیت نزولی (basin position) یا حوزهٔ ترسباتی را از مالستان تا نزدیکی مرکز جاغوری حفظ می‌کند.

با تشکیل‌شدن سلسلهٔ کاربوناتی مربوط به پرمین، حوزهٔ ترسباتی مستحکم گردیده است؛ زیرا ترسبات یک‌نواخت پرمین و تریساسیت در این ساحه به وجود آمده است؛ اما آرزوگان که در کاربونیفیرس به قسم rift zone بوده است، در پرمین نیز حوزهٔ ترسباتی کاربوناتی را تشکیل داده است. فعالیت اوروژنی و تشکیل جبال بعد از ترياسیک صورت گرفته است و از دورهٔ ترشری بالایی تشکیل جبال در این مناطق مربوط به فاز kimmeridge بوده است و در سرحد جوراسیک و کریتاسیوس صورت گرفته است.

نظر به تعیین عمر مطلقه به طریقهٔ (K-Ar) مگمای اسیدی به حیث پلوتون ارغنداب در جاغوری در کریتاسیوس بالایی تا ترشری سفلی در احجار ماحول خود به قسم ناموافق تزریق شده است و عامل ظهور یک تعداد مینرال‌های جدید در منطقهٔ تماس خود با احجار قدیمه گردیده است.

نظری به السؤالی پنجاب[1]

وجه تسمیه السؤالی «پنجاب» از پیوستن «پنج آب» گرفته شده است و پنج دریا در السؤالی پنجاب جریان دارند و این السؤالی از جمله السؤالی‌های چهارگانهٔ ولایت بامیان است که در قسمت جنوب‌غرب مرکز ولایت بامیان موقعیت دارد.

باشندگان السؤالی پنجاب از لحاظ ترکیب ملی هزاره‌اند. این السؤالی کوهستانی است و مشتمل بر کوه‌های بلند به‌نام «کوه‌بابا»، «کوه عروس» «قرغان» و هم‌چنان دارای کوتل‌های بلند مانند کوتل نرگس، تپه‌های مرتفع و همواری‌های سرسبز، دره‌های فرورفته که ساکنین این السؤالی آن را «بوم» می‌گویند و نیز در تشکیل ساختمان طبیعی و فیزیکی این السؤالی تگاب‌های شاداب نقش عمده را بازی می‌کنند. دهات و قلعهٔ باشندگان این السؤالی بیشتر به سبک قدیمی محلی بنا یافته‌اند که در مقابل برف‌باری‌های زمستان و باران‌های موسمی از خود مقاومت نشان می‌دهند. ارتفاع السؤالی پنجاب از سطح بحر ۲۷۰۰ متر می‌باشد و مساحت السؤالی پنجاب به ۱۵۲۶ کیلومتر مربع می‌رسد. طبق احصائیهٔ عمومی سال ۱۳۶۰، نفوس این السؤالی به ۴۶۷۸۳ نفر بالغ می‌شود و تراکم نفوس در فی کیلومتر مربع ۳۰ نفر می‌باشد که از همهٔ السؤالی‌های ولایت بامیان زیاد است. این منطقه از لحاظ آب و هوا تابستان معتدل دارد و آسمانش نیلگون و صاف و آفتابش دلکش است و برعکس در ایام زمستان سرد می‌باشد که با برف‌باری‌های زیاد زمستان به پایان می‌رسد.

سردترین ایام زمستان که مطابق به آخر ماه جدی و چند روز اول ماه دلو را در بر می‌گیرد که سردی هوا منفی سی درجه و گاهی پایین‌تر از آن قرار می‌گیرد.

از لحاظ سرک‌های موتررو در این السؤالی به‌طور عموم پخته‌کاری نیستند و صعب‌العبورند.

سرک‌های السؤالی پنجاب عبارتند از پنجاب تا شهر کابل، از پنجاب تا مرکز ولایت بامیان، از پنجاب تا السؤالی ورث، لعل، السؤالی بهسود و بلاخره به سرک کابل در میدان‌شار وصل می‌شود.

---

۱. شفاهی، «نظری به السؤالی پنجاب»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳۰۲، سال ۵، ۱۳۶۷.

ترانسپورت در این السؤالی انکشاف نیافته است و به‌ویژه برف‌باری‌ها و برف‌گیری‌های زیاد در ایام زمستان، رفت‌وآمد عراده‌جات را در این السؤالی به‌کلی از فعالیت بازمی‌دارند.

فعالیت ترانسپورتی در این السؤالی فقط از ماه ثور فعال و آغاز می‌شود و تا ماه قوس خاتمه می‌یابد. اساس وضع اقتصادی این السؤالی را زراعت، تربیت حیوانات و حرفه‌های محلی (صنایع دستی)؛ از قبیل گلیم‌بافی، برک، شال‌بافی، جوراب پشمی، ساختن نمدهای مرغوب، آهنگری، مسگری، زرگری، تجاری، گل‌دوزی و کفش‌سازی تشکیل می‌دهد و نیز در بازار مرکز السؤالی پنجاب دکان‌هایی هستند که اشیای مورد ضرورت مردم از کابل و دیگر شهرها آورده شده و به فروش می‌رسد و مردم اشیای مورد ضرورت خویش را به‌دست می‌آورند. و هم‌چنان بقالان و سوداگران دوره‌گرد هم هستند که اجناسی از قبیل تکه‌باب، چای، مرچ، گوگرد، صابون و غیره را تهیه و با مردم معامله‌می‌نمایند.

در این السؤالی معادن سرب و سنگ مرمر نیز وجود دارد. اکثریت باشندگان السؤالی پنجاب زراعت‌پیشه هستند؛ لیکن سیستم آنان به همان شیوهٔ قدیمی صورت می‌پذیرد که انکشاف نکرده است. نوع زمین‌های زراعتی در این السؤالی آبی و للمی‌اند که یک فصله کشت و حاصل‌گیری می‌شود. حداکثر اهالی السؤالی پنجاب را دهقانان کم‌زمین و دهقانان بی‌زمین تشکیل می‌دهند. زمین‌داران بزرگ در این السؤالی کم‌اند. زمین‌های زراعتی در السؤالی پنجاب توسط چشمه‌سارها و غدیرهای مصنوعی به‌نام «ناور» و جوی‌های عامه که توسط «میراب» اداره می‌شود، آبیاری می‌شوند. محصولات زراعتی در السؤالی پنجاب مربوط به طبیعت سال است. اگر در ابتدای سال بارش و باران زیاد شدند، به‌ویژه در فصل تابستان، خوب و قناعت‌بخش می‌باشند. حاصلات فراوان؛ از قبیل گندم آبی و للمی (دیمه) جو، مشنگ، باقلی، عدس، شخل و کچالو به‌دست می‌آیند و رفع نیازمندی اهالی می‌شود.

این السؤالی جنگل‌های طبیعی ندارد. به‌صورت عموم اشجار غیر مثمر؛ از قبیل درخت بید، شاه‌بید، الیاد و عرعر توسط مردم در پهلوی خانه‌ها به‌طور باغچه‌ها و در پلوان‌ها و کنار جوی‌ها غرس می‌شوند. مردم پنجاب برای تربیت مواشی و مال‌داری اهمیت بس زیاد قایل هستند. مردم السؤالی حداکثر دارای گوسفند، بز، گاو و الاغ هستند و اسپ را حداکثر ثروت‌مندان نگاه می‌دارند. در این منطقهٔ کوهستانی بهترین گلیم‌ها، شال‌نمد، خورجین، جوال‌های خوب ساخته می‌شوند که در شهر کابل و در اکثر شهرهای افغانستان خریداران زیاد دارند.

در کوه‌پایه‌ها و دره‌های پرخم‌وپیچ و در ارتفاع‌های بلندتر این السؤالی انواع حیوانات وحشی: از

قبیل آهو، خرگوش، تبرغان، قشی‌گگ، روباه، خرس، انواع موش‌ها، گرگ، پلنگ و بزچوشک دارد. و نیز پرندگانی از قبیل کبک، کبک‌زری، بودنه، کبوتر، باز، باشه، قجیر، مرغابی و ده‌ها نوع دیگر پرندگان وجود دارند. در این السؤالی شکارچیان ماهری هم هستند که به‌خصوص شکار گرگ و روباه در فصل پربرف‌های زمستانی یکی از سرگرمی‌های آنان را تشکیل می‌دهد و از جمله پوست گرگ و روباه است که به مقدار کم در رفع اقتصاد آنان نقش دارد.

اهالی پنجاب مانند سایر مردم افغانستان، سنن پسندیده‌ای دارند که عبارتند از جشن‌های ملی، جشنوارهٔ نوروزی، روز قلبه‌کشی، ختنه‌سوری، حشر، برگزاری دههٔ محرم و عاشورا، فاتحه‌داری و عروسی.

و نیز از سنن دیرین و ادبیات شفاهی این مرز و بوم، گفتن ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، سرود و ترانه‌های روستایی‌اند که چهاربیتی گفته می‌شود؛ به‌ویژه سرودن این چهاربیتی‌ها بین مردم السؤالی پنجاب زیاد مروج است. از آلات موسیقی زیادتر دمبوره و غیچک دوست‌داشتنی‌اند که زیاد رواج دارند و در گذشته آله سازی به‌نام «قوبوز» نیز در بین مردم این السؤالی مروج بود و از جانب دیگر، قصه و افسانه‌گفتن و هم‌چنان خواندن شاهنامهٔ فردوسی و بعضی کتاب‌های دیگر از قبیل «لیلی و مجنون»، «فلک‌ناز»، «حملهٔ حیدری»، «ورقه و گل‌شاه»، به‌خصوص در شب‌های زمستان، مروج است که توسط یک نفر خوش‌آواز خوانده می‌شود.

در السؤالی پنجاب طایفهٔ لکزایی، طایفهٔ شاهی، طایفهٔ باتور، طایفهٔ محمود، طایفهٔ تانی و غیره زیست دارند. قبل از پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ثور، السؤالی پنجاب راه عبور و مرور کوچی‌ها بود که از طرف بهسود آمده به‌سوی «دشت کرمان»، «اخضرات» و «سرجنگل» می‌رفتند و یک تعداد این کوچی‌ها به‌نام «تغر»، «عیسی‌خیل»، «متانی» و «سیاه‌پوش» در السؤالی پنجاب فصل تابستان را با رمه و گله‌ها سپری می‌کردند و در ماه میزان به طرف دیگر جاها آن‌جا را ترک می‌گفتند.

خیل‌های کوچی زیادتر مال‌دار بودند. بعضی اوقات در بین کوچی‌ها و مردم السؤالی پنجاب در نظام‌های قبل از انقلاب ملی و دموکراتیک ثور نسبت چراگاه‌ها یا نسبت ضایع‌شدن زراعت، منازعه‌هایی صورت می‌گرفت که اکنون کمتر شده است. بزرگ‌ترین خیل کوچی، عیسی‌خیل است. کوچک‌ترین آنان متانی است. متانی کوچی‌های فقیر است که در کوهستان‌های پنجاب به‌نام غرغری حیات کوچی‌گیری خویش را به سر می‌بردند. معلوماتی که به‌دست است، طایفهٔ لکزایی در چند جای؛ از قبیل «گودر» و «گنداب» و در قریهٔ «مهرتگاب»، «برگ‌علیا» و هم‌چنان در قریهٔ «سبز چریک» در السؤالی و هم‌جوار آن نیز بودوباش دارند.

طایفهٔ شاهی نیز در قریهٔ تگاب، برگ‌علیا در قریهٔ نورا و در بعضی جاها پراکنده‌اند و در السؤالی ورس زندگی دارند. تانی‌ها از جمله میران و بیگان این السؤالی است که پراکنده در چند جای زندگی دارند. طایفه‌ای به‌نام محمود است که در قریهٔ «محموتو» و هم‌چنان در «گودر» زندگی دارند. بر علاوه طایفه‌های دیگر نیز هستند که در جاهای مختلف السؤالی پنجاب حتی در السؤالی‌های ورس و یکه‌ولنگ بودوباش دارند.

بیعت‌نامهٔ عموم سادات، علما، خوانین و رعایای هزارهٔ جاغوری، مالستان، میرآدینه، پشی و شیرداغ[1]

به حضور مبارک اعلی حضرت، خادم دین رسول‌الله، پادشاه سعادت و اقبال‌پناه، عرض داشت صمیمانهٔ عموم سادات، علما، خوانین و رعایای هزارهٔ جاغوری، مالستان، میرآدینه، پشی و شیرداغ این‌که: ما خود اقرار داریم که از عرضهٔ پنجاه سال متجاوز است که بدبخت‌ترین کافهٔ اقوام افغانستان ماییم. برای هیچ‌کس پوشیده نخواهد بود که در عرصهٔ این‌قدر مدت از تمام حقوق طبیعی و موضوعی محروم بوده‌ایم؛ بلکه به عقیدهٔ عموم مأمورین حکومت گذشته، مجموع اقوام هزاره مستحق هیچ‌گونه رعایت انسانیت دیده نمی‌شد. عموم اهل خبرت می‌داند که از ما مردم، در این انقلاب، هیچ‌یک عزت و مقام آبرومندانه باشرافانه سقوط ننموده است که امروز از آن متأثر و محزون باشیم. هیچ شک نیست که نظر به آن همه فجایع فوق‌العاده، هیچ‌یک از ارباب بصیرت در این زمینه این‌قدر استقامت را از ما مردم به مفاد حکومت سابقه مترصد نبوده است؛ بلکه برعکس این وضعیت موجود را انتظار داشته است؛ مگر با تمام این همه قضایا، چون ما مردم به شخص امیر امان‌الله خان دست بیعت داده بودیم تا زمانی که داخل خاک افغانستان بود، از هیچ‌گونه تعاون و مظاهرت قصور نورزیدیم. اکنون که امیر امان‌الله خان به خاک دولت خارجه فرار نموده است، مشیت خدای توانا قبای شاهی را زیبندهٔ وجود بانمود آن خادم دین رسول الله دیده است، ما نیز ارادهٔ مقدس حضرت الهی را پیروی نموده؛ چون حقوق بیعت گذشته از عهدهٔ ما مردم فتح و ساقط گردیده است و دیگر هیچ‌یک مسئولیت وجدانی را متوجه‌مان نمی‌دانیم؛ لهذا به کمال ذوق و طیب خاطر، این مقام عالی را به ذات مقدس شاهانه تهنیت گفته، نادرعلی خان ولد سردار سلطان‌علی خان مرحوم و جناب شیخ سلطان‌علی خان و ولی‌محمد خان را که اشخاص کلان‌شونده و معتمد ما مردم‌اند، از جانب خودها وکیل قطعی انتخاب نموده به دارالسلطنهٔ کابل اعزام

---

۱. «بیعت‌نامهٔ عموم سادات، علما، خوانین و رعایای هزارهٔ جاغوری، مالستان، میرآدینه، پشی و شیرداغ»، جریدهٔ هفتگی حبیب‌الاسلام، سال ۱، شمارهٔ ۲۴، ۱۳۰۸.

نموده‌ایم تا به حضور مبارک همایونی مشرف گردیده، وکالتاً از طرف مردم دست بیعت به ذات سامی حضرت امیر حبیب‌الله خان- خلد الله ملکه و سلطانه- داده، اطاعت ملوکانه‌شان را به دل و جان و مال متقبل و متعهد شده، آن‌چه نواقص و احتیاجاتی که ما مردم اصلاحات آن را از حضور مبارک امید و تمنا داریم، همه را وکالتاً معروض داشته، ما را به پذیرفتن و قبولی آن سرافراز فرمایند. در خاتمه اطاعت صادقانهٔ صمیمانه را به ذات مقدس تان تکرار اظهار نموده، از خداوند متعال تا مادام حیات نوازش و مرحمت شاهانهٔ شما را شامل حال خودها و توفیقات جان‌فشانی و فداکاری را برای‌تان جهت استرضای حضور مبارک شما آرزو می‌کنیم تا اگر خدا بخواهد حقوق بیعت و اطاعت خدایگانی را بیش از پیش عرضه و محافظ نماییم، فقط. تحریر ۲۲ صفرالمظفر ۱۳۴۸.

نادرعلی خان، کلان‌شوندهٔ ما مردم که وارد این ولایت گردید، تمام مهربانی‌ها و رعیت‌پروری‌هایی که اعلی‌حضرت، خادم دین رسول، برای او هدایت فرموده بود، همه را جهت ما مردم حالی ساخته، خیلی خیلی ما مردم را ممنون و به الطاف پادشاه امیدوار ساخت. حق تعالی ما را توفیق تلافی عنایت کند. تحریر مذکور.

شیخ سلطان‌علی خان، صمدعلی خان، سلطان‌علی خان، عبدالله خان، سید علی‌بابا، یعقوب‌علی خان، صمدعلی خان وکیل، عبدالرحیم خان، میرزا محمداسلم خان، خدابخش، صفدر خان، نجف‌علی خان، محمدخواجه، محمدهاشم خان، یوسف‌علی خان، محمدنبی خان، حاجی محمدمحسن خان، کاظم‌علی خان، محمدحسن خان، ملا محمدعلی خان، عبدالواحد خان، محمدجمعه ارباب میرآدینه، محمدنبی، علی‌خواجه، سید میراحمدآقا، سید یعقوب، محمدحیدر، محمدجمعه، عسکرعلی، غلام‌علی، غلام‌حسین، فتح‌علی خان، علی‌رضا خان، صفدرعلی خان، محمدجمعه، احمدعلی خان، قربان‌علی خان، خدابخش، مهرعلی، جان‌محمد، محب‌علی، عبدالشفی، نوروزعلی، محمدنبی، محمدابراهیم، سلطان‌علی و امضای چند نفر دیگر که خوانده نشد.[۱]

۱. در شمارهٔ ۲۳ از ورود آورندگان این بیعت اطلاعی مرقوم و از احساسات اسلامیه‌شان که نسبت به اصلاح هزارهٔ بهسود به حضور شهریاری معروض داشتند، عازم صوب مقصود شده‌اند، قبلاً مسبوقند. امید است که عنقریب از نتیجهٔ اقدامات آن‌ها مژدهٔ خوب‌تری به ناظرین محترم رسانیده بتوانیم.

گوشه‌ای از ادب عامیانهٔ دری[1]

بقایای بعضی از مختصات لهجه‌های ترکی در لهجهٔ دری هزاره‌گی[2]

لهجهٔ هزاره‌گی، یکی از لهجه‌های زبان دری است که مختصات باستانی این زبان را نگه داشته است؛ در عین زمان بعضی از مشخصات لهجه‌های مختلف زبان ترکی و حتی مغولی را نیز در این لهجه می‌یابیم. اگر ما این مختصات را دقیقانه و علمی و موشکافانه مطالعه و بررسی کنیم، نقاط بسیار غامض تاریخی بر ما روشن می‌شود؛ حتی لغات و کلماتی در این لهجه از شکل قدیم زبان دری می‌یابیم که در لهجه‌های دیگر زبان دری بسیار به‌ندرت می‌توان یافت. به‌طور مثال: کلمهٔ «اولو ulew» که «بیگار» معنا دارد، در لهجهٔ کابل و حتی زبان ادبی تا کنون سراغ نگردیده است. این کلمهٔ دری در زبان وخی به تلفظ اولو «ulaw» باقی است که در لهجهٔ هزاره‌گی به تلفظ اول‌الذکر مستعمل است. و نیز کلمهٔ پلاس palas یعنی «گلیم» به همان مفهومی که در هزاره‌گی به‌کار برده می‌شود، در زبان وخی به‌جا مانده است و هم‌چنان کلمهٔ «ترینج Trinj» یا «ترینجه Trinja» که در هزاره‌گی به‌معنای «محکم کش کردن و بستن و به حد اشباع و ترکیدن پرشدن» به‌کار برده می‌شود، و در زبان وخی نیز به عین مفهوم باقی مانده است؛ مگر به تلفظ ترنج Tranj. زبان وخی که خصوصیات بسیار باستانی زبان آری را در خود نگه داشته است[3]، از نگاه مشابهت کلمت با لهجهٔ دری هزاره‌گی، ثابت می‌کند که کلمات دری هزاره‌گی خیلی کهن است. بقای کلمات به‌شکل بسیار قدیمی‌اش در یک لهجه، دلالت به کهن‌بودن همان لهجه دارد؛ زیرا تحولات اجتماعی که زبان هم جزء آن است، در کشور ما تا کنون بسیار سریع نبوده است و خصوصاً در مناطق کوهسار که وسایل مواصلات اندک است و تحول به‌شکل بطی به‌نظر می‌آمد.

---

۱. شهرستانی، شاه علی‌اکبر «گوشه‌ای از ادب عامیانهٔ دری؛ بقایای بعضی از مختصات لهجه‌های ترکی در لهجهٔ دری هزاره‌گی»، مجلهٔ ادب، شمارهٔ ۱، سال ۱، ۱۳۵۴.

۲. هزاره‌گی، لهجه نیست، گویش است.

۳. این موضوع مقالتی جداگانه را ایجاب می‌نماید.

مشابهت میان کلمات مستعمل در لهجهٔ هزاره‌گی و لهجه‌های ترکی از نگاه‌های گوناگون مشاهده می‌شود که اهم آن قرار ذیل است:

اول. اشتراک حروف از لحاظ مخارج: همهٔ حروفی که در زبان دری به کار برده می‌شود، در لهجهٔ هزاره‌گی نیز مورد استفاده می‌باشد. علاوه بر حروف مستعمله در زبان دری، دو حرف دیگر نیز در این لهجه هست که عبارت از «ق» با عین مخرج آن در عربی[1] می‌باشد و یک حرف دیگر که تلفظ و انفصال آن از مخرج میان حروف «ق، غ و گ» است و آن حرف همیشه با «ن» مجاورت دارد و بعد از نون و متصل به آن می‌آید و از نگاه فونتیک، زبان‌شناسان آن را از جنس حروف غنه یا «nasal» در زبان ترکی دانسته‌اند.

تلفظ این حرف که از نگاه فونتیک بدین شکل (Ω) وضع شده است، شنونده‌ای را که اهل زبان نباشد، به اشتباه می‌افگند؛ ازاین‌رو، گاه آن را به غین و گاهی به قاف و گاهی نیز با گاف دری التباس می‌نمایند.

در کتب ترکی که به رسم‌الخط عربی تاکنون به طبع رسیده است یا نوشته شده است، در تحریر حرف مذکور، اشکال «ق، گ، غ» را به‌کار برده‌اند؛ چنان‌که در کلمهٔ «تونگوز»، «تونقوز» و «دونقوز» و امثال آن به‌خوبی به‌نظر می‌رسد که تلفظ هرسه شکل آن از مخارج «ق، گ و غ» نیست؛ مگر در نوشته ناگزیر هم‌چنان می‌نوشته‌اند؛ مگر معنای هر سه شکل یکی است که در تقویم‌هایی که تاکنون نوشته‌اند، «سال خوک» را «تونگوزئیل» نوشته‌اند که در لهجهٔ قرغز «دونغوز» donghuz و در لهجهٔ قازاق «تونقوز» Tonghoz گویند؛ مگر تلفظ آن در هردو لهجه یکسان است و هم‌چنین در تلفظ کلمهٔ «پیشانی، جبین» که در لهجهٔ ترکمنی manghlay و در لهجهٔ قرغزی manghday گویند.[2]

در لهجهٔ دری هزاره‌گی، حرف مذکور با عین تلفظ آن در لهجه‌های ترکی، در کلمات آتی باقی است:

جنقریق Janghriq: جایی که آب را با ناوه یا دیوار از جایگاه عمیق و پرتگاه بگذرانند که در زبان فرانسوی aqueduct گویند.

قونغار qonghar: رنگ سرخ آمیخته با سیاه.

قنغشال qanghshaal: حصهٔ علیای بینی متصل به جبین.

چونگوز qonghuz: چنگیز.

قونغوز qonghuz: قانغوزک سیاه که در فرانسوی bousier گویند.

---

۱. کلماتی که حرف «ق» داشته باشند، در زبان دری از ترکی یا عربی دخیل شده‌اند.

۲. این حرف غنه مثل اصوات غنه ana، in، on و en فرانسوی است.

دوم. کلماتی در لهجهٔ هزاره‌گی وجود دارند که از لحاظ «جذر» (ریشه) و مفهوم با کلماتی در لهجهٔ هزاره‌گی مختلف یکی‌اند. اختلاف‌های جزئی که در آن‌ها به‌نظر می‌آید و در طرز ساختمان کلمات در یکی از اجزای کلمه: «مثلاً پیشوند یا پسوند» تقدیم و تأخیر موجود می‌باشد، نیز سبب بیگانگی کلمات نمی‌شود؛ چنان‌که در لغات زیر:

۱. هزاره‌گی: قرغولاج qarghulaaj یعنی پرستو، غچی.

قرغزی: قرلغاچ qarlghaach یعنی پرستو، غچی.

قازاخی: قرلغاش qarlaghaash یعنی پرستو، غچی.

ترکمنی: قرلواچ: qarlwaach یعنی پرستو، غچی.

مروی هروی: غلنغاچ ghalanghaach یعنی پرستو، غچی.

ترکی استانبولی: قرلیگاچ qarligaach یعنی پرستو، غچی.

ترکی قازان: قرغولاچ qarghulaach یعنی پرستو، غچی.

۲. هزاره‌گی: قره‌جی qaraji یعنی این‌سو و آن‌سو تماشا و نظاره‌کردن.

قرغزی: قرچی qarachi = دیده‌بان.

قنغوراتی: قره‌غن qaraghan = دیدن.

ازبکی: قرگین qaragin = دیدن.

اویغوری: قراش qaraash = دیدن.

چون پسوندهای «جی، چی، غن، گین، اش» را حذف کنیم، از نگاه ریشه «قره qara» همه یکی‌اند که این ریشه در کلمات قراول، نظام‌قراول، پیش‌قراول و غیره در اصطلاحات رزمی باقی است. و «قره» qara به‌تنهایی در ترکی «ببین» و «تماشا کن» معنا دارد.

۳. هزاره‌گی: سبده sabada، چنان‌که گفته شود: «سبده کو»؛ یعنی با چوب محکم بزن. این کلمه از دو جزء: «سب»+ «ده» مرکب است و پسوند «ده da» که علامت فاعلیت و صفت است در کلمات دیگر هم هست؛ مثلاً «پپرده» paparda، یعنی از خوف یا خشم زرد گشتن و «غورده» Ghorada، یعنی از نومیدی اشک به چشم گردانیدن و غیره.

قرغزی: «ساپ» Saap یعنی با چوب محکم بزن.

اقلاب مختلفی که در تلفظ «ساپ و سپ» موجود است، مفهوم را از میان برنمی‌دارد و این چنین اقلاب در هر زبان هست که در زبان فرانسوی هم هست و آن را Assimilation می‌گویند.

۴. هزاره‌گی: قریش Qarish = وجب، بلست که در فرانسوی Empan گویند.

قازاخی: قارس Qaares = وجب.

ازبکی: قریش Qarish = وجب.

مروی هروی: قریش Qarish = وجب.

قرغزی: قریش Qarish = وجب.

۵. هزاره‌گی: یشیل Yeshil: سبز = Vert.

قرغزی: یشیل Yeshil و Jashil جشیل = سبز.

مروی هروی: یشیل Yashil = سبز.

اویغوری: یشیل Yashel = سبز.

۶. هزاره‌گی: یرغیش Yerghish = بز (اکنون متروک است).

قرغزی: یرگیچ Yergich = بز.

قنغوراتی: یچکه Yechka = بز.

اویغوری: اوشکه Oshka= بز.

۷. هزاره‌گی: یال Yaal= موی دراز پشت گردن اسپ و دیگر حیوانات.

ازبکی: یال Yaal؛ ترکمنی: یال؛ قازاخی: ژال، اویغوری: یایله Yayla.

۸. هزاره‌گی: ارغلی Arghali یعنی گوسفند مادهٔ وحشی که در زبان فرانسوی Mouflon گویند.

قرغزی: ارقر Argar؛ قازاخی: ارخرArxar، قنغوراتی: ارغاچی Erghaachi؛ اویغوری: ارغلی Arghali.

چنان‌که در امثلهٔ متذکره دیدیم، کلمات، ریشه‌ها و مفهوم‌های مشترک دارند با درنظرداشت مختصاتی که در زیر یاد کرده آید:

۱. در لهجه‌های ترکی، حروف «ج، چ، ش» که با هم قریب‌المخرج‌اند، یکی عوض دیگر آمده و در آن ابدال صورت گرفته است و هم‌چنان در حروف «س و ش» همین کیفیت دیده می‌شود. این ابدال را در کلمات خاندان «آش» به خوبی مشاهده می‌نماییم.

هزاره‌گی: اورگوماج Orgummaj = نوعی از غذا که از اشکمبه و رودهٔ گوسفند پزند و آن را در لهجهٔ ترکی چغتایی اورکماج Orkamaaj گویند.

هزاره‌گی: اوماج Umauaaj = آش دانه‌دانه.

ازبکی: اوماج Umaaj = آش دانه‌دانه.

قرغزی: اوماج Umaach= آش دانه‌دانه.

و هم‌چنان در کلمات ترکی که در زبان دری دخیل گردیده است؛ از قبیل تتماج Tatmaaj، سگباج Segbaaj و آچار و غیره نیز می‌توان یافت که ریشهٔ «آچ، آش» به‌شکل «ایچ»Ech» هم موجود و معنای آن «خوردنی» است.

این‌گونه ابدال در زبان دری هم دیده می‌شود؛ مثلاً حافظ شیرین‌سخن گفته است:

فتاد در دل حافظ هوای چون تو شهی

کمینه ذره خاک در تو بودی کاج

و همین‌سان در نام‌های واحدالمعنا «قشقار».

هزاره‌گی: قشقار Qushqaar = گوسفند نر، قُچ.

قنغوراتی غچقار Ghochqaar = گوسفند نر، قُچ.

ترکی سلجوقی: قچقار Qochqaar = گوسفند نر، قچ (زین‌الاخبار).

اویغوری: قشقار Qoshqar= گوسفند.

و تبدیل «س و ش» را در کلمهٔ قوشقو (هزاره‌گی) و قوشقون Qusqon (جغتایی) و قشقون (ازبکی) و Qusqan قوسقن و قویسقن Qoyisqan (قازاخی) دیده می‌توانیم.

۲. تبدیل حروف «خ، گ، ق و غین» با همدیگر در کلمات واحدالمفهوم چنان‌که در کلمهٔ «ارغلی» یعنی مادهٔ گوسفند وحشی.

هزاره‌گی: ارغلی Arghali.

قرغزی: ارقر arqar، قازاخی: ارخر arxar و ترکی قدیم: ارگلی argali (در فر).

۳. تبدیل «ج، ی، ژ»

هزاره‌گی: جیل Jil= یعنی دوران سال، سال.

قرغزی: جیلJil = سال، قازاخی: ژیل Zhil = سال.

مغولی: جیل Jil = سال، ترکمنی: ییل Yil = سال.

ترکی قدیم: ییل Yil= سال.

۴. تبدیل حروف: «ت، د، ج»

هزاره‌گی: برگود، برگوج Borgud ،Burgugd یعنی عقاب، شهباز.

قرغزی: برگود Borgud، قازاخی: برکت Borkot، و هم‌چنان در کلمهٔ قنجی qanji که گویند: قنجی کدیم qanji kadem = سیراب شده‌ام.

قرغزی: قاندیم qaamdem = سیراب شدم.

۵. تبدیل حروف «غ، ق و و»

چنان‌که در کلمهٔ «قرغولاج» دیده شد و هم‌چنان عین کیفیت در کلمهٔ alaghaach الغاچ= گاز (ازبکی) و الواچ alwaach (بدخشی) و در قره‌ول qarawu= نشانه، هدف (هزاره‌گی) qaraqol و قره‌قول (ترکی)= محافظ، دیده می‌شود که نظام‌قره‌ول، قره‌قول هم گفته می‌شود.

۶. تبدیل محل حروف در لهجه‌های مختلف

چنان‌که دیده آمد، یکی از خصوصیت‌های لهجه‌ای و حتی تأثیرات محیط و آب و هوا می‌باشد که در زبان عامیانه، مردم کلمات را طوری که تلفظ آن بر زبان و ذهن ثقلت و تکلیف وارد نیاورد، ادا می‌کنند[۱] حتی این‌گونه تغییرات و تبدیلات در لهجه‌های گوناگون محلی هزاره‌گی نیز به مشاهده می‌رسد.

سوم، وندها affixes: پیشوند (سابقه، perfixe) در لهجهٔ هزاره‌گی به دو شکل از ریشهٔ ترکی به جا مانده است.

۱. پیشوند ترکی با ریشهٔ ترکی در امثلهٔ آتی: بیقوش Bayqosh یعنی جغد که از دو جزء «بی، بای» و «قوش» یعنی پرنده مرکب است و qush در لهجه‌های مختلف ترکی «پرنده» را گویند و بیقوش، جغد را.

قره‌قوش qaraqosh که از دو جزء «قره» و «قوش» مرکب است.

۲. پیشوند دری با ریشهٔ ترکی: مثل «سرقوش» Sarqosh یعنی سرکرده و سالار کاروان که مرکب است: «سر» (دری) و «قوش» یعنی جمع، جمعیت (ترکی).

سرغوچ sar-ghuch یعنی کلاه مخصوص زنان که بلند است و نسبت به عرقچین بلندتر می‌باشد و ریشهٔ ghuch، «غوچ» و wuch «وچ» و wuj «وج» از همان نوع اقلاب و تبدیلی است که یاد کرده آمد.

سرقول sar- qol یعنی دهکده‌ای که در بلندترین نقطهٔ دره واقع باشد.

و حتی این کلمه در لهجهٔ قرغزی نیز باقی است؛ چنان‌که «پامیر خرد» را «سرقول» می‌گویند.

پای‌قول pay-qol یعنی دهی که در آخرین نقطهٔ دره واقع باشد.

۳. پسوندها Suffixes: پسوندهایی در لهجهٔ هزاره‌گی هستند که ریشهٔ ترکی دارند. امثلهٔ زیاد از هم‌چون وندها را در لهجه‌های ترکی شرقی و غربی می‌توان یافت.

---

۱. خانلری، دکتر پرویز ناتل، مجلهٔ سخن، شمارهٔ ۱۲، سال ۱۹، ۱۳۲۲ ـ ۱۳۳۶.

الف. «له» La

این یک لاحقهٔ مشابهت، تصنع و صفت و امر است.

۱. برای مشابهت: چون در آخر اسم بیاید، مشابهت یک اسم را به اسم دیگر نشان می‌دهد؛ مثلاً کلمهٔ «گردگله» Gardag-la در جملهٔ «برف گردگله موکنه»؛ یعنی برف هم‌چون گرد می‌بارد.

اپسقال‌له Apsaqaal-la در جملهٔ «گردی کلو اپسقله می‌کد»؛ یعنی گردی‌حسین بسیار کلان‌کاری و تظاهر می‌کرد.

غوزه‌له ghoza-la در جملهٔ «پنبه غوزه‌له کده»؛ یعنی پنبه شکل غوزه را گرفته است. یا: «لبای شی غوزه‌له کده»، یعنی لب‌هایش هم‌چون غوزه تبخال برآورده است.

۲. برای تصنع و تکلف: با موصوف می‌پیوندد و موصوف را به صفتی که دارا نیست، متظاهر می‌سازد؛ مثلاً سوخله Sux la در جملهٔ «سوخله کده مونه ده جو رسنده»؛ یعنی آز و حرص نشان داده، ما را به جان رسانده است،

سوخگله دیدی که ده دیسچی نرسید؛ یعنی بسیار آز نشان داد مگر به دستش نرسید.

سیرله مل‌له Sirla malla: «سیرله مل‌له کده‌اید کار نموکنه»؛ یعنی لجاجت کرده هیچ کار نمی‌کند.

و هم‌چنان ترقگله Tarqagla یعنی خود را برآشفته نشان دادن. دلخگله dalxagla یعنی خود را به مسخرگی زدن.

۳. برای صفت: مثل سوله Sula یعنی نرم و آبگین. کوربله Korbala یعنی مراغه و خاک‌مالی کردن و خود را از یک پهلو به پهلوی دیگر گردانیدن.

۴. برای امر و نهی: که با فعل معاون می‌آید؛ مثلاً «سیخگله کو»؛ یعنی با سیخ بزن- «گوی گیرله نکو»؛ یعنی از راه تمسخر مباحثه مکن- «قغله کو» qaghla؛ یعنی خشک کن- «چغله کو»؛ یعنی اندازه بگیر- «بربلغه کد»: برای گرفتن پنجه انداخت و دست دراز کرد.

تبصره: کلمات اصلی لغات متذکره عبارتند از:

گرد یعنی غبار؛ اپسقال: ریش‌سفید؛ غوزه؛ سوخ: حریص، آزمند؛ سیرله مل‌له: لجوج، سمج؛ ترقگ: عصبانی؛ دلخگ: مسخره، ظریف؛ کوربه: افتادگی، ویرانی؛ قغ، قاق: خشک و غیره.

پسوند له La در لهجه‌های مختلف ترکی برای موصوف و صفت می‌آید؛ چنان‌که در امثلهٔ ذیل از لهجه‌های گوناگون دیده می‌شود:

الف. به‌شکل امر

قازاخی: abaayla یعنی احتیاط کن؛ taazala تطهیر کن؛ seberla: آهسته سخن بزن.

قنغوراتی: qaqla خشک کن؛ Sixla: چیزی را به چیز دیگر فرو ببر؛ Saqa(x)la سقله: ببین، نگاه کن؛ qitiqla قیتقله: قتقتک کن.

مروی هروی: tasla تاسله: بینداز، پرتاب کن؛ kella کلله: سخن بزن.

ترکمنی: sozla سوزله: گپ بزن؛ goxla گوزله: نگاه کن؛ chaapala چاپه‌له: دوان برو، بدو.

اویغوری: baghla بغله: بسته کن؛ barbaghla بربغله: برو ببند.

ب. به‌شکل صفت

قازاخی: sowla سوله: تری، سستی.

مروی هروی: ghoshla غوشله: دو تایی.

تبصره: در لهجهٔ مروی برای مالکیت نیز می‌آید؛ مثلاً urayla اوری‌له: دلاور، شجاع.

ب. لاحقهٔ «لی» (یای مجهول) «ولی» (یای معروف)

این پسوند در لهجهٔ دری هزاره‌گی برای صفت و تصغیر می‌آید.

۱. برای صفت: qoshali قوشلی: دوتایی، توأم، دوگانه. sechali سیچلی: آن‌چه از پول و شیرینی و غیره که بر سر عروس و مسافر تازه‌وارد و غیره از جهت تبریک پاشند.

۲. برای تصغیر: kuzali کوزه‌لی: کوزه‌چه؛ kutali کوتلی: حجیره، کلبهٔ محقر.

این لاحقه در لهجهٔ قازاخی به‌شکل صفت موجود است؛ مگر با تلفظ یای مجهول؛ مثلاً zhaarle ژارلی: فقیر، تهی‌دست؛ aazhaarle آژارلی: منقش، نگارین.

ج. لاحقهٔ «تو» برای مالکیت

در زبان دری، وقتی که بر اسم یا صفت پسوندهای «دار»، «آور» و «مند» بیایند، مفهوم صاحب‌بودن و دارا بودن یا اتصاف به صفتی را می‌رساند. در لهجهٔ هزاره‌گی علاوه بر پسوندهای «دار، آور» یک لاحقهٔ دیگر نیز هست که عبارت از «تو» می‌باشد. این لاحقه برای مالکیت آید؛ مثلاً «بزتو»؛ یعنی بزدار یا مالک بزان زیاد؛ جرگتو (jargatu) یعنی دلاور؛ روی‌تو= آبرومند، معروف؛ نام‌تو= نام‌دار، نام‌ور. بلقیه‌تو (bulqia)= توانا، نیرومند؛ شیغی‌تو (shighay-tu)= شتالنگ، کعب؛ قرغنه‌تو (qarghana- tu) یعنی قرغنه‌زار؛ روودتو (rawud-tu)؛ یعنی مرتب، منظم؛ قوشقتو (qushqa-tu) یعنی بردبار، مصر در کار؛ ایرکه‌تو (erkatu)= باجرئت؛ جوراک‌تو (jurrakatu)= دلاور، جری.

این پسوند در لهجه‌های ترکی نیز وجود دارد؛ مگر تلفظ آن گاهی هم‌چون هزاره‌گی با واو معروف و گاهی با ضمهٔ غیر مشبعه یا واو مجهول صورت می‌گیرد.

چنان‌که در امثلهٔ ذیل:

قازاخی: ژرکت (zharak-ta) یعنی دلاور، بادل.

قرغزی: جروک‌تو (joruktu) یعنی دلاور، با دل.

در متون کهن دری، این پسوند از زبان ترکی دخیل شده است.

مثلاً الجای‌تو: که مرکب است از دو جزء: «الجای» (oljaay) یعنی تخت و «تو» (tu) یعنی صاحب، یا مالک که لقب یکی از شاهان مغول دورهٔ ایلخانی بوده است.

و غلجاتو (ghuljaatu) یعنی جایی که گوسفند «قوچ» وحشی که آن را غولجه (ghulja) گویند، زیاد باشد. (پنج رسالهٔ حافظ ابرو چاپ پراگ) و بلغوتو (belghu-tu)[1].

تبصره: چنان به‌نظر می‌رسد که این اسم مرکب از سه جزء باشد: «بیل+ غو+ تو» یعنی جایی که آهن یا چوب قابل ساختن بیل زیاد باشد. و «غو» (ghu) در لهجهٔ هزاره‌گی پسوند «قابلیت» و «لیاقت» است و اندازه و مقدار را نیز نشان می‌دهد؛ مثلاً «وارغو» (waargh u) یعنی درگیران، یا آن‌چه بدان چیزی دیگر مشتعل ساخته شود؛ «نان‌غو» (naanghu) یعنی به اندازهٔ یک نان آرد؛ «پیروغو» (pero-ghu)= پیراهن‌وار، به قدر یک پیراهن رخت.

پسوند «تو» در مغولی نیز برای مالکیت به کار برده می‌شود؛ مثلاً «نیره‌تو» (neratu) یعنی نام‌دار (قطعات عشره).

د. پسوند «جی» و «چی»

این دو پسوند که گاهی یکی عوض دیگر نیز به کار برده می‌شود، فعل را «وجه مصدری» می‌دهد و در آخر اسم یا صیغهٔ امر لاحق گردیده، فاعلش می‌سازد. مگر در لهجهٔ هزاره‌گی همیشه با فعل معاون یک‌جا می‌آید. اگر فعل اصلی لازمی باشد، با الحاق مشتقات فعل «کدو» (kado) بازهم به حال لازمی می‌ماند و اگر فعل اصلی متعدی باشد، با فعل معاون مذکور معنایش متعدی می‌گردد. با فعل معاون «شدو» و مشتقات آن لازمی می‌آید.

چنان‌که در امثلهٔ آتی دیده می‌شود:

قوره‌جی کد qoraji kad = مُرد، وفات یافت (لازمی).

غوله‌جی کد gholaji kad= بیزا شد (لازمی).

قره‌جی می‌کد garaji mikad = تماشا و نظاره می‌کرد.

سونجی کده sunji kada= دراز شده است.

چوبه‌جی شد chubaji shud= خراشیده شد.

---

۱. زبدةالتواریخ، مجلهٔ کابل، سال ۶، شمارهٔ ۱ و ۲.

چوبه‌جی کد chubaji kad= خراشاند، شاراند.

اگر «جی» در آخر اسم جامد بیاید، معنایش را خاص‌تر می‌سازد؛ مثلاً تەوه tawa= تابهٔ گلین؛ تەوەجی tawaji = تابهٔ آهنین.

در لهجهٔ ترکی استانبولی برای فاعلیت و عدد وصفی آید:

چون: chaariq-ji چاریقجی= کفش‌دوز؛ برنجی berinji = اول؛ ایکنجی ekinji = دوم؛ اوچونجی uchunji = سوم و غیره.

در لهجهٔ ترکمنی برای فاعلیت آید؛ مثل تیکجی tik-ji = خیاط و کفش‌دوز.

پسوند «چی» (chi) برای فاعلیت است و در آخر اسم می‌آید و آن را فاعل می‌سازد؛ مثلاً خاشه‌چی= هیزم‌کش؛ آشارچی= حشرگر، حشری؛ توی‌چی= آن‌که عروسی دارد و در عروسی اشتراک دارد؛ ایلچی elchi = قاصد، میانه‌رو.

ترکمنی: شوغولچی shughulchi = محرک، نمام.

قنغوراتی: qosh-chi قوشچی= گاوران، کسی که قلبه می‌راند.

مروی هروی: غوشچی ghosh-chi = گاوران، کسی که قلبه می‌راند.

ترکی چغتایی: ایلچی el-chi = قاصد، سفیر.

قرغزی: چاریقچی، چاریقچو chaarigche ,charriqehi یعنی کفش‌دوز.

در لهجهٔ هزاره‌گی این پسوند برای صفت و مشابهت نیز می‌آید؛ مثلاً از «سوله» (sula) یعنی نرم، سست: «سوله‌چی» (sula-chi) = از گرسنگی سست و بی‌حال؛ چنان‌که ضرب‌المثل است: «گرگ سوله‌چی‌کده زور یک باره ره دره» یعنی گرگی که از گرسنگی به حال مرگ درآمده باشد، هم زورش به یک بره می‌رسد.

این پسوند از طریق عسکری و اداری در ادب زبان دری و زبان عامیانهٔ کابلی دخیل گردیده است؛ مثلاً نوبتچی، قوشچی، قورچی، جارچی یا جهرچی، تاواچی، قاپچی و امثال آن.

هـ پسوند «قو» (qo)

این لاحقه از لواحق زبان ترکی است که به دو شکل «قون، قن» در لهجه‌های مختلف آن زبان موجود است. در لهجهٔ هزاره‌گی به طرز «قو» qo با «و» مجهول تلفظ می‌شود؛ زیرا در این لهجه از اسمای مختوم به «ان، ون، ن» لواحق متذکره حذف گردیده، به «و» مجهول بدل می‌شود؛ چنان‌که «خان» را «خو» و «جان» را «جو» و «مسلمان» را «مسلمو» و «مهربان» را «مهربو» و کفتان را «کفتو» گویند و در وقت اضافت نون آخر آن به تلفظ می‌آید.

چپقون chapqun را چپقو chapqo گویند.

قپقان qapqaan را قپقو qapqo گویند.

مثلاً «امشاو چپقون سخت بود» یعنی امشب طوفان شدید برف و باد بود.

قنغوراتی: چپقون= طوفان شدید برف‌آلود.

مروی هروی: چپقون= طوفان شدید برف‌آلود.

ترکی استانبولی: چاپقین chaapqin = طوفان برف و باد.

قازاخی: چپقون = طوفان باد و برف.

مغولی هری: chaqhun = طوفان برف و باد.

ریشهٔ این کلمه (چاپ) chaap یعنی شدت، تیزی، دوش تیز و سرعت است که با پسوند «قون، قین» یک‌جا شده است و فعل امر آن «چاپ» یعنی «به تیزی بدو» است و وجه مصدری آن «چاپمق» (chaapmeq) و «چاپول» و «چاپولغن» است و کلمات «چاپار»، «چاپ‌انداز» و «چپاول» نیز از همین ریشه‌اند.

لغت «شوقون» (shawqon) یعنی قال‌مقال در ازبکی و «شاوخون» (shaawxun) یعنی قالماق در قنغوراتی نیز از همان‌گونه است.

و کلمهٔ «شبیخون» و «شبخون» که در زبان دری به حملهٔ ناگهانی تعبیر می‌شود نیز از همان‌جا منبع می‌گیرد.

پسوند «qo» در کلمات دیگر نیز هست:

هزاره‌گی: qapqo قپقو = تلهٔ روباه، La piege.

مغولی هری: qapqaan قپقان= تلهٔ روباه.

ترکمنی: qapan قپان= تلهٔ روباه.

قنغوراتی: qaqbaan ققبان= تلهٔ روباه.

قازاخی: qapqaan قپقان= تلهٔ روباه.

اویغوری: qapqaan قپیان= تلهٔ روباه.

ازبکی: qapqaan قپقان= تلهٔ روباه.

این کلمه از دو جزء «قپ» یعنی ناگهان‌گرفتن و «قان» (qaan) یعنی آله، دام مرکب است. در لهجهٔ دری عامیانهٔ کابلی تنها ریشهٔ «قپ» موجود است و «قپ‌کردن» و «قپان» از آن ساخته شده است.

هزاره‌گی: qoshqo قشقو= پاردم.

قرغزی: qoshqan قشقن= پاردم.

ترکی چغتایی: qoshqon قشقون= پاردم.

ازبکی: qowushqan قووشقن= پاردم.

ترکمنی: qhushqhun قوشغون= پاردم.

قنغوراتی: qushqan قرشقن= پاردم.

قازاخی: qoyisqan ، qusqan قوسقن.

و. پسوند «شه» (sha)

در آخر اسم و صفت می‌آید و هم‌چون باب تفاعل در عربی خاصیت تجنب را می‌گیرد؛ مثلاً «بیگنه‌شه» یعنی خود را بیگانه پنداشتن؛ چنان‌که گفته شود: «ده قد دیگا بیگنه‌شه می‌کد» یعنی میان دیگران بیگانگی حس می‌کرد.

بدشه badsha: برای دیگری بدی تراشیدن.

ککشه kaksha= متکبر، کاکه‌نما.

این پسوند در لهجه‌های ترکی نیز موجود است.

قنغوراتی: وولمسه wolemsa یعنی کم‌جرئت.

قازاخی: قرخشه qaraxsha علامتی که میان کشت‌زار برای ترسانیدن گنجشکان و غیره نصب نمایند.

ز. لاحقهٔ «الجی» (alji)

در آخر اسم، صفت و صیغهٔ امر پیوسته معنای لازمی آن را متعدی می‌سازد؛ مثلاً از «افت» (uft)، «افتلجی» (uftalji) یعنی انداختن بر زمین ساخته می‌شود.

از «ارخی» (arxay)، «ورخی» (warxay) = برخیز، «ارخلجی» (arxalji) و «ورخلجی» می‌آید.

از «چیقرا» (chiqraa) = گریه، «چیقرالجی» (chiqraalji) = گریاندن؛ «ایست» (est)، «ایستلجی» (estalji) = خیزاندن، برپا کردن؛ از «دبه» (daba) = غایب، «دبلجی» (dabalji) و از «اوچی» (uchi) یعنی نوشیدن مایع، «اوچلجی» (uchalji) = نوشاندن، می‌آید. از «سیرشدن»، «سیرلجی» (seralji) = سیرگردانیدن می‌شود.

مطلبی از یک مقاله[1]

... تضاد ذات‌البینی را می‌توان در خصومت‌های خونی که وقتاً فوقتاً ایجاد می‌شد، تعیین نمود و تضاد ذات‌البینی قشرها و طبقات متضاد در نظام فئودالی را در مبارزات دهقانان با مالکان و یا اصناف شهری با صاحبان قدرت و مسکنت و ما بین مأموران دولتی می‌توان روشن و آشکارا مشاهده کرد. در پرتو ارزش‌های فوق، اکنون نمونه‌هایی از تاریخ معاصر را می‌آورم.

چنان‌که می‌دانیم، عبدالرحمان خان قبیله‌پرور، منصب خانی را رسمیت داد و این منصب را نیز به درانیان اختصاص داد و امتیازات سایر خوانین و اقوام و مردم کشور ما را تحت انقیاد همین خوانین انتصابی درانی، به‌ویژه سرداران خانوادهٔ محمدزایی، درآورد. از نامه‌ای که امیر مزبور برای عبدالقدوس خان نگاشته است، این امر به‌خوبی مستفاد می‌شود. عبدالرحمان که مردم قندهار او را سیاه‌امیر افغانستان خوانده‌اند، چنان بر مردم غیر قبیله‌ای هزاره‌ها تحمیلات سنگین و تجاوزات غیرانسانی روا‌داشت که سران و مردم هزاره مجبور شدند به قیادت بر ضد سیاست اداری و ارزش‌های استیلای نظام قبیله‌ای امیر عبدالرحمان خان دست یازند؛ اما امیر ظالم و مستبد و قبیله‌پرور مذکور این قیام را قیام قومی و قبیله‌ای علیه قوم و قبیلهٔ دیگر، به‌خصوص درانیان و شعب مربوط آن، قلمداد کرده، بدین‌گونه قبایل را شورانید تا عملاً دست به کار شده، در سرکوب‌کردن قیام هزاره بسیج شوند. به این هم اکتفا نکرده، دستگاه مذهبی و روحانی قشری‌گرای عهدش را نیز علیه اسکان‌یافتهٔ غیرقبیله‌ای هزاره به کار گرفت.

ملا فیض‌محمد کاتب، این مورخ دقیق و پژوهشگر ممتاز معاصر افغانستان، می‌نویسد که: «حضرت والا (یعنی عبدالرحمان خان) در روز سه‌شنبه، بیست‌وشش شوال، در پاسخ نامهٔ سردار عبدالقدوس خان مبنی بر تقاضای تشدد و راه‌انداختن عملیات سنگین علیه هزاره‌ها، نامه‌ای رقم فرمود و ارسال نمود که شکایت سردار عبدالقدوس خان جایی است که مردم درانی صدهزار

---

۱. صدیقی، دکتر جلال‌الدین، «مطلبی از یک مقاله»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۲، ۱۳۶۲.

خانوارند و پنج‌صد تا شش‌صد تن از راه ایلیت و قومی در هزاره‌جات رفته، باقی همه در خانهٔ خود نشسته‌اند و اگر چنان‌چه مردمی بودند و غیرت قومی می‌داشتند، از دو خانه یک نفر کمر نبرد به معاونت می‌بستند؛ همانا پنجاه‌هزار مرد جرار می‌شدند که دمار از روزگار اشرار هزاره کشیده، وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست‌ونابود می‌کردند و از امر مکنون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد، آگاه می‌شدند؛ زیرا که دولت انگلیس قدم تصرف پیش نهاده، جبل کوژک شکافته، موضع چمن را که خاک طایفهٔ اچکزایی از مردم درانی است، عمارت کرده، محل اقامت قرار داده است؛ پس در وقتی از پایمالی مأمون و محفوظ خواهند گشت که املاک هزاره را صاحب و قابض شوند و اکنون مردم درانی بر بستر غفلت خوابیده، خیر و شر و نفع و ضرر خود را نیک نمی‌دانند.»

از جواب امیر عبدالرحمان خان به سران قبایل درانی قندهار که تقاضای شرکت در اشغال نواحی هزاره‌جات و بیرون‌راندن این مردم از مسکن و مأوای‌شان را نموده بودند، برمی‌آید که در این لشکرکشی امیر مذکور دست انگلیس‌ها هم دخیل بوده است؛ به این معنا که انگلیس‌ها مردم اچکزایی را از سرزمین‌شان بیرون رانده، برای این‌که جلو قیام این مردم و هجوم برحق آنان را بر انگلیس‌های غاصب گرفته باشد، امیر مذکور که خود به دستور انگلیس‌ها عمل می‌کرده است، اقوام اچکزایی را امیدوار به اسکان‌دادن در مناطق هزاره کرده، به بازنگه‌داشتن دست تجاوزگر انگلیس کمک کرده است.

مردم هزاره در ابتدا، یعنی هنگامی که در سال ۱۸۹۱م، سردار عبدالقدوس خان به هزاره‌جات رفت و با سران آنان داخل مفاهمه شد، «اکثریت‌شان اظهار انقیاد و تأدیهٔ مالیات نمودند و ولایت آرام گردید. عساکر سردار مذکور در قشله‌های جدیدی که بالای مردم به بیگار آباد کرده بود، جای گرفتند.»؛ اما بعداً ارزش‌های نظام قبیله‌ای به چنان شدتی بروز نمود که با ارزش‌های نظام غیرقبیله‌ای برخورد شدیدی به وجود آورد. این برخورد ارزش‌ها را در جواب منشور امیر عبدالرحمان، مردم هزاره چنین واضح و روشن بیان کردند: یادآور می‌شود که امیر عبدالرحمان خان برای راغب کردن مردم هزاره به تسلیم بدون قید و شرط آنان به ارزش‌های قبیله‌ای رژیم خویش، دست به پخش اعلامیه‌هایی میان آن مردم زد و در آن اتهاماتی را نسبت به مردم هزاره مطرح کرد. اما مردم و سران غیرقبیله‌ای و اسکان‌یافتهٔ هزاره چنین پاسخ دادند: «فرمایش حضرت اعلی (یعنی عبدالرحمان خان) سراپا صحیح و مطابق واقع است؛ اما حکام و قضات و ضباط و افسران نظام که در هر موضع و مقام بوده و هستند، مال و خون و زن و فرزند هزاره را حلال دانسته، از سفک دماء و اسر نساء و تاراج متاع

ایشان دریغ نمی‌نمایند.»

«چنان‌چه در اوایل حال برای مطیع ساختن طوایفی که مطیع نبودند، سردار عبدالقدوس خان با قلیلی از سپاه مأمور شد مردم دای‌زنگی، دای‌کندی، بهسود، مالستان، جاغوری، غزنه و دای‌چوپان با سردار مذکور کمر خدمت بسته، جهاد ورزیدند تا مردم متمرد هزاره که از بزرگان خود جور و ستم کشیده بودند، سر بر خط فرمان نهادند، قلاع خود را خراب کرده، اسلحهٔ خود را تسلیم نمودند. مگر بعد از آن‌که سپاه دولت در اندرون ملک‌شان مقام گرفتند، همان دختران و پسرانی را که اعلی‌حضرت از خرید و فروش بازداشته بودند، مفت و رایگان به جبر و اکراه متصرف شدند و به آن هم اکتفا نکرده، زنان شوهردار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته، بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر، علمای ملت (ملاها) در وقت بغاوت، تفریق مصلح و مفسد نکرده، همه را تکفیر نمودند. از آن پس حکم شد که سادات، کربلاییان و زوار در کابل فرستاده شوند. این‌ها دیگر خود را کشته، مال و عیال خود را تاراج‌شده پنداشتند، پس تن به مرگ نهادند و تمرد آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر بر خط فرمان نخواهند نهاد.»

به هرحال، ما از محتوای این نامهٔ جوابیه برخورد شدید ارزش‌های عقب‌گرای نظام قبیله‌ای را با ارزش‌های نظام غیرقبیله‌ای و اسکان‌یافتهٔ انسانی به‌خوبی و وضاحت تمام مشاهده کرده می‌توانیم که موجد آن سردار عبدالقدوس خان و سپاهیانش بوده‌اند.

البته سردار عبدالقدوس خان را نباید در این اعمال تشددآمیزش مقصر دانست؛ زیرا- چنان‌که تاریخ ثبت کرده است- او سرداری بود نهایت به ارزش‌های قبیله‌ای و حفظ منافع خاندانی وفادار و صمیمی و به هیچ‌وجه نمی‌توانست دست از منافع قشری و طبقاتی‌اش بردارد. از این‌جا است که ما سخت جای ارزش‌های کهنه در برابر ارزش‌های نوین را مشاهده کرده می‌توانیم.

دربارهٔ قاموس لهجهٔ هزاره‌گی[1]

مطالعهٔ گویش‌ها یا لهجه‌های یک زبان، شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی است که در پرتو معاییر و شیوه‌های مشخص علمی به فرجام آورده می‌شود.

گویش‌های هر زبانی را از دو دیدگاه می‌توان مرزبندی کرد: نخست، گویش‌های اجتماعی که با توجه به موقف اجتماعی، سطح اقتصادی، درجهٔ تحصیل، شغل و حرفهٔ گویندگان زبان تشکل می‌یابند و از هم تفکیک می‌شوند. دو دیگر، گویش‌های جغرافیایی که با نظرداشت مناطق و حوزه‌های زیست اهل زبان، هویت‌شان مشخص و از همدیگر متمایز می‌گردند.

بررسی و پژوهش در هریک از این زمینه‌ها، به همان پیمانه که خواستار پذیرش رنج توان‌فرسا و پویش خستگی‌ناپذیر است، بازدهی مردم‌شناختی و آشنایی با فرهنگ کشور و دیگر ویژگی‌های اجتماعی گویندگان هر لهجه را در قبال دارد. متأسفانه با این همه ارج‌ناکی و کارآیی، در زمینهٔ زبان‌شناسی به‌گونهٔ عام و در بخش پژوهش جنبه‌های گوناگون لهجه‌ها و گویش‌های محلی به‌صورت خاص، در کشور ما توجه کمتر و حتی ناچیز مبذول داشته شده است.

اگر از «قاموس بعضی از زبان‌ها و لهجه‌های افغانستان»، تألیف مرحوم شاه‌عبدالله بدخشی و «لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان»، فرازآوردهٔ شادروان عبدالله افغانی‌نویس، که در شمار آغازین کارهایی از این‌گونه توانند بود بگذریم، تا پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور، کار درخور توجهی در بخش لهجه‌های زبان دری انجام نپذیرفته است؛ اما با پیروزی انقلاب ثور که برای تساوی حقوق و برادری اقوام و ملیت‌های گوناگون ساکن کشور از جمله تاجیکان، پشتون‌ها، هزاره‌ها، ازبیک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها و غیره، تدابیر مهم و دارای اهمیت اتخاذ گردید، آموزش و پژوهش گویش‌های زبان‌های گوناگون این کشور باستانی و پرافتخار اهمیت و ارج چشم‌گیر علمی کسب کرد.

---

۱. کاوه، «دربارهٔ قاموس لهجهٔ هزاره‌گی»، جریدهٔ ندای کهسار، سال ۱، شماره‌های ۱۲ و ۱۵، ۱۳۶۵.

گواه راستین و باورین بدین حقیقت، یکی هم چاپ و نشر «قاموس لهجهٔ دری هزاره‌گی»، تألیف و ثمر رنج دیرینه و آگاهانهٔ استاد شاه علی‌اکبر شهرستانی می‌باشد که به داخل ۳۸۷ برگ در سال ۱۳۶۱ از طرف دانشگاه کابل به زیور چاپ آراسته گردیده است.

متن قاموس توسط سید امان‌الله، محصل سال سوم پوهنخی حقوق، در آن زمان خطاطی و سپس کار چاپ آن به قطع متوسط و مناسب با تیراژ یک‌هزار نسخه و به‌گونهٔ آفست در مطبعهٔ وزارت تحصیلات عالی و مسلکی انجام پذیرفته است.

ارج‌ناکی این قاموس نه فقط در رنج بیکران و تلاش پیگیر مؤلف دانشمند آن در جهت گردآوری و تدوین چنین گنجینهٔ علمی و یا نهفته در آن است که باب تحقیق و کار بیشتر در این زمینه و هم دربارهٔ سایر لهجه‌ها را می‌کشاند؛ بلکه از بعد دیگری نیز درخور اعتنا می‌باشد و آن این است که نخستین‌بار در کشورها، راجع به لهجهٔ مردمانی سخن گفته می‌شود و کتابی به نگارش درمی‌آید که به قول یک تن از دانشیان فرهیختهٔ میهن، در زیر لوای از هم‌دریدهٔ نظام سلطنت... گرد تحقیر بر ابروان نجیبش نشسته است، پشتش زیر بار ملامت شکسته، پنجهٔ کودک گرسنه بر دامنش و اشک مادر درمانده چراغ لانهٔ نمناکش، در حریم سندان کفش‌دوزی یا در رواق‌های گرم نانوایی، چون دمگر آهنگر یا آتش‌کار حمامی و باربر، سنگ‌کش و چوب‌شکن وجب‌به‌وجب به‌خاطر زنده‌ماندن شرافت بزرگش، جنگ گستردهٔ خاموش را سال‌های سال ادامه داد.»

استاد گرامی، پوهاند شهرستانی، با حوصلهٔ فراخ و عشق آتشین به فرهنگ و هم‌دیارانش، بیست‌وشش سال رنج برده، سفرهای دشوار را پذیرا شده و کتاب‌های بی‌شماری را به خوانش گرفته است، تا دستاوردی بدین شایستگی به ارمغان آورده است که از بیان خودش می‌خوانیم که با صداقت و باور و در پیرایه‌ای از فروتنی دانشمندانهٔ ویژهٔ خویش، رنجی بدان گرانی و فرآورده‌ای بدین سترگی را چگونه توجیه می‌کند: «در این اثر سخن به سخن ضم نشده است؛ بلکه در گردآوری و معرفی فرهنگ مردم رنجبر و زحمت‌کش هزاره خون جگر خورده شده است و راهنمای خاص در این کار، علاقه به انسان و مردمانی بوده است که به وطن خود دلچسپی ویژه دارند. دلبستگی به زادگاه گرامی و علم‌دوستی، چراغ هدایت فرا راهم داشت و شب‌ها در کنج خانه بیدارم نگه داشت و روزها از لذت گشت و تماشا بازم داشت تا چنین اثر کوچک و ناچیز را به سواد و از سواد به بیاض آوردم.»

در آغاز کتاب، پژوهش دقیق دستوری که بازتابگر شماری از ویژگی‌های صورتی، چگونگی کاربرد برخی از پسوندها و نیز بازماندهٔ بعضی از خصوصیت‌های دستوری لهجه‌های ترکی در لهجهٔ دری هزاره‌گی است، ارج‌ناکی کار مؤلف را دو بالا ساخته است و تسهیلاتی را در خوانش و استفاده

از متن قاموس، برای خواهندهٔ خوانندگان ناآشنا به این لهجه فراهم آورده است که شایستهٔ تحسین است و درخور تمجید.

متن قاموس که دربردارندهٔ یک‌هزار و چهارصد و هشتاد و شش واژه می‌باشد، به‌گونهٔ علمی و مستند با شواهد انکارناپذیر، شرح و مردف گردیده است. هریک از واژه‌ها و ترکیب‌ها، مبتنی بر شیوهٔ پذیرفتهٔ مؤلف، آوانویسی شده است تا خبط و اشتباه در خوانش آن‌ها کمتر امکان و مجال یابد.

نویسنده به‌خاطر دست‌یافتن به سابقه و روشن‌سازی پیشینهٔ شماری از واژه‌های کهن زبان دری مستعمل در لهجهٔ هزاره‌گی در لابه‌لای متون و آثار بازماندهٔ پیشین زبان دری به تفحص و تجسس پرداخته، عروس مدعا را با شواهدی از آن متون آذین بسته است.

در مجموع، مؤلف در تألیف این اثر از شیوهٔ فرهنگ «لاروس» و «المنجد» و شماری از کتب و سرچشمه‌های باروری دیگر سود جسته، هر واژه را به زبان دری ادبی، فرانسوی و گاهی هم به زبان عربی ترجمه کرده است.

از مزیت‌ها و برتری‌های کار او، یکی هم این را در شمار توان آورد که گذشته از تثبیت و هویت‌بخشیدن به ویژگی‌های زبان دری در لهجهٔ هزاره‌گی، آن گاهی که واژه‌های مستعمل را با واژه‌های لهجه‌های مختلف ترکی و مغولی به مقایسه می‌گیرد، تأثیرات بازماندهٔ آن زبان‌ها را بر لهجهٔ هزاره‌گی برجسته و آشکار می‌سازد.

ارائهٔ فهرست دقیق مآخذ و توضیح‌ها و مختلف مآخذ و توضیح نشانه‌ها و مخفف‌های به‌کار گرفته‌شده در متن قاموس که فرجام همین برگ‌های کتاب را تشکیل می‌دهد، نه‌تنها بیانگر ژرف‌اندیشی مؤلف؛ بلکه رهگشای پژوهش‌های گسترده‌تر در این زمینه و زمینه‌های همانند آن توانند بود. یادکرد محبت‌آمیز و ستایش برانگیز استاد در پیشگفتار از آنانی که به‌نحوی از انحا در راه تسهیل این کار بزرگ یاری رسانده‌اند، مبین خصلت دانشمندانه و صداقت عالمانهٔ او است که درخور تمجید و شایستهٔ تعقیب است.

در برگ‌های آغازین قاموس، تقریظ‌هایی به خامهٔ استادان صاحب‌نظر و وارد در رشته، هریک دکتور اسدالله حبیب، رئیس پوهنتون کابل، پوهاند محمدرحیم الهام، استاد زبان‌شناسی، و پوهاند عبدالقیوم قویم، استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات دری در پوهنخی زبان و ادبیات، جا دارد که به‌خاطر نمایاندن ارزش کار و اهمیت قاموس، بهره‌ها و بخش‌هایی از هر یک برگزیده، فراچشم خوانندگان آگاه‌دل و روشن‌ضمیر قرار می‌دهیم.

دربارهٔ قاموس لهجهٔ هزاره‌گی

به بیان دکتور اسدالله حبیب، «این قاموس لهجهٔ هزاره‌گی زبان دری، نوید فتح جنگ خاموشانهٔ سال‌های سال است که شاه علی‌اکبر شهرستانی ادامه داد. بیست‌وشش سال جنگ خاموشانه به‌خاطر بر افروختن چراغ فرهنگ هزاره در ایوان تاریخ کشور و یک‌هزار و چهارصد و هشتاد و شش لغت را فراهم‌آوردن به‌راستی فتح بزرگی است.»

استاد الهام بدین باور است که «ثبت لغات و تشریح دستوری یک زبان یا یک لهجه، اگر مطابق به اصول علمی صورت گیرد، از این جهت نیز مهم است که وجوه ساختمان لفظی و معنوی زبان را که پدیدهٔ متحول اجتماعی است، در یک مرحلهٔ معین از تاریخ تحول آن ضبط می‌کند. چنین آثار برای دانشمندان علوم زبانی در آینده، حیثیت بهترین مدارک و شواهد علمی را مهیا می‌سازد؛ بنابراین، طبع و نشر کتاب قاموس لهجهٔ هزاره‌گی نه‌تنها تأیید؛ بلکه شایستهٔ تأکید است، می‌باشد.» و پوهاند قویم می‌نویسد: «قاموس لهجهٔ دری هزاره‌گی با تحقیق در ساحه و مراجعه با مآخذ قابل اعتبار به‌شکل علمی تألیف گردیده است. من در حالی که آن را از لحاظ مطالعهٔ زبان و زبان‌شناسی بسیار سودمند می‌دانم، چاپ آن را نیز برای استفادهٔ محققان و علاقه‌مندان مفید می‌انگارم.»

باری، بی‌مناسبت نخواهد بود واژه‌ها و ترکیب‌های چندی را از این قاموس برگزینیم تا شیوهٔ کار، دقت مؤلف و اندازهٔ کارآیی قاموس نموده آید؛ با افزایش این توضیح که از آوانویسی‌ها و ترجمهٔ فرانسوی واژه‌ها، نسبت میسر نبودن امکانات چاپ، ناگزیر دیده‌پوشی به‌عمل آمده است.

ابغه: کاکا.

ابلک: سراسیمه.

اده‌لی: مثل و مانند.

آغه: لقب زن خان و زنی است که شویش سید باشد. «در زمان تیموریان هرات ملکه را آغا می‌گفتند؛ چنان‌که گوهرشاد بیگم یا گوهرشاد آغه خطاب می‌کردند.»

آغیل: ده و قریه و مجموعه‌ای از آبادی.

اله‌گگ: ابلق و خال‌دار.

الغه: کف دست.

اولوغ: بادار، کارفرما.

بیکه: زن برادر.

بیگم: مؤنث کلمهٔ بیگ است. «در کاروان‌سرای موسوم به کاخ حوا بیگم یعنی شاه‌زاده حوا دختر

شاه‌عباس کبیر بود.»

چلغی: ظرف هموار که لب‌های برگشته داشته باشد.

چوقو: شقیقه، پشیمانی.

دمقتی: معانقه (هم‌دمی). مثال:

ده بله دل خو دوکری موکونه

ده ته دل خو دمقتی موکونه

یعنی در ظاهر مرا دشنام می‌دهد؛ ولی از ته دل با من معانقه می‌نماید.

دلوایه: هوسانه، مطابق میل و آرزو.

جامی گوید:

خاطر از وایهٔ خود خالی کن

زین هنر پایهٔ خود عالی کن.

این کلمه از دو اسم «دل» مثبت و «وایه» مساوی «هوس و آرزو» مرکب است.

گیرو: سمت سایه، طرف سایهٔ کوه (سطوح مایل به‌شمال).

جاغه: گریبان، یقه.

جمخو: لحاف (رخت‌خواب).

کرند: آله‌ای است به‌شکل تیشه از آهن که برای کندن هیزم به‌کار رود و از کلمهٔ «کلند» با اقلاب «ل» به «ر» آمده است.

کشکو: آش نابریده و دست‌کنده؛ چنان‌چه انوری سروده است:

گفته بودی که کاه و جو بدهم

چون ندادی از آن شدم در تاب

بر ستوران و اقربات مدام

کاه کهتاب باد و جو کشکاب

در سفرنامهٔ ناصرخسرو آمده است: ... و آن‌جا در تابستان در بازارها کشکاب فروشند که شهری گرمسیر است و رنجوری بسیار باشد... و از آن جزایر کشتی‌ها می‌آیند و روغن و کشک می‌آورند.

پس این اسم مرکب است از: (کشک مساوی قروت) و آب.

کار دانشمندانه و تلاش پرارج و خستگی‌ناپذیر مؤلف محترم قاموس از گام‌های نخستین و خجسته‌ای است که در جهت پاسداری از مواریث فرهنگی ملیت برادر هزاره و رشد و بالندگی هرچه

بیشتر آن برداشته شده است؛ ولی با همهٔ برازندگی و برجستگی، باز هم جای آن باقی خواهد بود که توسط یکی از آگاهان ویژگی‌ها و رموز این لهجه، مورد پژوهش و فروکاوی مزید قرار گیرد و هم از نگاه آن‌که هزاره‌ها در گسترهٔ وسیع جغرافیایی زندگی می‌کنند، شاید و حتماً میسر خواهد بود که شمار بیشتری از واژه و ترکیب‌های دیگر را به‌دست آورد که مکمل و متمم این قاموس باشد.

در فرجام با قدردانی از پویش و کوشش آگاهانه و دانشمندانهٔ استاد شهرستانی، اندیشه و احساسش را جوشان‌تر و خامه‌اش را تواناتر آرزو می‌کنم و زمینهٔ پژوهش‌هایی از این‌گونه را بارورتر و گسترده‌تر می‌خواهم.

تألیفاتی در موضوع آثار عتیقهٔ بامیان[1]

- «موسیو الفرد فوشه»: یادداشتی مبنی بر آثار عتیقهٔ درهٔ بامیان، ژورنال آسیایی.
- موسیو الفرد فوشه: یادداشتی در موضوع خط‌سیر «هیوتسنگ» در افغانستان مطالعات آسیایی که در موقع بیست‌وپنجمین سالگرهٔ مکتب فرانسوی شرق اقصی از طرف اعضا و همکاران آن شایع شده است (پاریس، ۱، ۱۹۲۵، صفحهٔ ۲۵۷- ۲۸۴).
- موسیو اندره گودار، مدام گودار، ژوزف هاکن: آثار عتیقهٔ بودایی بامیان (خاطره‌های هیأت اعزامی حفاری فرانسه در افغانستان)، جلد دوم، پاریس ۱۹۲۸.
- موسیو ژوزف هاکن، با همکاری موسیو ژان کرل، تفحصات جدید حفاری در بامیان (خاطره‌های هیأت اعزامی حفاری فرانسه در افغانستان)، جلد سوم، پاریس ۱۹۳۳.
- موسیو ژوزف هاکن: اجراآت هیأت اعزامی حفاری فرانسه در افغانستان، توکیو ۱۹۳۳.
- صنعت بامیان به قلم بارتولد روسی Berthold .
- دایرةالمعارف اسلامی نیز ملاحظه شود.

۱. فوشه، موسیو الفرد، راهنمای بامیان، «تألیفاتی در موضوع آثار عتیقهٔ بامیان»، مجلهٔ کابل، سال ۶، شماره‌های ۶۷ و ۶۸، ۱۳۵۶، ص ۱۴۱؛ کهزاد، احمدعلی، «اسناد شهر غلغله»، دایرةالمعارف آریانا، کابل: اکادمی علوم افغانستان، انجمن دایرةالمعارف، سال ۱۲.

مراسم روز طوی و تشریفات آن در هزاره‌جات[1]

بعد از این‌که شیربهای دختر (گله) به‌طور نیمه‌نقد و نیمه‌جنس برای پدر دختر که به دفعات داده می‌شود، پوره و کامل برای پدر دختر داده شد، به فکر روز طوی و تشریفات آن می‌افتد. در این هنگام، یک نفر هشیار و دانسته به نمایندگی از طرف پدر دختر و گاهی خود پدر دختر آمادگی برای طوی را اعلان می‌کند. همین‌طور یک نفر هشیار و دانسته به نمایندگی از طرف پدر بچه (داماد) به خانهٔ پدر دختر می‌آید و خرج و مصارف طویانه را از قبیل آرد، روغن، گوسفند و غیره تعیین می‌نماید.

یکی دو روز پیش از روز طوی، اقارب پسر و دختر هرکدام به خانهٔ وابستگان‌شان دعوت می‌شوند. این عده اشخاص که از نزدیکان داماد و عروس هستند، هریک هدیه و سوغات به‌نام «نمسانی» و «نام‌آوری» به خانهٔ پدران دختر و بچه با خود می‌آورد و هرکدام به تزئینات و ترتیبات مراسم عروسی حصه می‌گیرد.

خصوصاً شبی که فردا مراسم عروسی برگزار می‌شود، (خوار دختر)[2] سعی به خرج می‌دهند تا مطابق شأن محیط در تزئین و آرایش داماد و عروس سهم بگیرند تا همهٔ لباس و لوازم منظم و آراسته باشند. این برنامه با خواندن اشعار و خوشی صورت می‌گیرد.

در عروسی اکثراً یک روز پیش از طوی، مادر بچه (قوده‌غو) با پوشیدن لباس جدید و آرایش خاص، همراه با داماد و ده تا دوازده نفر از هم‌قراغ‌های داماد و دو سه نفر اشخاص جدی و چابک و دو سه نفر دیگر که به شعرسرایی، بیت‌خوانی و خواندن‌های محلی مهارت داشته و وارد می‌باشند، جانب خانهٔ پدر عروس روان می‌شوند. حین حرکت قوده‌غو، زنان اقارب داماد طور دسته‌جمعی با سرودن اشعار محلی ابراز خوشی می‌نمایند.

وقتی قوده‌غو نزدیک آغیل (قریه) بیری (عروس) رسید، استقبال‌کنندگان زنانه به رسم احترام از

---

۱. «مراسم روز طوی و تشریفات آن در هزاره‌جات»، مجلهٔ زنان افغانستان، شمارهٔ ۷-۸، مسلسل ۴۸، ۱۳۶۵.
۲. خواهر دختران از قبیل خواهر، عمه، خاله دختران کاکا، ماما و برادرزاده‌ها.

قوده‌غو پذیرایی می‌کنند. در این‌جا دختران قد و نیم به زمزمه و شعرسرایی و به یک آواز ابیات محیطی و محلی را چنین می‌خوانند:

شاله شاله قوده‌غو

کورته کشاله قوده‌غو

آیه سیاله قوده‌غو

خون‌ده جماله قوده‌غو

سپس قوده‌غو (مادر پسر) از طرف زنان سالمند و پیچه‌سفید در خانه‌ای که برایش تعیین شده، راهنمایی می‌شود. در این خانه، همهٔ زنان اقارب عروس موجودند. با رسیدن قوده‌غو به آستانهٔ دَر، توسط یک تن از زنان «اسپندبدره» دود می‌شود و هم‌چنین «شربت‌آب» به قوده‌غو تعارف می‌شود و قوده‌غو در جای مخصوص (تخت) که از لحاف و دوشک تیار و درست شده است، می‌نشیند. زنانی که در دود نمودن اسپندبدره و تهیه‌نمودن شربت آب و تیارنمودن تخت برای قوده‌غو حصه داشته‌اند، هریک مبلغی را از نزد قوده‌غو دریافت می‌دارند. باید گفت که ظرف شربت آب را قوده‌غو (مادر داماد) تصاحب می‌کند و آن را پس نمی‌دهد. وقتی که قوده‌غو در جای خود (تخت) نشست، فوری چای با بسراغ (خجور) و دشلمه پیش رویش گذاشته می‌شود و در این وقت، یک عده از دختران جوان پیش آمده و یک نوع رقص محلی را که به‌نام «اخوچی» مشهور است، اجرا می‌کنند که از خوشی نمایندگی می‌کند. در این نوع رقص، دختران دو دو نفر باهم مقابل شده با حرکات خاص و پایکوبی به‌طور نشسته، هنرنمایی نموده و این جملات را تکرار می‌نمایند:

اخوما، اخوتو، اخوچی

اخو، اخو، اخوچی

اخو راه ره باده

اخو تاله خاکباده

این زمزمه و غمبر زدن تا وقتی که قوده‌غو خواسته باشد، دوام می‌نماید و آن‌گاه اجازهٔ پایان‌دادن می‌دهد. در شب عروسی، اهل قریهٔ پدر دختر به‌صورت عمومی برای صرف نان در خانهٔ پدر دختر دعوت شده و بعد از صرف نان محفل خوشی و سرور را در خانهٔ پدر دختر ترتیب می‌دهند. در این محفل، شعرگویان به اصطلاح محیط غزل‌گویانی که همراه قوده‌غو (مادر داماد) آمده‌اند، محفل را با سرودن غزل‌های محلی رونق می‌دهند که تا ناوقت‌های شب دوام می‌کند. زنان هنرمند نیز به نوبهٔ خود در این محفل با اجرای رقص‌های محلی به‌نام «پوفی» و خواندن‌های زنانه به خوشی محفل

می‌افزایند.

در این شب که فردای آن عروسی صورت می‌گیرد، سعی می‌شود که داماد، بیری (عروس) را ببیند و باهم یک‌جا شب را صبح نمایند و عموماً زنان اقارب نزدیک عروس مثل زن برادر و غیره، بیری (عروس) را به خانه‌ای که برای داماد و عروس خلوت شده است، نزد داماد می‌برد و مبلغی را به‌نام «خوس‌بزی» از نزدیک داماد می‌گیرند.

در صبح روز عروسی، پدر داماد با جمعیت «خویشو» که آن را «قوده» می‌گویند، با خوشی، هلهله و شادمانی و خواندن‌های محلی به طرف خانهٔ پدر عروس روان می‌شوند. همین که نزدیک خانهٔ بیری می‌رسند، برای پذیرایی و استقبال خویشو اشخاصی که از طرف خانوادهٔ عروس موظف شده‌اند، از آن‌ها پذیرایی و استقبال نموده و به خانه‌ای که برای خویشو تعیین شده است، راهنمایی می‌نمایند. بعد از این‌که خویش‌ها از مانده‌گی و ذله‌گی راه راحت شدند، سرشتهٔ نان گرفته می‌شود، خویشو و اشخاصی که از طرف پدر بیری خواسته شده‌اند، در یک مجلس نان صرف می‌نمایند. در این‌جا این نکته گفتنی است در صورتی که خانهٔ پدر بیری (عروس) از خانهٔ داماد به فاصلهٔ بسیار دور واقع شده باشد، جمعیت خویشو «قوده و قوده‌غو» روز قبل از عروسی یک‌جا باهم به خانهٔ پدر دختر می‌روند.

از سرگرمی‌ها و میله‌هایی که پس از صرف نان در روز عروسی صورت می‌گیرد، اسپ‌سواری، نیزه‌زنی و نشان‌زنی است. در مسابقهٔ اسپ‌دوانی، اسپ‌سواران که اسپان‌شان را برای دواندن آماده ساخته‌اند، به موافقهٔ پدر عروس که پولی را به‌نام شرط اسپ قبول می‌نماید، اسپ‌دوانی شروع می‌شود. در این مسابقه، سوارانی که شرکت می‌کنند، باید دو طرف مسافه را که به اصطلاح محیط «پیته» می‌گویند، طی نمایند.

مسابقهٔ نیزه‌زنی در یک میدان وسیع و طولانی که برای دوش اسپ مساعد باشد، در مسیر دوش اسپ سه یا چهار میخ را بسیار محکم در زمین تعبیه و محکم می‌نمایند که سوارکار در حال دوش اسپ با نیزه این میخ‌ها را از زمین می‌بردارد.

در مسابقهٔ نشان‌زنی با تفنگ، رسم چنین است که پدر عروس عموماً بزی را به فاصلهٔ تخمین هزارودوصد متر و یا فاصله‌ای که تعیین می‌شود، به عوض نشان، بز را هدف نشان‌زن‌ها قرار می‌دهد و نشان‌زن‌ها به ترتیب نوبت، بز را هدف قرار می‌دهند؛ در صورتی که مرمی به بز اصابت نماید، نشان‌زن‌ها بز را حلال و گوشت آن را به‌طور خام در بین خود قسمت می‌کنند و یا مبلغی را از طرف پدر عروس دریافت و در بین خود قسمت می‌کنند.

تا زمانی که اسپ‌دوانی و نتیجهٔ مسابقه معلوم می‌شود، زنان اقارب عروس در تزئین و کالاپوشی بیری (عروس) سعی به خرچ می‌دهند؛ از جملهٔ زنان یک نفر خاتون (زن برجسته و ممتاز) موی عروس را می‌بافد و یک مقدار پول از قوده‌غو (مادر داماد) دریافت می‌کند که این پیسه را «سربافی» می‌گویند و زنی که کالای عروس را می‌پوشاند، پولی را به‌نام «کالاپوشی» دریافت می‌کند. وقتی که مراسم کالاپوشی صورت می‌گیرد، مادر عروس دستمال کلانی را بالای کالا می‌گذارد تا آن را به کمر دخترش ببندد که بنا به شنون محیط، با آن خوشبختی عروس را در خانهٔ شوهر شگون نیک می‌گیرند.

در همین وقت، مراسم کالاپوشی داماد نیز صورت می‌گیرد؛ به این ترتیب که پدر دختر یک‌دست لباس مکمل؛ مانند کرته، ایزار، بوت، کلاه، لنگی و واسکت یا کرتی را با دستمال دهن‌جیبی که برای داماد تهیه نموده، در دستمال بسته و آن را در پتنوس گذاشته، در مجلس می‌آورد که عموماً لباس داماد توسط ملا پوشانیده می‌شود و ملا پیش از پوشانیدن لباس به جان داماد، ظرف آبی را می‌خواهد و بعد از دم و دعا، آن را به لباس داماد می‌پاشاند که ملا هم مبلغی را از این کار دریافت می‌دارد. بعد از این که داماد لباس دامادی خود را پوشید، مادر بیری (دختر) «سرچیلی» (میوه و پول‌سیاه) را بالای سر داماد نثار می‌کند و پدر دختر هم یک مشت جو و گندم را برای خوشی و سعادت آیندهٔ داماد در جیبش می‌اندازد که در این ضمن یک عدد دستمال کلانی را نیز به کمر داماد بالای کالای او بسته می‌نماید. عموماً پدر عروس برای مادر داماد لباس مناسبی را که تهیه نموده، آن را طور جداگانه برای مادر داماد در همین مجلس می‌دهد که مادر داماد با پوشیدن همین لباس جدید، همراه عروس به خانهٔ خود برمی‌گردند.

در ضمن کالای داماد، از ده تا دوازده عدد دستمال از تکهٔ خوب که دست‌دوزی شده است، به هم‌قراغان داماد داده می‌شود؛ درست در همین وقتی که داماد کالای خود را پوشید و دستمال‌ها هم به هم‌قراغ‌های او تقسیم شد، مبارک‌بادی هم به پدر و مادر پسر و دختر از طرف اهل مجلس و نزدیکان او گفته می‌شود. کاسهٔ مالیده در پیش داماد حاضر می‌شود که داماد با هم‌قراغ‌های خود بعد از خوردن مالیده، مبلغی را بالای کاسهٔ مالیده می‌گذارند که عموماً مبلغ داماد از هم‌قراغ‌های او زیادتر می‌باشد که بعد از اجرای این‌کار، داماد با هم‌قراغ‌های خود در خانه‌های اقارب نزدیک عروس پای‌وازی می‌نماید که در هریکی از این خانه‌ها، کاسهٔ مالیده آورده می‌شود و داماد با هم‌قطاران خود در کاسهٔ مالیده مقداری پول می‌گذارند.

از ساعتی که قوده‌غو (مادر داماد) و خویشو در جای پدر عروس می‌رسند، تا بیرون‌شدن بیری، بیت‌خوانی به وقفه‌ها دوام دارد. پیش از آن‌که بیری از خانه برآید، لباس و یک بستره شامل شال،

دوشک، بالشت، لحاف و یک عدد بکس فلزی که لباس و لوازم عروس در آن‌جا داده شده، بیرون کشیده می‌شود. متعاقباً در حالی که جمعیت خویشو در بیرون انتظار آمدن عروس را دارند، یک مبلغ پول به‌نام «درگه‌گیری» و «تما» از طلب پدر دختر است که از پدر بچه دریافت می‌کند.

هم‌زمان با بیرون‌شدن بیری (عروس)، اسپ یال‌پوش‌شده در پیش دروازه حاضر است و آوازخوانان در ضمن سرودن اشعار، برآمدن عروس را تقاضا می‌نمایند.

مادر بیری را بگو کالای بیری را بیار

کالای خوب، کالای نو، کالای زری را بیار

مادر بیری را بگو چارگل بیری را بیار

چارگل خوب، چارگل نو، چارگل نقری را بیار

مادر بیری را بگو پیزار بیری را بیار

پیزار خوب، پیزار نو، پیزار زری را بیار

بعد از کمی معطلی، بیری (عروس) پس از زیارت دیگدان پدر خود، با تشریفات خاص در حالی که زنان اقاربش در اطراف او اجتماع ورزیده‌اند، گوشه‌های شال (چادر عروس) را گرفته‌اند، از خانه بیرون شده، به کمک زنان همراه، سوار اسپ می‌شود و لحظهٔ کوتاه بالای اسپ می‌ایستد. این بدان معنا است که از پدر خود بخش طلب می‌کند و پدرش «غونجی‌گاو» (گوسالهٔ ماده) و یا ماده‌گاوی را به‌عنوان بخش به دختر خود می‌دهد. در همین اثنا، بیت‌خوانان این بیت را زمزمه نموده و می‌خوانند:

بیری بیه که بوری، شیری بیه[1] که بوری

مادر داماد هم در همین اثنا رقص کوتاهی را به رسم خوشی اجرا می‌نماید. در این وقت، چند نفر از جوانان، از قبیل برادر و برادرزاده‌های بیری، زیر جلو اسپ و اطرافش را به صفت محافظ وارسی می‌کنند تا در راه خانهٔ شوهر از تکلیف راه آسوده باشد. این اشخاص را «قوده‌بچه‌ها» می‌نامند. یک‌دسته از زنان تا فاصلهٔ چند متر با عروس آمده و برمی‌گردند. در مسافهٔ خانه‌های بیری و داماد، قوده‌بچه‌ها در حراست و حفاظت بیری مکلف‌اند. در عرض راه جمعیت «خویشو» اسپ‌دوانی‌ها و سرودن اشعار را دوام می‌دهند تا آن‌که عروس به خانهٔ داماد نزدیک می‌شود. از آن طرف که زنان اقارب داماد انتظار ورود عروس را دارند، در فاصلهٔ چند متری قریه با شادمانی و اجرای «اخوچی» و «پوفی»، عروس را استقبال می‌نمایند.

---

۱. بیا.

موقعی که عروس پیش دروازه می‌رسد، بعد از اجرای سرچیلی (میوه و پول سیاه که بالای سر عروس می‌ریزند)، از جانب زنان اقارب داماد به پیاده‌شدن از اسپ راهنمایی می‌شود؛ ولی طبق عنعنهٔ محیطی، «بیری» به دعوت زنان پایین نشده، به اصطلاح محیط بشریت مترقی در روز شش خیر (به کسر اول) ناز و نزاکت می‌کند تا آن‌که پدر داماد در محضر اجتماع خویشو یک قسمت از خانه و زمین خود را برای پسرش می‌بخشد، بعد عروس از اسپ پایین می‌آید. قبل از پایین‌شدن عروس از اسپ، مرغی را در پیش پای عروس می‌کشند و به این ترتیب، یک تن از زنان برجسته و ممتاز، بعد از پایین‌شدن بیری (عروس) از اسپ، دست او را گرفته به همراه زنان دیگر در اتاق معین بدرقه و راهنمایی می‌شود.

متعاقباً قوده‌غو (مادر دختر) همراه یک نفر در خانهٔ داماد می‌آید و از طرف مادر داماد و سایر زنان پذیرایی بالمثل شده، او را در اتاقی که عروس می‌باشد، می‌برند. قوده‌بچه‌ها که همراه بیری آمده‌اند، شب مهمان دامادند و صبح هرکدام به ترتیب قرابت، لنگی یا پول نقد از طرف خانوادهٔ داماد طور «بخشش» می‌گیرند و مرخص می‌شوند. قوده‌غو (مادر عروس) چند روز در خانهٔ داماد توقف کرده، سپس بخش خود را دریافت کرده و توسط شخص داماد به خانه‌اش رسانیده می‌شود.

تعیین مصارف طویانه در عروسی مردم هزاره[1]

یکی از مراحل سرآغاز ازدواج در صفحات مرکزی کشور، یعنی بهسود و سایر حصص هزاره‌جات، موضوع تعیین خرج و مصارف طویانه است که پدر داماد به‌شمول چند نفر از دوستان و اقارب‌شان، جهت این امر به خانهٔ عروس رفته، مصارف طوی را در هر قسمت تعیین و مشخص می‌نماید.

در این مرحله، به هراندازه مصرف که موافقهٔ پدر دختر در مورد حاصل و صورت‌پذیر شود، آن‌گاه مراتب با همهٔ جزئیات آن یکایک یادآوری گردیده تا در تشخیص مقدار و مبلغ مواد مصرفی قناعت جانبین حاصل آید.

در این وقت که پدر بچه در صدد فراهم‌آوری و اجرای مراسم عروسی می‌افتد، توضیح باید کرد که پدر داماد و پدر دختر بعد از اجرای اولین بخش گزارش طرح خویشاوندی، یعنی «شیرینی‌خوری» یکدیگر را به‌نام «قوده» یاد می‌نمایند و هم‌چنان هر مادر داماد و مادر دختر به همدیگر «قوده‌غو» می‌گویند.

در این بخش زیر، بین دو نفر از قوده‌ها مفاهمه، مذاکره، ضمن طلبات و خواستنی‌های پدر دختر، حسب عنعنهٔ محیط هزاره‌جات، در لابه‌لای این ابیات محلی صورت گزارش تشخیص، خرج طوی تمثیل گردیده است؛ البته پدر دختر به پدر داماد می‌گوید: «بورو چادری قودغو ره بیدی، قوده جانی اگه بیری ره موبری، قوده جانم.» یعنی هرگاه می‌خواهی عروس خودت را طوی کرده به خانه‌ات ببری، در مرحلهٔ اول برو چادر «قوده‌غو» را بدی تا در ضمن آن سایر جزئیات مراسم عروسی فیصله شده برود؛ زیرا رضایت خاطر قوده‌غو امر حتمی و ضروری پنداشته می‌شود.

گله هشتاد هزاره پکشی منده

سیال جیلو سر دیگدو ره بیدی

قسمی که در روز شیرینی‌خوری گفته شده است، گله (شیربها) هشتادهزار افغانی معین شده بود و همهٔ آن باقی مانده و برایم نرسیده است و آن را باید بپردازی و هم پول سر دیگدان را که لازم و

---

۱. نصیب، ناصر، «تعیین مصارف طویانه در عروسی مردم هزاره»، مجلهٔ زنان افغانستان، شمارهٔ ۹-۱۰، مسلسل ۴۲، ۱۳۶۴.

ضروری می‌باشد، طوری که سیال‌داری‌های منطقه ایجاب می‌نماید، تحویلم بدهید.

اگر پیسه نداری، نقد خیره

گوی قلبه، رمه گوسپو ره بیدی

قوده عزیز: اگر فعلاً پول نقد نزدت موجود نباشد، به پاس خویشی و دوستی، می‌توانم به عوض پول نقد، گاوهای قلبه‌ای و رمهٔ گوسفندهای شیری که دارید، قبول نموده و بگیرم. این هم یک نوع مراعات من نسبت به‌شما است و این مراعات به‌خصوص قابل امتنان خواهد بود.

برای روز طویِ میغه[1] بیری

زری و ساده و غوره ره بیدی

کالا، لباس و اشیایی که برای روز عروسی دخترم، یعنی عروس خوشگل و زیبای شما به کار است تا در آن روز پوشانده شود، خاصتاً پیراهن‌های متعدد شامل تکه‌های زری و سادهٔ قیمت‌دار باشد که برایش پوشاک مقبول ساخته شود و آن را نیز حاضر آورده، برایم بسپارید.

چوری و چوکلی از نقرهٔ صاف

انگشتری، جیل گردو ره بیدی

دست‌بند و گردن‌بند که نقرهٔ آن خالص و بدون مخلوط باشد و هم‌چنان انگشتری‌ها، حمایل سینه و گردن که عین وصف را دارا باشند؛ یعنی نقرهٔ آن پاکیزه باشد، شاید تا کنون آماده شده باشند، بدهید.

ز خرج و مصرف طویانه بشنو

صد سیر آرد و ده سیر روغو ره بیدی

باید آگاه باشید و بشنوید که خرج و مصارف طوی عبارت از یک‌صد سیر آرد و ده سیر روغن زرد قرار داده شده است، در تأدیهٔ آن هرچه زودتر رسیدگی نمایید.

ز کشتنی رواجه هفده هژده

رواجه کم نکو، امو ره بیدی

طبق رواج قوم و محیط، مصرف گوشت در روز عروسی هفده تا هجده رأس گوسفند چاق و فربه می‌باشد. شما نیز راه و رسم قریه و قوم را در این مورد مراعات کرده و کمتر از آن را در نظر نگیرید؛ بلکه همان مقدار معینه را بدهید.

پیاز و سوزی و مرچ و مصاله

بوره و چای و تمباکو ره بیدی

---

۱. میغه (سفیدچهره).

البته تهیهٔ پیاز، سبزی، مرچ و مصاله در روز دیگ‌پزی به کارند. این اشیا را ضمیمهٔ چای، بوره و تمباکو- قسمی که برای مدعوین کافی و بسنده باشد- نیز سرشته نموده و تسلیم نمایید.

ده سر تو حق دَره کاکا و ماما

کرنگ و سرخو ره هردو ره بیدی

کاکا و مامای عروس معمولاً طبق عنعنهٔ محیطی مستحق بخششی آبرومندانه می‌باشد. اسپ‌های سرخون و کرنگ خود هردو را برای کاکا و ماما پیشکش نمایید و ضمن عذرخواهی شاید باعث قبول‌شان واقع شده و آن‌ها را بپذیرند.

ده پنج‌هزار به صد خواری رضا شه

حقی خاله و خوارو ره بیدی

حقوق خاله و خواهران عروس قبلاً پنج‌هزار افغانی تعیین گردیده است، گمانم به تواضع و زحمات زیاد به همین مبلغ پنج‌هزار افغانی راضی شوند و پرداخت آن حتمی پنداشته می‌شود. شاید بتوانید خوشی‌شان را حاصل نمایید.

دو گوش تو واز بشه جایی تمای مه

امو زیمی‌ای کندولو ره بیدی

باید گوش‌هایت باز باشد و اگر به‌خاطر نداشته باشی، قابل یادآوری است که عوض تمای (طمع) من همان زمین زراعتی نزدیک خانه‌ات که به درازی واقع شده است، برایم بدهی تا شئونات محیط مرعی اجرا واقع گردد.

تو میدنی جامی میری ده کاره

که ار چند میدی، اربابو ره بیدی

خودت می‌دانی که در عروسی در منطقهٔ ما جامهٔ میری، یعنی لباس پرقیمت، برای میر می‌دهند و علاوه بر آن به هراندازه پول بخشش که بتوانی ارباب را قانع ساخته برای‌شان بدهید.

ز بچکیچای از مو یک خواره

بخش و جامهٔ برارو ره بیدی

پسران من تنها یک خواهر دارند که همین دخترم (عروس شما) می‌باشد، جامه و بخشش برادرانش را هرچه زیادتر و پرقیمت‌تر تعارف نمایید؛ چرا که این تعارف شرط اولی مراسم عروسی تلقی می‌شود.

درگه‌گیری ره اغیل‌گی می‌طلبه

شرطی اسپون سوارو ره بیدی

مسکونین و باشندگان قریهٔ ما از نزد شما دروازه‌گیری می‌گیرند. بخشش‌شان باید مطابق خواهش‌شان باشند و نیز شرط اسپ‌های میدان اسپ‌دوانی و سوارکاران را از خاطر نبرده باشی و به موقع برای‌شان بدهی.

کلو خذمت موکونه روز شادی

هزاری‌ای پوره مزدو ره بیدی

چون در روز طوی مزدوران و خدمت‌گاران خدمات مهم را به عهده دارند، برای این‌که ما و شما مورد ملامت مردم قرار نگرفته باشیم و پاداش خدمت‌شان را ادا کرده باشیم، یک‌هزار افغانی پوره برای آن‌ها پرداخته شود.

ده روز طوی میبه که پیش بیری

برنج خوره سیاسرو ره بیدی

یک اندازه کافی برنج ضرورت است؛ البته برای آن عده زنان و دختران که در روز عروسی پیش از حرکت عروس طرف خانهٔ داماد، برای وداع و بازدید می‌آیند و آن را پیش از پیش تهیه دارید.

بسه خانی شمو لنگی موشه کار

قوده‌بچا و شیرگویو ره[1] بیدی

پدر دختر می‌گوید: باید یادآور شویم وقتی که عروس را در خانهٔ خود می‌برید، برای قوده‌بچه‌ها و آوازخوانان- که معمولاً از طبقهٔ جوانان می‌باشند- به تعدادشان لنگی (دستار) به کار است. این یک یادآوری مهم است که برایت اظهار داشتم. خودت بهتر می‌دانی لنگی‌ها هرچه نفیس‌تر و خوب‌تر تهیه شوند تا در این قسمت با دیگر سیال‌ها پسماندگی نداشته باشید.

قوده‌غو ره بوگوی از یاد شی نره

لبی دیگدو، جغی تندو ره بیدی

برای قوده‌غو (مادر داماد) بگویید که این امر مهم را از خاطرش فراموش نسازد و در پهلوی دیگدان خانهٔ ما و کنار تنور، یک مشت پول در این دو موضع بگذارد و اهل خانه آن را دریافت می‌دارند؛ باید بگذارند تا باعث افتخار ما گردد.

قوده گفتک بچی کوتاه نموگی

تمامی چیز که دری موره بیدی

---

۱. شیرگویو: شاعران و آوازخوانان.

قوده (پدر داماد) که تا هنوز سراپا به فرمایش پدر عروس گوش فراداده است، از جایش حرکت نموده و خواهشات نسبتاً سنگین او بالایش تأثیر انداخته‌اند، چنین می‌گوید:

قودهٔ مهربان! تمام چیزها را که یکایک از آن یادآوری نمودید، هیچ حاجت بازگویی نبوده است؛ چرا کوتاه و مختصر نمی‌فرمایید تا همهٔ اموال، اشیا و دارایی که دارم، جمله را یک‌جا خدمتت تقدیم نمایم.

نذر مشکل‌کشا یا باورهای مردم هزارهٔ «تل»[1]

گاهی که نسخه‌ای از رسالهٔ اتنوگرافی هزاره‌ها، نوشتهٔ محترم محمدعوض نبی‌زادهٔ کارگر، منتشرشده در نشرات وزارت محترم اقوام و قبایل را در نظر گذراندم، برایم دلچسپ واقع شد؛ به‌ویژه که در زمینهٔ شاخه‌های ملیت زحمت‌کش هزاره و محل اسکان آنان با دسته‌بندی‌هایی که در اصل رساله شده‌اند، معلومات مقدماتی خوبی ارائه گردیده است که می‌توان آن را رهنمود خوبی در پژوهش شاخه‌های مردم زحمت‌کش ملیت هزاره انگاشت که یقین دارم کسانی که بخواهند تحقیقاتی پیرامون موضوع نمایند و ویژگی‌های آن را وارسی دارند، رسالهٔ یادشده کمک مهمی است که پژوهنده را به مراجع مطلوب راهنمایی می‌کند؛ اما من آن را از دو جهت ژرف نگریستم؛ یکی این‌که در ولایات دور از مرکز، طی سال‌های دراز زندگی با مردم، آشنایی‌هایی پیدا کرده و شاخه‌هایی از ملیت محترم هزاره را در هرجا می‌شناختم. دو دیگر این‌که در زادگاهم، پنجشیر، هزاره‌ها در دره‌ای سکناپذیرند که با آن مردم نیز آشنایی‌هایی از نزدیک دارم. محترم نبی‌زادهٔ کارگر از شاخه‌های ملیت زحمت‌کش هزارهٔ دره، مربوط علاقه‌داری حصهٔ دو، سخن رانده‌اند که فی‌الواقع معلومات‌شان درخور قدر و استفاده‌اند؛ اما از دو شاخهٔ هزاره‌های درهٔ تل پنجشیر که شاخه‌های زایی‌بایی و شادی‌خان هستند و دارای مذهب تسنن می‌باشند، در آن رساله نیافتم. یقین دارم نویسندهٔ محترم اتنوگرافی معلوماتی را که در زمینهٔ شاخه‌های هزارهٔ تل پنجشیر ارائه می‌شود، از من بهتر داند. یحتمل در حین ترتیب رساله از قلم افتاده باشد، در آینده در نظر خواهند گرفت و درهٔ تل که صرف مردم آن هزاره‌اند؛ اگرچه شجره یا سلسلهٔشان نسبت به این‌که در فراز دره‌ها بوده‌اند، درست معلوم نیست؛ اما گفته می‌شود که به‌نام هزارهٔ «سویکه»اند. از یک طرف به درهٔ «ریوت» و از سویی به دهن «ارچار» اندراب می‌رسد. باید گفت تمام مردم پنجشیر در اصل سه ملیت‌اند: ملیت تاجیک که اکثریت آن را تشکیل می‌دهند و ملیت هزاره که تنها در حصهٔ دو و حصهٔ اول یعنی در درهٔ هزاره و تل واقع‌اند و ملیت نورستانی که عدهٔ

---

۱. پنجشیری، فیروز، «نذر مشکل‌کشا یا باوری‌های مردم هزارهٔ «تل»»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، سال ۴، ۱۳۶۶.

محدودی‌اند و نیاکان‌شان «کزم و کزک» از نورستان آمده‌اند و به‌نام قوم «بخشی» در «رخهٔ» پنجشیر متوطن شده‌اند که حال در زمرهٔ ملیت تاجیک به‌شمار می‌آیند و از طرفی عرف، عنعنات و زبان تاجیک را پیروی دارند؛ چون از بسیار قدیم آمده‌اند؛ حتی از محل هجرت اسلاف‌شان از نورستان یا نمی‌دانند و یا کمتر شان می‌دانند که از کدام درهٔ نورستان خواهد بودند.

قبل از سخن در این مورد، باید گفت پنجشیر درهٔ سرسبز و زیبایی است که دو طرف آن کوه و از وسط کوه‌ها دریای خروشانی به سمت گلبهار سرازیر می‌شود. دره‌ای که ابتدای آن از گلبهار آغاز می‌شود و انتهای آن به کوتل خاواک، اریب و تل می‌رسد، هنگام بهار تماشایی است. سرازیرشدن آب‌های کف‌آلود از فراز دره و مناظر زیبای طبیعت دل‌انگیز است. دره‌های قشنگ و پدرام کوهستان‌هایش لانهٔ عقابان و مراتع آهوان هستند و بامدادان نالهٔ مرغان وحشی و کبک‌دری طرب‌افزایند. مردم آن به دهقانی و گله‌داری مصروف‌اند. در بین دره‌ای که به‌نام پنجشیر از گلبهار تا خاواک امتداد یافته است، چندین درهٔ دیگر به طرف راست و چپ راه عمومی واقع شده‌اند که از آن جمله‌اند درهٔ «پارنده»، درهٔ «هزاره»، درهٔ «ریوت» و «پریان» که به انجمن بدخشان می‌رسد و در اریب به طرف نورستان منتهی می‌شود. درهٔ خاواک که در روزگاران کهن به‌نام کان نقره یاد می‌شد و تاهنوز نمودار آن است، به اندراب بغلان می‌پیوندد. در دهکدهٔ تل که زیارتی به‌نام «خواجه گل‌ولی» است، ساختمان مرقد آن به‌شکل قدیمه است و مرمت‌کاری نشده است. چهار اطراف آن را درخت‌های «خدنگ» کهن‌سال احاطه کرده‌اند، گل‌بته‌های زیاد که به‌نام گل صدبرگ و گلاب یاد می‌شود، می‌رویند. درخت‌های میوه‌دار کوهی که آن‌ها را «یمخه» می‌خوانند، همانند آلوبالو و از آن هم لذیذتر است. در این‌جا فواره‌های آبی نیز جریان دارند. این زیارت‌گاه ویژهٔ آن مردم و دیگر کسانی که به دهکدهٔ تل می‌روند و یا از تل از راه کوتل دروازه به‌سوی اندراب می‌گذرند، است. مردم عقیده دارند خدنگ‌ها مربوط زیارتند و اگر کسی شاخی را از آن بشکناند، حتماً زیان می‌بینند. از اتفاق هرکه در این باور سخت پابرجایند، چنان هم واقع می‌شود. دو دیگر این‌که باور دارند که اگر گاومرگی و یا مرض وبا در پنجشیر بیاید، در دهکدهٔ تل سرایت نمی‌کند (به عقیدهٔ آن مردم) آن‌ها را خواجه گل‌ولی مانع می‌شود. سوم این‌که می‌گویند خواجه گل‌ولی در هر روز آدینه توپ‌های غیبی به طرف زیارت «خواجه عارف» که در درهٔ اریب است، فیر می‌کند و از سوی تربت خواجه عارف از اریب نیز صداهای فیر توپ‌های نامعلوم به گوش می‌آید. اگر حادثه‌ای به زیان مردم تل و اریب پیش بیاید، آن دو خواجه ضامن و عایق حدوث آنند. هم‌چنان آن مردم می‌گویند که ما نه خود دیده‌ایم و نه از نیاکان به یاد داریم که در آن‌جا زلزله‌ای واقع شده باشد. علاوه بر آن، هرکس خیراتی مانند گاو

و گوسفند به ذمه داشته باشد، آن‌ها را در قرب زیارت ذبح می‌کنند و گوشت آن‌ها را در آن‌جا برای مردم توزیع می‌کنند. هم‌چنان جوانانی که نو داماد می‌شوند، در روز عروسی‌شان، قبل از رفتن به خانهٔ دختر، همراه با یکی دو نفر به زیارت می‌روند و دعا می‌کنند و آن را فال نیک تلقی می‌کنند.

اما آن‌چه که است کسی نام صاحب زیارت را پوره نمی‌داند. برخی از سال‌خوردگان می‌گویند که این خواجه گل‌ولی، خواجه عبدالخالق غژدوالی است؛ ولی وقتی که به تاریخ رجوع می‌شود، تربت خواجه عبدالخالق غژدوالی را در بخارا نشان می‌دهد نه در تل. چون وزارت محترم شئون اسلامی و اوقاف در احیا و معلومات اماکن قدیمه سعی بلیغ دارد، شاید طی نوشته‌ای از زیارت معلومات مفصلی ارائه خواهد داد. به هرحال، مردم تل همه از ملیت هزاره‌اند و تا هنوز لهجهٔشان تغیری ننموده است که دو شاخه‌اند: یکی «زایی‌بایی» و دیگری «شادی‌خان».

نذر مشکل‌گشا

اگرچه مردم هزارهٔ تل در فراز کوه‌ها سکناپذیرند و اوان سرما و پاییز آن‌جایند و عموماً پیشهٔشان دام‌پروری و دهقانی است. از اول نوروز تا اخیر ثور کسانی که رمه دارند، شیر، ماست، چکه، قروت، مسکه و روغن زرد فراهم می‌آورند و در یک روز ویژه که در اواخر ثور واقع می‌شود، به‌نام «نذر مشکل‌گشا» یک قسم غذای مخصوص که آن‌جا معمول است و به‌نام «حلوای آب‌جوشی» یاد می‌شود، طبخ می‌کنند؛ به‌طوری‌که به همگان برسد و هنگام چاشت ابتدا مردم قریهٔ مربوط به منزل ارباب یا حاجی و یا کدخدای قریه می‌روند و گرد هم می‌نشینند و ملای قریه آیاتی چند می‌خواند، بعد از ختم دعا و نیایش، سفره‌ها گسترده می‌شوند و هم در یک دیگ مسی، مسکه را جوش داده از آن با قاشق‌های کلان برداشته و در هر قاب و غوری مهمانان فراوان می‌ریزند. هم‌چنان به عوض آب، در سطل‌ها و طبق‌های چوبی دوغ سرد و خالص مهیا می‌کنند. به علاوهٔ این‌ها، ماست و قیماق‌های لذیذ و «بشلاق» که از لبنیات تیار می‌کنند، در سفره چیده می‌شوند. بعد از ختم مجلس، به‌شمول ارباب یا کلان قوم، به خانه‌های دیگران می‌روند. در هرخانه همان‌طور حلوای آب‌جوش، مسکه، دوغ، ماست و قیماق صرف می‌شود. طرفه این‌که از حسن اتفاق یک روز آن‌جا گذرم شد که نذر مشکل‌کشا را در آن‌جا دیدم و تعجب این‌که آن مردم از این‌گونه نذر غذا در یک روز چندین مرتبه صرف و میل می‌کنند و از اشتها بازنمی‌مانند. فکر کردم که این همه اشتهای آنان نیست؛ آب و هوای گوارا و دلنشین آن دره، دلیل آن هستند. مردم زحمت‌کش هزارهٔ تل معتقد بوده‌اند و هستند که ثواب نذر به حضرت خواجه گل‌ولی می‌رسد و روح او از کسانی که به ادای نذر پرداخته‌اند، شاد می‌شود و بعد از این‌که مراسم نذرشان انجام شد، چند روز بعد به ایلاق‌های دور می‌روند؛ به‌ویژه

آن‌جا که مراتع بیشتر است تا حیوانات خوب تغذیه شوند، کوچ می‌کنند. آن‌ها دو قوم هستند. این دو قوم چادرنشین هم‌مانندند و خانه‌هایی که از چادر تیار می‌کنند، شکل ویژه دارند و به‌گونهٔ خیمهٔ کلان دارای دو رنگ سفید و سیاه هستند که قسمت پایین سفید و بالای آن سیاه است و همین‌طور خیمه‌های بزرگ به‌نام خرگاه دارند که در زمان‌های قدیم مروج بوده‌اند، هنوز هم خرگاه دارند و در آن‌جا تا به ماه میزان که هنوز برف در فراز کوه‌ها خیمه نزده، سکنا دارند. در اوایل عقرب یکی بعد دیگری واپس به دهکدهٔ تل نزدیک زیارت خواجه گل‌ولی بر می‌گردند. آن مردم در عنعنات عروسی، سرور، شکار و غیره تابع عرف، عادات و عنعنات مردم پنجشیرند و کسانی که در تل گذاره‌اش به تنگ آید، بیشتر به مضافات بغلان در علاقه‌داری نهرین، اندراب و خوست‌وفرنگ هجرت کرده، جای‌گزین می‌شوند.

دوبیتی‌های محلی خلق هزاره[1]

دیدی مه قول‌بله، قول‌شیو می‌گرده
دزی گرمی دل افتو می‌گرده
نییه پاشوم کنوم بلدی شی ماشیو
مه کور شووم که بی‌ماشیو می‌گرده

معشوق می‌گوید: عاشق زیبا که به‌منزلهٔ روشنی چشم من می‌باشد، در قریه سربالا و سرپایین گردش دارد. در بین فصل گرما زیر اشعهٔ سوزندهٔ آفتاب در حرکت است؛ چه کنم، پشم گوسفند موجود نیست تا برای عاشق باوفایم برک می‌ساختم. ای کاش چشمانم کور شود! چه‌طور دیده بتوانم که دلدادهٔ زیبایم را بدون لباس برک که (مانع گرمی آفتاب است) ببینم.

خودش رفته بدر ده پای ییلاغ
مره پورته کده ده کنج قشلاغ
دو سه سیر جو، د ده نیمشی سیاه‌قاغ
نه پیله یه، نه چمچه یه، نه سرماغ

در این دوبیتی، عروس جوان از خشوی نامهربان چنین شکایت دارد که خودش (خشو) با خاطر آسوده در ییلاق تابستانی رفته است و مرا (عروس) در کنج خانهٔ سیاه و پر از دود واگذاشته است. به اندازهٔ دو و یا سه سیر «جو» جهت خوراکه برایم داده است که نصف آن «سیاه‌قاق»[2] دارد که قابل خوردن نیست و از طرف دیگر اشیای مورد ضرورت که عبارت از قاشق، پیاله و سرماغ[3] باشد، برایم چیزی باقی نگذاشته است.

---

۱. نصیب، ناصر، «دوبیتی‌های محلی خلق هزاره»، مجلهٔ فرهنگ مردم، شماره‌های ۴ و ۵، ۱۳۵۹.
۲. مرض معروف که در حبوبات تأثیر می‌کند و آن را خراب و غیرقابل استفاده می‌سازد.
۳. یک نوع قاشق کلان که غالباً از چوب می‌سازند (فاصله‌سفیدی)- یعنی ملاقهٔ چوبی.

درختا کور به کور به سر کشیده
به چشما سرمه‌های تر کشیده
هنوز دست مه به جانش نارسیده
که آبی کافرش خنجر کشیده

هنگامی که برگ‌های سبز درختان تازه سر برآورده‌اند، معشوقهٔ مقبول من نیز چشمان گیرا و قشنگ خود را با سرمهٔ ترشدهٔ غلیظ آراسته است که زیبایی او را دو برابر ساخته است. اگرچه تا کنون فرصت آن میسر نشده است تا دست‌هایم به تن معشوق تماس بگیرند؛ ولی مادر ظالم و کافرمنش او از عشق و محبت ما آگاه شده است و با خنجر برهنه و کشیده قصد کشتنم را دارد.

اگه خلطه موگی صدقی سر تو
کلو وام سام ندی، زور تو ده بر تو
به‌خوبی از برایت بوسه مدیوم
ده زورگیری نمیتانه پدر تو

در این دو بیتی، یک نوع استغنای معشوقه تمثیل شده است. دختر به عاشقش می‌گوید که: هرگاه به پاس دوستی و محبت می‌خواهی که خریطهٔ ابریشم‌دوزی برایت تهیه کنم، صدقهٔ سرت خواهم ساخت؛ ولی خواهشات تو همه با ترساندن و تهدید آمیخته‌اند و اگر مطلبت به روی زورگویی باشد، می‌گویم زورت به کمرت... من در راه عشق و محبت تعارف‌کردن یک بوسه را از تو مضایقه نمی‌کنم؛ مگر زور و قدرت نمی‌توانند به من تأثیری داشته باشند؛ حتی پدرت هم نخواهد توانست که مرا زیر تأثیر قرار بدهد.

کجا موری رفیق دم‌برابر
کجا موری دزی افتو پراپر
بیا که ما و تو یک‌دم بشینیم
همی دوران نمی‌مانه سراسر

ای دلربای هم‌دم و هم‌نفس! می‌خواستی به کجا بروی و در این فرصتی که آفتاب نزدیک به نشستن است، به کجا خواهی رفت. خواهش می‌کنم بیا با هم لحظه‌ای بنشینیم و رازهای پوشیدهٔ دل را اظهار نماییم؛ زیرا دوران جوانی زودگذر است و برای همیشه باقی نخواهد ماند؛ وقت را غنیمت باید دانست.

وطن‌داران دزی شار شما یوم
غریب و بی‌کس و بی‌آشنا یوم

چلم پرکو، بدی بهر مسافر
که امشو این جه یوم، فردا کجا یوم

وطن‌داران! منِ بیچاره فعلاً در شهر و دیار شما سرگشته رسیده‌ام؛ در حالی‌که غریب و بی‌آشنا و بی‌کسم. به‌خاطری که مسافر می‌باشم، خانه و منزلی ندارم، از بهر ثواب چلمی پر کرده و آماده‌شده برایم لطف کنید که امشب را در دهکدهٔ شما مهمانم. نمی‌دانم فردا در کجا خواهم بود و چه سرنوشتی در انتظارم خواهد بود.

بله دیده قدم می‌مانی یا نه؟
مرا بوسه کدن می‌مانی یا نه؟
زدی در جان مو زخمای کاری
جغی زخما ملم می‌مانی یا نه؟

عاشق به معشوقه‌اش: آیا بالای چشم‌های حسرت‌کشیده‌ام پای می‌گذاری یا خیر؟ آیا مجال و اجازهٔ یک بوسه به من می‌دهید یا چه‌طور؟ بدان‌که عشق و دوستی تو جراحات کاری را در بدنم وارد آورده است. اگر یک بوسه عنایت فرمایید، گویا کافی است که مرهمی بالای زخم‌هایم گذاشته باشی.

سمند ارغه‌گک یال تو بلنده
بزو قلاج که منزل اولبی[1] بنده
بزو قلاج که هرچند می‌توانی
خانی ماشوق درو ارگ بلنده

عاشق دلدار به عزم رسیدن به منزل معشوقه، این خطاب را به اسپ سمند خود می‌گوید: ای سمند خوش‌خرام و تیزتک من! چه خوب یال و کاکل بلند و دراز داری، با سرعت و تندی قدم بردار. منزل ما یعنی جای دلبرم آن طرف گردنه است و نزدیک مانده است. اکنون در رفتار تیز و تندت تا جایی که قدرت داری، دریغ نکن؛ زیرا خانهٔ معشوق در آن قلعهٔ بلند که می‌بینی واقع است.

آیه شیری مو ثه کنی جفا ره
دلگ مه موسوزه شو تا صبا ره
دلگ مه موسوزه از باری یک کس
خداوندا! ده دادی دل مه برس

۱. آن طرف بند.

مادر شیرینم! من این غم و اندوه را چه چاره کنم؟ زیرا دلم از سر شب تا صبح‌گاه می‌سوزد و رنج می‌برم. سوزش دلم برای یک عاشق بی‌نظیر است. آرزو دارم خداوند توانا از مرحمت خویش به داد دلم برسد تا با عاشق شیرینم شادکام باشم.

خبر از یار جانی آمد امروز
به من چیزی نشانی آمد امروز
به مه چیزی نشانی‌های بسیار
به مه یک سرمه‌دانی آمد امروز

امروز خوش‌وقتم از این‌که از جانب دلبر با جان‌برابرم خبری آمد و در ضمن احوال سلامتی‌اش، یک نشانی بسیار پرقیمت که عبارت از یک‌دانه سرمه‌دانی باشد، برایم رسید. این نشانی محبوب من خیلی ارزش دارد و مهم تلقی می‌شود.

آیه خانه بیا که مال آمده
سایی چلمه بلی دیوال آمده
که بندا با خدا نالیده موگیه
کمر باریکی نوخیال آماده

دختر به مادرش: مادرجان! خانه بیایید که گوسفندان از چراگاه باز رسیده‌اند و سایهٔ دیوار چلمه[1] بالای دیوار خانه افتاده است و دعای بنده که به درگاه خدا با آه و ناله هم‌نوا باشد، مستجاب می‌گردد و این که عاشق کمرباریک و خوش‌ترکیب من نیز هم‌زمان به خانهٔ ما آمده است.

ده جغی او شیشته دامون شی تره
پوشت خو ره تو ده ده سر مو قره
جوانو با خدا مو چند بنالیم
قاری یار مو قد دم مو برابره

معشوقه در کنار آب روان نشسته است و گوشهٔ دامنش در آب افتاده است و تر شده است؛ زیرا مرا دیده است و از این که بالایم بسیار قهر کرده است، پشت سر را جانب من دور داده است. نالیدن عاشق جوان به درگاه خداوند مگر مقبول افتد تا دلبرم مهربان شود. با آن هم قهر و ناز معشوق با زندگی عاشق سازگار است و با نفسم مساوی و یکسان است. قهر و عتاب او را با عشق و صفا بدرقه خواهم کرد.

۱. فضلهٔ گوسفندان که بشکل دیوار بالای خانه‌های مال‌داران چیده می‌شود.

آیه خانه بیه پیرون مه نیبه
روپیه بندک‌زدی گردون مه نیبه
روپیه بندک‌زدی گردو چه باشه
صدف‌های بلی پستون مه نیبه

مادر عزیزم! به خانه بیایید که پیراهنم مفقود است و هم روپیه‌های بنددار که به گردن می‌بندم به نظرم نمی‌آید و آن را هم کسی ربوده است. لاکت گردنم آن قدر مهم نیست؛ ولی حمایل صدف‌دار که بالای سینهٔ خود می‌آویزم نیز به جایش قرار ندارد (شاید این چیزها را دلدارش از روی شوخی پنهان کرده باشد).

دزو خانه که دیدوم مای خود ره
چراغ ده دست شی مندخت جای خود ره
چراغ ده دست و چادر زیر دندو
ده صد غمزه می‌چند پایای خود ره

در آن خانه (اشاره به طرف خانهٔ معشوقه) مهتاب رخسار خود را دیدم که چراغ به‌دست داشت و جای خواب خود را درست می‌نمود. در عین هموار ساختن جای خواب، چراغ را به‌دست گرفته با صدگونه ناز و کرشمه پاهایش را شمرده بر می‌داشت تا هرچه زیباتر جلوه کند.

کابل رفتی تو ره بیست و دو شو شد
تا امادون تو ره، گوشتای مه او شد
تو خود گفتی ده مایی نو می‌یایوم
دَ زی ملکا جو و گندم درو شد

معشوقه توسط پیغامی از عاشق که به کابل رفته است، چنین اظهار گله‌مندی می‌کند: رفتن شما در کابل برابر بیست‌ودو شب طول کشید. در این مدت تا آمدنت گوشت‌های بدنم آب گردید. شما وعده کرده بودید و وعده داده بودید که در اول ماه آینده بر می‌گردم و در این منطقه گندم و جو درو شده‌اند و هنوز هم نیامده‌اید.

اجب آب و هوایی داره کابل
اجب خواجه‌صفایی داره کابل
خداوندا مره کابل رسانی
چی نوربند دخترایی داره کابل

کابل چه سرزمین خوش آب و هوایی است! چه خوش‌تر که زیارت خواجه‌صفا (ره) نیز در کابل

واقع است و از بارگاه خدا می‌خواهم زمانی ممکن شود به کابل برسم؛ البته چه‌قدر دختران قشنگ و مقبول در کابل بودوباش دارند و من نیز در قطار آنان به‌شمار آیم.

باری سرقلجونک نذر سخی یه
جان آبه بوگوی دل تو ده کی یه
آیه گلی ده سر مه قار نموشی
از شوی کدو دلمه ده آشوقی یه

مادر از دخترش می‌پرسد: می‌دانی که برهٔ پیشانی‌سفید را به‌خاطر تو نذر کرده‌ام. دختر با جان‌برابر مادر! این موضوع را به من از روی حقیقت بگو که دلت کدام جوان را می‌خواهد که با او ازدواج نمایی؟

دختر در جواب مادر می‌گوید: مادر مهربانم! هرگاه حقیقت را بگویم، رنجیده و قهر نخواهی شد؟ به عقیدهٔ من نسبت به ازدواج فعلاً برایم عشق‌بازی شیرین تمام می‌شود.

مه قربانت شووم باچی تغایی
توفنگ ده شانه‌ات مثل سپایی
توفنگ در شانه‌ات، کاکل پس گوش
نداروم طاقتی یک دم جدایی

پسر مامای عزیز! جانم به قربانت گردد. وقتی که تفنگ را به شانه‌ات می‌گیری، مثل یک نفر عسکر دلیر و با شهامت به‌نظر می‌آیی. در حالی‌که تفنگ به شانه داری و کاکل‌هایت را عقب گوش‌هایت می‌خوابانی، آن قدر زیبا جلوه می‌کنی که من برای یک نفس هم جدایی را تحمل نمی‌توانم.

کسی که آشوقه از جان نترسه
شوه یک عمر، سرگردان نترسه
دل آشوق مثال گرگ گشنه
کی گرگ از ایبت چوپان نترسه

هرکس که در راه عشق قدم می‌گذارد، از دادن جان و سر هراسی ندارد و هرچند که در طول عمر پریشانی و سرگردانی را متحمل شود، پروا نخواهد داشت. دل‌های عاشقان بیشتر به گرگ گرسنه شباهت دارد؛ چرا که گرگ گرسنه در حین شکار گوسفند از هیبت و صلابت چوپان ترس ندارد.

هوا گرمه که تفت دل مو ره کشت
هوای دختر آغیل مو ره کشت

که عاشق زار می‌نالید و می‌گفت
همو گشتاری کج و کیل مو ره کشت

امروز که گرمی آفتاب خیلی زیاد است، حرارت آفتاب و سوزش قلب من باهم ارتباط دارند و آمیخته و طاقت‌فرسا گردیده‌اند. عشوه و زیبایی دختری مدنظر که در قریهٔ ما است، مرا می‌کشد. عاشق بیچاره رفیق‌دار با آه و ناله می‌گوید خصوصاً که دختر قریه در رفتارش کرشمهٔ معشوقانه را می‌آمیزد و عاشق را به‌زودی خواهد کشت.

بوپوشوم تا قبای جلجلی ره
بگیروم دامون خسور شیری ره
خسور خوبه، خسور مادر زرنگه
که دختر بور مونه پلّی شی تنگه

می‌خواهم لباس جدید فاخر و براق بپوشم. بعد رفته دامن خسر عزیز و شیرینم را محکم بگیرم و در مورد عروسی نامزدم با او صحبت کنم. می‌دانم خسرم شخص نیک است و عذرم را خواهد پذیرفت؛ ولی خسرمادرم بسیار ترش‌روی و غمگین است. سبب غصهٔ او همانا عروسی دخترش است که آخر از او جدا خواهد شد؛ زیرا برآمدن از خانه و عروس‌شدن دخترش، خلق او را تنگ می‌سازد.

پیچی سیای شمو لولو موکونه
دلی باریک مو ره او موکونه
دلی باریکی مو از موی بریکه
روزی روشو ده سر مو شو موکونه

عاشق از طریق شکوه و گله‌مندی به معشوقه خطاب کرده، می‌گوید:

موهای سیاه شما در بالای ابروانت چه‌قدر روشن و براق به‌نظر می‌رسند. آن قدر گیرا می‌باشند که دل افسرده و نازک مرا آب می‌سازند. می‌دانی که دل باریک و رقیق من حتی از یک تار موی تو نازک‌تر است؛ گویا روز روشن را به سرم به شب تاریک مبدل ساخته است.

قدی گندم دیدوم یار جان قدت ره
سخن گفتی نفامیدوم گپت ره
سخن گفتی، سخن‌های جدایی
پنای مو به درگایی الایی!

در بین سبزهٔ گندم قامت رسای تو را دیدم. وقتی که طرف من نظر انداختی، سخنی گفتی که

مطلب را فهمیده نتوانستم؛ ولی این‌قدر دانستم که حرف جدایی‌آمیز به زبان آوردی. هرچیزی که گفته باشی، من در مشکلات عشق و محبت تو دربار خداوند را تکیه‌گاه خود قرار داده‌ام تا مهر و عطوفت تو را نسبت به من ارزانی فرماید.

سری بام بلند خَوجای مریم
جوراب پخته‌ای دَ پای مریم
سونی آشوق خود ایچ توغ نموکنه
ستاره سرزده چشمای مریم

جای خواب و استراحت مریم دلربا بالای بام بلند واقع است. مریم زیبا جوراب پنبه‌ای در پا دارد که او را خیلی مقبول و دوست‌داشتنی جلوه می‌دهد. به جانب عاشق بیچاره از استغنا که خاصهٔ او است، هیچ نمی‌بیند. وقتی‌که در دل شب ستاره‌ها چشمک می‌زنند، انگار از چشم‌های نرگسین او نمایندگی می‌کنند.

دربارهٔ هزاره[1]

در افغانستان ملیت‌های افغان (پشتون)، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن و اقوام ایماق، نورستانی، قزلباش، هندو و سایر اقلیت‌های ملی و مذهبی زندگی و کار می‌نمایند.

در میان آنان، ملیت افغان (پشتون)، ملیت حاکم می‌باشد که در تمامی ساحه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره دارای امتیاز است و حاکمیت را به‌دست دارد. سایر ملیت‌ها و اقوام به درجه‌های گوناگون محکوم می‌باشند و ستم می‌کشند. ستم‌کش‌ترین آنان ملیت هزاره است.

آن‌چه ملیت هزاره را به سختی رنج می‌دهد، تنها فقر اقتصادی و فرهنگیِ غم‌انگیز نیست؛ بلکه برخورد اهانت‌بار و حقارت‌آمیز در برابر آنان می‌باشد. بر همگان روشن است که هزاره‌ها در این کشور حیثیت غلام و برده را دارند. با وجودی که آنان در کارهای تولیدی و دفاعی کشور نقش عمده و برجسته دارند؛ مگر در مورد آنان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره به شیوهٔ سنگین تبعیض روا داشته شده است و برخلاف همهٔ ارزش‌های انسانی، تمامی حقوق بشری آنان بی‌رحمانه پایمال شده‌اند.

به شیوهٔ فاشیستی تلاش می‌شود تا این ملیت زحمت‌کش و شجاع را که از بومی‌ترین مردم این سرزمین باستان است و دارای تاریخ بسی کهن می‌باشد، طوری از تاریخ درخشان و گذشته‌های پرافتخارشان جدا سازند تا هویت ملی خود را به‌کلی فراموش نموده و دارای ذهنیت مزدوری و خودکم‌بینی بار آیند تا همواره خدمت‌گار ملیت حاکم و نوکر چوکی‌نشینان بیدادگر و ستمگر باشند؛ ولی هر انسان شریف که جوهر آدمیت در او وجود داشته باشد، وجداناً وظیفه دارد تا از حقوق این ملیت مظلوم دفاع نماید و به‌قدر توان از مساعدت به آنان دریغ نکند.

یکی از مساعده‌های ارزشمند، دادن آگاهی سیاسی و اجتماعی به آنان و آشناساختن آن‌ها به تاریخ‌شان می‌باشد؛ بدین منظور، در این نوشتهٔ مختصر سعی به‌عمل می‌آید تا به‌شکل سؤال و

---

۱. این یادداشت از یکی از شخصیت‌های وطن ما است که گفته است چه کارهایی را باید برای شناخت ملیت هزاره انجام داد.

جواب دربارهٔ گذشته‌های این ملیت شجاع که اکنون به سختی ستم می‌کشند، به‌طور فشرده روشنی انداخته شود.

۱. هزاره‌ها از کدام وقت بدین‌سو در این سرزمین که اکنون به‌نام افغانستان یاد می‌شوند، زندگی می‌نمایند؟ ساحهٔ زندگی آنان در گذشته تا کجا گسترده بوده است و حال در کجا واقع است؟
۲. هزاره‌ها به کدام نژاد وابستگی دارند؟
۳. چرا آنان را «هزاره» می‌گویند؟
۴. گروه‌بندی‌های هزاره چگونه‌اند؟
۵. کارنامه‌های مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری آنان از چه قرارند؟ و شخصیت‌های برجستهٔ این مبارزات که‌ها بوده‌اند؟
۶. شخصیت‌های تاریخی، سیاسی، علمی، ادبی و هنری آنان کدام‌ها بوده‌اند؟
۷. راه نجات آنان کدام راه است؟

سواد یک عریضه

این نوشته، سواد عریضه‌ای است که از طرف عمومی موسفیدان هزاره در اوایل انقلاب ثور به مقام شورای انقلابی تحریر گردیده است. چون در این سواد نکات دلچسپ و خواندنی دربارهٔ هزاره‌ها دیده می‌شود و به خط «عزیز»، جوانی که اکنون در میان ما نیست، است؛ بنابراین، در این سلسله‌یادداشت‌ها حفظ گردید.

به حضور رئیس و اعضای شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک خود!

به افتخار تمام و امیدواری کامل آرمان‌های شکنجه‌دیدهٔ ملت هزاره را تقدیم می‌داریم.

از آن‌جایی‌که انقلاب ظفرنمون ۷ ثور ۱۳۵۷ صفحهٔ زرین و نوین را در تاریخ و زندگی آیندهٔ افغانستان آزاد و شکوه‌مند گشوده است و دروازه‌های امید ناشی از تساوی حقوق ملی، امحای زورگویی، استثمار و شکست تمام زنجیرهای اسارت‌بار ستمگران دودمان سفاک نادری به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و قیام ظفرنمون قوای مسلح کشور به روی هم‌وطنان کشوده گشته است، ما نیز بر سبیل همکاری و درک کامل از این امر که مشی جمهوری دموکراتیک افغانستان و مشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به‌روشنی کامل راه‌حل دموکراتیک مسائل ملی را برای از میان برداشتن نابرابری‌ها و تبعیض‌های ننگین که میراث جلادان تبهکار در مسائل ملی‌اند، تجویز و عملی خواهد ساخت، فوری‌ترین نیازمندی‌های غرجستانیان را با قدردانی کامل تقدیم می‌داریم.

دوران بدبختی هزاره‌ها در رابطه با دولت مرکزی افغانستان، با استقرار و استحکام قدرت امیر

عبدالرحمان خان در رأس دولت متمرکز فئودالی آغاز گردید؛ چه در این دوران، سرزمین‌های هزاره‌جات به زور سرنیزه از هزاره‌ها گرفته شدند. بیشتر از نیم میلیون انسان به قتل و غارت برده شدند و به اضافهٔ نظام بردگانی که در قرن بیست بر مردم هزاره تحمیل شد و این مردم مورد خرید و فروش در بازارهای داخلی و خارج از افغانستان قرار گرفتند، حدود یک میلیون انسان از میان برداشته شدند یا به عبارت دیگر بر مظالم غیرقابل تحمل فئودالیزم نوخاسته در هزاره‌جات، بار سنگین مظالم، جنایات، کشتار و ضیق‌ساختن ساحهٔ زندگی توسط دولت امیر عبدالرحمان خان بر هزاره‌ها اعمال گردید. هزاره‌ها به‌نام کافر جار زده شدند و در برابر فشار و نفرت سایر ملیت‌های افغانستان قرار گرفتند. مراکز وحدت مردم از بین رفتند. شرف، وقار، حیثیت ملی و احساسات ملی آن‌ها پامال دستگاه جور و ستم عبدالرحمان خانی گردیدند تا آن‌که نهضت امانی بر آن جنایات سنگین در عمل و نظر خط بطلان کشید. در زمان عبدالرحمان حتی سعی به‌عمل آمد که با نفی سوابق تاریخی و بومی‌بودن غرجستانی‌ها، آنان را بیگانه و بقایای خون‌ریزان چنگیزخان ثابت ساخته شوند تا زمینهٔ نابودی آن‌ها بیشتر فراهم گردد.

دودمان نادری که خیانت‌ورزیدن در برابر خلق از وظایف‌شان بود، در مراحل مختلف اقتدارشان از شیوه‌های مختلف تبعیض و ستم، تفرقه و امحاء استفاده بردند؛ مثلاً نادر سفاک از طریق تشدید مسئلهٔ کوچی به‌شکل خائنانهٔ آن در برابر هزاره‌ها قرار گرفت. پسرش، ظاهرشاه، قتل نادر سفاک را به‌دست فرزند خلق (خالق هزاره) دست بیگانه خواند و با قلمداد کردن بیگانه‌بودن هزاره‌ها، آنان را از سهم‌گیری در حقوق سیاسی، اداری، فراگیری تعلیمات، شرکت در اردو، دستگاه‌های پولیس و مواضع عمده و یا مسلط اقتصادی به‌شدت جلوگیری کرد و حتی «جبارها» را پرورش دادند و خیانت کاسبی چند نفر روغن‌فروش، خائن ملی بودن ملت هزاره را در مجموع جا زدند و در امور پلان‌گذاری اصلاً برای هزاره‌ها سهمی قایل نشدند و فقط از طریق به نمایش‌گذاشتن چند تن از کاسه‌لیسان بی‌مقدار خویش از بین هزاره‌ها به اصطلاح سند عدم تبعیض را به‌وجود آوردند.

داوود جلاد که دشمن سوگندخوردهٔ تمام خلق افغانستان بود و آرزو نداشت که جنبنده‌ای بدون مدیحه‌سرایی او وجود داشته باشد، آن‌چنان خیانت‌هایی را در برابر مردم هزاره مرتکب گشت که تاریخ از تذکر آن‌ها عار دارد؛ مثلاً او در تاریخ زندگی ننگینش حتی یک نفر السؤال از مردم هزاره مقرر نداشت، چه رسد به مقامات بالاتر و یا فرامینی را که توسط آن‌ها به وزارت‌های مختلف ابلاغ کرده بود که به اصطلاح از ملیت‌های غیروطن‌پرست در سهم‌گیری امور اداری جلوگیری به‌عمل آید. او می‌خواست هزاره‌ها را به قحط‌الرجال مواجه سازد. او با حیله‌های مختلف، دست هزاره را از

اشتغال امور کوتاه ساخت و حتی کلمهٔ «هزاره» را نیز تحت سانسور مطبوعات استبدادی خود قرار داد و کسی حق نداشت که کلمهٔ هزاره را به کار گیرد؛ چه به اصطلاح سیاست استبدادی و خائنانهٔ او، استعمال کلمهٔ هزاره به‌معنای تفرقه‌افگنی بود. او حتی چهره‌های نمایشی را نیز در کابینه به روی هزاره‌ها قدغن نمود. خلاصه آن‌که در عصر حکمروایی او، چه در هنگام صدارتش و چه در دوران سیاه جمهوری نام‌نهاد و قلابی‌اش، مردم هزاره سمبولی بود از بدبختی، ذلت، خواری و محرومیت از هرگونه حقوق و وجایب انسانی که باید می‌داشتند.

در واقع، کلیهٔ تلاش‌های دودمان نادری عبارت از برده‌سازی هزاره‌ها از طریق جلوگیری هرچه تمام‌تر از رشد مناسبات پیشرفته‌تر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در بین هزاره‌ها بود؛ زیرا دیگر نمی‌شد این مردم را در عصر تسخیر فضا نیز مستقیماً غلام ساخت؛ بلکه از طریق مساعد نساختن زمینهٔ کار، جلوگیری از رشد اقتصادی و فرهنگی، آنان را دایماً در حال رکود و نزع نگه می‌داشتند تا جایی که امروز خانه‌ای را نمی‌توان در کابل سراغ داشت که یک فامیل هزاره به‌عنوان خدمه و نوکر در آن وجود نداشته باشد. این است ثمر نکبت‌باری که دودمان نادری برای ما میراث گذاشته‌اند.

تعداد تمام شاگردان هزاره در لیسه‌ها، متوسطه‌ها و مکاتب ابتدایی ۴۱۰ نفر در برابر دو میلیون جمعیت می‌باشد که تناسب رشد سواد در آن به رقم صفر اعشاریه هفت دهم می‌رسد. یا اولین شفاخانه در سال ۱۳۵۱ به کمک مؤسسهٔ ملل‌متحد به‌شکل سیار به فعالیت خویش آغاز می‌نماید که اولی در پنجاب (برج جولای) دومی در لعل و سرجنگل (اگست) و سومی در ورس (سپتامبر) شروع به فعالیت نمودند و آنان این نتایج را به‌دست آوردند:

۱. مادران اطفال بین سنین ۲۱ تا ۴۵ ساله ۴/۸ فیصد احتمال زنده ماندن دارند.
۲. فیصدی تلفات اطفال به‌طور کلی ۲۶/۳ فیصد.
۳. سرعت وفات اطفال در مادران فامیل‌های جوان ۵۶ فیصد.

ارقام فوق نمایانگر جهنمی‌ترین شرایط زندگی برای ملت هزاره و در نتیجه از بین‌رفتن و تلف‌شدن سرمایه‌های انسانی کشور ما و عامل گویای اثبات خیانت دودمان نادری در کشور ما بوده‌اند.

موقعیت هزاره‌جات

هزاره‌جات سرزمین وسیع و کوهستانی است که در حصهٔ مرکزی افغانستان موقعیت دارد؛ قلبی که از تپش افتاده است و به‌صورت خاموش از نظرها دور نگه داشته شده است. این منطقه از سی‌وهفت کیلومتری شمال‌غرب کابل شروع می‌شود تا «گرماب» و کوتل «یامه‌گگ» در لعل و سرجنگل

(هم‌سرحد با چغچران مرکز ولایت غور) شرقاً و غرباً امتداد دارد. مناطق شمالی آن عبارت‌اند از: نیک در یکه‌ولنگ و بند امیر تا گرزیوان و بل‌چراغ مربوط ولایت فاریاب و سرانجام حدود جنوبی آن به گیزاب، ارزگان، القان، شهرستان و خدیر دایکندی در شمال قندهار متصل است که حدود دو میلیون جمعیت را در خود جا داده است. البته در گذشته به‌نام حکومت کلان دای‌زنگی یک بخش زیاد هزاره‌جات وحدت سیاسی داشت؛ اما داوود خون‌خوار در عصر صدارت خود، هزاره‌جات را به چهارده السؤالی تجزیه کرد و به شش ولایت مختلف مربوط ساخت.

این منطقه منبع دریاهای مهم و بزرگ افغانستان مانند کابل، هیرمند، هریرود، ارغنداب، فرارود، بلخاب و خان‌آباد است. تقریباً تمام مملکت را مانند شریان‌های قلب که در تمام بدن خون می‌رساند، آب رسانیده خرمی و سرسبزی می‌بخشد.

غرجستان کنونی (هزاره‌جات) شامل مناطق زیر می‌گردد:

۱. در ولایت بامیان؛ السؤالی‌های یکه‌ولنگ، پنجاب، ورس، مرکز بامیان و علاقه‌داری شنبل و کهمرد؛
۲. در ولایت پروان؛ السؤالی‌های سرخ‌وپارسا و علاقه‌داری شیخ‌علی؛
۳. در ولایت غزنی؛ السؤالی‌های ناور، مالستان، جاغوری، جغتو و قره‌باغ؛
۴. در ولایت ارزگان؛ السؤالی‌های شهرستان، دایکندی و گیزاب؛
۵. در ولایت وردک؛ السؤالی‌های حصهٔ اول بهسود و حصهٔ دوم بهسود؛
۶. در ولایت غور؛ السؤالی‌های لعل و سرجنگل.

هزاره‌جات به‌صورت عموم از مناطق کوهستانی تشکیل شده است و دره‌های نسبتاً کوچکی نیز در مسیر رودخانه‌ها به مشاهده می‌رسند که نقش قاطع را در زندگی تولیدی و امور زراعتی منطقه و زراعت للمی بازی می‌نمایند. سردی هوا و اقلیم نسبتاً نامساعد، سطح زندگی مردم را در فقر دایمی نگهداشته‌اند. البته کوه‌های بلند اگر از سویی موانع عمده در راه عبور و مرور و مواصلات به‌حساب می‌آیند، از سوی دیگر کوه‌ها صندوق اسرار معادن نهفتهٔ زیرزمینی‌اند که متأسفانه در اثر عدم مطالعات دقیق هزاره‌جات عجالتاً جز منابع متعدد زغال‌سنگ و معدن بزرگ حاجیگک از معادن زیرزمینی دیگر اطلاعی در دست نیست! با این خصوصیات عمده و اوصاف مشخصه، در هزاره‌جات حل مسائل آتی درجهٔ اول خواهند داشت:

۱. مسئلهٔ تشکیلات سیاسی

افغانستان واحد و تجزیه‌ناپذیر برای حل درست مسائل حقوقی، واحد اداری و تطبیق اهداف و

خواسته‌های انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در زمینه‌های مختلف تکامل اجتماعی کشور مسلماً بر تشکیلات سیاسی مملکت تجدید نظر خواهند فرمود که طبعاً در این تشکیلات مسائل، شرایط و امکانات طبیعی، ترکیب و ساختمان ملی، نفوس، مسئلهٔ فرهنگ و زبان و سرانجام علایق و پیوندهای اقتصادی واحدهای تشکیلاتی کاملاً در نظر خواهد بود؛ بنابراین، ایجاد جمهوری فدرال غرجستان و یا حداقل تشکیل و ایجاد چند ولایت در هزاره‌جات، با در نظرگرفتن عوامل متذکره و به‌خصوص مسئلهٔ نفوس و کمیت آن، اقدام خواهند ورزید؛ چه انکشاف اقتصادی و اجتماعی هر منطقه، رابطهٔ مستقیم به مقدار نفوس خواهد داشت؛ مثلًا ما در افغانستان گذشته السؤالی‌هایی داشتیم که تعداد رأی‌دهندگان آن پنج‌صد نفر بودند و بالعکس السؤالی دایکندی در هزاره‌جات به‌تنهایی هشتادهزار نفر جمعیت دارد که عده‌ای از ولایات کشور نیز دارای این مقدار نفوس نیستند؛ ولی این ناحیهٔ پرنفوس از داشتن شفاخانه، لیسه و حتی مکتب متوسطه محروم هست.

۲. مسئلهٔ خطوط مواصلات

خطوط مواصلات شریان حیات اقتصادی یک کشور است؛ بنابراین، عدم موجودیت شریان مواصلاتی منظم در هزاره‌جات، به‌معنای قطع شریان زندگی آن‌ها و در نتیجه در پهلوی سایر عوامل نابرابری‌های اجتماعی میراث مانده از گذشته، یکی از مهم‌ترین عوامل عقب‌مانی هزاره‌جات محسوب می‌شود؛ بنابراین، توجه به امور مواصلات در هزاره‌جات رکن اساسی ایجاد شرایط مساعد برای تکامل وضع اجتماعی و اقتصادی هزاره‌جات محسوب می‌شود و هم‌چنان خطوط هوایی نیز می‌بایست توسعه یابد.

۳. مسئلهٔ کوچی

کوچی‌گری علامتی است که مهر خیانت بر پیشانی رژیم داوودی و دودمان نادری نقش کرده است؛ زیرا حیات کوچی‌گری، رقت‌بارترین، پرمخاطره‌ترین و بدترین نوع از زندگی بشر متمدن به‌حساب می‌رود. کوچی‌ها در انتهای بدبختی زندگی می‌نمایند؛ اما طبقات حاکمهٔ سابق و فاسد گذشته با سوءاستفاده از آن تیره‌روزی‌ها، عامل جنگ و جدال در هزاره‌جات بوده‌اند؛ زیرا اولاً حیات دهقانی از رشد و نموی پیشرفته‌تر نسبت به حیات کوچی‌گری برخوردار است و از این لحاظ دچار مشکلات ازدیاد نفوس و تورم آن می‌باشد؛ بنابراین، باید ساحات بیشتری را تحت کشت آورده و یا دام‌داری خودشان را انکشاف بیشتر دهد که به‌معنای استفادهٔ بیشتر از زمین للمی و علفچر می‌باشد و در نتیجه ساحهٔ علفچر و زندگی رمه‌داری برای کوچی‌ها ضیق ساخته شده و به تشدید تضاد بین اهالی محل و کوچی‌ها می‌انجامد؛ زیرا حیات پر از مشقت و بدبختی‌های کوچی‌ها به علفچرها استوار است و از

این طریق بدبختی‌های هردو طرف در توسعه و عدم توسعهٔ علفچر تقابل یافته و برخوردهای فراوانی را سبب گردیده است؛ چون زندگی خانوادهٔ خائن نادری بر این‌گونه بهره‌گیری‌های ضد انسانی و ضد ملی استوار بود؛ بنابراین، از یافتن راه‌حل دموکراتیک مسئلهٔ کوچی جلوگیری کرده و طبق خصلت طبقاتی‌شان رفتار می‌نمودند؛ اما اینک زمان آن فرا رسیده است که نه‌تنها در راه تجزیه و تلاش ملیت‌ها، بلکه در راه وحدت استوار و پیگیرشان عمل شود که تنها راه جلوگیری از این مسئله فعلاً تشخیص کوچیان واقعی و اشرافیت فئودالی که به‌نام کوچی سوءاستفاده می‌نمایند از یک‌سو و توزیع زمین برای کوچی‌ها و در نتیجه خاتمه‌بخشیدن به مصیبت حیات غیرمقیم برای ابد از سوی دیگر این تنها راه‌حل خواهد بود.

۴. سهیم‌ساختن هزاره‌ها در امور پلان‌گذاری

این مسئلهٔ ملی از آفتاب روشن است که برای هزاره‌جات در امور پلان‌گذاری وقعی نهاده نشده است و اصلاً در این زمینه فعالیتی صورت نگرفته است؛ بنابراین، از جمهوری دموکراتیک افغانستان که نویدبخش آرمان‌های تساوی و آزادی ستم‌کشان و رنج‌دیدگان می‌باشد، تقاضا می‌شود که هزاره‌جات را در امور پلان‌گذاری بر مبنای تشخیص عینی و علمی امکانات آن، طوری در نظر گیرند که در فرصت کمتری امکان رفاه مردم میسر گردد و اصل رشد متوازن را در شرایط تکامل اجتماعی که زادهٔ تفکر رژیم‌های خائن دودمان نادری است، از طریق توجه بیشتر به مناطق عقب‌مانده‌تر از میان بردارند. البته تحقیقات نسبتاً کافی و علمی در زمینهٔ انکشاف غرجستان توسط گروه تحقیقاتی «سیدنام» صورت گرفته است و اسناد آن در وزارت محترم پلان موجود است که با همکاری صمیمانهٔ اهالی محل و روشنفکران انقلابی با رژیم خلقی‌شان و توجه علمی و عملی دولت مردمی به این مسئله راه‌حل انقلابی میسر خواهد بود؛ یعنی در این امر پروژه‌های نسبتاً کوچک تشویقی دولت برای برانگیختن و جلب ابتکارات مردم به‌صورت عاجل گره‌گشای تغییرات بنیادی برای آینده خواهد بود که علاوه بر خطوط کلی انکشاف همه‌جانبهٔ آن مناطق در پلان‌گذاری کشور روی دست گرفته شود.

۵. توسعهٔ بیش‌تر امور معارف و سهیم‌ساختن هزاره‌ها در کادرهای اداری دولت

در این زمینه، خصوصاً در قسمت کادرهای اداری دولت، رژیم جمهوری ما طی چند روز کوتاه از استقرار خود، قدم‌هایی برداشته است که در تاریخ رژیم‌های گذشته دیده نشده است و امیدواری مردم را افزایش بخشیده است؛ ولی بازهم در این زمینه هزاره‌ها امیدهای وسیع‌تری از رژیم انقلابی خویش دارند؛ چه در این زمینه به حدی نسبت به هزاره‌ها ظلم روا داشته شده است که برای تحقق کامل عدالت، سهیم‌ساختن بیشتر و بیشتر هزاره‌ها در امور اداری دولت تمنا می‌شود. هم‌چنان در

اکثریت مطلق مناطق هزاره‌جات هنوز لیسه دایر نشده است که کادرهای اداری دولت در آن کانون علمی تربیت شوند. شاگردان مطلقاً بعد از خاتمهٔ دوران تحصیلات ابتدایی بی‌کار و بی‌سرنوشت ساخته می‌شوند و حتی رژیم جلاد داوود از هر السؤالی فقط یک نفر شاگرد را چانس ادامهٔ تحصیل در لیسهٔ حربی می‌داد که بدین‌وسیله از اشتراک وسیع و آگاهانهٔ هزاره‌ها در قوای مسلح و انقلابی کشور جلوگیری به‌عمل آید.

با این یادداشت مختصر، آرمان‌های به زنجیر کشیده‌شدهٔ ملی هزاره‌ها را به مراجع امید و آرزوهای مردم افغانستان، شورای جمهوری دموکراتیک افغانستان، تقدیم داشته‌ایم و آرزومندیم که در پهلوی حل مشکلات کلی افغانستان عزیز، آرمان‌ها و رؤیای رنج‌کشیدهٔ ملیت هزاره را نیز به حقیقت مبدل سازند. در اخیر نه‌تنها پشتیبانی کامل و همه‌جانبهٔ خویش را از جمهوری دموکراتیک خود اعلام می‌داریم؛ بلکه وعدهٔ قاطع می‌دهیم که در راه از بین‌بردن دشمنان آن، سرسختانه مبارزه خواهیم کرد.

پاینده باد جمهوری دموکراتیک افغانستان! نابود باد بی‌عدالتی‌های میراث مانده از مستبدان نادری! زنده باد نورمحمد ترکی، رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان!

د پښتو او دری هزاره شاعر او لیکوال

طالب کندهاری[1]

هغه چه د شرق او غرب پخلاینه غواړی

انسانان ټول یووجودی مخ د زمکی یی وطن دی شرق او غرب به یو و جود سی په نامه د انسان کله؟
چی شرق او غرب به‌ای شی ممنون د احسان وطن ته هسسی افتخار غواړم.

طالب کندهاری

سر محقق عبدالله بختانی خدمتکار

ز مونږ په لر غونی تاریخی هیواد کی میشته خلکو او لسونو، قومونو قبیلو او ملیتو نو تل د دی ګران وطن په غیږ کی دورو نو او خویندو په‌شان ژوند تیر کړی دی، د مادی نعمتو نو په تولید کی برخه اخستی ده، د معنوی فرهنګی و یارو نو په ایجاد، غوړو لو او ساتلوکی یی یو بل ته اوږه ور کړی او افغانی تمدن او ثقافت یی د بشری کولتور د یوی برخی په‌شان روزلی او پاللی دی.

مونږ داستی ډیر پښتانه عالمان لیکوال او شاعران پیژ نوچی په فارسی او اردو او ان په عربی‌او نورو و رو نو ملیتونو داسی ښاغلی هم زمونږ د ګډو و یارو نو د هسکو شملو رنګین ګلو نه دی چی د پښتو خولی یی د هنر له ښایسته غو ټیو ډکه کړی او د پښتو ادب خزانی ته‌ای لوړ ار زښته مرغلری بخښلی دی.

یوله د غو منلو ښاغلو شخه مرحوم محمدحسین طالب دی چی په «قندهاری طالب» شهرت لری.

طالب قندهاری د اصل او نسب له مخه، د هزاره ورور ملیت پوری اړه لری. د کار، خدمت او

---

۱. «طالب کندهاری»، مجله ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱ – ۲، سال ۶، شمارهٔ مسلسل ۳۵- ۳۶، ۱۳۶۸.

حسب له پلوه خپل تولو او لسونو، په تیره بیا خوارو خوار یکښبو خلکو په خدمت کی تیر کړی دی او د شعر او ادب په نړی کی یی په پښتو او فارسی ژبو قلم چلولی او د خپل انسانی فکر پلو شی یی د خپلو هیواد اولو د ذهنو نو درو ښانو لو لپاره خلو لی دی.

د هغه په ژوندانه کی، مرحوم استاد عبدالروف بینوا[1] او مرحوم خال محمد خسته[2] په خپلو تالیفاتو کی د نوموړی لنډه بیوګرافی او د آثار و نمونی را اخستی دی. د هغه تر مرینی و روسته محترم حسین نایل د هغه نوم او شهرت او د زیږیدنی او مرینی د نیتی یا دونه کړی ده[3] او دا به اوس، د قندهاری طالب لومړی، او نسبتا بشپړه پیژندنه وی چی د نوموړی تر مرینی وروسته ستاستو د «ختمګار» له خواوړاندی کیږی.

ما ته په زړه پوری بریښی چی تر هر څه د مخه، ددی وطنپال وطنوال شاعر او لیکوال پیژندنه د هغه په خپل لیک وړاندی کړم. دا پیژندنه نوموړی د ننن نه ۲۴ کاله د مخه لیکلی ده. هغه په دغه وخت د کندهار په ښار خان د اُلسی جرګی د وکالت لپاره کاندید کړی و. د هغی دوری د دود له مخه‌ای خپلو خلکو ته خپله لنډه بیوګرافی او مرام داسی پیل کړی دی:

«محمدحسین طالب د مرحوم غلام‌حسین زوی، د ګزاب هزاره په ۱۲۸۵ هـ ش د حسن حسینی په میاشت[4] کی د ډنډه د کوندیکان په کلی کی می‌دی فانی جهان ته سترګی خلاصی کړی دی.

په امانی دورهٔ کی می‌ابتدایی مکتب د کندهار او بیا په کابل کی می‌د حکلم په مکتب کی رسمی‌درسو نه ویلی او په خصوصی ډول هم بی‌مطالعه نه وم او نه یم. په سقاوی کی (د طلوع افغان د اخبار په شهادت) د مر تجعینو پر ضد د افغان پر ننګ و لار او د کندهار د ښار په فتح کی می‌پوره برخه در لوده.

پس له هغه په کندهار، هرات، مزار کی می‌ماموریتو نه کړی او آخر نی وظیفه می‌په داخله وزارت کی دوا قعاتو د مدیریت آمریت و چی په سنه ۱۳۳۸ کی متقاعد شوم. د څلو یښتو کلو را په دی خوا زما په تولو پښتو او فارسی آثارو او اشعارو کی دیووالی، ورور ګلوی اتفاق ناری وهل سوی دی.»

«... د زمانی د غو ښتو سره سم د مساوات او عدالت د پوره کولو د پاره اساسی نوی قانون جوړ شو د افغانستان تول خلک بی‌له هیڅ قسم تبعیض او امتیاز د قانون په وړاندی د یوشان حقوقو او وظیفو خاوندان پیژندل شوی او آزادی چی د لوی خدای (ج) ور کړی حق دی او انسانی کرامت د بلوسی نه

---

۱ . بینوا، عبدالروف، اوسنی لیکوال، دریم توک، کابل، ۱۳۴۶.

۲ . خسته، خال‌محمد، معاصرین سخنور. چاپ دوم، انجمن نشراتی دانش، کابل، ۱۳۳۹.

۳ . نایل، حسین، سالنامهٔ فرهنگی، کابل، ۱۳۶۷، ۲۹-۳۹ مخونه.

۴ . د (محرم الحرام میاشت د کندهار او غربی لهجی نور پښتانه (د حسین حسین میاشت) او د ننګرهار او د شرقی لهجی نور پښتانه (د اماما نو میاشت) بولی.

په ام منل شوی او په ۴۰ ماده کی د اساسی نوی قانون تصریح شوی دی چی په ملی ژوندکی ګډون د افغانستان د ټولو خلکو وظیفه ده په همدی اساس باندی د کندهار په لومړی انتخاباتی حوزه کی می‌خان د اُلسی جرګی د پاره کاندید کړی او د غه می‌مرام دی.»

طالب قندهاری په خپل مرام کی وړاندی لیکی:

«... د افغانستان او سیدونکی (پښتانه، هزاره، تاجک، پارسی زبان، ازبک، ترکمن، ترکمن، عرب، هندو او نور قومونه) ټول د افغان ملت بولم او دا عقیده لرم چی که ثروت زموږ دو مره شی چی لوی لوی قدرتو نو ته پورور کړو. او هرکلی ته مو ډامبر سرک جوړ شی او هر فرد زموږ د نوی سپړلی موټر خاوند شی او ډاکتران، متخصصین، انجینران را په کی پوپه زرشی. بیا هم که په خپل منځ کی ملی وحدت، ورور ګلوی اتفاق و نه لرو او د عدالت او مساوات احترام و نه کړو نو هیڅ نه لرو هر څوک چی د واعتصموا بحبل الله جمیعا پرخلاف او د اولوالامر او اساسی قانون پر ضد په ملت کی دو چو او مضرو تعصباتو په اثر نفاق اچوی هغه د افغان د ملت دښمن او د افغان د ملت د دښمنانو د لاس آله بولم او ترڅو چی ژوندی یم مبارزه و رسره کوم.

د لوی څښتن څخه غواړم ما ته په خپل فضل هسی توفیق عنایت کړی چی د هغو کسانو په لاره کی چی زما په لاره کی چی خو خان غو خوی، کلان وکرم اوخو خان غورخوی، کلان و کرم او ددوی دبدو په مقابل کی د انتقام پرځای احسان و کرم. نصرمن الله و فتح قریب.)[1]

که د طالب قندهاری د ژوندانه بهیر پسی تعقیب کړو نوباید زیاته کړو: لکه چی ګورو په پاسنی مرامنامه کی طالب خان د ګزاب هزاره ګنلی او د خپلی زیږنی ځای د دِند د ګوند یکان کلی بللی دی. دده په ژوند دده د تذکری لیکوالو هم داخای ښود لی دی.[2] په باوری توګه ویلی شو چی د غو لیکو نکو به داخبره پخپله د طالب د شفاهي یا تحریری یادونی له مخه لیکلی وی.

هغه په یو بیت کی خان(هزاره) ښودلی او خپلی«پښتو» ته د خپل وخت زاړه او زلمیان حیران بللی دی. وایی:

ږښتیا داده که زاړه دی که زلمیان دی

هزاره طالب پښتو ته ټول حیران دی[3]

هغه پخپله تل خان(طالب قندهاری) بللی دی. په همدی ډول مطبوعاتو او نورو لیکوالو پیژندلی ښودلی او شعرونه‌ای تل په همدی نامه چاپ شوی دی.

---

۱ . د کندهاری طالب لنده سوانح او مرام- طلوع افغان ورځپانه کندهار- شنبه د ۱۳۴۴ د اسد ۲ مه ۴۵ م کال، ۱۴ مه ګڼه.

۲ . اوسنی لیکوال او معاصرین سخنور.

۳ . د طالب د اشعارو مجموعه، کابل، ۱۳۵۶، ۱۵ م مخ.

د طالب د زیږیدو خای، کزاب، کوندیکان، دند خو اوس د ارزګان ولایت پوری مربوط دی مګر په هغه وخت کی د کندهار ولایت پوری ترلی و. بله خبره داده چی وروسته بیا طالب د کندهار په ښارکی او سیدلی، اداری فعالیت، هنری خلاقیت او اُلسی خدمت یی همدلته ترسره کړی او همدلته‌ای خان وکالت ته کاندید کړی دی. تر مرینی یی وروسته، هغه « محمدحسین طالب ارزګانی ثم قندهاری»[1] بلل شوی دی. طالب پخپله قندهار مینه بولی لوړتیا یی غواړی ورته چپ کتونکی له چهل زینی ځخه غوزاروی. وایی:

هر ځوک د خپلی مینی ښه غواړی- زه هم لوړتیا د قندهار غواړم چی زموږو کلی ته چپه کوری- د چهل زینی ځخه‌ای غوزار غواړم[2]

بیا هم فکر او نظر یی په چهل زینه او کندهار نه ایساریږی. وطن ته توجه کوی او هسی او هومره لوړ افتخار ورته غواړی چی نړی یی د احسان ممنونه شی. وایی:

چه شرق او غرب یی شی ممنون د احسان

وطن ته هسی افتخار غواړم

طالب قندهاری له ۱۳۰۸ هـ ش. نه تر ۱۳۱۴ هـ ش. پوری په کندهار کی، له ۱۳۱۴ هـ ش. نه تر ۱۳۲۵ هـ ش. پوری په هرات او د هغه په مربوطاتو کی رسمی وظیفی در لودلی او په ۱۳۲۶ هـ ش کی د مزارشریف د امنیه قوماندانی د جزا د څانګی سر کاتب(آمر) مقرر شو. په ۱۳۲۹ هـ ش. کی د داخله وزارت د واقعاتو د څانګی آمر شو او په ۱۳۳۸ هـ ش. کی همدغلته متقاعد شو. بیا په کابل کی یی دار الوکالته پرانیستله، وروسته په ۱۳۴۴ هـ ش کی وکالت ته کاندید شو. په اُلس کی عادی او نا دار خلک ور پسی وو. مګر نتیجه‌ای ناکامی‌وه. بیرته‌ای په کابل کی د دار الوکالی ور بیرته کړاو د خپل طبعیت سره‌ای سم آزاد ژوند کاوه. وا ده‌ای نه و کړی. خپل معاش یی په خان، دوستانو یارانو او خوارو خلکو لګاو. میلمه پال افغان، آزاد مشر به شاعر او فقیر مشر به انسان و دخلکو خدمتکار و د خوارانو محتاجانو په خدمت به‌ای خان، ستړی کاو او همدایی لوی افتخار ګانه یوازی خان یی د ستړو د رماندونه په خدمت نه ستړی کاوه، بلکه د غریبو نادارو بیوزلو خلکو د خیر او ښیګنی لپاره‌ای پیسی هم لګولی. یوازی عادی خواران، غریبان او بینوایان ورباندی کران نه وو بلکه په شاعرانو کی یی هم «بینوا» خوښ و د بینوا یانو او بی‌نوایی سندری یی هم خوښیدی، په شعر کی یی هم د بینوا نواوه او په خپلو خبرواترو کی یی هم د اُلس د بینوا خلکو ما غزه روښانول او زړه نه‌ای بیدارول.

محمدحسین طالب قندهاری، وایی چی هلته‌ای له آیت‌الله شریعتمداری سره د ژوندانه دار مدار

---

۱ . سالنمای فرهنگی.

۲ . د طالب د اشعارو مجموعه، ۲۸ م.

و. له هغه سره‌ای د قم په ښار کی اقامت در لود. د استبداد په مقابل کی یی د خلکو قیام په باره کی فکر کاوه. د شریعت مداری په دفتر کی یی په افغان پیژندنه کار کاوه. څو چی نژدی د اتیا کالو په عمر، د ۱۳۶۴ هـ‌ش. د پسرلی په موسم د ایران په قم کی مرهملته خښ او دابد لپاره ترقیامته پور مقیم شو.[1]

طالب قندهاری په پښتو او فارسی نظم او نثر لیکه. په پښتو کی یی د رحمان بابا او استاد بینوا شعرونه مخمس کړی او د استاد کل پاچا الفت اقتضایی کړی ده. په فارسی کی یی د حافظ پر شعر مخمس زما له نظره تیر شوی دی.

د هغه د شعرو نو دغه مجموعی ما ته معلومی‌دی:

۱. سی پاره دل:

په دی باره کی مرحوم خال محمد خسته لیکلی دی: « طالب له خپلو غزلو او قطعو څخه دسی پاره دل په نامه یوه مجموعه ترتیب کړی ده چی تر اوسه لانه ده چاپ شوی»[2] زه نه پوهیږم چی خطی نسخه به‌ای چیر ته او له چاسره وی؟ خو دومره ویلی شم چی دا به اغلبا دهغه د فارسی شعرو نو مجموعه وی او باید دیرش پارچی(سی پاره) وی.

۲. د طالب د اشعارو مجموعه:

دا د قندهاری طالب د پښتو شعرو نو مجموعه ده چی د ۱۳۵۶ وروستیو پیریو کی د پښتو د چاپ شویو آثارو د سیمینار په مناسبت د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د بیهقی په نامه د کتاب خپرو لو مؤسسی له خوا د (۲۰× ۱/۲ ۱۴) په قطع په ۵۰ مخونو د ښاغلی عبدالجلیل په اهتمام په دولتی مطبعه کی چاپ او خپره شوی ده. په دی مجموعه کی د شاعر د ولسی شعرونه شامل دی چی څلور یی د رحمان بابا پر شعرو نو او یو یی د استاد بینوا پر شعر مخمس دی. (د توحید ترانه) او (الانسان) منظومی‌یی نسبتا لو یی او د وزن، فورم او محتوا له مخه په زړه پوری دی. د دی مجموعی په باب په یادونه کی د اطلاعاتو او کلتور وزیر لیکلی دی: «دا اثر که څه هم د حجم او مخو نو د شمیر له نظره وړو کی ښکاری مګر څنګه چی اشعار یی لوړ او عالی مفاهیم لری نو د هغی مقولی په اساس چی وایی، صغر حجمه وکبر علمه[3] د ډیر اهمیت وړدی.»

باید ووایم چی د دی مجموعی په تدوین او چاپ کی د بینوا صاحب برخه زیاته ده.

---

۱. سالنمای فرهنگی، او، د کاندید اکادمیسین، پوهاند میرحسین شاه شفاهی یادداشت.
۲. معاصرین سخنور.
۳. حجم یی ورو کی او علم یی لوی دی.

۳. د طالب د دری شعرونو مجموعه:

د افغانستان جمهوریت د لیکوالو انجمن د دری او اوزبکی ژبوتکړه شاعر او شعر پیژندونکی شاغلی محترم محمدامین متین اندخویی ته وظیفه ور کړی ده چی د مطبوعاتو له خورو ورو پاڼو څخه د طالب قندهاری خواره واره دری شعرونه را ټول کړی. هغه په ډیر شوق، جدیت او دقت ښایسته زیات شعرونه‌ای را ټول کړی دی او چاپیږی.

لکه چی کورو د طالب شعرونه د افغانستان د خلکو دردونه او حالت منعکس کوی. ورسره دهیواد دورو نوملیتو نو ترمنځ د ملی وحدت، تفاهم او همکاری، اتفاق او اتحاد شدیده آرزو څرګندیږی. دا شعرونه د شاعر د لوړو اخلاقو او عالی افکارو نماینده ګی کوی.

انترناسیونالیستی انسانی مفاهیم یکی غور زنګ وهی. او له تولو سره د تصوف او عرفان د «الله هو» د زمزمی ښکالو هم یکی زانی او ښکلایی وریاتوی. د شعر فور مونه‌ای بخوانی دی. (د توحید ترانه) یی په نوی رنګ «ترجیح بند» دی. (الانسان) یی د پښتو په اُلسی چهار بیتو کی کښل کیدی شی، مګر بیخی نوی خانله فورم لری.

د طالب د پښتو شعر نمونه:

خدایه!

خدایه کله به سهارشی توره شپه د هجران کله؟
چه بهار شی په چمن کی خوښ او ګل واړه غوړیږی
دا زما د زړه غوټی په لکه ګل شی خندان کله؟
دا زمونږ پر مدعا به وکړ خوی دا آسان کله؟
انسانان ټول یو وجود دی مخ د ځمکی یی وطن دی
شرق او غرب به یوو وجود شی په نامه د انسان کله؟
پرسینه می‌دو طن درد او داغ جوړ لاله زاری دی
اوروی به باندی خدایه ستاد رحم باران کله؟
تمدن به داسی نه وی چه دو یی وی په عالم کی
لکه لمر به راښکاره شی هغه راز پنهان کله؟
د طبیب په مرهم نه رغیږی زما د زړه زخمونه
خدایا ستا فضل و کرم کوی د درد می‌درمان کله؟
ای زلمیه توریالیه بی‌دردی به دی ترڅو وی؟

با تاثیره واقع کیږی په وطن کی زموږ اسباب او سامان کله؟
انجمن یی مجنون بولی کلرخان یی مفتون بولی
د طالب سوز و کداز به شی مقبول د جانان کله؟[1]
د طالب قندهاری د دری شعر نمونه:
خشک از آلام شد اندر رگ دل خون ما
سر نمی‌گیرد چرا این ساز بی‌قانون ما
رعد می‌خندد به اوضاع جنون‌آثار ما
ابر می‌گرید به این اقبال و بخت دون ما
غیر صاحب‌دل که فهم نکتهٔ ما می‌کند؟
عقده‌ها بسیار دارد در گلو مضمون ما
گر چو زلف یار مضمون پریشان گشته‌ام
بس پریشانست یاران خاطر محزون ما
زار نالیدیم در دارالشفا پیش طبیب
قابل مرهم نشد زخم دل پر خون ما
صبح‌دم می‌گفت با بلبل به افغان عندلیب
کس ندارد گوش دل بر نالهٔ موزون ما[2]

---

۱. د طالب د اشعارو مجموعه، لومری مخ.
۲. اندخویی، متین، مجموعهٔ خطی اشعار دری طالب، کابل: مطبعهٔ دولتی، ۱۳۶۹.

حسن بیگ[1]

حسن بیگ پسر حسین‌علی بیگ، مولدش تخت دای‌زنگی بوده است. تعلیمات خود را از نزد آخوندان کسب کرده بود. از زمان کودکی زرنگ و باهوش و در عنفوان شباب به سرودن شعر علاقه‌مند بوده است. مردی حلیم و مهربان بوده. علی‌رغم پدر خود که مردی ستم‌کار و سخت‌دل بود، وی از هر کار دیگر به خواندن دیوان غزل علاقه‌مندتر بوده است. از اوانی که با دختری جوان و زیبا، از دختران یکی از میرهای آن‌جا که نامش «نساء» بود دلباخت، شعرش شور و مستی دیگر یافت و عشق طبعش را وقاد گردانید و در اوصاف روی معشوقه غزل‌های نغز و شیوا سرود و از یار زیبا گله سر داد و در تشبیه‌آفرینی و ایجاد تناسب شعری و تراکیب دلپسند ابتکارهایی نمود؛ چنان‌که قوت طبع و مضمون‌آفرینی او را در این مسمط می‌بینیم:

وقتی‌که عکس رویش در جوی آب افتد
حیران چهرهٔ او صد آفتاب افتد
مهتاب از شعاعش رخ در نقاب افتد
قوس‌وقزح ز خجلت در پیچ‌وتاب افتد
یکره نگاه کردم دیشب به‌سوی دلبر
زلفان حلقه‌حلقه بر گرد روی دلبر
دیدم به رنگ زنجیر مرغوله موی دلبر
چون جدول سیاهی دور کتاب افتد
وان قامت کشیده، شمشاد عاشقان است
تیر نگاه غمزه، جلاد عاشقان است
از بس به قصد جانِ ناشاد عاشقان است

۱. شهرستانی، پوهاند شاه علی‌اکبر، «حسن بیگ»، ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲، ۱۳۶۵.

آتش به جان عاشق از اضطراب افتد
دندان دم تکلم دُرِ سفید روشن
هم‌چون بلور مینا، میدان بیاض گردن
لعل و عتیق و مرجان لبهاش کرده خرمن
شرمنده پیش لعلش دُر خوشاب افتد
در فرقتش دریدم از جیب تا به دامان
بهتر ز سرو شمشاد دیدیم قد جانان
وقتی‌که می‌خرامد از ناز سوی بستان
گیسو به پای دلبر مثل طناب افتد
مثلش به کل عالم گل‌پیرهن ندیدم
در ملک چین و ماچین هم در ختن ندیدم
در روم و بلخ و ایران اندر یمن ندیدم
از دیدن جمالش دل‌ها کباب افتد
دانم که مبتلا من گشتم به یار زیبا
بردم به سر رفیقان در آه و ناله شب‌ها
«حسن» بسی تپیدم در کارهای دنیا
امیدها به خاک و جان در عذاب افتد.

از مقطع این مسمط، نومیدی شاعر آشکار می‌شود و چنان به‌نظر می‌آید که شاعر نتوانسته است به وصل یار خود برسد و هم‌چنان که در آثار زبان دری می‌بینیم و در اشعار شعرا می‌خوانیم، نارسیدن به وصل یار کاری است شایع و عاشقان در اکثر اوقات هم‌چون کوهکن به فراق دلدار جان داده‌اند. و این نارسیدن‌ها به وصل یار و هجران دلدار، سبب سوز و تأثیر را در اشعار و سخنان آن عاشقان بیشتر ساخته است.

حسن بیگ از معشوقه گله دارد: با او راز می‌گوید؛ شکوه سر می‌دهد و می‌گوید: آن قدر مزاجت لطیف و طبعت نازک است که بسان برگ گل با اندک تماس پژمرده و افسرده می‌شود؛ ازآن‌رو، خیلی احتیاط می‌کنم و آن قدر دقت می‌نمایم که حتی یک حرف هم خلاف میلت سخنی نگویم؛ یعنی گل هم نگویم که مبادا آزرده گردی. این معنا را بدین الفاظ افاده می‌کند:

مخمس «می‌رنجی»

اگر گویم که زلفت حلقهٔ مارست، می‌رنجی
اگر گویم رقیبت خاصه بسیارست، می‌رنجی
اگر گویم که زلفت شبر و عیارست، می‌رنجی
اگر گویم غم هجر تو بسیارست، می‌رنجی
اگر گویم تنم زین غصه بیمارست، می‌رنجی
مرنجان خاطر خود را از این دلدادهٔ کویت
نیفتاده نگاه من دمی با دفتر رویت
سر افتاده‌ای بنگر که اندر حلقهٔ مویت
من بیدل خجالت دارم از نادیدن رویت
از این دوری به قلبم زخم بسیارست، می‌رنجی
دلم را برده است یوسف‌جمالی حورکرداری
زلیخاطلعتی، خورشیدچهری، نرم‌گفتاری
فرشته‌خصلت و شیرین‌عذاری گرم‌بازاری
به کف نقد حیاتم را اگر باشی خریداری
اگر گویم دمی اغیار، بیدارست می‌رنجی
اگر خواهد خدا ما را سر کوی تو می‌آیم
ندیده روی تو، من دیدن روی تو می‌آیم
قدم خم گشته مانند سر موی تو، می‌آیم
چو صیادی پی رم‌خورده آهوی تو می‌آیم
اگر گویم مرا عشق تو سرشارست، می‌رنجی
شنیدستم که با عاشق عجب شیرین سخن داری
عجب چشم و عجب ابرو، عجب شیرین دهن داری
عجب زلف و عجب گردن، عجب خلق حسن داری
عجب قد و عجب قامت، عجب نازک بدن داری
اگر گویم به عشقت راز بسیارست، می‌رنجی!

حسن بیگ هرچه دارد، عشق است و یاد معشوقه. شب و روز اندیشهٔ او به دور یار دور می‌زند و

برای او مضمون می‌آفریند و سخن خود را به وصف او آرایش می‌دهد. اگرچه مردمان کوردل اشعار او را به «مجازی» بودن طعنه می‌زنند؛ اما او عاشق است و با آتش عشق بازی می‌کند و از شعله‌اش گرم و سوزان است و هم‌چنان که خودش در شرارهٔ عشق می‌سوزد، گمان می‌برد که عالمی بسان او در تابش عشق قرار دارد:

هالهٔ مشکین به دور آفتاب انداخته
عالمی را از چه رو در پیچ و تاب انداخته
حیرتی دارم که دفترخانهٔ حسنش مگر
هم زهاد و هم شیاخین در شباب انداخته
برقع از رو برفکنده، عالمی شیدا شده
آفتاب از روی خود اندر حجاب انداخته
خط مشکینی که اندر لوح رخسار تو است
اهل محفل را سراسر از جواب انداخته
لوح سیمین تو را اثبات بر ما می‌کند
هم‌چو خورشیدست گویا خود نقاب انداخته
عاشق بیدل ز عشقت بسکه در دل تفته بود
وصل نایاب است خود را در سراب انداخته
رستخیزی گشته برپا در میان عالمی
شاه‌خوبان را مگر پا در رکاب انداخته
زان سبب شوری به سر دارد حسن کز روی شوق
دست در دامان اهل بوتراب انداخته.

حسن بیگ در سرودن اشعار تغزلی و اظهار سوز عشق، ید طولایی داشته است؛ اما مع‌الاسف که اشعار او به‌صورت مدون به خط خودش یا به خط شخصی باسواد در دست نیست و آن‌چه را که از افواه «شعرگویان» یعنی کسانی که در مجالس عروسی، عید و غیره برای سرگرمی مردم آن اشعار را می‌خوانند گردآورده‌ایم، بعضاً مغشوش است، ما را برآن خواهد داشت که در پی یافتن نسخ صحیح آن بیفتیم و با صراحت بیشتر آن را بیابیم؛ زیرا حسن بیگ در زمانی می‌زیسته است که مردم به بحران بسیار خانمان‌سوز یغما و چپاول مقابل گردیده بودند و هیچ‌کس از آیندهٔ خود مطمئن نبود و خرد و بزرگ منتظر یورش لشکر جرار و توپ‌های آتش‌بار بودند و آن‌چه داشتند، در کوه‌ها و در لابه‌لای

سنگ‌ها و ته خاک پنهان و دفن کرده بودند و حوادثی که پیش آمدند، سبب شدند که مایملک مردم دیگر به‌دست‌شان نرسد و فقط کسانی که در ده، تگاو، منزل و آغل مانده بودند، فقط ناگزیر بودند که سیورسات بپردازند، اولو و بیگار ببرند و خود تن به خوردن غذا و پوشیدن کنجیله و پلاس در دهند. گویا محشری بود که هرکسی را به خودش گرفتار ساخته بود؛ ازآن‌رو، آثار او هم فقط بر سر زبان‌ها و حافظه‌ها باقی ماند.

ملا فیض‌محمد کاتب[1] دربارهٔ میران هزاره چنین عبارتی دارد: «... چنان‌که محمدعلم خان افشار، حاکم دای‌زنگی و دای‌کندی، را با بزرگان هردو ایلخانی و حسین‌علی بیگ، علی‌جان بیگ، قاسم‌علی بیگ بخش و مرتضی بیگ، ابراهیم بیگ و قنبرعلی بیگ به فرمان‌طلب در کابل خواسته، همه را الطاف شاهانه به عطای طلعت مفتخر ساخته، نیک بنواخت و از جمله محمدحسن بیگ را که از امر والا در باب و گذاشتن چیزی زمین مزروعی به یکی از اقوامش سر باز زد، از رفتن در ملک باز داشته...»

از خلال این نام‌ها بر می‌آید که حسن بیگ، یک‌بار بعد از دیداری با امیر عبدالرحمان، اجازهٔ رفتن به خانه و کاشانهٔ خود یافته بود و تا حوالی سال ۱۳۰۰ هـ‌ق. زنده بوده است.

اما در حوادث سال‌های بعد با نام حسن بیگ از تخت دای‌زنگی برنمی‌خوریم؛ ولی در صفحهٔ ۶۵۸ جلد سوم سراج‌التواریخ چنین می‌خوانیم: «... و دو تن از برادرزادگان حسین‌علی بیگ دای‌زنگی را با اهل و عیال ایشان در کابل فرستاده، مال، متاع، ملک، دواب و مواشی ایشان را ضبط کردند.» و نام‌هایی از این قبیل از میران دای‌کندی و سرخ‌جوی در سراج‌التواریخ هستند؛ ولی نام «حسن بیگ» از تخت تاکنون به مطالعه‌ام نپیوسته است و چنین حدس می‌توان زد که:

۱. اگر همین حسن بیگ که قبل از سال ۱۳۰۰ ق، در زمرهٔ دیگر میران دای‌زنگی و دای‌کندی با امیر عبدالرحمان دیدن کردند، همان حسن بیگ شاعر باشد، در واقعات بعدی که بالخصوص از سال ۱۳۰۶– و ۱۳۰۷ ق، در هزاره‌جات آغاز گردید، او دیگر زنده نبوده است و تنها نام میر یوسف بیگ در آن هنگام که جنگ ادامه داشت، از «تخت» یاد شده است.

۲. اگر این حسن بیگ همان شاعر معروف نباشد، پس معلوم است که او در قرن قبل می‌زیسته است؛ یعنی در ایام سلاطین سدوزایی که در آن هنگام خانان هزارهٔ دای‌زنگی هم‌چون میر ناصر بیگ و امثالش، قدرت و خودمختاری داشتند و با تمام معنا تابع دولت مرکزی نبودند.

۳. چون حسین‌علی بیگ پدر میر حسن بیگ بود، شاید در وقت اسارت پسر عموزادگان خود

---

۱. کاتب هزاره، فیض محمد، سراج‌التواریخ، جلد ۳، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ص ۴۰۰.

دیگر وجود نداشته است، یا قبلاً او را کشته بودند.

در بهار سال ۱۳۰۹ هـ‌ق، امر داده شد که از سه جانب عساکر بر مردم یورش برند، در اثر آن سپاهیان بسیار بیداد کردند و چنان‌که امیر عبدالرحمان[۱] می‌نگارد، در این جنگ تمام سرکردگان قبایل هزاره به‌طور اسیر با اهل و عیال‌شان به کابل آورده شدند.

و در حوالی سنوات ۱۳۲۰ ش، هنگامی‌که متعلم مکتب بودم، با برادرزادهٔ سردار محمدعظیم بیگ خان از سه‌پای (امروز شارستان) برخوردم که سالیانی در کابل در زندان بوده است. او گفت با امیر در یک روز هفتاد تن از امیران را در افشار به قتل رساندند که سردار محمدعظیم خان که خود لقب سرداری را از امیر یافته بود.[۲] نیز در زمرهٔ مقتولین شامل بوده است.

از سال ۱۳۱۰ ق به بعد، چنان فرامین هولناک دربارهٔ تباهی مردم هزاره صادر گشت که چشم روزگار ندیده بود و گوش روزگار نشنیده بود. هرکه را که سید، کربلایی، زوار و ملا می‌بود، به‌دست جلادان می‌سپردند؛ گویا پلان‌های منظمی بود که توسط مشاوران انگلیسی امیر طرح شده بود و تحت نظارت سری آنان مرحله به مرحله تطبیق می‌گردید که آن را می‌توان به مراحل آتی دسته‌بندی کرد:

برانگیختن میران و مردم هزاره بر ضد همدیگرشان: در مرحلهٔ اول آنان را استمالت نموده و تحفه و هدیه می‌داد و پس از اندک مدت وامی‌داشت تا سر به عصیان کشیده و گرفتار شوند و به یاسا برسند.

۲. صدور فرمان تکفیر مردم و اخذ فتوا از یک عده روحانی‌نمایان بی‌معرفت و بی‌دانش که فقط بر تصمیمات امیر صحه می‌گذاشتند و الا علمایی هم‌چون مولوی غلام‌حیدر قندهاری وجود داشتند که در ملأ عام فتوا دادند که امیر عبدالرحمان نمایندهٔ انگریز است.[۳]

۳. صدور امر قتل‌عام، به یغما و تاراج‌بردن اموال و به کنیزی و بردگی زنان و مردان و تحویل پنج‌یک آن به خزانهٔ دولت.[۴]

فیض‌محمد کاتب[5] متن فرمان امیر را چنین درج تاریخ کرده است:

«در لوی‌نیل یعنی سال ۱۳۱۰ هـ‌ق، فرمان داد که در قتل و غارت و اسارت مردم هزاره دریغ را جائز نشمرده... و احدی را زنده نگذارند. و از صدور این حکم، بخردان جهان دانند که بدان قوم شوم چه روی داد و چه قسم بنیاد هستی ایشان به باد نیستی رفت.»

---

۱. امیر عبدالرحمان خان، تاج‌التواریخ، پشاور: سبا کتابخانه، ۱۳۷۵، صص ۱۹۴-۲۰۰.

۱. ر.ک: همان، صص ۱۹۷-۱۹۸.

۳. ر.ک: کاتب هزاره، فیض محمد، سراج‌التواریخ، جلد ۳، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، صص ۸۰۷-۸۱۲.

۴. همان، ص ۸۱۲.

۵. همان.

در صورتی که حال بدین منوال بوده باشد، یقیناً که هیچ چیز دیگر برای مردم نمانده بود؛ چه رسد به اشعار حسن بیگ.

در کتاب دیگر؛ از قبیل «چهاراویماق مغول»، «نیم‌قرن بردگی اقتصادی»، «تاج‌التواریخ» (خاطرات امیر عبدالرحمان خان) و «خاطرات علی‌دوست خان فرقه‌مشر»، این ماجراها به‌صورت مفصل و گسترده آمده‌اند و اگر پلان تخریب انگلیس در میان نمی‌بود، چگونه مردم هزاره که در سال ۱۲۹۵ هـ‍ـق، توسط سردار محمداکرم خان بدون جنگ به امیر دوست‌محمد بیعت کرده، گلیم، برک، اسپ، گاو و گوسفند با نقد و جنس مالیات پرداختند، در زمان امیر عبدالرحمان مورد قتل عام آمدند؟[1]

حسن بیگ غزل‌هایی دارد نه به‌مفهوم تغزل و مغازله؛ بلکه از نگاه ساختمان و شکل غزل‌اند؛ اما نعتیه، منقبت و رثایند. در غزل‌های رثایی او که بیشتر برای روضه بوده است، همهٔ وقایع دلخراش شهادت امام حسین (ع) آمده است و از ستم یزیدیان شکوه شده است.

غزل‌های نعتیهٔ او بیشتر در مناقب حضرت علی- کرم الله وجهه- است. در این دسته اشعار او همه پندار و عقاید مردم گنجانیده شده است؛ مثلًا دربارهٔ «بند امیر»، «بند هیبت»، «بند پنیر»، «بند غلامان» و «بند قنبر» که همه به‌نام بند امیر شهرت یافته‌اند و هم‌چنان دربارهٔ بستن انگشتان دیوی با لیف خرما و دریدن کام اژدها و ضربت ذوالفقار بر تارک مرحب یهودی در جنگ خیبر و کشتن عمر و بن عبدود در جنگ خندق (احزاب) و دیگر مناقب که برشمردن همهٔ آن‌ها در این بحث نمی‌گنجند؛ مثلاً گوید:

لو کشف را هیچ‌کس واقف ز اسرارش نبود

این معانی را پسر عم پیمبر یافته.

که دربارهٔ زیادت دانش و یقین و اطلاع او بر حقیقت انسانیت و بزرگواری انسان است و علو مرتبت انسان را ارائه می‌دارد که با تصفیهٔ ضمیر و خدمت هم‌نوع به مدارج عالیه نایل می‌آید.

اینک بیتی چند از آن‌چه دربارهٔ «بربر» و «بند امیر» گفته است:

بند غلمان بستن و آزاد کردن یک طرف

بند قنبر کرده‌ای مسدود یا شاه نجف

بند هیبت از تلاطم بر دهان آورده کف

چون دری باشد پنیر و آب شد او را صدف

---

۱. ر.ک: کاتب هزاره، فیض محمد، سراج‌التواریخ، جلد ۲، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ص ۱۹۸.

بند پنجم گشته از تقیت مهیا یا علی!

بند هیبت چون بهشت و ماهیان حوری‌مثال

یا چو آهوی ختن باشد همه بر خط و خال

این بهشت، این حور، این آهو و این آب زلال

در حقیقت هم‌چو فردوس است ای نیکو خصال

از کرامت‌های‌تان ظاهر مهیا یا علی!

حسن بیگ در جوانی به «نساء آغه» دل می‌بندد و طبع سرشارش از عشق او لبریز می‌گردد و غزل‌های نغز می‌سراید؛ ولی روزگار چنان می‌آید که به وصل یار نمی‌رسد و از داغ دوری او به ناله، آه و شکوهٔ جان‌سوز و جانکاه روبه‌رو می‌شود و می‌گوید:

خوش آن روزی که با من عهد کردی آشنایی را

به کنج سینه بنهادی چراغ روشنایی را

به چشمم جلوه می‌دادی تو ناز و دلربایی را

چنان لیلی به من داده ره مجنون گدایی را

به چشم و دیده می‌کردم قبول این بینوایی را

تو شمع چشم من بودی و من پروانهٔ رویت

تو مست عارضم بودی و من دیوانهٔ رویت

تو مست عارضم بودی و من دیوانهٔ کویت

شب و روز و گه و بی‌گه دو چشمم بود بر سویت

دمی صد بار می‌گفتم که من قربان گیسویت

به صد شاهی نمی‌دادم من این روز گدایی را

به من اول کلام و قول و اقرار وفا کردی

دلم بردی و دردم را به لطف خود دوا کردی

به لوح سینه نقش مهر را صفاً صفا کردی

نمی‌دانم چه شد جانا که از بهر چها کردی؟

به مثل ناکسان یارا گرفتی ناسزایی را

سخن شد مختصر یاران، مجو ای دل وفا از زن

بسی داغ جفا دارد به دل شاه و گدا از زن

به عالم هرکه را دیدم به من شد دادخواه از زن

«حسن» بشنو مثل این حرف تا روز جزا از زن
زنان گر حور می‌باشند، کنند آخر خطایی را

در این مخمس مصطلحاتی هست:

دادخواه به‌معنای شاکی، کلام و قول به‌معنای پیمان و سوگند یادکردن است و در این‌جا شاعر فقط احساس خود را بیان داشته است، بی‌آن‌که شرایط و روابط باهمی انسانان را در جامعهٔ ملوک‌الطوایفی آن زمان در نظرداشته باشد؛ زیرا همهٔ داستان‌های عشق در گذشته نشان می‌دهند که چه عواملی اسباب یأس و ناکامی عاشق و معشوق را فراهم می‌کردند.

یعنی در آن زمان تنها چنان نبود که گفته‌اند:

میان حسن تو و عشق من معامله است
در این معامله دل مایهٔ مبارکه است.

زیرا در آن ایام «دل»ها باهم رابطه داشتند؛ اما وصل دل‌ها تابع شرایط دیگر بود؛ از قبیل نبودن مخاصمت‌های قبیله‌ای، انبازبودن و همسویه‌بودن در دارایی، کفائت نسبی و امثال این‌ها و اگر همهٔ این شرایط فراهم نمی‌بود، وصل امکان‌پذیر نبود و بسیاری اوقات علت خودکشی یکی از دو جانب می‌گشت و تنها مایهٔ مبادله «دل» نبود؛ بلکه مال و دارایی، عزت و شهرت و همانند این‌ها بودند و سبب می‌شدند که دلداران به همدیگر نرسند و تا آخر زندگی بااندوه دمساز باشند.

حسن بیگ هم تحت یکی از همین شرط‌ها، شاید دشمنی و هم‌چشمی دو قبیله یا دو تن از رؤسای طایفه با نساء آغه تا آخر زندگی دور ماند و دوری یار نام او را پایدار ساخت.

و اندیشهٔ «بی‌وفایی زن» از همان طرز اندیشه‌های کم بلکه بی‌ارزش و بی‌بها است که از شیوهٔ تفکر مذهب «جین» در ادب و فکر مردم ما جا گرفته است و حتی این‌گونه تفکر در کتاب مهم «کلیله و دمنه» نیز رخنه نموده، همان‌سان در ادب مردم راه یافته است.

بسی شب‌ها به من با ناز همدم تا سحر بودی
به لذت از شکر خوش‌تر به بو چون مشک تر بودی
به سرمستی و رعنایی چو طاووسان نر بودی
به خواب و گر به بیداری تو محراب نظر بودی
به اصل آخر که زن بودی، گرفتی بی‌وفایی را!

از ابیات مذکور نکته‌ای برمی‌آید که معشوقهٔ حسن بیگ در عنفوان جوانی با او عهد آشنایی و مزاوجت داشته است؛ اما پسان‌ها عواملی پیش آمدند که آن دو باهم به وصل نرسیدند و آن هجران سوز سینه و شور شاعر را دوبرابر گردانید و تنها هم‌چون بلبل به یاد رخ گل از خامه اشک می‌ریخت

و غزل می‌سرود.

اشعار حسن بیگ، همانسان که شاعری دیگر آشفته است:

شعر اگر اعجاز باشد بی‌بلند و پست نیست

در ید بیضا همه انگشت‌ها یک‌دست نیست.

یک‌دست نیست و غث و سمین دارد. گاهی شعرش خیلی گیرا و جالب می‌شود و از نگاه رعایت تناسب، وزن و آهنگ رو به عروج می‌رود و گاه به سطح متوسط و نازل می‌ایستد و به هرحال مورد پسند راویان و خوش‌خوانان است و با خواندن اشعار او در اکثر محافل مجلس را گرم می‌سازند.

چون تمام اشعار او در دست نیست، نمی‌توان گفت که علاوه بر غزل و مسمط، به گفتن چگونه اشعار دیگر طبع‌آزمایی کرده است.

از حسن بیگ، هم‌چنان که از رضایی به‌جا مانده، ابیات محلی به زبان و لهجهٔ محلی بر جا نمانده است یا اگر مانده باشد، هم به‌دست ما نرسیده است.

مخمس

چه حسن است این که ملک ناز ازو آباد می‌بینم

چه رنگ است این‌که گل‌ها را ازو برباد می‌بینم

چه روی است این‌که چشمش صحنهٔ بیداد می‌بینم

چه قد است این‌که چون سرو سهی آزاد می‌بینم

به پیش قامت سروش خجل شمشاد می‌بینم

ندیده عالمی چون تو، چنین محبوب طنازی

محبت‌پیشه و عاشق‌کشِ عالم‌براندازی

لبانت در شکرریزی، زبانت در فسون‌سازی

کمان‌ابرو و مژگان‌تیز و نرگس داخل بازی

به قصد قتل خود از هر طرف جلاد می‌بینم

عجب نقاش قدرت بسته نقش روی او رنگین

ز نقش‌آمیز حسنش عالمی پیوسته در تحسین

نگاهش مست رم خورده، کمانِ ابرویش پرچین

به زلفین کمنداندازِ او بنگر عجایب بین

چو آهوی رمیده در قفا صیاد می‌بینم

به کوی دوست مردم، بر غریبا رحم می‌باید
طبیب اندر سر بیمار گر آید، دمی شاید
چو جان گر او به بر ناید، بدین تن جان نمی‌شاید
مسیح‌آسا به بالینم، شبی گر آن صنم آید
رقیب بی‌مروت را عجب ناشاد می‌بینم
به خود بی‌ماه من خویست از سرجملهٔ خوبان
نهفته یوسف مصری چو عکسش در روی زندان
زلیخای زمان را پیرهن چاکست تا دامان
ز لیلی نگاهش گشته مجنون بی‌سر و سامان
ز شیرین دهانش فتنهٔ فرهاد می‌بینم
به ملک حسن عادت ظلم باشد پادشاهش را
بود اندیشه کی از خون مظلومان سپاهش را
کجا غم از سیه‌روزان بود زلف سیاهش را
خمار نیم‌مست آلوده آن غمزه نگاهش را
به ناز و عشوه و عاشق‌کشی استاد می‌بینم
به درد عاشقی بیچاره آخر مبتلا تا کی
سر بیرانه ناطق از محبت ربنا تا کی
«حسن» از دست مه‌رویان خورد زهر جفا تا کی
بیا بگذار از این معنا که بی‌بنیاد می‌بینم!

در این مخمس، تشبیهات بسیار زیبا و ترکیب‌های تازه و دلپسند به‌چشم می‌خورند و ثابت می‌سازند که شاعر مطالعات ژرف و گسترده بر شاعران پیش از خود داشته است و الا این چنین ترکیب‌ها را نمی‌توان به آسانی ایجاد کرد؛ مثلاً ملک ناز، شکر ریختن، فسون‌سازی، نقش‌بستن، کمنداندار «سرجمله= مجموع» شیرین‌دهان خمار نیم‌مست، پیرانه‌سر.

و در این مخمس یک نکتهٔ دیگر هم به یاد می‌آید که شاعر را ستم روزگار و ستم‌کار نابه‌کار آواره ساخته بوده است و به ظلم شاهان اشاراتی دارد که از سفک دما بیچارگان باک و اندیشه ندارند و سپاه‌شان هرگونه جور و اجحافی که کنند، بر دل سنگ‌شان کارگر نمی‌افتد.

کلماتی هم‌چون جلاد، از کلمات معمول همان زمان است که بر سر زبان‌ها بوده است.

حسن بیگ در غزلی که پانزده بیت است، از بند و زندان چنین شکوه می‌کند:

بیا ای مرغ دل، خود را خلاص از بند و زندان کن
به‌سوی کربلای شاه‌مظلومان تو طیران کن
رسی گر بر مزار نورش و برگو ز سوز دل
که ای شاه بلند اختر نظر سوی غریبان کن
سراسر گشته چون ظلمت‌کده این روزگار ما
منور عالم ما را ز لطف، ای نور یزدان کن
گرفتار بلایم جمله، ای شاه فلک دربان
به استخلاص ماها چاره‌ای، ای سرِ سبحان کن.

رضایی بیگ[1]

علی‌رضا موسوم به «رضایی»، مشهور به «سرخ‌ریش»، در پیازو (پیازان) به دنیا آمد و در همان نواحی رشد یافت. دربارهٔ زندگی او معلومات مفصل در دست ندارم و تنها در واقعات زمان جنگ بین مردم هزاره و امیر عبدالرحمان، سراج‌التواریخ، فقط این قدر تذکر رفته است:

«... و میر رضایی بیگ و میر ناصر بیگ دوباره- چنان‌چه گذشت- از راه فرار به کوه بر شده و از بیراهه نزدیک فیضک بیگ سه‌پای وارد شدند.»[2]

و از این می‌توان دریافت که او در قرن نوزدهم عیسوی می‌زیسته است که زمان ستم امیر عبدالرحمان را دریافته است. وی مطالعات گسترده داشته است و به‌ویژه تاریخ جنگ‌های مذهبی و غزوات، مورد پسند و علاقهٔ او بوده است و هم‌چون دیگر محبان و پیروان، اخلاص و اعتقاد خاص به حضرت علی، کرم الله وجهه، و خاندانش (اهل بیت) داشته است و آن‌چه دربارهٔ مناقب خاندان علی در افواه مردم گفته می‌شد، در شعرهای او جلوه یافته است؛ چنان‌که در مخمس او می‌بینیم:

گه طفلی به مهد از هم دریدی کام اژدر را
ز آدم پیش‌تر با لیف بستی دیو خودسر را
به دوش احمد مرسل نهادی پای اطهر را
ز بام کعبه افگندی نگون بت‌های آزر را.

در این مخمس، دربارهٔ دلاوری‌ها و رشادت‌های حضرت علی (ع) در جنگ‌های خندق، خیبر و دیگر اوصاف او تلمیحاً سخن‌ها دارد و در مقطعی می‌گوید:

رضایی را ز الطاف و کرامت دل‌نوازی ده
مسوز از آتش هجران، نه داغ جان‌گدازی ده

---

۱. شهرستانی، پوهاند شاه علی‌اکبر، «رضایی بیگ»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۴، سال۳، ۱۳۶۴.
۲. کاتب هزاره، فیض محمد، سراج‌التواریخ، جلد ۳، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ص ۷۰۵.

سگ کوی خودت را در دو عالم سرفرازی ده
بسوی آستان خود نوید از کارسازی ده
قدم سازم، چو سرانجام رسد کارم به سامانی

نظر او بر دواوین شعر، او را واداشته است تا بعضی از آن را مخمس کند.

غزل هلالی جغتایی هروی:

روزی که بر لب آمد جانم در آرزویش
جان را به او سپارم تن را به خاک کویش
چون از وصال آن گل دیدم که نیست رنگی
آخر به صد ضرورت قانع شدم به بویش
خورشید روی او را نسبت به ماه کردم
زین کار نامناسب شرمنده‌ام ز رویش
مسکین دل از ملامت آوارهٔ جهان شد
ای باد اگر ببینی از ما سلام گویش
دهقان ز جوی تاکم سیراب ساخت یارب
از آب زندگانی خالی مباد جویش
از جست‌وجوی وصلش منعم مکن هلالی
گیرم که گر نیابم، شادم به جست‌وجویش[1]

«رضایی» این غزل را مخمس کرده است و الحق نیکو تخمیس نموده است و از این بر می‌آید که او دواوین شعرا را نیک می‌خوانده است. این است مخمس او:

افتاد تا که چشمم بر عارض نیکویش
دل را ز شوق بستم آن دم به تار مویش
زان پس دیگر نبردم یک لحظه ره بسویش
تا آن‌که بر لب آمد، جانم ز گفت‌وگویش
جان را به او سپردم، تن را به خاک کویش
رفت از نظر خرامان ببریده شد امیدم
از گلشن وصالش افسوس گل نچیدم

---

۱. هِلالی جَغتائی اَستَرآبادی، بدرالدین (نورالدین)، دیوان هلالی، بمبئی: مطبعهٔ نولکشور، ۱۹۱۲، ص ۷۱.

از نطق جان‌گدازش یک حرف ناشنیدم
تا دل کنم تسلی یک‌دم ز گفت‌وگویش
راه نظر به‌سویش در دیده واه[1] کردم
از زیر خیل مژگان سویش نگاه کردم
خورشید روی او را نسبت به ماه کردم
تیر خدنگ عشقش در سینه جاه کردم[2]
زین کار نامناسب شرمنده‌ام ز رویش
از حسرت جدایی آمد دلم به تنگی
گردون ز قلب زارم مثل نگاه زنگی
افسانه گشته هرجا، نه فکر نام و ننگی
چون از وصال آن گل دیدم که نیست رنگی
آخر به صد ضرورت قانع شدم به بویش
تا سرو قامت او از دیده‌ام نهان شد
خون آب اشک حسرت از دیده‌ام روان شد
قدم خمید از این غم از هجر او کمان شد
مسکین دل غریبم آوارهٔ جهان شد
ای باد اگر ببینی از ما سلام گویش
طبل جفا بنام گردون نواخت یارب
از جمله سینه‌ریشان ما را شناخت یارب
آتش به جانم افگند، جانم گداخت یارب
دهقان ز جوی تاکم سیراب ساخت یارب
از آب زندگانی خالی مباد جویش
بشنو ز من «رضایی» از من مبر ملالی
دندان نمانده بر سر، بر دل مبند خیالی
زیبد به این جوانان اوصاف خط و خالی
از گفت‌وگوی عشقش منعم مکن هلالی

---

۱ . در این‌جا شاعر سهوی دارد که «واه» را با «نگاه» قافیه ساخته است و «واز» یا «با» است، نه «واه»؛ زیرا «واه» ادات تحسین است.
۲ . جاه را عوض «جا» یا «جای» آورده است.

گیرم که هم نیابم، شادم به جست‌وجویش

اگرچه از نگاه ترکیبات و کاربرد لغات در این مخمس عیب‌هایی هست؛ اما به‌صورت کلی می‌توان گفت که زیبا و دلنشین است.

مثلاً «تنگی» که دارای «یا»ی مصدری است با «زنگی» دارای «یا»ی وحدت قافیه شده است؛ چنان‌که در دو سه مورد دیگر در حاشیه اشاره کردم و نیز اصطلاح «دندان به سر یا بر سر نماندن» میان مردم شایع است و «بر» ادات اضافت استعلاییه است و آن را عوض«در» به کار برده است.

می‌گویند شعر شاعر و سخن نویسنده بیشتر انعکاس محیط و ماحول او است و این امر آگاه و ناآگاه در شعر جلوه می‌کند. در شعر حاجی اسماعیل سیاه، متخلص به «گوزک»، نامی از بالون و جلوه‌ای از کلمات «مساوات»، «آزادی» و «نوآوری»، «خدمت»، «ملت»، «دولت»، «هنر»، «مشروطه»، «رفع حجاب»، «استقلال» و از این قبیل کلمات را می‌بینیم. در اشعار مستغنی، ترقی، مکتب، پیشرفت، جشن و امثال آن دیده می‌شود؛ مانند:

دلا به طرف چمن گشت باز خندان گل
بهار عیش و طرب می‌رسد به دامان گل
اگر نه سرخ گل آمد به باغ جام به‌دست
ز عندلیب چرا کرده شور و افغان گل[1]

در اشعار «بیتاب» کلماتی از نوع یونو، آزادی، مکتب، سینما، رقیب، آشنا و امثال این‌ها کلمات و تعبیراتی می‌بینیم که در جامعه ارزش خاص داشته‌اند یا رواج علم چنان‌که در این ابیات دیده می‌شود:

جهان را در گذر مانند آن گفت
تماشا کرد هرگه سینما دل
نفس در جست‌وجو خون کرد و کم یافت
رفیق صادق بی مدعا دل
ز بس دیده زیان هرگز نگیرد
تقلب‌پیشگان را آشنا دل[2]

سید محمود از رواج «چلم» (غلیان، قلیان) سخن رانده است و در وصف آن طبع‌آزمایی نموده و آرزو برده است که در تمام زندگی خود با چلم دمساز و همراز باشد:

---

۱. عاطفی، فیض‌محمد، گلزار اشعار مستغنی، قصاید مستغنی، کابل: ۱۳۵۳، صص ۱۵۸و ۱۶۷.
۲ . مجلهٔ ادب، شمارهٔ ۵-۶، سال ۲۵، ۱۳۵۲.

خدایا از سر من کم مگردان دود قلیان را
که از دودش کنم روشن غبارآلوده چشمان را
به چشمم حلقه‌های دود و قلیان می‌نماید خوش
به پیچ و تاب مانند است گویا زلف جانان را
سحر دنبال شب وه وه چه لذت می‌دهد قلیان
عجب مخموری‌ای دارد، ملایم می‌کند جان را
نمی‌سازم شعار خود من از قلیان جدایی را
که از بس می‌برد از خاطرم غم‌های دوران را
به گوشم نغمه می‌آید، صدای قل‌قل قلیان
به جز او کی پسندم من صدای صوت و الحان را
هجوم لشکر محنت که می‌آید مرا بر سر
ز یمن دود قلیان می‌کنم طی راه هجران را
به فرقم از حوادث‌های گردون گر ببارد سنگ
کنم کی ترک قلیان عشق آن چشمان فتان را
به تار زلف یار و دود قلیان می‌نماید خوش
به چشم خود تماشا کن سید محمود حیران را

سید محمود خیلی شیفته و دل‌بستهٔ چلم و دود سیاهش بوده است و صوت چلم را بر همه صوت‌ها و الحان ترجیح داده است و از بس که دل در گروگان دود آن گذاشته بود، هرقدر در وصفش شعر می‌گفت، بسنده نمی‌کرد. اینک شعر دیگر او که اندر وصف قلیان گفته است. تا زمان ما نیز قلیان‌کشیدن یکی از علامات «کاکه‌گی» و «منورفکری» به‌حساب می‌آمد و اکثر جوانان با دودکردن چلم و در دهن‌افگندن نسوار، اظهار خودی و خودنمایی می‌کردند؛ چنان‌که امروز آن عمل منفور جای خود را برای سگرت و دودهای مخدر گذاشته است.

غزل دیگر سید محمود در وصف قلیان چنین است:

بیا ای دل دمی بنشین، بکن فکری به خود یک‌دم!
بگو با من که از قلیان نکوتر چیست در عالم
زبان در شکوهٔ قلیان چرا بکشوده‌اند هر یک
ز نفع و نقص خود اصلاً نمی‌داند چرا آدم
کهن‌سالان ز خرافتاده از پیری نمی‌فهمند

ز قلیان شکوه‌ها دارند کز و شد سینه پربلغم
نیند واقف، نمی‌دانند از کیفیت قلیان
که زخم سینهٔ مجروح از قلیان شود مرهم
مزاج گرم و سرد دهر را هرگز نمی‌فهمد
کرا داری به جز قلیان که باشد مونس و همدم
هجوم لشکر محنت که می‌آید مرا بر سر
بسنج آخر به‌جز قلیان کرا داری به خود محرم
دل محمود هجران‌دیده از قلیان شود تسکین
بود دودش چو زلف یار پیچاپیچ خم در خم.

رضایی سالیان دراز با دود چلم (غلیان) سینهٔ خود را پرزنگ و دود ساخته بود؛ اما ناگهان تصمیم گرفت که دیگر با دود نسازد و خود را از غبار تاریک و سیاه آن رهایی بخشد؛ ازآن‌رو، از دودکردن چلم بس کرد و در مذمت آن چنین سرود:

من و قلیان نمودیم اختیار از هم جدایی را
مصمم ساختم بر دل (در دل) ره ناآشنایی را
شکایت‌ها ز اندازه بیرون دارم من از قلیان
و گرنه من نمی‌کردم شعار این بی‌وفایی را
سحر از طاعت حق پیش می‌جستم ز خواب خوش
دو چشمم بود با قلیان ببین این ناخدایی را
ز چرک زشت، دود تلخ روی سینه تنگ آمد
ز قخ‌قخ فارغم، هرچند که بینم بی‌نوایی را
به هرجا دود قلیان شد بلند آن‌جا زدم خود را
به روی خود کشیدم چرم گاو بی‌حیایی را
کشیدم بهر قلیان، نیم قلیان بیش از آن یا کم
به پیش هرکس و ناکس زبان عذرخواهی را
نگردم گرد قلیان بعد از این تا زنده‌ام، هرگز
در این معنا قناعت داده گویا حق رضایی را.

رضایی، مزاج تصوف‌گرا داشت و کروفر دنیا را به هیچ می‌شمرد و انسان را متوجه می‌ساخت که به معنا گراید و به ظواهر زندگی فریفته نشود و حقیقت انسانیت را بجوید. این مفهوم را با این الفاظ

افاده می‌کند:

جهان، ای دوست اگر پر زر شود، یک جو نمی‌ارزد
سراسر پر در و گوهر شود، یک جو نمی‌ارزد
رسد بر اوج گردون گر تو را آوازهٔ دولت
ز قارون حشمت افزون‌تر شود، یک جو نمی‌ارزد
گر از استبرق و سنجاب و از سندس قبا پوشی
کلاه پشم اگر پر زر شود، یک جو نمی‌ارزد
زلیخاطلعتی را گر چو یوسف در کنار آری
به شب هم‌خوابه در بستر شود، یک جو نمی‌ارزد
رسد حکم تو هرجا، کس نپیچد سر ز فرمانت
جهانی گر پر از لشکر شود، یک جو نمی‌ارزد
حصار دشمن از خوف و هراس و صولت لشکر
اگر یک توده خاکستر شود، یک جو نمی‌ارزد
رسد روزی که جان بر لب، یقین دانی که مرگ است این
رخ از اشک ندامت تر شود، یک جو نمی‌ارزد
تصور کن «رضایی» در لحد خفتن به تنهایی
به تن خاک سیاه بستر شود، یک جو نمی‌ارزد.

پسر رضایی در جوانی از جهان درگذشت و از مصیبت او دلش اندوه‌بار شده بود و این اندوه او را می‌توان از این غزل رثائیه‌اش درک کرد:

کجایی ای بهار من که هنگام بهار آمد
چمن از گل زرافشان شد، بهار لاله‌زار آمد
غزال و کبک در صحرا شتابان می‌دود هرسو
مشو در زیر گل پنهان که هنگام شکار آمد
مپوشان دیدهٔ خود از تماشای بهار و گل
ببین گل‌ها به صد زینت ز طرف جویبار آمد
لحد را تنگ در آغوش گیری تا به کی خسپی
نمی‌خیزی که گل‌ها فوج‌فوج از هر کنار آمد

مبارک باشد هرکس را بهارش لذتی دارد
به کامم این بهار بی‌همیت زهر مار آمد
منم آن باغبان داغ پر دل از فراق گل
گلم در خاک پنهان شد، به چشمم زخم خار آمد
غبار بی‌کسی دیدم نه یک کس غمگسار آمد
زبان در کام گیر، زین شکوهٔ بی‌جا مکن چندان
به لب مهر خموشی زن که حکم کردگار آمد
«رضایی» شکوهٔ بی‌حد از این دنیا چه می‌خواهی
غبار کلفت و غم بر رخ هشت و چهار آمد[1]

رضایی از این دنیا دل خوش ندارد و هرگز راضی نیست و معلوم است که رنج‌های زمان او را به ستوه آورده بود و ناچار درد خود را با سرودن اشعار تسکین می‌داد:

دلم تنگ آمده زین چرخ بی‌پروا نمی‌خواهم
سرم سرگرم سودایی است از این سودا نمی‌خواهم
درونم شعله‌ور گشته نیاور شر و شورش را
از این بیهوده شور و فتنه و غوغا نمی‌خواهم
بگو آخر، خورم تاکی فریب مال دنیا را
از این شوهرکش شوریدهٔ شیدا نمی‌خواهم
نگردد گر ملال خاطر ناصح ز من بشنو
مکش بیهوده رنج از گفتن بی‌جا نمی‌خواهم
هزاران فتنه در دنبال زلف و چشم و ابرویش
از آن خال خطا و زلف عنبرسا نمی‌خواهم
لب میگون آوازی‌ای عشاقان نخشکیده
از این مکارهٔ غدارهٔ رسوا نمی‌خواهم
نموده پنجهٔ خود را ز خون عاشقان رنگین
حسن بگریز از این پیمان‌شکن اصلا نمی‌خواهم
رضایی هر زمان از غازه و از وسمه صد چندان

---

۱. مراد هشت و چهار، دوازده برج سماوی است.

رخ و زلفین و ابرو را کند آرا، نمی‌خواهم.

در این غزل، اسما «ناصح»، حسن و رضایی دیده می‌شود و چنان به‌نظر می‌آید که سه تن شاعر در سرودن آن سهم داشته باشند؛ ولی رضایی که در زمان امیر شیرعلی خان هنوز زنده بوده است، ابیاتی به زبان محلی در هجو میرناصر بیگ ورس سروده است که مطلعش این است:

سینی مو فقره وق شده دقدق موکونه

ناصر از مو طلب ماله به ناحق موکونه

و بقیهٔ آن هجویه چنین ادامه می‌یابد:

موصلون شی ز سر قار و غضب آمده بود

غر زده و فیش زده، اقری خونه ابلق موکونه.

این ابیات به ظاهر ساده، وضع اجتماعی زمان را به‌خوبی آشکار می‌سازد و ارائه می‌دارد که مردم در آن زمان از ستم خانان به جان رسیده بودند و با آن‌که هم‌چون رضایی شاعر از بیچارگی سینهٔشان خشکیده بود، بازهم از دست تطاول آنان رهایی نداشتند و به هرحال مجبور به پرداخت مال و منال خود بودند.

توضیحاً باید گفت که میرناصر بیگ ورس پرقدرت بود و می‌گویند بیش از پانصد نفر سوار چپاوی داشت. وی در زمان امیر شیرعلی خان زنده بود و یک‌بار در اثر خواهش امیر به کابل آمد و مورد اعزاز، احترام و اعطای خلعت امیر قرار گرفت. «رضایی» که از مردم پیازو (پیازان) و از نواحی نزدیک و قلمرو میرناصر بیگ بود، اوضاع را از نزدیک مشاهده کرده و در اشعار خود انعکاس داده است.

وی مردی بوده است دارای استغنا که پای‌بندی به بعضی از ارزش‌های اجتماعی داشته است؛ چنان‌که از این ابیات او درمی‌یابیم:

کی من از بی‌ادبان خلق حسن می‌خواهم

ادب و خلق حسن را ز حسن می‌خواهم

خواهش صحبت پیمان‌شکنان من نکنم

نفرت از طایفهٔ عهدشکن می‌خواهم

دلبری را که زبانش شکرآگین نبود

نه از آن خال و خط و چشم فتن می‌خواهم

نه ز هر نطق که بیهوده سرآید سخنان

به عبث کی من از آن نطق سخن می‌خواهم

اثر نالهٔ بلبل ز فراق رخ گل
کی ز خفاش، ز مرغان چمن می‌خواهم
ظل دولت به خود از مرغ هما می‌خواهم
نه زبان و پر هر زاغ و زغن می‌خواهم
از فقا[1] گرچه رضایی و به مردن برسم
کی من از زن‌صفتان گور و کفن می‌خواهم.

۱. فقا؛ در این‌جا به معنای فقر و بیچارگی است. شاید اشاره به حسن بیگ شاعر بوده باشد.

شاعر و خطاط معروف چشم از جهان بست[1]

استاد «شیرعلی قانون»، هفتادوپنج سال قبل در سرزمین محمود کبیر و عارف بزرگوار حکیم سنایی بەدنیا آمد و ایام طفولیت و جوانی را در شهر هری، وطن جامی و بهزاد، به سر رسانید.

با فرهنگ عصر و زمان خود آشنا شد و برای پیشرفت و سعادت وطن در کنار نویسندگان فاضل و با درد؛ چون: علامه استاد سلجوقی، انیس، اعظمی، جویا و غبار قرار گرفت. با نشر مقالات و اشعار انتقادی خود قادر گردید خدمت فراموش‌ناشدنی را انجام دهد.

«قانون» گاهی به حیث معاون مجلهٔ شاروالی و زمانی محرر نامهٔ هفتگی اتفاق فریاد می‌زد و به خالیگاه‌های محیط خود تماس می‌گرفت و با خط زیبایش نخستین قانون‌نامه‌هایی که در هرات در تحت رهبری شجاع‌الدوله، والی وقت، تدوین می‌شد، می‌نوشت.

قانون در زمرهٔ جوانانی محسوب می‌گردید که ایثار و خودگذری را در راه وطن و جامعه فریضهٔ خود می‌دانستند. با ظلم و ستم مقابله می‌کردند و با فسادهای اجتماع مجادله می‌نمودند و با قلم سحرآمیز و اشعار شورانگیز خود، مردم خود را ملتفت می‌ساخت که وظیفهٔ آن‌ها در قبال وطن و مردم آن چه بوده و چیست.

اغتشاش داخلی سال ۱۳۰۷، اعمال شاعر را برهم زد؛ نهضتی که شروع شده بود، با رکود مقابل گردید.

قانون با مجاهدینی که در راه نجات وطن می‌جنگید، با اشرار مقابله کرد و از آخرین روزهای علامهٔ شهیر محمود طرزی، مرد بزرگ و سیاست‌مدار برجستهٔ وطن، که از راه هرات کشور را ترک می‌گفت، خاطره‌های دردانگیزی را حکایت می‌کرد.

پس از نجات وطن به کابل آمد، به حیث استاد خط و زبان دری در مکتب «صنایع نفیسه» به تدریس پرداخت و یک‌دسته شاگردان رسیده تربیه نموده و در مجلهٔ ادبی کابل با تقدیم اشعار

---

۱. «شاعر و خطاط معروف چشم از جهان بست»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۱۶، سال ۲۹، ۱۳۵۶.

انتقادی، قادر گردید خاطرهٔ جاویدی از خود به‌جا بگذارد.

در سال‌های بین ۱۳۰۸- ۱۳۱۲، شاعر موفق شد به حیث یک چهرهٔ شناخته‌شدهٔ مطبوعاتی در حلقه‌های عرفانی مرکز اشتراک نماید و در عین حال، به حیث آمر کتاب‌خانهٔ بانک ملی با حفظ کرسی استادی در مکتب صنایع نفیسه اجرای وظیفه نماید. پس از تشکیل ریاست مستقل مطبوعاتی، در انجمن‌های مختلط عرفانی شرکت نموده، برای ترتیب برنامه‌های رادیو کابل سهم گرفته و بعداً به حیث معاون مدیریت عمومی نشرات وزارت مالیه در نشر و تدوین مجله، توانست ابتکار خاصی را بروز دهد. پس از بین رفتن مدیریت عمومی نشرات، به ریاست ساختمانی افغانی شامل کار شده، به حیث آمر ساختمانی ولایت ننگرهار تعیین گردید؛ ولی بیماری وی سبب شد که این مرد فعال گوشهٔ انزوا اختیار نماید.

او درد خاصی برای وطن داشت. سعادت و پیشرفت وطنش یگانه آرزوی او بود. او شاعر انقلابی بود؛ شاعری که کمتر مدح و قصیده را می‌توان در دیوان او سراغ کرد.

او نابغه‌پرست بود. پارچهٔ زیبای «بند قرغهٔ» او بهتر می‌تواند از احساسات لطیف شاعرانه‌اش نمایندگی کند. او می‌خواست در وطنش رجال وطن‌خواه پدید آید که با یأس و ناامیدی‌ها بجنگند، با بی‌عدالتی‌ها و غفلت‌ها مقابله نمایند و محیطی بار آورند که به عقیدهٔ شاعر شایستهٔ این کشور کهن‌سال باشد.

«تماق گج»، «کوبی»، «آبشار فشفر»، «قاضی بلخ»، «سرخ‌بید» و «آه وطن» نبوغ شعری این شاعر بزرگ و نمونهٔ خط زیبایش و نثر روان او بهتر می‌توانند شخصیت برازندهٔ او را تجسم دهند.

علامهٔ سلجوقی مرحوم دربارهٔ قانون می‌گفت: قانون، شاعری است که با جرئت سخن می‌گوید. دردها و آلام محیط را ماهرانه در شعرش ترسیم می‌کند. شاعر به دودمان فراشان منسوب بوده و بنای بزرگ محمود خان که پل معروف محمود خان به‌نام او است، فراش‌باشی اعلی‌حضرت احمدشاه کبیر بود و در پیکارهایی که سلاطین سدوزایی برای توسعهٔ مملکت انجام می‌دادند، پدران او مبارزین اولیهٔ صحنهٔ جنگ بودند.

فرامین احمدشاه کبیر، تیمورشاه و شاه‌زمان که در نزد شاعر موجود بودند، خوب‌تر می‌توانند خدمت‌گزاری فامیل او را نشان دهند که در زمرهٔ فداکاران وطن محسوب می‌شدند.

استاد قانون به تاریخ سه‌شنبه، ساعت یازده و نیم شب، در شفاخانهٔ جمهوریت برای همیشه چشم از جهان بست؛ ولی خاطره‌های او، اشعار و خط زیبایش، یادبود او را همیشه در نگاه همگان عزیز داشته و وفات او را یک ضایعهٔ ادبی و جبران‌ناپذیر می‌توان خواند.

خاندان درویش‌علی خان

از ناموران قوم هزاره که از اوایل عهد احمدشاه غازی، یعنی از بدو طلوع سیر عمر و دولت تیمورشاه درانی تا ختم حیات او در سرزمین هرات با عزت و شهرت، در سایهٔ مراحم این سلطنت گذرانده‌اند، یکی خاندان درویش‌علی خان از مشاهیر دیار هرات است و در تشکیل دیوان اعلی تحت عنوان بیگلربیگی از وی نام برده‌ایم.

احمدشاه غازی ضمن فتح قلعهٔ اختیارالدین هرات و سرکوبی متخلفین، در نامهٔ خود که به‌عنوان سلطان عثمانی روم نگاشته است، از مقاومت و مخالفت این شخص اشارت کرده است.

اما میرزا ابوالحسن ابن محمدامین گلستانه، در «مجمل التواریخ زندیه»، ضمن فتوحات احمدشاه غازی و محاصرهٔ قلعهٔ اختیارالدین به نیروی درانیان، از درویش‌علی خان، نام می‌برد و گوید چون سر به تسلیم نهاد، اعلی‌حضرت شاهنشاه درانی از روی حلم طبیعی، او را عفو کرد و در وقتی که فرزند بزرگ او تیمورشاه عهدهٔ فرمان‌روایی هرات را بر ذمت داشت، در جملهٔ خدام او درویش‌علی خان به عین آن القاب که از پیش به لفظ بیگلربیگی داشت، خطاب فرمود.

میرزا محمدرضا برنابادی می‌نویسد: «حال، محمدخان ولد درویش‌علی خان به جمع دستهٔ کابلی‌ها غلام سرکار است.»[1]

و در فرمان تیمورشاه، مورخ رجب ۱۱۷۶ق، راجع به برقراری منشی ایالت دارالسطنهٔ هرات این‌طور نگاشته است: «بیگلربیگی و باقی عمال دارالسلطنه هرات وجه مواجب مقرره ... الخ». میرزا محمدرضای مذکور می‌نویسد: «حسب الاستدعای جعفرخان کُرد، درویش‌علی خان هزاره با قشون اویماق مأمور تنبیه طوایف اکراد محال نیشاپور گردید و در وقت فوت احمدشاه غازی، اعلی‌حضرت تیمورشاه که می‌خواست از هرات به قندهار حرکت نماید، درویش‌علی خان

۱. نسخهٔ قلمی نامه، قید کتابخانه انجمن تاریخ، کابل، ص ۱۲۸-۱۳۱.

بیگلربیگی را در ارگ هرات محبوس نمود.»[1]

محمدشاه خان، پسر درویش‌علی خان مذکور، در عهد شاهنشاهی تیمورشاه برای بازرسی و خاطرخواهی قوم او، به پایهٔ سلم اعتبار مانند عصر پدر خود رسید و چنان‌که تحت عنوان والیان خواهیم دید، در نقاط «کیلک»، «کاخک» و «جنابد» به حکومت افغانی آن جاها پرداخته و فرمان تیمورشاه غازی به‌عنوانش صادر گشته و در این کتاب زینگوگراف شده و محمدشاه مذکور از مردان اخلاص‌کیش و از رجال رسمی و ملی و از بیگلربیگیان قدیمی مکان هرات بود و در سال ۱۲۰۳ ق، مصادف به هجدهمین سال امپراتوری تیمورشاه، چشم از جهان بست.

آه کان رخشنده مهر ذروهٔ قدر و شرف
ناگهان چون آفتاب منکشف گردید تار
خان دریادل، محمدشاه خان، کاندر جهان
بود بی‌همتا به قدر و پایهٔ عز و قار
از وفاتش چون غبار غم به دل‌ها راه یافت
سال تاریخ وفات او از دل آمد «غبار»[2]

و در اختتام این فصل دو ورق فرمان تیمورشاه را از نظر می‌گذرانیم.

«فرمان حکومت محمدخان هزاره»

حکم همایون شد آن‌که بنا بر الطاف روزافزون شاهانه دربارهٔ عالی‌جاه، رفیع‌جایگاه، اخلاص و عقیدت دستگاه، محمدخان هزاره ولد عالی‌جاه، رفیع‌جایگاه، امیرالامراء العظام، اسوه‌الکبراء الفخام، غلام قدیمی محمدشاه‌خان هزاره، بیگلربیگی دارالسلطنهٔ هرات، در این وقت پرتوی از انوار خورشید مکارم خاقانی ضیاءاندوز کاشانهٔ تمنای او شده، از ابتدای هفت‌ماههٔ هذه السنهٔ مبارکهٔ نیلان‌نیل، او را در عوض مرحوم آقایی خان برادرش، به رتبهٔ رفیع‌المرتبهٔ حکومت محل باخرز سرافراز و ممتاز فرمودیم که چنان‌چه باید و شاید و از رشد و کاردانی او سزد و آید، به لوازم امر مزبور و سرپرستی و استمالت و آبادی و اصول مالیات و کل ملزومات امر حکومت، لازمهٔ سعی و اهتمام به‌عمل آورده، حسن خدمات خود ظاهر سازد و متوجه حال رعایا باشد که احدی دست‌اندازی و شلتاق به آن‌ها ننماید و نحوی به ایشان سلوک نماید که همه راضی و شاکر باشند.

کدخدایان و رعایای باخرز، عالی‌جاه محمد خان را حاکم بالاستقلال خود دانسته، از سخن

---

۱. همان.

۲. همان، ص۱۲۰۳.

صلاح حسابی او بیرون نروند. مستوفیان عظام کرام صورت رقم مبارک را ثبت و حسب‌المقرر معمول دارند.

فی هشت شهر ذی‌حجه‌الحرام ۱۱۹۹

متن فرمان دوم

آن‌که چون پیوسته مراقبت حال غلامان ارادت‌اشتمال منظور نظر خورشیدمثال اشرف است، در این وقت بارقه‌ای از بوارق آفتاب فیض‌مشارق خاقانی ثناپیرای کاشانه، تمنای عالی‌جاه، رفیع‌جایگاه، امیرالامراء العظام، اسوه‌الکبرای الفخام محمد خان هزاره، بیگلربیگی دارالسلطنهٔ هرات و حاکم ایل هزاره تحت خود و باخرز شده، از ابتدای شش ماهه و هذه السنهٔ مبارکهٔ ایت‌ئیل، او را به رتبهٔ رفیعهٔ حکومت و صاحب اختیاری مالیات محالات «سرکارتون» و «طبس» و محالات متعلقهٔ آن‌جا سرافراز و ممتاز بین‌الامثال و الاقران فرمودیم که چنان‌چه باید و شاید و از رشد و کاردانی او سزد و آید، به لوازم امر مزبور و مراسم شغل مذکور قیام و اقدام داشته، در سرپرستی، استمالت و آبادی و رفاهیت رعایا و برایا و جمع‌آوری متفرقین و تقدیم خدمات و وصول مالیات و رسانیدن و سرکار و کل لوازم امر حکومت و دفع و رفع اشرار و متمردان امنیت شوارع و آسایش مشردین، لازمهٔ سعی و اهتمام به‌عمل آورده، نحوی نماید که در حین حواله‌جات با حدی جبر و تعدی واقع نگردد و متوجه احوال ایشان باشد که احدی به آن‌ها دست‌اندازی و ظلم و جبر ننمایند و نحوی به آن‌ها سلوک نماید که همه راضی و شاکر بوده، به‌رعیتی و بیچارگی خود و دعای دوام دولت روزافزون قیام نمایند.

کدخدایان و ریش‌سفیدان و جمهور رعایا و برایای محالات مزبوره، عالی‌جاه محمد خان مشارالیه را حاکم بالاستقلال خود دانسته، از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و مالیهٔ دیوانی خود را سهم‌سازی او نمایند. مستوفیان عظام کرام، صورت رقم مبارکه را ثبت و حسب‌المقرر معمول دارند.

فی هجدهٔ شهر ذی‌حجه‌الحرام سنه ۱۲۰۴[۱]

دربارهٔ یک قرآن مجید

در مورد یک نسخه قرآن مجید نوشتهٔ کوفی به خط حضرت امام حسن که بعد از انتقال و دست‌به‌دست شدن زیاد، سرانجام در اختیار خانوادهٔ درویش‌علی خان هزاره قرار گرفته بوده است.

... تا آن‌که در دوران سالیان در خانوادهٔ یکی از سلاله‌های بزرگ دیار خراسان به امانت مانده و زمانی به‌دست خانوادهٔ درویش‌علی خان، بیگلربیگی هرات، رسیده و پنهان نگاه می‌داشتند و

---

۱. فوفلزایی، عزیزالدین، «تیمورشاه درانی»، جلد ۱، انجمن تاریخ، چاپ دوم، ۱۳۴۶، صص ۷۱۱- ۷۱۳.

روزی مژدهٔ موجودیت این امانت نهایت مبارک و مقدس کلام آسمانی به سمع همایون اعلی‌حضرت تیمورشاه (آن وقت فرمانروای هرات) رسید. اعلی‌حضرت تیمورشاه با شوق و شعف نهایت زیاد، در جست‌وجوی قرآن پاک برآمد و در افواه خواص اشتهار یافت که قرآن پاک در تصرف یکی از محترمات دودمان درویش‌علی خان است. تیمورشاه فرمود در تصرف هرکس اگر قرار دارد، فکر و نظر سایهٔ حضرت داور به حال آن امین با صدق و یقین خواهد گشت و هرچه رضای خاطر او باشد، بر وفق مال از مال حلال مبشر دولت دریغ نخواهد شد و چون در تصرف یکی از محترمات بود، به‌وسیلهٔ قاصد خواهش کرد که به جهت زیارت به دسترس خدمتگار عالم اسلام هدیتاً بسپارد و کمال ممنونیت از این طرف تیمورشاه اسلام‌پناه بر خود قبول نماید و به تاریخ ۲۱ شهر ربیع‌الاول سنه ۱۱۷۵ ق، از خاندان درویش‌علی خان به‌دست تیمورشاه آمد و فرمود: «افاض علینا من برکاته» و مبلغ پنجاه تومان روپیهٔ پخته به خانوادهٔ او به این مضمون اعطا فرمود که چیزی را وقتی که قرآن پاک را برمی‌دارند، نذر امانت آن نمایند و به مصرف فقرا برسانند و چیزی بر خود آن عاجزهٔ پرده‌نشین بدهند و منسوبان درویش‌علی خان را که هرچند واسطهٔ معرفی آن عمل خیر نشده بودند، نیک بنواخت...[1]

..... و از جمله بسیار آثار نادر و نایاب جمع‌آوردهٔ سلاطین سدوزایی که تا هنوز از افغانستان به خارج نرفته بود، یکی همین قرآن مبارک و دیگر تاج اورنگ‌زیب بود که وقتی از ملک هزاره‌جات به‌دست امیر عبدالرحمان رسید.[2]

صافی‌سلطان، بزرگ مردم جاغوری در عهده تیمورشاه درانی و بعد از او تعداد حکام عهد تیمورشاه بسیارند و به استناد فرمان و به طریق مثال، از این قرار نام می‌بریم: در عصر تیمورشاه، بعضاً مطابق اصطلاح دری، السؤال را به کلمهٔ «سرکرده» نیز خطاب فرموده‌اند. سرکرده اصلاً معنای «سرخیل» و «سرجماعه» و «سرشناس» ولایت را دارد و در حقیقت زعیم ملی و حاکم شناخته می‌شود و مفهوم السؤال دربارهٔ او کاملاً تطبیق می‌گردد. از جمله حکام محل ولایات کابل که در عهد تیمورشاه به لفظ سرکرده خطاب یافته، یک تن صافی‌سلطان جاغوری است.

مذکور در سال ۱۲۱۰ ق، به تأیید فرمان اعلی‌حضرت تیمورشاه، فرمان برقراری خود را از حضور اعلی‌حضرت زمان‌شاه استدعا کرده و به تاریخ شهر شوال سال مذکور، به نامش شرف صدور بخشیده و عشایر هزارهٔ عطایی [آته] و یا قوجری [باغچری] پشی، یزدری و کره‌ای [گری] جاغوری را تحت ادارهٔ او قرار داده و در سال ۱۲۲۱ ق، حسن خان فرزندش به امر اعلی‌حضرت

۱. همان، ج۲، ص ۵۳۲.
۲. همان، ص ۵۳۳.

شاه‌شجاع‌الملک درانی به جای او مقرر گشته و علی‌محمد خان هزاره را با او در امور السؤالی هزاره شریک فرموده است.[۱]

یادداشت: فرمان شاه‌شجاع به نام حسن خان بن صافی‌سلطان در برابر صفحهٔ ۴۲۸ گردآوری شده است و فرمان زمان‌شاه شجاع به‌نام صافی‌سلطان نیز به‌دنبال آن دیده می‌شود.

۱. همان، ص ۴۲۸.

رعیت‌نوازی اعلی‌حضرت زمان‌شاه درانی

اعلی‌حضرت زمان‌شاه درانی دربارهٔ عموم رعایای افغانستان حسن نظر داشت و چون نگارنده در هر قسمت به ملاحظهٔ اسناد اتکا دارم، در این مورد که دو ورق فرمان در دست است، محض در مورد هزاره‌جات به‌طور مثال حرف می‌زنیم و برای اثبات زعمای ملی، مطالب این عنوان را مورد بحث و مقایسه قرار می‌دهیم.

در ضمن معاودت اعلی‌حضرت زمان‌شاه از سفر هرات به کابل از راه هزاره‌جات در صفحهٔ ۱۱۸ اشارت کردیم. اجمال خاطرداشت از این قرار است.

در ذکر اصالت مردم هزاره اختلاف زیاد است و نمی‌توان از حال بدویت ایشان به صحت حرف زد؛ اما در حال از قبایل مشهور و اماکن معروف آن‌ها که تاریخ به یاد می‌دهد، دای‌چوپان، دای‌حقانی، دای‌نوری، دای‌میرداد، دای‌زنگی، دای‌کندی و بهسود، قوم جاغوری، پولادی، شیخ‌علی و محمدخواجه و غیره‌اند.

در هنگام نزول اجلال اعلی‌حضرت زمان‌شاه به طرف دارالسلطنهٔ هرات، از حالت بحرانی، ظلم و استبداد میران و اربابان و کدخدایان هزاره عرایض پی‌هم به سمع اعلی‌حضرت در هرات برسید و بین اهالی، میران و اربابان وضع مناقشه دوام داشت؛ اما اعلی‌حضرت زمان‌شاه برای دستگیری از احوال رعایای هزاره، پیش از آن‌که یک تن از امرا را موظف نماید، از روی مراحم خسروی و عدالت سلطانی، شخصاً متوجه شد و پیشخانهٔ مبارک را از دارالسلطنهٔ هرات به راه هزاره‌جات امر حرکت فرمود. چون عشایر هزاره تحت ریاست یک نفر زعیم خود نظر به کردار، اخلاق، عادات و رسوم محلی آن‌ها خوب‌تر می‌توانست گزاره نماید، اعلی‌حضرت شهنشاه‌زمان از روی مراحم شهریاری، دربارهٔ رعایا بدون آن‌که شخصی را به حکومت آن‌جا برقرار نماید، لازم فرمود تا برای اداره، نظم و نسق هزاره‌جات از خود آن طایفه برحسب استرضای ایشان و صواب‌دید حکومت درانی، کسان با کفایت را فرمان بدهد. حکام قومی هزاره بیش از چند نفر بودند و از عصر خاقان اعظم، احمدشاه

کبیر، اربابان و متنفذین آن ولا محسوب می‌شدند؛ ولی فردی که مقام خانی و لقب سلطانی و حکومت کل حاصل کرد، صافی‌سلطان هزارهٔ جاغوری بود و از عصر اعلی‌حضرت تیمورشاه درانی بدان منصب برقرار شده و دو سال قبل اعلی‌حضرت زمان‌شاه غازی نیز بر اساس احکام پدر نامور خویش، عهدهٔ سلطانی قوم هزارهٔ جاغوری را بر وفق فرمان گذشته، حکم امتداد فرمود؛ ولی طوایف تحت اثر او که آوازهٔ اغتشاش پنجاب و هرات را شنیده بودند، از حکم صافی‌سلطان و غیره رؤسای هزاره که از زمان تیمورشاه غازی دوام داشتند، سر باز زدند. در این وقت (سال ۱۲۱۲هـ‍ـق)، که اعلی‌حضرت زمان‌شاه غازی از باعث پرداخت به حقوق آن طایفه و از لحاظ سردی هوا و اعاشهٔ اسپان سواری و بارگیر و اخذ مالیات که بر ذمت مردم هزاره‌جات باقی مانده بود، تمام ولایات هزاره را که در عرض راه وارسی و غوررسی فرمود و شخصی که برای انجام تعهدات قومی آن گروه به قناعت اهالی آن‌جا و حکومت خوب‌تر می‌توانست بپردازد، صافی‌سلطان بود؛ لهذا اعلی‌حضرت شهنشاه زمان، نامبرده را باز به حیث سلطان طوایف عطایی [آته] و یا قوجری [باغچری] پشی، یزدری و کره‌ای [گری] جاقوری [جاغوری] سرافرازی بخشید و کمافی‌السابق او را به عهدهٔ حکومتش برقرار گذاشت.

نگارنده سعی دارم تا از تمام جهات و خصوصاً از الطاف سلاطین درانی دربارهٔ رعایای افغانستان و وارسی آن‌ها در امور امپراتوری آن عصر حرف بزنم تا بدانند چسان از یک نقطه به دیگر نقطه با سرعت ممکن می‌توانستند سفر کنند و در ضمن گیرودار سفر، چگونه در هر نقطه بر اوضاع عمومی کشور وارسی نمایند و چه نوع به حقوق عامه بپردازند. از آن‌جا است که در زمرهٔ حکام محلی افغانستان دو فرمان از اعلی‌حضرت زمان‌شاه غازی و اعلی‌حضرت شاه‌شجاع‌الملک را که در خلال اوقات مانند نظریات اعلی‌حضرت احمدشاه غازی و اعلی‌حضرت تیمورشاه غازی مراتب احسان و الطاف شهریار با زیب و فر درانی را در تمام طبقات جامعه اثبات و اظهار می‌دارد، فی‌الحال متن دو ورق فرمان را که به تأسی نظریات اعلی‌حضرت تیمورشاه درانی در اثر حقوق‌پسندی و عدالت‌شعاری اولاد او شرف ارقام یافته و از یادداشت‌های مستند تاریخی آن عصر محسوب می‌شود، برای صدق گفتار شایستهٔ مطالعه می‌پنداریم.

فرمان اعلی‌حضرت زمان‌شاه به‌عنوانی صافی‌سلطان جاغوری

«اعوذ بالله تعالی، حکم همایون شد آن‌که چون قبل از این عالی‌قدر صافی‌سلطان هزارهٔ جاغوری حسب‌الرقم قدر توأم سلطان خلدآشیان لا زال برهانه به رتبهٔ سرکردگی طایفهٔ هزارهٔ عطایی [آته] و یا قوجری [باغچری] پشی، یزدری و کره‌ای [گری] جاغوری سرافراز بودند، در این وقت، عالی‌قدر

مشارالیه به عرض اشرف رسانیده، استدعای امضای رقم مبارک نمود؛ لهذا عرض و استدعای او را مقرون به انجام و از قرار شرح رقم سلطان مبرور، عالی‌قدر صافی‌سلطان را به رتبهٔ سرکردگی سلطان طوایف هزارهٔ عطایی [آته] و یا قوجری [باغچری] پشی، یزدری و کره‌ای [گری] جاغوری مذکور، سرافراز فرمودیم که به سرپرستی و ایالت و استمالت طوایف مزبور قیام و اقدام می‌نموده باشد. طوایف هزارهٔ مذکور، عالی‌قدر صافی‌سلطان مشارالیه را سلطان و سرکردهٔ بالاستقلال خود دانسته، از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی، صورت رقم مبارک را در دفاتر جلود لازمه ثبت و حسب المقرر معمول و منظور دانسته، از جوانب و در عهده شناسند. فی شهر شوال‌المکرم، سنهٔ ۱۲۱۰».

بعد از فرمان اعلی‌حضرت زمان‌شاه، فرمان دیگری از حضور اعلی‌حضرت شاه‌شجاع‌الملک درانی در سال ۱۲۲۱ هـ‌ـق، در آوردن سلطنت اول او بر آن طایفه، شرف افتخار بخشیده است و اینک متن فرمان شهنشاه موصوف پرداخت می‌شود.

الملک الیه

شد از عین عنایات الهی

مسلم بر شجاع‌الملک شاهی

«اعوذ بالله تعالی، حکم همایون شد آن‌که بنا بر الطاف موفورهٔ شاهانه و اعطاف گوناگون خسروانه در باب حسن‌خان هزاره، در این ولا پرتو از انوار خورشید مکارم خاقانی، ضیااندوز کاشانهٔ او شده، از ابتدای هذه السنهٔ مبارکهٔ توشقان‌ئیل، سال خرگوش، او را در عوض مرحوم صافی‌سلطان والدش که فوت شده، به رتبهٔ خانی چهاردسته سرافراز، مواجبی که در وجه والدش [بود] مطابق و کماکان در وجه او پرداخت و برقرار فرمودیم که هرساله مواجب خود را به‌دستور والدش بازیافت نموده، به تقدیم خدمت دیوانی قیام نماید و نیز عالی‌جاه علی‌محمد خان هزاره را به رتبهٔ سلطانی چهاردسته سرافراز و مواجبی که از سابق داشته، در وجه او برقرار دانسته، احدی را به امور آن ولا دخل و رجوعی نیست. مقرر آن‌که خوانین و کدخدایان و رعایای هزاره جاقوری [جاغوری] از تاریخ هذا، عالی‌جاه حسن‌خان مشارالیه را خان چهاردسته بالاستقلال خود دانسته، عالی‌جاه علی‌محمد خان را سلطان و از سخن و صلاح حسابی آن‌ها بیرون نروند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی، صورت رقم مبارک را در دفاتر جلود لازمه، ثبت و حسب‌المقرر معمول داشته، بر عهده دارند... سنهٔ ۱۲۲۱».

توضیح: از متن فرمان اعلی‌حضرت زمان‌شاه غازی در سال ۱۲۱۰هـ‌ـق، یعنی سال چهارم

سلطنت شهنشاه موصوف، که به‌عنوان صافی‌سلطان هزاره نوشته شده است، معلوم می‌گردد که اولاً، عنوان احکام قومی افغانستان «عالی‌قدر» بوده و سرکردگان ملی را به لقب سلطانی هم یاد می‌کردند و از این‌که اشارت می‌نماید که از قرار شرح رقم سلطان مبرور یعنی اعلی‌حضرت تیمورشاه، واضح می‌شود که در عهد اعلی‌حضرت تیمورشاه و قبل از آن، محال و ولایات افغانستان در تحت امر یکی از اعاظم وطن به اذن پادشاه عصر اداره می‌شد که همانا از جمله حکام ملی، دو سه تن، صافی‌سلطان و حسن‌خان و علی‌محمد خان، هزارهٔ جاقوری بودند و به حکومت عطایی [آته] و یا قوجری [باغچری] پشی، یزدری و کره‌ای [گری] جاقوری می‌پرداختند و علاوتاً مسئولیت حسابی و ارتباط حکام محلی به «دیوان اعلی» نیز ثابت می‌گردد.

حاکم علاءالدین و خواجه‌عمری و تنه‌خاتون

من محال هزاره‌جات کابل

طوری‌که در فصل پیش مذکور شد، شهریاران درانی زمام حکومت محلی هر طایفه را به یکی از شخصیت‌های باکفایت خود ایشان مفوض می‌داشتند و بر سبیل مثال، از جمله باشندگان امپراتوری افغانستان در زمرهٔ حکام محل از قوم هزاره که به استناد فرمان به رسمیت شناخته شده‌اند، یک تن «فضلیت‌خان» بوده است و به نواحی موسوم به «علاءالدین» و «خواجه‌عمری» و «تنه‌خاتون» سرافرازی یافته و در سال وفات اعلی‌حضرت احمدشاه غازی و جلوس اعلی‌حضرت تیمورشاه، فرمان برقراری او از حضور شهزاده سکندر، آخرین فرزند احمدشاه کبیر، در زمانی که به عهدهٔ امارت کابل و هندوستان اشتغال داشت، شرف اصدار بخشیده است و معلوم است که در دورهٔ تیمورشاهی و زمان‌شاهی نیز همان شخص بدین عهده دوام داده است و چون به قرار قانون دورهٔ امپراتوری درانی، حکومت محل به یک شخص و بعداً به وارث آن سپرده می‌گشت، بدین استناد می‌توان گفت مناطق مذکور در عصر زمان‌شاه با خود «فضیلت» و یا اولادش تعلق داشته است. و اینک متن فرمان شهزاده سکندر، نایب‌السلطنهٔ احمدشاه، را در کشور هند که بدین منزلت افتخار و در سال ۱۱۸۶ هـ‍.ق. به کابل تمکن داشت و به فص خاتم آن شهزاده و سردار جهان‌خان فوفلزایی سپه‌سالار زینت یافته است، ثبت تاریخ می‌نماییم.

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب، آن لطف سایهٔ داور

مدام دار بر سر اسکندر

«الملک لله، حکم نایب‌السلطنه همایون شد آن‌که بنا بر شفقت و مرحمت نواب جهان‌بانی و عنایت بلانهایت بندگان صاحب‌قرانی، دربارهٔ عالی جاهِ رفیع جایگاه، فضیلت‌خان هزاره که در این ولا ذره‌ای از مراحم نور جهان‌بانی شامل حال و کافل آمال مشارالیه گردیده، از ابتدای شش ماههٔ هذه السنهٔ میمونهٔ لوی‌ئیل ترکی که عبارت از سال فرخنده‌فال نهنگ فارسی بوده باشد، مومی‌الیه را به رتبهٔ رفیعهٔ حکومت علاءالدین، اسلام، خواجه‌عمری و تنه‌خاتون سرافراز و ممتاز فرمودیم تا به نوعی که باید و شاید و از جوهر کاردانی او سزد و آید، به لوازم و مراسم شغل مذکور قیام و اقدام داشته، در سرپرستی احوال فقرا و مساکین و عجزهٔ آن سرزمین، لازمهٔ اهتمام و اجتهاد به‌عمل آورده، متوجه رعایا و برایا و متوطنین آن‌جا باشد و مالیهٔ دیوانی را وصول نموده، به سرکار برساند. مقرر آن‌که رؤسا، و کدخدایان، و ریش‌سفیدان، و ملکان، و اعزه، و اعیان، و کلان‌تران ایلات و رعایا و برایای محال مزبور، عالی‌جاه مذکور را حاکم بالاستقلال خود دانسته، مالیهٔ دیوانی به عالی‌جاه مذکور رسانیده، حجت او را فرط اعتبار دانند و از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند. مستوفیان عظام و لشکرنویسان کرام، شرح فرمان عنایت‌انتظام را در دفاتر جلود ثبت و از شائبهٔ تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته، در عهده شناسند. تحریر فی ده شهر جمادی‌الثانی سنهٔ ۱۱۸۶.»

نوت: کسانی که در ظهر فرمان شهزاده سکندر، نایب‌السلطنهٔ کابل و هند، در آخرین سال حیات احمدشاه کبیر مهر کرده‌اند، اسما و سجع‌های مهرهای ایشان از این قرارند:

۱. سردار جهان‌خان؛ ۲. محمود الحسینی؛ ۳. محمدکریم، مستوفی کابل؛ ۴. علی‌رضا مستوفی؛ ۵. اسماعیل الحسینی؛ ۶. غلام‌علی؛ ۷. فتح‌الله.

قبایل هزاره

در میان طوایف هزاره، اقوام نامور ایشان از مرور دوصد سال به این نام‌ها در دفاتر رسمی شناخته شده‌اند.

الف. دای‌زنگی، شامل عشایر سی‌گانه: شاهی، لکزی، موقدم، زاهیده، خواجه‌احمد، بابه‌جی، بهادرک، اسمیل، کاره، قدم، خوشامد، بچه‌غلام، شاخه، قوبرفی، مراز، یاری، نیکه، شاه‌مزید، اللەقلی، بوبک، مرکه، حیدربیگ، چوچی، غلام‌علی، غیب‌علی، چنغری، سه‌پای، قره‌قول‌دغی، محمدخواجه، دوله، سادات.

ب. دای‌کندی، شامل عشایر بیست‌وهفت‌گانه: چاووشی، خوشک، بیگ‌علی، میرهزار، پیرقی، تاجیک، شارستان، اوسمه، موشان، ترموش، تیرکشه، قوم‌علی، خدی، دسترگی، بورک، دوده، ساربان، پیرعلی، قلندربیگ، دولت‌بیگ، روشن‌بیگ، خوشحال‌بیگ، شادی، سونه، چالک، درگوش، سادات.

ج. بهسود، شامل عشایر سی‌وچهارگانه: میربچه، درویش‌علی، بُرجیگی، مقصود، چکانه، دوست‌دار، شیرداد، میرچهل‌تن، بایان، بهادر، بابک، میزه، مهرک، عوض، راموز، بهسود، جمبود، خاشه، مرید، غیب‌علی، قمبرعلی، تیزک، بختیاری، عبدالخالق، تومان، سادات، بوالهوسان.

د. یکه‌ولنگ، شامل عشایر پنج‌گانه: انده، رستم، تکته، نیکه، سادات.

مواضع و مساکن ولایات چهارگانه

الف. دای‌زنگی

پنجاب، سرخ‌جوی، ورس، تخت، سکدیز، تره‌بلاق، کرمان، اخضرات، سرجنگل، لعل، خردک‌تخته، سه‌پای، درازقول، خوات، کجاب، پس‌کوه، جلگه، بهادر، جرغی، بُرجیگی، پیریمک، چسکه، سنگ‌شانده، قره‌قول، جوقول، اسپی‌بند، سوخته، خارزار، قول خویش، گردن‌بریده، گردن‌دیوار، اسپی‌دیوار، زریافته، بادآسیاب، دیوارقول، راه‌قول، جولگه، مرک‌ها، کوه‌بیرون، موشک،

منگسک، سرخ‌آباد، سفیدسنگ، مارخانه، هاجوم، پنج‌آسیاب، شنه‌دالک، سیاه‌سنگ، دهن‌نور، بوکان، شتر مرده.

ب. دای‌کندی

اشترلی، سنگ‌تخت، بندر، شیخ‌علی، میرانی، شیخ‌میران، سیاه‌دره، قوچنغی، دره‌خودی، کورکه، شش و قول‌قدیر، خوشک، لذیر، هجدی، دشت، نیلی، سنگ‌موم، تمزان، اموزدک، شارستان، برلان، چهاراسپان، غیبی، صرف، ایچ، میش، لوگر، شیران.

ج. یکه‌ولنگ

سرقول، زردیگاه، گوهولپک، فیروزبهار، دره‌علی، تگاب‌سید، دەسرخ، دوری‌زاد، نیطاق، قوم‌آبه، زاری، سیاه‌دره، سربلاق، انده، رستم[۱]

فضیلت‌خان هزاره، حاکم علاء الدینی، اسلام و خواجه‌عمری [خواجه میری] و تنه‌خاتون

از جمله السؤالان (حکام) دورهٔ امپراتوری درانی که به استناد فرمان شناختیم، فضیلت‌خان هزاره[۲] است که از تاریخ شش ماههٔ میمون‌نیل ترکی، ده جمادی‌الثانی ۱۱۸۶ ق، به حسب فرمان شاه‌زاده اسکندر، نایب‌السلطنهٔ کابل، در عصر اعلی‌حضرت احمدشاه مقرر شده و فرمان مقرری او چند ماه قبل از تاریخ ورود تیمورشاه از قندهار به کابل، گسیل یافته و به وی خطاب کرده که مالیهٔ دیوانی را وصول نموده، به سرکار برساند و رؤسا و کدخدایان و ریش‌سفیدان، ملکان و اعزه، اعیان و کلانتران محال مذکور، او را حاکم خود بدانند و در پشت فرمان، سردارجهان خان، و سید محمود حسینی (مؤلف تاریخ احمدشاه)، و محمدکریم مستوفی، و علی‌رضا مستوفی، و اسماعیل مستوفی، و میرزا غلام‌علی، و فتح‌الله خان امین‌الملک مهر کرده‌اند.[۳]

---

۱. فوفلزایی، عزیزالدین، درةالزمان فی‌تاریخ شاهزمان، کابل، ۱۳۳۷، ص ۴۴۱- ۴۴۵.
۲. نام این شخص در جملهٔ بزرگان عصر تیمورشاه، در ص ۴۲۰ کتاب تیمورشاه درانی، ج ۲، دیده شود.
۳. فوفلزایی، عزیزالدین، «تیمورشاه درانی»، جلد ۱، انجمن تاریخ، چاپ دوم، ۱۳۴۶، ص ۴۲۷- ۴۲۸.

یادی از فیض‌محمد هزاره[1]

در زمرهٔ نام‌آوران تاریخ کشور، نام ملا فیض‌محمد هزاره، زینت‌بخش صفحات تاریخ کشور ما است. ملا فیض‌محمد هزاره که بعدها به علت جمع‌بندی حوادث تاریخی و دست‌نویسی کتب، نسخه‌های کم‌یاب و مهم تاریخی و ادبی، در دفتر خاص امیر حبیب‌الله به کاتب فیض‌محمد شهرت یافت، در سال ۱۲۷۹ هـ‌ق، در قره‌باغ غزنی چشم به دنیا گشود. او علوم متداول زمان خود را در زادگاهش فرا گرفت؛ ولی به علت وقوع حادثهٔ ناگواری که زادهٔ توطنه‌گری‌های استعمار و ارتجاع ملوک‌الطوایف بود، به سن هجده سالگی از دامان مدرسه به عرصهٔ نبردهای بی‌حاصل و پرخون فراخوانده شد؛ به‌نحوی که در سال ۱۲۹۷ هـ‌ق، جنگ شدید مذهبی در قره‌باغ غزنی شعله‌ور گردید و در طول شش ماه ادامهٔ جنگ و برادرکشی، سرزمین زیبای قره‌باغ رنگ خون گرفت. ملا فیض‌محمد که در طول این جنگ، نگهبانی برج‌های بلند و حاکم بر میدان جنگ را به دوش داشت و قضایای خون‌آلود را از نزدیک می‌دید، به‌خوبی می‌دانست که عاملین این اعمال، استعمار و تکیه‌های محلی آن است؛ لذا به‌سختی آن را محکوم کرد و این حوادث المناک را به‌مثابهٔ درس عبرت به آیندگان به رشتهٔ تحریر کشید که این مطلب را می‌توان در پایان جلد اول سراج‌التواریخ و صفحاتی از جلد دوم تحفة‌الحبیب که هردو اثر از شاه‌کارهای تاریخی او است، به وضوح دریافت. از گذشته‌های زندگی خانوادهٔ ملا فیض‌محمد مطالب زیادی در دست نداریم. قرار معلوم، پدر او سعیدمحمد یکی از سران قبیلهٔ محمدخواجه بود که بعد از حوادث قره‌باغ، ناگزیر در ناور غزنی که منطقه‌ای بود کوهستانی و مصون، اقامت گزید و در این منطقه وکیل طائفهٔ محمدخواجه گردید. ملا فیض‌محمد بعد از حوادث قره‌باغ، در جنگ‌های منطقه‌ای جاغوری سهم گرفته و در همین ایام در جمع یک هیأت مأمور شور و مصالحه با ابراهیم‌سلطان پشی که برخلاف حکومت شوریده بود، گردید.

و در سال ۱۳۰۴ هـ‌ق، برای آخرین‌بار در جبههٔ «اندر» با لباس جنگی ظاهر گردید. بعد از

---

۱. بحری، «یادی از فیض‌محمد هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۹۳، شمارهٔ مسلسل ۵۰۶، ۱۳۶۲.

حادثهٔ غزنی، دوباره به‌سوی کسب دانش روی آورد و راهی قندهار گردید. مدت اقامت و چگونگی کار آموزشی او در قندهار روشن نیست. ملا فیض‌محمد به هند و ایران نیز مسافرت داشته است و چنان‌که مؤلف «سکینة‌الفضلا» و «تاریخ تیمورشاه درانی» گاه او را الحاج ملا فیض‌محمد خطاب کرده؛ لذا مسافرت او به مکه جهت انجام فریضهٔ حج تثبیت است. ملا فیض‌محمد قسمتی از سال‌های ۱۳۰۴- ۱۳۰۵ در لاهور مصروف فراگیری علوم شرعیه، زبان و ادبیات عرب و تاریخ، نجوم و حساب گردید و نیز با زبان‌های انگلیسی و اردو آشنایی یافت. ملا فیض‌محمد زبان پشتو را از زادگاه خود فرا گرفته بود. یادداشت‌های تاریخی می‌رسانند که ملا فیض‌محمد هزاره در اواخر سال ۱۳۰۵ از لاهور به ننگرهار آمده و به همراهان امیر عبدالرحمان پیوسته است. ملا فیض‌محمد از جمله استادان خود تنها از مولوی محمدسرور «اسحاق‌زی» همواره یادآوری نموده و همین شخص او را به دفتر سردار نصرالله پسر امیر عبدالرحمان معرفی داشت و از این‌جا در سال ۱۳۱۰ بنا بر هوش، ذکاوت و خوش‌نویسی، وارد دفتر خاص امیر حبیب‌الله گردید. مدت خدمت او را در این دفاتر بیست‌وهشت سال قید کرده‌اند. با مرگ امیر حبیب‌الله، این نویسنده، مورخ و ادیب خوش‌نویس کشور، مأمور تهیهٔ کتب درسی در دارالتألیف معارف آن وقت گردید و در این‌جا بر علاوهٔ تهیه، تصحیح و تدوین کتاب درسی، کتاب «تاریخ حکمای متقدمین» را نوشت و صدها مقاله و مضمون را به‌دست نشر سپرد. ملا فیض‌محمد مدتی هم به صفت معلم در لیسهٔ حبیبیه ایفای وظیفه نمود. او که از سی‌ویک سالگی به نوشتن آغاز کرد، بر علاوهٔ سراج‌التواریخ در چهار جلد، تحفة‌الحبیب در دو جلد، تاریخ حکمای متقدمین و ده‌ها اثر و رسالهٔ دیگری از خود به‌جا گذاشت؛ ولی با تأسف برخی از آثار او به‌دست ما نرسیده است و کتاب مهم او به‌نام تحفة‌الحبیب که نسخه‌های خطی آن در آرشیف ملی موجودند، تا کنون به چاپ نرسیده است و هم‌چنان جلد چهارم سراج‌التواریخ نیز در طوفان حوادث نایاب گردیده است.

اکنون که وزارت اقوام و قبایل به‌خاطر بزرگ‌داشت یک‌صد و بیست و پنجمین سالروز تولد فیض‌محمد هزاره، سمینار علمی را به‌دست گرفته است، امید است جهات مختلف زندگی، کار هنری و فرهنگی او همراه با آثار کمیاب و چاپ‌ناشدهٔ او در روشنی قرار گرفته و به‌دست نشر سپرده شوند.

سیماها و کارنامه‌ها[1]

در دههٔ اول سدهٔ نوزدهم، برای نخستین‌بار، جنبش سازمان‌یافتهٔ مشروطه‌خواهی در کشور ما شکل گرفت. تلاش برای به‌دست‌آوردن حقوق ملی و مشروطه‌ساختن رژیم حکومت، تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین نظر حاکمیت ملی و حاکمیت قانون، تأمین معاشرت سالم اجتماعی و نکوهش عادات ناپسند، ایجاد فضای تفاهم در بین خلق‌های کشور و تحکیم وحدت ملی، سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی، تعمیم معارف و وسایل بیداری مردم، تأمین مجلس شورا، تحمیل استقلال، تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی و بسط مبانی مدنیت، از زمرهٔ آن آرمان‌هایی بود که جنبش اول مشروطیت برای آن جان گرفت و در راه تأمین این آرمان‌های وطن‌پرستانه و ترقی‌خواهانه، دهها و صدها روشنفکر و شخصیت‌های اجتماعی آن وقت با قبول انواع مصائب روزگار به مبارزه پرداخت. در قطار این مبارزان، یکی هم ملا فیض‌محمد کاتب هزاره بود. او در سال ۱۲۷۸ق، در یک خانواده‌ای از یادرفتهٔ روستایی چشم به جهان گشود؛ ولی استعداد ادبی و قدرت نگارندگی، او را به دربارهای وقت رساند و نویسندهٔ پرکار و مورخ شهیری از آب درآمد. کاتب عضو مشروطیت اول بود و در قطار مشروطه‌خواهان اول به زندان شیرپور رفت؛ ولی به علت شناخت با امیر وقت، به‌زودی رهایی یافت؛ اما کاتب با نوشته‌هایش، سیمای گذشتهٔ جامعه را برای نسل مبارزان وقت و نسل‌های بعدی تصویر کرد، بیش از پنج‌هزار ورق تاریخ نوشت. کاتب در کتاب «تحفة‌الحبیب» با مهارت زیاد، چهرهٔ استبداد و ستمگری دربارها و حکام محلی و مظلومیت مردم را روشن ساخته است. به گفتهٔ شادروان عبدالحی حبیبی، «او در این راه مصیبت‌ها دید و بارها مضروب گردید.» کاتب روزنامه‌چه‌ای به‌نام «فیضی از فیوضات» را نوشت و آن را به «مهدی فرخ»، اولین سفیر ایران در افغانستان بعد از استرداد استقلال کشور، سپرد که بخش‌های آن در «تاریخ افغانستان» نوشتهٔ مهدی فرخ انعکاس یافته است.

هم‌چنان این نگارندهٔ پرتوان، حوادث دوران سقوط شاه امان‌الله و به قدرت رسیدن حبیب‌الله کلکانی را به‌نام «تذکرة‌الانقلاب» به رشتهٔ تحریر درآورد که نسخهٔ قلمی آن تا کنون در آرشیف ملی حفظ شده است.

کاتب در سنهٔ ۱۳۰۸ هـ‌ش، در جمعی از هیأت اهل تشیع به‌خاطر گرفتن بیعت مردم هزاره بسوی بهسود و سایر مناطق هزاره فرستاده شد. مردم دلیر هزاره این بیعت را نپذیرفتند و هیأت دست خالی برگشت. حبیب‌الله کلکانی از این امر برآشفت و هیأت را محرک این عمل قلمداد نمود و در

۱. خوشحال، «سیماها و کارنامه‌ها»، حقیقت انقلاب ثور، سال ۸، شمارهٔ ۲۹۲، ۱۳۶۷.

محضر عام، اعضای هیأت را مورد لت‌وکوب شدید قرار داد. در این برخورد وحشت‌آور، کاتب بر تن ضعیف خود ضربات شدید برداشت، از همین ضربات به بستر مریضی رفت و در همان‌جا و همان سال، جان به جان آفرین سپرد. می‌گویند جامعه هرگز از زایش باز نمی‌ایستد و در هر زمان فرزندان و قهرمانان خود را به‌وجود می‌آورد.

فیض‌محمد کاتب، نویسنده و مورخ برجستهٔ ملیت برادر هزاره[1]

ملا فیض‌محمد کاتب از فامیل «شاهو»، قوم محمدخواجه، ملیت هزاره در سال ۱۲۳۷ شمسی، مطابق ۱۲۸۷ هجری قمری، در قریهٔ «زردسنگ» قره‌باغ غزنی چشم به جهان گشود و الی سن هجده سالگی‌اش در آن‌جا بوده و تحصیلات ابتدایی‌اش به‌طور خصوصی در آن‌جا انجام یافته، پدرش وکیل سعیدمحمد با اعضای خانواده‌اش سکونت موقت را از قریهٔ زردسنگ ترک گفته، دوباره به قریهٔ «گردن بخارا» در ناهور غزنی، زادگاه و خانهٔ اصلی اجدادی‌اش، سکناپذیر گردیده است.

فیض‌محمد کاتب در اثر استعداد و ذوقی که در امر تحصیل علم و دانش داشته، به‌منظور فراگیری علوم متداوله، عازم قندهار گردیده و از آن‌جا پیرامون فضایل اخلاقی و علمی کسب فیض نموده، بعداً به‌خاطر فراگیری بیشتر و رسیدن به هدف نهایی عازم هندوستان گردیده، مدتی چند در آن‌جا تحصیل نموده است و بعداً به ایران رفته و پس از یک سلسله تحصیلات، به عراق سفر نموده و در مدارس نجف اشرف نیز کسب علم نموده است. قرار گفتهٔ خودش، تحصیلات وی در خارج و داخل کشور بیست سال را دربرگرفته است.

مرحوم فیض‌محمد کاتب بعد از ختم تحصیلات، به وطن مراجعت و در کابل سکونت اختیار می‌کند. مفکورهٔ واقع‌بین، ذهنیت و دانش وی سبب می‌گردد که اندوختگی‌های خود را از تنهایی پردهٔ اخلاقی بیرون بیفگند و پا به یک سلسله فضایل دیگر بگذارد و سرانجام به حیث یک نویسندهٔ کامل و مورخ اخبار و آثار مفید به نفع جامعه کسب موقف نماید تا این‌که در دارالانشاء دربار امیر حبیب‌الله خان راه یافته و به صفت یک ادیب فاضل و مورخ برجسته و توانا، بعداً به حیث کاتب رسمی حضور امیر حبیب‌الله، اشغال وظیفهٔ رسمی نموده، سپس در پهلوی وظیفهٔ محوله، در صدد جمع‌بندی رویدادهای گذشتهٔ کشور گردیده و به تاریخ‌نویسی موفق می‌گردد. چهار جلد کتاب به‌نام‌های «سراج‌التواریخ»، «امان‌التواریخ»، [امان‌الانشا] «تحفة‌الحبیب» و «تاریخ حکمای

---

۱. شاهو، علی‌بابا، «فیض‌محمد کاتب، نویسنده و مورخ برجستهٔ ملیت برادر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲، ۱۳۶۵.

متقدمین» تألیف می‌نماید. وقایع دوره‌های گذشته که نهایت المناک و رقت‌بار بوده و هم وقایع دورهٔ خودش را طور یادگار زندگی نسل‌های گذشته در ارتباط کشورش به‌جا می‌گذارد و هم وقت تشبث و جست‌وجوی وی به‌خاطر بیان علل رویدادهای خائنانهٔ ناشی از سیاست آن روز، باعث گردید تا فیض‌محمد مرحوم به زندان شیرپور محبوس گردد. بلاخره با به‌قدرت‌رسیدن امان‌الله خان و استرداد استقلال کشور، از زندان رها گردیده، دوباره به فعالیت آغاز نموده و به تاریخ‌نگاری ادامه داده، رویدادهای رقت‌بار زندگی ملیت هزاره و سایر ملیت‌های تحت ستم و استثمار را در صفحات تاریخ درج نموده تا مورد مطالعهٔ امروز باشد. به دورهٔ حکومت سقاوی، حبیب‌الله کلکانی، فیض‌محمد کاتب را با معیت سه نفر از سرکردگان اهل تشیع مقیم کابل، به مقصد بیعت‌گرفتن از هزاره‌جات توظیف و اعزام نمود؛ مگر در عرض راه هزاره‌جات، در کوتل اونی، که دسته‌های ایلجاری و لشکر مسلح هزاره‌جات تحت قومانده فتح‌محمد خان فرقه‌مشر جبهه گرفته بودند، نتوانست مأموریت خود را انجام دهد. چون نظر فیض‌محمد مرحوم و رفیقان او با مردم هزاره موافق بود، بعد از گذشتن چند یوم، در حالی‌که مردم هزاره‌جات به‌صورت عموم آمادگی‌شان را به یاری امان‌الله خان وعده داده بودند، ایشان واپس به کابل عزیمت نمود. قبل از رسیدن آنان و پیش از این‌که در دفاع از جان‌شان چیزی به حبیب‌الله کلکانی بگویند، برای حبیب‌الله سقاو سوءتفاهم پیدا شده و ایشان را لت‌وکوب نمود که از اثر این لت‌وکوب، فیض‌محمد مرحوم نسبت کبر سن، صدمات شدید برداشته و سخت مجروح گردید که از سبب آن در سال ۱۳۰۹ جام شهادت نوشید.

بخش دوم

داستان‌ها

ادبیات امروز ما[1]

ادبیات ما، این صیاد چیره‌دست مرغان آتش‌بال لحظه‌های تاریخی، چه آن روز که چون شاخهٔ نوپا و لرزنده از متن زندگی سربرآورده و چه امروز که درختی است کشن و سایه‌گستر، همواره جزیره‌های از هم‌دورماندهٔ روان‌ها را پیوند بخشیده، از خارستان‌های روزگار عسرت‌آلود و تنگ‌چشم دلیرانه عبور کرده و به ایوان تابش دیرمان خورشید گام نهاده است و چون گل خورشیدپرست، هیچ‌گاه از خورشید و از حقیقت که همزاد خورشید است، روی برنتافته است.

در چند دههٔ پسین نیز سخن‌سرایان و نویسندگان آگاه با شناخت ژرف و همه‌جانبه‌ای که از سرشت و سرنوشت تاریخی جامعهٔ خویش و ارزش والای گنجینه‌های فرهنگی خود داشته‌اند، سروده‌ها و نوشته‌هایی پدید آورده‌اند که هرکدام با ویژگی‌های نهادی خویش، بازتاب‌دهندهٔ چگونگی یلدایی از یلداهای گذشتهٔ ما است و جزر و مد پیکار طبقاتی را در آن سال‌های آکنده از بیداد و پلشتی می‌نمایاند.

اگر چنین بپنداریم که این سروده‌ها و نوشته‌ها نباید در دسترس هنرپذیران و هواخواهان ادبیات گذاشته شوند، بر این سروده‌ها و نوشته‌های بیش‌بها بیداد رانده و مسئلهٔ مهم (سندیت ادبیات) را از یاد برده‌ایم و فراموش کرده‌ایم که این سروده‌ها و نوشته‌ها زمینهٔ باور به دگرگونی‌های انقلابی را در ذهن‌ها و روان‌ها فراهم ساخته‌اند.

داستان «مرد کوهستان» که از ستیغ‌های داستان‌پردازی در کشور ما است، هفت‌سال پیش از پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور نوشته شده است و انعکاس‌دهندهٔ نابه‌هنجاری‌ها و ستمگری‌هایی است که پیش از انقلاب ثور گلوی خلق‌های کشور ما را می‌فشردند.

«ژوندون» بر آن است که پس از این، نوشته‌ها و سروده‌هایی را که از شکل متعالی، درون‌مایهٔ عمیق اجتماعی، زبان استوار و تخیل پربار و نیرومند بهره دارند و در عین حال گزارشگر سال‌های

---

۱. «ادبیات امروز ما»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۲، سال ۱، ۱۳۶۱.

سیاه پیش از انقلاب می‌باشند، در صفحات خویش انعکاس دهد.

اشک رجب[1]

برف تازه از باریدن ایستاده بود و همه‌جا سفید می‌زد. فضا پر از دمه و غبار بود. باد سوزانی که می‌وزید، دانه‌های برف را این‌سو و آن‌سو می‌پراگند. نور چراغ همسایه از کلکین بیرون می‌تابید و رقص دانه‌های برف را در روی زمین می‌نمایاند.

برات که تازه از کار برگشته بود، در زیر صندلی نیم‌گرم دک می‌زد. زنش در پتهٔ دیگر کودک بیمارش را که از دردِ دیر ماندهٔ سینه‌بغل رنج می‌برد، آرام‌آرام می‌خواباند.

مرد رو به زنش گفت:

«مادر رجب، تو بگی آتش منقله شور بتی که کمی گرم شوه.» مادر رجب که مشغول نوازش طفلش بود، آهسته سرش را بلند کرد و جواب داد:

«ده ای سر شو، صبر کو، پسان‌تر شور میتم. حالی اگه شور بتم، تا نیم شو تمامش خاکستر می‌شه، تا صبح ای بچه از خنک میمیره.»

رنگ کودک از فرط سرفه کبود گشت. زن با عجله از روی زمین بلندش نموده، دستمالی را که به سینه‌اش بسته بود، باز کرد و مدتی دستمال را بالای آتش منقل که رو به خاکستر شدن می‌رفت، گرفته و دوباره به سینهٔ کودکش محکم بست. کودک اندکی آرام گرفت؛ ولی آتش داغ بود و دلش به تندی می‌تپید.

مادر رجب لبان کودکش را چندین‌بار بوسید و در حالی‌که به سرش آرام‌آرام دست می‌کشید، در گوشش زمزمه کرد:

«دردت به جانم، خدا درد ته ده جان مه بیاره، کاش عوض تو مه ناجور می‌شدم بچیم! بچهٔ گلم!»

برات، این‌بار بدون این‌که به زنش چیزی بگوید، کنج لحاف صندلی را که از چند جای پینه برداشته بود، بلند کرده، چوبکی را که در پهلویش بود، گرفته و با نوک آن آتش نیمه خاکسترشده را

---

۱. حسینی، نعمت، «اشک رجب»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۳، سال۲، (دورهٔ جدید) ۱۳۶۲.

سر و زیر نمود.

مادر رجب خطاب به شوهر با صدای بلند گفت:

«او مردک چی می‌کنی؟ چی شده؟ هیچ گپه نمی‌فامی! صندلی ره یخ کدی، پایین کو لحافه که بچه از خنک میمیره.» برات گوشهٔ لحاف را پایین کرد، دست‌ها را بالای صندلی گذاشت و سرش را بالای دست‌ها تکیه داد و به اندیشه فرو رفت. لحظهٔ بعد دوباره سرش را بلند نموده به زنش گفت:

بی‌بی ره از خاطر معاشت گفتی؟

گفتم.

چی گفت؟

گفت حالی ندارم.

«آخر اینه ماه دگه هم کم مانده خلاص شوه، چه وقت معاشته می‌ته، می‌گفتی بچه مریض اس، برش دوا می‌خرم.»

«خودش نمی‌بینه که مریض اس، به زور خو نمیشه که از پیشش بگیرم. تا حالی صد دفعه برش گفتیم؛ اما گپ ده گوشش کار نمی‌کنه، چی کنم! چاره چیس.»

برات بدون این‌که چیز دیگری به زنش بگوید، دستارش را از سرش کشیده، به پهلویش گذاشت. دوباره تا شانه‌ها خود را در زیر صندلی فرو برد و به اندیشه رفت.

*

طفل چشمانش را بست و مثل یک گربهٔ سفید و کوچک خرخر زد؛ اما صدای جغ‌جغ سینه‌اش از دور شنیده می‌شد.

طفل که به خواب رفت، زن آرام بدون این‌که طفل بیدار شود، دستش را از زیر سرش بیرون کرده، آهسته از جایش بلند شد کرتی شوهرش را که در عید پارسال بادارش برایش داده بود و در کنج اتاق بالای میخی آویزان بود، برداشته و آن را کلوله نموده به‌جای شیشهٔ کلکین داخل نمود تا اندکی از خنک جلوگیری کرده باشد و در حالی‌که نوک انگشتانش از شدت خنک ورم کرده بود، دوباره پهلوی کودکش زیر صندلی نشست.

برات نیز چشمانش را بسته و مثل کودکش آرام شده بود؛ گویا این‌که او نیز چون کودک به خواب رفته است. در این اثنا صدای بی‌بی سکوت اتاق را برهم زد:

«مادر رجب، مادر رجب! کجا هستی؟ بیا ظرف‌ها ره بشوی.» مادر رجب طرف کودکش که هنوز خواب بود، چشم دوخت. آه عمیقی از سینه کشیده و آرام‌آرام از اتاقک کوچک و نیمه تاریکش

خارج شد و دروازه را از پشت بست.

هنگام ظرف‌شویی تصویر کودکش را در لگنچه دید که گاهی می‌گرید؛ گاهی می‌نالد و گاهی سینه‌اش غژغژ می‌کند. سرشک‌های داغ مادر رجب قطره‌قطره در آب لغزید و تصویر را مکدر ساخت. مادر رجب بازهم به یگانه کودکش می‌اندیشید؛ به یگانه کودکش که بعد از سال‌ها خدا نصیبش کرده بود. صدای خندهٔ زن بادار از دهلیز، طومار چرت‌های مادر رجب را پاره کرد. او تکان خورد و با عجله مشغول کارش شد. زن بادار، خرامان‌خرامان به آشپزخانه نزدیک شد و چیزی را چلپ‌چلپ می‌جوید، چین بر پیشانی انداخته و با صدای غور گفت:

«مادر رجب! ده ای روزا بسیار تال داده کار می‌کنی، خیریت خو اس؟ نی که خانهٔ ما دلته زده، اگه این‌طور اس، آزادانه می‌تانی بری، خیره که زمستان اس؟ ما نفر دگه میافیم.»

مادر رجب در حالی‌که رنگش زیر نور چراغ مثل زعفران زرد معلوم می‌شد، تبسم‌کنان گفت:

«نی بی‌بی جان! خدا نکنه که خانهٔ شما دل مه بزنه، ای گپ نیس، از خاطر بچیم پریشان هستم. از خاطر او هیچ هوش ده سرم نیس. فکر می‌کنم که دیوارهای خانه سرم می‌ریزه، دلم تنگ اس.»

در حالی‌که کاسهٔ چشمانش پُر نم و بغض راه گلویش را بسته بود، ادامه داد:

«بیچاره ایتو مریض اس که پرسان نکین، ده تَو می‌سوزه، دینه شو تا صبح سرفه کد تا به صبح چشمه بسته نکد.»

«حیران هستم که چه‌طور کنم، اگه او ره چیزی شوه بی‌بی جان!»

با کنج چادر اشک‌هایش را که مثل دانه‌های مروارید از گوشهٔ چشمان شاریده‌اش پایین آمده بودند، پاک کرد.

زن بادار که دست‌ها را در جیب گذاشته بود و هنگام حرف‌زدن مادر رجب فاژه می‌کشید، ابروها را بالا انداخته گفت:

«همه مریض می‌شن، چاره چیس! خدا جورش کنه، راستی ظرف‌ها ره که شستی برو بخاری اتاقه گرم کو! به کنری امروز دانه انداختی؟»

«بلی بی‌بی جان! دانه انداختم؛ اما اگه اجازه‌تان باشه، قفسه ده خانه ببرم، ده دهلیز خنک اس، او مرغک بی‌زبان خنک نخوره.»

راست گفتی ببرش که حالی نمیره، باز جواب احمده کی می‌ته؛ اما او دانه‌ها ره از قفس می‌ریزانه، خانه ره چتل نکنه!»

«خیره بی‌بی جان مه پاک می‌کنم.»

و زن بادار خرامان‌خرامان با ناز و کرشمه از آشپزخانه خارج شد.

*

مادر رجب که ظرف‌ها را صافی کرد و آن‌ها را سر جایش گذاشت، با عجله رفت طرف اتاقکش. پیش از آن‌که داخل اتاق شود، صدای سرفه‌های پیاپی کودکش را از پشت دروازه شنید. در را باز کرد، دید شوهرش کودک را بالای زانوهایش گذاشته، او را روی زانوهایش شور می‌دهد تا بخواب رود. مادر رجب رو به شوهرش کرده به آهستگی گفت:

«چه‌طور اس؟»

هموتو ره، حالی خَو میره، در حالی‌که از اتاق دوباره خارج می‌شد، گفت:

کاره که خلاص کدم، میایم.

*

بخاری اتاق را گرم ساخته و رفت طرف کنری بادارش. قفس کنری را پایین کرد. خواست که او را به اتاق ببرد، دید که قفس خالی و دروازه‌اش باز است. چاشت که برای کنری دانه انداخته بود، از این‌که حواسش پریشان بود، فراموش کرده بود که دروازهٔ قفس را محکم کند و کنری پریده و قفس خالی بود. از دیدن آن صحنه لرزه بر اندامش افتید، دلش بی‌جای گشت و عرق ژالەژاله از پیشانی‌اش می‌چکید و با صدای خفه‌شده‌ای با خود گفت:

«او خدا چه شد! چه جواب بتم! خاک ده سرم شد.»

صدای باز شدن دروازهٔ اتاق به گوش مادر رجب رسید. رویش را طرف صدا دور داد، زن بادارش را دید که چاینک در دستش طرف او می‌آید.

رنگ مادر رجب را غم تازه چون گچ سفید ساخته بود و پاهایش می‌لرزید، توان ایستادن نداشت و زانوهایش خم می‌شدند. پیش از آن‌که لب باز نماید، زن بادارش گفت:

«چی گپ اس؟ چی می‌کنی؟ چرا ایتور وارخطا هستی؟»

«هیچ بی‌بی جان؛ اما... اما!»

«اما اما چیس، درست گپ بزن، بگو چی شده؟»

« بی‌بی جان! به خدا گناه مه نبود، او مرغک پرید.»

«چی! کنری ره پراندی و بدون این‌که چیزی دیگری بگوید، چاینکی را که به‌دستش بود، طرف مادر رجب پرتاب کرد و لحظهٔ بعد فریاد جگرخراش مادر رجب به آسمان رسید:

« او خدایا مردم! سوختم! در گرفتم!»

و دست‌ها را نزدیک رویش برده، بالای دو کندهٔ زانو به زمین نشست.

*

برات که کودک را تازه خوابانده بود، صدای زنش را شنید با عجله و پابرهنه خود را به دهلیز رسانید، دید که زنش فریاد می‌کشد و ناله می‌کند.

رو به زنش کرد و گفت:

-« چی گپ شده او زن؟ چه گپ شده؟»

زن بادار در حالی‌که از پیشانی‌اش غضب و خشم زبانه می‌کشید، به جوابش گفت:

«چی شوه دگه، زن احمقت کنری را پرانده.»

برات خود را به زنش نزدیک‌تر ساخت، دید که رویش به کلی پوست داده و چشمانش بسته شده است. دست‌های برات می‌لرزید و زبانش بند شده بود، رو به زن بادارش کرده گفت:

«بی‌بی جان! ای خو راه خدا نیس! بیچاره ره کشتین.»

زن بادار نزدیک آمد و قول برات را گرفته تیله‌اش داده و گفت:

«زود گم شوین، زود از ای خانه برین، زود.»

«پیش از رفتن‌تان تاوان کنری ره هم بتین. او ره پنج‌صد افغانی خریده بود. زود جول و پوستک‌تانه ازی خانه ببرین و قول مادر رجب را نیز گرفته و به بیرون از دهلیز تیله‌اش داد.»

برات در حالی‌که زنش گریه می‌کرد، بازوی او را گرفت و طرف اتاقک‌شان کمرچین‌کمرچین روان شدند. زن برات ناله می‌کرد و می‌گفت:

«وای سوختم، وای در گرفتم، کور شدم، ای زن خدا نترس! خدا جزایته بته!»

هردو یک‌جا داخل اتاق شدند. فضای اتاق سرد بود و آرام. سکوت نبض اتاق را در پنجه‌هایش می‌فشرد. برات دست زنش را گرفته، او را در پتهٔ صندلی نشستاند و خودش پهلویش زانو زد. ناگهان چشمش به کودکش دوخته شد، چشمان کودکش باز بود. با عجله از جایش بلند شده و دست‌پاچه شد، دستش را گرفت؛ ولی دست کودکش مثل کافور سرد سرد بود و او هرگز سرفه نمی‌کرد!

حسین‌علی و تبنگش[1]

حسین‌علی مثل خروس‌های نوجوان، گردن می‌کشید و با صدای جرشده‌ای بانگ می‌زد:

کیله ببرین کیله، کیلای خالدار!

بعد اطرافش را می‌نگریست و نگاهی کوتاه به دخلش می‌انداخت:

ببرین که ارزان شد، پنج‌پنج روپه... ببرین که خلاص شد!

این کار هر روزش بود. آن روز نیز تا شام صدا زد. آن‌گاه که آفتاب پشت کوه‌های آسمایی و شیردروازه نشست، بساطش را جمع کرد و با دقت پول‌هایش را شمرد: «دوصدوبیست!» و با خود تکرار کرد: «دوصدوبیست!» بعد تبنگش را با کهنه‌پاره‌ای صافی زد و چارپایهٔ چوبی کوتاه، پاوی چرکین را روی آن گذاشت و با یک حرکت سریع، تبنگ را روی سرش گذاشت و با قدم‌های کوتاه و متفکرانه در خیابان‌های پارک زرنگار به عزم خانه راه افتاد. او نزد یکی از اقاربش که به «عمو نوروز» معروف بود، در گاراچی زندگی می‌کرد.

امروز کاسبی حسین خوب بود، چار کیله بیشتر فروخته بود. همان‌طوری‌که قدم برمی‌داشت، با خود می‌اندیشید: «دیروز دوصد، امروز دوصدوبیست.»

جمع و تفریق عایدات، عادت همیشگی‌اش بود. او هر شام وقتی‌که تبنگش را روی سر می‌گذاشت، عاید روزش را ضرب سی می‌نمود، می‌دید که عایدش ناچیز نیست، برای او و گلثوم کافی است. آنان با این پول می‌توانستند «نوروزعلی»، کاکای گلثوم، را قناعت بدهند. هرچی بیشتر پول به‌دست می‌آورد، نوروز بازهم برایش می‌گفت: «کم اس!»

همان‌طوری که قدم برمی‌داشت، با عدم اطمینان و با یک نوع دغدغه با خود گفت:

«عمو غلط میگه، عاید مه خرچه پوره میکنه.»

اما صدای عمو نوروز با همان لحن سرد همیشگی در ذهنش بلند شد: «کم اس!» او شبانه وقتی

---

۱. ارغند، ببرک، «حسین‌علی و تبنگش»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴۰، سال ۱۳۶۴.

که خانه می‌رسید و تبنگش را در کنج گاراج جابه‌جا می‌کرد، گلثوم نزدش می‌آمد و از زیر چادر، چشمان متورم او را نگاه می‌کرد و با نگرانی می‌پرسید:

«چند کار کدی؟»

حسین شادمانه پاسخ می‌داد:

«به چت... دوصد و چند!»

و برای این‌که این مقدار را بیشتر نشان بدهد، آن را کش‌دار ادا می‌کرد و گلثوم که از بلند رفتن مقدار پول حظ برده و کیف می‌کرد، می‌گفت:

شکر!

و می‌رفت پی جم و جارواش... اما امشب با این پولی که به‌دست آمده بود، حسین گمان می‌کرد که عمو نوروز را قناعت خواهد داد و راضی‌اش خواهد ساخت. با خود می‌گفت: «روزی دوصدوبیست، پول کمی نیست!» همان‌طوری‌که روی بالش تکیه داده بود، نگاه‌هایش که در آن شادی محسوس خانه کرده بود، منتظر آمدن عمو نوروز از بازار بود و برای آمدنش دقیقه‌شماری می‌کرد. با خود می‌اندیشید: «اگر این کار را دوام بدهم، سال آینده دکان ترکاری‌فروشی باز خواهم کرد... همهٔ مردم از کم شروع می‌کنند... خود نوروز اول چی داشت؟... او هم از تبنگ شروع کرد و حالی...»

صدای سرفهٔ نوروزعلی چرت‌هایش را برهم زد، با خود گفت:

آمد، خودش اس.

دَرِ گاراج را نیمکش کرد و از لای درز کوچک، شکم بزرگ او را که از لای واسکت کوتاهش پیش آمده بود، تماشا نمود. با شادمانی دست‌ها را به هم شقیده گفت:

امشو خوشحاله، بریش یاد می‌کنم!

ولی آهسته از گاراج بیرون شد، در آن را بست و به تعقیب نوروز داخل کوچهٔ باریکی که به خانهٔ نوروز می‌انجامید، شد و با آواز جرشده و خفه‌ای صدا زد:

عمو نوروز!... عمو نوروز!

نوروز برگشت، کلاه شتری‌رنگی را که تازه خریده بود، از سر دور کرد. در حالی که پشت کلهٔ تراش‌شده‌اش را می‌خارید، پرسید:

چیه؟

حسین با خوشحالی گفت:

امروز دوصدوبیست کار کدم!

نوروز با چهرهٔ متحجر سراپای حسین‌علی را با دقت تماشا کرد. در نگاه‌هایش این اندیشه نهفته بود که:

«تو چه‌قدر احمق هستی حسین!»؛ اما چیزی برایش نگفت. تنها همان جملهٔ همیشگی‌اش را تکرار کرد:

«کم اس!»

و رویش را گشتاند و به راهش ادامه داد.

حسین با دل اندوه‌گین دوباره آمد و روی تشک اسفنجی‌اش که تازه خریده بود، چهارزانو زد و در اندیشه‌های دور و درازی فرو رفت.

وقتی که تیرگی شب چیره شد و سکوت سنگین جای ولولهٔ دل‌انگیز زندگی روزانه را گرفت، او سفرهٔ نانش را جمع کرد و منتظر شد.

گلثوم شبانه در همین ساعات می‌آمد و لحظاتی با حسین خلوت می‌کرد و شاد و سرحال برمی‌گشت؛ اما امشب انتظار حسین طولانی شد. گلثوم ناوقت‌تر آمد. یک نوع غم ناآشنا در چهرهٔ جوان و شادابش دیده می‌شد؛ گفتی هم خوشحال است، هم مغموم. آمد و پهلوی حسین چهارزانو زد:

خوب، چرا دیر آمدی؟

عمو تال داد.

حسین دست او را در میان دستان کلفت خویش فشرد:

چی گفت، قبول کد؟

گلثوم کنج چادر چیتش را با دندان محکم گرفت، چهره‌اش از شرم سرخ شده بود. در حالی‌که سرش را پایین انداخته بود، آن را با تأنی تکان داد و گفت:

هان قبول کد... مگم...

مگم چی؟

هیچی، گفت زندگی ده کابل سخت شده، ایجه کسب و کاسبی نیس، ای پیسه بری ما بس نمی‌کنه، ازی ملک بریم، بریم یک‌جایی که نان داشته باشه، روزی داشته باشه!

حسین سراسیمه پرسید:

کجا بریم... نگفت؟

نی نگفت، گفت میریم یک‌جایی که نان داشته باشه، روزی داشته باشه.

حسین با دودلی و تردید گفت:

خوب، میریم دگه... عمو که گفت میریم... به‌خاطر تو میریم.

عمو آدم خوب اس. گفت: وقتی‌که رسیدیم، هم طوی کنین، هم پیسه‌دار شین.

حسین از روی ناچاری گفت:

خدا برکتش بته!

و باز جُرتی گفت:

گلثوم! مه کل دنیا ره به یک تار مویت نمیتم... نکنه که...

دانته به خیر واز کو، عمو... مرد اس... اونجی کار می‌کنی، پیسه‌دار میشی.

نگاه‌های حسین که یک نوع تشویش مبهم در آن خانه کرده بود، گرداگرد اتاق را گشت!

نگفت که جای و جایداد خوده چیتو میکنه؟

چاریشه کده.

حسین اندیشمندانه پرسید:

تبنگ مه؟

غمشه نخو، وختی که اوجه رسیدیم، وختی‌که پیسه بود، نان بود، تجارت بود، تبنگ چی به درد می‌خوره؟...

بلا ده پس تبنگ، خدا دین و دنیای ما ره خوب کنه.

حق میگی.

در حالی‌که چشمانش را راه برده بود، آهسته، مثلی‌که با خود حرف بزند، گفت:

اما تبنگ؟... مه از او تیر نمیشم!

گلثوم قار کرد:

او ره بفروش!

حسین خندید:

تو زنی، نمی‌فامی، وختی اوجه رسیدیم، وختی دلم جم شد، باز او ره می‌فروشم.

چشمان گلثوم به تارهای لچ‌شدهٔ سطرنجی بخیه شد، آه کوتاهی کشید و گفت:

خودت خوب‌تر میدانی حسین.

*

سه روز بعد، خانوادهٔ نوروز و حسین خط را عبور کردند و طرف‌های عصر خسته و ذله به پل «جمرود» رسیدند تا از راه کراچی به کویته بروند.

هوا بوی خاک می‌داد و باد تند مثل شلاق به چهره‌های‌شان می‌خوردند و پیچ و تاب‌شان می‌داد؛ اما آنان این مشقت را به روی خود نمی‌آوردند. گلثوم گفت:

«پس از هر تاریکی روشنی اس. حوصله می‌کنیم تا به مراد خود برسیم... صبر سرور اس!»

حسین دست درشتش را روی ابروان نازکش گذاشت و به ابرهای تیره که لحظه به لحظه پهن‌تر می‌شد، خیره گشت. خطوط نازک و روشن الماسک روی ابرها، مثل زمینی که زمین‌لرزه آن را درزانده باشد، ظاهر می‌شد و دوباره محو می‌گشت.

گلثوم خود را به حسین چسپاند:

می‌ترسم!

از چی می‌ترسی؟ از الماسک؟ از کارهای خدایی؟

گلثوم که ترس او را در خود پیچانیده بود، تقریباً می‌لرزید و دندان‌هایش به‌هم می‌خورد. ترس از ابرهای مخوف و آذرخش او را واداشته بود که شرم و حیا را فراموش کند و هیچ‌کس دیگر را به جز حسین نبیند. همان‌طوری‌که می‌لرزید، خود را به آغوش حسین انداخت!

حسین!... مه می‌ترسم!

و نوروز با غضب طرف خانمش نگاه کرد:

بی‌شرم!... بی‌حیا، ده پیش روی ما!

زنش زاری کرد.

حالی چپ باش... زن اس،... البته می‌ترسه!

وقتی که دانه‌های درشت باران باریدن گرفت و زن نوروز که هیچ‌گاهی چنین باران تند را ندیده بود، از ترس روی خاک نشست:

نوروز مام می‌ترسم!

و نوروزعلی با تشدد گفت:

از چی می‌ترسی؟...

نی، مه از باران نمی‌ترسم. ای باران نیس. مه ایتور باران ندیدیم. باران کابل خو ایتور نبود... ای باران نیس، ای بلای آسمانیس.

زن کم‌عقل! باران، باران اس، رامت خداس!

دانه‌های درشت باران همراه با تگرگ همگی را تر کرده بود و سرما تن‌شان را می‌لرزاند.

حسین که دلش به‌خاطر گلثوم و خانم عمو می‌سوخت، گفت:

عمو، برو یک‌جایی پیدا کو، باران تند شده میره... اونه، اوجه د خیما، اگه جای بتن و با کلک درشتش خیمه‌های «ناصرباغ» را نشان می‌داد.

نوروز کلاه شتری‌اش را از سر دور کرده، زیر قولش زده و تیزتیز روان شد؛ اما چیزی در ذهن آشفته‌اش گشت که ایستاده شد:

حسین توم با مه بیا... میشه که کار شوی... اما اول زنا ره زیر پل ببر تا باران خلاص شوه.

حسین زن‌ها را زیر پل «جمرود» برد. دریا خشکیده بود و پل چتر خوبی برای محافظت آنان بود.

حسین آمرانه گفت:

ازیجه شور نخورین، ایجه جای امن اس.

بعد نگاه اشتیاق‌آمیز به تبنگش انداخته گفت:

گلثوم فکرت طرف تبنگ باشه!

حسین این را گفت و تیزتیز نزد نوروز که با مردی صحبت می‌کرد، آمد. مرد که قطار وزمه‌ای روی سینه داشت، معلومات می‌داد:

نی، ده کمپ نمیشه، ما اجازه نداریم.

حسین که امید زیادی به این مرد بسته بود، با شنیدن این جواب مأیوس شد. همان‌طوری که می‌اندیشید، در دلش گشت که: «چرا اجازه نداریم. پس آنانی که زیر خیمه نشسته‌اند، که‌ها هستند؟» می‌خواست این را بپرسد؛ اما شدت باریدن باران، حضور عمو نوروز و ترشرویی مرد قطار وزمه‌دار مانعش شد. با نگاه‌های اندوه‌بار طرف عمو دید. منتظر بود که عمو کاری بکند. لااقل جای موقتی برای زنان بیابد؛ اما عمو نوروز خاموش بود و حرف‌های آن مرد را احترامانه تأیید می‌کرد:

راست میگین. راست میگین.

حسین وقتی‌که این بیچارگی و عجز نوروز را دید، به‌نظرش آمد که عمو خرد شده است؛ کوچک شده است؛ مثل یک موش بی‌غیرت شده است و این باران تمام شجاعت، وقار و جوانمردی او را شسته و روفته است. این کار نوروز خوشش نیامد، با پشت آستین، آب دماغش را پاک کرد، پیش آمد و گفت:

چرا جای نیس؟

مرد ریشو تیله‌اش کرد و عمو طرف آن مرد را گرفت:

به تو غرض نیس حسین!

نوروز با لحن جبونانه‌ای که حسین با آن هیچ آشنایی نداشت و گمان هم نمی‌کرد که عمو نوروز روزی تا این اندازه کوچک و بی‌همت شود، گفت:

ما صبر می‌کنیم که باران خلاص شوه!

مرد پرسید:

شما کجا میرین؟ پیش کی میرین؟

نوروز از روی بیچارگی با همان صدای گرفته گفت:

پیش شیخ آصف.

مرد با کراهت گفت:

اینجه «ناصرباغ» اس، شما از او طرف برین!

حسین لجوجانه گفت:

نی، همرای ما سیاسر اس، ما تا باران خلاص شوه همیجه می‌مانیم و با شر ورزی به‌طرف کمپ‌ها روان شد.

مرد تفنگش را از شانه پایین کرد:

گفتم اجازه نیس! ما هر سگ و سگوره پناه نمیتیم.

این اهانت به رگ غیرت حسین خورد:

ما سگ و سگور نیستیم! عمو بریش بگو که ما سگ و سگور نیستیم!

گفتم پس بگرد!

حسین پس نگشت و به‌طرف خیمه‌های «ناصرباغ» راهش را ادامه داد.

مرد او را با تیر زد و گفت:

سگ و سگور... ما بری خود خوب آش بریدیم که بری شما سیمیان ببریم.

حسین روی زمین گل‌آلود افتاد. پایش جراحت شدید برداشته بود. در حالی که از خشم می‌لرزید، همگی را دشنام می‌داد؛ حتی عمو نوروز و شیخ آصف را.

خوده آرام گرفته، چُپ اس! نامرد! بی‌غیرت! پیش شیخ آصف میره، بی‌دین!

نوروز همان‌طور ساکت در جوار مرد ریشو ایستاده بود؛ اما حسین لنگ‌لنگان به طرف پل برگشت.

پیش شیخ آصف میره، روزی گم کده نامرد!

وقتی‌که به پل نزدیک شد، سرش به دوران افتید و چشمانش سیاهی رفت. آن‌چه را که می‌دید،

باورش نمی‌آمد که حقیقت باشد. گمان می‌کرد باصره‌اش خطا می‌کند و برای رفع این خطا چشمان متورمش را با پشت دست شقید؛ اما باصره‌اش خطا نکرده بود. او سیل وحشتناک و عظیمی را می‌دید که به طرف پل نزدیک می‌شد و تودهٔ عظیم گل و لای و سنگ و چوب را به طرف پایین، به طرف ناصرباغ، می‌لولاند. دلش سست شد، می‌خواست صدا بزند، فریاد بکشد:

گلثوم!... سیل!. سیل!

اما صدایش نبرآمد، بند دلش سست شد. روی دو زانو نشست و چشمانش را با دو دست پوشانید. وقتی‌که چشمانش را دوباره گشود، به جز صدای وحشتناک و بوی گند سیل چیز دیگری را ندید. سیل می‌غرید و می‌لولید و تبنگ حسین‌علی را روی امواج گل‌آلود و خشمگین‌اش به طرف پایین، به طرف ناصرباغ، می‌برد؛ اما از گلثوم و دلبر خبری نبود. انگشتان حسین‌علی زمین گل‌آلود اطرافش را چنگ زد و در حالی‌که دانه‌های درشت اشک از چشمانش ناامیدانه پایین می‌ریخت، ضجه‌اش بلند شد:

گلثوم!... گلثوم پس بگرد! تباه شدم تباه!

اما سیل صدای او را نشنید و جوابی برایش نداد.

نوروز اندوه‌بار و متفکرانه نزدیک او آمد و گفت:

بس کو حسین!... حالی کار از کار گذشته، گریه فایده نداره!

حسین در حالی‌که چشمانش مثل دو قوغ آتش سرخ و آتش‌زا شده بود، با خشم و کینه طرف نوروز نگاه کرد؛ گفتی می‌خواهد او را آتش بزند:

سنگ‌دل.

نوروز گفت:

بریم که ناوقت میشه، خوده یک‌جایی برسانیم!

حسین کینه‌آلود با لکنت زبان پرسید:

حالی ک... ک کجا بریم؟

پیش شیخ آصف؟

حسین آهسته از جایش برخاست، تشنج دست و پایش را می‌لرزاند. خشم، چشم چپش را تنگ‌تر ساخته بود.

خخ خو! پیش شیخ آصف!

و دو دست درشتش یخهٔ نوروزعلی را چسپید:

ب ب بی‌شرم، ب ب بی‌حیا... باز ام شیخ، شیخ آصف!

نوروز خواست یخه‌اش را از انگشتان پولادین حسین نجات دهد؛ اما نتوانست. خشم مثل خون در رگ‌های حسین می‌دوید.

تو و شیخ آصف، گ گ گلثوم مه از مه گرفتین، ت ت تبنگ مه گرفتین.

و در یک چشم برهم‌زدن نوروز را مثل بوجی کاه به‌دست امواج گل‌آلود و خروشان سیل سپرد و خودش مثل پلنگ تیرخورده، خشم‌آلود و کینه‌توز در مسیر سیل، لنگ‌لنگان به طرف خط دوید و صدا زد:

گلثوم، کجا شدی؟... گ گ گلثوم!...

اما سیل صدایش را نمی‌شنید و جوابی برایش نمی‌داد.

کنج گراچ[1]

در میانهٔ آن درهٔ کم‌عرض، ولی حاصل‌خیز، قلعهٔ بزرگ قدیمی «رستم خان» با برج و باره‌های آن قد برافراشته بود. این قلعه را از دو جانب درخت‌های کهن‌سال و تنومند چنار و بید احاطه کرده بود. رستم خان سایهٔ این درختان غمین را تخت تابستانی خود ساخته بود. تنهٔ هر یک از آن درخت‌ها مملو بود از خاطره‌های انسانی و قصه‌های شنیدنی؛ قصه‌های انسان کشت و کار. در هیچ یکی از چاک و درزهای آن درختان نبود که لکه‌های خشکیده و کمی سیاه‌شدهٔ خون دیده نشود. رستم خان زیر سایهٔ آن‌ها می‌نشست و لم می‌داد؛ حکم می‌راند و گروه‌های مردم بودند که از او مصلحت، مشوره و از دعوای‌شان فیصله می‌گرفتند؛ اما عادت همیشگی رستم خان بود که نان چاشت را با ندیمان نزدیکش صرف می‌کرد. هنگام صرف نان دو «بچه کس» (پیش‌خدمت‌های خاص خانگی) که گفتی دو ستون چوبی و بی‌حرکت بودند که پشت سر مهمانان میخ‌کوب شده بودند، دیده می‌شدند. جک و گیلاس‌های آب‌خوری را روی دست داشتند و انتظار آب‌خواستن مهمانان را داشتند. جانب پختنی‌های رنگارنگ می‌دیدند. گاهی که رستم خان و مهمانان او لقمه می‌زدند، معده‌های‌شان چنگ می‌زدند و آب دهن را قورت و فرو می‌دادند. دسترخوان که جمع و جور می‌شد، زیاد خوش بودند که در گوش آن تخت و سکو می‌نشستند و دو پارچه نان خشک‌شان را می‌جویدند.

چند سالی گذشته بود که رستم خان راه به دربار هم یافته بود. از زورگویی و از زبان‌درازی اشخاص و همه‌کس بدش می‌آمد. در درخت‌بستنِ بی‌وسیله‌گان به پدرش می‌مانست و روانش را تسکین می‌بخشید.

مانند او هیچ ارباب و خانی دهقانانی زیاد و ورزیده و پرکار نداشت؛ اما از این میان، «کلبی حسین» بود که زیادتر بیل می‌زد و کشت و حاصل به‌بار می‌آورد؛ حتی زمین‌هایی را که خارا، سنگ‌زار و قابل کشت نبود، قابل کشت و حاصل می‌ساخت.

---

۱. مسکوب، رضا، «کنج گراچ»، مجله ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال ۳، ۱۳۶۴.

کلبی‌حسین، خود زادهٔ زحمت‌کشی بود. غیرت و بازوی کار داشت؛ اما بازوی کار و سرشت خون‌گرمش او را نمی‌گذاشت تا پیش کسی سالوسی کند و تملق گوید؛ حتی نزد رستم خان. فاطمهٔ سپید، خوش‌گوشت، بالا و بلند، خانم زیبای کلبی‌حسین، دایم به کاروبارهای خانهٔ رستم خان می‌رسید. مادر کلبی‌حسین با پشت کمی خمیده، دایم برای خانهٔ رستم خان مشک می‌زد و دوغ می‌کرد و روزانه نیم‌سیر مسکه و حتی بیشتر از آن برای خان ذخیره می‌نمود. وظیفهٔ دیگرش وارسی از دو نواسهٔ پنج و شش ساله‌اش بود. بابای خمیده‌پشت، نابینا و نحیف کلبی‌حسین که هفتادوهشت سال عمرش را با پدر رستم خان و بعد در راه دهقانی رستم باخته بود، پای درخت و پای دیوار قلعهٔ آفتابی رستم خان و یا پای آب‌خوری اسپانش، چون مشت از پوست و استخوان گره‌خورده‌ای، عمر به فرجام می‌رسانید.

روزهای ماه قوس بود. هفت هشت سانتی برف بر شانه‌های زمین سنگینی می‌کرد. رستم خان به بالای سکوی قلعه نشسته بود و سینهٔ ستبر، گوشتی و سپیدش را آفتاب می‌داد. روی رخت خواب بزرگی تکیه داده بود. پنج شش نفر از ندیمانش هم تکیه داده بودند. در میان آن‌ها آخوند ارادت‌مند محل و دیاری او هم دیده می‌شد. هرچند رستم خان با آخوندها میانهٔ خوبی نداشت؛ اما از این آخوند خوشش می‌آمد. ناظر کاروبارهایش پی‌هم چای برایش می‌ریخت. بین حصار قلعه از گیرودار تنظیم و از کار و پیکار برای هستی رستم خان پرهلهله و کش و فش بود. یکی دو زنی با ننهٔ کلبی‌حسین مشک می‌زدند. زنی زیر دو دیگ بزرگ «چودنی» آتش می‌کرد تا شیرها برای ماست گرم شوند. یکی دو زنی هم گاو می‌دوشیدند. دو نوجوان بچه، بره، گوسفند و گاوها را برای آب‌دادن می‌بردند و یکی دو زنی هم تنوری را داغ و آتش می‌کردند تا گوسفند چاقی را برای چاشت رستم خان و دوستان نزدیکش کباب «تندوری» بسازد و «آغه» (خانم عزتی، بزرگ و اختیاردار عام و تام زندگی خان) از میان توشک و بالش مخملینش به هریک امر می‌کرد. هادی بود و هدایت می‌داد. رستم خان، از زمین گز می‌کرد تا آسمان، از هفتادوهشتاد دهقانش یاد می‌کرد. از تفنگ‌های «بالازن»، «برنو» و «یازده‌تیرش» می‌گفت. از تفنگ‌های گوناگونش، از اسپ‌های شهیرش سخن می‌گفت. از اعتبار و دوستی و نشست و برخاستش با شاه می‌گفت؛ شاه که به او زمین‌های منطقه را بخشیده بود.

ناظر چای می‌ریخت و رستم خان چایش را سر می‌کشید. لبخند و آفرین‌ها، سخنان مملو از خوش‌خدمتی به رخش می‌چسپید. سخنان یا الله خیر، یا الله خیری را از حاضرین، میان روانش و میان دلش جا می‌داد.

دفعتاً رستم خان پشتش را از رخت خواب برکند؛ نشست، بعد که کمی از چایش را باز سر

کشید، آن‌گاه جانب «آغه»اش دید، جانب برج‌ها و تیرکش‌های جنگی قلعه‌اش دید؛ جانب گیرودار عملهٔ مشک‌زنی، جانب اسپ‌های شهیرش دید، جانب آخوند که دید گفت: «بچه‌ها، خدا بیامرزه پدرکلان و پدر مره.»

آخوند و همه گفتند: «خدا بیامرزه!»

رستم خان گفت: «اگر ماه و سالی یک آدم نمی‌کشتند، به خدابیامرزها، نان و نماز دیگه مزه نداشت.»

آخوند پرسید: «خان از کدام آدم‌ها، برای چه؟» رستم خان گفت: «از داشتن زمین خوب خوش می‌شدند. دایم ده و بیست سوار تفنگ به شانه حاضر بودند و از مردم بد و نافرمان زمین می‌گرفتند.». آخوند گفت: «خان صاحب، داد خدا به هرکس نمیشه.» رستم خان گفت: «مگر مه پیر شدیم، پیرا پوده شدیم. زبان مردم هم دراز شده.» آخوند گفت: «خان صاحب، مردم هر چی میگن، مگر مه میگم، الخان و ظل‌الشاه.» خان گفت: «برکت ببینی، خوب گفتی، اگه ای مردم دانن.»

در آن دم روز، کلبی‌حسین و چمن‌علی پارچه‌زمین بزرگی را که حصهٔ دهقانی‌شان بود، شُدیار و قلبه می‌کردند؛ گاو می‌راندند و برای کشت تیرماهی آماده می‌کردند. کلبی‌حسین با شوق زیاد چاربیتی می‌خواند. فاطمه اولبی چشمه، با آب سردِ درّه، دیگ، کاسه، ظروف چینی و میسینهٔ رستم خان را و کاسه و چمچه‌های چوبی خودش را می‌شست. روی هم می‌چیدشان که کلبی‌حسین جانب چشمه دید. به فاطمه که دید، روی لب‌هایش لبخند نقش بست و خواند:

لبی جویه، لبی جویه گلی مه
چه‌طور لالان و مجرویه گلی مه
زی دست مردمان دور از انصاف
سخن با ما نمی‌گویه گلی مه

چمن‌علی صدا زد: عجب مزه کرد، سیر نمیشی. دل تو بسیار کفت داره. کلبی‌حسین یکی دیگه خواند:

چه‌طور از دور پیدایی مو هردو
عجب از عشق سودایی مو هردو
به مثلی روزه‌داران روزه‌داری
بیا که روزه بگشایی مو هردو

رستم خان هم‌چنان که از هفت و هشت زن «صورتی» (زنانی که چین و زیبایی دارند) گرم قصه

می‌کرد، می‌بالید و ذوق می‌زد و زور می‌گفت و شیرین می‌شنید، مادر کلبی‌حسین پای مشک‌زنی نشسته بود و مشک می‌زد.

برای دو نواسه‌اش بره می‌گفت، برای‌شان چاربیتی می‌خواند. گاهی هم نقل و افسانهٔ «بابه‌خارکش»، «چل‌طوطی» و «بزک چینی» را می‌گفت؛ ولی زمانی که افسانهٔ «فاطمه‌گل» میان تنور را خلاص و نقل کرد، جانب مشک دید که از آن قطره‌قطره دوغ می‌چکید. از جا برخاست. در حالی‌که پلهٔ چادر او روی دست‌هایش بود، دست به سینه مقابل آغه ایستاد و گفت: «آغی جان، مشکولی مه خشک شده، سوراخ شده، پاره میشه، باز مه چه چاره کنم.» آغه گفت: «بلا ده پس تو، بلا ده پس دوغای تو. تو چلتق نجس، پیر شدی، مگر زن کاری نشدی. پیر زن مسکین.» او سرافکنده آمد و به مشک‌زنی مشغول شد. مشک دوغ، تیز تیز و به‌شدت کوبیده می‌شد. پیرزن، جانب نواسه‌هایش لبخند زد و تا افسانهٔ دیگر را به گفتن شد، مشک کفید. او و دو نواسه‌اش میان سیل دوغ ماندند. ماتش زد، خون در رگ‌های نرم و آماسیدهٔ او خشک شد. بی‌حرکت ماند. آغه از میان دو بالشت و توشک خیز برداشت؛ بالای سر او که ایستاد، پُرخشم گفت: «شلیتی چلتق، دم تو کمپیر نجسه بگیره، خان تو ره می‌کشه، به گور می‌کنه و مره بی‌غم.» مادر کلبی‌حسین گفت: «آغی جان، گناه مه نبود. مشکولهٔ مه زیاد خشک و کهنه شده بود. خاک به سر مه شد.» بیچاره مضطرب و پردلهره جانب مشک می‌دید. جانب دو نواسهٔ دوغ‌آلودش می‌دید که غافل سرپنجهٔ سنگین رستم خان میان شانه‌ها و بعد روی سینهٔ استخوانی او کوبیده شد که فوری از سینهٔ او خون فواره زد. نفسش بند شد. روی زمین، میان خون و دوغ لولید و دراز ماند. دو نواسهٔ او هم روی سینه‌اش کوبیده شدند و لحظهٔ بعد، فضای قلعه را شیون و ندبه‌های فاطمه و دو بچه‌اش پرغوغا ساخت. سر پیرزن بالای زانوی فاطمه بود که کلبی‌حسین جسد بی‌جان و خون‌چکان مادرش را بلند کرد؛ روی هردو دستش گرفت. جانب چشمان به هم‌شدهٔ او دید. پنجه‌های پرخون او را بلند کرد، هم‌چنان‌که اشک از گوشه‌های چشمش می‌چکید، آن‌ها را به رخسارش مالید. بوسیدشان، بار دیگر خون‌ها را بوسیدشان. قدم برداشت و در پایان مقابل رستم ایستاد. جانب آخوند دید، لحظهٔ زیاد دید. آخوند سر به زیر شد. آن‌گاه جانب رستم خان دید، جانب چشمان برافروخته و از فشار سُرخیدهٔ او دید. عقده کرد و گفت: «خان صاحب، تو مادر مره کشتی، تاوان مشکولهٔ شما چند سیر گندم بود؟» رستم خان، تنه‌اش را از میان لگن خاصره عریضش برداشت، قد بلند کرد. چارزانو نشست و پرنهیب گفت: «پدر لعنتِ لامذب، مه قمار زدم که چند سیر گندم مره میتی.» کلبی‌حسین گفت: «خان صاحب، قمار نگفتم. شما مره تباه کردین مادر مره کشتین...» رستم خان گفت: «سوله (حرامی) سگ چلتق، مادر تو برابر یک «چلمه» (کلچه‌های

گرد از سرگین چارپایان که برای سوخت خشک می‌کنند.) قیمت نداشت.» کلبی‌حسین گفت: «خان صاحب، ای چلمه مادر مه بود. مادر مره کشتین. شما یک «لاته‌به‌سره» (چادر به سره) کشتین.» رستم خان با تنش پیچید و تاو خورد. برافروخته جانب ناظر دید. جانب آخوند دید. بی‌درنگ چهرهٔ آخوند مانند موم و مسکه شد. آخوند دست روی دستار سفیدش کشید. بعد که قبای برک و پشمی روی شانه‌هایش جابه‌جا شد، گفت: «پناه می‌برم به خدا! من که منم، یک آخوندم، زبانم می‌سوزد که پیش روی یک آدم بزرگ زبانی‌درازی کنم. پناه به ذات تو، پناه به ذات...»

کلبی‌حسین گفت: «آخوند صاحب، شما که از خان صاحب گوشت و پلو چرب می‌خورین، صبر مه هم به خدا.» ناظر گفت: «خان صاحب، گپای کلبی‌حسین بوی رشوت میدیه. خیلی دلیر شده.» رستم خان بی‌تاب شد. سیاه و کبود شد. صندوق سینهٔ پهنش آماسید و تند تند پرباد و خالی شد. کلبی‌حسین دیگر سخن نگفت و جانب بیرون قلعه و خانه‌اش به راه افتاد. رستم خان که از خشم عقب کلبی‌حسین می‌دید، از عقل و اندیشه، بی‌اندیشه شد و به ناظر گفت: «بی‌غیرت، پدرسگ! اگر تو قاطر مفت‌خور همین‌طور باشی، آغه هم زیر پای کلبی‌حسین دراز خواهد شد.»

ناظر پرسید: «چه کنم خان صاحب، امر کنید.»

رستم خان گفت: «ای توله‌سگ پدرلعنت، از درخت درس عبرت میخایه. درس عبرت!»

کلبی‌حسین تا می‌خواست قدم داخل خانه‌اش بگذارد و جسد مادر را لب تنور بنهد که ناظر با دو نوکر دیگر بر کلبی‌حسین هجوم بردند. در این حال، جسد مادرش روی زمین غلتید. در آن لحظه، کلبی‌حسین با خودش نبود. از جان و زندگی‌اش سیر بود. فاطمه و دو بچه‌اش را هم فراموش کرده بود. سرگیج شده بود. بی‌وسیله بود؛ اما سراپا مشحون از درد و نیرو، با جستی تا خواست که لاشه و هیکل ناظر را از روی شانه‌هایش روی زمین بکوبد، کف بیلی در پت ران کلبی‌حسین کفته شد و کلبی‌حسین به لنگیدن افتاد و چشم‌هایش سیاهی رفت. دلش در ضعف غوته خورد. جان و تنش می‌سوخت. روی زمین پیچ و تاب می‌خورد. او را جانب درخت‌ها کشیدند و روی تنهٔ یکی از آن درختان تنومند، ریسمان‌پیچ کردند. تمام دیار و پیرامون او را دلهره و وحشت فراگرفت. هیچ‌کس به یاد خودش نبود. همه در غم کلبی‌حسین و مرگ او بودند که رستم خان از میان قلعه خارج شد. مقابل کلبی‌حسین ایستاد، اشاره کرد و نهیب زد.

در این حال، یک نفر چوب می‌زد، دو نفر دیگر باران شلاق بر لاشهٔ بی‌حال کلبی‌حسین نثار می‌کردند. وقتی که سیل خون از سر، رخسار، بینی و دندان‌های او در چاک و شیارهای درخت سرازیر شد، اول رستم خان و بعد آخوند بس گفتند. هنوز، سر شب بود. دهکده سراپا در تاریکی

و دلهره فرو رفته بود. چمن‌علی قرار نمی‌گرفت. بی‌تاب بود. کمی‌دورتر از کلبی‌حسین قدم می‌زد. منتظر دروازهٔ قلعه بود که بسته شود؛ زیرا می‌ترسید که فردا کلبی‌حسین کشته شود و یا روی تنهٔ درخت از سرما جان بدهد. لحظهٔ بعد صدای زنجیر قلعه به گوش‌ها طنین انداخت. چمن‌علی به فاطمه که می‌ترسید، می‌لرزید و اشک می‌ریخت و به دروازهٔ خانه‌اش با دو سه زن دیگر تکیه داده بود، گفت: «فاطمه جان، باید ازیجه زودتر برویم.»

فاطمه گفت: «هیچ‌کس به ما جا و زمین نمی‌دهد، کجا برویم؟»

چمن‌علی گفت: «به کابل، اون‌جه کشته نمی‌شیم.»

فاطمه پرسید: «تو استخاره کردی؟»

چمن‌علی گفت: «استخاره به درد خان صاحب نمی‌خورد. او فقط از کشتن خوشش می‌آید.»

چمن‌علی با فاطمه یک دانه چای‌جوش سیاه حلبی، یک دانه نمد سیاه، یک دانه «کنجله» (لحافی که یک روی آن از گلیم است)، یک کاسهٔ چوبی با چند دانه چمچه‌های چوبی، صندوق کوچک چوبی همراه با سه چهار پاو روغن که بین پارچهٔ پوست گوسفند پیچیده داشت، بین نمد، ریسمان‌پیچ کردند.

تاریکی و سکوت بود که چمن‌علی ریسمان را از تن کلبی‌حسین باز کرد. او را در آغوش گرفت و پرسید: «کلبی‌جان، حالت خوبه؟»

کلبی‌حسین گفت: «خوبه، کمی پایم درد می‌کنه، جانم می‌سوزه.»

چمن‌علی پرسید: «راه‌رفته می‌تانی، منزل‌زده می‌تانی؟» کلبی جواب داد: «از منزل‌زدن نمی‌ترسم. شیمه دارم. منزل به کجا؟»

چمن‌علی گفت: «به کجا که کشته نشوی. صبا توره می‌کشند. به شهر کابل، اوجه کشته نمی‌شی، غریبی همه میشه.»

کلبی‌حسین گفت: «چمن جان، از مه تیر اس. دلم آماس داره، درد داره، خون مادرم چی میشه.»

چمن جواب گفت: «دل مه هم درد داره، مه و تو ره خیرس، حال و روز فاطمه و اولادهایت بد میشه؟»

کلبی‌حسین گفت: «تو فاطمه و اولادها را ببر، وقتی که مه حال خان صاحب و ناظر شه، مثل مادرم ساختم، مه به کابل می‌رسم.»

چمن‌علی جواب داد: «به ای دیوانگی نمیشه، تو شیمه نداری. خون د جانت نمانده. یک کرت سر حال شوی.»

کلبی‌حسین گفت: «درست گفتی، خیر باشه. امی برف که جمع شد، گلیم و پلاس خان را هم جمع و به گور خواهم کرد.»

پشتاره و بستر در پشت چمن‌علی بود. طفل پنج‌ساله در پشت فاطمه با کلبی‌حسین که دست طفل شش‌ساله‌اش را در دست داشت، بدون درنگ، راه بیراهه را در پیش گرفتند. از تل، پشته و نیم‌پشته‌ها و از دره‌های چندی گذشتند، ده شبانه روز تا از کوتل «اونی» که با بادهای شدید و گرد و غبار و برف بود، سرازیر شدند. به بازار «سیاه‌خاک» نزدیک سرچشمه رسیدند؛ سپس داخل یکی از سماوارهای بازار سیاه‌خاک شدند و در پس‌خانهٔ آن که گرم بود، اتراق کردند.

هنوز تک‌تک ستاره‌های دم صبح‌گاهی، نور خفیف و نقره‌فام‌شان را در شعاع زرین و آتش‌زای آفتاب پنهان نکرده بودند که چمن‌علی رخسارهای زردگون کلبی‌حسین را بوسید. فرق سر فاطمه را بوسید، گونه‌های دو طفل را بوسه زد. دو قطعه نوت‌های چروکیده و پینه‌خوردهٔ ده افغانیگی به‌دست کلبی‌حسین داد و با ایشان خداحافظی کرد. کلبی‌حسین از خوشی و رضایت تا آن‌جا از عقب چمن‌علی می‌دیدند که در خم و پیچ‌های تپه ناپدید شد.

*

در سه جانب سرای «صفدرعلی»، مشک‌های روغن، بسته‌های گلیم و برک و بسته‌های نمد بود که سربه‌سر چیده شده بودند، جار و جنجال‌های خرید و فروش بود. بدگویی و تندگویی بود، چینه‌زدن بود و سخن از دست‌لاف‌کردن و نکردن. تپه‌های کوچک برف، صحن وسط سرای صفدرعلی را تنگ کرده بود. در بعضی از گوشه‌های آن شعله‌های آتش بلند بود. فروشنده و خریدار گرد آن‌ها جمع بودند. فضای سرای پرهیاهو بود و صدای خشن کربلایی رجب سرای‌دار به این هیاهوی می‌افزود. کلبی‌حسین با سر و نیم‌سر خانواده‌اش زیر سقف زینه که آن را اتاق کوچک ساخته بود، جای گرفته بود. باری، نظر کربلایی رجب به خانوادهٔ کلبی‌حسین خورد. چشمش به بستره و صندوق چوبی آنان افتاد. با پیشانی چین و چروک‌خورده، نزدیک آنان شد و در حالی‌که به این پهلو و پهلوی دیگر کژ و لم می‌شد، مقابل‌شان ایستاد و گفت: «مردکی بی‌عقل، غول دیوانه، از کجا آمدی؟»

کلبی‌حسین گفت: «از وطن.»

کربلایی رجب گفت: «تو ره مستی گرفته بود، مردکی دیوانه، زمستان و دَ شهر کابل مهمانی آمدی.»

کلبی‌حسین جواب داد: «مره چمن‌علی آورد. گفت کشته میشی. کابل خوب اس.»

کربلایی گفت: «چمن‌علی خیال کرده که کابل حمام بابیش اس. مه از نو کرایه می‌گیرم.»

کلبی‌حسین پرسید: «همی دیستی می‌گیری؟»

کربلایی گفت: «دیستی و پستر نمی‌خایه، صاحب‌سرای می‌آیه، معطل نمی‌کنه.»

کربلایی رجب هم‌چنان که لم و خم داشت، دور شد. پیشانی کلبی‌حسین بالای دو کندهٔ زانویش چسپید که فاطمه گفت: «کلبی جان، چار پاو روغن آوردم.»

کلبی‌حسین جواب داد: «خوردنی اولادها چی میشه؟»

فاطمه گفت: «کمی چوب بیار.» کلبی‌حسین گره پوستی و پرپشم روغن را برداشت. داخل سرای صفدرعلی کسی نخرید؛ چون ترازو و سنگ‌های خرد و ریزه نبود. از سرای خارج شد. سر به دال و سرگیجه جانب بیروبار مردم دید. جانب ازدحام و رفت و آمدهای آن‌ها دید.

چندباری هم به این و آن تکر خورد. شانه به شانه خورد. با اشیای عجیب و غریب روبه‌رو شد. آدم‌های گوناگون را دید. با جار و جنجال‌های پر درد سر روبه‌رو گردید، داخل بازار «کله‌خورها» شد. کنار دکان کله‌پزی ایستاد. چشمش روی کله و پاچه‌های گرم و داغ آن دوخته شد. شکمش چنگ شده بود و به پشتش چسپیده بود. روده‌هایش چرنگ چرنگ می‌کردند. دندان‌هایش از سردی به هم می‌خوردند. آب دهنش روی چانه و یخنش جاری شد. چند قدم برداشت، کنار دکان مسگری ایستاد. نمی‌دانست چه کسی روغن‌های او را می‌خرد. آن‌جا تکیه داد که چشمش به کورهٔ مسگری افتاد. چند جوان بی‌کار و بی‌باک گرد هم حلقه زده بودند. گرد کوره چای می‌خوردند، مستی می‌کردند، چیزهایی می‌گفتند؛ ژاژ می‌گفتند و خنده می‌کردند.

خلیفه مسگر هم‌چنان چکش می‌زد که جوانی از لب کوره چشم به کلبی‌حسین دوخت و بی‌درنگ با لبخندی گفت: «ای دو تنگه قرض‌دارِ هر دم شهید چی می‌خایه؟»

دیگرش گفت: «جلو و تسمی شه کنده، بان شه که مسگری ره یاد بیگره.»

دیگرشان گفت: «نی بابا، دَ زیر بغلش برای ما و شما روغن سوغاتی آورده.»

برای کلبی‌حسین آن خنده‌های طویل و پرچاشنی جوانان مفهوم نمی‌شدند و فرقی نداشت؛ فقط خیره خیره می‌دید. باری، جانب خلیفه مسگر دید. کمی به پیش رفت و به خلیفه مسگر گفت: «استاد جان، همی دست‌های خوده یک کمی گرم کنم.»

خلیفه مسگر گفت: «بیا گرم کو. چی آوردی؟»

کلبی‌حسین داخل دکان شد. گره روغنش را روی سینه‌اش گرفت. دستش را گرم کرد و پرسید: «استاد جان، همی روغن‌های مره می‌خری؟»

خلیفه مسگر پرسید: «قوم جان گل، به چند؟»

کلبی‌حسین گفت: «نمی‌فهمم. جوانی گفت چند دیگه، معلوم‌دار که یک بیستی.»
دیگرش گفت: «راست میگه. تا که تجارت روغن‌فروشی را یاد بگیره.»
کلبی‌حسین جواب داد: «مه سوداگری نمی‌کنم، سرای‌دار کرایه می‌خایه.»
خلیفه مسگر گره روغن را روی دستش وزن کرد و حرکت داد. بعد دانست که چهار پاو وزن دارد، همان یک بیستی را به‌دست کلبی‌حسین داد. کلبی‌حسین جانب بیستی دید، جانب خلیفه مسگر دید، چیزی نگفت. دوباره جانب خلیفه مسگر دید، دست بلند کرد. دعا کرد. باری دیگر دعا کرد که جوان گفت: «نقش زدی. کتی مه شیر و خط می‌زنی؟»
کلبی‌حسین گفت: «زنده باشی. مه شیر و خط خورده نمی‌تانم.»
دیگر شان گفت: «آتش کوره ره دم کرده می‌تانی؟»
کلبی‌حسین جواب داد: «نه به خدا، مه ملایی نخواندم، ملا صاحب دم و دعا میتانه.»
صدای دعا کردن آخری کلبی‌حسین، بین خنده‌های قاه‌قاهی جوانان پیچید و در فضا و سقف دودزده و پُردودهای سفید پخته و نوشادُر خورد و محو شد. کلبی‌حسین چند شاخه چوب خرید. دو قرص نان خرید، کمی شکمبه خرید. آن‌گاه داخل سرای شد. هنوز کمی نور زردگونهٔ آفتاب دم شام فضای سرای صفدرعلی را روشن داشته بود که او چوب را مقابل اولادهایش در داد.
شعله‌های خفیف و پُردود بلند بود. هوای اتاق خفه‌کننده و سیاه می‌زد. دو طفل کلبی‌حسین هرگز لب به نان نزدند. قخ می‌زدند. سرفه می‌کردند. سرخ و بعد کبود می‌شدند و آخر هم در بی‌حالی فرو می‌رفتند. آواز کربلایی رجب سرای‌دار بلند شد. کرایه جمع می‌کرد. دم دروازهٔ اتاق کلبی‌حسین رسید و به درون اتاق نظر انداخت دود زیاد بود، تاریک بود که صدا زد: «مردکی دیوانه، از تو پنج روپیه میشه.»
کلبی‌حسین گفت: «کربلایی صاحب، از همی یک شو!»
کربلایی گفت: «نی بابا تا که زنده باشی، زود کو که صاحب سرای آمده.»
کلبی‌حسین پنج افغانی داد. سرفه‌های شدید و پی‌هم دو طفلش بلند بود که کربلایی گفت: «مردکی دیوانه، لوده خان، عقل نداری، ببرشان پیش داکتر.»
کلبی‌حسین پرسید: «کربلایی صاحب، داکتر پیسه نیمخایه؟»
کربلایی گفت: «نی بابا، باز دو صلوات بگو.»
کلبی‌حسین پرسید: «دو صلوات میگم اگر داکتر قبول کنه.»
کربلایی گفت: «گل شگفت. بیا ازی نوده پیوندکو!»

کربلایی رجب با خنده و لبخندی چند قدم برداشت، ایستاد و فکر کرد که دوباره برگشت و گفت: «مردکی دیوانه. مه صبای روز جواب حکومت و پولیس را داده نمیتانم.» کلبی حسین پرسید و گفت: «کربلایی صاحب برای چی، مه دزدی نمی‌کنم.»

کربلایی گفت: «پدرت هم که باشه دزدی نمیتانه، اولادهایت میمیرن، مه به غضب خدا و حکومت میمانم.»

کلبی‌حسین گفت: «به کجا برم. نابلد استم.»

کربلایی گفت: «به گور برو. د ای سرای نمیشه. برو یگان گراج مراج ره پیداکو.»

کلبی‌حسین دو روز حیران و کلافه، خسته و یخ‌کشیده همراه با گرسنگی، این کوچه و آن کوچه را گشت، پس‌کوچه‌ها را گشت. دم شام روز سوم بود؛ دانه‌های برف روی هم فرود می‌آمدند. به بالای کوه چنداول، میان سرک و سراشیبی شفاخانهٔ ابن سینا و قلعهٔ هزاره‌ها که رسید، کنار دروازهٔ حویلی تکیه داد. چپ و راستش را دید و بعد پشت سرش نظر انداخت. آن‌گه در اندیشهٔ نافرجام و نامعلومش فرو رفت. اندیشید که باز به کجا رود! تا آن وقت هیچ‌کس از مقابلش نگذشته بود. دلتنگ اندیشید. تا می‌خواست که جانب سرای صفدرعلی به راه افتد که سیاهی از دور به نظرش رسید، جانب او می‌آمد. سیاهی سر رسید و از کلبی‌حسین پرسید: «مردکی دیوانه، آدم گم کردی یا دزد استی؟»

کلبی‌حسین گفت: «اولادهای مه ناجورن، جای میپالم.»

آن مرد گفت: «که ناجور استن، مه خو داکتر نیستم. جای چی.»

کلبی‌حسین گفت: «داکتر نی، یک گراج مراج بی‌کاره باشه.»

مرد لحظهٔ مختصری اندیشید، جانب گراج متروکه‌اش دید که در دو سه متری دروازهٔ حویلی‌اش بود. آن‌گاه سرش را شور و حرکتی داد و پرسید: «از کجا استی؟»

کلبی‌حسین گفت: «از وطن.»

مرد پرسید: «دَ گراج چی می‌فروشی؟»

کلبی‌حسین گفت: «چیزی نمی‌فروشم.»

مرد پرسید: «نانوایی زنانه می‌سازی؟»

کلبی‌حسین جواب داد: «نخیر، برای اولادهایم خانه می‌سازم.»

مرد گفت: «برو ببی کمی چتل اس، کمی نم داره.»

کلبی‌حسین گفت: «خیر ببینین.»

مرد گفت: «باز یک کمی کاروبار خانی ما ره بکنین.»

کلبی‌حسین گفت: «به چشم. به وطن هم کار می‌کردم، برای خان صاحب کار می‌کردم.»
مرد داخل حویلی‌اش شد. کلبی‌حسین با عجله داخل گراج شد؛ تاریک بود. گراج زیاد ناپاک بود. اطفال کوچه کمی آن را آلوده و پرتعفن کرده بودند. یک کنج و گوشهٔ آن خشک بود، یک دو گرهی از پیشانی کلبی‌حسین کم شد. با خوشی و با دست‌های کرخت و یخ‌کشیده کثافت و لجن‌ها را روفید، آن‌گاه در را بست و جانب کشیدن کوچ و بارش خیز برداشت. دانه‌های برف به‌شدت روی هم جابه‌جا می‌شدند که بار و پشتارهٔ کلبی‌حسین داخل گراج شدند. باد شدید، برف‌ها را از چاک دروازه تا یک‌ونیم متری داخل گاراج می‌پاشید. از نان و خوردنی چیزی به یاد نداشتند. هرچه بود مصیبت سرما بود که کلبی‌حسین را در ورطه‌های سرگیج‌کننده و فردای سراب‌گونه غوطه‌ور کرده بود. کله‌اش می‌چرخید که نمد را در کنجی انداخت. کنجله، آن یگانه لحافش، را بالای فاطمه و دو طفل در سینه و بغل چسپاندهٔ او انداخت، کلهٔ او دور می‌زد که چند شاخ چوبی را گوگرد زد و درشان داد. آن‌گاه مقابل آن‌ها نشست و سر به زانو شد و به فکر فرو رفت؛ فکر نگاه داشتن زن و فرزندانش. در فکرهای بی‌حد و حصر غرق بود که ناگه صدای پُررعشه و لرزان فاطمه به گوشش رسید: «کلبی‌جان خوب امس ریسپان داری.»

کلبی‌حسین جواب داد: «اگر بار و پشتاره پیدا شوه، برفس.»
فاطمه گفت: «ندیدی که او جوالی برف پاک می‌کرد؟»
کلبی‌حسین گفت: «مه برف پاک می‌کنم. راش‌بیل ندارم. پیسه نمانده.»
فاطمه گفت: «خیرس. پیسهٔ نمد ما راش‌بیل میشه.»

*

نزدیک سحر بود. همه از سردی می‌لرزیدند. کلبی‌حسین تا آن دم هیچ نخوابیده بود. سرفه‌های دو طفل فاطمه آرام نگرفته بود. سینهٔ فاطمه هم می‌سوخت. در آن دم بود که ماده‌سگی با چوچه‌هایش دهن دروازهٔ گراج آمدند و دراز کشیدند. سگ پوزش را در چاک دروازه می‌چسپانید و بو می‌کشید. بوی چیزی را که می‌خواست به مشامش نرسید؛ بوی خوردنی. چوچه‌هایش باریک و خفیف زوزه و ناله کشیدند، یک مشت پوست و موی بودند. از مادرشان شیر و طعمه می‌خواستند. از میان گراج هم ناامید شدند. مادر کنار دروازه لولید و قوله‌های طویل سرداد. چند قوله کشید؛ بعد قوله‌هایش خموش شد و چندی بعد زوزه‌های دلبندهای عزیزش هم شنیده نمی‌شد. در خموشی که دیگر هرگز از ننه‌شان شیر و طعمه‌ای نخواستند. پی آن، آواز مقبول و رسای مؤذن مسجد قلعهٔ هزاره‌ها بلند شد. آواز دعوت به‌سوی خدا، آواز کار و تلاش، آواز کار و زندگی و زنده‌ماندن برای کلبی‌حسین و برای

فاطمه و دو طفلک او. کلبی‌حسین از آن آواز و ندای امیدبخش خوشش آمد. از پشت کالبد یخ‌کشیدهٔ فاطمه برخاست بی‌شیمه و کرخت نشست. تمام بند و استخوانش ترق ترق کردند. ریسمان را گرد شانه‌هایش انداخت. زبان فاطمه کمی حرارت داشت، فشار زیاد بالای سینه‌اش آورد و با صدای خفیف و جریحه‌داری گفت: «کلبی جان، برای کار که میری نمده بفروشی.»

کلبی‌حسین گفت: «نمد باشه.» حالت خوب، بچا زنده میشن، سگ بسیار قوله کشید، سگ‌ها مردن.

فاطمه گفت: «خیرس. البته گشنه بودن. البته او ناره هم یخ زده بود.»

کلبی‌حسین گفت: «خدا پرده کنه، سگ بسیار قوله کشید، بچه‌ها چی میشن؟»

فاطمه گفت: «خیرس باز یک دو نانی خیرات می‌کنیم.»

کلبی‌حسین گفت: «نان از کجا، خیرات از کجا میشه.»

فاطمه گفت: «فکر قولی سگه نکو، یک دو دانه گولی ره بکو.»

کلبی‌حسین جواب داد: «پناه به خدا، اگه یک پیسی چوب و دو نان پیدا شوه.»

برف به‌اندازهٔ سی چهل سانتی روی زمین خوابیده بود. باد تندی می‌وزید و گاهی هم برف‌ها را به رخسار و روی کلبی‌حسین می‌چسپانید. کلبی‌حسین در دهن گراج دعای یمن و برکت خواند. دعا کرد برای دو طفلش؛ دعا کرد برای فاطمه. دعای دیگر خواند و به جان و تنش چف کرد.

دست جانب آسمان کرد، از خدا استمداد جست. چشمش که به لکهٔ ابر گلابی و نارنجی‌رنگ افتاد، به یاد وقت‌های مشحون از عشق و مهر فاطمه افتاد. به یاد آن رخساره‌های شکری و گلابی فاطمه، به یاد آن فاطمهٔ مست، خوش‌گوشت و سپیدش افتاد که می‌آمد و روی زمین و لاشه‌های سبز گندم خوابش می‌داد، خفه‌اش می‌کرد و رخساره‌های آفتاب‌زده و عرق‌آلودش را بوسه می‌زد. روی آغوش نرم و گوشتی‌اش می‌فشرد. گونه‌هایی چون برگ سفیدارش را به گونه‌هایش می‌مالید. در این خاطره‌ها غوطه‌ور بود و می‌اندیشید که باد تند و سردی برف‌ها را به رخسارش کوبید، لحظه‌ای سرحال شد. مگر باز هم به فکر فاطمه افتاد که حال مانند برگ خزان‌زده سفیدار شده است. بی‌گوشت و بدپوست شده است. از گوشه‌های چشمش چند قطره اشک سرازیر شدند، روی گونه‌هایش لولیدند و روی یخنش خشکیدند. زمانی‌که به یاد دو دانه تابلیت و چند شاخ چوب افتاد، به سمت جادهٔ میوند قدم انداخت. گوش‌هایش متوجه آوازی بود. متوجه آوازی بود که جوالی جوالی برایش صدا بزنند: چشمش جانب دوکان‌ها بود. سردی پی‌هم برف‌های چشم و گونه‌هایش را خشک و پاک می‌کرد که شنید: «جوالی، جوالی، بیا برف‌های پیش دکان مره پاک کو.» او برف‌ها را مثل برق روبید.

بعد که راش‌بیل دکان‌دار را دوباره تسلیمش کرد، دو افغانی اجرت برف‌پاکی را در جیب نمود. از آن خوش بود. با چنین خوشی و با چنین امیدی، داخل سه دکان چنداول شد، سراپای سه دکان را گشت چیزی نصیبش نشد. جانب آدم‌هایش دید. آدم‌هایش همه بی‌پندک و بار بود. از هیچ‌کدام آنان صدای جوالی گفتن را نشنید، برگشت قدم جانب سرچوک و مرادخانی برداشت. ریسمان روی شانه و پیرامون گردن او سنگینی می‌کرد. شکم او به پشتش چسپیده بود. آب‌های تیزاب‌گونهٔ دهنش را فرو می‌داد و سرما گویی اره‌ای بود که به دو نیمش می‌کرد. پای دیوار مسجد پل خشتی رسید. ایستاد چشمش به دو تبنگ، سه تبنگ و چار تبنگ نان‌های باسی افتاد. می‌لرزید. بچه‌گک‌ها که پشت سر تبنگ‌ها نشسته بودند، هم می‌لرزیدند. بچه‌گک‌ها یک‌صدا به کلبی‌حسین می‌گفتند: «از مه بخر، از مه بخر که خوبش اس، از مه بخر گرمس، گرم...» دست کلبی‌حسین میان جیبش رفت. شیمه و نیرویی برای بار و پشتاره نداشت. دو افغانیگی را میان پنجه‌هایش گرفت، مالش داد. باز مالشش داد.

وقتی که رها کرد، بچه‌گک گفت: «به یک دویی بخر نی که مره یخ زد.»

کلبی‌حسین گفت: «دو دانه گولی می‌خرم.»

بچه‌گک گفت: «گولی چه کار میایه. نان باسی نیست. بخر که باز گشنه می‌شی.»

کلبی‌حسین گفت: «مه گشنه نیستم.»

از بچه‌گک شنید: «کاکا جان، تو چقه بی‌غیرت استی. دل نزن، زود بخر.»

کلبی‌حسین گفت: «بار پیدا نمیشه.»

بچه‌گک گفت: «خی دیگه برو ده زیارت سخی، ده یگان قبر در آی.»

کلبی‌حسین گفت: «مه خو تنها نیستم.»

از بچه‌گک شنید: «خی مره کتت ببر، یا برو سایی ته از سریم گم کو.»

کلبی‌حسین گفت: «میرم.»

بچه‌گک گفت: «کمی زودتر دیگه. لنده‌غره، سودای مه بند کدی.»

بچه‌گک‌ها می‌گفتند: «اوهی، اوهی، تره ره ببی تره ره، اوهی اوهی. لنده‌غره ببی...»

کلبی‌حسین آهسته قدم برمی‌داشت. سر به زیر بود. می‌اندیشید تره چیست. می‌اندیشید لنده‌غر چیست. برای او این‌گونه گپ‌ها و کلمات تأثیری نداشت. جان و روان او را یک چیز زیر تأثیرش خورد می‌کرد. تجزیه می‌کرد؛ فقط شبی را که پیش رو داشت. از پل خشتی گذشت. داخل بازار پرجمعیت مرادخانی شد. به چوب‌فروشی رسید. به چوب‌فروشی مقابل پل یک پیسه‌گی.

پاها و پنجه‌هایش مانند دو کندهٔ یخ بودند. در گوشه‌ای از دکان و پای سماواری نشست. زیر

پایش تر بود. داخل سماوار نشد. می‌ترسید و باید آن‌جا چاینک چایی را می‌خرید و می‌نوشید. آن‌گاه پاهایش را از میان کلوش‌هایش بیرون آورد. از میان کلوش‌های رابری؛ کلوش‌های ساخت مرادخانی. نوک پنجه‌های تر و آب‌چکانش را پیش دهنش گرفت. به حرارت دادن شد.

آفتاب درست میان دو قلعهٔ کوه شیردروازه و آسمایی بود. کم‌حرارت بود. می‌لغزید و به‌سوی غروب شامگاهی می‌رفت. مردم هم از جلو کلبی‌حسین با شتاب و راضی و کم‌راضی و یا خوش و ناخوش می‌گذشتند و به‌سوی سرپناه‌های‌شان می‌رفتند. نزدیک‌شدن شام برای کلبی‌حسین خوشایند نبود. دلهره‌ای در او جای گرفته بود. باز هم پُر امید بود. امیدوار بود و گوش به آواز مشتری و بار داشت. هنوز سر پنجه‌های پایش را چند کوف و پفی نکرده بود که شنید: «جوالی، جوالی، بیا نی، باز ده خانیت ماچ و کوف‌شان کو.»

کلبی‌حسین بی‌درنگ دوید. یا الله گفت، یا مشکل‌گشا گفت. بندهای کمرش ترق ترق صدا کردند. دو زانویش هم صدا کرد. جوالی دیگری هم دویده و جانب رنگ کبود کلبی‌حسین دید، جانب وضع ناهنجار و تن برهنهٔ او دید، ایستاد و چیزی نگفت. کلبی‌حسین پرسید: «حاجی صاحب، چی کنم؟»

حاجی گفت: «بچیم، بار می‌بری یا که پاهای ته خینه می‌کنی، تا دهمزنگ به چند می‌بری؟»

کلبی‌حسین دهمزنگ را ندیده بود و بلد نبود. جوالی دیگر گفت: «حاجی آغا، باز هفت روپیه.»

حاجی به کلبی‌حسین گفت: «خودت بگو.» خودت بگو چند میشه. او ظالم دیگیت زیاد گفت، هفت روپیه گفت.

کلبی‌حسین گفت: «حاجی صاحب باز هرچه که دادین.»

حاجی گفت: «حج ده کمرت زد، زود کو مره یخ زد، باز پنج روپیه.»

جوالی دیگر کمکش کرد. با دلسوزی بار ده سیر چوب را در پشت او داد. کلبی‌حسین با بی‌شیمگی تمام به راه افتاد. می‌لرزید. از پگاه، از شب بیشتر بی‌شیمه بود. دو قدم برداشت، سه قدم برداشت، زانوهایش سستی رفت. ایستاد. می‌لرزید که حاجی گفت: «مردکی دیوانه، نمی‌شرمی کتی ازی تنی شاه‌توتیت.»

کلبی‌حسین گفت: «حاجی صاحب می‌برم. دو روز شد که پاهایم یخ کشیده، بی‌شیمه شده.»

حاجی صاحب گفت: «خدا کنه ده روز شده باشه. برو پای‌دَوِی حمامه بکو که گرم و نرم باشی، شیمه داشته باشی.»

کلبی‌حسین جواب داد: «حاجی صاحب می‌برم.»

حاجی گفت: «تنه ره ببی، صدقی نان و ای شهر و بازارش شوی.»

کلبی‌حسین گفت: «خیرس حاجی صاحب زود می‌برم.»

کلبی‌حسین دو قدم دیگر برداشت، ناگاه هردو زانویش خم خورد. خمید و به زمین افتاد. رنگش قهوه‌ای شد. آخ گفت، ناله کرد و از حال رفت. جوالی دیگر فوری دوید با عجله او را از زیر بار چوب کشید. معطلی نکرد، او را بغل زد و داخل سماوار نمود. برگشت و به حاجی گفت: «حاجی صاحب پنج روپی او ره میتین؟»

حاجی گفت: «برای چی، لوده خان برای ای چند قدم. ای که مره یخ زده چی، برو بابا، خر مفت مرگش ده او اس.»

جوالی گفت: «حاجی صاحب شکر خدا یک سروپای شما ده‌هزار اوغانی می‌ارزه، دو سه تار قبرغی بیچاره دور رفته.»

حاجی گفت: «قصی مفت ته بان، پشت کو که مره یخ زد.»

جوالی از دهمزنگ برگشت. نفس می‌زد. شمله و شف دستارش که گرد پوزش بود، یخ بسته بود. داخل سماوار شد. با کرتی دبل و کلفت جوالی گریش کلبی‌حسین را پوشاند. او را در پشتش انداخت و به سرعت قدم می‌انداخت. کلبی‌حسین می‌نالید. گاهی آخ می‌گفت. از سه دکان چنداول که کمی گذشته بود، کلبی‌حسین خواهش کرد او را به زمین گذارد. جوالی او را روی پلهٔ دکانی تکیه داد.

کلبی‌حسین همان دو افغانی را از جیب بیرون آورد، به‌دست جوالی داد و گفت: «دو دانه گولی بخر.»

جوالی پرسید: «گولی چی باشه؟»

کلبی‌حسین گفت: «گولی سینه‌بغل، گولی سینه‌پهلو باشه.»

جوالی پرسید: «دیگه چی باشه؟»

کلبی‌حسین چیزی نگفت. جوالی چند قدم برداشته بود که کلبی‌حسین ضعیف زمزمه کرد: «پنج روپی دیگه نشد. البته خواست خدا نبود که بچای مه چی میشن.»

جوالی دو دانه تابلیت خرید و کلبی‌حسین را پشت کرد. سراپردهٔ عریض و بی‌کرانهٔ شب سیاهی‌اش را بر شهر کابل پخش و گسترده بود که جوالی داخل گراج شد. گراج تاریک بود. سیاه می‌زد. گراج در سکوت بی‌نفسی می‌پایید و در سکوت سردی و سیاهی. هرچه بود، تعفن بود. بوی نم و بوی بی چیزی بود؛ بویی که گفتی از میان گور مرده‌ها از میان قبرهای تازه برمی‌خاست. بوی دود و چوب نبود. بوی زغال هم نبود. بویی بود که از آدم‌های تر و نم‌کشیده برخاسته بود. بوی فاطمه که

با دو فرزندش زیر کنجله (لحاف) گره خورده بود و چنان گره خورده بود که پنداشتی مشتی از کچالو و شلغم را زیر خاک ذخیره کرده باشی.

جوالی همین‌که کلبی‌حسین را در پهلوی بستر فاطمه تکیه داد، شروع به پالیدن کرد. از چراغ و روشنی خبری نبود. دستش به چای‌جوشی خورد که آن هم آب نداشت. کنار چای‌جوش فقط کاسهٔ چوبی را یافت که سه دانه چمچه میانش بود. اندیشید. خم شد و پهلوی کلبی‌حسین زانو زد. دو دانه تابلیت راه به‌دست او داد پرسید: «حالت بدتر شده؟»

کلبی‌حسین جواب داد: «خوبم، اولادها زنده میشن؟»

جوالی گفت: «امشالا، دیگه پیسه میسه داری؟»

دست کلبی‌حسین با علامت منفی حرکت کرد. جوالی گفت: «غم نخور، تو به اولادها گولی بخوران، مه چوب میارم.»

جوالی جانب سه دکان چنداول شتافت. تپه‌های برف و لغزش آن‌ها از سرعتش می‌کاست. چوب خرید. یک‌دانه شمع خرید. از دکان کله‌پزی مقداری شکمبه خرید و میان سه قرص نان پیچید. آن‌گاه کوچه و پس‌کوچه‌ها را پشت سر گذاشت و داخل گراج شد. آتش در داد، چای‌جوش را برداشت، خارج شد. زنجیر دو دروازهٔ حویلی را که شور داد و به صدا درآورد، کسی به او آب نداد و جواب رد دادند. چای‌جوش را از مسافرخانهٔ بزرگ قلعهٔ هزاره‌ها پر کرد و دوباره داخل گراج شد؛ سپس کاسهٔ چوبی را برداشت و به کلبی‌حسین گفت: «کلبی جان، نان بخو.»

کلبی‌حسین گفت: «مه زنده نمیشم. اولادها زنده میشن؟»

جوالی گفت: «دو شو و دو روز شد که نان نخوردی. شکمبه آوردم شکمبه شیمه داره.»

کلبی‌حسین جواب داد: «شیمه که داره، اگه فاطمه و اولادها بخورن.» بعد از این گفتهٔ جوالی، کلبی‌حسین دیگر سخنی نگفت. جوالی دست به رخساره‌های او کشید، دست روی پیشانی او کشید. کلبی‌حسین گپ و سخنی نگفت، لحاف و کنجله را کمی پس کشید و صدا زد: «فاطمه، فاطمه چوچا از گشنگی و خنک میمیرن، چوب آوردم. نان بخورین.» جوالی مکث کرد. گوش فراداد. بازگشت. خوراک، فاطمه، خوراک! نان هم آوردم. گوشت شکمبه آوردم. یخ میشه به اولادها گولی بخوران.

جوالی از فاطمه جوابی نشنید. برخاست و شمعش را افروخت. برگشت جانب چشمان فاطمه دید در آن‌ها خیره شد. هردو چشم فاطمه را مانند دو درز گندم دید. مثل دو شیشهٔ درزبرداشته دید. مثل دو شیشهٔ خاک و خاکسترگرفته‌ای. فاطمه از همان سرشب از همان پگاه هردو طفلش را محکم

روی سینه و آغوشش چسپانده بود. از همان پگاه، اطفال او دیگر سرفه نکرده بودند. جوالی این بار کمی زیادتر لحاف را پس کشید؛ سپس دست‌های هردو طفل را بلند کرد و حرکتی داد؛ اما آهسته و نرم رهای‌شان کرد. ایستاد، صندوق سینه‌اش آماسید. گلویش خفه شد. قدمی انداخت و بالای سر کلبی‌حسین ایستاد. دلش آتش گرفت. دلش سوزید و گفت: مردکهٔ دیوانه، ای گراج جای آدم نبود. خر و خوک ده ایجه پوست میته، خانی صاحب گراج خراب شوه...

از کلبی‌حسین جوابی نشنید. سرگیجه رفت. از نهادش دود برخاست. گوش‌هایش صدای بد کرد. چشم‌هایش سیاهی رفت. آن‌گاه موجی از غبارهای خاکستری‌رنگ روی شیشه‌های چشم او را پوشاند. موج غبارها این بار تیره‌تر همراه با جرقه‌های شش‌رنگ و هفت‌رنگ به چرخیدن شدند.

دوباره قدم جانب فاطمه گذاشت، شمع را مقابل رخسار و چشم‌های او گرفت، به خود جرئت داد. پرامید بود؛ به امید زنده‌بودن آنان. کسی نبود که بشرمد. از گناه هم نترسید. آن‌گاه صلواتی گفت و در پهلوی فاطمه نشست تا خواست که دست زیر بغل و زیر شانه‌های فاطمه بیندازد، او را بلند کند و زنده‌اش بیابد که چشم‌های جوالی برق زد. چیزی در نظرش مجسم شد. دو ماهی‌بچه‌ای مجسم شد. دست پس کشید. دو ماهی‌بچهٔ خشکیده را دید و ماهی‌بچهٔ بی‌خون و طلایی‌فام را دید که روی سینهٔ سرد تابه و روغن‌های سیاه و سوختهٔ آن چسپیده‌اند و آرام گرفته‌اند.

جوالی برخاست. سرش چرخید و دور زد. صلوات گفت. دو صلوات دیگر. جانب کلبی‌حسین دید که او در خستگی، در سوز و درد، در دنیای گذشتهٔ پُرادبار ولی پرامید و در دنیای بدفرجام پیش رویش فرو رفته، آن‌گاه اول کنجله (لحاف) را بالای کلبی‌حسین انداخت؛ سپس هر سه جسد را رو به قبله دراز کرد. چادر بزرگ سیاه فاطمه را بالای‌شان کشید. چوب‌ها سوخته بودند و نور روشنی‌ای نداشتند. وقتی که شمع هم خاموش شد، گراج در سیاهی غوطه خورد و در سکوت فرو رفت و جوالی هم رفت.

بیست سال از آن روزگار گذشته، حال که موی‌های سر، ریش و حتی موی‌های بروت کلبی‌حسین هم سپید شده، باز هم می‌تپد. کمی خمیده، بار می‌کشد.

خوب و عمیق می‌اندیشد. با جبین گشاده نفس می‌زند و بار این و آن را می‌رساند. وقتی که در سایه و یا در دل آفتاب و پشت به دیواری تکیه می‌زند و از او حال و چیزی می‌پرسند، اول شکر می‌کشد. آهی سر می‌دهد و بعد آن می‌گوید: هی هی! برادر جان، چه بگویم. او «کنج گراج» و ویران‌شده از یادم نمیره. باز لب می‌گشاید، لبخندی می‌زند و با کمی خوشی و رضایتی می‌گوید: «خوب شد! اگر رستم بیخ مره کند، انقلاب، خانی ظلمه کند. بیخ رستم خان و تمام قبیلی ظالم

شه کند و چپه کرد...» بعد از این گفته، کلبی‌حسین در سکوتی فرو می‌رود و بی‌درنگ برمی‌خیزد و به‌سوی کار و پیدا کردن پشتاره‌ای قدم برمی‌دارد.

گلچهره؛ زیبای اسیر[1]

از روزگار کودکی و خانهٔ پدر چیزی که به یاد گلچهره مانده، آغوش گرم و مهربار مادر است. به یادش می‌آمد که چگونه آغوش مادر را پناه خود، بهشت خود و همه‌چیز خود می‌دانست. به یادش می‌آمد که در غریو رعد، در دهشت زلزله، در غوغای برف‌کوچ و در غرش سیل، چگونه مادر، مادرگویان در دامان وی پناه می‌برد.

هیچ حصاری را استوارتر از دامن مادر نمی‌دانست. هر حادثهٔ بزرگ را در پناه آن حصار متین، خُرد و ناچیز می‌شمرد. به یاد می‌آورد که چگونه مادر تا دل‌های شب بر بالین وی می‌نشست و آهسته‌آهسته زمزمه می‌کرد.

گلچهره خیال می‌کرد هنوز جای بوسه‌های مادر بر سر و روی وی گرم است. به یاد داشت که مادرش افسانهٔ دو بت بزرگ بامیان را به چه زیبایی روایت می‌کرد و می‌گفت:

«نام آن بت بزرگ «سلسال» و نام آن بت کوچک «شهمامه» بود. سلسال پسر جهان‌پهلوان بامیان بود و شهمامه دختر میر بند امیر. سلسال در نیرومندی و دلیری همهٔ آداب و فنون پهلوانی همتا نداشت، نام شهمامه در زیبایی و دلیری به سر زبان‌ها بود.

روزی از روزها، چشم سلسال به شهمامه افتاد. به یک دل بل به هزار دل عاشق و شیدای وی گردید. شهمامه را نیز آوازهٔ پهلوانی و نیرومندی و شهامت سلسال مفتون خود نموده بود.

آوازهٔ دلدادگی سلسال به شهمامه در سرتاسر بامیان و بند امیر گسترده شد. میر بند امیر هرچه در قدرت داشت، انجام خواستگاری‌های مکرر پسر جهان‌پهلوان بامیان را به تأخیر افکند. سرانجام شرایط خود را چنین شرح داد:

«باید میر بامیان بر دریا بند نهد تا دیگر در زراعت مردم تخریب وارد نکند. آب دریا ذخیره گردد

---

۱. «گلچهره؛ زیبای اسیر»، مجلهٔ میرمن، شماره‌های ۵- ۶، ۱۳۶۷. (اقتباس از کتاب «عیاری از خراسان»، اثر استاد خلیلی، چاپ دهلی، ۱۱۶۱، گزینش از شکیبا).

تا مردم از خشکسالی در امان باشد. پلنگان وحشی که موجب آزار مردم‌اند، از پا درآورده شود. آن اژدهای دو سر که چهل دختر بی‌گناه را به نفس آتشینش هلاک نموده، صید شود. بعد از انجام این شرایط، سلسال به شهمامه دست خواهد یافت.»

سلسال سه سال با سیل‌های خروشان پنجه داد؛ پلنگان ستیزنده را از پا درآورد؛ اژدهای دو سر را با شمشیری که از فولاد آبدادهٔ درهٔ آهنگران درست شده بود، دو نیمه کرد و امر داد تا از پوست آن راه قصر شهمامه را در روز عروسی فرش نمایند تا منطقهٔ بند امیر و بامیان از برکت تلاش‌های خستگی‌ناپذیر وی بهشت جاودان گردد. مرد و زن در انتطار روزی به سر می‌بردند که جشن عروسی برپا گردد و در آن روز کوه و دره و شهر و بازار را تزیین کنند و در شادمانی عروسی که در زیبایی و حسن اخلاق محبوب همگانند، باید مردم در جشن آن‌ها انباز گردند.

پیشوایان قوم در بامیان و بند امیر پیشنهاد کردند که مردم بند امیر به افتخار داماد و مردم بامیان به افتخار عروس، دو یادگار تعمیر نمایند.

پیشنهاد به موافقت عامه پذیرفته شد؛ به این ترتیب که دو رواق بزرگ در دل کوه بتراشند و در بامداد جشن عروسی، داماد در رواقی که همشهریان عروس تعمیر نموده‌اند و عروس در رواقی که همشهریان داماد بنا نهاده‌اند، بایستند. زنان و مردان بند امیر و بامیان در برابر آن‌ها صف کشیده، مبارک‌باد گویند. روز نوروز برای این جشن فرخنده اختصاص یافت.

نوروز در طلیعهٔ بهار فرا رسید و بامدادگاه، عروس و داماد با جامه‌های فاخر، هریک در رواق خود جابه‌جا شدند. نسیم صبح‌گاهی می‌وزید. شاخه‌های بادام و زردآلو شکوفه بار آورده بود. با خندهٔ خورشید، صدای مستان کبک از هر سنگ گوش دلبر را نوازش می‌داد. جست‌وخیز ماهیان خال‌دار در امواج نقره‌فام رودخانه که خال‌های آن چون دانه‌های یاقوت می‌درخشید، از دور نظررُبایی داشت.

آهوان مارخوار با شاخ‌های تاب‌خوردهٔ بلند و غزالان مست با شاخ‌های کوچک و هلالی، از این تیغه به آن تیغه می‌جهیدند. در سینهٔ کوهسار، بسان پارچهٔ ابریشمین زیبا، سه خط رسم شده بود.

در قله‌های برف‌پوش، خطی به سپیدی و روشنایی صبح‌دم؛ در کمرهای پرجنگل، خطی به سبزی و شستگی زمرد و در دامنه‌های چمن، چمن لاله به سرخی شفق، نظرها را جلب می‌کرد؛ گویی کاینات یکسره جان گرفته‌اند. از دل هر سنگی و از زبان هر برگ گل و خاری زمزمهٔ زندگی شنیده می‌شود. هر ذره خاک و هر قطره آب با مشک و شراب درآمیخته است. بر روی سلسال پرده‌ای از ابریشم گلنار و بر روی رواق شهمامه پرده‌ای از حریر سبز آویخته بودند. قرار بر آن بود که به مجرد طلوع آفتاب، پرده‌ها را یک سو کنند تا جهان‌پهلوان نیرومند بامیان و دوشیزهٔ زیبای بند امیر ناگهان

در نظرها نمایان گردند تا آواز شادمانی مردم با صدای خندهٔ کبک و سرود مستانهٔ امواج دریا از آن استقبال کند، تا روشنایی و گرمی آفتاب صبح‌گاهی فریاد مبارک‌باد مردم را بدرقه باشد.

سرانجام، پرده‌ها یک‌سو زده شد. هزاران دل که در انتظار می‌تپید و هزاران چشم که برق اشتیاق در آن می‌تابید، یک‌باره در سکوت و حیرت فرو رفتند؛ سکوت مرگ‌آفرین و حیرت دهشت‌انگیز. آری، هر دوی دلداده سنگ شده بودند. سنگ، سنگ، سنگ‌های خاموش، سرد و بی‌جان.

مردم از هراس و دهشت در برابر آن دو بت سنگین، بی‌اختیار به سجده افتادند. از آن پس بامیان معبد عشق شد.

مردم تصمیم گرفتند که پس از این، هر هفته یک شب به یاد آن دو دلدادهٔ ناکام به آواز بلند گریه کنند. این است زمزمهٔ معبد عشق و شهر غلغلهٔ گلچهره که از این خاطره‌ها فراوان داشت.

*

گلچهره از پسران و دختران هم‌بازی‌اش همیشه با اشک و آه یاد می‌کرد. در عالم خیال صدای سم اسپ کبود و کوه‌پیمای پدر، احساسات خفته‌اش را بیدار می‌نمود؛ خصوصاً یاد روزهایی که پدر او را در قفایش بر اسپ می‌نشانید و به گل‌گشت دره و دریا با خود می‌برد و از دیگر فرزندانش نازدانه‌تر بود و هنوز برخود می‌بالید و زار زار می‌گریست.

*

شب‌های کوتاه و ستاره‌بار تموز است. شاهزاده خانم در بستر اطلس سبز. روی تخت نقره‌کار، بر صفحهٔ داخل قلعه، دختر شاه دراز افتاده. پرتو لرزان ماه با عطر گل‌های چمن درآمیخته، در و بام قلعه در سکوت فرو رفته. دو کنیز آهسته‌آهسته کف پای شهزاده خانم را هی می‌مالند. آن سو ترک، صراحی کبود بلورین، سرشار از شربت گلاب و قند با جام زرین، به روی میز نهاده شده.

گلچهره که امسال پنجاه خزان عمر را دیده، بر بالین شهزاده خانم نشسته و با پکهٔ پر طاووس، نسیم شبانه را بر روی گیسوی وی به اهتزاز می‌آورد. گلچهره مانند سایر کنیزان، همهٔ احساسات زنانه و آرزوهایش مرده و در میان چهاردیوار قلعه مدفون شده است. دیگر بیچاره مجسمه‌ای است از سنگ که هرگونه اراده و آزادی از وی مسلوب است. دیگر وی به حکم سایهٔ ولی نعمت خویش است. دیگر وی مانند سایر اجسام قلعه، ملک مسلم و بلامنازع دیگران است.

شهزاده خانم سرش را بر بالش پر قو که قبه‌های زراندودش در فروغ ماه می‌درخشید، نهاده و منتظر است گلچهره به عادت هر شب، افسانهٔ خود را آغاز کند. آهسته گفت: «دیگر افسانه‌های «امیر حمزه»، «الف لیله یا هزارویک شب» و «چهار درویش» دلم را ملول کرده‌اند، امشب افسانهٔ

نو باید گفت!»

گلچهره بیمار بود و مجال شب زنده‌داری نداشت. هر قدر حافظه‌اش را کاوش نمود، افسانهٔ دیگر نیافت جز سرگذشت خونین خودش.

با خود گفت چه می‌شود اگر شهزاده بداند که من از خود و سرگذشت خود سخن می‌رانم. سرنوشت ما در نگاه آن‌ها همه در حکم افسانه است.

پس افسانهٔ خود را چنین آغاز کرد: در دامنهٔ کهسار بلند و هولناک جنگل‌پوش و برف‌اندود، دهکدهٔ کوچکی بود و در آن دهکده قلعه‌ای مانند این قلعهٔ دختر شاه با دیوارهای بلند و چار برج استوار داشت. آن قلعه از مردی بود مال‌دار و کشاورز که اسپ و گوسفندش به فراوانی شهرت داشت و مردم احترامش می‌کردند و مانند پدر قبیله دوستش داشتند. او دختری داشت زیبا که از دیگر فرزندانش محبوب‌تر بود. هیچ‌گاه از پدر جدا نمی‌شد. پدرش هرجا می‌رفت، او را با خود می‌برد. در کشت‌زارها، در شکار آهو و کبک، در صید ماهی همیشه پدر او را با خود به اسپ می‌نشانید. به آخوند دهکده توصیه و تأکید می‌کرد که او را خواندن و نوشتن بیاموزد. مادر نیز بیشتر از دیگر اولادش به وی محبت می‌ورزید. هر روز صبح دعاهای مخصوص می‌خواند و بر روی وی می‌دمید و در برابرش اسپند دود می‌کرد تا از زخم چشم محفوظ ماند. در گردن دختر پیوسته تعویذها با پوش چرم سیاه و ناخن شیر و یک مسکوک نقره منقوش به‌نام خدا آویخته بود.

در گرمای تموز در کنار رودخانهٔ سرد و خروشان و در زیر سایهٔ گوارای مجنون بید و چنار به سر می‌برد و شب‌ها در پشت بام در کنار پدر و مادر می‌خوابید و با ستارگان از دور بازی می‌کرد.

روزهای سرد زمستان در کنار پنجرهٔ برج که مشرف بر کشت‌زارها بود، زیر لحاف صندلی می‌درآمد و به نظارهٔ برف می‌پرداخت. در فصل سرما از تماشای شاخه‌های پربرف درختان چنان حظ بر می‌داشت که در بهار از دیدن شاخه‌های پر شکوفه.

پدرش را مردم «میر بامیان» لقب داده بودند و این دخترش گل سرسبد بامیان بود. اندک‌اندک دختر بزرگ‌تر و زیباتر می‌شد. دیگر پدر وی را در شکارگاه با خود نمی‌برد. در یکی از روزهای بهار، میر به شکار رفت، شام فرا رسید، سایهٔ کوه بر دهکده گسترده شد، برج‌های قلعه در تاریکی فرو رفت؛ ولی هنوز میر برنگشته بود.

دختر امیر سراسیمه اندک دور از قلعه نگران آمدن پدر بود. وحشت‌زده بر اطراف می‌نگریست، دلش سخت می‌زد، آواز ضربان قلبش را می‌شنید.

هر لحظه خیال می‌کرد چیزی وی را دنبال می‌کند. به هر سو می‌نگریست؛ اما چیزی به نظرش

نمی‌خورد. خواست به قلعه باز گردد و مادر را از ماجرای نیامدن پدر آگاه نماید. تا جهت خود را به‌سوی قلعه تبدیل کرد، ناگهان دو دست قوی با شتاب وی را چون انبور فولاد به‌سوی خود کشید، چشم و دهانش را با دستمال سیاه به‌سختی بست و با یک حرکت سریع وی را در قفای خود بر اسپ نشانید.

دختر ساده‌دل و نگون‌بخت تصور کرد پدرش به عادت گذشته خواسته است با وی مطایبه کند. آرام ماند و هر لحظه با انگشتان لطیفش سر و گردن او را می‌خارید و در آغوش می‌فشرد. دستمالی که چشم و دهانش را بسته بود، چنان گره استوار داشت که هرچه سعی کرد، باز نشد.

سوار به شتاب می‌راند و صدای به‌هم‌خوردن سم اسپش بر سنگ‌ها و در دره می‌پیچید. هیچ مانعی در برابر اسپ نیرومند و سبک‌پای وی وجود نداشت. دقایق زمان نیز شتابان می‌گذشت. دختر از تاختن اسپ، چشم و دهان بستهٔ خود کم‌کم ملتفت شد که به چه سرنوشت شوم گرفتار شده است؛ به سر نوشت چند دختر دیگر از دور و نزدیک که از زبان مادرش شنیده بود.

تلاش‌های وی که خود را از پشت اسپ به زمین افگند، به جایی نرسید؛ زیرا آدم‌ربای سنگ‌دل در همان وهلهٔ اول پاهایش را نیز زیر شکم اسپ بسته بود.

سوار چون از آبادانی دور شد، دختر بیچاره را از اسپ فرود آورد، دستمال را از چشم و دهانش برداشت. همین که چشمش به تاریکی آشنا شد، خود را در درهٔ تنگ و هولناک در میان دو دیوار کوه و در برابر هیکل دیوآسای مرد ناشناس یافت که سر و پوزش را پیچیده بود. موزه‌های بلندش مانند دو ستون فولاد به‌نظر می‌آمد. تفنگی کوتاه بر شانه، قمچین درشت در دست داشت. دختر فریاد نمود و به گریه افتاد؛ اما کیست که در آن درهٔ خلوت دور از راه عمومی به فریاد وی برسد. آواز کریه و گرفتهٔ سوار وی را به مرگ تهدید نمود و گفت: «اگر صدای وی بلند گردد، در تنگنای دره‌اش می‌کشد و پیکرش را به گرگان گرسنه و خون‌خوار می‌سپارد.» او خود را به پای سوار افکند و سنگ را بوسیدن گرفت. آدم‌فروش سنگ‌دل او را به شتاب به قفای خود بر اسپ نشانید، دست‌هایش را با طناب به کمر خود و پاهایش را زیر شکم اسپ بست و با شال سیاه سر و رویش را پوشید و شتابان به راه افتاد.

دیگر دوشیزهٔ نازپروردهٔ بی‌گناه موجودی بود اسیر، ناتوان، دست و پا بسته و مسافر دیار نامعلوم. زار زار می‌گریست؛ اما مجال حرکت نداشت؛ مانند برهٔ نورسیده که در چنگال گرگ درنده افتاده باشد یا بسان جوجهٔ کبوتری که عقاب گرسنه از آشیانش ربوده باشد.

چشمش به‌سختی بسته بود، جهت را نمی‌شناخت. از طلوع و غروب آفتاب آگاه نمی‌گردید. چون از هیچ سو صدایی به‌گوش نمی‌رسید، معلوم شد در بی‌راههٔ دور از آبادانی روان است. آواز

یک‌نواخت سم اسپ بسان چکش بر مغز دختر بیچاره می‌نشست.

در هرجانب تاریکی، وحشت و دهشت حکم‌فرما بود. جز ترس و ناامیدی، ظلمت و خستگی چیزی محسوس نبود. سوار گاه‌گاه در نیمه‌های شب دو و سه ساعت توقف می‌نمود، اسپش را تیمار و تغذیه می‌کرد. صید مجروح خود را نیز فرود می‌آورد که بر فرش خار و خاره دمی بخوابد و لقمه‌نانی از گلو فرو برد. دختر بیچاره اندک مجال می‌یافت که دست و پایش را حرکت دهد و دردهای خود را تخفیف دهد. تا چشمش به جمال آسمان و جلوهٔ ستارگان می‌افتاد، یاد آسمان کبود و شفاف بامیان مانند خنجر در قلبش فرو می‌رفت.

کجا است مادر مهربان که بر زخم‌های وی مرهم نهد و سر و رویش را بوسه‌باران نماید؟ کجا است پدر نیرومند شجاعش که از این حیوان آدم‌خوار سنگ‌دل انتقام بکشد؟ کو آن مردم مهربان دهکده؟ کو آن دختران هم‌بازی؟ کسی نمی‌داند که چند روز از این سفر شوم گذشته است.

بیچاره زرد و زار شده، تب سوزان گرسنگی، تشنگی و بی‌خوابی او را از پا درآورده بودند. قسمت سفلای بدنش را کثرت آبله و جراحت از احساس افکنده بود. دست و پایش را طناب از حرکت بازمانده بود و سفر بود و باز سفر بود. گاهی از خود می‌رفت و سرش را به شانهٔ دشمن تکیه می‌داد.

بعد از گذشت چند شبانه‌روز، چشمش ناگهان به نور چراغ افتاد. اندک‌اندک به خود باز آمد و احساس آرامی نمود. دید دو سه زن در اطرافش نشسته‌اند. خیال کرد مادرش آن‌جا است. فریاد برآورد مادر! مادر! چشم خود را مالید که مبادا به خواب باشد.

زنان اطراف که هریک سرنوشتی شبیه سرنوشت وی داشتند، به تسلی و تیمار وی پرداختند. در ظرف چند روز آتش تب فرو نشست؛ زخم‌ها التیام یافتند و کم‌کم به حالت اصلی بازگردیدند؛ اما همین‌که دانست فرسنگ‌ها از آشیانهٔ مادر دور افتاده است، زار زار گریست.

خود را در حصاری یافت که دیوارهایش تا دامن آسمان رسیده بود. همه‌چیز در نظرش ناشناس بود: عمارت‌های نقش و نگارکرده، فرش‌های رنگارنگ گل‌های ناآشنا، چهره‌های ناشناس، لباس‌های عجیب، خوراک‌های متلون، القاب و کلمات ناشنیده.

اندک‌اندک دریافت که آن‌جا روابطی است دگرگونه، آن‌جا روابط غلام و کنیز با بانو و آقا حکم‌فرما است. آن‌جا فرماندهی است و فرمان‌بری.

می‌دید که آن‌جا گناه و ثواب معنای دیگر دارد و جزاها نیز به ترتیب دیگر است. آن‌جا کنیز و غلام انسانی است که به‌شکل آلات و اسباب جامه درآمده. باید همیشه سرهای‌شان به حالت تعظیم فرو باشند و در حالت ایستادن خود را دولا دولا خم نمایند، کفش دیگران را پیش پای‌شان

بگذارند، همیشه گوش به‌فرمان باشند. گوهر چشم را در دود و آتش مطبخ و بخاری از دست دهند. تا پایان‌یافتن سفرهٔ رنگین طعام، هر چاشت و شام، گرسنه و دست‌بسته باشند. دشنام‌شنیدن و لت‌خوردن و به فلک‌بستن جزء لازم زندگی محسوب می‌شود.

دختر بیچاره شنیده بود که در ادوار باستان در چنین حرم‌سراها، چه جنین‌ها به زور سقط شده بود و چه جان‌ها تلف گردیده بود.

خوش‌بختانه این قلعهٔ دختر شاه از حرم‌سراهای دیگر آسوده و مأمون‌تر است.

پس از چند روز، آن غزال اسیر را به پیشگاه بانوی بزرگ و فرماندهٔ قلعه بار دادند. بانوی بزرگوار با گیسوان خضاب‌کرده، بر گاوبالشت ابریشم سپید تکیه زده بود. برق انگشترهای طلا و نگین‌های قیمتی و انگشتان حناکرده‌اش از دور به‌نظر می‌خورد.

دو کنیز جوان ایستاده با مگس‌پران (چوری) که از دم غژگاو پامیر درست شده بود، مگس‌هایش را می‌راندند. شال سبز بر شانه افکنده بود. دو سه غلام‌بچهٔ جوان و کنیزان، آن سوی ایوان، دست‌بسته منتظر فرمان بودند.

بانوی بزرگوار با چشمانی که از روی پیری تنگ و خیره شده بود، زنجیر پای دختر را از نظر گذرانید. بیچاره دختر میر بامیان خود را در این حال گنهکاری می‌یافت که برای مجازات در این قصر آورده شده باشد. او از ترس می‌لرزید و دندان‌هایش به‌هم می‌خورد و نگاهش به زمین دوخته شده بود. بانو پس از اندک سکوت، با آواز گرفته‌اش گفت: «به بهایی که خریده‌ام، می‌ارزد.» امر داد سر و تنش را شست‌وشو کند، جامه‌اش را بدل نماید. چون اندکی سواد دارد، به آخوند توصیه شود که در تعلیمش کوشا باشد و چون هم زیبا به‌نظر می‌آید و هم اصیل‌زاده است، در زمرهٔ خاصان قلعه محسوب گردد.

دختر آن‌چه دانست بسیار ساده بود؛ یعنی به جای آن‌که آدم‌ربای جهنمی خون‌خوار را جزا دهند، پول داده و این دختر را از وی خریده‌اند؛ یعنی دیگر کنیز است، محروم و اسیر است؛ یعنی علایق وی بعد از این از جهان گسسته است و باید در میان این قلعه جان دهد؛ یعنی دیگر از دیدار مادر و پدر مهربان و بامیان زیبا و دختران هم‌بازی محروم است. پس از این از نظارهٔ دامنه‌های سرسبز و قلل برف‌پوش و از شنیدن نغمهٔ امواج و خندهٔ کبک حظ نخواهد برد؛ یعنی پس از این او است و این زندان آرزوهایش است. اگر در بامیان می‌مرد، در قبرستان دهکده به خاک سپرده می‌شد، مادر داغدیده‌اش هر روز می‌آمد و خاک گورش را با اشک تر می‌کرد، پدر مهربان نیز هر بهار از گل و گیاه مشک‌آمیز نوروز بر آن پیرایه می‌بست؛ اما زندان قلعه قبری است که جاودان در آن به فراموشی

سپرده می‌شود.

چون افسانه بدین‌جا رسید، گریه راه گلوی گلچهره را بست. نزدیک بود فریاد بکشد؛ اما زود ملتفت شد که بر بالین دختر شاه نشسته است و نفیر خواب وی بلند است.

*

پاسی از شب سپری شده است. کوه و بیابان، صحرا و شارستان از برف پوشیده است. شهر کابل در سرما و سکوت فرو رفته، خم و پیچ کوچه‌ها یخ بسته، راه‌ها که از هر سو به شهر منتهی می‌شوند، مسدود است؛ گویی از فضا به جای برف کافور باریده که رگ‌های زمین از جنس باز مانده است.

مردم همه در خوابند؛ مگر آنان که بیمارند یا بیمار دارند؛ مگر آسودگان توانگر که می‌توانند شب‌های دراز را با عیش و شادمانی کوتاه نمایند؛ مگر دو عاشق دلداده که شب‌های دراز را درازتر تمنا می‌کنند.

اتاق خواب شهزاده‌بیگم را فروغ کم‌رنگ شمع‌هایی که از دور شمع‌دان مرصع می‌تابید، نگه داشته بود. شعلهٔ چوب‌های نیم‌سوختهٔ بلوط در بخاری بزرگ دیواری بر روشنایی اتاق افزوده بود، گاه‌گاه آواز جرقهٔ سکوت آن را اخلال می‌کرد.

دود بخاری از دهنهٔ دودکش بام، بسان اژدهای سیاه، به‌سوی آسمان گردن افراشته و پیچ خورده به فضای لایتناهی می‌پیوست. پرده‌های ضخیم بخمل عنابی در پنجره‌های سالن قصر، نمی‌گذاشتند روشنایی و آواز بیرون برود و باد سرد به داخل آید. عطر نرگس از دو ترگیسوان گوهرنشان نقره به طاق مرمرین بخاری با نگهت سنبل گیسوان شهزاده‌خانم درآمیخته و هوای گرم سالن را مشک‌آگین نموده بود.

شهزاده‌بیگم در لحاف صندلی تا حلق فرو رفته، رخسار دلفریبش در پرتو کم‌رنگ، اندک پریده به‌نظر می‌آمد. چشم نیمه‌بازش به سقف دوخته و منتظر افسانه بود. گلچهره در کنار بخاری بیرون از صندلی نشسته بود که تا پایان شب هم از آتش بخاری مراقبت کند و هم به شهزاده‌بیگم افسانه بگوید و هم برای اوامر شهزاده بیدار باشد. گلچهره در شب‌های تموز که شهزاده به خواب می‌رفت، به نظارهٔ جمال ستارگان مشغول می‌شد و راز و نیاز می‌گفت؛ اما در شب‌های سرد و سنگین سرما، با خاطرات خود مشغول می‌گردید، بامیان محبوبش به یاد می‌آمد، خیال می‌کرد هنوز همان عصر روز است و هم‌سالانش به بازی مشغولند. پدرش برای دلخوشی وی از برف‌های انبوه شکل شیر را درآورده. هنوز گوسفندها همان‌جایند که بودند. اسپ نیرومندش در طویله هنوز سرگرم خوردن علوفه است.

اما آن‌چه روح وی را شکنجه می‌داد و استخوان‌هایش را درهم می‌فشرد، خاطرهٔ آن شب شوم و آن

گرگ آدم‌ربای خون‌خوار بود و ذکر سادگی خودش که چرا چنگل خون‌آلود کثیف او را از دست‌های گرم و مهربان پدرش نشناخت.

وی نمی‌خواست به خاطراتی که چهل سال در این قلعه به سر برده بود، خود را مشغول کند؛ زیرا داستان‌هایی که از ساکنان قلعه شنیده بود، همه کدورت‌آفرین و نفرت‌انگیز بودند.

بیچاره گلچهره در میان این خاطرات، خاطرات آزادی و خاطرات زندان قلعه، شب‌های دراز زمستان را به پایان می‌رسانید و به مجرد طلوع سپیده، آرام آرام به دهلیز می‌رفت و نماز بامداد را ادا می‌کرد.

گلچهره، دختر میر بامیان، پیر شده بود. چشمانش خیرگی آورده بودند. او دل از دیدار پدر و مادر و بامیان، زادگاه محبوب و زیبایش، کنده بود. یقین داشت که پدر و مادرش نیز پس از چند تلاش و تپش، از یافتن وی نومید شده‌اند او را مرده پنداشته‌اند.

گلچهره در چهاردیوار آن قلعه، عمر طولانی و غم‌انگیزش را در اسارت و بی‌کسی به پایان رسانده بود. فجایع هول‌انگیز و خونینی که بر دیگر غلامان و کنیزان محکوم از نظرش گذشته بود، او را بیشتر رنج می‌داد. تنها امید آخرینش این بود که بتواند راز دلش را با برادرخوانده‌اش، سقای شهیدان (یکی از پیکارجویان جنگ دوم افغان- انگلیس)، در میان نهد؛ بلکه او بتواند پیام آن کبوتر شکسته‌بال مجروح را به بامیان برساند و خبر پدر و مادرش را بیاورد.

در امتداد زمان[1]

زن جوان و زیبا بود. قد رسا داشت که وقتی ایستاده می‌شد، پیراهن گل‌دارش که تمام قدش را می‌پوشاند، تن او را چون خرمنی از گل دربر می‌گرفت؛ ولی چهرهٔ زن را که نگاه می‌کردی، کهربایی بود؛ گویی برگی از هزاران برگ خزان‌زده است که باد توفندهٔ تاراج‌گر پاییز بر آن وزیده و طراوت و سبزی از رخش برده که این دم واپسین بود.

زن گاه‌گاهی تک‌تک سرفه می‌نمود، رنگش پریده‌تر می‌شد و سیاهی چشمانش کم... که در آن هنگام زن دست بر گلو می‌برد و آن را محکم می‌گرفت و یا سینه‌اش را که پردرد می‌شد، با کف دست می‌مالید.

زن جوان سکینه نام داشت. چهار سال می‌شد که با غلام‌علی عروسی کرده بود و ثمرهٔ عروسی‌شان تا حال یک پسر بود که پدرش، غلام‌علی، نام عوض را بر او گذاشته بود.

عوض که حال سه ساله بود، عزیز دل و نقل محفل شب‌های سوت و کور سکینه و غلام‌علی بود. غلام‌علی وقتی سحرگاه‌ها چشم از خواب می‌گشود، اولین نگاهش به چهرهٔ عوض بود که فرو رفته در خواب ناز کودکی بود. سکینه در گوشهٔ اتاق نمور و تاریک که هرگز نور آفتاب در آن ره نجسته بود، اندوهناک و غمزده به عوض که نیمه‌بیهوش و تب‌دار در بسرش افتاده بود، نگاه می‌کرد. این سومین روز پیاپی بود که عوض تب می‌کرد و لب به چیزی نمی‌زد و همیشه در خواب، که اصلاً حالت اغما بود، به‌سر می‌برد.

غلام‌علی و سکینه نمی‌دانستند که عوض را چه شده است؛ چرا تب می‌کند و خنده و مستی نمی‌کند. دست در گردن سکینه نمی‌اندازد، بازی نمی‌کند و یا وقت غروب هنگامی که غلام‌علی خسته و مانده از کارش با دو قرص نان که حاصل تمام زحماتش از سحرگاه تا غروب بود، باز می‌گشت، پاهای پدر را می‌گرفت و گاه‌گاهی از نوک ریسمان غلام‌علی که از شانه‌اش آویزان بود و با آن بار

---

۱. جهانبین، «در امتداد زمان»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۹، ۱۳۶۵.

مردم را می‌بست و به خانه‌های‌شان می‌برد و مزد می‌گرفت، بالا می‌رفت و خود را تا نزدیک سینهٔ پدر می‌رسانید و آن وقت غلام‌علی او را در آغوش می‌گرفت، می‌بوسید و تمام خستگی‌های کار روز را فراموش می‌کرد؛ عوض شیرین‌زبان و شوخ که تمام خوشی‌ها و دلگرمی‌های غلام‌علی و سکینه بود، دیگر خنده و شوخی نمی‌نمود؛ دیگر شب‌های سوت و کور آن‌ها را با خنده‌ها و حرف‌هایش پر از شادی نمی‌ساخت.

روز گذشته که سکینه به‌خاطر بیماری و تب مرموز عوض، دل‌مرده و اندوهناک بود و در آن حال خانه‌ها و دهلیزهای شیرین‌خانم، صاحب‌خانه، را که او در آن همسایه‌نشین بود، جاروب می‌کرد؛ زیرا شیرین‌خانم صبح گفته بود که شب مهمانی دارد و باید تمام خانه‌ها و حویلی پاک باشد و سکینه روز اول که به آن خانه آمده بود تا همسایه بنشیند، شیرین‌خانم که زن فربه و چاق با قد متوسط و شکم برآمده بود و هیچ‌کس حتی گل‌آغا که شوهرش بود، نمی‌توانست بالای حرف او حرف بزند، در مقابل اتاق کوچک که در کنج حویلی قرار داشت و گویی به تعمیر زیبا و مجلل که در میان حویلی قد برافراشته بود دهن‌کجی می‌نمود، به او نشان داد، در مقابل به او گفته بود هر روز خانه‌ها و دهلیزها و هفتهٔ دوبار تمام صحن حویلی را پاک‌کاری و جاروب نماید و سکینه اگر تندرست، بیمار، خوش، غمگین و یا هر حالتی می‌داشت، باید این کار را می‌نمود.

آن روز نیز که دو روز از تب‌کردن عوض می‌گذشت، سکینه مجبور بود او را در آن حال در کنج اتاق نمناک و نیمه‌تاریک تنها گذاشته و خانه‌ها و حویلی شیرین‌خانم را پاک نماید. در هنگام جاروب‌کردن دهلیز که سراپایش غرق عرق بود، دلش سستی نمود و احساس کرد که پاهایش کش می‌شود و چیزی در درونش فرو می‌ریزد. آرام نشست و به دیوار تکیه داد و چشمانش پراشک شد و چند بار تک‌تک سرفه نمود. این مریضی لعنتی چند روز می‌شد که چون خرچنگ در سینهٔ او چنگ انداخته بود و آن را می‌فشرد.

در آن هنگام که سکینه خسته و پردرد و بی‌حال به دیوار تکیه داده بود، شیرین‌خانم که همیشه موهای سرش را صبح‌ها بیگودی می‌پیچاند، آمد و وقتی او را در آن حال دید، نگاه زننده به او کرد و گفت: «باز چه شد؛ چرا ای طور اق و نق ماندی؟... کار کو که ناوقت میشه.»

سکینه ناگهان گریست. شیرین‌خانم که از گریستن ناگهانی او حیرت‌زده می‌نمود، گفت: زنکه گریت بر چیس؟... ده خانه مه گریه نکو...

سکینه در حالی‌که اشک‌هایش را با گوشهٔ چادر پاک می‌نمود، گفت: «عوض مریض شده، مالوم نیس که او ره چه شده، دو روز اس که نی نان می‌خوره و نی چیزی میگه.»

شیرین خندید. بلند خندید و گفت: «زنکه دیوانه، ای خو گریه نداره... ده کوه بند خو نیستی، داکتر اس، دوا اس... ببریش پیش داکتر. دوا میته خوب میشه.»

سکینه با خود زمزمه کرد: «داکتر؟ دوا؟»

شیرین‌خانم وقتی قدم برمی‌داشت و راه می‌رفت، آشکار از پشت پیرهن‌های چسپان که می‌پوشید، معلوم می‌شد که گوشت تنش می‌لرزد؛ در حالی که از سکینه دور می‌شد، گفت: «کارته تمام کو که امروز دگه کارام اس.»

سکینه به هر جان‌کندنی بود، کارها را تمام کرد و خانه‌ها و دهلیز را چون کف دست پاک نمود و رفت بر بالین عوض که هم‌چنان تنش از حرارت می‌سوخت و لبانش پر از تب‌خال شده بود و چون عطش‌زده کف‌کف می‌نمود، نشست چندبار به نام او را صدا کرد فقط یک‌بار عوض آرام چشم‌هایش را گشود، چند لحظه به مادر نگاه کرد و دوباره بست.

غروب‌هنگام غلام‌علی آمد، فقط با یک قرص نان. سکینه با دیدن او گفت: «شیرین‌خانم میگه که باید عوضه پیش داکتر ببریم. دوا میته خوب میشه... کار کدی؟... پیسه داری؟...»

غلام‌علی سر به زیر افکند و حرفی نزد.

تاریکی شام‌گاهان همه‌جا را سیاه نموده بود و همهٔ اشیا بی‌رنگ بودند؛ حتی برگ‌های زرد و کهربایی درختان خزان‌زده نیز بی‌رنگ و سیاه بود که شب و تاریکی بر همه‌جا چیره بود. عوض نالهٔ ضعیفی کرد. یک‌بار دست‌وپایش را جمع نمود و دوباره راست کرد و دیگر حرکتی ننمود.

سکینه و غلام‌علی متوجه او بودند و وقتی عوض بی‌حرکت ماند، سکینه ناگهانی فریاد زد: «عوض!... عوض!... و غلام‌علی نیز با وحشت خود را به روی یگانه فرزندش انداخت او را در آغوش گرفت و فریاد زد عوض!...» ولی تن عوض سرد بود. یخ کرده بود؛ گویی آرام بود و به خواب عمیقی فرو رفته بود. ناگهان سکینه فریاد و چنگ به چهره زد. موهایش را کند. یخنش را درید. او احساس کرده بود که عوض سفرکردهٔ دنیای فراموش‌شدگان گشته است. سکینه چون سیل دامان می‌گریست؛ در یک لحظه چند سرفهٔ پیاپی گریهٔ او را برید. سرفه‌ها شدیدتر شد و چند لحظه بعد، خون از دهانش گل‌های دامن پیرهن گل‌دارش را قرمز کرد و از حال رفت.

غلام‌علی چون برق‌گرفته‌ها نه می‌گریست و نه می‌خندید. با بهت و حیرت گاهی به عوض و زمانی به سکینه نگاه می‌کرد؛ گویی آن دو آرام خوابیده بودند، آخر دو یا سه شب نه عوض از تب زیاد خواب آرام کرده بود و نه سکینه مادرش.

در آن بالا، شیرین‌خانم با مهمانانش می‌خندیدند. غذاهای لذیذ می‌خوردند و اطفال‌شان اطراف

میزهای پر از میوه و غذا می‌چرخیدند و به روی قالین مور زیبا کشتی می‌گرفتند و صدای موزیک و خنده همه‌جا را دربرگرفته بود و شب همراه با خزان هم‌چنان با سیاهی و توفندهٔ بادهایش به پیش می‌رفت؛ ولی غلام‌علی در انتظار سحرگه بود. در حالی‌که به سکینه و عوض نگاه می‌کرد، در انتظار طلوع و سحرگهٔ سپید بود.

*

فردا و فرداهای زیاد این سیاهی و خزان بر زندگی غلام‌علی و آدم‌های همسان او چیره بود و ره می‌سپرد تا آن‌که یک روز سحرگه دمید و بر زندگی سیاه آنان رنگ سپیدی زد و همه‌جا را روشن ساخت.

پرنده و آشیانه[1]

می‌گویند پاییز فصل پریشانی‌ها است. فصل اندوه‌های زیبا است. وقتی پاییز است، خیال می‌کنی روی جهان رنگ زعفرانی پاشیده است که جهان چنین کاهی و کهربایی به نگاه می‌آید. این رنگ‌ها تو را به عمق می‌برند. سفرکردهٔ غم‌های دور می‌شوی. ترس و اندوه‌های کهن و خاطره‌های تلخ زهرآگینت می‌سازند؛ یعنی از بهاران پر از شکوفه و گل، تابستان‌های داغ و توفنده و یا خزان‌های خسته و برگ و بار ریخته، گذر می‌کنی!

«برات» پشت جام شیشه‌ای پنجرهٔ اتاق خانه‌شان نشسته بود و به غروب خزانی که در افق آتش گرفته و پریشان بود، نگاه می‌کرد و تماشایی و حیرت‌زدهٔ پارچه‌های ابر بود که بادهای طوفانی و سرگردان پاییزی در وسعت آسمان آن‌ها را به بازی گرفته و از این‌سو به آن‌سو می‌برد. دیدن این تصاویر، اندیشه‌های برات را که خیالات مختلف چون کوه‌های ابر در آسمان افکارش پایین و بالا می‌رفتند، به‌هم می‌فشرد و به نقطه‌ای می‌برد؛ به اوج می‌رساند و لحظه‌ای به قعری سقوط می‌داد.

آفتاب کسل پاییزی لحظه به لحظه تن خسته‌اش را پشت کوه‌های مغرب می‌کشید که آشکارا ساعت بعد قربانی می‌شد و خون سیاهش به دامن طبیعت می‌ریخت و شب بر همه‌جا چیره می‌شد.

برات از پشت جام شیشه‌ای پنجرهٔ اتاقش، غروب آفتاب و افق رنگین را که تماشایی بود، نگاه می‌کرد و به‌تنها درخت سیب که در وسط حویلی قد برافراشته و خزان با برگ و بارش وزیده بود، نگاه می‌کرد و تماشاگر آشیانهٔ پرنده بود که میان شاخه‌ها در مقابل بادهای وحشی و تاراج‌گر پاییز که فراوان برگ‌ها را از شاخه‌ها جدا ساخته و نابود کرده بود، مقاومت نموده و به امروز رسیده و پرنده با چوچه‌هایش امان از تاراج بادهای خزانی، زندگی می‌کرد.

برات یک لحظه فکر نمود که زندگی او نیز چون مقاومت همین آشیانه در مقابل زمان، زندگی و توفندهٔ بادهای خزانی است که فراوان بر زندگی آدم‌های همسان او وزیده است.

---

۱. جهانبین، «پرنده و آشیانه»، ندای کهسار، ۱۵ عقرب، ۱۳۶۵.

اندیشید: زندگی چون دریای پُرخروش و طوفانی است و او چون قطرهٔ باران که قضا و دست روزگار او را به این دریای پرخروش پرتاپ کرده است و او چسان، همانند دریانورد، آرزو باخته، به امید رسیدن به ساحل خوشبختی، دست و پنجه با امواج خروشان زمان و زندگی نرم کرده تا به امروز به همین لحظه و همین لمحه رسیده است؛ لمحه و لحظه‌ای که وقتی در شهر میان خیابان‌ها، کوچه‌ها، پس‌کوچه‌ها و پیاده‌روها گام برمی‌دارد، کسی به او و آدم‌های همسان او با حقارت نگاه نمی‌کنند؛ تمسخرش نمی‌نمایند و درها به رویش بسته نیست و یا آن زمان‌ها نیست که وقتی به پشت هر دری می‌رفت و فریاد می‌کرد: باز کنید که من هستم، در پشت هیچ دری کسی نبود که جواب نعره‌های و فریادهای او را بدهد که او غمین، مأیوس، دلگرفته و دل‌زده از دنیا و مافیها باز می‌گشت و در کنج کلبهٔ غمزده و نمناک‌شان در تنهایی می‌گریست و به‌خاطرش آمد آن روزگاران که او کودک بود با پدرش خادم و کاکایش نورعلی که از نهایت فقر، تنگ‌دستی و فلاکت، خانه و کاشانهٔ‌شان را رها کرده و به‌خاطر پیدا کردن کار و به‌دست‌آوردن قوت و لایموت، به کابل که در میان مردم محل‌شان به شهر چراغ‌ها و افسانه‌ها شهرت داشت، گام گذاشت. شهر همان‌طور که گاه‌گاهی او پدرکلان و مادرکلانش را محکم می‌گرفت تا برایش قصه بگویند و آن‌ها برایش قصه می‌گفتند و در قصه‌های‌شان از این شهر یاد می‌کردند؛ شهر تماشایی، پر از چراغ‌ها و تعمیرهای بلند که او هرگز در خیالاتش هم تصور نمی‌کرد، بود.

برات غرق این تصاویر که فرفره‌وار از ذهنش گذر می‌کردند، گشته بود که ناگهان چهره‌اش فشرده شده و چشم‌های تیز و خسته‌اش تنگ‌تر شد و به نقطه‌ای ثابت ماند. رنگ‌ها و تصاویر در بوم سپید مغزش به هم ریختند و آغاز بدبختی و رنج در افکار به‌هم‌ریخته‌اش به تصویر درآمدند: پولی را که پدر و کاکایش با خود آورده بودند، ناچیز و اندک بود. به‌زودی مصرف شد و پدر و کاکایش تنها توانستند از آن پول‌ها کراچی بخرند و از پگاه تا شام‌گاهان با آن کار طاقت‌فرسا نمایند تا شب برای هردو خانواده نان بیاورند. روزها و روزها گذشتند و وقتی او بزرگ‌تر شد، هرگز ندانست که پدرش، خادم، تحت تأثیر چه انگیزه‌ای او را برد و به مکتب شامل کرد و برات همیشه در صنف شاگرد ممتاز بود. کلمات، جملات، ریاضی، هندسه، جغرافیه، تاریخ و هر درس و حرفی زود در دماغ او نقش می‌بستند و او روزبه‌روز، هر روز بیشتر از دیروز، علاقه‌مند کتاب‌ها که در لابه‌لای ورق‌های خود دنیایی از گفته‌ها و اندیشه‌ها داشتند، می‌گردید.

به یادش آمد که صنف یازدهٔ مکتب بود، اوایل بهاران بود، گل‌ها روییده بودند و درختان آخرین شکوفه‌ها را به نسیم همیشه مسافر بهار می‌سپردند تا از آن عطر ارمغان گیرد و با خود به دیارهای

دوردست برد که شهر پر از فریاد و هیاهو شد، چشم‌ها اشک خوشی داشتند و فشردگی چهره‌ها را گل‌خنده‌ها باز کرده بود، همه آشنا و نا آشنا همدیگر را در آغوش می‌گرفتند و به هم تبریک می‌گفتند. خوشی می‌کردند و پایکوبی می‌نمودند، انقلاب پیروز شده بود و جوانه‌های زندگی و حیات نو در حال رشد و بالیدن بودند.

زمان تند و شتاب‌آلود به پیش می‌رفت و زندگی رنگ و رونق می‌گرفت. برات صنف دوازده را با درجهٔ ممتاز تمام کرد و در کانکور پوهنتون نیز عالی‌ترین نمره از آن او بود و صنف اول فاکولتهٔ پلی‌تخنیک بود که برایش بورس تحصیلی دادند و او عازم کشور دوست و همسایهٔ شمالی وطنش، اتحاد شوروی، شد تا در آن کشور زیبا و بزرگ در رشتهٔ مهندسی تحصیل نماید.

در خاطرش نقش بست آن روز که می‌خواست با پدر و مادرش خداحافظی نماید. خادم پدرش و زهرا مادرش هردو می‌گریستند و قطرات شفاف اشک به روی چهره‌های رنگ‌باخته و پر از چین و چروک آنان که رنج و فشار روزگار زندگی، خطوط نامنظمی زیادی قبل از وقت بر صورت‌شان نقش ساخته بود، ره می‌سپرد که آن لحظات غم‌انگیز هرگز از افکار برات دور نمی‌شدند.

وقتی در کشوری که فقط از زبان این و آن تعریف‌های زیبایی‌ها و بزرگی‌اش را شنیده بود پا گذاشت، محو و حیرت‌زدهٔ آن همه نا‌باورکردنی‌هایی را که حال خود تماشاگرش بود، شد.

آخر همهٔ این زیبایی‌ها را آدم‌ها با دست‌ها، اندیشه‌ها و چشم‌های خود بموجود آورده بودند؛ آدم‌هایی که در سال‌های دور زندگی بدتر از زندگی که در وطنش بود، داشتند و زمان در گذرگاهش که همیشه از آن در گذر است، برای او از آن شهر و مردمش که نهایت صمیمی، پرکار و پرتلاش بودند، بسیار چیزها آموخت. هرگز آن جملات و کلمات پرمفهوم استادان از خاطرش محو نمی‌شد که می‌گفتند: این چیزهایی را که ما امروز داریم و انقلاب بزرگ اکتوبر به ما ارزانی داشته است، به‌آسانی هم بەدست نیامده. هر انقلاب باید تلفات، رنج‌ها، دردها و مصیبت‌های زیادی را پشت سر بگذارد تا به قلهٔ خوشبختی و سعادت گام بگذارد.

به یادش آمد که چه روزهای پر از سعادت و خوشی در آن‌جا میان دوستان و هم‌صنفانش داشت، چه دوستان خوبی داشت. با او «لودی»، «ساشا»، «ناتاشا» و «تانیا» چه‌قدر صمیمی بودند و در روزهای آغاز تحصیل که او زبان روسی را خوب نمی‌فهمید، ساشا و تانیا چه‌قدر او را کمک و تشویق می‌نمودند. از به یادآوردن آن روزها و آن لحظات، قلبش فشرده شد و دلش فرو ریخت. یک روز تحصیلش تمام شد و او اکنون انجنیر بود و باید به کشورش بازمی‌گشت تا بر ویرانی‌ها بناهای تازه می‌نهاد. در این چند سال هرگز از پدر و مادرش اطلاعی نداشت که پدر و مادر آدرس نداشتند تا

برای آن‌ها خطی و خبری روانه کند. آن‌ها گاهی در این‌جا و گاه در آن‌جا خانه‌به‌دوش بودند.

در خاطرش تصویر شد که وقتی به شهرش رسید، این‌جا و آن‌جا رفت، سراغ از پدر و مادرش گرفت؛ ولی گویی آن‌ها آب شده و به زمین فرو رفته بودند تا این‌که یک روز یک نفر به او گفت آن‌ها مرده‌اند و برات سخت گریست؛ آن شبی‌که در روزش این خبر را شنید؛ ولی چه فایده که رفتگان را هرگز بازگشتی نیست.

در خاطرش تصویر شد که وقتی فهمید آدم‌کشان از مرزها به کشورش هجوم آورده‌اند و رفت و به‌خاطر دفاع از وطنش داوطلبانه سرباز شد. آفتاب آرام آرام به طرف قله‌ها نزدیک می‌شد که غروب نزدیک به پایان بود.

آشیانهٔ پرنده در مقابل باد تاراج‌گر پاییزی مقاومت می‌کرد، ناگهان قطرهٔ اشکی بر گوشهٔ چشمان برات نقش بست، به یادش آمد که همین پاییز سال گذشته بود و او هنوز سرباز بود، در یکی از قصبات در مقابل دشمنان زندگی و خوشی‌های مردم با دیگر دوستانش می‌جنگید. سربازان انترناسیونالیست کشور دوست که به‌خاطر خواست مردم و کمک و یاری به مردم و انقلاب به وطنش آمده‌اند و جان‌های شیرین‌شان را فدا می‌نمایند، با سربازی که «مالینکوف» نام داشت، در حلقهٔ محاصرهٔ دشمن افتادند. نبرد تا ظهر ادامه داشت و پای او زخمی شد و این مالینکوف بود که زیر فیرهای مرمی‌ها و گلوله‌ها، او را بر دوش کشید و از صحنهٔ نبرد خارج کرد و به نقطه‌ای برد و خودش برای یاری و کمک به دیگر سربازان شتافت؛ ولی هرگز بازنگشت و بعدها سربازان می‌گفتند که وقتی مالینکوف می‌خواست سرباز زخمی دیگری را بر دوش بکشد و از صحنهٔ نبرد خارج سازد، گلولهٔ نفرین‌شدهٔ دشمن سینهٔ پر از امید و آرزوی او را شکافت.

پاییز زیبا است؛ اگرچه فصل پریشانی‌ها است. پاییز شادی‌آفرین است؛ اگرچه فصل اندوه‌های زیبا است و پرنده در آشیانه زنده است و زندگی می‌کند، اگر هر روز آن را مستحکم سازد. برات روزهای زیادی دیده بود که پرندهٔ آشیانهٔ شاخساران درخت وسط حویلی هر روز برگ و چوبکی می‌آورد و در گوشه و کنار آشیانه فرو می‌کند تا مستحکم‌تر شود و برات اندیشید که زندگی چنین است باید به‌خاطر فردا امروز کار کرد و تهداب و زیربناها را امروز اساس و محکم پابرجا ساخت.

باد پاییزی آرام گرفته بود و ستارگان چون دانه‌های الماس در وسعت آسمان می‌درخشدند و مهتاب روشن چون مجمری پرنور در سینهٔ آسمان چسپیده بود و همه‌جا را با نورش نقره‌مانند کرده بود که همه‌چیز نیز تن به شست‌وشوی نور ماه داده بودند. برات به ماه نگاه کرد و وقتی ستارگان لبخند زدند، او برخاست و چراغ اتاق را روشن کرد. همه‌جا غرق در نور و روشنی شدند.

صفر هزاره[1]

صفر موتر لاری‌اش را با مهارت و تردستی خاص در پیچ و خم‌های سرک مارپیچی سالنگ می‌راند و با مهارت آن را به پستی و بلندی‌ها کنترول می‌کرد.

موتر مانند مار کپچه غرش‌کنان طول جاده را می‌پیمود. او به وظیفه‌اش عشق داشت؛ از کار خسته نمی‌شد؛ تا نیمه‌های شب در پشت اشترنگ موتر بود و با علاقه‌مندی خاصی وظیفه‌اش را به پیش می‌برد. هدفش، انتقال مواد اولیهٔ شهریان کابل از بندر حیرتان بود. در هرگونه شرایط دشوار خنده در کنج لبانش دیده می‌شد. با همه برخورد خوب داشت، از هیچ دشواری نمی‌هراسید.

در برابر مظالم و استبداد مردانه می‌ایستاد. دشمن زور و زورگویی بود. تا چشم باز کرده بود، چپ و راست خود را شناخته بود، مظالم و ستمگری را با گوشت، پوست و تمام وجودش لمس و احساس نموده بود؛ از این جهت بر ضد مناسبات کهنه بود و این مناسبات کهنه را موجب فقر و بدبختی همهٔ مردم می‌دانست. رفقایش او را صفر هزاره می‌گفتند، به‌نام صفر هزاره مشهور بود.

صفر هزاره با همهٔ دریوران رابطهٔ حسنه و نیکو داشت. همه او را دوست داشتند و احترامش می‌کردند. او در برابر رفقایش هیچ‌گاه دروغ نمی‌گفت. بسیار شوخ و زرنگ بود. دریوران به گپ‌های او باور داشتند و می‌گفتند هرچه صفر بگوید، راست است. همین‌که موتر «چکلهٔ» صفر غرش‌کنان جاده‌ای بین آهنگران و اولنگ را پیمود و به کوتل سالنگ رسید، موتر را به سرعت برک زد و کلینرش را صدا زد و گفت: «او محمدعلی زود پایین شو، آب موتر جوش کده، گیلینه ره بگی، فوری برو پشت او، یک گیلن او بیار تا آب موتر سرد شوه، باز بخیر حرکت می‌کنیم.»

محمدعلی وارخطا گفت: «استاد، ده راه خیرتی خاد بود؟»

«ری نزن، مره صفر هزاره میگن، همین‌که موتر سرد شد، بخیر حرکت می‌کنیم. پشت گپ‌ها نگرد، پیر میشی پیر، توکلته به خدا کو، ای روزها حتماً تیر میشه، فردا بخیر و خوبی ده وطن صلح

---

۱. هزاره، ابراهیم، «صفر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۴، سال ۵، ۱۳۶۶.

خاد آمد، آن وقت زمستان می‌برایه، روی سیاهی به زغال خاد ماند.»

«هان! خلیفه جان راس میگی، در پشت هر تاریکی روشنی اس. بیا پناه به خدا حرکت می‌کنیم، هرچه بادا باد.»

«اگه بسیار کله‌شخی کدن، چند افغانی خاد گرفتن. پوله اگه ده سر سنگ بانی، سنگ نرم میشه.»

«راست میگی همی‌طور اس، از ای پول لعنتی هرچیز ساخته میشه، توبه توبه.»

صفر پشت اشترنگ نشست و موتر را چالان کرد و به طرف «دوشاخ» در حرکت شد. در حصهٔ گولایی «چارمغزک» سه چهار نفر آدم‌های مسلح سر راه او سبز شدند و با تهدید به او امر توقف دادند.

صفر با عجله موتر را برک کرد، موتر جابه‌جا ایستاده شد.

«اوه مجاهدین؟! هنوز از سر ما دست‌بردار نیستین؟ اگه کدام گپی دارید بگویین.»

یکی از آن‌ها پیش آمده گفت: «خلیفه حق بتی، حق.»

صفر ده پنجاه افغانیگی را از جیب خود کشید به اشخاص مسلح داد و سپس علاوه کرد و گفت: «همی بس‌تان نیس؟ به‌لحاظ خدا مردمه بی‌جای جور نتین، شرط انصاف ای نیس که آدم سر سرک ایستاده شوه، حق و ناحق از مردم پول جمع کنه، اگه به‌خاطر دین جهاد می‌کنین، از ای کارتان دست بکشین.»

«مه بری‌تان قول میتم اگه مردمه بی‌موجب آزار نتین، بری همه دریورها میگم ماهانه هرکدام بری شما هزار افغانی بتن، بس‌تان خاد کد. یا نی؟»

«مره خو می‌شناسین، صفر هزاره میگن، صفر هزاره.»

موتر را چالان کرد و به حرکتش به طرف علاقه‌داری خنجان ادامه داد. یک ساعت بعد از السؤالی دوشی تیر شده در حصهٔ «بغاوی کیله‌گی» نارسیده باز هم چند نفر مسلح از پشت سنگ‌ها مثل قارچ رو‌ییدند و به او امر توقف دادند. صفر که این بار دیگ خشم و غضبش به جوش آمده بود، به‌دستور این‌ها اعتنایی نکرده، پایش را به‌شدت بالای اکسلیتر فشار داد، موتر یک‌صدوپنجاه میل به سرعت برق در حرکت شد، فیرهای ضربه شروع شده بودند. او به اکسلیتر فشار می‌داد و ری نمی‌زد. ناگاه از پیش رخ او تانکی در نزدیکی‌های پلخمری پدیدار شد، هر قدر برک کرد، موتر توقف نکرد. بال چپ پیش روی موتر به بدنهٔ تانک تصادم کرد و موتر از سرک منحرف شد. یک تن از سواری‌والا در این تصادم از بین رفت.

مسئولین ترافیک صفر را زندانی کردند، گپ‌های صفر جایی را نگرفت. در این حادثه که موجب

قتل یک نفر شده بود، او را به اثر تیزرانی مقصر دانستند. بعد از چند ماه زندان به اثر ضمانت بالمال رها گردید. صفر تصمیم گرفت در ده آبایی‌اش رفته تا خوب‌شدن وضع امنیتی، بالای زمین‌های پدری‌اش کار کند و از این طریق نفقهٔ خانواده‌اش را تأمین نماید.

مردم ده از او استقبال کردند و آمدن او را خوش‌آمد گفتند. او مصروف کاروبار زمین‌داری خوش و خندان با خانواده‌اش زندگی می‌کرد.

این‌جا و آن‌جا گپ‌هایی زمزمه می‌شد که گویا: قوماندان از آمدن صفر دریور در قریه راضی نیست. میگه که از او بوی حکومتی میایه، نکنه آدم حکومت باشه، دیده شوه که عاقبت کار چه خاد شد.

یک روز صفر تا ساعت هشت بجه از خواب برنخاسته بود، چند نفر مسلح پشت دروازهٔ او آمده و در را به‌شدت زدند. خانم صفر پشت دروازه آمده گفت: «برادرها خیرت خو اس؟»

قوماندان ماره رایی کده تا صفر را ببریم نزد او.

زن صفر با شتاب‌زدگی و عجله گفت: «خیرت اس؟ چرا ایقه وارخطا هستین تا هنوز او از خواب نخیسته، لطفاً بیایین خانه چای نوش جان کنین.»

زن با شتاب‌زدگی داخل خانه شد و از شنیدن نام قوماندان مو بر بدنش سیخ سیخ ایستاد و چندبار توبه و استغفار گفت.

مردان مسلح در بین خود پوزپوزکنان گفتند: «شب بی‌خوابی‌کده که تا ساعت هشت بجه از خواب نخیسته، حتماً زیر کاسه نیم کاسه اس.»

خانم صفر باز برآمده اصرار کرد قضیه چه اس که او را قوماندان خاسته؟

به‌شما تعلق نداره، صدا کنین بریش کار داریم. قوماندان صاحب ما ره پشتش فرستاده، گپه کم کو، بریش بگو فوری بیایه، مشت و درفش برابر!

خانم صفر داخل خانه شد و ماجرا را به شوهرش یکایک گفت: «صفر وارخطا وارخطا، کالایش را پوشید. بعد از خداحافظی با خانم و کودکانش، از منزل بیرون شد و نزد مردان مسلح آمد. پس از سلام و احوال‌پرسی، پرسید خیریت اس؟ چرا وارخطا هستین؟ می‌آمدید خانه چای نوش جان می‌کدین، باز خدا مهربان اس، کوه ده کوه نمی‌رسه، آدم ده آدم می‌رسه، عجله کار شیطان اس.»

مردان مسلح گفتند: «بیادر بری ما امر اس که ساعت نه بجه شما ره پیش قوماندان ببریم. باز آن وقت می‌فهمی‌که چه گپ اس، پرگپی به درد نمی‌خوره، هله زود شو راه بیفت، وقت کم اس ما ده بلا خاد ماندیم.»

اصرار صفر بیهوده بود. سردستهٔ مردان مسلح که از آدم‌های خاص قوماندان بود، مراقب اوضاع بود. بعد چند دقیقه همین‌که چند قدمی از منزل صفر دور شدند، دست او را از پشت بستند و به سرعت روانهٔ قرارگاه قوماندان شدند.

صفر در چرت بود که چه گناه ره مرتکب شده. او به گناه خود نمی‌دانست که چه کار ازش سر زده، سر و سوداهای عجیب و غریبی در شیار ذهن صفر ته و بالا می‌شد. همه‌چیز در اطرافش می‌چرخید، گیج شده بود، ناگزیر پابه‌پای مردان مسلح حرکت می‌کرد.

یک ساعت بعد نزد قوماندان رسیدند.

مردم زیاد جمع شده بود. آدم‌ها مثل مجسمه ایستاده بودند. به مجردی که صفر را بردند، قوماندان امر کرد دست‌هایش را ولچک زده، چشمانش را ببندند و با قاتلان دیگه در قرارگاه ببرند. کلمهٔ قاتل صفر را در حیرت انداخته بود، قاتل یعنی من؟ به کلی گیج شده بود، عقلش هیچ چیزی را قد نمی‌داد. رنگ قوماندان مانند قوغ سرخ شده بود. با لکنت زبان، بریده‌بریده گپ می‌زد. کمتر کسی گپ‌های او ره می‌فهمید.

جسد دو تن در میدان بالای چپرکت جابه‌جا شده بود. همه‌جا را سکوت و خاموشی مرگبار فراگرفته بود. مردم مانند مرده‌ها ایستاده بودند. صفر را در حالی که کشان‌کشان می‌بردند، چشم‌هایش با تکهٔ سیاه بسته شده بود، او را در موتر گاز انداختند و به طرف قرارگاه امر حرکت داده شد. هنوز مسئله نزد صفر گنگ بود. در عرض راه یکی از محافظین با دیگری سرگوشی کرده گفت: «دیشب در حویلی ارباب... به‌طور مرموز به قتل رسیده، و ای بیچاره‌ها قاتل قلمداد شده‌اند.»

«قوماندان سخت خشمگین اس، خدا خیر کنه، انسانه خدا از شر او نجات بته، با ای بیچاره‌ها چگونه برخورد خاد شد. دشمنته خدا دست ای خداناترس ظالم نته، بسیار بی‌رحم اس، می‌بینی از همه‌جا بوی خون میایه، خدا خیر کنه که آخر چه خاد شد.»

تحقیق، شکنجه و لت‌وکوب به‌گونهٔ وحشیانه آغاز شد. صفر دریور و فضل‌احمد دهقان بنا به دستور قوماندان، غرض اعترافات قتل، تحت شکنجه قرار گرفته و سه تن از جلادان قوماندان به لت‌وکوب پرداختند و دسته‌های سوزن در گردن، گوش و جاهای محرم متهمین فرو می‌بردند و جبراً اعتراف می‌گرفتند.

پس از یک ساعت لت‌وکوب، آن‌ها ره نزد قوماندان بردند. قوماندان با لکنت زبان رو به متهمین نموده گفت: هه... هه... چطور اون‌ها ره کشتین؟ صفر دریور گفت: «قوماندان صاحب خدا یک و یگانه اس و محمد برحق، ما از مرگ خود خبر داریم و از قتل اون‌ها نه، ای قضیه مثل شو بر ما

تاریک اس.»

اقرار کنید، اقرار، اگه نه، شما ره ... ره... ره خاد تیرباران کدم.

قوماندان صاحب، ما ده ای کار قایدهٔ خس گناه نداریم. اگه به جرم سابق و خصومت شخصی مانند یوسف بیچاره ما ره می‌کشین، بکشین. پروا نداره، مرگ حق اس، ما از مرگ نمی‌ترسیم. روزی بازخواست خاد بود.

اگه ده ای دنیا زور کس به تو نرسه، ده روز قیامت که خدا قاضی، محمد شفاعت‌گر شد، این خون ناحق بی‌بازخواست نخاد ماند.

قوماندان که از غیض خشم و غضب مانند سگ دیوانه کف کرده بود، به جلادانش امر کرد هردو ره به تاکو ببرین و زیر شکنجه قرار بتین، در او تر کنین و بعد لت‌وکوب نمایید تا بدانند که یک نان چند فتیر اس؟ آن وقت روز قیامت معلوم میشه.

شکنجه و لت‌وکوب دوباره شروع گردید. هردو زیر قمچین از هوش رفتند.

وقتی‌که صفر چشم‌های خود را باز کد و به هوش آمد، چهاراطراف خوده دید و به جان خود دست زد که وجود بدنش شت و پت خون است. باز هوش از سرش رفت. نصفه‌های شب دوباره سرحال آمد. صبح شده بود، محافظین یک تکه نان خشک برای صفر آوردند، نان از گلوی صفر تیر نمی‌شد. دلش بی‌حال می‌شد و ضعف سرش می‌آمد.

باز صفر و فضل احمد را نزد قوماندان بردند.

قوماندان نصحیت‌گونه برایش گفت:

اقرار کنید، اقرار وگر نه تیرباران خاد کدم‌تان.

صفر که اندکی جان تازه یافته بود، خطاب به قوماندان گفت: «خدا یک اس که ما گناه نداریم، شاید ده ای قتل راز دیگه نهفته باشد. بر بی‌گناهی ما رحم کنید. آخر ما هم آدم هستیم، مثل شما و از نوع شما. صبر کنید تا مگر قاتلین حقیقی پیدا شوه. مرگ خونه با خون نمی‌شویه، خونه او می‌شویه.»

قوماندان مثل سگ دیوانه وحشی شده بود. این بار صفر را زیر لگد گرفت و در سر و گردنش با نوک بوت حواله می‌کرد، دهن و بینی صفر خون شد. بیچاره از دهن و بینی‌اش خون جاری بود.

بع‌بع بره‌گان و بزغاله‌ها مانند موسیقی دل‌نواز، گوش‌ها را نوازش می‌داد. گل‌های لاله با رنگ الوانی و سرخینه‌اش در برابر وزش نسیم ملایم بهار شور می‌خوردند. کوه‌بچه‌ها و تپه‌های خرد با گل‌های لاله مزین شده بودند؛ مانند پرچم شهیدان با وزیدن باد به اهتزاز در می‌آمدند.

مردم در ییلاق‌ها می‌کوچیدند. در هر خانواده و محفلی قصهٔ صفر دریور و بی‌گناهی او را زمزمه

می‌کردند. کودکان نیز در بازی‌های دسته‌جمعی کودکانه، صحنهٔ دلخراش تیرباران صفر و بی‌رحمی قوماندان را تمثیل می‌کردند.

این قضیهٔ شگفت‌انگیز مانند اساطیر و افسانه دهان به دهان نقل می‌شد و زینت‌بخش سر هر خوان بود.

هم‌چنان که هیچ رازی تا ابد مستور نمی‌ماند، سرانجام نزد همگان برملا گردید که قاتلین صفر و فضل‌احمد نبودند؛ بلکه جلادان قوماندان بوده‌اند که به دستور قوماندان به این عمل وحشیانه مبادرت ورزیده بودند.

قصهٔ تیرباران صفر دریور و پاکی او همیشه در ذهن مردم باقی خواهد ماند. مردم به صفر و مردانگی او آفرین و به قوماندان و وحشی‌گری او نفرین گفته، صلح و آرامش دایمی را آرزو می‌کردند و دعا می‌نمودند تا جای این وحشت و بربریت را فضای صلح و عدالت بگیرد.

نذر[1]

روز عاشورا بود. آفتاب ماه اسد سر و صورت همه را می‌سوزاند. در صحن تکیه‌خانه و پیش منبر، جای سوزن انداختن نبود. آقا، تعزیهٔ قتلگاه را می‌خواند.

پیر و جوان ضجه و ناله داشتند. زنان و کودکان از سر برنده و بام‌ها چیغ می‌کشیدند و صدای زیر و باریک‌شان تا دوردست‌ها می‌رسید.

چند پیرمرد واویلاکنان و یا امام و یا حسین‌گویان با سیلی بر پیشانی و سینهٔ برهنه و بی‌موی‌شان می‌زدند. گاهی صلواتی می‌فرستادند. هیاهوی عجیبی برپا بود. آقا در کار تعزیه‌خوانی محشر می‌کرد. خشمش عمیق و پرمایه بود و صحنهٔ غم‌انگیزی را برپا داشته بود.

سرانجام، تعزیه تمام شد. غوغای ضجه و ناله فرو نشست. آقا چند جرعه شربت ریحان نوشید و بعد خسته و غم‌زده با سر سنگین و نفس سوخته از منبر سیاه‌پوش و آراسته با علم‌های سبز و کلمه‌دار فرود آمد. ازدحام از هم پاشید. دور و پیش آقا را چند نفر گرفتند.

مراسم دست‌بوسی خاتمه یافت. آقا، دعوت حاجی قربان را پذیرفت و با او رفت. روضه‌خوان را مدیر گرفته با خود برد. شیخ، قاری و فراشان هم نفرهای‌شان را یافته رفتند. چند نفر دیگر وقتی شخص دلخواه‌شان را نیافتند، برگشتند و تنها خادم و دو سه نفر باقی ماندند.

مردی از میان جمع جدا گشت. وقتی نزدیک شد، خادم آن را شناخت. خودش بود. جمعه، پیش روی دروازهٔ تکیه‌خانه لاغر و تیره به‌نظر می‌رسید. دندان‌های زرد و کرم‌خورده، ریش دم‌بزی و چشم‌های تنگش همه و همه خادم را می‌طلبیدند و در صدد جلب رضایت او بودند:

خادم آغا، نظر دارم، وقت دارید؟

خادم لختی باخود اندیشید:

برود؟ نرود؟ اگر نرود فایده‌اش چه؟

---

۱. فخری، حسین، «نذر»، روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۱۰۳، ۱۳۶۸.

پله‌ها را سبک و سنگین می‌کرد. با خود می‌اندیشید. ناگهان به‌خاطرش آمد که تغییرات زیادی در زندگی جمعه رخ داده و کارش ترقی بسیار کرده. آهسته در دلش خندید و گفت:

خدا روزی‌رسان همه است.

جمعه که تردید خادم را دید، با گردن کج و لحن تضرع‌آمیزی که یک عالم امیدواری در آن نهفته بود:

نذر است. نذر جدت، چرا چرت می‌زنی؟

التماس، زاری و اصرار خاصی که از رفتار و حرکت‌های جمعه می‌تراوید، اسباب دلگرمی بود. خادم، مرد را در مقابل خود می‌دید که با تلاش فراوان راه خود را باز کرده و به آب و نان رسیده. آرام و بردبار، مقاوم و پرتوان بود. کاری به جز صداقت و قناعت نداشت. دیگر جای درنگ نبود و رضایت‌آمیز گفت:

می‌رویم. نذر است. اگر نرویم گناه دارد.

جمعه، قدم‌های تند و کوتاه برمی‌داشت. سینه را کمی پیش کشیده بود. زمین را کمتر می‌دید. خادم هم دست کمی از او نداشت. آفتاب سوزان مستقیم از بالا هدف قرار داده بود. تفت‌بادی که می‌وزید، گرد و خاک را به سر و صورت رهگذران می‌پاشید. هنگامی‌که خادم به خانه رسید، هیجانش اندکی بالا گرفت. دانه‌های تسبیح سیاه خاکی را یکی پی دیگر می‌انداخت. طبق عادتش که در مواقع حساس دعا می‌کرد، زیر لب دعایی را زمزمه کرد و آهسته با خودش گفت:

توکل بر خدا!

باز لختی با خود اندیشید. بر یگانه بالشت خانه تکیه زد و بعد از کشیدن فاژهٔ طولانی طوری که دیگران هم بشنوند، با تفاخر گفت:

خدا کند که کربلایی خفه نشود. همه ساله در روز عاشورا به‌جای او می‌رفتم. خانهٔ تنگ، تاریک و مختصری بود. اتاقی بود که به زحمت ده نفر را در خود جا داده بود. ستون‌های دودزدهٔ سقف در دو سه جا خمیده بودند. بر دیوار سوراخ‌سوراخِ مقابل، تصاویر گردگرفتهٔ امامان و زیارت‌گاه‌ها جلب نظر می‌کرد. سر تاقچه چند قوطی شیر خالی، چلم و پیاله‌های غوره‌ای جلوه‌گری داشتند. تبنگ خالی با چند پاکت کاغذی سر صندوق چوبی قرار داشتند. با وجودی که ارسی‌های کوچک، شکسته و ریخته‌شدهٔ خانه را باز گذاشته بودند، هوای داخل سنگین و خفه‌کننده بود. گاه‌گاهی باد در بیرون غرش می‌کرد و تفت و گرد و خاک و بوی گند را از راه ارسی و دالان به داخل خانه می‌رساند. خادم، چپن رنگ‌رفتهٔ نخی را از تنش کشیده، در پهلویش گذاشته بود. از حرمت و حشمت گذشته

خبری نبود و غم گنگی در دلش موج می‌زد.

دیگران ساکت و آرام نشسته بودند. تنها گاه‌گاهی پسرک خردسالی با پدرش پس‌پس می‌کرد. خادم گاهی نگاه خسته و خاموشش را بر گوشه و کنار خانه می‌انداخت. کسی نمی‌دانست به چه می‌اندیشد و چرا آن قدر بغض‌زده نشسته است. او حسرت سال گذشته را می‌خورد؛ روزی که کش و فشی داشت. آقا او را با خود به خانهٔ حاجی برات برده بود.

خانه، قالین‌ها و دوشک‌های نفیس و راحت داشت. پردهٔ مخمل آن شکوه خاصی به خانه بخشیده بود. گل‌های کمیاب جلو کلکین عطر دل‌پذیری داشتند. روی دسترخوان پلاستیکی سفید و روشن تا چشم کار می‌کرد، غوری‌های پلو، بشقاب‌های سالاد و میوه چیده بودند. بیچاره خود را به‌کلی گم کرده بود و حیران بود که از کجا شروع کند و چه‌طور بخورد. اینک یک سال از آن روز می‌گذشت. در تمام این مدت یک روز هم نیاسوده بود. نصف شب برمی‌خاست. آب وضوی آقا را به جایش می‌رساند. جانمازش را پیش پایش می‌گذاشت. تکیه را می‌روبید و می‌آراست. دم، دعا، تعویذ و طومارش را می‌ستود. یک سال تمام بلاها دید و محنت‌ها کشید؛ ولی یاد کسی نبود. کسی را هم نداشت که با او درد دل کند و اگر داشت هم زبانش را نمی‌فهمید. تنها، دورافتاده و فراموش گشته بود و هم‌دمی فراموش گشته بود و هم‌دمی جزء افکار پریشان و بی‌سر و تهٔ خود نداشت. آقا هم دیگر جور کرد و با لحنی که یک عالم خواهش و التماس از آن می‌بارید، گفت:

خادم آغا شما دعا کنید، شما پیر همه هستید.

خادم در جایش جنبید. با چهرهٔ سرخ و برافروخته در قیافه‌اش خیره شد. طوفان درونی‌اش لحظه به لحظه شدت می‌یافت. کینهٔ خاصی به دلش راه یافت؛ کینهٔ دردناک و مسخ‌شده، نفرت گنگ و ناسالم، کینه‌ای که جمعه را هدف زنده و مستقیمش برگزید. خادم، کنایه‌آمیز گفت:

من دعا کنم!

حاجی با خونسردی گفت:

بله آغا صاحب.

خادم، عمامهٔ سیاه رنگ‌رفته را از سرش برداشته، سر زانویش گذاشت. انگشترهای فیروزه و عقیق را در انگشتانش جابه‌جا کرد. کمرش را استوار گردانید. دست‌هایش را بلند کرده و در حالی که از چشم‌هایش شرارهٔ آتش می‌بارید و دانهٔ تسبیح در انگشتانش می‌لرزیدند، با صدای خراشیده و بلندش نالید:

خدایا به حق انبیا و پیغمبر آخرالزمانت، به حق علی و فاطمهٔ زهرایت، به حق حسن مجتبایت،

به حق شهید کربلایت، به حق دوازده امامت که این نذر را قبول نفرمایی. بهت و حیرت عجیبی در مجلس سایه گسترد. شدت صدا و لحن دعای خادم چنان بود که جمعه را مضطرب و دیگران را سراسیمه ساخت. همه به‌سوی یکدیگر می‌نگریستند. جمعه مثل برق‌زده‌ها بود. اول فکر کرد که خادم مزاح می‌کند. وقتی به قیافه‌اش نظر انداخت، وضعیت موجود را با گوشت و پوستش دریافت. یکباره دلش سرد گشت. در قیافه‌اش که تا آن لحظه شادی و غرور موج می‌زد، ناگهان تشویش و نگرانی جا گرفت. آخر یک ماه تمام جان کنده بود. صبح زود رفته و ناوقت‌های شب برگشته بود. گرسنگی و تشنگی، گرد و خاک و گرمی، پیاده‌گردی و گلوپارگی، جنگ و ستیز و چه چیزها را آرزو داشت که چند پولی را پس‌انداز کرده، روز عاشورا نذری بدهد و همسایگان و دوستانش بگویند:

جمعه نذر داشت. ده نفر را خبر کرده بود.

اما حیف که همه را نقش برآب و بربادرفته می‌دید. گیج و منگ، آشفته و بیمناک به دسترخوان می‌نگریست؛ گویا چیزی را می‌جست و نمی‌یافت. نمی‌دانست چه باید بکند؟ جواب بدهد؟ دلش می‌خواست زمین چاک می‌گشت و او را می‌بلعید. ناگهان به‌سوی خادم خیره گشت. هردو در یکدیگر می‌نگریستند؛ ولی چیزی نمی‌توانستند.

چند لحظه که گذشت، جمعه با صورتی که از بابت کشمکش درونی به‌کلی دگرگون گشته و شناخته نمی‌شد، گفت:

چرا خادم آغا، چه شده، خیریت هست؟

خادم در درونش می‌جوشید. ظاهر خموشی اولی‌اش را به‌کلی از دست داده بود و در همین حال با دهان کف‌آلود گفت:

وقتی پدرت مرد، شوربا، میوه و ترکاری دادید. جدم امام حسین برابر پدر از پامانده‌ات هم ارزش نداشت.

جمعه سرخ و سبز گشت. حلق و زبانش خشکید. احساس ناراحتی می‌کرد. از همه بدتر این که جواب خادم را هم به‌سادگی نمی‌توانست بدهد. کاش تنها می‌بودند تا کار به این رسوایی نمی‌کشید.

می‌پنداشت که بعد از این در روزهای جمعه و ماه محرم، سایهٔ لطفش را از سرش برچیده بود و حتی روز عاشورا هم او را ننواخت. علتش را هرقدر جست، نیافت. کینهٔ خاصی از آقا بر دلش چیره شد. خشم تلافی‌جویانه در درونش زبانه کشید و هر لحظه در پی بهانه می‌گشت.

سر و صدای روح‌نواز و آرامش‌بخش آفتابه‌لگن در دالان پیچید. آفتابه‌لگن رنگ و روی نداشت. از نولهٔ تنگ و پرخم و پیچ آن به‌سختی آب بیرون می‌ریخت.

جنب و جوش آغاز گشت. دسترخوان صحنی کف خانه را پوشاند. مگس‌ها هجوم آوردند. چشم و امید خادم پرتو افگن داشت. وقتی قرص‌های نان را دسته‌دسته پیش روی همه چیدند، دل خادم لرزید و ناگهان در دلش گذشت:

مثل این‌که شوربا است. به هرصورت امیدواری را از دست نداد و از زیر چشم مراقب بود. کمی بعد کاسهٔ حلوا را که تفت آرامی از آن بر می‌خاست و عطر مطبوع به هوا می‌پراگند، نزدیک زانویش گذاشت.

خادم لحظاتی چندی مردد بود. به بهانهٔ داغی انتظار می‌کشید. هنوز در دلش خدا خدا می‌کرد که ناگهان صدای غور جمعه طنین افگند:

خادم آغا، بسم الله نوش جان کنید!

دنیا خراب شد. همه‌چیز به سرآمد. از شنیدن آن صدا یکباره شیشهٔ امید و آرزوهایش شکست. گاهی بی‌اعتنایی بزرگی می‌پنداشت. زمانی حالت گرگی داشت که شکارش را از دست داده باشد. لحظهٔ چندی گیج بود. باورش نمی‌آمد. ناگهان صدای ضجه و شیون پسرک خردسال برخاست:

بابا دهانم سوخت.

خادم برآشفت و غم‌غم‌کنان با نفر پهلویش گفت:

اولاد مسلمان را هم سوزاند.

دیگر همه‌چیز پایان یافته بود. خادم هرقدر کوشید، راه‌حلی نیافت. دقایق به کندی می‌گذشتند. دیگر اشتهایی نداشت. داغی و دشواری حلوا خوردن بر آتش خشمش می‌افزود. حتی عطر ملایم و شیرینی آن نیز چنگ به دلش نزد. اکنون خارج شدن و رفتن هم فایدهٔ چندانی نداشت. اگر می‌رفت به کجا می‌رفت. سعی کرد با جملهٔ «الخیر فی ما وقع» خود را تسلی بخشد؛ ولی نشد که نشد و عاقبت نوک انگشتانش را با نان سترد و متفکر و عبوس در جایش نشست.

لحظات چندی آرامش عجیب سایه افگند؛ انگار از محیط بریده بود یا صبر و قناعت را پیشه کرده بود. ناراحتی و دردسری که پیش آمده بود، چیزی پیش پا افتاده و حادثهٔ عادی بود که ناگهان صدایی رشتهٔ افکارش را از هم گسیخت:

آغا صاحب دعا کنید. دست‌ها بلند شدند. سکوت سرد و سنگینی حکم‌فرما گشت. خادم با لب و روی آویزان به نفر پهلویش گفت:

شما دعا کنید.

شخص شرم‌ناک گفت:

نی آغا صاحب جایی که شما باشید، ما را صبر است. خادم گرفته و دلتنگ، گردن نازک و چملکش را به‌سوی نفر دیگر گشتانده و گفت:

زوار صاحب شما دعا کنید.

مرد در جایش پیچ‌وتاب خورد و تضرع‌کنان گفت:

آغا صاحب وقتی که شما باشید، ما کی زبان ما یاری می‌دهد.

جمعه از پایین خود را جمع کرد. آغا صاحب گفت که جمعه و تبنگش در پیش دروازهٔ تکیه‌خانه جا نخواهد داشت. اگر جایی هم داشته باشد، کسی از او چیزی نخواهد خرید.

جمعه، شکسته، غم‌زده و نگران می‌نمود. مات و مبهوت در پایین خانه و کنار دسترخوان خشکیده بود؛ گویا چیزی را میان دسترخوان خالی و کاسه‌های لیسیده‌شده می‌جست و نمی‌یافت یا در هوا معلق بود و دست و پایش به چیزی بند نمی‌شد.

خادم منتظر بود که جمعه گپ بزند؛ اما جمعه هم‌چنان خاموش و مستغرق بود. وقتی سرفه‌های خشک و پی در پی یکی از حاضران دوباره برخاست، جمعه به خود آمد، به‌زودی خود را جمع و جور کرد. هر طور بود ناراحتی خود را فرونشاند و با لحنی آشتی‌جویانه گفت:

خیر است آغا صاحب قهر نشوید!

گپ جمعه عوض این‌که سود ببخشد، خشم خادم را بیشتر برانگیخت و با لحن برافروخته‌ای گفت:

هیچ خیر نیست. وقتی این‌طور بود، چرا ما را خواستی! چرا از دیگران جا انداختی؟

جمعه بردباری را از دست نداد و با ملایمت و ادب گفت:

روز عاشورا است. یک‌جا پلو، یک‌جا شوربا، یک‌جا شوله، یک‌جا حلوا است. خودتان رواج کرده‌اید. باز اگر خوش ندارید، نخورید.

خادم او را به سخن‌گفتن بیشتر نماند و شتاب‌زده جوابش را داد:

خدا نیامرزد کسی را که حلوا را رواج کرده است.

جمعه سرش را بیشتر خمید. دیگ خشم خادم سردی نداشت و با دهان کف‌آلود ناگفته‌ها را می‌گفت:

باز چند معامله را به یک حلوای خشک و خالی تیر می‌کند. نذر امام یکی، خریدن کراچی دو، ترخیص‌شدن پسر سه. یک اندازه فکر کنید، مردم چه خواهند گفت: لعنت بر پیری و مریدی این زمانه.

جمعه چند لحظه مثل مجسمه خشک و بی‌حرکت بود. گونه‌هایش چون اخگر سوزان می‌سوخت. به زحمت خود را جمع و جور کرد و با بیم و امید پرسید:

آغا صاحب دعا نمی‌کنید؟

خادم بار دلش را خالی ساخته و گفت:

حلوا هیچ دعا ندارد.

سپس خادم با دل پرداغ برفت و جمعه با نگاه خشمگینی او را تا دالان بدرقه کرد.

بخش سوم

گزارش‌ها

گزارش

به اساس نامهٔ شمارهٔ ۱۴۲ مورخ ۱۳۶۶/۲/۲۶، شعبهٔ فرهنگ و تبلیغ کمیتهٔ مرکزی مبنی بر چاپ و نشر رساله‌هایی در زمینهٔ فولکلور ملیت هزاره، به همکاری آکادمی علوم و شورای مرکزی ملیت هزاره و وزارت اقوام و قبایل، ریاست مرکز زبان و ادبیات آکادمی علوم، موضوع را ذریعهٔ مکاتیب جداگانه به آکادمی وزارت محترم اقوام و قبایل و شورای مرکزی ملیت هزاره و انستیتوت زبان‌ها و ادبیات ملیت‌های برادر در آکادمی علوم و سازمان اولیهٔ آکادمی علوم رسانید.

با توجه به اجراآت یادشده، به تاریخ ۶۶/۳/۱۶، مجلسی به‌شمول نمایندگان مرکز زبان و ادبیات آکادمی علوم، ریاست نشرات و امور فرهنگی وزارت اقوام و قبایل و شورای مرکزی ملیت هزاره در اتاق کار و به ریاست رئیس مرکز زبان و ادبیات آکادمی علوم دایر گردید.

در این مجلس، پس از بحث و مذاکره پیرامون تدوین و تصنیف و تحلیل فولکلور ملیت هزاره، فیصله به‌عمل آمد که در مرحلهٔ نخست، فهرست مواد و تا حد امکان خود مواد چاپ‌شده و چاپ‌نشدهٔ فولکلور هزاره‌گی از منابع و مراجع مختلف جمع‌آوری گردد تا بعد از تصنیف و بررسی آن به‌وسیلهٔ اشخاص منتخب، آمادهٔ چاپ ساخته شود. برای انجام این امر از طرف آکادمی علوم محترم اسدالله شعور و محقق حسین نایل، کارمندان علمی آکادمی علوم، موظف گردیدند و از طرف شورای مرکزی و نشرات اقوام و قبایل نمایندگان‌شان بعداً تعیین می‌گردند.

علاوتاً در این مجلس، محترم اسدالله شعور اظهار آمادگی نمود که مجموعهٔ ترانه‌های غرجستان را تا اخیر ماه سرطان سال جاری پس از ملاحظه و نظر کاندید آکادمیسین شهرستانی، آمادهٔ چاپ می‌گرداند.

پس از تعیین نمایندگان اقوام و قبایل و شورای مرکزی، کار فهرست و جمع‌آوری آغاز می‌یابد و گزارش آن وقتاً و فوقتاً به ریاست مرکز زبان و ادبیات آکادمی علوم داده می‌شود.

کاندید آکادمیسین محمدرحیم الهام، رئیس مرکز زبان و ادبیات

کاندید آکادمیسین شاه علی اکبر شهرستانی، رئیس فاکولتهٔ ادبیات
اسدالله شعور، کارمند آکادمی علوم
رضا مسکوب، کارمند نشرات و امور فرهنگی قبایل
محقق حسین نایل، کارمند علمی آکادمی علوم
مهدی کارگر، رئیس اسناد و ارتباطات شورای مرکزی ملیت هزاره.

دربارهٔ ایجاد مجلهٔ «غرجستان»[۱]، نشریهٔ شورای مرکزی ملیت هزاره

دارالانشای کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا پیشنهاد شعبهٔ تبلیغ و فرهنگ کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، را مبنی بر ایجاد نشریهٔ اختصاصی برای ملیت هزاره تأیید نموده و تصویب می‌نماید:

۱. مجلهٔ جدید تحت نام «غرجستان» از طرف شورای مرکزی ملیت هزاره ایجاد و از ماه قوس ۱۳۶۶ به نشرات آغاز نماید.
۲. مجلهٔ غرجستان در هردو ماه یک‌بار به زبان دری به قطع ۱۷× ۱/۲ ۲۳ در ۴۸ صفحه به تیراژ سه‌هزار (۳۰۰۰) نسخه در مطبعهٔ دولتی به چاپ برسد.
۳. شورای مرکزی ملیت هزاره در تکمیل و تمویل تشکیل و بودجهٔ مجلهٔ «غرجستان» از امکانات دست‌داشته استفاده نماید.
۴. شعبهٔ تبلیغ و فرهنگ کمیتهٔ ح.د.خ.ا در تنظیم مشی نشراتی مجلهٔ «غرجستان» همکاری نموده و از نشرات آن کنترول به‌عمل آورد.

منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

بامیان در مسیر مصالحه[۲]

بامیان امروز، در شرایط مصالحه سیمای نوینی به‌خود گرفته است. این خطهٔ زیبا و تاریخی با نمادهای باستانی‌اش، شکوه و جلال خاصی دارد. امروز مفهوم زندگی آرام و صلح‌آمیز را بامیانی‌ها به‌خوبی درک می‌نمایند و از همین سبب صدای مصالحه در این دیار به‌طور نیرومند طنین افکنده است و نمی‌خواهند خون برادران توسط برادران‌شان ریخته شود؛ از همین‌رو، با مشی مصالحهٔ ملی هم‌صدا می‌شوند.

---

۱. نجیب‌الله، «دربارهٔ ایجاد مجلهٔ «غرجستان»، نشریهٔ شورای مرکزی ملیت هزاره»، وزارت امور ملیت‌ها، مصوبهٔ دارالانشای کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، ۱۴۰/۶، مورخ ۱۳۶۶/۸/۲۸.
۲. غلام‌علی، «بامیان در مسیر مصالحه»، روزنامهٔ حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۷۵، سال ۷، ۱۳۶۶.

اکبرشاه باشندهٔ درهٔ بند امیر ولایت بامیان، یک تن از افرادی که اخیراً در پرتو مصالحهٔ ملی به وطن برگشته، می‌گوید: «مدت شش سال در ایران بودم و اینک وقتی مشی مصالحهٔ ملی از جانب حزب دولت مردمی ما اعلام گردید، ما با آگاهی از آن به آغوش مادروطن برگشتیم.» دربارهٔ این‌که چه وقت به آغوش وطن عودت کرده است، گفت: «وقتی که آشتی ملی را از طریق رادیو کابل شنیدیم، سیزده فامیل که از مربوطات السؤالی یکه‌ولنگ در شهر زاهدان ایران زندگی داشتیم، گردهم جمع شدیم و فیصله نمودیم که دیگر آوارگی‌ها، بیچارگی‌ها و غربت در دیار بیگانگان بس است. ایران هرچه که باشد، بازهم به سنگ و چوب وطن ما نمی‌رسد.

به اساس همین فیصله، فردای همان روز به جانب وطن آبایی خود حرکت نمودیم و اینک شکر خداوند که در خانه و جای خود رسیدیم. فکر می‌کنم که بامیان برایم بهشت است و از زندان نجات یافته‌ام. آب و هوای بامیان برایم نهایت گوارا است. هر وقتی‌که دوستان خویش را می‌بینم، اشک شوق و خوشی بی‌اختیار از چشمم سرازیر می‌شود. آه که زندگی در دیار بیگانگان چه‌قدر سخت است!»

وی افزود: «وقتی به افغانستان می‌آمدم، یک تعداد از برادران مهاجر برایم وظیفه داده بود که تا با آمدن خویش، وضع وطن را برای‌شان معلومات بدهم، من نیز این کار را انجام داده‌ام؛ به آن‌ها خط ارسال نمودم و در آن نوشتم که بدون معطلی به‌سوی وطن حرکت نمایند. در وطن صلح اعلام شده است. حزب و دولت از مهاجرین صمیمانه استقبال می‌نمایند و تمام مشکلات‌شان را رفع می‌نمایند.»

البته چگونگی تحقق مشی مصالحهٔ ملی تا حدودی بستگی به آن دارد که توده‌های میلیونی کشور ما آن را درک نموده و عملاً دریابند تحقق مشی مصالحهٔ ملی که از جانب ح.د.خ.ا. و دولت ج.د.ا. اعلام گردید، در واقعیت تأمین سعادت برای مردم افغانستان می‌باشد. کمیتهٔ حزبی ولایتی بامیان به‌منظور انجام وظایف خویش در این عرصه کارهای معینی را انجام داده است. از جمله یک مفرزهٔ صلح که در ترکیب آن اعضای کمیسیون مصالحهٔ ملی ولایت، نمایندگان سازمان‌های حزبی، اجتماعی، ارگان‌های سیاسی، قوای مسلح، روحانیون و شخصیت‌های با اعتبار مردم، داکتران و غیره شامل می‌باشد، در دهات و قریه‌جات سفر می‌نماید که از ابتدای سال ۱۳۶۶ تا اکنون بیش از ۶۱ مراتبه در محلات سفر نموده و در این سفرها، مواد امدادی کشور دوست، اتحاد شوروی، به مستحقین توزیع شده و بیشتر از ۱۴۱۰ نفر مریض تحت تداوی قرار داده شده است.

محافل و گردهمایی‌ها به اشتراک هشت‌هزار نفر تدویر و با ۱۲۲۸۰ نفر از اهالی روستایی ملاقات انفرادی صورت گرفته است و برنامه‌های تفریحی برای مردم تدارک دیده شده است که تا

کنون شش مرتبه مسابقهٔ بزکشی به افتخار مشی مصالحهٔ ملی به اشتراک هم‌وطنانی که از خارج به وطن برگشته‌اند، سازماندهی شده است.

۴۱۵ تن از شاگردان و استادان مکاتب که در محلات دوردست زندگی دارند، در هشت مفرزهٔ صلح دیگر تنظیم شده که آن‌ها به‌طور همیشگی اهداف و مشی مصالحهٔ ملی را در محلات خویش تبلیغ و تشریح می‌نماید. تا اکنون مبلغ ۴۶، ۱۱۶ افغانی به‌منظور کمک به عودت‌کنندگان به حساب پنجاه‌هزار انتقال داده شده است.

سی‌وهشت نفر شاگرد مکاتب و سه نفر مأمور و متعلم تعلیم و تربیه که قبلاً مکاتب را ترک گفته بودند، دوباره در پرتو وظایف‌شان حاضر گردیده‌اند؛ هم‌چنان دو باب مکتب نسوان با اعلام مشی مصالحهٔ ملی در قریه‌های «زرگران» و «سرخ‌قول» ایجاد و افتتاح گردیده و پنجاه‌وهشت نفر شاگرد در آن‌ها آموزش می‌بینند.

دوبار، خیمهٔ صلح به اشتراک هشت‌صد نفر از زنان خانه‌دار در زیارت میر سیدعلی یخ‌سوز و شاه‌زاده قاسم ایجاد شده و از طریق آن به زنان ولایت مشی مصالحهٔ ملی توضیح و تشریح شد.

به همین ترتیب، کار تبلیغاتی و توضیحی در میان علما و روحانیون جریان داشته است و کارهای معینی انجام گردیده است. حرکت در این راه انسانی به پیش ادامه دارد. مشی مصالحهٔ ملی در کشور پیروز می‌شود؛ زیرا این مشی انسانی است و از خواست برحق مردم الهام گرفته شده است. آن‌هایی که با اعمال تروریستی سد راه مصالحهٔ ملی می‌شوند، نمی‌توانند پیروز شوند.

روزهای شاد زندگی[1]

بامیان از جمله ولایات باستانی کشور ما است. هم‌وطنان ما با این نام آشنایی دارند و پژوهندگان ما، فرودها، فرازها و سرگذشت آن را در مسیر تاریخ حتی‌الامکان به پژوهش گرفته‌اند؛ اما اکنون آن‌چه نیاز است، عبارت می‌شود از توضیح دگرگونی‌های آن بعد از پیروزی انقلاب ثور. خبرنگار حقیقت انقلاب ثور به استناد برخی از این دگرگونی‌ها و دستاوردها، گزارش تهیه نموده است که در صفحهٔ چهارم این شماره می‌خوانید.

درهٔ زیبای بامیان با نمادهای تاریخی‌اش پیش نگاهم قرار دارد. به این‌جا آمده‌ام تا گزارش تهیه کنم. این درهٔ زیبا میان رشته‌های جبال هندوکش و کوه‌بابا واقع گردیده است که با نقاط دور و نزدیک خود هم‌چون بند امیر، خرابه‌های شهر غلغله، سرخشک، ضحاک، اژدهای سرخ‌در، دره‌های

۱. احمدشاه، «روزهای شاد زندگی»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۰۲، سال ۶، ۱۳۶۴.

فولادی، ککرگ، سوماره، آهنگران و کالو، خطه‌ای‌اند که در آن طبیعت مجموعه‌ای از شگفتی‌ها و زیبایی خویش را گرد آورده است. پیکرهای بلند بودایی، بزرگ‌ترین مجسمه‌های سنگی جهان، تاق‌ها و معابدی که به‌گونهٔ سموچ در بدنهٔ کوه، به اشکال منظم هندسی شکافته شده‌اند و نقاشی‌های ظریف دیواری، بامیان را در قلب هندوکش به‌شکل نگارستانی درآورده‌اند و با همه پیش‌آمدهای روزگار، اسباب شگفت بینندگانند.

هنگامی که به این ولایت پا گذاشتیم، چاشت روز بود؛ طلایه‌های زرین آفتاب همه‌جا را در آغوش کشیده بود. بامیان در نیمهٔ روز با انبوهی از جمعیت مردم و دکان‌های پر، پیش چشم ما قرار داشت. کار تهیهٔ گزارش را از همین بازار آغاز نمودم و با یکی از فروشنده‌ها صحبت نمودم. ایشان گفت: نامم مولوی حیات‌الله است، همین‌جا دکان دارم و برای همشهریان بامیان خدمت می‌کنم.

مولوی حیات‌الله به ارتباط وضع زندگی مردم گفت: «در ولایت ما شکر فضل خدا امنیت تأمین گردیده است؛ مردم سلاح گرفته‌اند و در گروه‌های مدافعین انقلاب و سپاهیان انقلاب تنظیم شده‌اند و مردم در صلح و آرامش زندگی می‌کنند. قبلاً اشرار باعث ناآرامی و اذیت مردم می‌شدند؛ مردم بی‌گناه را می‌کشتند و مال‌شان را چور و چپاول می‌کردند و شفاخانه را در می‌دادند؛ ولی زمانی که مردم متحد گردیدند و سلاح گرفتند، اشرار دیگر جرئت نکردند به اعمال‌شان ادامه بدهند. باید بگویم که در ولایت ما بعد از این‌که امنیت تأمین شد، به‌خاطر زندگی مردم کار صورت گرفت؛ کورس‌های سوادآموزی ایجاد گردید و خودم داوطلبانه در سه کورس سوادآموزی محل زیست، معلم هستم و به بی‌سوادان این منطقه درس می‌دهم تا آن‌ها با سواد شوند. ما مردم بامیان به این عقیده هستیم که با پیروزی نهال انقلاب می‌توانیم در پهلوی سایر ملیت‌های باهم برادر، زندگی نوین را آغاز کنیم و به همین خاطر با هم به اتفاق نظر و وحدت عمل کار می‌کنیم و سیاست حزب و دولت ما هم بر مبنای تساوی حقوق ملیت‌های باهم برادر استوار بوده است و در این راه گام‌های عملی برداشته شده است و اخیراً شورای مرکزی ملیت هزاره نیز ایجاد گردیده است که نمایندگان ولایت ما در آن عضویت دارند.

گزارشی از معاون منشی کمیتهٔ حزبی ولایتی بامیان نیز گرفتم. وی به ارتباط وضع در این ولایت چنین توضیحات داد: ولایت بامیان دارای ۱۷۵۴۶ کیلومتر مربع مساحت است و ملیت‌های باهم برادر هزاره، پشتون، تاجیک در آن زندگی می‌کنند و نود درصد مردم به زراعت و مال‌داری مشغولند.

اهالی ولایت بامیان زندگی بهتر خود را در پیوند با انقلاب یافته‌اند. آن‌ها از رویدادهای سال جاری حزب و دولت، یعنی اهداف لویه‌جرگهٔ تاریخی، جرگهٔ عالی قبایل سرحدی، تیزس‌های ده‌گانهٔ رفیق

ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی .د.خ.ا و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، و فیصله‌های پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، با دلچسپی و علاقه‌مندی خاصی پشتیبانی نموده‌اند و در امر تحقق آن عملاً می‌کوشند.

مردم برای دفاع و پشتیبانی از انقلاب در گروه‌های مدافعین انقلاب، دفاع خودی و سپاهیان انقلاب تنظیم شده‌اند، یک تعداد از جوانان طور داوطلبانه به صفوف قوای مسلح پیوسته‌اند.

خادم‌حسین، قوماندان پوستهٔ گروه مدافعین از قریهٔ سرآسیاب، در صحبتش با من گفت: «مردم ولایت ما به‌خاطر تأمین امنیت منطقه و نابودی اشرار، داوطلبانه سلاح گرفته‌اند و از طریق ایجاد گروه‌های مدافعین انقلاب به‌خاطر این امر مقدس پیکار می‌نمایند. تأمین امنیت برای ما شرط اول زندگی است؛ زیرا بدون صلح نمی‌توان زندگی را پیش برد.»

سیمای زندگی امروز بامیان، سیمای نوینی است که مردم زحمت‌کش آن ولایت در سال‌های انقلاب طرح آن‌ها را ریخته‌اند. در بامیان امروز مردم بدون تبعیض از خدمات اجتماعی حزب و دولت مستفید می‌گردند و با آگاهی به دور هم متشکل می‌شوند؛ چنان‌چه در این ولایت کمیته‌ها و شوراهای ولایتی سازمان‌های اجتماعی جوانان، زنان، کوپراتیف دهقانی، اتحادیهٔ صنفی، سازمان، پیشاهنگان و جبههٔ ملی پدروطن از اتحاد داوطلبانهٔ مردم ایجاد شده است. پروسهٔ اصلاحات دموکراتیک ارضی در این ولایت به همکاری مردم موفقانه به پیش می‌رود.

در سال جاری، به تعداد ۱۷۶ قطعه سند رسمی ملکیت زمین بعد از سروی ۷ر۴۱۶ جریب زمین به مستحقین توزیع گردیده است.

فرزندان زحمت‌کشان ولایت بامیان که در سال جاری در مکاتب مصروف آموزش بودند، در این روزها بعد از سپری‌نمودن امتحانات نهایی جهت اخذ اطلاع‌نامه به مکاتب می‌آمدند. در لیسهٔ عبدالله شهید یک تن از متعلمین را دیدم که اطلاع‌نامه‌اش را گرفته بود و به دیگر دوستان خود می‌گفت: «من اول‌نمره شدم و تحفه هم برایم دادند.» نزدش رفتم خود را عبدالحبیب معرفی نمود و گفت: «صنف یازدهم بودم و دوازده شدم. به کمک و راهنمایی استادان ورزیده و مهربان توانستم خوب‌تر درس بخوانم و اول‌نمره شوم.»

وی گفت: «مکتب ما را اشرار وحشی به‌خاطر این‌که بی‌سواد و جاهل بمانیم، به آتش کشیدند؛ ولی ما شاگردان مکتب با کمک اهالی و دیگر مؤسسات با انجام کارهای داوطلبانه مکتب را دوباره ترمیم کردیم.» مدیر لیسه ضمن توضیحات دربارهٔ وضع مکتب و شاگردان، دربارهٔ پیوستن جوانان آن مکتب به صفوف قوای مسلح گفت: «متعلمان صنف دوازده این لیسه بعد از سپری‌نمودن امتحان

چهار و نیم ماهه، داوطلبانه به صفوف قوای مسلح پیوستند.»

بامیان جایگاه فرهنگ و تاریخ چند هزار ساله، با استواری و امید به پیش می‌رود.

واحدهای اداری در خدمت مردم قرار دارند[1]

شرکت‌کنندگان جلسهٔ با شکوه بیستمین سالگرد حزب صحبت می‌کنند.

خبرنگار روزنامهٔ هیواد با محمدابراهیم روستا، والی ولایت بامیان، که افتخار شرکت در مراسم تجلیل از بیستمین سالگرد تأسیس ح.د.خ.ا. را دارد، مصاحبه به‌عمل آورده است که ذیلاً به نشر می‌رسد.

سؤال: لطفاً توضیح دهید که پس از پیروزی انقلاب، در شیوهٔ فعالیت شعبات دولتی ولایت بامیان چه تحولات رونما گردیده‌اند و چگونه نهادهای دولتی در آن ولایت در خدمت مردم قرار داده شده‌اند؟

جواب: در ولایت بامیان ۲۸ واحد اداری وجود دارد که همهٔ آن‌ها فعالند و در راه تحقق اهداف والای انقلاب به‌صورت خستگی‌ناپذیر بذل مساعی می‌کنند. در پرتو انقلاب ثور واحدهای اداری ولایت بامیان ماهیتاً تغییر نموده است و در خدمت مردم قرار گرفته‌اند.

در این ولایت، خارنوالی و محاکم به‌خاطر تحکیم قانونیت انقلابی و نیروهای امنیتی به‌منظور توسعه و تحکیم حاکمیت انقلابی، کارهای سازنده را سازمان داده‌اند و پیوسته سعی به‌عمل می‌آید تا قوانین دموکراتیک به‌صورت بلاانحراف در معرض تطبیق قرار داده شوند.

در ولایت بامیان در شش باب مکتب، هزاروپنج‌صد شاگرد توسط یک‌صد نفر معلم تدریس می‌شوند. در اثر راهنمایی وزارت تعلیم و تربیه و توجه معلمین شرافت‌مند و وطن‌پرست در شیوهٔ تدریس تغییرات چشم‌گیر و اساسی رونما گردیده است. سازمان‌های اجتماعی روزبه‌روز توسعه یافته‌اند و اتحادیه‌های صنفی با داشتن یک‌هزار عضو به‌منظور تأمین منافع کارگران و سایر زحمت‌کشان فعالیت می‌کنند.

در چوکات شورای ولایتی جبههٔ ملی پدروطن در ۷۲ قریه، ۸۲ شورا تأسیس گردیده است و در این شوراها جمعاً ۱۵۰۰ نفر اعضای انفرادی متشکل گردیده‌اند.

در ۲۳ قریه، قریه‌دار توسط مردم انتخاب گردیده است و شیوهٔ کار قریه‌دارها به سبک نوین و انقلابی عیار گردیده است.

---

۱. ساغر، «واحدهای اداری در خدمت مردم قرار دارند»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۰۴۰، سال ۳۶، دورهٔ ۳، ۱۳۶۳.

سؤال: توده‌های وسیع مردم تکیه‌گاه عمدهٔ انقلاب و دولت انقلابی‌اند و لطفاً در زمینهٔ بسط و توسعهٔ روابط ارگان‌های دولتی در آن ولایت با توده‌ها و افزایش سهم آنان در ادارهٔ امور توضیحات مشخص ارائه کنید.

جواب: در ارتباط کار با توده‌ها باید گفت که اعضای حزب و کارمندان دولت در ولایت بامیان به این اصل اساسی اعتقاد حاصل کرده‌اند که زندگی بدون مردم مانند زندگی ماهی بدون آب ناممکن است. در ولایت بامیان خوش‌بختانه در این زمینه توجه جدی به‌عمل آمده است که در اثر روابط و مناسبات حسنه و نیک از طریق سازمان‌های حزبی و ارگان‌های دولتی با مردم تأمین گردیده است؛ چنان‌چه در سال ۱۳۶۲، برای اولین‌بار پس از پنج سال سرک بین بامیان- ورس در اثر همکاری مستقیم مردم جهت عبور و مرور عراده‌جات باز شد و اهالی داوطلبانه تعهد سپردند تا در موسم زمستان سال جاری، سرک کوتل شیبر را برای استفادهٔ ترانسپورت موتری باز نگه دارند که در اثر آن امکانات میسر شد تا ترانسپورت زمینی بامیان به‌خاطر رفع نیازمندی اهالی زحمت‌کش آن ولایت به‌صورت نورمال فعالیت نماید؛ چنان‌چه از طریق ترانسپورت زمینی، تقریباً سه‌صد لاری کچالو تا کنون از ولایت بامیان به ولایات کابل، پروان و بغلان انتقال داده شده‌اند.

غند داوطلب از ملیت زحمت‌کش هزاره[1]

غند ۵۲۰ پیاده، متشکل از سربازان داوطلب مربوط مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، امروز با مراسم خاص نظامی در تشکیل قول اردوی مرکزی افتتاح گردید.

در مراسم افتتاح غند متذکره، رفیق دگرجنرال نظرمحمد، عضو علی‌البدل بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و وزیر دفاع ج.د.ا، عبدالواحد سرابی وزیر مشاور، خادم‌حسین بیگ، رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، قوماندان قول اردوی مرکزی و برخی از بزرگان و موسفیدان ملیت زحمت‌کش هزاره که در تشکیل غند و جلب جوانان داوطلب به صفوف آن کار وطن‌پرستانه را به انجام رسانیده‌اند، شرکت داشتند. در مراسمی که در قرارگاه غند ۵۲۰ تدویر یافته بود، چند آیت از کلام‌الله مجید قرائت گردید، بعد از آن، رفیق دگرجنرال نظرمحمد خطاب به سربازان، خُردضابطان و افسران غند نوتشکیل، طی بیانیه‌ای در مورد فیصله‌ها و مصوبات پلینوم بیستم کمیتهٔ مرکزی، ح.د.خ.ا. و ضرورت تشدید مبارزه علیه ضد انقلاب صحبت نموده، بر وظایف منسوبین غند در تأمین فضای صلح‌آمیز در کشور دوشادوش سایر قطعات و جزوتام‌های قوای مسلح تأکید نمود.

۱. باختر، «غند داوطلب از ملیت زحمت‌کش هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۷۸، ۱۳۶۵.

متعاقباً سید سعدی نادری، معاون شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره و سرپرست کمیسیون امنیتی این شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، که در تشکیل غند متذکره کار و فعالیت ثمربخش را انجام داده است، صحبت نمود و گفت: ما به کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، شورای انقلابی و شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان اطمینان می‌دهیم که مانند پدران و نیاکان خویش در حراست و پاسداری از منافع وطن در راه سعادت مردم که انقلاب ثور آن را به ارمغان آورده است، مردانه‌وار می‌رزمیم و با جلب و جذب جوانان به صفوف قوای مسلح، رسالت بزرگ تاریخی خویش را به انجام می‌رسانیم.

بعداً جگرن سید خادم‌حسین، قومندان غند ۵۲۰، به نمایندگی از منسوبین غند، طی صحبتی آمادگی خویش را در جهت حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب ثور و سرکوبی باندهای ضد انقلاب که زندگی آرام و صلح‌آمیز مردم ما را تهدید می‌نمایند، ابراز نمود.

هم‌چنان محسن‌علی، یک تن از سربازان داوطلب، طی صحبتی به نمایندگی از هم‌قطارانش تعهد سپرد که در اجرای وظایف از هیچ‌گونه جان‌بازی دریغ نورزیده و تا سرکوب قطعی باندهای ضد انقلابی سلاح به زمین نخواهد گذاشت.

در اخیر مراسم به یک عده از سربازان، خردضابطان و افسران غند ۵۲۰، تحایفی از طرف وزیر دفاع توزیع گردید و پیام منسوبین غند ۵۲۰ عنوانی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و وزارت دفاع ج.د.ا، قرائت گردید.

در ختم مراسم، وزیر دفاع از اتاق‌های درسی و بخش‌های مختلف قرارگاه غند دیدن به‌عمل آورد و در جهت بهبود هرچه بیشتر امور به مسئولین هدایات مشخص داد.

لوای قومی ملیت هزاره؛ سربازان و افسران حماسه می‌آفرینند[1]

دیپلم انجنیر، دگروال عبدالواحد یعقوبی، قوماندان لوای ۵۲۰ قومی، در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در دهکدهٔ سه‌پایهٔ السؤالی جاغوری در یک خانوادهٔ روشنفکر زاده شد. او آموزش ابتدائیه را در شهر لشکرگاه فراگرفت و بعداً شامل مکتب حربی شد و در دوران تحصیل در این کانون استعداد و لیاقتش را در فراگیری فنون نظامی تبارز داد و در سال ۱۳۴۹ از این مکتب فارغ گردید.

دگروال عبدالواحد یعقوبی در سال ۱۳۵۰ به حربی پوهنتون شامل و متعاقباً به‌مثابهٔ دانش‌آموز ممتاز، جهت تحصیل در رشتهٔ انجنیری عازم کشور دوست، اتحاد شوروی، گردید و با ختم موفقانهٔ

---

۱. مصاحبه با قومندان لوا، ولوالیجی، «لوای قومی ملیت هزاره؛ سربازان و افسران حماسه می‌آفرینند»، روزنامهٔ پیام، شمارهٔ ۱۴، ۱۳۶۸.

دانشگاه نظامی «ادیسه»، دیپلم سرخ را به‌دست آورد.

دگروال عبدالواحد یعقوبی در قطعات انجنیری اردو، مسئولیت‌هایی را به عهده داشته است و دسپلین، کاردانی، قوت اراده، درایت و سطح عالی سازماندهی و اعتبارش را در میان منسوبان قطعات انجنیری ارتقا بخشید.

این افسر ورزیده و مجرب در سال ۱۳۶۲، بعد از سپری‌نمودن امتحان کانکور، جهت تحصیل به اتحاد شوروی عزیمت نموده و در آکادمی انجنیری «کوییشوف» مسکو مدت شش سال تحصیل کرد و سند فراغت ماستری را به‌دست آورد.

او بعد از ختم تحصیل، به حیث قوماندان قطعهٔ انجنیری قندهار شامل کار شد و از شروع سال ۱۳۶۸، مسئولیت قوماندانی لوای ۵۲۰ قومی را به عهده گرفته است.

محترم دگروال عبدالواحد یعقوبی به پاس خدمات و کارنامه‌های شایستهٔ خویش، به اخذ نشان درفش سرخ، نشان دلاوری، مدال صداقت و مدال دهمین سالگرد انقلاب نایل آمده است و یک ترفیع فوق‌العاده را نیز نصیب شده است.

ما دربارهٔ کار و فعالیت قوای ۵۲۰ قومی با او مصاحبه داشتیم که توجه شما را به خواندن آن معطوف می‌داریم.

س: لطفاً دربارهٔ کار و فعالیت دلیرانهٔ منسوبان لوای ۵۲۰ قومی مختصر توضیحات دهید.

ج: به اساس پیشنهاد شورای مرکزی ملیت هزاره، لوای ۵۲۰ قومی سه سال قبل پا به عرصهٔ وجود گذاشت. در این لوا که جوانان ملیت هزاره متشکل شده است، با احساس مقدس وطن‌پرستی و روحیهٔ عالی محاربه‌ای، از وطن عزیزمان، افغانستان انقلابی، دفاع نموده و می‌نمایند.

سربازان و افسران لوای ۵۲۰ قومی در غزنی، سالنگ، کاپیسا، پکتیا، پکتیکا، قندهار، پروان و وردک جان‌بازانه رزمیده و حماسه‌ها آفریده‌اند.

سال پار برخی از جزوتام‌های این لوا در پوسته‌های کمربند امنیتی کابل در ساحهٔ کاریزمیر توظیف بوده و در سال روان امنیت شاه‌راه کابل- سالنگ را در ساحهٔ بگرام- چاریکار به عهده داشته است و یک کندک در کمربند امنیتی میدان‌شهر توظیف است. لوای ۵۲۰ قومی در هر نقطهٔ کشور که وظیفه اجرا نموده‌اند، با موفقیت‌های شایان مواجه شده و این موفقیت‌ها در مناطق هزاره‌نشین درخشان‌ترند.

س: لوای ۵۲۰ قومی در پرتو مشی مصالحهٔ ملی و با استفاده از امکانات و زمینه‌های مساعد، چه تماس‌هایی را با مخالفین برقرار نموده است؟

ج: از طریق موسفیدان و متنفذین تماس‌هایی را با مخالفین برقرار نموده و با عده‌ای از سران

گروه‌های اپوزیسیون ملاقات‌هایی داشتیم و دامنهٔ هم‌چون دید و وادیدها ادامه دارد و نتایج آن با خوش‌بینی و موفقیت همراه است. هم‌چنان با استفاده از امکانات، به اهالی‌ای که در مناطق تحت تسلط اپوزیسیون زندگی دارند و از جمله سهولت‌های ترانسپورتی جهت انتقال کود کیمیاوی، ادویه و سایر مواد مورد نیاز و تداوی و انتقال مریضان به مراکز صحی را می‌توان ذکر کرد. گروه مسلح مخالف در ده‌مسکین که در مسیر راه بگرام و چاریکار قرار دارند، با قوماندانی لوا پروتکلی را امضا نموده‌اند و متعهد گردیده‌اند که منبعد بالای قطارها و وسایط حمله نکنند.

س: محترم دگروال عبدالواحد یعقوبی شما به حیث قوماندان مجرب و خبیر به جوانان ما چه گفتنی دارید؟

ج: آینده به جوانان تعلق دارد. این رسالت ایجاب می‌نماید که جوانان میهن ما آگاه و بیدار باشند و با تشکل در صفوف قوای مسلح ج.ا. و با سهم‌گیری فعالانه در همهٔ عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، نقش و رسالت خویش را در تأمین صلح سراسری و حفظ آزادی کشور ایفا نمایند.

با مورال عالی در سنگر دفاع از وطن[1]

جزوتام‌های قوای مسلح کشور در هرزمان و هرگونه شرایط، وظایف خویش را با احساس مسئولیت وطن‌پرستانه و به‌خاطر حفظ استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، شجاعانه ایفا نموده و می‌نمایند. بعد از اعلام مشی مصالحهٔ ملی که ندای قلوب مردم و خواست برحق آن‌ها، یعنی قطع جنگ و تأمین صلح سراسری در کشور است، فعالیت نهادهای دفاعی کشور به اشکال نوین و شیوه‌های بهتر گسترش یافته است. یکی از این نهادهای دفاعی، قطعهٔ قومی ملیت زحمت‌کش هزاره است.

خبرنگار روزنامهٔ پیام در مورد چگونگی کار و فعالیت این قطعه با رفیق دگروال عبدالواحد یعقوبی، قوماندان قطعه، مصاحبه‌ای به‌عمل آورده است که به نشر می‌رسد.

سؤال: لطفاً در مورد وظایف این قطعه معلومات دهید.

جواب: این قطعه بعد از اعلام مشی مصالحهٔ ملی در اثر گردهمایی جوانان مربوط به ملیت زحمت‌کش هزاره و پیوستن داوطلبانهٔ آن‌ها به جزوتام‌های آن در چوکات وزارت دفاع ج.ا. ایجاد گردید و قرار بود که به‌صورت مشخص در مناطق هزاره‌نشین کشور به‌خاطر تأمین صلح و قطع جنگ ایفای وظیفه نماید؛ ولی بنا بر ضرورت عینی و شرایط موجود در کشور ما، در ولایات دیگر

---

۱. نیکپی، عبدالستار، «با مورال عالی در سنگر دفاع از وطن»، روزنامهٔ پیام، شمارهٔ ۱۵۸، سال ۱، ۱۳۶۸.

به‌خصوص در کندهار، پکتیا، غزنی، بامیان و وردک انجام وظیفه نموده است. ما در تمام وظایف خویش به این نکته اندیشیده‌ایم که چگونه باید در روشنی اهداف مشی مصالحهٔ ملی در دفاع از صلح و امنیت سهم گرفت؟

با درنظرداشت این مسائل و احساس مسئولیت در برابر وطن، مردم و انقلاب، صادقانه و بدون هراس به اجرای فعالیت‌های جان‌بازانه پرداخته‌ایم. جزوتام‌های ما در مناطق مختلف کشور به‌خاطر ایجاد فضای صلح و آرامش که خواست برحق هم‌وطنان ما است، ضربات کوبنده‌ای بر افراطیون جنگ‌افروز تحت حمایهٔ امریکا و پاکستان وارد نموده‌اند.

سؤال: قطعهٔ شما فعلاً در کدام ساحات مصروف فعالیت‌اند و کدام وظایف را اجرا می‌نمایند؟

جواب: وضع‌الجیش دایمی قطعهٔ ما در کابل است؛ ولی اکنون جزوتام‌های قطعهٔ ما در مربوطات ولایت پروان در شاهراه سالنگ قرار دارند. در مسیر شاهراه سالنگ- کابل، وظیفهٔ آن‌ها تأمین امنیت شاهراه، جلوگیری از نفوذ افراطیون مسلح مزدور در قریه‌ها، بازار و شهر چاریکار می‌باشد. جزوتام‌های ما در تأمین امنیت در این شاهراه بزرگ به‌خاطر رسیدن قطارهای اکمالاتی به شهر کابل، نقش مهمی را بازی می‌نمایند. قبلاً در طول این شاهراه که پوسته‌های ثابت امنیتی به فاصله‌های دور از هم قرار داشتند، دشمنان مال و جان مردم در میان این فواصل به سرک‌ها می‌آمدند و رامزنی و چپاولگری می‌نمودند. اکنون نه‌تنها جزوتام‌های قطعهٔ ما بلکه از سایر ارگان‌های قوای مسلح و نهادهای دفاعی ملکی در طول این شاهراه قرار دارند که در تشریک مساعی باهم از امنیت راه و منطقه حراست می‌نمایند. در مسیر راه پوسته‌های امنیتی به‌شکل کمربند افراز گردیده و خندق‌های ارتباطی بین پوسته‌ها ایجاد شده، پوسته‌ها و بلنددژهای مستحکم و محلات ترصد سترشده تأسیس شده‌اند. سربازان با سلاح‌های ثقیل و خفیف در حال احضارات کامل محاربه‌ای در این شاهراه وجود دارند که در نتیجه اکنون امنیت راه و قریه‌ها و ساحات اطراف آن به‌طور مطمئن تأمین گردیده است. ترافیک شاهراه حالت نورمال را به خود گرفته است. مردم آن منطقه که اکثراً تاجر و دکان‌دارند، دیگر از چپاول و قطاع‌الطریقی دشمنان رهایی یافته‌اند و دهقانان به‌خاطر آرام به کارهای زراعتی خود مصروفند. خطری متوجه راکبین وسایط ترانسپورتی نیست و هرکس می‌تواند بااطمینان در این راه سفر کند؛ هکذا یک جزوتام‌هایی در میدان‌شهر ولایت وردک و قسمتی از جزوتام‌های این قطعه در مربوطات کابل مصروف اجرای وظیفه‌اند.

سؤال: لطفاً در مورد وضع تعلیم و تربیه و مورال منسوبین قطعهٔ خویش صحبت نمایید.

جواب: اساساً قطعهٔ ما یک قطعهٔ قومی است. کسانی که داوطلبانه مراجعه نمایند، در بست

قطعه گرفته می‌شوند. ما پوسته‌های جلب و جذب سربازان در شهر نداریم. در ترکیب این قطعه از ملیت‌های مختلف کشور را که داوطلبانه حاضر شده‌اند، پذیرفته‌ایم؛ باید گفت طی دو ماه اخیر بیشتر از سهمیهٔ تعیین‌شده سربازان به قطعهٔ ما شامل شده‌اند. در قطعهٔ ما فرار وجود ندارد؛ زیرا همه داوطلبانه به صفوف آن پیوسته‌اند و مسئولیت‌شان را در قبال وطن می‌دانند. به اعاشه و اباتهٔ سربازان، به وضع تعلیم و تربیهٔ سیاسی- نظامی آن‌ها توجه جدی مبذول می‌گردد. ما همهٔ سربازان جدیدالورود را برای وقت کافی تعلیم و تربیت نموده با مورال عالی و آگاهی سیاسی به وظیفهٔ محاربه‌ای سوق می‌نماییم. در جریان وظیفهٔ محاربه‌ای نیز طبق پلان معینه، هفته‌ای دوبار درس سیاسی و دوبار اطلاعات سیاسی با سربازان و هفته‌ای یک‌مرتبه درس سیاسی و یک‌مرتبه اطلاعات سیاسی برای افسران توسط مسئولین امور پیشبرده می‌شود. ما نه‌تنها به آموزش و پرورش سربازان با روحیهٔ عالی رزمی توجه می‌نماییم؛ بلکه در حل مسائل و مشکلات سربازان همه‌جانبه توجه مبذول می‌داریم. بالمقابل سربازان، خردضابطان و افسران ما با دلیری و پایمردی در سنگرهای دفاع از دستاوردهای انقلاب قرار گرفته و با حماسه‌آفرینی‌ها، وظایف مقدس خویش را انجام می‌دهند.

سؤال: رفیق نجیب‌الله، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، رئیس جمهور کشور و قوماندان اعلی قوای مسلح ج.ا، طی بیانئشان در جلسهٔ وسیع هیأت رهبری قوای مسلح، خصلت و ماهیت دکتورین نظامی ج.ا را مشخص ساختند. لطفاً در این مورد نظرتان را ابراز نمایید.

جواب: دکتورین نظامی کشور ما طوری که رفیق نجیب‌الله، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، رئیس جمهور و قوماندان اعلی قوای مسلح ج.ا. فرمودند، ناشی از سیاست صلح‌جویانهٔ ج.ا، بوده و عمدتاً معطوف به تحقق اهداف نیک و انسانی مشی مصالحهٔ ملی و دفاع از کشور است؛ بنابراین، خصلت تدافعی دارد. این دکتورین در لویه‌جرگهٔ ماه قوس ۱۳۶۶ به تصویب رسید. اکنون که دشمنان استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور ما بیشتر از پیش تجاوز مسلحانه را بر وطن ما تشدید بخشیده‌اند، دولت ج.ا. یک‌بار دیگر دکتورین نظامی کشور را با درنظرداشت فکتورهای مؤثر داخلی و خارجی بر آن در محراق توجه قرار داده است. ماهیت دفاعی دکتورین نظامی کشور ما روشن می‌سازد که ج.ا. جنگ را به‌مثابهٔ وسیلهٔ حل تضادهای سیاسی، اقتصادی و ایدیالوژیک اصولاً رد می‌کند؛ اما در صورتی که مورد تجاوز قرار گیرد، آماده است به‌خاطر دفاع از صلح و امنیت در کشور، با دشمنان مقابله و بر آن‌ها پاسخ دندان‌شکن بدهد.

ایجاد ارکستر محلی هزاره[1]

موسیقی محلی کشور ما اکنون از توجه خاص در داخل و خارج کشور برخوردار است. اصلیت این موسیقی نمایانگر فرهنگ سال‌دار و پرغنای ملیت‌های باهم برادر ما است که در همهٔ فرهنگ‌های آن می‌توان خصوصیات و ویژگی‌های خاص همان ملیت را لمس کرد و چه خوش است که شنیدن این سروده‌ها در محل آن دست دهد.

ما جمع کثیری از آوازخوانان محلی خوب خود را داریم که آواز مختص به خودشان را دارند. اینان آوازخوانی‌شان را صمیمانه به علاقه‌مندان‌شان تقدیم می‌نماید. صفدر توکلی را می‌توان در جمع همین هنرمندان شمرد. او به قول خودش از زمان کودکی شیفتهٔ این هنر بوده است و آرزوی شنیدن آوازش را از طریق رادیوی کشور داشته است.

او حکایت می‌کند که: «در یکی از روزها دنبوره را که از جملهٔ آلات موسیقی اصیل وطن ما است، به‌دست یکی از دوستان خود دیدم، پولی نداشتم که آن را خریداری نمایم. بلاخره مجبور شدم که یک مقدار از اموال خانهٔ خود را بفروشم و آرزوی خود را به‌دست آورم. از همان‌جا شروع به آموختن دنبوره و آوازخوانی کردم. بلاخره در سال ۱۳۴۶ به رادیو افغانستان خواننده شدم و همکاری‌ام را آغاز نمودم. تا حال بیش از سه‌صد آهنگ در رادیو و شانزده آهنگ در تلویزیون ثبت نموده‌ام.»

از ایشان می‌پرسم که کمپوز و اشعاری که شما می‌خوانید، ساختهٔ چه کسی است؟

می‌گوید: «کمپوز و اشعار اکثریت آهنگ‌هایم از خودم است. چون بازگوکنندهٔ زندگی ملیت برادر هزاره است، از آن جهت مردم زیادتر می‌پسندند و خوش‌بختانه در این اواخر ارکستر محلی هزاره از طرف ریاست موسیقی کمیتهٔ دولتی کلتور ایجاد گردیده است که فعلاً هفده عضو دارد. ایشان در آخر می‌گوید که همیشه آرزو دارم آوازخوانان محلی ما آهنگ‌هایی را تقدیم نمایند که پاسخ‌گوی آرزوی مردم ما باشند.

می‌خواهم هنرمند خوبی شوم[2]

او از نوازندگی و آوازخوانی صحبت می‌کند. همان‌گونه که در باره‌اش گفته‌اند، صمیمی، ساده و اندکی بذله‌گو است. هر سؤالی را با خنده و شوخی جواب می‌گوید؛ حتی از روزهای تلخ و دشوار و از روزهایی که پاهای پرآبله‌اش خارها و سنگلاخ‌های دشت‌ها و کوه‌ها را لمس می‌کردند. او رمهٔ

---

۱. علومی، فاطمه، «ایجاد ارکستر محلی هزاره»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۲۰۸، سال ۳۶، دورهٔ ۳، ۱۳۶۴.
۲. «می‌خواهم هنرمند خوبی شوم»، ندای کهسار، ۱۵ عقرب، ۱۳۶۵.

گوسفندان ارباب را می‌چراند. نامش محمداکبر است. از آوان کودکی چوپان بوده است؛ ولی از چندی به این سو به حیث کارگر ایفای وظیفه می‌کند.

از خودش می‌شنویم: از کودکی چوپان بودم. صبح تا شام دشت‌های بزرگ را زیر پا می‌گذاشتم. آهسته‌آهسته آهنگ‌های محلی را زمزمه می‌کردم. در آوان جوانی شدید به نواختن دمبوره علاقه‌مند شدم. دمبوره نداشتم. روزها در این فکر بودم که چگونه دمبوره پیدا کنم. زیاد کار کردم تا پولی به‌دست بیاورم و دمبوره بخرم؛ ولی پول‌های پس‌انداز شده‌ام بسیار ناچیز بود. روزی با چوپان جوان دیگری فکری به ذهن‌مان رسید که یک دمبوره بسازیم. وسایل را تهیه کردم. از دم اسپ که به تارهای نیلون دمبوره بسیار شبیه بود و یک نوع چوب ارزان که در کوه‌ها فراوان بود و به‌نام «کنتل» یاد می‌شد، یک دمبوره ساختم. چوب آن را طوری تراش کردم که قسمت اول آن باریک و قسمت دیگر آن به‌شکل کاسه درآمد و تارهای دم اسپ را به آن وصل کردم.

از آن روز به نواختن دمبوره مشغول شدم. کم‌کم آوازخوانی را نیز آموختم. حالا می‌خواهم به گروه هنری ملیت هزاره شامل شوم. آرزو دارم روزی آوازخوان خوبی شوم.

از سیاست ح.د.خ.ا. پشتیبانی می‌نماییم

آیندهٔ تابناک ملیت هزاره[۱]

حل دموکراتیک مسئلهٔ ملی به‌معنای به‌وجودآوردن برابری سیاسی تمام ملیت‌ها، روی دست‌گرفتن فعالیت‌های همه‌جانبه جهت برابری سطح تکامل اقتصادی، فرهنگی و تحکیم دوستی و همکاری متقابل بین تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل می‌باشد. در کشور عزیز ما، افغانستان، بیشتر از سی ملیت زندگی می‌کنند و حل مسئلهٔ ملی از وظایف مهم حزب و دولت انقلابی ما است که رژیم‌های استبدادی سابق با استفاده از فورمول کهنهٔ باداران خود، بین ملیت‌های مختلف تفرقه انداخته‌اند، آنان را به‌سوی برادرکشی، ظلم و ستم یک ملیت بالای ملیت دگر سوق داده‌اند تا که توانسته باشند منافع طبقهٔ محدود حاکم را حفظ کنند. در چنین شرایطی، مردم زحمت‌کش ما فاقد هرگونه حقوق اجتماعی و سیاسی‌اند که در جمله ملیت زجرکشیده و زحمت‌کش هزاره نیز شامل است.

بعد از پیروزی انقلاب ثور، حزب و دولت انقلابی ما در راه‌حل مسئلهٔ ملی عملاً گام نهاده، پایه‌های استوار مادی آن را اساس گذاشت که این پروسه هنوز هم جریان دارد و در طول آن هزاران نفر اهالی بی‌زمین اقوام هزاره صاحب زمین شده‌اند و از شکنجهٔ مناسبات فرسودهٔ فئودالی رهایی یافته‌اند.

---

۱. دوهم بریدمن اجمل، «آیندهٔ تابناک ملیت هزاره»، حقیقت سرباز، شمارهٔ ۷۴، ۱۳۶۳.

در ساحهٔ فرهنگی، دروازه‌های تمام مؤسسات تعلیمی به روی فرزندان ملیت هزاره باز شده‌اند و بدون کدام تعصب و مانع، هزاران تن از اطفال برادران هزارهٔ ما شامل مؤسسات تعلیمی شده‌اند و کار سوادآموزی و تنویر سیاسی راه خود را در بین هزاره‌ها باز کرده است.

قوای مسلح افغانستان بهترین فرزندان هزاره‌های کشور را بدون تعصبات ملی دیروز که عاملان آن طبقات و محافل حاکم فئودالی و عمال‌شان بودند، به صفوف خود جا داده است و این رزمندگان، بزرگ‌ترین حماسه‌ها در راه دفاع وطن، مردم و انقلاب به وجود آورده‌اند.

امروز برخلاف گذشته که کار در دستگاه دولت برای هزاره‌ها محدودیت‌هایی داشت، هزاران نفر از برادران هزارهٔ ما در دستگاه دولت و حزب در کرسی‌های پر مسئولیت، وظایف خود را صادقانه اجرا و کار می‌نمایند و تمام انرژی، توان و دانش خود را وقف خدمت وطن و هم‌وطنان می‌سازند.

آن‌چه گفته شد، نمایانگر آن است که حزب انقلابی و دولت ج.د.ا به‌خاطر تساوی حقوق تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن افغانستان، سعی و تلاش بی‌پایان به خرج داده‌اند که این خود مظهر آیندهٔ تابناک برادران هزارهٔ ما می‌باشد.

امروز برادران هزارهٔ ما در دوستی و همکاری نزدیک با دیگر ملیت‌ها، اقوام و قبایل به دور حزب و دولت انقلابی خود بیشتر از گذشته حلقه زده، در راه آزادی واقعی، تکامل سطح مادی و معنوی و آیندهٔ تابناک تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل و شکوفانی افغانستان عزیز به مبارزهٔ بی‌امان خود ادامه داده، سهم وطن‌پرستانه و انقلابی خود را در عمل ثابت نموده‌اند.

اشتراک رفیق ببرک کارمل در جرگهٔ ملیت برادر هزاره[1]

رفیق ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، قبل از ظهر پریروز در جرگهٔ بزرگ زحمت‌کشان، موسفیدان، بزرگان و نمایندگان ملیت برادر هزاره، در مقر شورای انقلابی شرکت نموده، در فضای نهایت آزاد، صمیمانه و برادرانه مشکلات و پیشنهادات آن‌ها را استماع کردند.

در این جرگهٔ بزرگ قومی، که نمایندگان ملیت برادر هزاره از بیست‌ونه واحد اداری و مناطق مرکزی افغانستان اشتراک داشتند، به حزب و دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و به شخص رفیق ببرک کارمل صادقانه و قاطعانه اطمینان داده شد که مردم شجاع و زحمت‌کش هزاره در راه تأمین وحدت ملی، حفظ آزادی، استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، دفاع از آرمان‌های والای انقلاب، سعادت مردم و شکوفانی افغانستان عزیز، دوشادوش سایر اقوام، قبایل و ملیت‌های برادر ساکن افغانستان انقلابی اعم از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها، پشه‌ای‌ها و غیره از هیچ نوع ایثار، فداکاری و قربانی دریغ نخواهند کرد.

رفیق ببرک کارمل از اشتراک خود در این جرگهٔ بزرگ ملیت برادر هزاره اظهار خوشی و مسرت نموده، ضمن صحبت مفصل با آن‌ها، گفت: مردم زحمت‌کش ما در طول تاریخ کشور بنابر استبداد خشن و ضد انسانی امرا و سلاطین مستبد و رژیم‌های ضد مردمی وابسته به استعمار و امپریالیزم گذشته، رنج‌های بسیار کشیده و مشکلات فراوان را متحمل شده‌اند؛ به‌خصوص ملیت و قوم برادر هزارهٔ ما مشکلات، دشورای‌ها و رنج‌های ناشی از سیاست تبعیضی، تحقیر و بردگی بیشتری را متحمل شده‌اند که قلب هر فرزند اصیل و صادق افغانستان با درد عمیق آن را احساس می‌نماید. حزب ما از بدو تأسیس خود، این دردها را احساس کرده است و از تریبون پارلمان گرفته تا به راه‌انداختن تبلیغات و تظاهرات، فقر، بیماری، بی‌سوادی، بی‌کاری، مشکلات و دردهایی را که

۱. «اشتراک رفیق ببرک کارمل در جرگهٔ ملیت برادر هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۹۵، شمارهٔ مسلسل ۱۰۰۸، سال ۵، ۱۳۶۳.

قبایل اقوام و ملیت‌های برادر ساکن کشور ما، به‌خصوص ملیت برادر هزاره، در طول تاریخ متحمل شده‌اند، با صدای رسا بدون ترس و هراس ابراز نموده است.

تاریخ نهضت‌های آزادی‌بخش ملی خلق افغان بیانگر این حقیقت است که خلق زحمت‌کش برادر هزارهٔ افغان ما دوش‌به‌دوش دیگر خلق‌های برادر افغان متحدانه در یک جبههٔ ملی علیه تمام اشغالگران، استعمارگران و امپریالیست‌ها برای تأمین و تحکیم آزادی و استقلال وطن واحدمان، افغانستان، قهرمانانه جنگیده‌اند و از شرف و ناموس وطن دفاع کرده‌اند. قدرت زحمت و کار، تحمل و شکیبایی، وفاداری و صداقت، وطن‌پرستی افغانی و عشق به سرزمین آبایی و اجدادی، شجاعت و افغانستان‌دوستی خلق هزاره، احترام سایر خلق‌های برادر افغان را از صمیم قلب به خود جلب نموده است. ما اعتقاد راسخ داریم و هر روز شاهد آن هستیم که امروز هم خلق برادر هزارهٔ افغان ما دوش‌به‌دوش دیگر خلق‌های برادر افغان خود فشرده با قهرمانی و جانبازی از آزادی و استقلال ملی، از حاکمیت ملی و دستاوردهای انقلاب ثور سرسختانه دفاع می‌نمایند و در جبههٔ کار، زحمت و پیکار و مبارزه‌ها علیه باندهای صادرشده از خارج علیه ارتجاع، امپریالیزم و هژمونیزم استوار و شجاعانه قرار دارند و هرگز تحت تأثیر تبلیغات دروغین و زهرآگین دشمنان افغانستان که به‌صورت فریبنده از مذهب و دین مقدس اسلام سوءاستفاده می‌نمایند، قرار نخواهند گرفت و تمام اجینت‌ها و عمال را که از خارج کشور به‌نام دروغین انقلاب اسلامی، آدم‌کشی، برادرکشی و نفاق‌افگنی و قطاع‌الطریقی را حرفهٔ خود قرار داده‌اند و دشمن آزادی، استقلال و انقلاب خلق افغانستان هستند، خود از میان خود طرد خواهند کرد و آن‌ها را از میان خواهند برد. رفیق ببرک کارمل افزود: «باید خاطرنشان ساخت که خلق‌های زحمت‌کش افغان، مسلمانان صدیق هستند و نیاز به صدور انقلاب اسلامی و رأی‌گیری راجع به این‌که آیا افغان‌ها مسلمان هستند یا نه؟ ندارند. بله خلق زحمت‌کش افغان با اطمینان مسلمان هستند. این است پاسخ افغان‌ها در برابر «مسلمانان امریکایی» و دوستان صهیونیزم اسرائیل.

بعد از انقلاب ثور، دگرگونی انقلابی در کشورمان به‌خاطر ایجاد جامعهٔ نوین مدرن افغان و سعادت فرزندان آیندهٔ ما رخ داده است. افغان‌ها از آزادی عام و تام مذهبی، دینی، رعایت و احترام دین اسلام، رسم و رواج پسندیده و سنن ملی برخوردار شده‌اند و علیه هرگونه ظلم و ستم، تبعیض و استثمار بیرق انقلاب را برافراشته‌اند.

خلق دلیر و زحمت‌کش افغانستان، خلق انقلابی و مسلمان، صلح‌خواه و آزادی‌خواه، مستقل و غیرمنسلک، وطن‌پرست و انترناسیونالیست و ترقی‌خواه و عدالت‌خواه هستند. هم‌وطنان هزارهٔ ما

نه‌تنها مردمان شجاع و زحمت‌کش، بلکه دارای استعداد عالی هستند. به صراحت اعلام می‌دارم آن‌هایی که در پیشگاه خلق افغانستان به پیشگاه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و انقلاب ثور خود را مسئول می‌دانند، نمی‌توانند استعداد بزرگی را که برادران شجاع هزارهٔ ما دارند، نادیده بگیرند. من به‌شما نمایندگان شخصاً اطمینان می‌دهم که از این به بعد، هیچ‌یک از برادران زحمت‌کش هزارهٔ ما مورد توهین، تحقیر و تبعیض قرار نخواهد گرفت و در جملهٔ سایر ملیت‌های کشور تساوی حقوق آن‌ها اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و آزادی مذهبی، حقوق دولتی و حزبی‌شان نه‌تنها احترام و رعایت می‌گردد؛ بلکه در عمل تضمین می‌شود.»

رفیق ببرک کارمل افزود: «با تأسف باید گفت که بنا بر جنگ اعلام‌ناشده‌ای که از طرف امپریالیزم و ارتجاع در رأس آن امپریالیزم جنایت‌کار امریکا، هژمونیزم چین، محافل نظامی‌گرای پاکستان، محافل حاکمهٔ مرتجع ایران بر مردم و کشور ما تحمیل شده است، تا کنون فرصت آن میسر نشده است که تمام انواع ستم و استثمار را از بیخ و بن نابود سازیم؛ ولی ما قاطعانه در این راه به پیش می‌رویم و پروسهٔ آن را دنبال می‌کنیم. افغانستان وطن مشترک همهٔ اقوام، قبایل، ملیت‌ها و برادران ما است. بعد از این، تمام برادران زحمت‌کش هزارهٔ ما دوشادوش سایر ملیت‌های برادر با غرور، افتخار و سربلندی در افغانستان زندگی خواهند نمود و با داشتن گنجینه‌های عظیم مادی و اخلاقی در اعمار جامعهٔ نوین و مترقی افغانستان فعالانه سهم خواهند گرفت. بعد از پیروزی انقلاب ثور و به‌خصوص مرحلهٔ نوین آن، آزادی عام و تام عنعنات، رسوم، مذاهب، سنن، اجرای مناسک دینی و افتخارات تاریخی ملیت‌های برادر ما از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عملاً تضمین شده و مورد حمایت همه‌جانبهٔ حزب و دولت انقلابی ما قرار گرفته است.»

رفیق ببرک کارمل علاوه کرد: «رژیم‌های ضد ملی و ضد مردمی گذشته که سیاست نفاق بینداز و حکومت کن را تعقیب می‌نمودند، همیشه آتش نفاق و دشمنی را در بین مردمان کشور ما دامن می‌زدند و نمی‌گذاشتند تا مردمان آزاده و زحمت‌کش ما باهم متحد و یکپارچه باشند؛ ولی اکنون حزب و دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان با تمام امکانات دست‌داشته، سعی می‌نماید تا تمام اقوام، قبایل و ملیت‌های ساکن وطن محبوب ما باهم متحد و یکپارچه گردیده، بسان یک مشت پولادین، یک افغانستان نیرومند و مترقی را اعمار نمایند.

من به برادران زحمت‌کش هزارهٔ خود خاطرنشان می‌سازم که هزاره‌جات (غرجستان) در قلب وطن‌مان، افغانستان، قرار دارد؛ لذا باید همیشه مظهر وحدت و همبستگی تمام خلق‌ها و ملیت‌های برادر افغانستان قرار گرفته، طوری که قرار گرفته‌اند و این افتخار بزرگ تاریخی را برای

خود و نسل‌های آیندهٔ خود داشته باشند، طوری‌که داشته‌اند. کسانی که در وطن افغان‌ها نفاق میان اهل تسنن و تشیع که هردو مسلمان‌اند می‌اندازند، مزدوران امپریالیزم، دشمنان اسلام، دشمنان وطن، دشمنان افغانستان هستند.»

رفیق ببرک کارمل خطاب به نمایندگان ملیت برادر هزاره گفت: «شما قانون ارگان‌های محلی قدرت و ادارهٔ دولتی را مطالعه نموده‌اید. ما به اساس این قانون در محلات، قصبات، دهات، السؤالی‌ها و ولایت کشور انتخابات را آغاز می‌نماییم. هدف حزب و دولت انقلابی ما این است تا مردم زحمت‌کش و شریف ما در هر قریه، علاقه‌داری، السؤالی و ولایت از بین خود شخصیت‌های بافهم، بااعتبار و وطن‌پرست را که واقعاً خدمت‌گار مردم باشند، در ارگان‌های محلی قدرت و ادارهٔ دولتی انتخاب نمایند تا حاکمیت مردم به‌دست خود مردم و نمایندگان آن‌ها سپرده شود.»

رفیق ببرک کارمل خطاب به خلق زحمت‌کش برادر هزاره گفت: «که باید بیش از بیش، نسبت به هر وقت دیگر با هم متحد و متفق بوده و سهم فعال وطن‌پرستانهٔ خود را در راه اعمار جامعهٔ نوین و خوشبخت افغانستان ایفا کرده و نباید به اشرار وحشی و باندهای صادرشده از خارج موقع داد تا فرزندان ما را بازهم در اسارت، بردگی، تاریکی، جهل و بی‌سوادی نگه دارند.»

رفیق ببرک کارمل در اخیر صحبت‌شان گفت: «من افتخار دارم که امروز در جرگهٔ بزرگ شما اشتراک دارم. مشکلات و خواست‌های شما را از نزدیک می‌شنوم. ما همیشه در پیوند با مردم هستیم و آرزوی ما این است تا دردهای مردم را از خود مردم بشنویم؛ شیوه و میتود کار ما همین است. امروز حزب، دولت و حکومت در خدمت شما است. دردها، مشکلات، کمبودی‌ها و دشورای‌های‌تان را آزادانه، بدون خوف و هراس، با رهبران حزبی و دولتی در میان بگذارید و مطمئن باشید که در حدود امکانات و سیاست حزب و دولت، خواست‌های‌تان برآورده می‌شوند.»

سپس اعضای جرگه یک سلسله خواست‌ها و پیشنهادات خود را ارائه نمودند که در مقابل رفیق ببرک کارمل به ارگان‌های مربوط دولتی هدایت دادند که خواست‌های مذکور را به‌طور همه‌جانبه و دقیق مورد ارزیابی‌قرار دهند و از همهٔ آن‌ها استفاده کنند و مواردی را که ضرورت به زمان نسبتاً طولانی دارد، شامل طرح‌های دورنمایی سازند.

به نمایندگی از شاملان جرگه، عبدالواحد سرابی از احساس عمیق مردم‌دوستی و نیات نیک رفیق ببرک کارمل که به مردم افغانستان و از جمله مردم هزاره دارند و از دردها و رنج‌های آن‌ها کاملاً آگاه است، اظهار سپاس و قدردانی نموده و گفت: «مردم زحمت‌کش هزاره طوری‌که در طول تاریخ افغانستان عزیز در جهت آبادی، عمران و شکوفایی افغانستان سهم فعال گرفته‌اند و

در راه اعمار جامعهٔ نوین و شکوفان افغانستان انقلابی، دوشادوش سایر ملیت‌های برادر، وظایف وطن‌پرستانه‌شان را با روحیهٔ انقلابی ادا خواهند کرد. مردم هزاره افغانان اصیل هستند و از ۲۶۰۰ سال قبل به این طرف در دامان این خاک زندگی کرده‌اند و هزاره‌ها مردمان صادق، وطن‌پرست، افغان اصیل و فداکارند و افتخار بزرگ آن‌ها منسوبیت آن‌ها به‌وطن عزیزشان افغانستان انقلابی است.»

عبدالواحد سرابی در رابطه به سیاست‌های ضد مردمی و تبعیض ظالمانهٔ رژیم سلطنتی و رژیم داوود صحبت نموده و گفت: «مردم ما در ساختمان تمام پروژه‌های عمرانی افغانستان پیش‌قدم بودند؛ ولی امرا و سلاطین مستبد گذشته برای مردم ما حداقل از ایجاد مؤسسات عرفانی و صحی خودداری نموده و مردم ما را در تاریکی، بی‌سوادی، فقر و بدبختی و تبعیض نگه داشتند. سپاس‌گزاریم از حزب دموکراتیک خلق افغانستان و در رأس آن رفیق ببرک کارمل، فرزند صدیق مردم زحمت‌کش افغانستان که دردها، رنج‌ها و مشکلات مردم ما را همه‌جانبه درک نموده و در راه‌حل دشواری‌ها و مشکلات ما گام‌های سودمند برداشته شده است.»

هم‌چنان محمد حسینی از السؤالی جاغوری ولایت غزنی، غریب‌حسین از السؤالی چمتال ولایت بلخ، حاجی غلام‌سرور از علاقه‌داری حصهٔ دوم پنجشیر، حاجی عبدالرزاق توفیق از السؤالی سرخ‌وپارسا، مظفری نمایندهٔ کمیسیون کار با ملیت هزاره و شیخ محمدعلی ارزگانی هرکدام به نوبت به نمایندگی از مردم زحمت‌کش مناطق‌شان وفاداری کامل‌شان را به حزب و دولت انقلابی ابراز نموده، به رفیق ببرک کارمل اطمینان دادند که با روحیهٔ عالی وطن‌پرستانه تا آخرین لحظهٔ حیات از آرمان‌های والای انقلاب ثور دفاع می‌نمایند.

اعضای جرگه احساسات گرم و عمیق خلق زحمت‌کش هزاره را نسبت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نسبت به شخص رفیق ببرک کارمل ابراز داشتند و از مبارزات طولانی و پیگیر حزب و رفیق ببرک کارمل جهت تأمین کامل حقوق خلق هزاره و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آن‌ها، تأمین حقوق همهٔ ملیت‌های برادر ساکن کشور، تحکیم دوستی، برادری و تأمین برابری بین تمام ملیت‌های کشور یادآور و اظهار خشنودی نمودند.

در اخیر این جرگهٔ با اهمیت قومی، نمایندگان ملیت برادر هزاره یک ثوب چپن را به رسم تحفهٔ مردم زحمت‌کش‌شان به رفیق ببرک کارمل اهدا نمودند که با ابراز تشکر از طرف رفیق ببرک کارمل پذیرفته شد.

انقلاب به زحمت‌کشان تعلق دارد[1]

رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بعد از ظهر دیروز با موسفیدان، علما، روحانیون و روشنفکران ملیت زحمت‌کش هزاره در قصر استور وزارت امور خارجه ملاقات و در فضای مملو از صمیمیت و آزاد با ایشان صحبت نمودند.

رفیق نجیب طی این ملاقات دوستانه در حالی‌که رفیق سلیمان لایق، عضو علی‌البدل بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و وزیر اقوام و قبایل نیز حاضر بود، طی صحبتی گفتند: «شما در افغانستان باستانی، آزاد، سربلند و تاریخی از زمانه‌های دور و سده‌های قدیم یک‌جا در کنار تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل دیگر با شهامت و دلیری و با همت بزرگ زندگی کرده‌اید.

شما نه‌تنها در شرایط بد زندگی اقلیمی قرار داشته‌اید؛ بلکه در طول سال‌های متمادی و قرن‌ها سلاطین مستبد و مستکبر نیز شما را از لحاظ سیاسی، اجتماعی تحت شرایط نامساعد قرار داده بوده‌اند. شما زیر ظلم و ستم چکمه‌های فئودالان، خانان ملوک‌الطوایفی، اربابان ستمگر ظالمان، سلطنت‌های غارتگر و ستمگر قرار داشتید؛ ولی ستمگران در برابر همت، شکیبایی، روح مبارزه‌طلبی، شجاعت و دلیری شما به زانو درآمدند.»

رفیق نجیب علاوه کردند: «ما هزاره‌ها را به‌مثابهٔ قوم مدبر و پخته در جهت تأمین وحدت و اتحاد تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل می‌دانیم و برادران هزارهٔ خود را سمبول خدمت‌گزاری برای انسان‌های زحمت‌کش می‌دانیم.»

رفیق نجیب علاوه کردند: «در افغانستان انقلاب به پیروزی رسید؛ انقلابی که به سود زحمت‌کشان است و بیخ و بن تمام ستمگری‌ها، تمام وحشی‌گری‌ها، ظلم و استبداد را ویران نموده و بر روی آن زندگی مرفه، مترقی و پیشرفته برای سعادت انسان و خوشبختی انسان اعمار می‌گردد، قبل از همه و

---

۱. باختر، «انقلاب به زحمت‌کشان تعلق دارد»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۱۶، سال ۶، شمارهٔ مسلسل ۱۴۲۸، ۱۳۶۵.

بیش از همه کس، شما مستحق هستید که این انقلاب به شما تعلق داشته باشد.»

رفیق نجیب علاوه کردند: «ما به تأسی از برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و به تأسی از اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان که در آن مسئلهٔ تساوی حقوق برابر بین ملیت‌ها، اقوام و قبایل مطرح شده است، به‌طور پیگیر و بلاانحراف، تمام مساعی خویش را به خرج خواهیم داد تا در قلب افغانستان ملیت هزاره مساوی و برابر با هر ملیت دیگر در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و تمام شئون جامعهٔ ما حق مساوی داشته باشد.»

رفیق نجیب علاوه کردند: «شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره به مثابهٔ یک ارگان سیاسی برجستهٔ نمایندگان شما ملیت زحمت‌کش به وجود آمده است. شورا در قدم اول در جهت جلب، تشکیل، اتحاد و بسیج ملیت زحمت‌کش هزاره و تأمین اتحاد و وحدت آن‌ها با تمام ملیت‌های برادر دیگر و به‌خاطر تأمین حقوق برابر و مساوی آن‌ها در عرصهٔ سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی مبارزه خواهد کرد و حزب و دولت پشتیبان مبارزات آن خواهد بود. شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره باید در برابر آن عده از هم‌وطنان ما که بنا بر دلایل گوناگون، خانه‌های خویش را رها کرده‌اند، تماس‌های وسیع، محکم و استوار قایم نماید و پیام حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را برای‌شان برساند که ما بر مبنای تیزس‌های ده‌گانه برای مصالحهٔ ملی حاضر و آماده هستیم، نه‌تنها آن‌ها مورد بازخواست و بازپرسی قرار نمی‌گیرند؛ بلکه می‌توانند در امر حاکمیت سیاسی کشور در شرایط کنونی مرحلهٔ انقلاب ملی و دموکراتیک سهم داشته باشند.»

رفیق نجیب افزودند: «اگر ما آن عده هم‌وطنان‌مان را که رنجیده‌اند، دوباره در کنار انقلاب خودشان قرار بدهیم و آن‌ها دوباره در کنار حزب و آرمان‌های‌شان قرار بگیرند، بدون شک در مدت کوتاهی خون‌ریزی در کشور قطع می‌گردد و صلح و امنیت پایدار سرتاسری به وجود می‌آید. این امر در قدم اول نیازمند مساعی، کمک و پشتیبانی شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره و به‌طور عموم کمک و پشتیبانی همه‌جانبهٔ همهٔ شما می‌باشد.»

در پایان این ملاقات، الحاج شیخ‌الاسلام محمدعلی ارزگانی، عضو شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و نایب‌رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، به نمایندگی از شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، شیخ محمدعوض صادقی، عضو شورای علما، روحانیون و نمایندهٔ مردم زحمت‌کش هزارهٔ ولایت غزنی، وکیل سرور خان شاهی، عضو شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و عضو شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، به

نمایندگی از مردم زحمت‌کش هزارهٔ ولایت بامیان، سید سعدی نادری، نایب‌رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره، به نمایندگی از مردم زحمت‌کش هزارهٔ ولایت بغلان، حاجی صفدر وکیل، عضو شورای مرکزی ملیت هزاره، به نمایندگی از مردم هزارهٔ ولایت غور، شیخ قربان به نمایندگی از مردم زحمت‌کش هزارهٔ ولایت وردک، وکیل محمداکبر، عضو هیأت رهبری شورای مرکزی ملیت هزاره، به نمایندگی از مردم هزارهٔ ولایت ارزگان، حاجی محمدسرور به نمایندگی از مردم هزارهٔ ولایت پروان، قاری میرحسن، یک تن از روحانیون فرقهٔ اسماعیلیه، به نمایندگی از علما و روحانیون فرقهٔ اسماعیلیه و پوهاند شاه‌علی‌اکبر شهرستانی، عضو هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، به نمایندگی از روشنفکران ملیت زحمت‌کش هزاره به نوبت بیاناتی ایراد کردند.

ایشان ضمن بیانه‌های‌شان، انتخاب رفیق نجیب را به حیث منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تبریک و تهنیت گفته و موفقیت‌های هرچه بیشترشان را از خداوند بزرگ آرزو کردند.

نمایندگان مردم زحمت‌کش ملیت هزاره تأیید و پشتیبانی عمیق‌شان را از فیصله‌های پلینوم هجدهم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ابراز کرده، به رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ خلق افغانستان، اطمینان دادند که در راه دفاع از اهداف انسانی انقلاب ثور تا آخرین لحظهٔ حیات، کار و مبارزه می‌نمایند.

نمایندگان مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در پایان این دیدار، دو ثوب چپن را به رسم تحفه و به مثابهٔ سمبول همبستگی، به رفیق نجیب اهدا نمودند که با اظهار تشکر پذیرفته شد.

این دیدار با دعای اختتامیه توسط آقای فاطمی، به‌خاطر شکوفایی افغانستان انقلابی تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان پایان یافت.

از فیصله‌ها و تصامیم حزب و دولت پشتیبانی می‌نماییم[1]

بیانیهٔ پوهاند شاه علی‌اکبر شهرستانی، عضو شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره

بسم الله الرحمن الرحیم

به اجازهٔ رهبر گرامی، محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، و هیأت محترم رئیسه و حضار گرامی!

اگرچه پیش خردمند خاموشی ادب است و به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی، امروز که بنا بر ضرورت صواب‌دیدی جهت عرض سپاس بدین‌جا گرد آمده‌ایم، بی‌مناسبت نخواهد بود تا دربارهٔ این مردم زحمت‌کش و وفاکیش سخنی دو سه به عرض برسانم.

سرزمین هزارەنشین در طول تاریخ، یعنی از زمان هفتلی‌های قبل از اسلام، به‌نام «غرجه»، «غرجستان» و «غرشستان» یاد می‌شد و در قلب خراسان اسلامی قرار داشت و مناطقی به‌نام «ریوشاران»، «تمران»، «تمزان»، «بندار یا بندر زاولستان» و غیره در حیطهٔ آن حصه موقعیت داشت که امروز نیز اکثر به همان نام‌های باستانی موسوم‌اند و کتب بسیار معتبر و متیقن جغرافیا و تاریخ گواه بر این گفته است و ساکنان امروزه نیز اخلاف همان غرجیان دلیرند.

به شهادت تاریخ، این مردم در اوقات و ایام مختلف از خود رشادت‌ها و جوانمردی‌های خاص نشان داده‌اند. فرخی سیستانی دربارهٔ آنان گفته است:

در این دیار به هنگام شار چندین بار
پلنگ‌وار نمودند غرچگان عصیان

آنان تنها در زمان سلطان محمود به چنان کاری دست نزدند؛ بلکه سپاهیان دلیر هزاره با شاه محمود هوتکی در راه دفاع از وطن خود جوانمردانه اشتراک نمودند.

---

۱. «از فیصله‌ها و تصامیم حزب و دولت پشتیبانی می‌نماییم.»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۳، سال ۳، ۱۳۶۴.

ملا فیض‌محمد کاتب هزاره، مورخ مشهور و برازندهٔ کشور ما، دربارهٔ جنگ میوند و رشادت‌ها و مردانگی یک تن از افسران هزاره می‌نگارد که عساکر انگریز بر سپاهیان افغان ضربهٔ سخت وارد کردند و آنان را به شکست نزدیک ساخته بودند که کرنیل شیرمحمد هزاره با سربازان همراه خویش به انگریزان مهاجم تاخته، همه را تارومار کردند و هم‌وطنان خود را از مرگ نجات بخشیدند و در آن جنگ صد تن از سربازان هزاره شهید شدند و در دوره‌ای که عده‌ای از هم‌وطنان در راه مشروطیت در دورهٔ امیر حبیب‌الله مبارزه می‌کردند و در حزب سری ملی شامل بودند، محمداسلم خان سیغانی میرشکار نیز در آن زمره شامل بود.

زمانی که اعلی‌حضرت غازی امان‌الله خان با انگلستان اعلان جنگ داد، عدهٔ زیادی از سرسپردگان هزاره در محاربهٔ استقلال سهم گرفتند؛ چنان‌که نام‌های از آنان که در راه آزادی شهید گشتند، در صفحات تاریخ درج است. مردم هزاره همیشه با برادران پشتون، تاجیک، بلوچ، ازبک، ترکمن، نورستانی و دیگر اقوام و قبایل در همه‌گونه تحمل مصائب و دشواری‌ها هم‌دوش و هم‌سنگر بوده‌اند و جریانات تاریخی در سال‌های ۱۳۲۹ و بعد از آن حقایق را روشن ساخته است.

مردم هزاره در آبادکردن بندها و تمدید آن‌ها و اعمار همهٔ بناهای مهم کشور ما سهم نمایان گرفتند و کسانی را که سن‌شان بیش از بیست‌وهشت سال می‌بود، فقط برای آباد کردن بند قرغه و آباد کردن راه تنگی غارو و دیگر کارهایی از آن گونه می‌گماشتند؛ سهم این مردم در همهٔ تکالیف و اعمار مملکت چشم‌گیر بوده است و از هیچ کار اعماری در کشور سر باز نزدند و عملاً اشتراک نمودند.

مردم هزاره سالیان دراز با تهیهٔ روغن، گوسفند و مفروشات، در کار تقویهٔ بنیهٔ اقتصادی و بهبود تولید در مملکت سهم ارزنده داشتند و کارهای ضد منافع ملی و اقتصادی این سرزمین از آنان به مشاهده نمی‌رسد. این مردم زحمت‌کش و راستکار در طول سلطهٔ آل یحیی بارها مورد تاخت‌وتاز قرار گرفتند و در اثر تجاوز عساکر امیر عبدالرحمان، مردم زاولی و پهلوان در ارزگان به بغاوت واداشته شدند و مردم ناگزیر شدند تا از ناموس خویش دفاع نمایند. امیر که با پلان جنرال انگلیس، استاد خود، رفتار می‌کرد، خانان هزاره را بر ضد همدیگرشان اغوا و تحریک می‌کرد و به بهانه‌ای بر آنان حمله می‌کرد و کار را به حدی رسانید تا در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. امر داده شد تا از سه جانب اردوها و ایلجاریان بر هزاره‌جات یورش ببرند. مرحوم ملا فیض‌محمد کاتب هزاره در این باره از روی اسناد دفاتر سرکاری امیر چنین می‌نویسد:

«تمام میران هزاره با اهل و عیال‌شان اسیر آورده شدند و در سال ۱۳۱۰ هـ.ق. چنان فرمان هولناک صادر شد که در برابر مردم بی‌گناه امر جهاد و فتوای کفر آنان داده شد و تاراج مال و دارایی مردم را

حلال شمردند و زن و دختر آنان به کنیزی و مردان به بردگی برده شدند و خون‌شان را مباح قرار دادند.»

ملا فیض‌محمد می‌گوید: «در لوی‌ئیل، یعنی سال ۱۳۱۰ هـ‌ق. امیر فرمان داد که در غارت و اسارت مردم هزاره دریغ را جایز نشمرده و احدی را زنده نگذارند.» در دورهٔ آل نادر از یک طرف آن مردم کار می‌کردند و از طرف [دیگر] عساکر، جلبی آنان را خلاف عادت و طبیعت‌شان به مناطق گرم‌سیر و دشوار می‌فرستادند تا در اثر عدم تطابق آب و هوا همه تلف گردند و از آنان بیش از ثلث‌شان تلف می‌شد و همین‌که یک تن جلبی نام خوست، فراه یا قندوز را می‌شنید، در کابل هلاک می‌شد. بسیاری از سرکردگان هزاره در دورهٔ سردار هاشم خان در محبس یا جان دادند یا نیمه‌جان برآمدند. از تمام هزاره‌جات بیش از چندتن محدود افسر و کاردار وجود نداشت و همهٔ کسانی که از این مردم در مکاتب بودند، تعدادشان از بیست سی تن تجاوز نمی‌کردند. حوالهٔ روغن شرکت، کوپراتیف، در ظرف هفت سال بنیاد مردم را از بیخ برآوردند.

با پیروزی انقلاب ثور، روزنهٔ امیدی برای مردم هزاره پیدا شد؛ اما بدبختانه اقدامات انحرافی امین و دست‌یاران او کار را به جایی کشاند که هزاران تن افراد بیچاره، بی‌گناه و بی‌بضاعت از این قوم به‌صورت گروهی به گور سپرده شدند.

قضیهٔ بامیان بار دیگر فرمان امیر عبدالرحمان را مکرر کرد و اسباب نفرت و انزجار شدید آن مردم را فراهم کرد. با تحمیل این مصائب جانکاه، بلاهای دهشت‌ناکی بر سر مردم فرود آوردند و با آغاز مرحلهٔ نوین و تکاملی انقلاب ثور، بار دیگر روزنهٔ امید بر روی مردم گشوده شده است و دولت با جبین گشاده وسیعاً آغوش خود را به‌سوی مردم هزاره باز کرده است و رهبر گرامی مردم افغانستان، محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک افغانستان، با حسن نیت و لطفی که بر مردم ملیت هزاره دارند، وفای کامل و دیرینهٔ این مردم را خواهند پذیرفت. کمک‌های برادرانه و انترناسیونالیستی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که از زمان اعلی‌حضرت امان‌الله خان تا امروز هم‌موقت و بلاوقفه با مردم افغانستان در اعمار کشور ما و تعلیم فرزندان ما به‌عمل آمده، مورد سپاس و قدردانی ما می‌باشد.

امروز دیگر جای تعصبات بی‌مفهوم و تنگ‌نظری‌های بی‌مورد باقی نمانده است که نیات نیک حزب و دولت با سردمهری مواجه گردد. کسانی که می‌خواهند در برابر طرح‌های اصلاحی دولت برای بهبود حال و مردم هزاره موانعی ایجاد نمایند، در حقیقت مرتکب خیانت سترگی می‌شوند. در همین راستا، تشکیل شورای مرکزی مردم هزاره یک گام بسیار مثبت در راه اعمار جامعهٔ نوین و مترقی این مردم است که بر اساس مشی انقلابی حزب و دولت، از این طریق طرح‌های مفید و عام‌المنفعه

برای ارتقای زندگانی معنوی و مادی مردم هزاره برداشته خواهد شد و اقتصاد، فرهنگ و سایر شئون زندگی مردم سامان خواهند یافت.

طوری‌که رهبر دلسوز مردم ما خود می‌دانند، برای بهبود حال این مردم در گذشته هیچ کاری صورت نگرفته است و امروز مردم ما آرزومندند که دولت انقلابی ما طبق اهداف و برنامه‌های رفاهی خویش، برای بهبود حال آنان توجه لازم می‌فرمایند. اعزام محصلان و جوانان ما برای ارتقای سویهٔ تحصیل و ازدیاد کمیت‌شان در مؤسسات تعلیمی، یکی از آرزوهای این مردم می‌باشد. شورای مرکزی که به توجه ایشان بنیان گذاشته شده است، اسباب امتنان مردم را فراهم نموده است و ما به حسن نیت رهبر گرامی، محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، باور و اعتقاد کامل داریم و به پیشگاه رهبر مردم تعهد می‌سپاریم که در راه برآورده‌شدن اهداف انقلاب ثور، خاصتاً از مرحلهٔ نوین و تکاملی آن، از هرگونه سعی و کوشش دریغ ننماییم. ما مردم ملیت هزاره از فیصله‌ها و تصامیم لویه‌جرگهٔ ماه ثور ۱۳۶۴ که در امر تحکیم مبانی وحدت ملی و قدرت دولتی خیلی مؤثر و مفید است، قاطعانه پشتیبانی می‌نماییم و فیصله‌های جرگهٔ عالی قبایل سرحدی را برای حفظ و استحکام سرحدات جمهوری دموکراتیک افغانستان مورد تأیید قرار داده و از آن جداً حمایه می‌کنیم.

فیصله‌ها و تصامیم حزب و دولت که بر اساس مشی سیاسی و اقتصادی تعیین نموده است، مورد پشتیبانی کلی ما می‌باشد. ما مردم هزاره همگان از دولت مردمی خویش، جمهوی دموکراتیک افغانستان، دفاع و پشتیبانی می‌نماییم و نمی‌گذاریم که دشمنان میهن و آرامش مردم ما دیگر در وطن آبایی و عزیز ما فتنه و فساد برپا کنند. ما اعمال شوم ضد انقلاب را که دست به قتل، کشتار، توطنه، تخریب و چور و چپاول مال مردم می‌زنند، جداً محکوم و نکوهش می‌کنیم و ادامهٔ این رویهٔ مخالف انسانیت‌شان را در جهت پسمانی کشور و ممانعت از پیشرفت تقبیح می‌کنیم و جداً می‌خواهیم که اسباب و موانع عدم تطبیق طرح‌های ارتقایی دولت را فراهم نیاورند. به تأیید فیصله‌های دولت تاکنون هفت کندک قومی و گروه‌های مدافعین در مناطق مختلف از مردم هزاره تشکیل گردیده است.

همین‌طور، به‌کمک‌های شیطنت‌آمیز امپریالیزم امریکا و غرب، عظمت‌طلبی چین و همبستگان‌شان نفرین می‌فرستیم و از هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ خود تقاضا می‌کنیم که فریب دشمنان را نپذیرفته به آغوش وطن خود بازگردند.

در اخیر، سخنان خود را بدین شعارها به پایان می‌آورم:

جاویدان باد نام افغانستان آزاد و سربلند!

زنده‌باد رهبر گرامی مردم، محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان!

پردوام و متین باد دوستی جمهوری دموکراتیک افغانستان با کشورهای مترقی و به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی!

مرده و نابود باد استعمار!

بازدید از ترکمنستان[1]

بنا به دعوت جمهوری ترکمنستانِ اتحاد شوروی، هشتادوچهار تن از نمایندگان مختلف کشور، اعم از روحانیون، متنفذین، کارگران، دهقانان و پیشه‌وران از طریق وزارت اقوام و قبایل جمهوری دموکراتیک افغانستان، عازم آن جمهوریت گردیده بود.

در ترکیب این گروپ، بیست تن از اعضای شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره نیز شامل بود که به این ارتباط گزارشگر جریدهٔ ندای کهسار صحبتی را با محترم سید سعدی نادری، معاون شورای مرکزی جبههٔ ملی پدروطن ج.د.ا و نایب‌رئیس کمیسیون امنیتی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به ترکمنستان رفته بود، به‌عمل آورده است که ایشان در زمینه چنین معلومات ارائه نمود.

گروه هشتادوچهار نفری ما در تاریخ بیست‌وهشت جوزا عازم تاشکند گردید و در آن‌جا به‌دسته‌های بیست‌وهشت نفری تقسیم گردیدیم. گروه ما همان روز به شهر عشق‌آباد جمهوری ترکمنستان رفته و در هوتل عشق‌آباد مسکن‌گزین شدیم.

بعد از آن‌که با والی شهر آشنا شدیم، روی دوستی افغان- شوروی صحبت به‌عمل آمد. طی برنامه‌های خاص از مؤسسهٔ قالین‌بافی عشق‌آباد، مرکز طفل و مادر، استدیوی ترکمن‌فیلم، نندارتون یا نمایشگاه بزرگ جمهوریت ترکمنستان، فابریکهٔ ابریشم‌بافی کلخوز سوسیالیزم، کتابخانهٔ مارکس، خانهٔ علم و فرهنگ، موزیم «کربابایوف» و انجمن ترکمنستان دیدن نمودیم.

به تاریخ دو سرطان به شهر مرو رفتیم و در منطقهٔ زیبا و سرسبز «شادلیک» اقامت گزیدیم و از بند برق مرو، مؤسسهٔ تولید گاز و سناتوریم بازدید به‌عمل آوردیم و به تاریخ سه سرطان به السؤالی قراقروم رفته، بعد از استقبال گرمی که از جانب ریاست سالخوز به‌نام پنجاه سالگی اتحاد شوروی از ما به‌عمل آمد، در آن‌جا نیز از مقبرهٔ سلطان سنجر، کلخوز السؤالی ترکمن قلعه، بند هندوکش و در

---

۱. «بازدید از ترکمنستان»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۵.

روز اخیر سفر از کلخوز کوبیشفت السؤالی مرغاب، کلوپ کلتور و مغازه‌های آن‌جا دیدن نمودیم.

سفر ما در ترکمنستان مدت ده روز بود و در این مدت در هرجایی که می‌رفتیم، از ما مطابق به عنعنات ملی‌شان با نان و نمک، اجرای کنسرت‌های محلی، نمایش فیلم‌ها، رقص و آواز استقبال می‌نمودند و با ما چنان پیش‌آمد داشتند؛ مثل این‌که اعضای یک خانواده باشیم.

باید بگویم که با شش تن از اعضای گروه ما خبرنگاران رادیو عشق‌آباد و نمایندهٔ نووستی پیرامون وضع در کشور، تأسیس شورای مرکزی ملیت هزاره، اهداف حزب و دولت، جنایات و تخریبات ضد انقلاب و غیره موضوعات مصاحبه‌ها به‌عمل آوردند که در هر قسمت به سؤالات خبرنگاران، جواب‌های قناعت‌بخش ارائه می گردید.

باید گفت که خاطرات این سفر برای هریک ما فراموش‌ناشدنی و آموزنده بود و از تبادل تجربه‌های فی مابین ما و مردم شریف و مهمان‌نواز ترکمنستان تجارب خوبی در امر اعمار جامعهٔ شکوفان و مبارزه با ضد انقلاب اندوختیم و یک‌بار دیگر به دوستی بی‌شایبهٔ افغان- شوروی بیشتر از پیش معتقد گردیدیم.

تدویر جرگهٔ قومی السؤالی دای‌کندی ولایت ارزگان

بعد از ظهر نوزدهٔ میزان، جرگهٔ موسفیدان، بزرگان و نمایندگان مردم السؤالی دای‌کندی ولا یت ارزگان در تالار جرگه‌های وزارت امور اقوام و قبایل دایر گردید.

در آغاز این جرگهٔ قومی که عدهٔ زیاد از موسفیدان و بزرگان قریه‌های «جنگان» و «لذیر» السؤالی دای‌کندی اشتراک نموده بودند، محترم محمدعوض نبی‌زادهٔ کارگر، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و معین وزارت امور اقوام و قبایل، سیاست مترقی حزب و دولت انقلابی ما را در ارتباط به بهبود سطح زندگی و رفاه و خوش‌بختی زحمت‌کشان و اعمار یک جامعهٔ شکوفان در افغانستان بیان نموده و هم‌چنان پیرامون قانون ارگان‌های محلی قدرت دولتی که بر اساس آن ادارهٔ دولتی در محلات به مردم سپرده خواهد شد، مفصلاً توضیحات داده و از نمایندگان مردم تقاضا به‌عمل آورد تا در جهت دفاع از مشی مترقی و دموکراتیک حزب و دولت انقلابی‌شان آمادگی داشته باشند.

بعداً دادعلی از قریهٔ جنگان و حاجی احمدعلی از قریهٔ لذیر به نمایندگی از دیگران صحبت نموده و ضمن استقبال نیک از اهداف و آرمان‌های دولت انقلابی‌شان، آمادگی بی‌دریغ و قاطعانه‌شان را در جهت دفاع از دستاوردهای انقلاب شکوه‌مند ثور ابراز داشتند.

جرگه با دعائیهٔ یک تن از شاملان جلسه به امید استقرار صلح سراسری ملی خاتمه یافت.

در راه آبادی و شکوفایی کشور[۱]

تمام مردم افغانستان اعضای یک جسم، یک روح و یک بدن هستند. برادران هزارهٔ ما نیز عضو سالم و زحمت‌کش جامعهٔ ما می‌باشند.

در وطن واحد و پرافتخار ما، ملیت‌ها و قبایل متفاوت و گوناگون در شرایط اجتماعی و اقتصادی مشترک، با همبستگی و پیوند استوار، سرافرازانه و برادرانه در کنار هم به سر می‌برند و در غم و شادی یکدیگر شریکند و در تولید نعمت‌های مادی و برای سربلندی و شکوفایی سرزمین خود هم‌گامانه تلاش می‌ورزند و عرق می‌ریزند.

یکی از ملیت‌های سرزمین باستانی ما، ملیت باهمت و پرتحرک هزاره است که از باستان روزگاران در پاسداری از خاک و حفظ ناموس وطن و نوسازی افغانستان برپا خاسته و هیچ‌گاه با تطمیع و تهدید بیگانگان راه تسلیم را نپیموده و از خدمت به مردم و خاک وطن شانه خالی نکرده‌اند.

این ملیت بومی و غیرت‌مند به‌منظور حاکمیت ملی در سربلندی میهن در کنار همهٔ ملیت‌های برادر با پایمردی اعتنا و با توانمندی کامل زیسته‌اند و در طول سده‌ها و گذشت زمانه‌های متمادی، در پاسداری وطن دوشادوش برادران ملیت‌های دیگر پایمردی به خرج داده‌اند و در راه آبادی و شکوفایی کشور هیچ‌گاه از تلاش باز نایستاده‌اند.

برادران بیدار هزاره در هر مرحله‌ای از رویدادها و حادثه‌های وارده در کشور، جانبازانه به دفاع برخاسته و به یاری برادران دیگر خود شتافته‌اند که نمونه‌های زیادی را می‌توان در لابه‌لای صفحات تاریخ وطن به مطالعه گرفت. شمال هندوکش و دامنه‌های کوه‌بابا در میان دره‌های تنگ و طولانی و کرانه‌های هیرمند خروشان و در خلال جبال فلک‌فرسای بخش‌های مرکزی کشور که جمعاً به‌نام «هزاره‌جات» یاد می‌شود، سکونت و اقامت دارند؛ ولی این سرزمین باستانی ما از گاهی که چشم استعمارگران غربی به آن آشنا و قدم نحس آنان در آن گذاشته شده، سعی و تلاش بر آن قرار گرفته است تا ملیت‌های باهم برادر افغانستان را به تبعیض و امتیاز تعویض نماید؛ لذا پرخاش و ستیزندگی علیه همدیگر رایج و حاکم بر سرنوشت خلق ما گردیده و تا پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک ثور ادامه یافت که خوش‌بختانه پیروزی انقلاب ثور به ارادهٔ خلق افغانستان، روفندهٔ همهٔ آن نابسامانی‌ها و ناصوابی‌های زادهٔ استعمار و عده‌ای از استعمارپسندان آن گردید.

افغانستان مسیر آزادی را در پیش گرفت و با پیروزی انقلاب، مردم ما کاملاً به آن دست یافتند و تمام ملیت‌های برادر افغانستان در کنار هم با تساوی حقوق کامل قرار داده شدند، از جمله هزاره‌ها

---

۱. «در راه آبادی و شکوفایی کشور»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۶.

در بخش‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برخوردار گردیدند. از همه که بگذریم، ایجاد و تأسیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره را باید یادآور شد. تأسیس این شورا یک پدیدهٔ تصادفی نبوده است؛ بلکه حاصل کار و عمل انقلاب و حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که در آن هزاره‌ها به حل امور زندگی‌شان می‌رسند.

مردم زحمت‌کش و وطن‌پرست هزاره که عموماً در قلب کوهستانات مرکزی افغانستان زندگی می‌کنند، در امر انکشاف و خدمت به وطن محبوب افغانستان سهم بزرگی ایفا کرده‌اند. این فرزندان زحمت‌کش وطن، در دشوارترین شرایط محیطی، در گرما و سرما، در دشت و کوهستانات و به وسایل سادهٔ بیل و کلنگ تا وسایل غول‌پیکر ماشینی، در خدمت آبادی وطن قرار گرفته و پیوسته در خدمت خلق و مادروطن کمر بسته‌اند. کارگران پاک‌دل و وطن‌پرست هزاره توانسته‌اند در کوتاه‌ترین مدتی، ماشین‌های بزرگی را به کار انداخته و اداره‌کردن آن را فرا گیرند و با کار خستگی‌ناپذیر و عمل خود در شکستن سکوت مرگبار دشت‌های وحشی و رام‌کردن دریاها و اعمار جاده‌های کوهستانی، اهلیت و وطن‌پرستی خود را ثابت سازند. صبر و شکیبایی و مداومت در کار، یکی از خصیصه‌های بسیار عالی هم‌وطنان قهرمان هزارهٔ ما می‌باشد. عشق به وطن، دفاع از مصالحهٔ ملی، پایبندی به اتحاد و همبستگی مردم، وطن و وفاداری به استقلال و تمامیت ارضی و موجودیت افغانستان از صفات روشن و برجستهٔ این خلق شریف و زحمت‌کش است.

مطالبی از یک کتاب[1]

... جلگه‌های شمال به وسیلهٔ سلسله‌کوه‌های بزرگ هندوکش از بقیهٔ مملکت جدا شده‌اند. این سلسله‌کوه‌ها از پامیر که در نهایت شمال‌شرق قرار دارد، امتداد یافته، قسمت‌های مرکزی و شرقی مملکت را احتوا نکرده‌اند.

در قسمت سلسله‌کوه‌های مرکزی، ارتفاع قله چهارده تا هفده‌هزار فوت می‌رسد؛ حتی دره‌ها تا نه‌هزار فوت از سطح بحر ارتفاع دارند. در این ناحیهٔ قشنگ و صعب‌العبور، مردمان هزاره زندگی دارند و اسم منطقه نیز به‌نام همان مردم، «هزاره‌جات»، مسما گردیده است. در مورد غنا و قدرت سیاسی این دره‌ها در اعصار گذشته شواهد مدنیت «گریکوبودیک» به جا مانده است که بت‌های بامیان و منارجام از آن جمله است. در ماه‌های تابستان قبایل کوچی و ازبک‌ها از شمال و پشتون‌ها از جنوب مملکت، رمه‌های خود را به کوه‌ها و دره‌های هزاره‌جات می‌آورند.

در فصل زمستان، برف همیشگی تا ارتفاع شش‌هزار فوت را می‌پوشاند و کوتل‌های شیبر و اونی اکثر اوقات بسته می‌باشد. در واقعیت امر، اگر شاهراه سالنگ که در ۱۳۶۳ به کمک اتحاد شوروی تکمیل گردید وجود نمی‌داشت، ارتباط قسمت شمال مملکت برای فاصله‌های طولانی از سایر نقاط قطع می‌گردید.[2]

... باید دره‌های تنگ هزاره‌جات را دید که هر انچ زمین آن تحت زرع است و رمه‌های گوسفند و بز از قله‌های پرصخرهٔ آن تغذیه و عبور می‌نمایند.[3]

... محب‌علی دهقانی است در قریهٔ «الچین» که ساکن آن تخمین چهل خانواده می‌باشد و ده میل به طرف غرب بامیان در منطقهٔ هزاره‌جات واقع است و چهار جریب زمین (تخمین یک‌ونیم هکتار) دارد. این زمین از آب دریایی که در درهٔ تنگ جریان دارد، آب می‌خورد و محب‌علی تنها در

---

۱. هیأت بانک جهانی، «افغانستان و سیر انکشاف اقتصادی آن»، ترجمهٔ سید خلیل هاشمیان، ۱۳۵۷.
۲. همان، صص ۲۸-۲۹.
۳. همان، ص ۳۰.

آن گندم می‌کارد و سالانه سی سیر (تقریبا ۲۱۰ کیلوگرام) حاصل بر می‌دارد. این گندم را محب‌علی فقط برای شش‌سر فامیل خود که در حال حاضر مشتمل بر خانم و پسر بیست‌وپنج سالهٔ او است، مصرف می‌نماید. چهار دختر او ازدواج کرده‌اند، به خانهٔ شوهران‌شان است و پنج طفل دیگر وی فوت کرده‌اند. علاوه بر زمین، مایملک او را یک قلبهٔ نوک‌فلزی که به قیمت ۴۵۰ افغانی خریداری کرده است، یک جوره گاو که هرکدام هشت‌صد افغانی قیمت دارد، سی‌وپنج گوسفند و چهار رأس گاو شیری تشکیل می‌دهند. پسرش رمه را به کوهستانات به چرا می‌برد. از محصولات رمه و گاو، اعضای فامیلی استفاده می‌کنند. علاوتاً چهار تا گوسفند را هرسال می‌فروشد (که از هرکدام یک‌هزار افغانی حاصل می‌دارد). زمانی یک مرکب داشت که تلف شده است. محب‌علی به زمین خود کود کیمیاوی نمی‌دهد و کدام مأمور محلی زراعت هرگز به دیدن او نرفته است. پسر او هرگز به مکتب نرفته است و خودش هرگز شفاخانه را به چشم ندیده است و از شهر بامیان پا فراتر نگذاشته است.[۱]

... خارج از ساحه، شبکهٔ سرک‌های عمده، جنسیت و وضع سرک‌ها به سرعت تنزیل می‌یابد؛ مثلًا منطقهٔ بزرگ هزاره‌جات در افغانستان مرکزی یک سرک آسفالت‌شده که در هر نوع شرایط کار بدهد، ندارد و از این بابت است که در موسم زمستان و بهار غیرقابل عبور می‌باشد.[۲]

... مطالعات مقدماتی عملی‌بودن دربارهٔ انکشاف خط‌آهن بر اساسی به‌عمل آمده است که به قرار آن اول خط‌آهن در ارزیابی‌های مربوط منحیث فراهم‌کنندهٔ وسیلهٔ انتقال برای پروژهٔ هشت‌صد میلیون دالری مجوز به‌منظور بهره‌برداری ذخایر حاجیگک در نظر گرفته شده است. فقط یک جزء کوچک مصرف این پروژه در پلان هفت ساله شامل است؛ با این هم در موضوع خط‌آهن باید به اساس پس‌منظر استراتیژی عمومی مربوط به انکشاف صنایع ثقیله نظر انداخته شود. در افغانستان دبستان [مرکز تحقیقاتی] فکری مهمی وجود دارد که از سال‌ها به این طرف معدن حاجیگک را به حیث محور انکشاف آیندهٔ افغانستان نگریسته است. این نظر از نظریات انکشافی سرچشمه می‌گیرد که پانزده تا بیست سال قبل در بسیاری ممالک مسلط بود و به قرار آن، انکشاف را به‌صورت عمومی در روی‌آوردن به صنایع ثقیله و به‌طور خاص در ایجاد صنایع ذوب‌آهن متعادل می‌دانستند. مطالعات مقدماتی نشان داده است که بهره‌برداری از آهن حاجیگک تنها در صورتی جنبهٔ عملی خواهد داشت که مقدمهٔ استخراج آن به پیمانهٔ وسیع برای صادرات صورت بگیرد. اعمار شبکهٔ فرعی خط‌آهن در این قسمت برای عملی‌بودن پروژهٔ ذوب‌آهن یک شرط ضروری خواهد بود و البته زمینهٔ انتقال محصولات سایر صنایع ثقیله؛ از قبیل مس، زغال‌سنگ و سمنت را نیز فراهم خواهد کرد.

---

۱. همان، ص ۳۶.

۲.همان، ص۴۶.

عمومیات این طرزالعمل واضحی به نمونهٔ انکشافی اتحاد شوروی دارد.[۱]

... اما مشکلات تسخین[۲] در هزاره‌جات که طولانی‌ترین و سردترین زمستان‌ها را دارا است و موجب زجر کشیدن‌های فراوان می‌شود و امراض تنفسی عمومی را بار می‌آورد، خیلی شدید و وسیع است. منحیث یک چاره‌جویی حد وسطی، زغال‌سنگ به حیث وسیلهٔ مؤثر و مفید تسخین در مناطقی از قبیل هزاره‌جات که از نگاه وسایل سوخت کمبود دارد، مورد استعمال قرار گرفته می‌تواند.[۳]

کوهستانات صعب‌العبور مرکزی و سرنشیبی‌های متراکم آن با سلسله‌های ناهموار و سیل‌برهای آن حاوی علوفه و نباتات متفرق و محدود می‌باشند و دریاهای عمدهٔ آن به طرف پایین، به‌سوی جلگه‌های وسیع لامزروع که به سرحدات شمالی، غربی و جنوبی امتداد یافته‌اند، جریان می‌یابند.[۴]

... در مورد استراتیژی پلان هفت‌ساله برای انکشاف پروژه‌های متالورژیکی (ذوب‌آهن) از قبیل پروژهٔ مختلطه و کثیرالهدف آهن خام و فولادسازی حاجیگک و پروژهٔ ذوب مس عینک نیز سؤالاتی وجود دارد. تاریخ‌های تقریبی تکمیل تقریباً بیست‌ویک فیصد سرمایه‌گذاری در سکتور معادن و صنایع در حدود انجام دورهٔ پلان هفت‌سالهٔ دوم یعنی در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ پیش‌بینی شده است. از آن جمله پروژهٔ کثیرالهدف حاجیگک مبتنی بر اعمار خط‌آهن ارتباطی با شرق ایران می‌باشد؛ در حالی‌که مطالعات اقتصادی عملی‌بودن این پروژه و نیز تمویل آن هردو بسیار نامطمئن است. مطالعاتی که دربارهٔ جنبه‌های تخنیکی و اقتصادی یک پروژه قبل از سرمایه‌گذاری آن لازم می‌باشد، در مورد پروژهٔ حاجیگک تا کنون شروع نشده است. باید اعتراف شود که مبلغ تخصیص‌یافته (۳/۴ بیلیون افغانی) برای پروژهٔ حاجیگک در دورهٔ پلان جاری[۵] علاقهٔ افغانستان را در مورد این پروژه نشان می‌دهد؛ اما این رقم واقعاً به اندازه‌ای بزرگ است که نمی‌شود دربارهٔ آن بدون یک مطالعهٔ دقیق مثمریت و عملی‌بودن پروژه اظهار نظر نمود. از نظر واقع‌بینی باید گفته آید که تکمیل مطالعات مقدماتی این پروژه چیزی است که باید در دورهٔ پلان هفت‌سالهٔ کنونی، قبل از شروع سرمایه‌گذاری، به آن پرداخته شود و حتی این مطالعات باید به توقف و سرنوشت خط‌آهن اتصالی که به حیث یک مانع بزرگ سد راه پروژه شده است، مرتبط ساخته شود...[۶]

---

۱. همان، ص ۸۷.
۲. گرم‌کردن.
۳. همان، ص ۱۱۳.
۴. همان، ص ۱۳۸.
۵. مجموع قیمت تمام‌شدهٔ این پروژه، به استثنای خط‌آهن اتصالی، به اساس قیمت‌های ۱۹۷۵- ۷۶ مبلغ ۳۸ بیلیون افغانی تخمین شده است.
۶. همان، ص ۳۱۴.

تأمین صلح سراسری وظیفهٔ عمده[1]

دیدار رفیق ببرک کارمل با اعضای شورای مرکزی مردم زحمت‌کش هزاره

رفیق ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، عصر پریروز اعضای شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره را در قصر گلخانه، مقر شورای انقلابی پذیرفته، در فضای نهایت دوستانه و صمیمانه با آنان صحبت نموده و آنان را به وظایف و مکلفیت‌های بزرگی که به عهده‌شان گذاشته شده است، متوجه ساخت.

در آغاز این ملاقات، رفیق محمدعوض نبی‌زاده، معین وزارت امور اقوام و قبایل، در رابطه به شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت برادر هزاره که در پرتو راهنمایی‌ها و توجهات خاص کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، و دولت ج.د.ا، در تحت رهبری رفیق ببرک کارمل برای نخستین‌بار در کشور ما به‌خاطر سازماندهی کار و مبارزهٔ مردم زحمت‌کش ملیت هزاره جهت تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب و ارتقای سطح زندگی ملیت برادر هزاره ایجاد شده است، مختصراً توضیحات داده و از رهبر محبوب مردم زحمت‌کش افغانستان تقاضا نمود تا اعضای جرگه را با رهنمودهای ارزش‌مندشان بهره‌مند سازد.

رفیق ببرک کارمل در اوج شور و تبارز احساسات حاضرین، تأسیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت برادر هزاره را به اعضای آن شورا و از طریق آن‌ها به تمام برادران زحمت‌کش هزاره و تمام زحمت‌کشان افغانستان انقلابی تبریک و شادباش گفت.

رفیق ببرک کارمل دربارهٔ حقوق پامال‌شده، رنج و زحمات زیادی که مردم زحمت‌کش هزاره در دوران سلاطین مستبد و حکمرانان خائن گذشته [سخن گفت. وی افزود که سلاطین مستبد و حکمرانان خائن گذشته] بنا بر سیاست‌های ضد انسانی، ضد دموکراتیک و ضد مردمی خویش، همیشه سعی می‌نمودند تا چند نفر محدود از اقوام، قبایل و ملیت‌های کشور ما را امتیاز بدهند

۱. باختر، «تأمین صلح سراسری وظیفهٔ عمده...»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۵۲، سال۶، ۱۳۶۴.

و اکثریت مردم را بی‌فرهنگ نگه دارند و یک ملیت را علیه ملیت دیگر و قوم را علیه قوم دیگر به مخالفت، جنگ و برادرکشی وا دارند. آن‌ها با ادامهٔ این سیاست‌های نوع استعماری و ضد مردمی بر بقای حکومت‌های ننگین‌شان می‌افزودند.

رفیق ببرک کارمل ادامه داد: «اکنون که در وطن عزیز ما، انقلاب ملی و دموکراتیک ثور به پیروزی رسیده و حاکمیت خلق در افغانستان استقرار یافته است، وظیفهٔ ما است تا زحمت‌کشان کشور از این بدبختی‌ها و سیه‌روزی‌ها نجات یابند. ما باید از بیخ و بن این مسئله را حل کنیم و به زحمت‌کشان وطن و از جمله به زحمت‌کشان ملیت برادر هزارهٔ خویش حق حیات، حق زندگی و حق شرکت وسیع در حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور بدهیم. این هدف انقلاب ملی و دموکراتیک ما است و حزب و دولت انقلابی ما به‌خاطر تحقق آن، کار و مبارزهٔ خود را تا سرحد پیروزی نهایی ادامه می‌دهند.»

رفیق ببرک کارمل در ادامه گفت: «اکنون نیز متأسفانه بنا بر مداخلات و تحریکات ارتجاع و امپریالیزم، بخشی از مردم زحمت‌کش ملیت برادر هزاره، مسکون در مناطق مرکزی کشور، از ثمرات و مزایای انقلاب ثور بی‌بهره و از تغییرات و اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در کشور به نفع توده‌های مردم رخ داده است، برکنار مانده‌اند! البته که توده‌های زحمت‌کش مردم هزاره و از جمله ده‌ها هزار خانواده که در شهر کابل و در شهرها و مناطق دیگر کشور به سر می‌برند و عمدتاً متعلق به طبقات و قشرهای زحمت‌کش جامعهٔ ما هستند، از ثمرات و دستاوردهای انقلاب مستفید گردیده و از مشی مردمی حزب و دولت انقلابی خویش و از انقلاب ملی و دموکراتیک ثور، فعالانه دفاع و پشتیبانی می‌نمایند.»

رفیق ببرک کارمل علاوه کرد: «ما در برابر نسل‌های آیندهٔ کشور خویش مسئولیت بزرگ داریم و باید با روح و وجدان خود این مسئله را درک نماییم که فرزندان ما از ما می‌خواهند تا برای آنان زمینهٔ یک زندگی مرفه، آرام و خوشبخت را فراهم کنیم تا آنان در فضای آرام و صلح‌آمیز، به حیث انسان‌های پرغرور، با نشاط و نیرومند در اعمار جامعهٔ نوین و شکوفان افغانستان فعالانه سهم بگیرند.»

رفیق ببرک کارمل دربارهٔ جنگ اعلام‌ناشده‌ای که از جانب امپریالیزم جنایت‌کار امریکا به هم‌دستی عظمت‌طلبان چین، رژیم نظامی‌گر پاکستان و محافل ارتجاعی ایران بر مردم ما تحمیل شده است و روز تا روز ابعاد گسترده‌تر می‌یابد، اشاره نموده و گفت: «سیاست مغلق و پیچیده است، درک منافع قوم و وطن کار سهل و ساده نیست. نباید به دشمنان موقع داد تا تحت شعارهای عوام‌فریبانه یک تعداد از هم‌وطنان زحمت‌کش ما را فریب بدهند و جنگ و برادرکشی را در وطن

عزیز ما دامن بزنند.»

رفیق ببرک کارمل در رابطه به مسئلهٔ ملیت‌های باهم برادر و برابر افغانستان صحبت نموده و گفت: «حزب و دولت انقلابی ما به صراحت اعلام نموده است که هیچ ملیت، قوم و قبیله‌ای بر ملیت، قوم و قبیلهٔ دیگر تفوق ندارد. در وطن آزاده و مستقل ما هر فردی متعلق به اقوام و قبایل و ملیت‌هایی که زندگی می‌نمایند و این وطن را وطن خودشان می‌دانند، عنعنات، رسوم، زبان، فرهنگ و سنن و عقاید آن‌ها و به‌خصوص دین مقدس اسلام، عمیقاً احترام می‌گردد.»

رفیق ببرک کارمل دربارهٔ کار، زحمات و مبارزات مردم زحمت‌کش هزاره در راه ساختن افغانستان، دفاع از آزادی، استقلال و تمامیت ارضی کشور صحبت نموده و گفت: «قلب افغانستان، هزاره‌جات و هم‌وطنان هزارهٔ ما است. همان‌طوری که انسان بدون قلب زندگی نمی‌تواند، افغانستان هم بدون قلب خود که هزاره‌جات است، زندگی کرده نمی‌تواند. مردم زحمت‌کش ملیت برادر هزاره در طول تاریخ سرزمین ما همیشه نمونهٔ شرف، اخلاق، تقوا، کار و زحمت‌کشی بوده‌اند و به حیث انسان‌های نهایت زحمت‌کش و وطن‌پرست در کار و مبارزهٔ همهٔ مردم کشور و در ساختن افغانستان، فعالانه سهم گرفته‌اند. ما حقوق، فرهنگ، عنعنات و خصوصیات ملی و محلی ملیت برادر هزارهٔ خود را یک‌جا با سایر ملیت‌های باهم برادر و برابر کشور رعایت می‌نماییم و رشد و تکامل می‌دهیم و فرزندان آن‌ها را با روح انقلابی وطن‌پرستانه پرورش می‌دهیم تا از میان آن‌ها بهترین سازندگان جامعهٔ شکوفان، مترقی و پیشرفته دوشادوش سایر ملیت‌های باهم برادر ساکن وطن واحدمان، افغانستان انقلابی، بار آید.»

رفیق ببرک کارمل، شورای مرکزی مردم زحمت‌کش هزاره را به وظایف و مکلفیت‌های بسیار بزرگ آن بار دیگر متوجه ساخت و گفت: «به‌خاطر توسعه و تحکیم پایه‌های اجتماعی انقلاب ملی و دموکراتیک ثور، از جمله در میان ملیت هزاره، که مهم‌ترین و مبرم‌ترین وظیفهٔ ما در اوضاع و احوال کنونی است و توسعهٔ حاکمیت انقلابی در هزاره‌جات و بسیج کلیهٔ نیروهای ملی، انقلابی و وطن‌پرست هزاره دوشادوش تمام مردم افغانستان در راه دفاع از آرمان‌های والای انقلاب ثور و قطع مداخلات و تجاوزات ارتجاع و امپریالیزم در مناطق مرکزی کشور، شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره متشکل از سران، موسفیدان و شخصیت‌های با اعتبار ملیت هزاره، وظایف و مسئولیت‌های سنگین و پر مسئولیت به عهده دارند.»

رفیق ببرک کارمل علاوه کرد: «شما بزرگان، موسفیدان و نمایندگان مردم شریف و زحمت‌کش هزاره باید پیشاهنگ شوید، کار سازماندهی را در بین مردم خود آغاز نمایید و از راه مسالمت‌آمیز

مردم زحمت‌کش خود را به‌خاطر تأمین صلح و امنیت هرچه بیشتر در مناطق‌شان دعوت کنید، راه‌های پیوند با توده‌ها را جست‌وجو نمایید. حزب و دولت در خدمت شما است. ما برنامه‌هایی خاص به‌خاطر فراهم‌ساختن زندگی سعادت‌مند در هزاره‌جات طرح می‌نماییم و به همکاری شما پلان‌های عمرانی و انسانی دولت را در آن مناطق تحقق می‌بخشیم.»

رفیق ببرک کارمل هم‌وطنان زحمت‌کش هزارهٔ ما را به وحدت، همبستگی و یکپارچگی هرچه بیشتر در میان خود و با تمام ملیت‌های برادر ساکن کشور، اعم از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها و سایر ملیت‌ها و اقوام، دعوت نمود و گفت: «وحدت و همبستگی تمام ملیت‌های باهم برادر افغانستان، ضامن پیروزی نهایی انقلاب و شکوفانی افغانستان است. در این راه باید کار بزرگ و وسیع صورت گیرد.»

رفیق ببرک کارمل در ادامه گفت: «ما نمی‌خواهیم دشمنی و خصومت بین اقوام، قبایل و ملیت‌های باهم برادر ساکن وطن ما به وجود آید.»

رفیق ببرک کارمل افزود: «مصالحهٔ عمده و مهم در اوضاع و احوال کنونی کشور، تأمین صلح و امنیت مطمئن در سراسر افغانستان است. تا مردم ما در فضای آرام و صلح‌آمیز در امر نوسازی جامعه فعالانه سهم بگیرند. به‌خاطر تحقق این آرزو باید دست جنایت‌کار باندهای آدم‌کش از وطن ما کوتاه گردد و سرحدات کشور بر روی باندهای مسلح صادرشده از خارج کشور بسته شود.»

رفیق ببرک کارمل در رابطه به دوستی برادرانه و بی‌شائبهٔ موجود بین افغانستان و اتحاد شوروی اشاره نمود و گفت: «دوستی افغان- شوروی که از آزمون زمان موفقانه به درآمده است، اکنون به مرحلهٔ برادری رسیده است. مردم ما در تار و پود وجود خود این دوستی را احساس نموده‌اند و آن را جاویدانه حفظ خواهند نمود. مردم زحمت‌کش هزاره نیز باید به‌درستی درک نمایند که اتحاد شوروی از مشی مردمی حزب و دولت انقلابی از جمله حل اساسی و اصولی مسئلهٔ ملی و از مساعی و مبارزهٔ مردم ما برای حفظ استقلال، آزادی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور ما پشتیبانی می‌نماید.»

رفیق ببرک کارمل در پایان صحبت‌شان از اعضای شورای مرکزی مردم برادر هزارهٔ حاضر در جلسه خواست تا در فضای کاملاً آزاد و دوستانه سؤالات، نظریات و پیشنهادات‌شان را ارائه نمایند تا برای حل مشکلات و دشواری‌های موجود، به مشورهٔ همدیگر راه جست‌وجو گردد.

متعاقباً سه نفر از نمایندگان مردم زحمت‌کش هزاره، ضمن صحبت‌های‌شان، به حزب و دولت انقلابی و به شخص رهبر ملی افغانستان، محترم ببرک کارمل، اطمینان دادند که با تمام نیرو و توان در انجام وظایفی که انقلاب، مردم و وطن به عهدهٔ آن‌ها گذاشته‌اند، دوشادوش سایر ملیت‌های

باهم برادر افغانستان در راه تحقق اهداف انسانی انقلاب و اعمار جامعهٔ نوین افغانستان کار و پیکار خواهند نمود. در اخیر، یک تن از روحانیون ملیت برادر هزاره ضمن دعائیه، ترقی و تعالی افغانستان عزیز را تحت رهبری ح.د.خ.ا و زعامت رهبر ملی افغانستان، محترم ببرک کارمل، آرزو نمود و نابودی کامل دشمنان انقلاب را که در راه پیروزی نهایی انقلاب سنگ‌اندازی می‌نمایند، از خداوند بزرگ استدعا کرد.

تدویر جلسهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره[1]

جلسهٔ نوبتی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به اشتراک رفیق سلطان‌علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان، رفیق نجیب‌الله، عضو بیروی سیاسی و منشی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رفیق سلیمان لایق، عضو علی‌البدل بیروی سیاسی و وزیر امور اقوام و قبایل، عبدالرحیم هاتف، رئیس شورای مرکزی جبههٔ ملی پدروطن جمهوری دموکراتیک افغانستان، رفیق یاسین صادقی، منشی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس عمومی امور سیاسی اردو و عده‌ای از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عده‌ای از معاونین و اعضای هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی و شورای وزیران و عده‌ای از نمایندگان و موسفیدان ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور، به ریاست خادم‌حسین بیگ، رئیس آن شورا، در تالار شورای مرکزی جبههٔ‌ملی پدروطن جمهوری دموکراتیک افغانستان قبل از ظهر دیروز دایر گردید.

کار جلسه با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز گردید و بعداً رفیق سلطان‌علی کشتمند در رابطه به مسئلهٔ ملی و تساوی حقوق ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور بر پایهٔ سیاست اصولی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان صحبت نمود.

بیانیهٔ اساسی جلسه توسط رفیق محمدعوض نبی‌زادهٔ کارگر، منشی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره و معین وزارت امور اقوام و قبایل، قرائت شد.

در بخشی از بیانیهٔ اساسی آمده است: «هزاره‌ها مانند سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور به‌درستی درک می‌نمایند که فقط با پیروزی انقلاب ثور و به‌خصوص مرحلهٔ نوین و تکاملی آن، راه نجات آنان از تحت ستم و استبداد قرون باز گردیده است. مردم زحمت‌کش هزاره از انقلاب و دوستی افغان-شوروی دفاع می‌نمایند و آن‌ها را گرامی می‌دارند.»

---

۱. باختر، «تدویر جلسهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۳۱، سال ۶، ۱۳۶۴.

در این جلسه، داکتر عبدالواحد سرابی، عضو شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، وزیر مشاور در شورای وزیران و نایب‌رئیس در امور اقتصادی شورای مرکزی، شیخ‌الاسلام محمدعلی ارزگانی، عضو شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و نایب‌رئیس در امور فرهنگی ملیت هزاره و سید سعدی نادری، معاون شورای مرکزی جبهه، معاون شورای مرکزی ملی پدروطن جمهوری دموکراتیک افغانستان و نایب‌رئیس در امور امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی در شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، دربارهٔ امور انجام‌شده در بخش‌های مربوط گزارش ارائه کردند.

بعد، رفیق سلیمان لایق با تأیید از صحبت‌های رهنموددهندهٔ رفیق سلطان‌علی کشتمند، کار جلسه را ارزیابی‌نمود. در این جلسه، پیام شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره عنوانی هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ فراری به کشورهای بیگانه، توسط محمدسرور شاهی، عضو شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، قرائت گردید.

در پیام آمده است: «برادران فریب‌خورده در هرجایی که باشید، در ایران، پاکستان یا جای دیگر، آستین همت را بالا بزنید و با عزم راسخ برای آبادی وطن بیایید. تا چه وقت به سخنان میان‌خالی مغرضان و استثمارگران و امپریالیستان و دست‌یاران‌شان فضیحت می‌شوید.

برادران و هم‌وطنان که آواره و بی‌سرپناه در ایران و پاکستان یا جاهای دیگر به سر می‌برید، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از خود شما است و به درد و الم شما شریک است.

برادران گرامی هشیار شوید، به وطن باز گردید، وطن خود را آباد کنید و در آن آسوده زندگی نمایید. دیگر به سخنان بی‌مغز و مغرضانه گوش ندهید و بیهوده خود و برادران خود را در مهلکه میندازید. دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان با صمیمیت عام و تام بر اساس برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهنمودهای اصول اساسی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، زمینهٔ کار و پیشرفت را مساعد ساخته است.»

همین‌طور پیام همبستگی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره با برادران مبارز و پیکارجوی قبایل آزاد افریدی، شینوار و خیبرایجنسی توسط شاه علی‌اکبر شهرستانی، عضو هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و عضو شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، قرائت شد.

در پیام گفته شده است خلق‌های کشور کهن و مردخیز افغانستان با مردمان قبایل دلیر و با غیرت

قبایل سرحد آزاد، پیوند ناگسستنی و استوار دارند. این پیوند از مراودات واقعی، عینی و تاریخی شاهدی دارد که در طول ازمنه و ایام پایدار و مستحکم بوده است و از بوتهٔ آزمایش به درآمده است.

در پیام اضافه شده است که حکومت پاکستان هرچند از طریق تبلیغات دروغین و زهرآگین سعی کرد، موفق نشد که مردمان سرحد را از عزم جزم ایشان در راه دفاع از حق مردم افغانستان در برابر تجاوز بیگانه بازدارد؛ زیرا آنان مشاهده کردند و یقین‌شان حاصل شد که در افغانستان کوچک‌ترین اقدامی بر ضد دین مبارک اسلام نشده است و نمی‌شود؛ بلکه دین اسلام مورد حمایت جدی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان است و نیز با علما و روحانیون وطن‌دوست و حق‌پرست مساعدت‌های لازم به‌عمل می‌آید.

در بخش دیگری از پیام آمده است که ما مردم زحمت‌کش ملیت هزاره همبستگی دیرینهٔ خود را با برادران قبایل سرحدی خود تأیید می‌نماییم و بر استحکام و دوام آن ایمان راسخ داریم و در حالی‌که هرگونه تجاوز را بر برادران قبایلی سرحد نکوهش و نفرین می‌کنیم، بار دیگر وعده می‌دهیم که ما پشتیبان برادران پشتون ساکن در سرحد هستیم و به ندای استعانت برادران خیبرایجنسی لبیک می‌گوییم.

زنده و جاوید باد روابط برادری بین مردمان افغانستان و مردمان قبایل سرحد! ما به نظامی‌گران پاکستان گوشزد می‌کنیم که از مداخلات عاقبت‌نیندیشانهٔ خویش در امور مردم قبایل و مردم افغانستان دست بردارد و بیش از این آلهٔ دست امپریالیزم امریکا و هم‌پیمانانش قرار نگیرد و به‌زودی تمام عساکر خود را از خیبرایجنسی بیرون رانده و به مداخلات بی‌شرمانهٔ استعمارگران از طریق پاکستان توسط ضد انقلابیون خاتمه دهد.

در اخیر، طرح مصوبهٔ جلسه قرائت گردید و با قبول برخی تعدیلات، به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت. جلسهٔ نوبتی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره با پخش سرود ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان پایان یافت.

شورای مرکزی ملیت هزاره[1]؛ اهداف و وظایف

رفیق ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، در شانزدهمین پلینوم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، گفت: «انقلاب [مربوط به] کدام طبقه، قشر، ملیت، قوه و یا قبیلهٔ خاص نه، بلکه به نفع تمام خلق‌های افغانستان بوده و وسیعاً رشد و توسعه می‌یابد.»

سخنان رفیق ببرک کارمل در پلینوم دربارهٔ توسعهٔ پایه‌های اجتماعی انقلاب با ابراز پشیمانی بی‌دریغ مردم در نظر و عمل مواجه شده است. جواب‌های رئیس و اعضای شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به ژورنالیستان به روز دوشنبه، نُه جدی، طی یک میز مدور در هوتل آریانا گواه و نمونه‌ای از این واقعیت می‌باشد.

نمایندهٔ روزنامه ح.اث: در رابطه به هدف ایجاد شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره معلومات دهید.

محترم خادم بیگ، رئیس شورای مرکزی: «به ابتکار رهبر عزیز و محبوب مردم افغانستان، محترم ببرک کارمل، به‌منظور اعادهٔ حقوق تاریخی ملیت هزاره، شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌منظور تأمین زندگی مادی و معنوی آنان ایجاد گردید. تصامیم جلسهٔ فوق‌العادهٔ شورای انقلابی ج.د.ا، و پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا زمینهٔ بهبود چنین اقدامات را بیش‌تر و بیش‌تر مساعد ساخت.

شورای مرکزی ملیت هزاره موظف است که با ارتقای سطح دانش سیاسی، فرهنگی و به‌منظور تأمین کمک‌های اقتصادی و جهت بهبود وضع اجتماعی این مردم خدمت نماید. با این‌که مدت کمی از تأسیس آن می‌گذرد، توانسته است با مردم زحمت‌کش هزاره، اعم از دهقانان، کارگران، پیشه‌وران، کسبه‌کاران، اصناف و روشنفکران، ارتباط تأمین و همهٔ آن‌ها را به دور حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان‌های اجتماعی بسیج نماید. شورا با ایجاد گروه‌های مدافعین، کندک‌ها و

---

۱. «شورای مرکزی ملیت هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۰۶، سال ۶، ۱۳۶۴.

غندهای قومی، قدم‌های وسیعی برداشته است.»

نمایندهٔ آژانس اطلاعاتی باختر: دربارهٔ وظایف کمیسیون اقتصادی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره معلومات دهید.

محترم داکتر عبدالواحد سرابی: کمیسیون اقتصادی وظیفهٔ تقدیم پیشنهادات به اساس تحلیل وضع اقتصادی و اجتماعی محل در بخش‌های زراعت و آبیاری، ساختمان و سرک‌سازی، صنایع دستی و تجارت، تأسیس مکاتب و مراکز صحی و تأمین اهالی از نگاه مواد اولیه به دولت، تأمین ارتباط با مردم به‌منظور تبلیغ و تقسیم پلان‌ها و پروگرام‌های اقتصادی دولت را به عهده دارد.

رسیدگی به مشکلات ساکنین منطقه در تماس با ارگان‌های محلی مربوط و همکاری در تطبیق سیاست‌های اقتصادی دولت، کمک در تأسیس کوپراتیف زراعتی و مغازه‌های استهلاکی به‌منظور تأمین احتیاجات اهالی منطقه از نگاه کود کیمیاوی، تخم بذری، ادویه و وسایل زراعتی و اموال مصرفی، همکاری در زمینهٔ تطبیق اصلاحات دموکراتیک ارضی و توزیع عادلانهٔ آب و مساعدساختن زمینهٔ اجرای این امور از طریق تبلیغ و تنویر اذهان مردم منطقه جزء این وظیفه است.

محترم شیخ محمدعلی ارزگانی: ایجاد شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره یکی از دستاوردهای انقلاب ظفرمند ثور، به‌خصوص مرحلهٔ نوین و تکاملی آن، می‌باشد.

باید تذکر داد که کمیسیون امور فرهنگی و سیاسی این شورا، تبلیغ اهداف نیک و والای دولت ج.د.ا، را در پرتو تیزس‌های ده‌گانه و پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا به عهده دارد. کمیسیون برای خنثی‌نمودن تبلیغات زهرآگین خصمانهٔ عناصر ضد انقلاب سهم فعال خود را ایفا خواهد نمود.

انقلاب به‌خاطر تأمین حقوق زحمت‌کشان، تهیدستان، محرومین و هکذا به‌خاطر شکوفایی و اعتلای کشور انقلابی ما، افغانستان، به پیروزی رسید؛ ولی عناصر ضد انقلاب با الهام‌گیری از باداران امپریالیستی خود و مرتجعین داخلی و خارجی بالخاصه نظامی‌گران پاکستانی و دولت روحانی‌نمای ایرانی، ادعای پوچ و میان‌تهی را به راه انداخته‌اند که اسلام در افغانستان در خطر است.

نمایندهٔ تلویزیون: نقش گروه‌های مدافعین انقلاب را در تأمین امنیت محلات چگونه ارزیابی می‌کنید؟

محترم سید سعدی نادری: مردم هزاره پشتیبانی عمیق خویش را از انقلاب ابراز داشته‌اند و می‌دارند؛ چنان‌چه مردم شرافت‌مند جاغوری به‌خاطر پاک‌سازی کوه‌پایه‌های‌شان از لوث اشرار کمر همت بسته‌اند. السؤالی جاغوری فعلاً فعالیت خود را آغاز کرده است. مردم هزاره در سراسر

افغانستان آمادگی کامل خویش را در جهت ایجاد مفرزه‌های قومی، گروه‌های دفاع خودی و پیوستن در صفوف قوای مسلح ج.د.ا. ابراز می‌دارند.

بازگشت برادران هزارهٔ ما از کشورهای هم‌جوار، به‌خصوص ایران، نمونهٔ بارز دیگری از پیوند ناگسستنی‌شان با دولت است. با تأسف اطلاع داریم که زمامداران کشور ایران و آخوندهای بی‌فرهنگ، با اعمال ضد انسانی، مردم ما را تحت شکنجه قرار داده و از برادران افغانی ما، از انرژی، توان و قدرت آن‌ها که باید وقف ساختمان وطن‌شان گردد، به نفع خواسته‌های شوم و ضد انسانی خویش، به‌خصوص در جنگ‌هایی که همین اکنون با عراق ادامه دارد، استفادهٔ سوء نموده و آن‌ها را با فریب و فشار، به جبهات علیه عراقی‌ها می‌فرستند! این خود نمونهٔ اعمال ضد انسانی آنان را در زمینه به اثبات می‌رساند و مانع آمدن و بازگشت‌شان به کشور آبایی آن‌ها می‌گردند.

نمایندهٔ تلویزیون: شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره جهت ارتقای سطح فرهنگی ملیت هزاره، [چه] پلان‌هایی روی دست دارد؟

محترم پوهاند شاه علی‌اکبر شهرستانی: یکی از میراث‌های ننگین که از رژیم‌های گذشته برای تمام مردم افغانستان، خصوصاً برای مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، باقی مانده است، عبارت از عقب‌مانی در عرصهٔ تعلیم و تربیه و عدم تعمیم سواد در بین مردم بوده است.

فرهنگ مردم هزاره را که چندین بخش را احتوا می‌کند، باید به‌صورت همه‌جانبه بررسی کرده و در مورد پیشبرد و ارتقای آن پیشنهاداتی تقدیم کرد. در قسمت ارتقای فرهنگ مردم هزاره، مهم‌ترین مسئله، تعلیم و تربیه و تعمیم سواد در بین مردم هزاره است. شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره و خصوصاً کمیسیون فرهنگی و سیاسی سعی می‌کند که مسائل تعلیم و تربیه را در بین مردم هزاره به‌صورت همه‌جانبه مورد مطالعه قرار داده و دربارهٔ تعلیم و تربیه و تأسیس مکاتب جدید و تعمیم سواد پیشنهاداتی به دولت تقدیم کند؛ هم‌چنان برای این‌که مردم از نیات نیک دولت و پلان‌های آن دربارهٔ ارتقای فرهنگ آگاهی یابند، این شورا باید پوسترها و اوراقی را نشر بکند و مردم را از نیات نیک دولت باخبر سازد. یکی دیگر از اهداف مهمی که باید این شورا تعقیب کند، آن است که فرهنگ مردم هزاره را از طریق نشرات در روزنامه‌ها و از طریق پروگرام‌های رادیو و تلویزیون تنظیم بکند. شورا در نظر دارد مجله‌ای را نشر کند و در آن تاریخ، فرهنگ و سوابق مردم هزاره را معرفی کند.

نمایندهٔ رادیو افغانستان: دربارهٔ نقش گروه‌های مدافعین و کندک‌های قومی در ایجاد فضای آزاد و مطمئن و دفاع از دستاوردهای انقلاب ثور و مبارزه با ضد انقلاب معلومات دهید.

محترم بریدجنرال علی‌محمد: ملیت برادر هزاره که در زمان‌های سلطنت و قبل از مرحلهٔ نوین

و تکاملی انقلاب ثور، بنا بر سیاست‌های ضد مردمی، تحت شکنجه و فشار قرار داشتند، مجبور شدند جاها و کاشانه‌های خویش را ترک و به کوه‌ها فرار نمایند.

آن‌ها امروز با درک اهمیت انقلاب و اهداف والای آن مبنی بر ترقی و پیشرفت جامعه در پرتو شعار صلح، آرامش و دموکراسی و بدون هرگونه تبعیض، به دور حزب و دولت انقلابی‌شان بسیج گردیده و با تنظیم‌شدن در قوت‌های منطقه‌ای و دیگر ارگان‌های امنیتی، وجیبهٔشان را انجام می‌دهند؛ به‌طور مثال: مفرزه‌ها، کندک‌ها و غندهای قومی در ولایات و السؤالی‌های هزاره‌نشین کشور؛ مانند جوزجان، بلخ، سمنگان، بغلان، بامیان، غزنی، هیرمند و مرکز کابل تا حال از ملیت زحمت‌کش هزاره تشکیل شده‌اند.

گام دیگر در جهت تساوی حقوق[1]

تشکیل شورای مرکزی ملیت برادر هزاره

محترم خادم‌حسین، رئیس شورای مرکزی ملیت برادر هزاره: مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌مثابهٔ باشندگان اصیل و بومی افغانستان، در پهلوی سایر ملیت‌های برادر کشور ما زیسته‌اند و با داشتن سوابق تاریخی دیرین‌سال، همواره از استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان در مقابل جهان‌گشایان و استعمارگران دفاع نموده‌اند، شرف ناموس و آزادی سرزمین باستانی خود را حفاظت کرده‌اند؛ مگر در اثر سیاست‌های خائنانه و ضد ملی رژیم‌های طاغوتی و مظالم حکومات استبداد گذشته نه‌تنها از حقوق انسانی و مشروع برخوردار نبودند؛ بلکه انواع ستم ملی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی را متحمل می‌شدند.

محترم خادم‌حسین، رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت برادر هزاره، ضمن توضیح مطالب فوق‌الذکر، گفت: «در اثر مشی تفرقه‌جویانه و تبعیضی رژیم‌های مستبد گذشته، همواره این ذهنیت تلقین می‌گردید که گویا ملیت هزاره از جمله باشندگان اصیل و بومی این سرزمین نبوده و بعد از جهان‌گشایی چنگیزخان مغول در افغانستان متوطن شده‌اند که مسلماً این‌گونه قلب‌ساختن حقایق از جمله خواص حکومت‌های استبدادی گذشته بوده است و مخصوصاً از جمله شیوه‌های تفرقه‌افگنی و از جمله پندارهای خائنانهٔ استعمارگری است که حکومت‌های ضد ملی گذشته به‌منظور دوام سلطهٔ استبدادی خود، به‌صورت خائنانه چنین ذهنیت را تبلیغ می‌نمودند تا بتوانند با انداختن تخم نفاق و دشمنی در بین ملیت‌ها، اقوام و قبایل باهم برادر ساکن افغانستان و اعمال سیاست تبعیض، به عمر ننگین‌شان ادامه دهند.»

رئیس شورای مرکزی ملیت برادر هزاره افزود: «قبل از انقلاب ثور ملیت برادر هزاره باوجود این‌که در تولید نعم مادی نقش عمده و در حفظ و حراست استقلال و آزادی افغانستان سهم شایسته و

---

۱. «گام دیگر در جهت تساوی حقوق؛ تشکیل شورای مرکزی ملیت برادر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۴، سال۳، ۱۳۶۴.

برازنده‌ای داشته‌اند؛ اما از کوچک‌ترین حقوق بشری بهره نمی‌بردند.

با پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور، آفتاب سعادت و خوشبختی ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در کشور طلوع کرد و حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت ج.د.خ.ا، سیاست تساوی حقوق ملیت‌ها را اعلام داشت. به‌خاطر اعادهٔ حقوق ملیت‌های ستم‌کشیدهٔ این مرز و بوم، گام‌های عملی وسیعی برداشته شد که تأسیس شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره از جملهٔ همین اقدامات ارزش‌مند حزب و دولت انقلابی ما می‌باشد.

از آن‌جایی که مشی انسان‌دوستانهٔ حزب و دولت انقلابی ما روی عدالت اجتماعی و احیای حقوق تمام خلق‌های زحمت‌کش کشور استوار بوده و به برکت پیروزی انقلاب ثور، به‌ویژه بعد از مرحلهٔ نوین و تکاملی آن، که زمینهٔ سهم‌گیری و اشتراک فعال تمام نیروهای ملی و وطن‌پرست کشور به‌خاطر توسعهٔ تقویت پایه‌های اجتماعی حاکمیت دولتی، اعمار جامعهٔ نوین و شکوفان مساعد گردیده است، ملیت ستم‌دیدهٔ هزاره نیز که چندین میلیون نفوس افغانستان عزیز را تشکیل می‌دهند، اینک با تشکیل شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره در تعیین سرنوشت خویش و به‌خاطر اعمار جامعهٔ عادلانه و نوین که فاقد مظالم اجتماعی باشد، سهیم گردیده و نقش فعال و شایستهٔ خود را از این طریق ایفا می‌دارند».

محترم خادم‌حسین در مورد وظایف و نحوهٔ کار شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره گفت: «طوری‌که آگاهی دارید، اکثر مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در کوه‌پایه‌ها و دره‌های صعب‌العبور مناطق مرکزی کشور ساکن‌اند و در اثر سیاست خائنانهٔ حکومات ضد ملی گذشته، از نظر فرهنگ عقب نگه داشته شده‌اند و اکثریت توده‌های وسیع این ملیت زحمت‌کش از نعمت سواد، علم و دانش بی‌بهره مانده و همین عامل سبب شده تا دشمنان انقلاب ثور، این تودهٔ رنج‌دیده و محروم از حقوق انسانی را بازهم بفریبند و در اثر تبلیغات زهرآگین خائنان، ذهنیت‌شان را مغشوش سازند که در نتیجه عده‌ای مجبور به ترک وطن شده و عدهٔ دیگر هم از انقلاب فاصله گرفتند و از دستاوردهای انقلاب ثور که کاملاً به نفع آنان و به سعادت و بهروزی آنان است، محروم نگه داشته شدند.

اکنون که در اثر توجه حزب و دولت انقلابی ما در تحت رهبری داهیانهٔ محترم ببرک کارمل، رهبر محبوب خلق‌های ستم‌دیدهٔ افغانستان، شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره ایجاد گردیده است، این شورا وظیفه دارد تا به حیث حلقهٔ ارتباطی بین مردم، حزب و دولت انقلابی، کار وسیع و سازنده را سازمان داده و از یک طرف اهداف و آرزوهای نیک حزب و دولت انقلابی ما را به توده‌های وسیع مردم برساند و از جانب دیگر، خواست‌ها و توقعات مردم را به دولت انقلابی ترجمانی نماید تا از

این طریق، این ملیت زحمت‌کش با درک بهتر از حقانیت انقلاب ثور و آگاهی کامل‌تر از اهداف و آرمان‌های نجات‌بخش آن، به دور حزب و دولت انقلابی‌شان بسیج گردیده و در جهت اعمار جامعهٔ نوین در افغانستان سهم شایسته و تاریخی‌شان را انجام دهند.

برای نیل به این هدف، شورای مرکزی ملیت هزاره در قدم اول وظیفه دارد تا آرزوی‌های نیک حزب و دولت ج.د.ا، را به کلیهٔ مردم هزاره و به‌ویژه به آن عده افرادی که به‌نحوی از انحا مجبور به ترک وطن شده‌اند، برساند و از آنان تقاضا نماید تا به وطن آبایی‌شان برگردند و در آبادانی و شکوفانی افغانستان آزاد و سربلند سهم فعال و جدی بگیرند.

قابل تذکر است که شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره دارای سه کمیسیون کار است که هرکدام آن وظایف آتی را انجام می‌دهند.

الف. کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی

این کمیسیون وظیفه دارد تا امکانات دولت را جهت اعمار مکاتب، مساجد، منابر و سایر مؤسسات تعلیمی و تحصیلی و سازمان‌های اجتماعی و غیره امور فرهنگی مقتضی به وضع مناطق هزاره‌نشین به‌خاطر رشد فرهنگ مردم جلب نماید و از جانب دیگر اهداف و آرمان‌ها و نفعی را که انقلاب ثور و به‌خصوص مرحلهٔ نوین و تکاملی آن، به مردم زحمت‌کش هزاره به ارمغان آورده است، وسیعاً به مردم تبلیغ و توضیح نماید.

ب. کمیسیون امور اقتصادی

این کمیسیون وظیفه دارد تا در زمینه‌های انکشاف ترانسپورتی، امتداد لین تلفون، اعمار بند و انهار به‌خاطر آبیاری و تولید انرژی برق، ایجاد کوپراتیف‌های صنایع دستی و زراعتی و غیره تقویهٔ بنیهٔ اقتصادی که زمینهٔ رشد عملی داشته باشد، از طریق امکانات دولت ج.د.خ.ا، میسر سازد.

ج. کمیسیون امور توسعه و تحکیم قدرت دولتی

این کمیسیون موظف است تا تمام نیروهای بشری ملیت هزاره را در راه دفع و طرد باندهای خراب‌کار ضد انقلاب که به‌وسیلهٔ امپریالیزم جنایت‌کار امریکا و ارتجاع منطقه از خارج به داخل قلمرو افغانستان صادر می‌گردند، متحد و متشکل ساخته و از طریق ایجاد کندک‌ها و غندهای قومی و گروه‌های مدافع خودی در قریه‌ها و قصبات هزاره‌نشین، پایه‌های حاکمیت توده‌ای انقلاب ثور را استحکام بخشد.

به‌خاطر تحکیم و توسعهٔ پایه‌های اجتماعی انقلاب[1]

مصوبهٔ جلسهٔ نوبتی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به تأسی از توجیهات حزب و دولت انقلابی ما در رأس محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، در ماه میزان سال ۱۳۶۴ بر اساس مصوبهٔ بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا تأسیس و ایجاد گردیده است.

به‌خاطر تحکیم و توسعهٔ پایه‌های اجتماعی انقلاب ملی و دموکراتیک ثور در میان ملیت هزاره و توسعهٔ حاکمیت انقلابی در هزاره‌جات و بسیج نیروهای ملی هزاره در راه دفاع از آرمان‌های والای انقلاب ثور و قطع مداخلات ارتجاع و امپریالیزم در مناطق هزاره‌نشین کشور، شورای مرکزی مردم زحمت‌کش و شرافت‌مند هزاره متشکل از سران، موسفیدان و شخصیت‌های با اعتبار ملیت هزاره، ایجادِ وظایف مشخص را در بخش فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دفاع از وطن محبوب در مناطق هزاره‌نشین کشور به عهده گرفته است. این شورا بر اساس پلان کار عملی خویش در مناطق فوق‌الذکر، سلسله‌کارهای مشخص را در بخش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی انجام داده است که با وجود اجرای وظایف مندرج در پلان شورا، ضعف‌ها و کمبودی‌هایی در کار آن وجود دارد. شورای مرکزی هنوز موفق نگردیده است تا تمام اعضای خود را در جریان کار و فعالیت تشدیدی به‌خاطر استقرار حاکمیت انقلابی در هزاره‌جات و جلب جوانان ملیت هزاره در قوای مسلح ج.د.ا، توضیح سیاست انسانی و صلح‌جویانهٔ دولت ج.د.ا قرار بدهند.

اهالی مناطق هزاره‌نشین کشور هنوز به‌صورت کامل در مبارزه علیه مداخلات کشورهای ارتجاعی ایران و پاکستان تحت رهبری امپریالیزم جهانی، آماده نگردیده‌اند و با علما و روحانیون بانفوذ اهل تشیع در مناطق مرکزی کار توضیحی دربارهٔ اهداف انقلاب صورت نگرفته است؛ یعنی

---

۱. «به‌خاطر تحکیم و توسعهٔ پایه‌های اجتماعی انقلاب»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال ۳، ۱۳۶۴.

اعضای محترم شورای مرکزی می‌باید دربارهٔ کار در استقامت حاکمیت دولتی، جلب و جذب توده‌های زحمت‌کش مردم و تأمین ارتباط همه‌جانبه با موسفیدان و متنفذین محلی، تلاش‌های خود را بیشتر گسترش دهند و خلق را به‌سوی زندگی صلح‌آمیز و طرد عناصر ضد انقلاب بیش از پیش تشویق و سوق نمایند؛ بنابراین، به‌خاطر رفع نواقص در کار خود، شورای مرکزی تصویب می‌نماید.

تمام اعضای حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای شورا موظفند که کار مشخص مؤثر و عملی را به‌خاطر توضیح اهداف انقلاب شکوه‌مند ثور در بین اهالی زحمت‌کش ملیت هزاره انجام دهند.

شورای مرکزی وظیفه دارد تا تدویر جلسهٔ نوبتی آیندهٔ خود، به تعداد بیش از سی تن از علما و روحانیون بانفوذ و بااعتبار اهل تشیع را به طرفداری دولت جذب و به‌خاطر توضیح اهداف انقلاب به‌وسیلهٔ آن‌ها، سیاست حزب و دولت را در تکایا و جماعت‌خانه‌ها انجام دهند. شورای مرکزی وظیفه دارد تا لیست سه‌صد نفر از جوانان ملیت هزاره را جهت شمول در مؤسسات تعلیمی و تحصیلی خارج کشور، در بخش‌های ملکی و نظامی، ترتیب و در تفاهم و همکاری با ارگان‌های ذیربط، زمینهٔ شمولیت آن‌ها را مساعد سازند.

شورای مرکزی در همکاری با ارگان‌های ذیربط موظف است به تعداد بیش از صدهزار اوراق تبلیغی، پوسترها، نشریه، کارتون‌ها و پامفلیت‌ها را در مناطق هزاره‌نشین کشور پخش نمایند. شورای مرکزی وظیفه دارد غند قومی متشکل از جوانان ملیت هزاره را در چوکات وزارت دفاع ج.د.ا در یکی از مناطق هزاره‌نشین شهر کابل ایجاد نمایند.

شورای مرکزی وظیفه دارد با انجام مسافرت‌های گروه‌های کار در ولایات و مناطق هزاره‌نشین کشور، کار تشدیدی را سازمان دهد.

شورای مرکزی وظیفه دارد همکاری تاجران، مالکین ترانسپورت‌های خصوصی متعلق به ملیت هزاره را به‌خاطر استقرار حاکمیت دولتی در هزاره‌جات و رسانیدن مواد اولیهٔ ضروری در محلات جلب نمایند.

شورای مرکزی وظیفه دارد کار توضیحی را در بین اهالی السؤالی جاغوری و مرکز ولایت بامیان به‌خاطر توسعه و استقرار حاکمیت دولتی در این محلات انجام دهد.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به حیث یک مجمع سیاسی با ماهیت دموکراتیک و ملی وظیفه دارد تا در افشا و رسوا کردن قیافهٔ روحانی‌نمایان و تقوافروشان که افرادی از ملیت هزاره را از طریق عقاید مذهبی به رهبران ارتجاعی کشورهای همسایه و مرتجعین داخلی می‌فروشند، وظایف وطن‌پرستانهٔ خود را انجام دهند.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به حیث سازمان با اعتبار اجتماعی، که اهداف انقلاب ثور را تعقیب می‌کند، وظیفه دارد تا در راه ایجاد تفاهم میان ملیت‌های برادر افغانستان و تحکیم وحدت ملی به سود جامعهٔ انقلابی افغانستان، به‌صورت گسست‌ناپذیر مبارزه نماید.

ما اعضای شورای مرکزی تعهد می‌سپاریم تمام مواد مندرج در طرح مصوبهٔ هذا را تا تدویر جلسهٔ نوبتی آیندهٔ شورای مرکزی تطبیق نماییم.

پیام همبستگی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ فراری در کشور بیگانه[1]

یکی از ویژگی‌های مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، هم‌چو سایر ملیت‌های ساکن در افغانستان، زحمت‌کشی و اتکا به بازو و عمل خویش است و به روی همین خصوصیت بوده است که طی سالیان دراز، با وجود فشارهای گوناگون سیاسی دوران استبداد و عسرت طبیعی، این مردم هیچ‌گاه دست از کار و زحمت بازنکشیده‌اند و با کار مثمر و مفید خویش در هرجا که رفته‌اند، از ایشان پذیرایی به‌عمل آمده است؛ چون که در کار و رفتار خویش صادق بوده‌اند؛ اما متأسفانه در دوره‌های گذشته، حکومت‌های استبدادی و ضد مردمی به کار و زحمات آنان در وطن‌شان به‌نظر قدر ننگریسته‌اند و اینان از کار خویش جز اهانت مزدی نیافته‌اند. امروز که دیگر گلیم استثمار و بهره‌کشی و اهانت برچیده شده است و دولت ج.د.ا، از بدو انقلاب تا کنون، خاصه از آغاز مرحلهٔ نوین تکاملی آن، اصل مهم عدالت اجتماعی، مساوات، برادری و برابری را بین همه ملیت‌های ساکن در افغانستان پایدار ساخته است، این امر ضربه‌های خردکننده‌ای را بر پیکر استثمارگران دیرینه وارد آورده است؛ ازاین‌رو، دشمنان انقلاب تبلیغات وسیع و همه‌جانبه را به راه انداخته‌اند و برخی از مردم خوش‌باور ما را فریفته و به کشورهای همسایه که خودشان به جنگ استعمارگران گرفتارند، مجبور به فرار ساخته‌اند. آیا برادران ما که در کشورهای همسایه و دور و نزدیک رفته‌اند، تا کنون متاعی را کسب کرده‌اند؟ عده‌ای از مزدوران و فریب‌گران که به‌نام آنان دست در خوان نعمت سرمایه‌داران استثمارگر دراز کرده‌اند تا به مبالغ سرمایهٔ خویش در بانک‌های کشورهای مغرب‌زمین بیفزایند! آیا برای هم‌وطنان آواره و بیچارهٔ ما از آن چه خواهد رسید؟

برادران آوارهٔ ما که در کشورهای ایران و پاکستان سرگردان هستید، دروازهٔ وطن به روی‌تان باز است

۱. «پیام همبستگی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ فراری در کشور بیگانه»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال۳، ۱۳۶۴.

و مادروطن منتظر دیدارتان می‌باشد. آیا بهتر نیست که سرزمین خود را با کار، زحمت و نیروی‌تان آباد سازید؟

وطن‌تان را آباد سازید و در آن با خاطر آسوده و بدون منت غیر زندگی کنید؛ زندگی پرثمر و آبرومندانه، زندگی آزاد و سربلند و پرافتخار. ما هم برادران شماییم و با زبان راست که نمایندهٔ دلسوزی ما است، به‌شما پیام می‌فرستیم که حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان با سینهٔ فراخ و صمیمت کامل، از شما پذیرایی می‌نمایند. اکنون همهٔ عواید دولت در راه آبادی کشور به مصرف می‌رسد. زمینهٔ کار و همکاری برای همهٔ زحمت‌کشان مساعد و آماده می‌باشد. شما اگر در وطن‌تان بیایید، یقیناً خوش و سعادت‌مند خواهید شد و آغوش وطن شما را با محبت می‌پذیرد. فریب تبلیغ و تخریب دشمن را تا چه وقت می‌خورید؟ آیا شایسته می‌دانید که مکاتب، پل‌ها و اعماراتی که از پول دسترنج خودتان آباد شده‌اند، به ویرانه بدل شوند؟ و شما بوم‌های شوم را که به ویرانه شاد و خرم می‌شوند، از خود برانید و بلبلان هزارداستان گلستان وطن‌تان باشید.

اگر وطن آباد، شاداب و گلستان باشد، همهٔ ما و شما شاد و مسروریم. در آن به راحت خواهیم زیست. آیا روا می‌دانید که پروژه‌ها، سرک‌ها و فابریکه‌هایی که به مصرف میلیاردها افغانی به زحمت خودتان و کمک‌های بی‌شایبهٔ کشور دوست، اتحاد شوروی، اعمار و آباد گردیده‌اند، به ویرانه تبدیل گردند؟ کجا بودند آن دلسوزان استثمارگر در مدت دو قرن گذشته که یک خشت برای آبادی وطن ما می‌گذاشتند! آیا آنان همان‌هایی نیستند که بارها بر وطن ما هجوم آوردند و مردمان ما را غارت کردند و رفتند و دارایی‌های ما را جهت تزیین کاخ‌ها و موزیم‌های خویش بردند؟ کجا بودند در آن وقتی که صدها جوان ما از راه تبعیض به گورستان‌ها سپرده شدند؛ چرا هم‌دردی نمی‌کردند و در آن وقت چرا چند تن از جوانان ما را در مؤسسات تعلیمی خویش زیر تربیهٔ عملی نگرفتند که حالا تربیهٔ خراب‌کاری و برادرکشی داده، به جان برادر و خواهر و مادرش می‌فرستند تا آنان را به قتل برسانند!

برادران فریب‌خورده! در هر جایی که باشید، در ایران، پاکستان یا جای دیگر، آستین همت بالا بزنید و با عزم راسخ برای آبادی وطن بیایید. آیا کوه‌های سرسبز و دره‌های شاداب و آب و هوای گوارا و روح‌بخش وطن‌تان را فراموش کرده‌اید؟ آن‌ها دشمنان شما بودند که صنعت، زراعت، حرفه و پیشهٔ‌تان را با کمک‌های مغرضانه و شیطنت‌آمیز خود برباد و خراب کردند.

تا چه وقت به سخنان میان‌خالی مغرضانه، استثمارگران و امپریالیستان و دست‌یاران‌شان فریفته می‌شوید؟ چرا به خود نمی‌آیید؟ تا چه وقت مرمی‌هایی را که در کارخانه‌های آدم‌کشی امریکا، چین، انگلستان و دیگر کشورهای استثمارگر ساخته می‌شوند، به قلب برادران خود می‌زنید؟ دولت‌های

مغرض و استثمارگر غرب چرا برای آبادی فابریکه‌ها، سرک‌ها، بندها، انهار با دولت ج.د.ا کمک نکردند؟ اگر نیات‌شان سوء و شیطنت‌آمیز نبود؛ چرا عوض اسلحه به مردم افغانستان علم صادر نکردند که حالا قتل صادر می‌کنند؟ دولت ج.د.ا، با تدویر لویه‌جرگه به‌معنای واقعی آن در ماه ثور سال جاری، گام بسیار مثبت و مؤثر برداشت و اعلامیهٔ عفو عمومی فریب‌خوردگان را صادر نمود و تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، راه‌های مفید و جدیدی را برای آسایش هم‌وطنان باز کرده است. پس آیا پرمصلحت‌تر و بهتر نیست که با قلب آرام، جبین باز به وطن‌تان باز گردید و وطن‌تان آرام شود و دست‌های دزدان و طرف‌داران آدم‌کشان از کشتن مردم و غارت‌کردن مال مردم کوتاه شود؟

برادران و هم‌وطنان عزیز که آواره و بی‌سرپناه در ایران و پاکستان یا جاهای دیگر به سر می‌برید، دولت ج.د.ا از خود شما است و به درد شما شریک است و دوستی ما با اتحاد شوروی از زمان امان‌الله خان تا کنون مثمر بوده است. تمام پروژه‌ها و آبادی‌هایی که در چندین سال گذشته؛ از قبیل اعمار کانال‌ها و بندها، شاهراه بزرگ قندهار، هرات و شاهراه سالنگ و فابریکه‌های متعدد به کمک اتحاد شوروی اعمار گردیده‌اند و هزاران جوان ما را تربیه کرده‌اند، ممالک استثمارگر بر ضد اتحاد شوروی، برادران ساده‌لوح ما را اغوا می‌کنند و تبلیغات سوء می‌نمایند؛ زیرا که منافع استثماری‌شان از میان رفته است.

برادران گرامی! هشیار شوید و به وطن باز گردید؛ وطن خود را آباد کنید که در آن آسوده زندگی نمایید. دیگر به سخنان پوچ و مغرضانه گوش ندهید و بیهوده خود و برادران خود را در مهلکه میندازید. دولت ج.د.ا با صمیمیت عام و تام، بر اساس برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهنمودهای اصول اساسی دولت ج.د.ا، زمینهٔ کار و پیشرفت را مساعد ساخته است. بار دیگر تکرار می‌کنیم که به سخنان فتنه‌انگیز دشمنان‌تان دل بسته نکنید که آنان «عجوزهٔ هزار دامادند» و هم‌چنان طوری که بر ضد امان‌الله خان دسیسه کردند و افغانستان را صدها سال به عقب راندند، بازهم همان چیز را می‌خواهند؛ مگر هشیاری اولاد وطن، دیگر به آن دسایس هرگز موقع نمی‌دهد.

ای مردم زحمت‌کش هزاره! حالا دوران زحمت‌کشان است؛ بیایید که روز ما و شما است، روز کار و کارگر است و حالا وقت آن است که از این فرصت مساعد استفاده کنید و به آغوش مادروطن خویش بازگردید.

تساوی کامل و واقعی حقوق و امکانات مساویانه برای رشد مادی و معنوی ملیت‌ها[1]

متن بیانیهٔ محترم محمدعوض نبی‌زاده، معین وزارت امور اقوام و قبایل، در جلسهٔ نوبتی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره

به تأسی از مصوبهٔ بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و توجهات حزب و دولت ج.د.ا، مبنی بر هدایت و رهنمودهای محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای انقلابی ج.د.خ.ا، شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره متشکل از شخصیت‌های اجتماعی مربوط به طبقات، اقشار مختلف، علما، روحانیون، موسفیدان، روشنفکران، کارگران و دهقانان مربوط به چهار فرقهٔ مذهبی از مناطق مختلف هزاره‌نشین کشور، در برج میزان سال جاری تأسیس و شروع به کار نموده است.

دوستان گرامی و شرکت‌کنندگان جلسهٔ نوبتی شورای مرکزی!

در برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان دربارهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور چنین آمده است:

دولت ج.د.ا، در تاریخ باستانی وطن پرافتخار ما اولین دولتی می‌باشد که مصمم است تساوی کامل و واقعی حقوق و امکانات مساویانه را برای رشد مادی و معنوی همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور تأمین کند؛ برای همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور امکانات مساوی، جهت سهم‌گیری در امور اجتماعی و دولتی در اجرای تحولات انقلابی و دفاع از وطن محبوب‌مان تأمین و تضمین می‌گردد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت ج.د.ا، به‌خاطر حل بنیادی مسئلهٔ ملی در کشور بر پایهٔ برابری و برادری، بدون هیچ‌گونه تبعیض و امتیاز، صرف نظر از محل تولد، تعلقات ملی، قومی و قبیله‌ای، جنس، مذهب با درنظرداشت منافع و خواست‌ها و حقوق ملی تمام ملیت‌ها، اقوام و

---

۱. «تساوی کامل و واقعی حقوق و امکانات مساویانه برای رشد مادی و معنوی ملیت‌ها»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال۳، ۱۳۶۴.

قبایل کشور، اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک، ترکمن، بلوچ، نورستانی، پشه‌ای و غیره را تأمین می‌نماید. زبان، ادبیات و فولکلور تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل را با تأمین حق آموزش به زبان مادری بر اساس انتخاب آزادانهٔ آن‌ها رشد می‌دهد.

به‌خاطر افزایش فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور در ارگان‌های حزبی و دولتی، در جلسهٔ ملی پدروطن و سازمان‌های اجتماعی در مرکز و ولایات بر اساس شرکت عادلانه و مساویانهٔ همه در وجود نمایندگان شایستهٔ آن‌ها در مناطقی که اکثریت باشندگان آن‌ها مربوط به ملیت، قوم و قبیله معین هستند، سازمان‌های دولتی، اجتماعی و ارگان‌های رهبری دولتی به‌طور لازم و شایسته ممثل نمایندگی آن‌ها خواهند بود.

محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، در پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا چنین فرمودند: «در سال جاری در تاریخ افغانستان به حیث سال لویه‌جرگه و جرگهٔ سنتی قبایل سرحدی درج تاریخ افغانستان نوین خواهند شد. این جرگه‌ها مظهر عالی وحدت خلق و همهٔ وطن‌پرستان کشور که در لحظهٔ کنونی بیش از هرچه ضرورت است، بودند.

حزب و مردم از تصمیم فرستادگان نجیب قبایل پشتون، بلوچ، نورستانی و سایر قبایل شجاع کشور، مبنی بر دفاع از آزادی، استقلال، تمامیت ارضی، شرف و ناموس ج.د.ا، با گرمی استقبال و قدردانی نمودند. خلق افغان همیشه به‌خاطر خواهد داشت که سال ۱۳۶۴، سال نخستین انتخابات آزاد و دموکراتیک در ارگان‌های نوین حاکمیت و ادارهٔ دولتی در محلات است. افغانستان وطن جرگه‌ها است و انقلاب به‌طور کامل از این شکل سنتی حاکمیت خلق استفاده می‌کند و آن را به‌مثابهٔ حاکمیت خلق زحمت‌کش رشد و تکامل خواهد بخشید.»

هم‌چنین در یک قسمت مصوبهٔ پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا دربارهٔ همکاری ارگان‌های حزبی و دولتی با اقوام و قبایل و ملیت‌های ساکن در کشور واحدمان چنین آمده است: «شورای وزیران و وزارت‌خانه‌های ج.د.ا، وظیفه دارند جهت تسریع انکشاف صنایع، زراعت، ترانسپورت، تجارت، حفظ‌الصحه در ولایات سرحدی تدابیر لازم اتخاذ نمایند. کمک‌های لازم به مکاتب، شفاخانه‌ها و تأسیسات برای اطفال در مناطق قبایلی‌نشین و هزاره‌جات و دیگر مناطق بسیار عقب‌ماندهٔ کشور مبذول نموده، غرض بازگشت مهاجرین به وطن تدابیر مزید به‌شمول اقدامات مادی اتخاذ نمایند.»

دوستان گرامی!

محترم ببرک کارمل در جلسهٔ فوق‌العاده و وسیع شورای انقلابی ج.د.ا، مورخ هجدهٔ عقرب

سال ۱۳۶۴، تیزس‌های ده‌گانه را دربارهٔ خصلت ملی و دموکراتیک ضد فئودالی و ضد امپریالیسیت انقلاب شکوه‌مند ثور و وظایف تأخیرناپذیر آن در شرایط کنونی ارائه داشتند.

در تیزس دوم چنین فرمودند: «آمادگی برای همکاری وسیع سراسری ملی بر پایهٔ منافع همهٔ خلق، مصالح ملی، توسعه و ترکیب ارگان‌های رهبری‌کنندهٔ دولت، یعنی شورای انقلابی و شورای وزیران ج.د.ا، با شامل‌ساختن نمایندگان با اعتبار مردم که منافع اقشار و گروه‌های مختلف جامعه را می‌توانند انعکاس دهند؛ یعنی این مقامات صرفاً در انحصار حزب دموکراتیک خلق افغانستان نخواهد بود، توسعهٔ تماس مذاکره و مفاهمه با عناصری که تا کنون ناآگاهانه در موقف خصمانه در برابر انقلاب قرار دارند و یا از اعمال ضد ملی و ضد انقلابی خویش نادم و پشیمان‌اند، گذشت‌های اصولی و ممکنه به‌خاطر توافق ملی و مصالح اصولی و انعطاف‌پذیر مطابق مصالح ملی کشور و صلح و امنیت سراسری وطنی؛ بدین جهت ما از کلیهٔ هم‌وطنان، وطن‌پرستان واقعی افغانستان آزاد و مستقل دعوت می‌نماییم تا در امر نوسازی و تاریخی رستاخیز ملی کشور و سعادت فرزندان آیندهٔ خویش فعالانه سهم بگیرند.»

در تیزس ششم تصریح گردیده است که: «دولت ج.د.ا در زمینهٔ حل مسئلهٔ ملی تضمین می‌نماید و در عمل می‌کوشد تا تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل برادر ساکن در وطن واحدمان، افغانستان نوین و دموکراتیک، نه‌تنها از برابری حقوق، برادری و دوستی؛ بلکه از تساوی ملی نیز در حیات اقتصادی و رشد فرهنگ‌های باستانی خود به‌شمول تحصیل به زبان‌های مادری برخوردار باشند. برای رسیدن به این هدف، باید رشد و ترقی بیشتر مناطق سکونت اقلیت‌های ملی و قبایل را که از لحاظ اجتماعی عقب‌مانده هستند، تأمین نموده و زمینه‌های نمایندگی عادلانهٔ دولتی و اجتماعی مرکزی و محلی و در جبههٔ‌ملی پدروطن تضمین شود. دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در زمینهٔ حل مسئلهٔ ملی تضمین می‌نماید و در عمل می‌کوشد تا تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در وطن واحدمان، افغانستان نوین و دموکراتیک، نه تنها از برابری حقوقی، برادری و دوستی؛ بلکه از تساوی عملی نیز در حیات اقتصادی، رشد فرهنگ‌های باستانی خود به شمول تحصیل به زبان‌های مادری برخوردار باشند.»[1]

حضار گرامی!

لازم است نظری مختصر دربارهٔ تاریخ زندگی اجتماعی ملیت هزاره انداخته شود. خلق زحمت‌کش ملیت هزاره که عمدتاً در مناطق مرکزی کشور از هزاران سال بدین‌سو سکونت دارند،

---

۱. از تیزس هشتم محترم ببرک کارمل.

در طول تاریخ زندگی خویش، ستم و استبداد قرون وسطی را متحمل و به وحشیانه‌ترین شکل مورد استثمار قرار گرفته‌اند.

اقتصاد منطقهٔ هزاره‌جات در اثر سیاست تبعیضی سلاطین و حکومت‌های مستبد سابق و هم‌چنان بنا بر عوامل جغرافیایی و اقلیمی سخت کوهستانی، فوق‌العاده عقب مانده است و هنوز هم اقتصاد طبیعی در هزاره‌جات حکم‌فرما است.

مردم هزاره به سی واحد اداری مربوط به ده ولایات کشور که دارای نفوس بیش از دو میلیون نفری است و نودوپنج فیصد پیروان تشیع اثناعشری و چهار فیصد پیروان فرقهٔ اسماعیلیه و یک فیصد پیروان مذهب اهل تسنن و عده‌ای هم با فیصدی بسیار محدود، پیرو فرقهٔ اهل تشیع اخباری را احتوا می‌نماید که در شرایط خیلی دشوار زندگی ابتدایی قرار دارند. با پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور، برای نخستین‌بار، افق‌های آزادی و سعادت مانند تمام مردم افغانستان به روی مردم هزاره باز گردید؛ ولی به‌زودی امیدهای مردم در اثر تسلط سیاست ضد مردمی گروه حفیظ‌الله امین که سیاست تبعیضی و اهانت‌آمیز را علیه مردم هزاره اعلام داشت، هزاره‌ها نیز ناگزیر در مقابل این سیاست از خود مقاومت نشان دادند.

ارتجاع و امپریالیزم از این وضع به سود سیاست‌های خائنانهٔ خویش علیه منافع مردم افغانستان استفاده کرده و در مناطق هزاره‌جات نیز سازمان‌های ضد انقلابی مربوط به رژیم مرتجع آخوندهای سیاه‌اندیش ایران و رژیم نظامی‌گر پاکستان و هژمونیزم چین تحت رهبری امپریالیزم ایالات متحده امریکا را به‌وجود آوردند.

مردم هزاره مسکون در مناطق مرکزی کشور، بعد از پیروزی مرحلهٔ نوین و تکاملی انقلاب شکوه‌مند ثور، از تغییرات و اصلاحات سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در کشور به نفع توده‌های مردم رخ داده است، تا حدودی برکنار مانده‌اند.

البته تعداد زیادی از خانواده‌های ملیت هزاره که عمدتاً در شهر کابل، در مرکز و ولایات و در بعضی از محلات و شهرهای هزاره‌نشین کشور به سر می‌برند، از ثمرات انقلاب شکوه‌مند ثور مستفید گردیده و سیاست حزب و دولت انقلابی‌شان را پشتیبانی می‌نمایند.

هزاره‌ها بعد از پیروزی مرحلهٔ نوین و تکاملی انقلاب شکوه‌مند ثور، به‌خصوص درک می‌نمایند که راه نجات‌شان از تسلط پاشنه‌های ستم و استبداد مناسبات فئودالی و ما قبل فئودالی، تحقق اهداف انقلاب شکوه‌مند ثور می‌باشد.

ملیت هزاره، دوستی افغان- شوروی را که تهداب این دوستی را پدران و نیاکان‌شان گذاشته‌اند،

گرامی داشته و کمک‌های برادرانه و بی‌شایبهٔ خلق کبیر شوروی را که جهت دفاع از تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت ملی ما به‌خاطر طرد جنگ اعلام‌ناشده انجام می‌دهند، قدردانی می‌نماید. این دوستی را با خرد، وجدان و شرف خویش تا آخرین رمق حیات حفظ خواهند نمود و کمک‌های برادرانهٔ خلق شوروی را که در روزهای نهایت دشوار برای ما انجام می‌دهند، نسل تا نسل فراموش نخواهند کرد.

شرکت‌کنندگان جلسهٔ امروزی!

به‌خاطر تحکیم و توسعهٔ پایه‌های انقلاب ملی و دموکراتیک ثور و بسیج نیروهای ملی و وطن‌پرست و دموکراتیک ملیت هزاره، جهت تحقق آرمان‌های والای انقلاب در مناطق هزاره‌نشین کشور، شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره ایجاد و تأسیس گردید تا بدین وسیله، صلح و صفا را در گوشه‌ای از خطهٔ کشور، یعنی قلب افغانستان انقلابی و سایر مناطق کشور، تأمین نماید. مردم هزاره به‌وسیلهٔ شورای مرکزی خویش، وظیفه خواهند داشت که در پهلوی سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل با هم برادر ساکن در افغانستان انقلابی، جهت تأمین صلح سراسری ملی و استقرار حاکمیت انقلابی در تمام قریه‌ها و قصبات وطن ما نقش عمده و برجسته را ایفا خواهند کرد. شورای مرکزی از خود لایحهٔ وظایف داشته که در آن سمت‌های کار شورا و کمیسیون‌های مربوطهٔ آن تصریح گردیده است.

در وظایف عمومی شورای مرکزی و کمیسیون‌های مربوط به آن چنین آمده است: شورای مرکزی، مقام رهبری‌کننده و سازمان‌دهندهٔ فعالیت مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌منظور جلب اهالی مناطق مرکزی کشور به‌سوی انقلاب و به‌خاطر توسعهٔ حاکمیت دولتی انقلابی در سراسر هزاره‌جات می‌باشد.

شورای مرکزی با تحلیل وضع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هزاره‌جات، برنامه‌های رشد اقتصادی و اجتماعی را به‌منظور بهبود وضع زندگی ملیت هزاره در مناطق مرکزی کشور طرح نموده و به حکومت ج.د.ا.، پیشنهاد می‌نماید.

شورای مرکزی، مبارزهٔ نیروهای وطن‌پرست ملیت هزاره را به‌خاطر قطع مداخلات رژیم‌های ارتجاعی ایران و پاکستان در هزاره‌جات و سرکوب باندهای ضد انقلابی و به‌خاطر تحکیم و توسعهٔ حاکمیت انقلابی در مناطق هزاره‌نشین کشور سازمان می‌دهد.

شورای مرکزی برای حل مسائل سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملیت هزاره، تصامیم مشخص اتخاذ کرده، به حزب و دولت انقلابی تقدیم می‌نماید.

شورای مرکزی دارای هیأت رهبری متشکل از رئیس، منشی، نایبان، رئیس‌دفتر کمیتهٔ اجراییه و اعضای کمیتهٔ اجراییه می‌باشد.

امور مربوط به شورای مرکزی را کمیسیون‌های سه‌گانهٔ آن، یعنی کمیسیون امور امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی، کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی و کمیسیون امور اقتصادی، تحت رهبری دفتر کمیتهٔ اجرائیه به پیش می‌برد.

در ترکیب شورای مرکزی، علما و روحانیون، سران و موسفیدان، روشنفکران، کارگران و دهقانان عضویت دارند که ترکیب مجموعی آن قرار ذیل است:

- موسفیدان چهل نفر؛
- علما و روحانیون شش نفر؛
- دهقانان دو نفر؛
- اعضای حزب هجده نفر؛
- اهل تشیع اثناعشری شصت‌وچهار نفر؛
- نظامی‌ها سیزده نفر؛
- هزاره‌های اهل سنت پنج نفر؛
- هزاره‌های اسماعیلیه نه نفر؛
- اهل تشیع فرقهٔ اخباری دو نفر؛
- تعداد مجموعی هشتاد نفر.

ترکیب اعضای حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای شورای مرکزی سی‌وپنج تن از شخصیت‌های اجتماعی ملیت هزاره به حیث اعضای حرفه‌ای شورا پذیرفته شده است.

شورای مرکزی دارای پلان‌های سه‌ماهه و دوام‌دار مربوط به کمیسیون‌های سه‌گانهٔ خویش است که بر علاوهٔ اجرای کارهای پلانی، جلسات منظم دفتر کمیتهٔ اجراییهٔ شورای مرکزی را مطابق به احکام لایحهٔ وظایف دایر نموده‌اند.

کمیسیون‌های سه‌گانهٔ شورای مرکزی مطابق پلان کار سپرده‌شدهٔ خویش، وظایف مشخص را در مناطق هزاره‌نشین کشور انجام داده که ذیلاً اجراآت آن ارائه می‌گردد.

بیش از یک‌هزار جوان ملیت هزاره در کندک‌های منطقه‌ای و مفرزه‌های قومی در مراکز شهر کابل، بامیان، السؤالی سرپل ولایت جوزجان به قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان جذب و معرفی شده است.

چهارصدوسی‌ویک نفر از جوانان ملیت هزاره در گروه‌های مدافعین انقلاب در شهر کابل و السؤالی جاغوری ولایت غزنی جذب و معرفی گردیده است و هم‌چنین بیش از دوصدوپنجاه نفر از جوانان واجد شرایط عسکری را به‌صورت داوطلبانه به قطعات اردو و ثارندوی معرفی نموده است.

همین‌طور، بیست قطعه نامهٔ تضمینی عنوانی سران و بزرگان مناطق هزاره‌نشین کشور ارسال شده‌اند و از جمله ده قطعه نامهٔ آن جواب مواصلت ورزیده و در نامه‌ها بزرگان هزاره همکاری خود را با جانب دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام نموده‌اند.

به تعداد یک‌صد فامیل از هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ مقیم در کشورهای ایران و پاکستان از طریق شورای مرکزی به کشور عودت نموده و با آنان در حدود امکان، کمک لازم اقتصادی صورت گرفته است و هم‌چنین تدابیر مشخص در مورد یک عده از هم‌وطنان فراری افغانی که در خارج از کشور به سر می‌برند، روی دست گرفته شده تا ایشان دوباره به کشور آبایی خویش برگردند.

در نظر است غند قومی متشکل از جوانان ملیت هزاره در چوکات وزارت دفاع ج.د.ا. در شهر کابل ایجاد گردد. کار مقدماتی در زمینهٔ ایجاد غند قومی جریان دارد.

به تعداد چهل جرگهٔ قومی به اشتراک سران و موسفیدان محلات هزاره‌نشین کشور در مقر شورای مرکزی دایر گردیده است. همین‌گونه، با بیش از یک‌هزار نفر از موسفیدان با نفوذ مناطق هزاره‌نشین کشور ملاقات صورت گرفته است و از ایشان دعوت گردیده است تا به‌خاطر صلح و امنیت در محلات مربوطهٔشان، شورای مرکزی را کمک رسانند.

با پنجاه تن از علما و روحانیون ملیت هزاره ملاقات صورت گرفته است و از ایشان دعوت به‌عمل آمده است تا همکاری‌های لازم را با شورای مرکزی انجام دهند.

تدابیر مشخص به ارتباط آن عده از علما و روحانیون ملیت هزاره که در مناطق هزاره‌نشین و خارج از کشور به سر می‌برند، اتخاذ گردیده و در نظر است که یک عدهٔ آن‌ها در شهر کابل جهت انجام یک سلسله امور دعوت گردد.

دو باب مدرسهٔ مذهبی اهل تشیع به‌نام‌های مدرسهٔ محمدیه در جمال‌مینه و مدرسهٔ حسینیه در وزیرآباد شهر کابل غیرفعال می‌باشد، در نظر است در همین اواخر به همکاری سایر ارگان‌های حزبی و دولتی فعال گردند.

به تعداد ۱۷۲ تن از علما و روحانیون متنفذین مناطق هزاره‌نشین در شهر کابل و ولایات مرکزی به جبههٔ‌ملی پدروطن ج.د.ا، معرفی گردیده است.

به تعداد ۱۳۲ نفر از افراد مربوط به ملیت هزاره به‌خاطر عضویت در حزب دموکراتیک خلق

افغانستان معرفی گردیده و هم‌چنان بیش از هفت‌صدوپنجاه تن از جوانان ملیت هزاره در سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان معرفی گردیده است.

به تعداد دوصدوپنجاه نفر به‌خاطر عضویت در اتحادیه‌های صنفی ج.د.ا، معرفی و هم‌چنان گروه هنری ملیت هزاره ایجاد گردیده است که گروه هنری مذکور جدیداً به فعالیت خویش آغاز نموده است.

به تعداد دوصد تن از جوانان ملیت هزاره که شاگردان صنوف دهم، یازدهم و دوازدهم مکاتب بودند، به‌خاطر فراگیری تحصیلات نظامی و ملکی در داخل و خارج کشور، به همکاری ارگان‌های ذیربط معرفی گردیده است.

اعضای شورای مرکزی در روزهای مذهبی مربوط به ملیت هزاره در تکایا و جماعت‌خانه‌ها اشتراک نموده و هم‌چنین در افتتاح تکیه‌خانهٔ عمومی خیرخانه و خوشحال‌مینه نیز شرکت ورزیده‌اند.

به‌خاطر مستفیدشدن افراد بی‌سواد این ملیت، به تعداد پنجاه باب کورس سوادآموزی در نواحی هزاره‌نشین شهر کابل و محلات هزاره‌نشین کشور ایجاد و تأسیس گردیده که شاملان این کورس‌ها به بیش از دوهزار نفر بالغ می‌شوند و هم‌چنین زوایای تاریک تاریخ کهن ملیت هزاره از طریق رسانه‌های جمعی نشر و تهیهٔ راپورتاژها و متن‌های تبلیغاتی رادیو و تلویزیون، کنفرانس‌های مطبوعاتی، اهداف و پروگرام کار شورای مرکزی را توضیح نموده است. شورای مرکزی نشریه‌ای به‌نام «ندای کهسار» به تیراژ پنج‌هزار نسخه و بیش از پنج‌هزار نسخه اوراق تبلیغاتی را در مناطق هزاره‌نشین پخش و به تعداد سی‌هزار ورق تبلیغاتی به مناسبت روزهای مذهبی در تکایا و جماعت‌خانه‌های شهر کابل توزیع نموده است. به‌خاطر امور شورای مرکزی، مواد پروتکل همکاری با وزارت‌های محترم تجارت، زراعت، ترانسپورت و کمیتهٔ اجراییهٔ نمایندگان مردم شهر کابل آماده گردیده و در نظر است به همکاری ارگان‌های فوق در محلات هزاره‌نشین کشور کوپراتیف‌های دهقانی، زراعتی، استهلاکی و تعاونی ایجاد گردد و هم‌چنین دربارهٔ ارسال مواد اولیه و جلب همکاری مالکین ترانسپورت‌های انفرادی از ارگان‌های مربوطه دعوت گردیده تا شورای مرکزی را کمک رسانند.

شورای مرکزی به‌خاطر تطبیق اصلاحات دموکراتیک ارضی در محلات هزاره‌نشین کشور و میکانیزه‌نمودن زراعت، پلان‌های مشخص را اتخاذ و هم‌چنین به‌خاطر تأمین بهتر حیات مردم و مناطق هزاره‌نشین، جهت احداث شبکه‌های آبرسانی و کمک‌های رایگان در مرکز و ولایات هزاره‌نشین و السؤالی‌های جاغوری، سرپل، چمتال و دوشی، همکاری ارگان‌های ذیربط دولتی را جلب نموده است. طرح پیشنهادات جهت رشد و بهبود وضع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

محلات هزاره‌نشین در چوکات پلان پنجاه سالهٔ دولت ج.د.ا طی سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۶۹ قسماً تهیه گردیده است.

با بیش از شصت‌هزار نفر نفوس مناطق هزاره‌نشین کشور، کمک‌های مواد امدادی صورت گرفته است. با وجود موفقیت‌های به‌دست‌آمده در کارهای شورای مرکزی، نواقص و کمبودی‌هایی وجود دارد که ذیلاً ارائه می‌گردد:

شورای مرکزی، مطابق برنامهٔ مرتبهٔ خویش، از طریق کمیسیون‌های مربوط تاهنوز موفق نگردیده است کار مؤثری را مطابق به خواست و اهداف حزب و دولت انقلابی ما که از همهٔ سازمان‌های اجتماعی و ارگان‌های حزبی و دولتی می‌طلبد، انجام دهد.

شورای مرکزی به‌خاطر توسعه و تحکیم حاکمیت انقلابی در مناطق هزاره‌نشین کشور، روی استقرار حاکمیت انقلابی در محلات فوق‌الذکر کمتر موفق گردیده است که زمینهٔ تفاهم و اشتراک مساعی ارگان‌های ذیربط را جلب نماید.

به‌خاطر سهم‌گیری جوانان ملیت هزاره در صوف قوای مسلح ج.د.ا، کمتر حصه گرفته که جوابگوی نیازمندی‌های شرایط کنونی انقلاب نمی‌باشد.

کار تبلیغاتی و فرهنگی مثمر و قابل درک را نتوانسته است در مناطق هزاره‌نشین کشور با جلب همکاری ارگان‌های ذیربط سازمان دهد؛ زیرا تاهنوز عدهٔ کثیری از اهالی مناطق هزاره‌نشین کشور کاملاً اهداف انقلاب شکوه‌مند ثور را درک نکرده‌اند که کار تشدید تبلیغی را از شورای مرکزی می‌طلبد. جوانان ملیت هزاره مقیم در مناطق فوق‌الذکر تا هنوز از نعمت سواد و مکتب محروم هستند و ما کمتر موفق گردیده‌ایم که زمینهٔ سوادآموزی و تأسیس مکاتب را در مناطق هزاره‌نشین سازمان دهیم؛ زیرا دشمن با استفاده از جوانان بی‌سواد ملیت هزاره می‌تواند با تبلیغات مسموم‌کننده، آن‌ها را فریب داده و گمراه سازد.

شورای مرکزی به‌خاطر کمک و مساعدت اهالی مناطق هزاره‌نشین کشور از ثمرات انقلاب شکوه‌مند ثور، کار قناعت‌بخشی را انجام نداده است؛ زیرا هنوز پلان مشخص کمک‌های اقتصادی برای مناطق هزاره‌نشین کشور ترتیب نگردیده و کمک‌های قابل لمس اقتصادی را در این مناطق انجام نداده است. به‌خاطر رفع نواقص کار، شورای مرکزی وظیفه دارد تا کارهای مشخص آتی را در زمینه انجام دهد:

اعضای حرفه‌ای شورای مرکزی به‌خاطر تشدید کار در ولایات هزاره‌نشین کشور باید سفر نمایند.

به‌خاطر پیشبرد کار با ملیت هزاره در ولایات هزاره‌نشین کشور، کمیسیون‌های کار ایجاد گردد.

شورای مرکزی کار تشدیدی را در مناطق هزاره‌نشین با ایجاد کمیسیون‌های کار با جلب همکاری ارگان‌های ذیربط حزبی و دولتی در محلات و شهرها انجام دهند و به‌خاطر تطبیق برنامهٔ تدابیری شورای مرکزی، همکاری ارگان‌های مربوط جلب گردیده است. افراد با نفوذ قومی و وفادار به حزب و انقلاب را به‌خاطر کار در بین اهالی مناطق مرکزی کشور جذب نمایند.

شورای مرکزی به‌خاطر استقرار حاکمیت انقلابی در مناطق هزاره‌نشین، کار تشدید و فعال‌تر را جهت جلب جوانان این ملیت به صفوف قوای مسلح ج.د.ا، در کندک‌های منطقه‌ای، قومی و مفرزه‌های امنیتی گروه‌های مدافعین انقلاب انجام داده، علما و روحانیون با نفوذ اهل تشیع مناطق هزاره‌نشین را به‌خاطر توضیح سیاست حزب و دولت انقلابی ما از نگاه دین مبین اسلام جلب کرده و کمیت افراد تحصیل‌کردهٔ ملیت هزاره را در مؤسسات تحصیلات عالی و ملکی و نظامی معرفی نماید. شورای مرکزی به‌خاطر رشد صنایع دستی و ایجاد کوپراتیف‌های دهقانی به‌منظور رفع نیازمندی‌های اهالی مناطق هزاره‌نشین، پیشنهادات مشخص به ارگان‌های مربوط سپرده و تدابیر عملی اتخاذ نماید.

شورای مرکزی مصمم است با درنظرداشت کارهای انجام‌شده در روشنی با فیصله‌ها و تصامیم پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا. و اعلامیهٔ مورخ ۲۲ عقرب ۱۳۶۴ شورای انقلابی، که از همهٔ ارگان‌های حزبی و دولتی و سازمان‌های اجتماعی برخورد نوین کار را می‌طلبد، شورای مرکزی نیز به نوبهٔ خویش، تمام این تصامیم را ملاک عمل خویش قرار داده و در تطبیق آن با همهٔ امکانات دست‌داشته می‌کوشد تا کار مؤثر و عملی را در مناطق هزاره‌نشین به‌خاطر تأمین و استقرار حاکمیت دولتی در این مناطق و کار وسیع تبلیغی و سیاسی در بین اهالی را سازمان دهد.

زنده باد حزب دموکراتیک خلق افغانستان!
زنده و صحت‌مند باد محترم ببرک کارمل!
به پیش در راه ترقی و شکوفانی افغانستان نوین!
به پیش در راه وحدت و یکپارچگی تمام ملیت‌ها اقوام و قبایل ساکن در کشور انقلابی ما!
مستحکم باد دوستی برادرانهٔ افغان- شوروی!
مرگ بر امپریالیزم امریکا و متحدین آن!
مرگ بر ارتجاع پاکستان و ایران!

نتایج کار و فعالیت شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره[1]

یک منبع شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به گزارشگر جریدهٔ ندای کهسار در رابطه به نتایج کار و فعالیت آن شورا در فاصلهٔ بین یک سال تأسیس شورا، چنین توضیحات داد که فشردهٔ آن ذیلاً جهت مزید معلومات خوانندگان محترم تقدیم می‌گردد.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌مثابهٔ یک سازمان اجتماعی، عضو دسته‌جمعی جبههٔملی پدروطن که هدف و وظیفهٔ عمدهٔ آن بسیج تمام وطن‌پرستان ملیت هزاره در جهت سهم‌گیری فعال در تحولات انقلابی کشور به نفع کلیهٔ زحمت‌کشان، آبادی و ترقی کشور، شکوفانی زندگی مردم و اعمار جامعهٔ عادلانه و مترقی در افغانستان انقلابی است، ایجاد گردید.

هدف شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در آن نهفته است که خلق زحمت‌کش ملیت هزاره هم‌گام و هم‌دوش با سایر ملیت‌های باهم برادر افغانستان، در یک صف واحد مبارزه علیه دشمنان، به‌خاطر تأمین صلح سراسری ملی، رشد اقتصادی، بهبود زندگی هر فرد و سعادت کلیهٔ مردمان زحمت‌کش افغانستان با یکپارچگی عمل نماید و سهم خویش را در شکوفانی میهن ادا سازد.

ملیت زحمت‌کش هزاره که باید از دستاوردهای انقلاب ثور بهرهٔ بیشتر ببرد و انقلاب نیز به زحمت‌کشان از آن‌جمله به ملیت زحمت‌کش هزاره تعلق دارد؛ چنان‌چه رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، در تاریخ بیست ثور سال جاری، هنگام ملاقات با بیش از شش‌صدوپنجاه نفر از نمایندگان ملیت هزاره در قصر استور وزارت امور خارجه، ضمن صحبتی فرمودند: «ملیت هزاره در پهلوی سایر ملیت‌های برادر، با شهامت و دلیر زندگی نموده و شرایط اقلیمی دشوار و زیر ستم سلاطین گذشته را از لحاظ سیاسی و اجتماعی نامساعد سپری نموده‌اند و با مبارزهٔ خویش مستبدین و اربابان ستمگر را به زانو درآورده‌اند و ما هزاره‌ها را مردم مدبر، پخته و سمبول خدمت‌گذاری در

---

۱. «نتایج کار و فعالیت شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۸، سال ۱، ۱۳۶۵.

جهت تأمین وحدت و اتحاد ملیت‌های برادر می‌دانیم و بیش از همه انقلاب به‌شما تعلق دارد.»

هنوز یک سال از ایجاد شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره نمی‌گذرد و در فاصلهٔ بین جلسهٔ نوبتی اول که در برج دلو سال ۱۳۶۴ دایر گردیده بود، کارهای معین توسط اعضای شورا و کمیسیون‌های کار آن در مرکز و ولایات هزاره‌نشین انجام یافته‌اند.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در اوایل ایجاد خویش دارای هشتاد تن اعضای حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای شامل موسفیدان و بزرگان محل، علما، روحانیون، کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، نظامیان و روشنفکران مربوط به ملیت هزاره بوده و هم‌چنان در طی مدت بعد از تدویر جلسهٔ نوبت اول این شورا، به تعداد بیست تن عضو حرفه‌ای و سی‌وچهار تن عضو غیرحرفه‌ای را جدیداً به عضویت شورای مرکزی پذیرفته است که اکنون به تعداد پنجاه‌وهشت تن عضو حرفه‌ای و هفتادوپنج تن عضو غیرحرفه‌ای، عضویت شورای مرکزی را دارا هستند. به‌منظور تشدید کار با ملیت هزاره در محلات و تأمین ارتباط آن‌ها با شورای مرکزی، کمیسیون‌های دایمی کار در ولایات بامیان، وردک، غزنی، بلخ، جوزجان، ارزگان، غور، پروان، هرات و بغلان ایجاد گردید. در ترکیب این کمیسیون‌ها، یک تن از اعضای شورای مرکزی به حیث مسئول کمیسیون، مسئول شعبات اقوام و قبایل در ولایات به حیث منشی کمیسیون و مسئولین دیگر ارگان‌های حزبی دولتی و سازمان‌های اجتماعی و عده‌ای از بزرگان و موسفیدان محل به حیث اعضای کمیسیون ولایات شامل‌اند.

گروه‌های اعزامی در ولایت متذکره در طی اقامت‌شان توانستند که به تعداد سی‌ودو جرگهٔ قومی را با اشتراک بیش از یک‌هزاروپنج‌صد نفر موسفیدان و بزرگان محل، علما و روحانیون دایر نماید. گروپ اعزامی کار در ولایت وردک کار پرثمری را در جهت تقویت نیروهای مسلح مدافعین انقلاب انجام داده است؛ چنان‌چه کندک قومی ملیت هزاره به همکاری شورای مرکزی در ولایت وردک ایجاد گردید. بر علاوه گروه مذکور توانسته است بیش از هفتاد نفر از جوانان ملیت هزاره را از محلات ولایت وردک جلب و جهت سپری‌نمودن مکلفیت عسکری به غند ۵۲۰ قومی سوق نماید. با استفاده از تجارب کار گروه‌ها، اخیراً یک گروه کار به ولایت سمنگان و مناطق هزاره‌نشین اعزام خواهد شد.

قابل تذکر است که کمیسیون‌های دایمی کار بعد از ایجاد در ولایات بامیان، وردک، غزنی، ارزگان، غور، هرات، بغلان، بلخ، جوزجان و پروان، کارهای سودمندی را در ایجاد و تحکیم روابط مردم، به‌خصوص ساکنین محلات دوردست هزاره‌نشین کشور، از طریق کمیسیون‌های مذکور با ارگان‌های حزبی و دولتی انجام داده‌اند. در این کمیسیون‌ها توانسته‌اند یازده جرگهٔ قومی را با بیش

از پنج‌هزار نفر دایر و در مورد مسائل مختلف بحث و صحبت نمایند؛ چه کمیسیون‌های مذکور توانسته‌اند با کار هدف‌مندشان، دستاوردهای خوبی داشته باشند. تدویر جرگه‌ها، کندک‌های قومی و گروه مدافعین انقلاب، فعال‌ساختن مکاتب و مدرسه‌ها و ترمیم سرک‌ها و سربندها، ساختن خانه‌ها و جلب جوانان به صفوف قوای مسلح، بازگشت یک تعداد فامیل‌ها به زندگی صلح‌آمیز، پاک‌سازی قریه‌ها از نفوذ باندهای ضد انقلاب و غیره را می‌توان یادآوری نمود که توسط کمیسیون‌های دایمی کار در ولایات بلخ و جوزجان صورت گرفته است.

در فاصلهٔ میان دو جلسهٔ نوبتی، هشت‌بار جلسهٔ فوق‌العادهٔ شورا با اشتراک اعضای حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای و هشت‌بار جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیه و چهارده بار جلسهٔ دفتر کمیتهٔ اجرائیه دایر گردید. طی این جلسات، وظایف مشخص به‌خاطر بهبود کار اعضای شورا به مسئولین سپرد شده است.

در این مدت، به تعداد شصت‌ویک جرگهٔ قومی به اشتراک بیش از چهارهزار نفر از موسفیدان، علما، روحانیون و روشنفکران ولایات بامیان، غزنی، وردک، پروان، بغلان، غور و ارزگان در مقر شورای مرکزی دایر و اهداف والای انقلاب ثور به اشتراک‌کنندگان تشریح شده، روشنفکران ملیت هزاره طی پنج‌بار جلسات‌شان در مقر شورای مرکزی در مورد بهبود کار شورا نظریات و پیشنهادات‌شان را ابراز داشته، پیشنهادهای مشخص در زمینهٔ بهبود تبلیغات و نشرات در چوکات شورای مرکزی ارائه داشته‌اند.

در فاصلهٔ میان دو جلسهٔ نوبتی با بیش از ۳۶۰۰ نفر از اهالی مناطق هزاره‌نشین کشور در مقر شورای مرکزی ملاقات‌های انفرادی و گروهی صورت گرفته و اهداف حزب و دولت انقلابی و وظایف شورا در حل مشکلات مردم تشریح و توضیح گردیده است. با چهل‌وپنج تن از موسفیدان و نمایندگان اعزامی گروه‌های مسلح ملاقات و مذاکرات صورت گرفته است و سیاست بشردوستانهٔ حزب و دولت انقلابی و به‌خصوص فرامین هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا، به ایشان توضیح گردیده است. در نتیجهٔ این‌گونه تماس‌ها اکنون به تعداد دوصد نفر با فامیل‌های‌شان از ایران و به تعداد هشت نفر از جملهٔ بزرگان محلات هزاره‌نشین که در پاکستان به سر می‌بردند، با استفاده از فرمان عفو هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا به کشور عودت نموده و به زندگی صلح‌آمیز پرداخته‌اند. به تعداد ده تن از علما و روحانیون اهل تشیع از مناطق هزاره‌نشین کشور در مربوطات وزارت شئون اسلامی و اوقاف تقرر حاصل نموده‌اند.

به‌خاطر جلب و بسیج مردم به دور سازمان‌های اجتماعی، به‌خصوص جبههٔ ملی پدروطن، این بزرگ‌ترین سازمان اجتماعی، در کشور ما کار دوام‌دار صورت گرفت و در مورد نقش و اهمیت

سازمان‌های اجتماعی و نقش جبههٔ‌ملی پدروطن ج.د.ا، در آبادی و شکوفانی میهن صحبت‌ها به‌عمل آمده است.

در نتیجهٔ کار دوام‌دار شورای مرکزی در این جهت، تا کنون به تعداد بیش از چهارصد تن از هم‌وطنان ملیت هزاره به‌خاطر کسب عضویت در جبههٔ‌ملی پدروطن معرفی گردیده‌اند. تعداد زیادی از جوانان هزاره که بنا بر اعمال تخریب‌کارانهٔ ضد انقلاب حتی از تحصیل بازمانده بودند، از مناطق مختلف کشور جهت ادامهٔ تحصیل به لیسهٔ ابن سینا معرفی و یک تعداد دیگر از جملهٔ فارغین صنوف ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ مکاتب و لیسه‌های مرکز و ولایات و یک عده محصلین پوهنتون‌ها جهت تحصیل در کشورهای دوست، طبق سهمیه ۲۵۰ تن به کمیتهٔ دولتی برنامه‌ریزی‌شده معرفی گردیده است که به کشورهای دوست اعزام آن‌ها مطابق برنامه جریان دارد.

یازده تن از اطفال اعضای شورای مرکزی جهت استراحت یک‌ماهه در کشور دوست، اتحاد شوروی، اعزام و اعضای شورای مرکزی در محافلی که به مناسبت بزرگ‌داشت از شخصیت‌های ملی و فرهنگی کشور و روزهای مذهبی تدویر گردید، سهم گرفته و سخنرانی‌ها نمودند. تا کنون سه گروه بیست نفری از اعضای شورای مرکزی به جمهوریت‌های ازبکستان و ترکمنستان اتحاد شوروی، مسافرت‌های ده روزه نموده‌اند.

به‌منظور جلب و سهم‌گیری جوانان ملیت هزاره در دفاع از انقلاب و پیوستن آن‌ها به صفوف قوای مسلح، در برج حمل سال جاری غند قومی ۵۲۰ در کابل ایجاد گردید که شورای مرکزی در فعال‌ساختن غند و اکمال افراد آن سعی و تلاش پرثمری را به خرج داد. اکنون در غند مذکور از جوانان ملیت هزاره داوطلبانه تنظیم گردیده‌اند.

کار برجسته و قابل قدر که به ابتکار الحاج سید منصور نادری، عضو هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا به همکاری مردم شرافت‌مند محل در اوایل برج حوت ۱۳۶۴ صورت گرفته است، ایجاد غند قومی ۵۱۳ در السؤالی دوشی ولایت بغلان می‌باشد و این غند در پسته‌های دایمی درهٔ سالنگ جابه‌جا گردیده که نقش عمده را در تأمین و حفظ امنیت شاه‌راه سالنگ شمالی ایفا می‌نمایند.

هم‌چنان به اثر فعالیت شورای مرکزی ملیت هزاره، غند قومی ۵۱۶ در منطقهٔ پشت‌بند ایبکِ ولایت سمنگان و کندک قومی در میدان‌شهر و گروه‌های مدافعین انقلاب در شهر کابل و بعضی ولایات و محلات هزاره‌نشین کشور ایجاد گردیده است. به‌خاطر کمک و معاونت با فامیل‌های بی‌بضاعت، کمک‌های مادی که از طرف شورای وزیران به دسترس این شورا گذاشته شده بود، برای اشخاص مستحق به‌شمول هشتاد فامیل که دوباره به وطن بازگشته‌اند، توزیع گردیده است. سلسلهٔ

توزیع این کمک‌ها به مستحقین ادامه دارد.

اگر بر نتایج، اقدامات و اجراآت شورای مرکزی مکث نماییم، می‌بینیم که کار و فعالیت شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در جهت بسیج هرچه بیشتر مردم به دور شورای مرکزی و دیگر ارگان‌های حزبی و دولتی، توسعهٔ پایه‌های اجتماعی حاکمیت انقلابی، توسعه و تحکیم قدرت دولت در محلات هزاره‌نشین کشور، ایجاد روابط میان مردم و ارگان‌های محلی دولتی نقش فعال را ایفا نموده است. مراجعهٔ روزافزون مردم به شورای مرکزی و در میان‌گذاشتن مشکلات و پیشنهادات‌شان، مواصلت نامه‌ها از بزرگان و موسفیدان محل، فراریان و حتی سران بعضی گروه‌های مسلح، بیانگر آن است که روز تا روز حیثیت دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در عرصهٔ ملی و بین‌المللی ارتقا می‌یابد و اعتماد مردم را کسب می‌نماید که شورای مرکزی مردم زحمت‌کش هزاره منحیث حلقهٔ اتصالی در این پروسه نقش با اهمیت را دارا است.

مساعی بی‌دریغ شورای مرکزی و اعضای آن اثرات مثبتی را در جلب مردم به‌خاطر پشتیبانی عملی از انقلاب ثور، استقرار صلح سراسری ملی و جلب جوانان در صفوف قوای مسلح داشته است.

یکی از جهات مثبت کار شورا، رفع نیازمندی و حل نسبی مشکلات مردم در محلات و قریه‌جات دورافتادهٔ کشور است. شورای مرکزی توانسته است همکاری ارگان‌های دولتی را در فراهم‌آوری تسهیلات به‌خاطر انتقال مواد اولیهٔ ارتزاقی و معیشتی در محلات جلب نمایند. کمیسیون اقتصاد این شورا با اسناد تصدیق اعضای شورای مرکزی، تسهیلات لازم را به‌خاطر انتقال مواد به محلات با همکاری ارگان‌های ذیربط فراهم نموده است.

شورای مرکزی، نتایج حاصلهٔ کار را هنوز هم کافی ندانسته است و در نظر دارد ثمرهٔ بیشتر و بهتر از آن به‌دست آید؛ زیرا پلینوم نوزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، وظایف تأخیرناپذیر را در برابر قرار داده است. به اساس برنامهٔ بازسازی کار، باید آن‌چه را که هنوز انجام نداده‌ایم و یا در نیمهٔ راه گذاشته‌ایم تا حاصل‌کردن نتایج نهایی، تعقیب نموده و اجرا کنیم. لازم است تمام زحمت‌کشان ملیت هزاره را به‌خصوص جوانان وطن‌پرست را برای پیروزی نهایی بر دشمن و تأمین مصالحهٔ ملی و اعمار زندگی شکوفان در پهلوی دیگر وطن‌پرستان کشور متحد سازیم. ما باید شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره را به مرجع با اطمینان حل مشکلات مهم و قابل دسترسی و بیانگر منافع و خواسته‌های کلیهٔ زحمت‌کشان هزاره مبدل سازیم. آرزومندیم مسئولین ادارات مربوط و ذیربط با درک اهمیت وظایف این شورا، از همکاری و مساعدت خویش در ایجاد

تسهیلات برای هم‌وطنان و به‌خصوص ساکنین محلات دوردست کشور دریغ ننمایند.

پشتیبانی مردم از دولت انقلابی[1]

همان‌طوری‌که آفتاب را نمی‌توان با دو انگشت پنهان ساخت، مردم زحمت‌کش جاغوری نیز حقانیت انقلاب ثور و ماهیت ضد انقلاب وحشی را زودتر درک کردند و منطقهٔ خویش را از وجود ناپاک این جانیان نجات بخشیدند. جهت آشنایی بیشتر شما با منطقهٔ زیبا و خوش آب و هوای السؤالی جاغوری و کار و پیکار مردم آن، پای صحبت دو تن، هریک محترم علی‌محمد و محترم غلام‌حسین، بزرگان و موسفیدان السؤالی جاغوری می‌نشینیم.

حاجی غلام‌حسین می‌گوید: «منطقهٔ السؤالی جاغوری موقتاً تحت تأثیر باندهای ضد انقلاب که از باندهای ضد انقلاب هستند که از خاک ایران و پاکستان به کشور ما گسیل می‌گردند، قرار داشت. آنان نمی‌گذاشتند تا از طریق امواج رادیو حقایق را در مورد دولت انقلابی و ماهیت انقلاب ثور بشنویم. رادیوها را از نزد ما جمع کردند و بالمقابل به‌خاطر تخدیر ذهنیت مردم و کشانیدن‌شان بر علیه حاکمیت انقلاب، حقایق را در مورد انقلاب ثور شکل دیگر جلوه می‌دادند که گویا در افغانستان اسلام در خطر است و اگر دولت منطقهٔ ما را بگیرد، فوری تمام مسلمانان را قتل عام می‌کند؛ بنابراین، باید ما به‌خاطر اسلام و علیه دولت بسیج شویم و به اصطلاح جهاد کنیم. ما مردم جاغوری چون از انسان‌دوستی، ترحم و اهداف نیک دولت انقلابی خود بی‌خبر نگه‌داشته شده بودیم، مدتی را با آن‌ها همکاری کردیم؛ اما در مدت دو سه سال ما اعمال آنان را دیدیم و احساس کردیم که اسلام‌دوستی آنان چه ماهیت دارد؟ چور و چپاول مردم، قتل اطفال و ریش‌سفیدان، تخریب، سوختاندن مکاتب، مساجد، پل‌ها و شفاخانه‌ها تحت نام اسلام و اسلام‌دوستی از اسلام‌دوستی آنان بودند. آنان مجاهد نه بلکه منافق‌اند؛ بنابراین، ما مردم جاغوری تصمیم گرفتیم با کمک دولت انقلابی خود، منطقهٔ خود را از وجود ناپاک این شرارت‌پیشگان پاک سازیم و به زندگی صلح‌آمیز به‌خاطر ترقی وطن آغاز کنیم. همان بود که در نتیجهٔ عملیاتی که قوای مسلح قهرمان کشور با کمک ما مردم جاغوری انجام داد، منطقهٔ ما به کلی از لوث این جنایت‌پیشگان پاک گردید و مردم همان‌طوری‌که آرزو داشتند، به کار صلح‌آمیز خود با حمایت و پشتیبانی دولت انقلابی آغاز کردند.

محترم علی‌محمد در مورد کمک‌های دولت انقلابی به خلق افغانستان و به‌خصوص ملیت برادر هزاره چنین گفت: دولت انقلابی ما در پهلوی خدماتی که به کلیهٔ خلق زحمت‌کش افغانستان

---

۱. «پشتیبانی مردم از دولت انقلابی»، ندای کهسار، ۱۵ میزان، ۱۳۶۵.

به‌خاطر سعادت و خوشبختی و رفاه آنان انجام داده‌اند، بر ما مردم هزاره نیز مصدر خدمات شایانی گردیده است. هم‌چنان دولت انقلابی ما به‌خاطر احترام و رعایت هرچه بیشتر اسلام در ج.د.ا و بسیج کلیهٔ روحانیون افغانستان، وزارت شئون اسلامی را ایجاد کرد که در آن روحانیون ما اعم از اهل تشیع و تسنن عضویت کسب نمودند. هم‌چنان تکایا و مساجد زیادی را برای اهل تشیع ایجاد کرد و بزرگ‌ترین خدمات دولت برای ما مردم هزاره، ایجاد شورای مرکزی ملیت برادر هزاره بود. این شورا که از ایجاد آن مدت کوتاهی می‌گذرد، خدمات مهمی را برای ما مردم اهل تشیع و به‌خصوص مردم هزاره انجام داده‌اند؛ مثلاً ایجاد سه تکیه‌خانهٔ جدید و ایجاد زمینه برای برپا کردن هرچه بهتر مراسم مذهبی و به‌خصوص اهل تشیع و غیره می‌توان یادآوری نمود.

ایجاد شورای مردم زحمت‌کش ملیت هزاره دستاورد انقلاب ثور[1]

تأمین تساوی حقوق واقعی تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل ج.د.ا اعم از بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین، هدف مهم مرحلهٔ نوین انقلاب ثور را تشکیل می‌دهد که از سالیان درازی در زمان رژیم‌های گذشته نه‌تنها حل‌ناشده باقی مانده بود؛ بلکه به اساس سیاست «تفرقه انداز و حکومت کن»، رژیم‌های گذشته انواع مختلف ستم، تبعیض و نابرابری‌ها را متحمل می‌شدند. خلق هزاره نیز قبل از انقلاب ملی و دموکراتیک ثور بر اساس سیاست خائنانهٔ رژیم‌های منحطِ در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مانند سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل محرومیت می‌کشیدند و به امر ارتقا و اعتلای سطح زندگی و شکوفانی فرهنگ و تأمین حقوق آنان کوچک‌ترین توجه مبذول نمی‌گردید. بدین ترتیب، وضع اقتصادی و اجتماعی خلق زحمت‌کش هزاره در جریان استبداد سلطنتی به غایت نابه‌سامان و اسف‌انگیز بوده است. با آغاز پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور، به‌خصوص مرحلهٔ نوین آن، بار دیگر روزنهٔ امید بر روی مردم گشوده شد و دولت با جبین گشاده آغوش خود را به‌سوی مردم هزاره باز کرد و امروز دیگر جای تعصبات بی‌مفهوم و تنگ‌نظری‌های بی‌مورد باقی نمانده است.

محترم میرخادم‌حسین بیگ، رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، ضمن ابراز مطالب فوق، طی صحبتی گفت: حزب و دولت انقلابی ما به صراحت اعلام نموده‌اند که هیچ ملیت، قوم و قبیله‌ای دیگر تفوق ندارد. در وطن آزاد و مستقل ما به اقوام، قبایل و ملیت‌هایی که در این خاک زندگی می‌نمایند و این وطن را وطن خودشان می‌دانند، عنعنات، رسوم، زبان، فرهنگ، سنن و عقاید و به‌خصوص به دین مقدس اسلام عمیق احترام دارند، حق مساوی داده شده است. دولت انقلابی ما حقوق، فرهنگ، عنعنات و خصوصیات ملی و محلی ملیت هزاره را یک‌جا با سایر ملیت‌های باهم برادر کشور رعایت می‌نماید و رشد و تکامل می‌دهد.

رفیق محمدعوض نبی‌زاده، معین وزارت امور اقوام و قبایل و منشی شورای مرکزی مردم

---

۱. نایب‌علی، «ایجاد شورای مردم زحمت‌کش ملیت هزاره دستاورد انقلاب ثور»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۴، سال۴، ۱۳۶۵.

زحمت‌کش ملیت هزاره، در پاسخ سؤالی اظهار داشت: خلق هزاره نیز در پهلوی سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور از برابری حقوق در بخش‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برخوردار گردیده‌اند که از جمله می‌توان ایجاد شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره را بعد از پیروزی مرحلهٔ نوین و تکاملی انقلاب ثور تذکر داد که به‌وسیلهٔ این شورا، مردم هزاره در بخش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و دستاوردهای انقلاب ثور بهره‌ور گردیده‌اند و می‌شوند.

رفیق نبی‌زاده در مورد وظایف و نحوهٔ کار شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره چنین گفت: پلینوم‌های شانزدهم و هفدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. دربارهٔ توسعهٔ پایه‌های اجتماعی حاکمیت انقلابی مردم و اتخاذ تدابیر مزید جهت عادی‌ساختن اوضاع در کشور و برخورد نوین نسبت به توسعهٔ پایه‌های اجتماعی، نظامی و انقلابی، مصوبات سودمند را صادر نموده است که تطبیق این مصوبات در عادی‌ساختن اوضاع و تأمین صلح سراسری در کشور تأثیر عمیق به‌جا گذاشته است.

تصمیم‌های پلینوم هجدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، به‌مثابهٔ رویداد مهم در زندگی سیاسی کشور به استقبال همهٔ گروه‌های مردم، به‌خصوص مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، مواجه گردید. پلینوم با تأیید برادرانهٔ خط‌مشی خلاق و اصولی حزب و تعقیب فعالانهٔ مشی تسریع دگرگونی‌های بنیادی در تمام عرصه‌های حیات کشور، خاطرنشان ساخت که اجرای وظایف مطروحه در تیزس‌های ده‌گانهٔ مصوبهٔ شورای انقلابی و پلینوم شانزدهم و هفدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، مبنی بر گسترش پایه‌های اجتماعی انقلاب ثور، قطع خون‌ریزی، تأمین حاکمیت مردمی، بسیج تمام ملیت‌ها، اقشار و جامعه، مصالحهٔ ملی و قطع جنگ اعلام‌ناشده از جانب ارتجاع و امپریالیزم و ایجاد شرایط صلح‌آمیز برای مردم کشور در سرلوحهٔ فعالیت‌های حزب و دولت و سازمان‌های اجتماعی قرار دارد.

تدویر پلینوم نوزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. به‌مثابهٔ یک گام بزرگ در حیات جامعهٔ ما، وظیفهٔ تأخیرناپذیر بازسازی کار در تمام عرصه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی را در برابر تمام ارگان‌های حزبی، دولتی و سازمان‌های اجتماعی و کلیهٔ وطن‌پرستان کشور قرار دارد. در زمرهٔ وظایف تأخیرناپذیر یکی هم تأمین صلح سراسری ملی، قطع خون‌ریزی و جنگ در کشور می‌باشد.

رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، در پلینوم نوزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. فرمودند: «هدف ما این است که تمام مساعی را جهت قطع هرچه زودتر خون‌ریزی و به‌خاطر این‌که در سرزمین باستانی ما دیگر کسی در نتیجهٔ جنگ بیوه، یتیم و معلول نگردند، به خرج دهیم.»

حزب. د.خ.ا. و دولت ج.د.ا. به این عقیده‌اند که یکی از مهم‌ترین موانع برای تحقق تساوی واقعی حقوق بین ملیت‌ها، اقوام و قبایل، همانا عدم تساوی در سطح رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

می‌باشد که از رژیم‌های ارتجاعی گذشته به میراث مانده است؛ بدین منظور، توجه به‌خصوص نسبت به رشد همه‌جانبهٔ مناطق عقب‌ماندهٔ کشور مبذول خواهد شد. بر اساس همین اهداف نیک و مترقی حزب و دولت ج.د.خ.ا، شورای مرکزی مردم ملیت زحمت‌کش هزاره به‌مثابهٔ یک سازمان اجتماعی عضو دسته‌جمعی جبههٔ‌ملی پدروطن که هدف عمدهٔ آن بسیج تمام وطن‌پرستان ملیت هزاره در جهت سهم‌گیری فعال در تحولات انقلابی کشور به نفع کلیهٔ زحمت‌کشان، آبادی و ترقی کشور، شکوفایی وطن و اعمار جامعهٔ نوین عادلانه و مترقی در افغانستان انقلابی است، ایجاد گردید.

هدف شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره در آن نهفته است که خلق زحمت‌کش هزاره هم‌گام و هم‌دوش با سایر ملیت‌های باهم برادر افغانستان در یک صف واحد مبارزه علیه دشمنان به‌خاطر تأمین صلح سراسری ملی، رشد اقتصادی، بهبود زندگی هر فرد و سعادت کلیهٔ مردمان زحمت‌کش افغانستان با یکپارچگی عمل نماید و سهم خویش را در شکوفایی میهن ادا سازد.

تأسیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره یک گام مثبت در راه اعمار جامعهٔ نوین و مترقی است که بر اساس مشی انقلابی حزب و دولت، از این طریق طرح‌های مفید و عام‌المنفعه برای ارتقای زندگی معنوی و مادی مردم هزاره برداشته شده است و این پروسه جریان دارد و اقتصاد، فرهنگ و سایر شئون زندگی مردم سامان خواهند یافت. به‌وسیلهٔ این شورا مردم هزاره در بخش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و دستاوردهای انقلاب ثور بهره‌ور گردیده‌اند و می‌شوند.

لازم به تذکر است این‌که شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره دارای سه کمیسیون است که امور مربوط به شورای مرکزی را کمیسیون سه‌گانهٔ آن، یعنی کمیسیون امور امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی، کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی و کمیسیون امور اقتصادی، تحت رهبری کمیتهٔ اجرائیه به پیش می‌رود.

اکنون که بیش از یک سال از ایجاد شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره می‌گذرد، در طی این مدت، کارهای معینی توسط کمیسیون‌های سه‌گانه و کمیسیون‌های کار ولایتی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در ولایات هزاره‌نشین کشور انجام یافته است که ذیلاً توضیح می‌گردد:
بعد از ایجاد شورای مرکزی تا اکنون، دو مرتبه جلسات نوبتی شورای مرکزی با شرکت اعضای حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای شورا و موسفیدان با نفوذ ملیت هزاره دایر گردیده است.
ـ در طی این مدت، سه‌بار جلسات فوق‌العادهٔ شورای مرکزی به‌خاطر بهبود امور شورای مرکزی

تدویر یافته است.

ـ بیست مرتبه جلسات کمیتهٔ اجرائیه و شصت‌بار جلسهٔ دفتر کمیتهٔ اجرائیه دایر گردیده است و سمت‌های کار اعضای شورای مرکزی در جهات مختلف روشن و مشخص ساخته و کار کمیسیون‌های سه‌گانه و کمیسیون‌های کار ولایات را بررسی نموده و جهت حل مشکلات مراجعین شورا تصامیم لازم اتخاذ گردیده است.

ـ پیام‌های شورای مرکزی به مناسبت روزهای ملی و بین‌المللی و دعوت فراریان افغانستان که به کشورهای بیگانه فرار نموده‌اند، صادر گردیده است.

ـ به تعداد شش‌صدوپنجاه تن از موسفیدان، علما و روحانیون و روشنفکران ملیت هزاره به تاریخ بیست ثور ۱۳۶۵، طی جرگهٔ قومی با رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، ملاقات نموده‌اند.

ـ طی این مدت، با تعداد یک‌صدوشانزده جرگهٔ قومی و با اشتراک بیش از ده‌هزاروهفت نفر از موسفیدان و نمایندگان، علما و روحانیون ولایات بامیان، غزنی، وردک پروان، بغلان، غور، ارزگان، بلخ و جوزجان در مقر شورای مرکزی دایر گردید.

ـ اهداف والای انقلاب ثور با اشتراک‌کنندگان تشریح شده است. مشکلات و پیشنهادات آن‌ها جمع‌آوری و در زمینهٔ رفع آن تصامیم اتخاذ گردیده است.

ـ به تعداد هشتادوسه جرگهٔ قومی با اشتراک سران و نمایندگان مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در ولایات متذکره برگزار شده است که تعداد مجموعی اشتراک‌کنندگان در این جرگه‌های قومی به پیش از پنج‌هزار نفر می‌رسد.

ـ با بیش از پنج‌هزاروشش‌صد نفر از اهالی مناطق هزاره‌نشین کشور در مقر شورای مرکزی ملاقات‌های انفرادی و جمعی صورت گرفته و اهداف حزب، دولت انقلابی و وظایف شورا در حل مشکلات مردم تشریح و توضیح گردیده است.

ـ در نتیجهٔ تماس با سران و موسفیدان قوم، تدویر جرگه‌های قومی و ملاقات با اهالی هزاره‌نشین کشور تا اکنون به تعداد ۳۲۰۰ نفر از کشورهای ایران و پاکستان به وطن آبایی‌شان عودت و به زندگی صلح آمیزشان پرداخته‌اند.

ـ به تعداد پنجاه تن از بزرگان مناطق هزاره‌نشین کشور از کشورهای ایران و پاکستان به وطن آبایی‌شان عودت و همکاری‌شان را با حزب و دولت ج.د.خ.ا ابراز نموده‌اند.

محترم سید منصور نادری، عضو هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا. و مسئول کمیسیون امور

امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی شورای مرکزی ملیت هزاره، در مورد نحوهٔ کار و فعالیت کمیسیون مذکور چنین اظهار داشت: مسئلهٔ عمده و مهم در اوضاع و احوال کنونی کشور، تأمین صلح و امنیت در سراسر افغانستان است تا مردم ما در فضای آرام و صلح‌آمیز، در امر نوسازی جامعه سهم بگیرند و دست جنایت‌کار باندهای آدم‌کش از وطن ما کوتاه گردد. شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره پیوسته تلاش می‌نمایند تا افراد مربوطه به ملیت هزاره در دفاع از دستاوردهای انقلاب فعالانه سهم گیرند، در این جهت گام‌های عملی برداشته شده که ذیلاً توضیح می‌گردد:

ـ کمیسیون امور امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی توانسته است که عدهٔ کثیری از جوانان واجد شرایط دورهٔ سربازی را که در کشورهای ایران و پاکستان فراری گردیده بودند و در مناطق غیرفعال هزاره‌نشین کشور زندگی می‌نمودند، در غندهای پنج‌صدوبیست محارب قومی، مقیم در شهر کابل؛ غند پنج‌صدوسیزدهٔ قومی، مقیم در السؤالی دوشی ولایت بغلان؛ غند پنج‌صدوشانزدهٔ قومی، مقیم در منطقهٔ پشت‌بند ایبک ولایت سمنگان و کندک‌های قومی مقیم در السؤالی‌های سرپل ولایت جوزجان و مرکز ولایت وردک به‌طور داوطلبانه تنظیم و جوانان مذکور هم‌دوش با سایر قطعات قوای مسلح ح.د.ا، در امر دفاع از دستاوردهای انقلاب ثور فعالیت نموده که جمعاً در غندها و کندک‌های قومی و غند اوپراتیفی امنیتی به تعداد ۴۷۲۰ جوان ملیت هزاره تنظیم می‌باشد.

ـ به تعداد ۶۳۱ تن از افراد مربوط به ملیت هزاره در گروه‌های مدافعین انقلاب در مرکز شهر کابل و ولایات غزنی، بامیان، بغلان و ولایت بلخ تنظیم گردیده‌اند و هم‌چنان باید یادآور گردید که کمیسیون امور امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی، طبق پلان سپرده‌شده از جانب شورای مرکزی، در عرصه‌های مختلف کارهای معین و مشخص را انجام داده که نتایج مثبت را در امر دفاع از دستاوردهای انقلاب و شکوفایی افغانستان عزیز به‌بار آورده است.

محترم شیخ‌الاسلام محمدعلی ارزگانی، عضو شورای انقلابی ج.د.ا. و مسئول کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، در جواب یک سؤال در مورد نحوهٔ کار و فعالیت آن کمیسیون اظهار کرد:

ـ کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی توانسته است که به تعداد چهارصدوپنجاه تن از جوانان ملیت هزاره را که شاگردان صنف نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم و بالاتر از آن‌ها هستند، جهت ادامهٔ تحصیل به کشورهای دوست به همکاری ارگان‌های ذیربط معرفی و اعزام نماید.

ـ به تعداد یک‌صدوهشتاد تن از جوانان هزاره که بنا بر اعمال تخریب‌کارانهٔ ضد انقلاب وحشی از تحصیل بازمانده بودند، به لیسهٔ ابن سینا و سایر مکاتب شهری معرفی گردیده‌اند.

ـ اعضای شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در داخل چهار گروه از جمهوریت‌های آسیای میانه، کشور شوراها، بازدید به‌عمل آورده و از مؤسسات مختلف صنعتی، زراعتی و مؤسسات فرهنگی و کلکتیف‌های کارگری، از کار و زحمات خلق کبیر شوروی با خود آورده‌اند.

ـ اعضای کمیسیون فرهنگی و تبلیغ سیاسی شورای مرکزی در تکایا، جماعت‌خانه و ملاقات‌های انفرادی، اهداف نیک و بشردوستانهٔ انقلاب ثور را تشریح و هم‌چنان در روزهای مذهبی در تکایا و جماعت‌خانه‌ها شرکت نموده‌اند.

ـ کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی به‌خاطر محو کامل بی‌سوادی در افغانستان انقلابی، به تعداد پنجاه باب کورس که شاگردان آن به ۲۲۵۰ نفر می‌رسد، در مرکز شهر کابل و ولایات مرکزی کشور ایجاد نموده است.

ـ با یک‌صدوبیست تن از علما و روحانیون ملیت هزاره که از طریق کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی به مقر شورای مرکزی دعوت گردیده بودند، ملاقات صورت گرفته است.

محترم دکتور عبدالواحد سرابی، عضو شورای انقلابی ج.د.ا، وزیر مشاور در شورای وزیران ج.د.ا. و مسئول امور اقتصادی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، طی صحبتی در مورد فعالیت این کمیسیون چنین گفت: کمیسیون امور اقتصادی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، مصمم است که گام‌های استوار را به‌خاطر رشد صنایع دستی ملیت هزاره، ایجاد کوپراتیف‌های استهلاکی، تعاونی، دهقانی و به‌خاطر میکانیزه‌نمودن زراعت بردارد.

ـ طرح پیشنهادات جهت رشد و بهبود وضع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محلات هزاره‌نشین در چوکات پلان پنجاه سالهٔ ج.د.ا. طی سال‌های ۱۳۶۵- ۱۳۶۹ تهیه و به ارگان‌های ذیربط ارسال گردیده است.

ـ به‌خاطر بهبود وضع زندگی اهالی مناطق هزاره‌نشین کشور در عرصه‌های زراعت، مالداری، رشد صنایع دستی، ایجاد کوپراتیف‌های دهقانی، تعاونی و استهلاکی، پروتکل‌های همکاری با وزارت‌های ذیربط عقد و امضا گردیده است.

ـ برای هشتادهزار تن از اهالی بی‌بضاعت ملیت هزاره که عناصر ضد انقلاب وحشی مال و دارایی آن‌ها را چور و چپاول نموده‌اند، از کمک‌های اقتصادی کشور دوست، اتحاد شوروی، از قبیل گندم، چای، بوره، روغن، صابون و البسه‌جات توزیع گردیده است.

ـ کمیسیون امور اقتصادی به‌خاطر تأمین بهتر حیات مردم مناطق هزاره‌نشین، جهت احداث شبکه‌های آبرسانی و کمک‌های رایگان صحی در مراکز ولایات هزاره‌نشین کشور؛ السؤالی‌های

جاغوری، سرپل، چمتال و دوشی، همکاری ارگان‌های ذیربط دولتی را جلب نموده است.
ـ به‌خاطر انتقال اموال دولتی و اهالی هزاره‌نشین کشور، با ترانسپورت‌های خصوصی ملیت هزاره پروتکل عقد و امضا گردیده و هم‌چنان به تعداد سی‌وشش عراده از موترهای باربری که مدت دو سال از فعالیت بازمانده بود، از طریق این کمیسیون به‌خاطر انتقال اموال دولتی دوباره به فعالیت‌شان آغاز نموده است.

یک منبع مسئول شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره گفت: اگر کارهای انجام‌شده را با ایجابات شرایط کنونی کشور مقایسه نماییم، به این نتیجه می‌رسیم که نتایج حاصله هنوز هم کافی نبوده‌اند و باید ثمرهٔ بیشتر از آن به‌دست آید؛ زیرا پلینوم نوزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. وظایف تأخیرناپذیر را در برابر ما قرار داده است و بر اساس برنامهٔ بازسازی کار، باید آن‌چه را که هنوز انجام نداده‌ایم و یا در نیمهٔ راه گذاشته‌ایم، تا حاصل‌کردن نتایج نهایی تعقیب نموده و اجرا کنیم.

نقش شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در استحکام حاکمیت دولتی[1]

پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تصامیم مهمی را در مورد استحکام و توسعهٔ پایه‌های اجتماعی حاکمیت دولتی و تقویهٔ قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان اتخاذ نموده و در مورد اجرای تأخیرناپذیر این تصامیم از طرف ارگان‌های ذیربط جداً تأکید به‌عمل آورد.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌مثابهٔ یک سازمان اجتماعی، این مکلفیت را دارد تا در پرتو تصامیم و فیصله‌های پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به‌منظور استحکام و تقویهٔ پایه‌های اجتماعی حاکمیت دولتی، مخصوصاً در مناطق مرکزی کشور، کارهای معینی را انجام دهد و کمیسیون امور امنیتی و حاکمیت دولتی در چوکات شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره وظیفه دارد تا مطابق پلان‌های تدابیری خویش، فعالیت‌های مشخص و معینی را در جهت جلب و جذب و تشکیل زحمت‌کشان ملیت هزاره به دور حاکمیت دولت، صلح و آشتی ملی، کار و پیکار خلاقانه را انجام دهد؛ چنان‌چه این کمیسیون طی مدت یک‌سال و چند ماه از طریق تماس با سران، موسفیدان و روشنفکران مناطق هزاره‌نشین کشور به‌منظور بهبود وضع امنیتی و استحکام قدرت دولتی در مناطق متذکره، مساعی خستگی‌ناپذیری را انجام داده است که نتایج مثبتی را در قبال داشته است و از جمله می‌توان از تأسیس کندک‌ها و غندهای قومی در مرکز و ولایات کشور، برگشت یک تعداد فامیل‌های متواری از ایران و پاکستان به وطن آبایی‌شان و تشکیل گروه‌های مدافعین را یادآوری کرد.

محترم سید سعدی نادری، مسئول کمیسیون امور امنیتی و حاکمیت دولتی شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره، ضمن توضیح مطالب فوق، به خبرنگار مجلهٔ «ملیت‌های برادر» پیرامون

---

۱. گزارش غند قومی، «نقش شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در استحکام حاکمیت دولتی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲، سال۴، ۱۳۶۵.

فعالیت‌های آن کمیسیون چنین توضیحات داد: از بدو ایجاد شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره تا کنون، در اثر کار دوام‌دار کمیسیون امور امنیتی با سران اقوام، جرگه‌ها پیرامون عودت آن عده برادرانی که به اثر تبلیغات زهرآگین و افسون دشمنان انقلاب به کشورهای ایران و پاکستان مهاجرت کرده‌اند، دایره نموده که در اثر آن، به تعداد بیش از ۹۲۱ فامیل به وطن آبایی‌شان عودت کرده‌اند که یک تعداد افراد واجد شرایط دورهٔ خدمت مقدس عسکری در غندهای قومی ۵۲۰، ۵۱۳، ۵۱۶ و کندک‌های دیگر در ولایت بلخ و غند قومی سرپل و سایر گروه‌های مدافعین انقلاب تنظیم گردیده‌اند.

باید خاطرنشان ساخت که تأسیس غند قومی پنج‌صدوبیست، یکی از برجسته‌ترین نتایج کار شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره در بین مردم می‌باشد. به‌منظور این‌که ایجاد کندک‌ها و غندهای قومی به‌خاطر دفاع از دستاوردهای انقلاب و تقویهٔ قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان در شرایط کنونی از اهمیت عظیمی برخوردار بوده و به‌خصوص تأسیس غند قومی پنج‌صدوبیست مربوط به ملیت زحمت‌کش هزاره، نشان‌دهندهٔ این امر است که این ملیت روز تا روز به دور حاکمیت انقلابی بسیج و متشکل می‌شوند؛ بنابراین، بی‌جا نخواهد بود که در مورد غند متذکره معلومات مختصری تقدیم گردد.

غند قومی ۵۲۰ در برج حمل سال ۱۳۶۵ به ابتکار شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش مردم هزاره به‌حیث یک غند تعلیمی در شهر کابل تأسیس گردید که عمدتاً فرزندان مردم زحمت‌کش ملیت هزاره از مناطق هزاره‌نشین کشور و به‌خصوص از بامیان، غزنی، جاغوری و غیره نقاط کشور داوطلبانه در این غند تنظیم گردیده‌اند.

هم‌چنان یک عده از هم‌وطنان ما که مدتی دور از وطن متواری و در غربت به سر برده و دوباره به آغوش پرعطوفت وطن برگشته‌اند، طور داوطلبانه در این غند شامل و خدمت مقدس سربازی را انجام می‌دهند.

قابل تذکر است که سربازان غند مذکور با روحیهٔ عالی صداقت و وطن‌پرستی، نه‌تنها وظایف سربازی را انجام می‌دهند؛ بلکه هم‌چنان در قسمت اعمار و توسعهٔ قرارگاه غند؛ از قبیل تعمیر لیلیه‌ها، قاغوش‌ها، آشپزخانه، مسجد و اتاق تنویر سیاسی و غیره ملحقات غند خود، سهم شریفانه و وطن‌پرستانهٔشان را ایفا نموده‌اند. به همین قسم، لازم به یادآوری است که قبل از تأسیس غند، اهالی قریهٔ کاشف (قریه‌ای که غند در آن‌جا موقعیت دارد) به‌صورت پراگنده زندگی نموده و یا قبلاً در اثر عدم امنیت، خانه‌های‌شان را ترک گفته بودند؛ مگر اکنون در سایهٔ امنیت غند، زندگی آرامی را

به سر می‌برند. افراد غند ما نیز به نوبهٔ خود در رفع مشکلات اهالی قریهٔ مذکور همکاری می‌نمایند؛ چنان‌چه در اثر تماس دایمی و ملاقات افسران غند ما با اهالی این قریه در مساجد، تکایاخانه‌ها و جماعت‌خانه‌ها و تبلیغ اهداف نیک و انسانی حزب و دولت انقلابی ما، اعتماد و باورمندی اهالی قریه به غند بیشتر شده و همکاری‌های متقابل در جریان است؛ مثلاً افراد غند در رفع مشکلات اهالی، تهیهٔ آب آشامیدنی و غیره کمک می‌کنند و در مسائل و محافل غم و شادی آنان اشتراک می‌نمایند و به همکاری غند پنج‌صدوبیست در این اواخر گروه مدافعین انقلاب در قریهٔ کاشف تشکیل گردیده است.

گرچه غند پنج‌صدوبیست یک غند نوبنیاد است، با وجود آن‌هم کار زیادی در قسمت ارتقای روحیه و مهارت رزمی سربازان غند صورت گرفته است؛ البته نقش سازمان اولیهٔ حزبی و آمریت سیاسی در زمینه برجسته است و پروسهٔ سوادآموزی منظماً جریان دارد. تا کنون در حدود یک‌صدوپانزده نفر از کورس سوادآموزی فارغ و یا به صنوف بالاتر ارتقا نموده‌اند. هم‌چنان در مورد آموزش سیاسی سربازان طبق پلان، کار صورت می‌گیرد.

قوماندان غند قومی پنج‌صدوبیست در مورد فعالیت‌های رزمی آن غند بیشتر توضیحات داده افزود: غند قومی ما از روحیهٔ عالی برخوردار بوده و این آمادگی را دارند تا در هر شرایط و هر جایی که ضرورت افتد، وظیفهٔ داده‌شده را با کمال وطن‌پرستی انجام دهند و سهم‌شان را در جهت دفاع از حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و حفاظت از دستاوردهای انقلاب ثور به‌خوبی ایفا نمایند؛ چنان‌که تا کنون غند ما در عملیات محاربه‌ای پغمان، شکردره و کاپیسا یک‌جا با دیگر قوت‌های قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان اشتراک نموده و پیروزمندانه از آن برگشته‌اند.

در اخیر، قوماندان غند پنج‌صدوبیست از همهٔ فرزندان ملیت زحمت‌کش هزاره که دورهٔ خدمت مقدس عسکری را سپری نکرده‌اند، صمیمانه تقاضا دارد که به صفوف این غند بپیوندند. تمام امکانات و شرایط بهتر سربازی برای‌شان مهیا است؛ باید از این فرصت استفاده نموده و دین مادروطن را که عبارت از حفاظت خاک، ناموس و استقلال افغانستان است، ادا نمایند.

حمایت از تیزس‌های ده‌گانه[۱]

در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره که به تاریخ سه‌شنبه، سه جدی، در مقر آن شورا دایر گردید، شرکت‌کنندگان جلسه طی صحبت‌های جداگانه‌شان، جهات مختلف

---

۱. «حمایت از تیزس‌های ده‌گانه»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۴، سال ۳، ۱۳۶۶.

تیزس‌های ده‌گانه پیرامون توسعهٔ پایگاه اجتماعی حاکمیت انقلابی و عادی‌شدن وضع در کشور را همه‌جانبه مورد بحث قرار داده، پشتیبانی و حمایت قاطع‌شان را در جهت تحقق مصوبات پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل، رهبر ارجمند خلق افغانستان، ابراز نمودند. جلسه با صدور فیصله‌نامه‌ای پایان یافت. (ذیلاً متن قطع‌نامه را می‌خوانید)

بسم الله الرحمن الرحیم

کابل، تاریخ ۲۸ عقرب ۱۳۶۴

قطع‌نامهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره دربارهٔ تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، که در جلسهٔ فوق‌العاده و وسیع شورای انقلابی ج.د.ا. به تاریخ ۱۸ عقرب ۱۳۶۴ طرح شده و تأیید اعلامیهٔ تاریخی ۲۲ عقرب شورای انقلابی ج.د.ا. که بدان مناسبت به نشر رسیده است.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، محتوای ارزشمند و پر از غنای علمی تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، را دربارهٔ خصلت ملی- دموکراتیک انقلاب ثور و وظایف تأخیرناپذیر آن در شرایط کنونی که در جلسهٔ فوق‌العاده و وسیع شورای انقلابی ج.د.ا. به روز ۱۸ عقرب ۱۳۶۴ طرح و ارائه گردیده و تحلیل درست و واقع‌بینانه از وضع و موقف کنونی کشور و جامعهٔ ما و ایجابات علمی و معمولی و روند تکاملی انقلاب ملی و دموکراتیک ثور در شرایط کنونی به‌دست می‌دهد، تأیید می‌کند.

استدلال این تیزس‌ها بر واقعیت‌های عینی انکارناپذیر از تشخیص موقف و روند رو به تکامل انقلاب ثور در مرحلهٔ ملی و دموکراتیک آن بر پایهٔ واقعیت‌های موجود و حاکم بر وضع و شرایط جامعهٔ ما استوار بوده و مشعر به حقایق انکارناپذیر در مورد ضرورت و حتمیت اتحاد و همبستگی تمام نیروهای وطن‌پرست واقعی و دموکراتیک جامعهٔ ما در راه مصالحه و وحدت ملی به‌منظور تأمین صلح سرتاسری و ایجاد شرایط مصون و مساعد، انجام کارهای مؤثر و مثمر برای ترقی، شکوفایی و سعادت واقعی مملکت و افراد ملت افغانی می‌باشد.

ما تحلیل درست و نتیجه‌گیری واقع‌بینانه از تیزس‌های محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.دخ.ا. و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، را کاملاً تأیید و پشتیبانی می‌کنیم و به آن خود را هم‌عقیده می‌دانیم.

خیلی به‌جا است که بر مبنا و رعایت شرایط حاکم بر جامعهٔ ما، قبل از انقلاب ثور و حادث بر آن در وضع قبل از آغاز مرحلهٔ نوین و تکاملی آن و استنتاج خردمندانه از گذشته و توجیه واقع‌بینانهٔ مسیر حرکت آینده، فراهم‌آوردن شرایطی که در تحت آن شرایط، تمام مسائل ملی مورد بحث کشور در فضای انسان‌دوستانه، دموکراتیک، آزاد و حسن اعتماد، همکاری و هماهنگی، برادری و برابری به‌طور دسته‌جمعی به شیوهٔ صلح‌جویانه و بر مبنای اصل منافع و مصالحهٔ ملی و بدون توسل به سلاح حل گردد، لازمی و حتمی است.

با تشخیص صحیح ماهیت حاکمیت دولتی در جمهوری دموکراتیک افغانستان ناشی از خصلت ملی و دموکراتیک، وجوب تضمین تحقق حق اشتراک وسیع همهٔ وطن‌پرستان واقعی در امر کلیهٔ ارگان‌های قدرت و ادارهٔ امور دولت و فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به حیث افراد، گروهها و اقشار متحد سیاسی، با صلاحیت و مسئولیت مساوی و برخورد جدید نسبت به مسائل مربوط به توسعهٔ پایه‌های اجتماعی انقلاب، دعوت از هم‌وطنان فریب‌خورده به وطن با حفظ کرامت‌انسانی و مصونیت عام و تام‌شان، مورد تأیید قطعی و کامل ما می‌باشد.

حل مسئلهٔ ملی با تضمین عملی به برابری حقوقی، برادری و دوستی و تساوی عملی در حیات اقتصادی و سیاسی و رشد و ترقی بیشتر مناطق سکونت اقلیت‌های ملی و قبایل که از لحاظ اجتماعی عقب‌مانده هستند و تأمین نمایندگی عادلانه از تمام اقوام و قبایل در مقامات دولتی و اجتماعی مرکزی و محلی، از آرزوهای دیرین ما است که در تیزس ششم اظهار شده و صمیمانه از آن استقبال و جانب‌داری می‌کنیم.

محترم ببرک کارمل، زحمت‌کشان را مخاطب فرموده، آن‌ها را به داشتن سهم بزرگ در وظایف تاریخی و ملی‌شان در برابر انقلاب متوجه و ملتفت ساختند. افراد مربوط به ملیت زحمت‌کش هزاره در این خطاب راهبر خردمند و دلسوز انقلاب و ملت، به حیث زحمت‌کشان کارگر، دهقانان و پیشه‌وران واقعی، در صف مقدم قرار دارند؛ زیرا ما اصلاً به زحمت‌کشی در قطار زحمت‌کشان واقعی منسوب و شناخته شده‌ایم.

از زمرهٔ سرمایه‌داران صنعتی، تجاری و خدماتی و از جمله شخصیت‌های پرافتخار علم و فرهنگ و هنر، استادان، معلمان، دکتوران، انجنیران، مهندسان، متخصصان رشته‌های مختلف، مأموران، کارمندان دولت، روشنفکران و از زمرهٔ علما و روحانیون، افسران و جنرالان شجاع، ولو سهم ما از نگاه کمیت اندک هم باشد که در اثر سیاست اختناق‌آور رژیم‌های مستبد گذشته بدان مواجه شده‌ایم؛ ولی در اجرای وظایف و وجایب ملی وطن‌پرستانه با قدرت و نیروی بی‌نهایت بزرگ، خود

را شریک و سهیم و جداً مخاطب مسئول می‌شماریم.

با افتخار یادآور می‌شویم که هم‌چنانی که با قبول هرگونه مشقات و محرومیت‌ها در سابق هم سهم وطن‌پرستانهٔ خود را در اعمار و دفاع وطن عزیز در پهلوی دیگر برادران هم‌وطن خویش ایفا کرده‌ایم، در حال و آینده نیز در اعمار جامعه و افغانستان نوین سهم فعال و برجسته را به عهده خواهیم گرفت. ما در تحکیم واقعی بنیاد جبههٔ ملی پدروطن و تقویهٔ آن از سعی و مجاهدت لازم دریغ نمی‌کنیم.

از سیاست داخلی و خارجی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت ج.د.ا که در تیزس دهم طرح شده، طوری که در فیصله‌های لویه‌جرگهٔ تاریخی امسال و در جرگهٔ عالی اقوام و قبایل سرحدی نمایندگان ملیت هزاره در عمل و قول اشتراک و تأیید نموده‌اند، باز هم قویاً پشتیبانی می‌کنیم و با نتیجه‌گیری از این تیزس‌ها و به تأسی از رهنمودهای رهبر خردمند انقلاب و ملت، محترم ببرک کارمل، به‌مثابهٔ افغانان اصیل، در حالی که دوستی افغان - شوروی را قاطعانه تأیید می‌نماییم، دوستان افغانستان انقلابی را دوست واقعی و دشمنان آن را دشمن اصلیِ خود می‌شماریم.

از ذکر مطالبی که راجع به ایجاد سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی در تیزس هفتم و عدم تحمیل نظریات و ایدیولوژی حزب بر هیچ‌کس و ارج‌گذاشتن به عقاید تمام وطن‌پرستان و نیروهای دموکراتیک که در تیزس دهم طرح شده، قدردانی و حسن استقبال می‌نماییم.

با درک عمیق و باور به این مطلب که برای تحقق آرمان‌ها و اهداف والای انقلاب ملی و دموکراتیک ثور، وحدت و همبستگی و همکاری همهٔ اتباع افغان و تمام نیروهای ملی و وطن‌پرست دموکراتیک و ترقی‌خواه کشور، «چون هوا برای تنفس انسان ضروری و حیاتی می‌باشد»، خود را با رهبر گرامی هم‌صدا و هم‌نوا می‌شماریم.

بلاخره با درک کامل و باور عمیق به مطالب فوق، تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، و اعلامیهٔ تاریخی ۲۲ عقرب ۱۳۶۴ شورای انقلابی ج.د.ا، را دربارهٔ آن به‌صورت قاطع تأیید و پشتیبانی می‌نماییم.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره

شورای مرکزی ملیت هزاره در عمل[1]

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به اساس مصوبهٔ مورخهٔ ۱۳۶۴/۴/۱۲ بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، ایجاد و در اواخر برج میزان ۱۳۶۴، شروع به فعالیت نموده است.

یک منبع مسئول شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره برای خبرنگار جریدهٔ «ندای کهسار» پیرامون فعالیت‌های انجام‌یافتهٔ شورا چنین گزارش ارائه نمود.

این شورا دارای کمیسیون‌های سه‌گانه (کمیسیون امور امنیتی، کمیسیون امور اقتصادی و کمیسیون امور فرهنگی) بوده و امور مربوط به کمیسیون‌های سه‌گانه را دفتر کمیتهٔ اجرائیه رهبری می‌نماید.

از ایجاد شورای مرکزی تا اکنون اجراآت ذیل صورت گرفته است: کمیسیون‌های کار ولایتی شورای مرکزی در ولایات بامیان، وردک، پروان، غزنی، غور، ارزگان، سمنگان، تخار، بلخ، جوزجان و هرات ایجاد گردیده و هم‌چنان هفت تن از اعضای رهبری شورای مرکزی عضویت شورای انقلابی ج.د.ا را حاصل نموده و از جمله دو نفر عضو هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی می‌باشند.

الف. دربخش امنیتی

غندهای پنج‌صدوبیست، پنج‌صدوسیزده، پنج‌صدوشانزده، پنج‌صدوبیست‌ودو و کندک‌های قومی ولایت پروان و وردک متشکل از جوانان ملیت هزاره ایجاد گردیده است و گروه‌های مدافعین انقلاب به‌خاطر تأمین امنیت محلات در شهر کابل و محلات هزاره‌نشین کشور ایجاد گردیده است.

با پنج‌صد تن نماینده و بزرگان اقوام هزاره، موسفیدان، علما و روحانیون و سران گروه‌های مسلح تماس حاصل گردیده که به پشتیبانی از صلح و مصالحهٔ ملی کشانیده شده‌اند.

ب. دربخش فرهنگی و تبلیغ سیاسی

– در حدود نُه‌صد فامیل قبل از اعلام مشی مصالحهٔ ملی از کشورهای ایران و پاکستان به وطن آبایی‌شان عودت نموده‌اند.

---

۱. «شورای مرکزی ملیت هزاره در عمل»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۶.

- به تعداد یازده‌صد فامیل بعد از اعلام مشی مصالحه از کشورهای ایران و پاکستان به وطن آبایی‌شان عودت نموده‌اند.
- به تعداد سه‌صدوهشتاد جرگهٔ قومی به کمیت بیش از سی‌هزار نفر از محلات هزاره‌نشین کشور به اشتراک موسفیدان، علما، روحانیون و روشنفکران در مقر این شورا دایر گردیده، است.
- به تعداد دوصدوهفتاد تن از متعلمین و محصلین مربوط ملیت هزاره، جهت آموختن تحصیلات عالی و مسلکی به کشورهای دوست اعزام گردیده است.
- به تعداد دوصد تن از جوانان ملیت هزاره که از اثر یک سلسله عوامل از تحصیل بازمانده بودند، به لیلیهٔ ابن‌سینا و مکاتب شهر کابل غرض ادامهٔ تحصیل معرفی گردیده‌اند.
- در حدود هشتاد طفل بی‌بضاعت و بی‌سرپرست به پرورشگاه وطن معرفی گردیده‌اند.
- در روزهای مذهبی و ملی، اعضای شورای مرکزی در تکایا، مساجد، جماعت‌خانه‌ها و محافل اشتراک کرده‌اند.
- به تعداد نه‌صد تن از ملیت هزاره از شهر کابل و محلات هزاره‌نشین به سازمان‌های اجتماعی معرفی گردیده است.
- در روزهای ملی و مذهبی بیشتر از سی‌هزار نسخه اوراق تبلیغاتی لهجهٔ هزاره‌گی- اتنوگرافی- مجلهٔ ملیت‌های برادر، اعلامیهٔ شورای انقلابی در رابطه به مشی مصالحهٔ ملی پخش و توزیع گردیده است.
- جریدهٔ ندای کهسار، ارگان نشراتی شورای مرکزی، به تیراژ هفت‌هزار نسخه در هر پانزده روز نشر گردیده و در محلات هزاره‌نشین و شهر کابل توزیع و پخش می‌گردد.
- بیش از صد محفل و گردهمایی به مناسبت‌های مختلف در مقر شورای مرکزی دایر گردیده‌اند.
- محافل بزرگ به‌خاطر نظرخواهی طرح قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان به اشتراک موسفیدان، علما و روحانیون، پیشه‌وران، تاجران ملی و روشنفکران در مقر شورای مرکزی ملیت هزاره برگزار گردیده است.
- گروه‌های همکاری مصالحهٔ ملی در ارتباط محلات هزاره‌نشین کشور به اشتراک موسفیدان، علما و روحانیون و روشنفکران، ایجاد گردیده است.
- پیام‌های شورای مرکزی به مناسبت روزهای ملی و تاریخی کشور به ارگان‌های ذیربط ارسال گردیده است.
- مصاحبه‌های تلویزیونی و رادیویی با علما و روحانیون، موسفیدان و عودت‌کنندگان از کشورهای

ایران و پاکستان در مقر شورای مرکزی صورت گرفته است.

ج. در بخش اقتصادی

- به‌خاطر حل نیازمندی‌های اهالی محلات هزاره‌نشین کشور از لحاظ مواد اولیهٔ ضروری؛ از قبیل شکر، شیرینی، برنج، آرد، گندم، چای، صابون، کود کیمیایی، تخم اصلاح‌شدهٔ بذری و نفت به ارگان‌های ذیربط داخل تماس گردیده، نسبی در رفع مشکلات ایشان مراجع مربوط اقدام به‌عمل آورده است.
- به‌خاطر ایجاد کوپراتیف‌های دهقانی، تعاونی و استهلاکی در محلات هزاره‌نشین کشور کارهای مقدماتی صورت گرفته است.
- به‌منظور جلب همکاری و سهم‌گیری تاجران ملی و متشبثین خصوصی متعلق به ملیت هزاره ملاقات‌ها با آن‌ها صورت گرفته و در نتیجه یک سلسله تدابیر معین اتخاذ و عملی می‌گردد. جلسات و صحبت‌های متعدد با سروالان اتحادیه‌های ترانسپورت خصوصی ملیت هزاره تدویر و همکاری ایشان در انتقال مواد مورد نیاز اهالی مناطق هزاره‌نشین کشور جلب و جذب گردیده است.
- برای بیش از دوصد فامیل بی‌بضاعت و صدها تن هم‌وطنان که به کشور عودت نموده‌اند، کمک‌های مادی صورت گرفته است.
- شورای مرکزی ملیت هزاره پیشنهاد مشخصی را در مورد انکشاف اقتصادی و اجتماعی مناطق هزاره‌نشین با نظرداشت خصوصیات محل آن، ترتیب و جهت شامل‌ساختن در پلان‌های انکشافی، اقتصادی و اجتماعی جمهوری دموکراتیک افغانستان به کمیتهٔ برنامه‌ریزی سپرده است.

سازمان‌های مستقر در ایران[1]

سازمان نصر

این سازمان اولاً تحت نام «مغول نوین» در سال ۱۳۴۵ مخفیانه فعالیت می‌نمود و بعداً به‌نام‌های «شباب‌الهزاره» و «روحانیت مبارز» فعالیت نموده، در خزان سال ۱۳۵۷ با نام سازمان نصر تأسیس گردیده است.

در زمرهٔ رهبران این سازمان از شیخ میرحسین صادقی ترکمنی، شیخ خلیلی، عزیزالله شفق و عبدالعلی مزاری نامبرده می‌شود.

سازمان سپاه پاسداران

رهبری آن را شیخ اکبری به عهده دارد و در اوایل سال ۱۳۶۲ از سازمان نصر انشعاب نمود و رهبر این سازمان در سپاه پاسداران ایران فعالیت نموده و در جنگ ایران و عراق شرکت داشته است.

سازمان نهضت اسلامی

این سازمان در سال ۱۳۵۸ ایجاد شده است و رهبری آن را شیخ علی‌یاور افتخاری به عهده دارد. می‌گویند وی داماد آیت‌الله منتظری نیز است.

سازمان فدائیان اسلام

در سال ۱۳۵۷ ایجاد شده است و رهبری آن را شیخ محقق به عهده دارد.

سازمان حرکت اسلامی

رهبری آن را شیخ آصف محسنی به عهده دارد. در سال ۱۳۵۷ به فعالیت شروع نموده است.

---

۱. «سازمان‌های مستقر در ایران»، اخبار هفته، شمارهٔ ۱۶، ۱۳۶۷.

سازمان شورای اتفاق اسلامی

در سال ۱۳۵۸ تأسیس شده است. رهبری آن را سید علی بهشتی به عهده دارد.

سازمان نیروی اسلامی

در اواخر سال ۱۳۵۸ ایجاد شده است و مرکز آن در تهران است و در رأس آن قاضی صفا کریمی قرار دارد.

تنظیم نسل نو هزاره

در سال ۱۳۵۹ از سازمان مغول نوین جدا شده است و در سال ۱۳۶۰ در اثر انشعاب به دو بخش تقسیم شده است. مسئولیت یک بخش را مقصودی و حاجی برکت و مسئولیت بخش دیگر را حاجی غلام‌رسول و شیخ وثوقی به عهده دارد.

سازمان دعوت اسلامی

در سال ۱۳۵۷ توسط سید باقر صدر در نجف عراق ایجاد و بعداً وی توسط دولت عراق اعدام گردید. بعد از آن پسرانش به ایران رفتند و در آن‌جا فعالیت‌هایی را انجام می‌دهند.

جنبش مستضعفین

رهبری آن را احسان شریعتی (پسر داکتر شریعتی- ایرانی) به عهده دارد و در سال ۱۳۵۷ در تهران به غرض فعالیت‌هایی در افغانستان به‌وجود آمده است.

سازمان روحانیت جوان افغانستان

در سال ۱۳۵۶ ایجاد شده است و شخصی به‌نام حجت‌الاسلام نقدی در رأس آن قرار دارد.

نوت: از سازمان‌های فوق مستقر در تهران انشعاباتی صورت گرفته است و سازمان‌های کوچکی به‌نام «حزب اتفاق»، «قیام اسلام» و «رعد»، «سپاه»، «عاشورا»، «اتحادیهٔ علما»، «کانون مهاجر»، «جنبش آزادی‌بخش اسلامی»، «انجمن دانشجویان»، «سازمان مجاهدین خلق افغانستان» و غیره شکل گرفته است.

حزب‌الله

در سال ۱۳۶۰ در شهر مشهد به‌وجود آمد. رهبری این سازمان را شخصی به‌نام قاری یک‌دست به عهده داشت. بعداً در اثر انشعاب حاجی نوروزعلی از این سازمان، شاخهٔ دیگری به‌نام سازمان حزب‌الله به فعالیت آغاز نمود. در اثر یک انشعاب دیگر، سازمان ثارالله به رهبری هاشم سیاه به فعالیت آغاز نمود و در سال ۱۳۶۵ یک شاخهٔ دیگر انشعابی نام خود را حبل‌الله نامید.

جرگهٔ سراسری

جرگه، سنت پسندیدهٔ دیرینهٔ مردم افغانستان است. در این سرزمین، مردم همیشه مشکلات جمعی خود را در پرتو جرگه‌های کوچک و بزرگ حل و فصل نموده‌اند.

تدویر جرگه در کشور ما پیشینهٔ کهن دارد؛ هرگاه در صفحات تاریخ به جست‌وجو بنشینیم و بر روایات شفاهی گوش فرادهیم، درخواهیم یافت که در هر بخشی از کشور ما، مردم در حل دشواری‌های اجتماعی خود از تشکیل جرگه‌ها به‌سویه‌های متفاوت استفاده نموده‌اند: از معضلات کوچک محلی تا پیش‌آمدهای عمدهٔ مربوط به سرنوشت مملکت همه در سطح جرگه‌های متناسب به آن حل می‌گردند.

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره یکی از جرگه‌های بزرگ و بی‌سابقه در تاریخ زندگی این مردم و نیز جرگهٔ مهمی در سلسلهٔ جرگه‌های بزرگ کشور به‌شمار می‌آید.

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره گشایش یافت[1]

در این جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به‌مثابه جرگهٔ صلح، جرگهٔ حقیقت و جرگهٔ دوستی و حسن تفاهم به‌خاطر تحقق اهداف انسانی مشی مصالحهٔ ملی و رسیدن به پای صلح پایدار در کشور، قبل از ظهر دیروز در انستیتوت پلی‌تخنیک کابل گشایش یافت.

در این جلسهٔ با شکوه و تاریخی، رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، حاجی محمد حمکنی، سرپرست ریاست شورای انقلابی و مقام صدر هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا، رفیق سلطان‌علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای وزیران، با اعضای بیروی سیاسی و دارالانشای کمیتهٔ مرکزی حزب، مسئولین شعبات کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، معاونین و هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی و شورای وزیران، رئیس و اعضای هیأت اجرائیهٔ جبههٔ ملی، مسئولین سازمان‌های اجتماعی، شخصیت‌های اجتماعی از ملیت‌های برادر، برخی از

---

۱. باختر، «جرگهٔ سراسری ملیت هزاره گشایش یافت»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۵، شمارهٔ مسلسل ۱۸۶۹، سال ۶، ۱۳۶۶.

صاحبان‌منصبان عالی‌رتبهٔ قوای مسلح، اجمل ختک، شاعر برجسته و مبارز پشتون‌ها، خیربخش مری، شخصیت اجتماعی و رهبر برجستهٔ مردم بلوچ، مولانا مظهرالحق، شخصیت روحانی و رهبر شناخته‌شدهٔ کرم‌ایجنسی، سفیران و اعضای کوردیپلماتیک مقیم کابل و بیش از نه‌صد نفر از نمایندگان مردم زحمت‌کش ملیت هزاره از مرکز و ولایات کشور اشتراک داشتند.

جلسه با تلاوت آیاتی چند از قرآن عظیم‌الشأن و پخش سرود ملی ج.د.ا. افتتاح گردید و بعد آکادمیسین دکتور عبدالواحد سرابی، وزیر مشاور و نایب‌رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره در امور اقتصادی، به اتفاق آراء به حیث رئیس جرگهٔ سراسری ملیت هزاره انتخاب گردید. دکتور عبدالواحد سرابی ضمن صحبت مختصری، از اعتماد اعضای جرگه مبنی بر انتخابش به حیث رئیس جرگه اظهار سپاس نموده، در ارتباط به اهمیت جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که در شرایط کنونی کشور ما تدویر یافته است، توضیحات ارائه نموده و پس از معرفی شرکت‌کنندگان این جرگهٔ تاریخی، از رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، خواهش نمود تا با ایراد بیانیهٔ رهنمودی و سمت‌دهنده‌شان، کار جلسه را رسماً افتتاح نمایند.

رفیق نجیب در اوج احساسات و کف‌زدن‌های پی‌هم شرکت‌کنندگان جرگه، با ایراد بیانیه، جلسه را افتتاح نمودند.

متن بیانیهٔ رفیق نجیب

بسمه تعالی

هم‌وطنان عزیز!

برادران عزیز هزاره!

ما امروز در این‌جا برای صحبت علنی جدی در مورد آیندهٔ کشور و مردم هزاره گردهم آمده‌ایم و می‌خواهم اظهار اطمینان نمایم که اولین جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که بنا بر فیصلهٔ پلینوم ماه جوزا دایر می‌گردد، به‌مثابهٔ جرگهٔ صلح، جرگهٔ حقیقت و جرگهٔ دوستی و حسن تفاهم ثبت تاریخ افغانستان خواهد شد.

یقین دارم که داعیهٔ مصالحهٔ ملی که حاکمیت انقلابی آن را طرح نموده است، ما را به‌مثابهٔ یک نیروی واحد خلل‌ناپذیر متحد خواهد ساخت؛ نیرویی که قادر است توطنه‌های حیله‌گرانهٔ دشمنان وطن ما را که می‌خواهند عقب‌مانی، ظلم و ستم و اسارت را جاودانه در افغانستان نگه‌دارند، نقش برآب سازد.

باور دارم که در صحبت با مردم هزاره دیگر تعهدات روی کاغذ و میان‌تهی هرگز طنین نخواهد

انداخت و هر کلمه که از جانب حاکمیت مردمی شما اظهار شده است، سخن قاطعانه بوده و به‌زودترین فرصت در عمل پیاده خواهد شد.

باور دارم که به اثر مساعی مشترک، به نفاق و دشمنی و بی‌اعتمادی که طی قرن‌ها دوستی ملیت هزاره را با سایر مردمان وطن کثیرالملیت تخریب نموده‌اند، پایان داده شده و اصول برابری واقعی و همکاری متقابل در مناسبات ملیت‌ها، اقوام و قبایل افغانستان دوباره حکم‌فرما خواهد شد.

بدین ترتیب، بگذارند اندیشه‌های مقدس صلح، حقیقت، دوستی و تفاهم متقابل در تمام صحبت‌ها طنین انداخته و در فیصله‌های ما منعکس گردیده و از جانب تمام مردم هزاره و تمام هم‌وطنان ما به گرمی استقبال شوند. بگذار این اندیشه‌های شریفانه به اساس مستحکم زندگی تبدیل شده و در وجود حماسه‌ها و عملکردهای بزرگ مجسم شوند.

دوستان عزیز!

تاریخ مردم برادر هزاره با تاریخ ۲۴۰ سالهٔ دولت واحد افغانستان ارتباط ناگسستنی دارد. طی تمام این سال، نیاکان و پدران شما پهلو به پهلو با سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور کار و زحمت کشیده و با مساعی مشترک، از استقلال وطن در مبارزه با تجاوزگران دفاع کرده‌اند. در تاریخ، مناسبات متقابل ملیت هزاره با دولت افغانستان در صفحات گوناگون ثبت است. برخی از آن‌ها صفحات خون و اشک‌اند. این صفحات حاکی از ظلم و تعدی بی‌رحمانهٔ رژیم‌های استبدادی فئودالی نسبت به این مردم صلح‌دوست، پایمال‌کردن حقوق و حیثیت انسانی، تاخت و تازهای چپاول‌گرانهٔ خان‌ها و بای‌ها بالای قصبه‌های صلح‌دوست شما می‌باشد. صفحات دیگر با عرق جبین مردم زحمت‌کش هزاره نوشته شده‌اند. در آن‌ها سهم بزرگ مردم هزاره را در انکشاف اقتصادی ملی و فرهنگ، در ساختمان افغانستان مستقل و دارای حاکمیت می‌خوانیم.

زحمت‌کشان هزاره همیشه با آبلهٔ دست و عرق جبین خویش نان خورده‌اند و هیچ‌گاهی با همه بی‌نوایی و بیچارگی، دست به گدایی به‌سوی کسی دراز نکرده‌اند. آن‌ها زندگی در سموچ‌ها را پذیرفته‌اند؛ اما گردن تضرع به پیش زورگویان خم ننموده‌اند. به گراج‌نشینی تن در داده‌اند؛ اما از چشم‌دوختن به مال دیگران ابا ورزیده‌اند. برای دیگران خانه ساخته‌اند؛ اما خود تا پای زندگی بی‌سرپناه به سر برده‌اند. برای این و آن نان و آب تهیه نموده‌اند؛ اما خود با شکم گرسنه شب را به صبح رسانیده‌اند.

برای رژیم‌های ضد مردمی کشور، اندیشه‌های عدالت و برابری بیگانه بودند. امیرها و شاهان با اشتعال خصومت ملی بین پشتون‌ها، تاجیک‌ها و هزاره‌ها می‌کوشیدند مردمان آزادی‌دوست را

مطیع خود ساخته، تحت ستم و استثمار بی‌رحمانهٔ فئودالی نگه دارند. حکمرانان مرتجع افغانستان، زحمت‌کشان پرغرور هزاره را به رانده‌شدگان جامعه تبدیل نموده بودند.

در سالیان گذشته، شاقه‌ترین کار و پایین‌ترین معاش، فقر، بی‌سوادی و نابرابری ملی و اجتماعی نصیب ملیت هزاره بود. انقلاب ثور، این رستاخیز سترگ، به ظلم و ستم و بی‌عدالتی پایان داد. حاکمیت انقلابی تحت درفش تغییرات ملی دموکراتیک، مردمان کشور را به‌سوی برابری واقعی و ترقی راهنمایی کرد. اساسات نوسازی و بهبودی تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی گذاشته شد. اولین گام‌های بزرگ در راه رفع عقب‌مانی قرون برداشته شد. حاکمیت مردمی تعرض قاطعانه را علیه فقر، بی‌سوادی و امراض به راه انداخت. برای اولین‌بار در طول تمام تاریخ افغانستان، دولت به برطرف‌کردن نیازها و خواست‌های توده‌ها مواظبت و توجه نمود. برای اولین‌بار مردم هزاره موقف شایسته را در جامعهٔ افغانستان احراز نمودند.

امروز ما نمایندگان با استعداد مردم هزاره را در بین شخصیت‌های عمدهٔ سیاسی و کارمندان مسئول دستگاه دولتی و در میان دانشمندان برجسته، استادان، انجنیران، افسران، جنرالان و در بین روشنفکران ایجادگر مشاهده می‌کنیم. فرزندان شما امکان حاصل کردند تا در انستیتوت‌ها و پوهنتون‌ها تحصیل کنند. بسیاری از محصلان با استعداد هزاره را حاکمیت مردمی برای تحصیلات عالی به اتحاد شوروی و سایر کشورهای خارجی اعزام نموده است.

جنگ، خون‌ریزی و برادرکشی فرساینده که نه سال است افغانستان را اذیت می‌کنند، برای عملی‌ساختن پلان‌های انسانی و شریفانه مزاحمت ایجاد می‌کنند. این جنگ را نیروهای ضد نوسازی وطن ما به راه انداختند. این نیروها عبارتند از ضد انقلاب داخلی که می‌خواهند حکمروایی فئودالان، سودخوران و بروکرات‌های فاسد را احیا کنند. این‌ها نیروهای ارتجاع منطقه‌اند. آنان هراس دارند که پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک در افغانستان، مردمان سایر کشورها را به جوش و خروش درآورده و آن‌ها را به مبارزه با رژیم‌های دیکتاتوری و ضد دموکراسی برخواهد انگیخت. این نیرو عبارت از امپریالیزم بین‌المللی است که می‌کوشد تا افغانستان را تحت سلطهٔ خویش قرار دهد و آن را در حال وابستگی نواستعماری قرار دهد. همهٔ آن‌ها دشمنان حاکمیت انقلابی هر ملیت، هر قوم و هر قبیلهٔ صلح‌دوست می‌باشند. امروز دشمنان ما یک هدف دارند و آن عبارت از ناکام‌ساختن مشی مصالحهٔ ملی و ادامهٔ خون‌ریزی بی‌مفهوم با تمام امکانات‌اند. در شرایط انفجارات، همراه با فیر گلوله نمی‌توان به کودکان و نوباوگان دانش آموخت. آخر در جایی که نظم و آرامی برقرار نباشد، نمی‌توان چرخ‌های فابریکه را به حرکت درآورد؛ چراگاه‌های را شما آباد ساخت و از ماشین‌آلات

زراعتی استفاده نمود. امروزه کار ایجاد کردن و جنگ باهم در تضادند. سعادت و صلح لازم و ملزوم یکدیگرند.

به همین مناسبت است که ح.د.خ.ا، دست به ابتکار و سازماندهی یگانه سیاست که قادر است کشور را به‌سوی صلح ببرد، یعنی سیاست مصالحهٔ ملی، زد. احتمالاً در مورد اهداف و شیوه‌های این سیاست همهٔ شما هم در این‌جا، در کابل، و هم در قریه‌های خویش مطالب زیادی شنیده‌اید. این جای تعجب نیست. از ۲۵ جدی، زمانی که ما آتش‌بس یک‌جانبه و سایر اقدامات دولت را در جهت نیل به صلح پایدار در کشور اعلام نمودیم، نُه ماه سپری گردیده است. این ماه‌ها پیروزی‌های زیادی را برای ما به ارمغان آورده‌اند که عمده‌ترین آن‌ها تأیید و پشتیبانی کامل مردم افغانستان از مشی مصالحهٔ ملی است. در این پشتیبانی، حقانیت بزرگ امر صلح نهفته است؛ ولی دشمن محیل آشتی‌ناپذیر سلاح بر زمین نگذاشته است؛ مقاومت آن‌ها شدیدتر و سرسخت‌تر گردیده است. در راه ما به‌سوی صلح موانع جدی به‌وجود آمده است، هیچ‌کس قادر نیست که این موانع را به‌تنهایی رفع کند.

امروز ما می‌توانیم با اطمینان کامل بگوییم که پیروزی مصالحهٔ ملی امر مشترک تمام مردمان افغانستان است؛ ولی نباید انتظار کشید که چه وقت همسایه به خانهٔ ما صلح می‌آورد. نباید وقتی که دشمن دیوارهای خانهٔ تو را حریق می‌سازد، دست به الاشه تماشا کرد.

ما می‌دانیم، اشرار با عصری‌ترین سلاح مسلح‌اند. آن‌ها در محلات صعب‌العبور لانه کرده‌اند، اهالی صلح‌جو را ترور می‌کنند و ریش‌سفیدان محترم را گروگان می‌گیرند؛ اما قدرت و ابتکار را در دست خود بگیرید. بکوشید تا با سران باندهای مسلح به موافقت برسید. بسیاری از آن‌ها نمی‌فهمند که چرا خون خود و دیگران را می‌ریزانند.

شما می‌دانید که جزوتام‌های اردوی افغانستان و شوروی از ولایات هزاره‌نشین بیرون کشیده شده‌اند. اکنون تمام مسائل را شما خود می‌توانید حل کنید. این‌کار را شما بارها انجام داده‌اید. آیا برادر هزاره حرف هزاره را در صورتی که به آرامی و با خیرخواهی مشکلات خود را بررسی نمایند، درک نخواهند کرد؟

بگذار غندها و مفرزه‌هایی که به‌وسیلهٔ شما ایجاد شده‌اند، صلح، نظم و آرامی را در سرزمین باستانی هزاره‌جات تأمین کنند. ما با تمام امکانات از حق مسلم شما که صاحب سرزمین خود باشید و از حق مقدس شما مبنی بر زندگی صلح‌آمیز و امن، پشتیبانی خواهیم کرد.

زنده باد هزاره‌جات، این خانهٔ صلح‌آمیز تمام هزاره‌های صادق و متدین، این اولین منطقهٔ صلح

در کشور!

برادران عزیز!

استقرار صلح در ولایات هزاره‌نشین یک‌باره امکان وسیع را جهت بذل کمک اقتصادی و فرهنگی به مناطق قبلاً عقب‌ماندهٔ کشور مساعد خواهد ساخت. این کمک شامل وجوه هنگفت از بودجهٔ دولت برای تحقق پلان دو سالهٔ رشد اجتماعی و اقتصادی هزاره‌جات می‌باشد. هم‌چنان توزیع بلاعوض اموال مورد ضرورت اولیه که به‌شکل کمک برادرانه از اتحاد شوروی به دسترس ما قرار می‌گیرد.

دوست دیرینه و همسایهٔ بزرگ ما، اتحاد شوروی، در کنار ما قرار دارد. من در این جرگهٔ باشکوه یک‌بار دیگر از این پشتیبانی بی‌دریغ و برادرانهٔ کشور دوست، اتحاد شوروی، از جمهوری دموکراتیک افغانستان اظهار امتنان عمیق می‌نمایم. دوستی ما خلل‌ناپذیر است و روز تا روز استحکام بیشتری خواهد یافت. توجیه دروغین دشمنان روابط افغان- شوروی دیگر افشا گردیده است و مردم هزاره یک‌بار و برای همیشه تشخیص داده‌اند که که دوست آن‌ها و که دشمن آن‌ها است.

توجه محافل اجتماعی در این روزها به مقالهٔ منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (تضمین واقعی امنیت جهان) مبذول گردید. در این مقاله، موضع‌گیری صلح‌جویانهٔ پیگیر و روشن اتحاد شوروی انعکاس یافته است که بیانگر منافع خلق‌های جهان و پیشنهادات جدید سازنده به‌خاطر ایجاد سیستم امنیت بین‌المللی می‌باشد. دعوت و اقدامات عملی به‌خاطر جهان عاری از سلاح هسته‌ای از طرف رهبر اتحاد شوروی مثال نیکی برای تمام دولت‌های جهان است.

مردم افغانستان به‌خوبی می‌دانند که اتحاد شوروی چه اقداماتی را به‌خاطر حل سیاسی مناقشات، مناسبات همسایگی نیک و همکاری‌های متقابل با دیگر کشورها، منجمله جمهوری دموکراتیک افغانستان، انجام می‌دهد. مردم افغانستان بیشتر از هر مردم دیگر تشنهٔ صلح بوده و از تلاش‌های صلح‌جویانهٔ رهبری اتحاد شوروی پشتیبانی می‌نماید.

در آیندهٔ نزدیک، ما تمام مساعی را به خرج خواهیم داد تا در مسائل مشخص دیگر نیز کمک مبذول نماییم. فقه جعفری امکانات رشد را در مناطق هزاره‌نشین که پیروان این فقه در آن‌جا سکونت دارند، در هزاره‌جات حاصل خواهند نمود. در فاکولتهٔ شرعیات بخش مذهب شیعه و هم‌چنان در مدرسهٔ خاص افتتاح خواهد شد. ما نشرات جراید را به زبان مادری شما سازمان خواهیم داد. به‌طور خاص برای هزاره‌جات نشرات رادیویی را پخش خواهیم کرد و به رشد هنر سنتی مردمی مساعدت خواهیم کرد. به کمیتهٔ دولتی کلتور وظیفه داده شده است تا آنسامبل فولکلوریک هزاره را ایجاد کند.

ما موافق هستیم که سرحدات موجود ولایات هزاره‌نشین را تجدید نظر نموده و آن‌ها را مطابق اسکان تاریخی اهالی دارای منشأ هزاره‌الاصل دقیق سازیم؛ ولی طوری‌که شما می‌دانید، این موضوع خیلی پیچیده است. بلادرنگ بعد از قطع جنگ به تحقق کامل آن خواهیم پرداخت.

ما حاضر هستیم تا نمایندگان شایستهٔ مردم هزاره را در ترکیب شورای انقلابی شامل بسازیم و به‌وسیلهٔ آن‌ها کادرهای شورای وزیران و منجمله وزارت‌خانه‌ها و ادارات عمده را تقویه نماییم. ما با شما موافق هستیم که رفقای هزاره به وزارت امور خارجه نیز معرفی شوند. ما رفقای هزاره را به ترکیب قوماندانی عالی اردوی افغانستان نیز شامل خواهیم کرد.

ما از شما خواهش‌مندیم که در جریان جرگه، لیست‌هایی را ترتیب نموده و جهت بررسی ارائه کنید. ما کوشش خواهیم کرد تا این لیست‌ها را تا ختم جرگه بررسی کنیم. ما حاضر هستیم تعدادی از محصلین ملیت هزاره را برای اعزام به خارج و منجمله به اتحاد شوروی افزایش بخشیم. در این رابطه از شما پیشنهادات مشخص را انتظار داریم.

تقاضاهای شما در رابطه به کمک اقتصادی به هزاره‌جات، یعنی اعمار راه‌ها، ترمیم پل‌ها، رشد روابط تجارتی و سازماندهی عرضهٔ محصولات پیشه‌وران، دقیقاً مطالعه خواهند شد. در روزهای نزدیک شما در مورد اقدامات مشخص آگاهی حاصل خواهید کرد.

دوستان عزیز!

طوری‌که می‌بینید ما حاضر هستیم تقاضاها و خواست‌های شما را به‌صورت جدی و مشخص مورد بررسی قرار دهیم. اصل اساسی کار ما را وحدت حرف و عمل و اجرای عاجل فیصله‌های اتخاذشده تشکیل می‌دهند. بازسازی که به وسیلهٔ حزب پیش برده می‌شود، مبتنی بر این اصل است. نیرویی که پشتیبانی وسیع توده‌های مردم را برای حزب تأمین می‌کند، در این اصل نهفته است. ما تمام تعهدات خود را انجام خواهیم داد؛ ولی از شما نیز رویهٔ بالمثل را انتظار می‌کشیم. حفظ صداقت و وفاداری متقابل به تعهدات، شایستهٔ مردان واقعی است. ما عمیقاً باور داریم که جرگهٔ کنونی به جرگهٔ عظیم تبدیل شده و در آن در مورد تبدیل هزاره‌جات به اولین منطقهٔ صلح در افغانستان فیصله خواهد شد.

دوستان عزیز!

برادران هزاره!

آغاز کار جرگهٔ سراسری ملیت هزاره را به شما تبریک می‌گویم.

نیروی خود را وقف مبارزهٔ مقدس، یعنی مبارزه به‌خاطر صلح در سرزمین ما نماییم. از خداوند

متعال موفقیت جرگه را تمنا می‌کنم.

پس از بیانیهٔ رفیق نجیب، رفیق سلطان‌علی کشتمند دربارهٔ ضرورت و اهمیت تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به‌خاطر سهم‌گیری نمایندگان این ملیت در تأمین صلح و آرامش در کشور و دربارهٔ مبارزات پرافتخار و فداکارانهٔ مردم زحمت‌کش هزاره و مناسبات دوستانه و برادرانهٔ آن‌ها با اقوام و قبایل کشور و محرومیت آن‌ها در زمان رژیم‌های ضد مردمی گذشته، دستاوردهای انقلاب برای ملیت زحمت‌کش هزاره، جنگ اعلام‌ناشدهٔ امپریالیستی و ارتجاعی علیه مردم و کشور ما و مشی مصالحهٔ ملی به‌خاطر قطع هرچه عاجل جنگ و خون‌ریزی در کشور، به تفصیل صحبت نمود.

رفیق سلطان‌علی کشتمند در بخشی از بیانیهٔ خود افزود: حاکمیت مردمی که وظیفهٔ مبارزهٔ قاطع با عقب‌مانی را در مقابل خویش قرار داده است، در نظر دارد تا منابع هنگفتی را برای اعمار پروژه‌های اجتماعی و فرهنگی در هزاره‌جات به مصرف برساند. ما می‌خواهیم که در تمام قلمرو ولایات و السؤالی‌های هزاره‌نشین، مؤسسات طبی قبل از همه پلی‌کلینیک‌های تداوی اطفال افتتاح گردد و افتخارات مردم زحمت‌کش هزاره در صفحات روزنامه‌ها، کتاب‌ها و مجلات محلی و از طریق رادیو تلویزیون مرکزی انعکاس داده شوند.

در جلسهٔ قبل از ظهر، به تأیید از بیانیهٔ اساسی جلسه، شیخ محمدحیدر به نمایندگی از علما و روحانیون، کاندید آکادمیسین شاه‌علی‌اکبر شهرستانی به نمایندگی از روشنفکران، حاجی دشتی به نمایندگی از گروه‌های مسلح، بیانیه‌هایی ایراد کردند و آمادگی قاطع‌شان را در تحقق مشی مصالحهٔ ملی به‌خاطر تأمین صلح و امنیت در مناطق مربوط ابراز نمودند.

هم‌چنان خادم‌حسین بیگ، رئیس شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره، گزارش کار و فعالیت شورای مرکزی ملیت هزاره را در جریان تحقق مشی مصالحهٔ ملی ارائه نمود.

بعد از آن، دسته‌ای از پیشاهنگان با نظم خاص پیشاهنگی داخل تالار شدند و پیام پیشاهنگان افغانستان را به جرگه قرائت نموده و ضمن اهدای دسته‌های گل به هیأت‌رئیسه، از شاملین جرگه تقاضا کردند تا سعی و تلاش همه‌جانبهٔشان را به‌خاطر قطع جنگ و برادرکشی در افغانستان به کار ببندند.

متعاقباً ارباب سلطان‌علی از ولایت ارزگان، موسی خان از ولایت جوزجان، عثمان بیگ از هزاره‌های قلعهٔنو ولایت بادغیس، به نمایندگی از مردم ولایات متذکره صحبت نموده، ضمن ارائهٔ پیشنهادهای مشخص به‌خاطر حل مشکلات سنتی‌شان، بیانیهٔ اساسی جلسه را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داده‌اند. کار قسمت اول جلسه حوالی ساعت یک بعد از ظهر خاتمه یافت. در جلسهٔ بعد از ظهر دیروز، سید جان میرزا از ولایت پروان، حاجی سیدشاه نمایندهٔ ولایت هرات،

محمدسرور به نمایندگی از صنف متشبثین خصوصی ملیت هزاره، به تأیید از گزارش اساسی جلسه، بیانیه‌هایی ایراد کرده و ضمن ارائهٔ پیشنهادات و نظریات، آمادگی کامل‌شان را در تحقق مشی مصالحهٔ ملی ابراز نمودند.

هم‌چنان رفیق سلیمان لایق، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و وزیر امور اقوام و قبایل، در ارتباط تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در شرایط مشی مصالحهٔ ملی و اهمیت این جرگهٔ باشکوه در جهت وحدت و همبستگی هرچه بیشتر مردم هزاره به‌خاطر تأمین صلح در کشور مطلبی بیان نمود.

سپس مولوی عبدالغفار از السؤالی چهارایماق ولایت بادغیس، ملامحراب از ولایت بامیان، حاجی سربلند از ولایت بغلان، نصرالله ارزگانی از السؤالی چمتال ولایت بلخ، ارباب میرزا محمد از ولایت سمنگان، میرزا قمرالدین از ولایت تخار، خدابخش از ولایت غور، محمدانور یعقوبی از السؤالی دایکندی ولایت ارزگان، به نمایندگی عودت‌کنندگان از پاکستان، محیی‌الدین به نمایندگی عودت‌کنندگان از ایران در ارتباط موضوع صحبت نموده، آمادگی قاطع خود را در تحقق مشی مصالحهٔ ملی ابراز کردند.

طی این جلسه، پیام‌های شادباش شورای مرکزی جبههٔ‌ملی ج.د.ا و پیام شورای مرکزی جرگهٔ عالی قبایل قرائت گردید.

کار جلسهٔ دیروزی جرگه حوالی ساعت پنج بعد از ظهر خاتمه یافت.

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به کار خود پایان داد[1]

اولین جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که با حسن تفاهم و به‌خاطر تحقق مشی مصالحهٔ ملی، پریروز در انستیتوت پلی‌تخنیک کابل دایر گردیده بود، دیروز، سی سنبله، با صدور قطع‌نامه و پیام‌ها به کار خود موفقانه پایان داد.

در جلسهٔ اختتامیهٔ جرگه، رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بیانیهٔ رهنموددهنده‌ای ایراد نموده و نتایج کار جرگهٔ سراسری ملیت هزاره را بر شمردند.

در جلسهٔ دیروزی جرگه، حاجی محمد حمکنی، سرپرست ریاست شورای انقلابی و مقام صدر هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا، رفیق سلطان‌علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، عده‌ای از اعضای بیروی سیاسی و دارالانشای کمیتهٔ مرکزی حزب، مسئولین شعبات کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، معاونین و هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی و شورای وزیران، رئیس و اعضای هیأت اجرائیهٔ جبههٔ ملی، مسئولین سازمان‌های اجتماعی از ملیت‌های برادر، برخی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبهٔ قوای مسلح، اجمل ختک، شاعر برجسته و مبارز پشتون‌ها، خیربخش مری، شخصیت اجتماعی و رهبر برجستهٔ مردم بلوچ، مولانا مظهرالحق، شخصیت روحانی و رهبر شناخته‌شدهٔ کرم‌ایجنسی، سفیران و اعضای کوردیپلوماتِ مقیم کابل شرکت ورزیده بودند.

در کار روز دوم جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که تحت ریاست آکادمیسین دکتور عبدالواحد سرابی، وزیر مشاور و نایب‌رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره در امور اقتصادی، ادامه یافت، علی‌بابا شاهو از ولایت غزنی و یعقوب‌علی از ولایت وردک و محمدهاشم از ولایات قندهار و هیرمند و محمدعاشور از ولایت قندوز، به نمایندگی مردم هزارهٔ ولایات متذکره، پیرامون گزارش اساسی جرگه ابراز نظر نموده، ضمن تأیید آن، پیشنهادات مشخص‌شان را در مورد رفع مشکلات منطقه‌ای ارائه و آمادگی قاطع‌شان را به‌خاطر تأمین صلح و امنیت و تحقق هرچه بیشتر مشی مصالحهٔ ملی

---

۱. باختر، «جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به کار خود پایان داد»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۶، سال ۸، ۱۳۶۶.

در کشور، با ایجاد کندک و غندهای قومی در مناطق هزاره‌نشین و تحقق تصامیم و فیصله‌های این جرگهٔ تاریخی ابراز نمودند. هم‌چنان در کار دیروزی جرگه، پیام جرگهٔ سراسری ملیت هزاره عنوانی سرمنشی سازمان ملل متحد، توسط سید سعدی نادری و پیام عنوانی کنفرانس اسلامی، توسط شیخ محمدعوض صادقی و پیام عنوانی حضرت آیت‌الله خمینی، رهبر مذهبی جمهوری اسلامی ایران، توسط شیخ محمدعظیم احمدی و پیام عنوانی حضرت آیت‌الله خویی قرائت گردیده و به اتفاق آرا به تصویب رسید.

متعاقباً قطع‌نامهٔ جرگهٔ سراسری ملیت هزاره توسط محمدعوض نبی‌زاده، منشی شورای مرکزی ملیت هزاره، قرائت شده و به اتفاق آرا به تصویب رسید.

بعداً به‌منظور تحکیم و توسعهٔ پایه‌های اجتماعی شورای مرکزی ملیت هزاره، یک تعداد از شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی ملیت هزاره از مراکز و ولایات کشور منحیث اعضای جدید شورای مرکزی و هم‌چنان اعضای کمیتهٔ اجرائیه و رئیس و معاونین آن شورا انتخاب شدند که در نتیجه خادم‌حسین بیگ مجدداً به حیث رئیس و آکادمیسین دکتور عبدالواحد سرابی، کاندید آکادمیسین، شاه علی‌اکبر شهرستانی، سید منصور نادری، رفیق محمدعوض نبی‌زاده و عبدالرزاق توفیق به حیث معاونین شورای مرکزی ملیت هزاره انتخاب شدند. هکذا در این جرگه فرمان هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان دربارهٔ اهدای نشان‌ها و مدال‌ها که برای برخی از شخصیت‌های اجتماعی و قوماندانان قطعات و جزوتام‌ها و قوت‌های منطقه‌ای ملیت هزاره از طرف هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا منظور شده بود، توسط رفیق بریدجنرال عبدالحق علومیف، مسئول شعبهٔ مسلح کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا قرائت گردید.

بعداً رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نشان درفش سرخ، نشان افتخار، نشان دوستی خلق‌ها و نشان ستارهٔ درجه‌سوم و مدال‌های «د دیرشه پوحی خدمت په خاطر» را برای سیزده تن از آن عده از شخصیت‌ها و قوماندانان قطعات و قوت‌های منطقه‌ای ملیت هزاره که در امر تأمین صلح و امنیت در قریه‌ها و قصبات‌شان از خود شهامت و دلیری تبارز داده بودند، تفویض نمودند.

هم‌چنان به افتخار تدویر این جرگه و به‌خاطر قدردانی از کار و فعالیت دگروال خدایداد ولد غلام‌علی و دگروال مهدی ولد حسین‌علی که بر اساس فرمان هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا به رتبهٔ بریدجنرالی ارتقا نموده‌اند، ترفیعات فوق‌العاده ابلاغ گردید.

بعداً رفیق نجیب ضمن بیانهٔ رهنمود دهنده‌ای، کار جرگهٔ بزرگ ملیت هزاره را نتیجه‌گیری نمودند.

هم‌چنان به مناسبت تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، پیام‌های شادباش و تهنیات از طرف شورای مرکزی جبههٔ‌ملی شورای مرکزی، جرگهٔ عالی و قبایل، شورای عالی علما و روحانیون، سازمان پیشاهنگان افغانستان، شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی ج.د.ا و هم‌چنان پیام‌ها از طرف ملیت‌های برادر تاجیک، ازبک، ترکمن، نورستانی، بلوچ و پشه‌ای، عنوانی جرگه مواصلت ورزیده است.

در اخیر، دعائیه به‌خاطر سعادت مردم افغانستان، قطع جنگ و برادرکشی، تأمین صلح و تفاهم بین تمام ملیت‌های باهم برادر افغانستان و تحقق تصامیم و فیصله‌های جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، توسط الحاج سید محمدعلی شاه توکلی قرائت و کار جرگه حوالی ساعت دوازده‌ونیم ظهر در اوج احساسات و شعارهای زنده باد حزب دموکراتیک خلق افغانستان! پیروز باد مشی مصالحهٔ ملی در کشور، پایان یافت.

قرار یک خبر، شرکت‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره ظهر دیروز در ضیافتی اشتراک کردند که از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شورای وزیران ج.د.ا به افتخار شورای انقلابی ترتیب یافته بود.

در ضیافت رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، حاجی محمد حمکنی، سرپرست ریاست شورای انقلابی و مقام صدر هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی، رفیق سلطان‌علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای وزیران ج.د.ا، عده‌ای از اعضای بیروی سیاسی و دارالانشای کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا نیز اشتراک ورزیده بودند.

طبق یک خبر دیگر، نمایندگان شرکت‌کنندهٔ جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، بعد از ظهر دیروز، در حالی که عبدالرشید وزیری، مسئول شعبهٔ امور سرحدات و اقوام و قبایل کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، رئیس و اعضای هیأت رهبری شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره با آنان همراه بودند، به تپهٔ شهدا رفته، بر بنای یادگاری شهدای راه انقلاب ثور اکلیل گل گذاشته، بر روان پاک آنان اتحاف دعا کردند.

متن بیانیهٔ اختتامیهٔ رفیق نجیب[1]

هم‌وطنان عزیز!

برادران هزاره!

اولین جرگهٔ مردم هزاره کار خود را به پایان می‌رساند. با دلچسپی خاص از آن نتیجه‌گیری

۱. «متن بیانیهٔ اختتامیهٔ رفیق نجیب»، حقیقت انقلاب ثور، ۱۳۶۶.

می‌نماییم. همهٔ شرکت‌کنندگان جرگه، علاقه‌مندی عمیق و صادقانهٔشان را در جهت جستوجوی راه‌های برقراری صلح در سرزمین هزاره‌جات در تسریع انکشاف ساحات هزاره‌نشین تبارز دادند. این اساسی‌ترین نتیجه‌گیری تاریخی از ملاقات ما در کابل می‌باشد.

برای اولین‌بار رهبری کشور با نمایندگان تمام ولایات، السؤالی‌ها و مناطق هزاره‌نشین افغانستان ملاقات نمودند.

برای اولین‌بار در ملاقات، هزاره‌های دهقان و پیشه‌ور، متشبثین خصوصی و تجار، علما و شخصیت‌های مذهبی، اطبا و انجنیران، کارگران و نظامیان باهم در زیر یک سقف جمع شدند.

این جانب این مسئله را به‌خصوص با علاقه‌مندی ابراز می‌دارم که برای اولین‌بار هزاره‌ها و نمایندگان حاکمیت دولتی به زبان حقیقت صحبت نموده و این ملاقات خصلت کاری و مشخص داشت.

همهٔ ما معتقد هستیم که تصامیم اتخاذشده در جرگه اجرا گردیده و حاکمیت دولتی متعهد می‌گردد که برای این امر شرایط لازم را مهیا خواهد ساخت.

مصالحهٔ ملی به پیروزی می‌رسد و سرزمین تاریخی مردم هزاره با زیبایی خیره‌کنندهٔ خود به حیث منطقهٔ صلح اعلام خواهد گردید.

مردم افغانستان از جنگ خسته شده‌اند، از بیهوده بودن آن، از هراس همیشگی به‌خاطر زندگی فرزندان و دختران‌شان خسته شده‌اند. جنگ آیندهٔ ما را از ریشه نابود می‌سازد. جنگ جوانان ما را معیوب ساخته و از ما می‌گیرد. قلب‌های انسان‌ها را بی‌رحم می‌سازد و اقتصاد ملی‌مان را متضرر می‌سازد؛ ازاین‌رو، کار سیاست مصالحهٔ ملی بهبود بخشیده شد.

نامه‌ها و پیام‌ها به جانب مقابل ارسال نمایید. جرگه‌های صلح را تدویر نموده و مخالفین را به صلح دعوت کنید. به آن‌ها در مورد تصامیم اولین جرگهٔ مردم هزاره که مطمئناً ضامن سعادت و افتخار هزاره‌ها است، معلومات ارائه کنید.

به آن‌ها توضیح بدهید که جنگ لعنتی چه زیان‌هایی را به‌بار می‌آورد. به آن‌ها کمک کنید تا تلاش شریفانهٔ ما را به امر صلح درک نمایند.

از این تریبیون عالی شما را دعوت می‌نمایم که از توطئه‌گران، قاتلان و افراطیون دوری جویید. اگر شما در ملک‌های بیگانه زندگی می‌نمایید، به وطن‌تان واپس عودت کنید. از مناطق‌تان گروه‌های افراطیون وابسته به خارج را برانید و در ادارهٔ امورتان فعالانه سهم بگیرید.

به‌خاطر داشته باشید دوستان عزیز که حرف‌های صلح و حقیقت را که در این جرگه طنین انداخته

است، به قریه‌ها و به خانه‌های‌تان برسانید. به‌خاطر داشته باشید که مردم هزاره آینده‌شان را به شما اعتماد کرده‌اند. در مورد این آینده، می‌خواهم چند کلمه اظهار نمایم.

مردم هزاره از شرف و افتخار برخوردارند که طی قرن‌های گذشته زندگی در سرزمین سنگلاخ هزاره‌جات را تجربه کرده‌اند. این سجایا عبارت‌اند از کاردوستی، مهارت و نظم. هزاره‌ها توانمندی هر نوع کار مشکل و دشوار را دارند. آن‌ها کارهای سپرده‌شده را با عشق و علاقه‌مندی و مهارت زیادی انجام می‌دهند. در کلکتیف‌ها با برادری و کاردوستی زحمت می‌کشند. مطابق این خصایل و سجایای‌شان، مردم هزاره از احترام لازم در بین مردم کشورمان برخوردارند. امکانات وسیعی که از جانب حاکمیت مردمی در اختیار مردم زحمت‌کش هزاره گذاشته شده و می‌شود، باید باعث ترقی فوری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هزاره‌جات گردد.

استفاده از دستاوردهای تخنیک زراعتی مدرن، اعمار سیستم‌های آبیاری و رشد اساسی تخنیکی مادی زراعت، آرزوی دیرینهٔ دهقانان هزاره را در مورد حاصل‌برداری غنی و علف‌چرهای سرسبز برآورده می‌سازد.

کوه‌های هزاره‌جات منابع غنی طبیعی را در خود پنهان دارند. سروی و استخراج علمی و صنعتی این ذخایر، اقتصاد هزاره‌جات را رونق می‌دهد.

استفادهٔ معقول از منابع آب امکان این امر را می‌دهد تا قریه‌های هزاره‌جات از نور برق ارزان‌قیمت مستفید گردند.

در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی، تغییرات محسوس رونما خواهد گردید. تدریس اطفال در مکاتب و کمک‌های طبی به‌موقع به یک امر حتمی زندگی شما مبدل خواهد گردید. فرهنگ مردم هزاره احیا و رشد خواهد کرد. از روزنامه‌ها و کتاب، رادیو و تلویزیون وسیع‌ترین اقشار مردم مستفید خواهند گردید.

همهٔ این نعمات صرف در صورت شرکت وسیع مردم هزاره در ادارهٔ خود میسر خواهد گردید. همهٔ ما می‌دانیم که مردم هزاره چه مبارزات قهرمانانه را به‌خاطر استقلال و حاکمیت وطن پیش برده و به‌خاطر آزادی چه قربانی‌هایی داده‌اند.

طوری‌که اطلاع دارید، در حال حاضر، طرح قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان در معرض نظرخواهی عامه قرار دارد و در این طرح، توجه لازم نسبت به حل و فصل عادلانهٔ مشکلات اجتماعی و مسئلهٔ ملی معطوف گردیده است؛ مثلاً در مادهٔ ۱۲ قانون اساسی آمده است که: «جمهوری دموکراتیک افغانستان کشور کثیرالملیت است، دولت سیاست رشد همه‌جانبه، تفاهم،

دوستی و همکاری همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور را به‌منظور تأمین برابری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و رشد و انکشاف سریع‌تر مناطق عقب‌مانده از لحاظ اجتماعی و اقتصادی تعقیب می‌کند.»

دولت زمینهٔ ایجاد واحدهای اداری را بر مبنای خصوصیات ملی به‌تدریج مهیا می‌سازد؛ بنابراین، برادران ملیت زحمت‌کش هزاره می‌توانند دورنمای روشنی را داشته باشند. منافع آن‌ها مانند سایر ملل وطن ما به‌طور کامل تأمین خواهد شد.

نخستین گام در راه‌حل این مسئله، ایجاد واحدهای اداری محلی از جمله نمایندگان با صلاحیت مردم هزاره که از طریق دموکراتیک انتخاب گردیده‌اند، می‌باشد. ما در امر برقراری اشکال ائتلافی اداره در تمام سطوح حاکمیت دولتی ساحات هزاره‌نشین مساعدت خواهیم کرد. ما از هرگونه ابتکار در جهت رشد اشکال ادارهٔ محلی در صورتی که به امر تحقق سیاست مصالحهٔ ملی مساعدت نماید، پشتیبانی می‌نماییم. ایجاد گروه‌های دفاع خودی ما در راه فعالیت‌های افراطیون در هزاره‌جات خواهد بود. قوای حکومتی عملیات نظامی را در قریه‌ها، السؤالی‌ها و ولایاتی که مطابق موافقت‌نامه‌ها به‌مثابهٔ مناطق صلح و یا بی‌طرف اعلام شده‌اند، پیش نخواهد برد.

در چوکات کمیتهٔ مرکزی و شورای وزیران، کمیسیون حزبی - دولتی ایجاد گردیده است که یک‌جا با شورای مردم زحمت‌کش هزاره مسائل به میان‌آمده را حل خواهد کرد.

دوستان عزیز!

تمام آرزوها در مورد آیندهٔ سعادت مردم هزاره به واقعیت مبدل خواهند گردید. این آرزو را امر مصالحهٔ ملی که از جانب مردم افغانستان به‌خاطر دوستی مستحکم ملیت‌ها، اقوام و قبایل باهم برادر، یکپارچگی و وحدت تمام وطن‌پرستان واقعی آغاز گردیده است، می‌تواند تحقق بخشد.

این آرزوها به نفع اطفال و نواسه‌های‌مان به واقعیت مبدل خواهد گردید و وجیبهٔ ما است تا از هیچ‌گونه تلاش در جهت مصرف نیرو و کاربرد مهارت و تجارب‌مان به‌خاطر اعمار افغانستان نوین دریغ نورزیم.

ما مطمئن هستیم که مردم زحمت‌کش هزاره در راه صلح گام خواهند نهاد.

زنده باد اولین جرگهٔ سراسری مردم زحمت‌کش هزاره راه‌گشای صلح در سرزمین بلاکشیدهٔ هزاره‌جات!

زنده باد دوستی و همکاری مردمان افغانستان!

زنده باد وطن دوست‌داشتنی ما!

زنده باد دوستی خلل‌ناپذیر افغان- شوروی!

بیانیهٔ رفیق سلطان‌علی کشتمند[۱]

متن بیانیهٔ رفیق سلطان‌علی کشتمند، رئیس شورای وزیران ج.د.ا، در جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

به‌نام خداوند توانا و یکتا

هم‌وطنان عزیز!

برادران هزاره!

نخستین جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در لحظه‌ای از مرحلهٔ چرخش در تاریخ کشور دایر گردیده است. نیروهای جنگ و صلح و نیروهای ارتجاع و ترقی در برابر هم قرار گرفته‌اند. گران‌بهاترین ودیعه، یعنی زندگی هزاره‌ها، انسان آینده، کودکان و آیندگان‌مان وابسته به فرجام این مبارزه است. هرگاه ارتجاع داخلی و تجاوز مسلحانه بتوانند برای چند سال دیگر جنگ را طول بدهند، وطن دوست‌داشتنی ما به جایگاه متروک، مرگ و تخریب تبدیل خواهد شد و این‌که آرمان صلح پیروز شود، ما خواهیم توانست کشور را نجات بدهیم و از بن‌بست جنگ بیرون کشیم. هر انسان وطن‌پرست صادق و هر مسلمان واقعی- قطع‌نظر از منشأ و موقف اجتماعی خویش- باید یگانه انتخاب درست را انجام بدهد؛ یعنی آزردگی‌های گذشته را ترک گوید و پیرامون درفش مصالحهٔ ملی متحد شود.

مردم افغانستان فقط با اتحاد و یکپارچگی می‌توانند حق برای زندگی صلح‌آمیز و برای امنیت و سعادت را به‌دست آورند. ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور صرف با متحدکردن نیروهای خود به‌خاطر منافع عالیهٔ مردم، وفاداری خویش را به عنعنات پسندیدهٔ نیاکان و اصول دین مقدس اسلام ثابت خواهند کرد.

این عنعنات و شئون اسلامی، زندگی‌کردن در صلح، احترام به آن و آشتی‌دادن به جانب متخاصم را می‌آموزد.

دوستان عزیز!

زندگی، مسئلهٔ صلح، راه‌های دست‌یابی به آن و دفاع از آن را با قاطعیت در برابر مردم با افتخار هزاره نیز قرار داده است. این مسئله با تمام مفکوره‌ها دربارهٔ آیندهٔ هزاره‌جات و مردم آن ارتباط ناگسستنی دارد.

اما قبل از این‌که به این مسئله جواب نهایی ارائه نماییم، بیایید تاریخ خود را به یاد بیاوریم. بیایید

---

۱. «بیانیهٔ رفیق سلطان‌علی کشتمند»، حقیقت انقلاب ثور، ۱۳۶۶.

به حقایقی که اکنون معلوم است، به شیوهٔ نوین بنگریم، مقام و نقش مردم هزاره را در جامعه و در قبال دولت ارزیابی کنیم. آخر مقایسه به روشن‌ساختن ارتباط پدیده‌ها و یافتن راه‌های حل مشکلات، مساعدت می‌کند.

در قدیم‌ترین زمان، هزاره‌ها در سرزمین کنونی ظهور کردند. آن زمان‌ها مهاجرت‌های بزرگ مردمان و زمان‌هایی بود که دولت‌هایی دارای قلمروهای پهناور ظهور بعضاً به‌زودی افول می‌کردند. اردوهای اجنبی مکرراً به وطن ما سرازیر می‌شدند و نیاکان هزاره‌های دلیر در روزهای دشوار از استقلال خود دفاع می‌نمودند و در برابر استیلاگران مقاومت می‌کردند؛ نه چنگیز، نه تیمور، نه بابر و نه نادر افشار، مؤسسین امپراتوری‌های پهناور مشرق‌زمین، نتوانستند غرجستان صلح‌دوست را تابع ارادهٔ خود سازند.

در هیچ تاریخ و در هیچ‌یک از روایات مردم، یادآوری در مورد حکم‌فرمایی حکمرانان اجنبی را در سرزمین هزاره‌ها نمی‌یابیم. هزاره‌های پرافتخار در مبارزات از جان‌گذشته با استیلاگران از حق خویش برای زندگی مطابق ارادهٔ خویش دفاع می‌کردند. هزاره‌های زحمت‌کش در گسترش مناسبات دوستانه و برادرانه با اقوام و قبایل هم‌جوار، آیندهٔ خود را می‌دیدند.

تأسیس دولت مستقل افغانستان، صفحهٔ نوینی را در تاریخ مردم هزاره گشود. روابط نزدیک تجارتی، دینی، زبانی و فرهنگی ساکنان غرجستان را با مردمان همسایه متحد می‌ساخت و شرایط عینی را برای شمول و مستقل افغانستان فراهم می‌آورد.

انسان‌های خردمند، صلح با قبایل همسایه را بالاتر از خانه‌جنگی‌های خونین قرار می‌دادند. تأسیس دولت واحد باید به خودکامگی خان‌هایی که پیوسته باهم در گیرودار جنگ بودند و مردم زحمت‌کش را از هستی و زندگی تهی ساخته بودند، خاتمه می‌داد. این مطلب را بهترین فرزندان مردم هزاره به‌خوبی درک کردند و از مساعی احمدشاه درانی برای ایجاد و تحکیم دولت جوان افغانستان پشتیبانی نمودند. ما امروز در آستانهٔ دوصدوچهل سالگی این رویداد، نام درویش‌علی خان هزاره را که به پروسهٔ تشکیل دولت افغانستان مساعدت فعال مبذول نموده بود، با رضایت کامل به‌یاد می‌آوریم. احمدشاه‌بابا، خدمات درویش‌علی خان را عالی ارزیابی نمود و زمام ادارهٔ ولایت پهناور هرات را به او سپرد. این هزارهٔ با استعداد تا آخر زندگی در این مقام کار می‌کرد.

نظامیان دلیر هزاره در دفاع از وطن ما سهم بزرگ ایفا نمودند. هزارهٔ قهرمان، بنیاد خان هزاره و هم‌رزمان دلیر او را که به یاری محمود هوتکی در برابر اشغالگران می‌رزمیدند، به‌یاد بیاوریم؛ دلیرمردانی را که در نبردگاه میوند افتخار کسب نموده‌اند، به‌یاد بیاوریم. کرنیل شیرمحمد خان هزاره،

قوماندان دستهٔ سوار چهارهزار نفری هزاره‌ها، در لحظات تعیین‌کنندهٔ این نبرد بزرگ، شجاعانه بر عساکر انگلیس تاخت و در صفوف آن‌ها سراسیمگی ایجاد کرد. در جنگ میوند، قهرمانان هزاره، جان‌های خود را قربانی کردند. خاطرهٔ آن‌ها و هم‌رزمان آن‌ها در قلوب سپاس‌گزار مردمان افغانستان زنده است.

پدران و نیاکان ما در جنگ سوم افغان- انگلیس، شانه به شانه با پشتون‌ها و تاجیک‌ها در برابر اشغال‌گران می‌جنگیدند و به‌خاطر استرداد استقلال وطن عزیز، قهرمانانه می‌رزمیدند.

هزاره‌ها در کنار پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها، شالودهٔ اقتصاد ملی و فرهنگ را می‌گذاشتند. تمام وطن‌پرستان صادق افغانستان سهم بزرگ و پیروزی‌های پرافتخار آنان را با افتخار و غرور یاد می‌کنند؛ ولی در تاریخ مردم هزاره، صفحات بی‌عدالتی و بی‌رحمی بی‌مانندی علیه آنان نیز وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را بدون احساس درد مرور کرد. آغاز این بدبختی‌ها صد سال قبل بود.

در جنگ‌های ده سالهٔ امیر عبدالرحمان (۱۸۸۸- ۱۸۹۷) علیه مردم هزاره، چه تعداد قریه‌ها ویران گردیدند، مزارع به آتش کشیده شدند و هزاران انسان کشته به‌جا ماندند و پدران و مادران ما به آلام و مصائب بی‌پایانی دچار شدند. ساکنان ارزگان و شارستان، اجرستان و مالستان، ناور و کجران، جاغوری و جغتو، دای‌فولاد و دای‌چوپان، دای‌کندی و دای‌زنگی، ورس و لعل و سرجنگل، بهسود و دای‌میرداد، بامیان و یکه‌ولنگ، شیخ‌علی و سرخ‌وپارسا و مناطق دیگر هزاره‌نشین شجاعانه مقاومت کردند. میرمحمدعظیم بیگ سه‌پای، محمدامیر بیگ ایلخانی، گلستان‌خان و سایر بزرگان هزاره از مردم خود قهرمانانه و جان‌بازانه دفاع نمودند؛ ولی نیروها نابرابر بودند.

تمام آنانی را که کوشیده بودند تا سلاح به‌دست از آزادی خود دفاع کنند، مرگ همراه با زجر و شکنجه و تمام آنانی را که اسیر گرفته شده بودند، سال‌های طولانی بردگی حقارت‌آمیز انتظار می‌کشید.

بالای کوه‌های بلند و دره‌های سرسبز هزاره‌جات، شب سایه انداخت و آب‌های شفاف دریاها با خون آلوده شد. صدای پرندگان را ندای ناله و گریهٔ مردم خفه ساخت. غم و اندوه برای مدت‌های طولانی در سرزمین پدری هزاره‌ها مستولی گشت.

امیر امان‌الله خان، این پادشاه اصلاح‌طلب و دوست بزرگ مردم هزاره، درد و رنج مردم ما را تا حدودی کاهش داد؛ اما در سال‌های بعد، یعنی در دوران رژیم‌های مستبد و خودکامه، وضع مردم هزاره مجدداً وخیم شد. این مردم بی‌خانمان و تحقیرشده به پایین‌ترین پلهٔ نردبان جامعه رانده شدند: فقر، بی‌سوادی، بی‌کاری و نابرابری اجتماعی و ملی نصیب آنان گردیدند.

حکمرانان مرتجع افغانستان به سیاست «ژینوساید» ادامه می‌دادند و مردم هزاره را بی‌رحمانه از

بین می‌بردند. جوانان هزاره که به اردو جلب می‌شدند، به مناطقی که از لحاظ اقلیمی برای کوه‌نشینان ناسازگار بود، سوق می‌گردیدند. سهم وطن‌داران هزارهٔ ما در کارهای دشوار که تا حدود زیادی پیروزی‌های رشد اقتصادی و اجتماعی کشور را تأمین می‌کرد، بزرگ است؛ ولی بعضاً به‌خاطر این امر چه قربانی‌های بیهوده را متحمل گردیدند.

محرومیت سیاسی، به‌خصوص در دوران حکومت صدراعظم محمدهاشم‌خان، غیرقابل تحمل گردید. اعمال مأمورین رژیم سلطنتی که دهقانان، پیشه‌وران و کسبه‌کاران را می‌چاپیدند، در واقعیت امر خارج از کنترول بود. در مجموع ارگان‌های دولتی در محلات، تعداد کارمندان از میان ملیت هزاره به کمتر از بیست تن شمار می‌شد.

ترور بی‌رحمانه علیه شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی مردم زحمت‌کش هزاره اعمال می‌گردید. تعداد زیادی از مبارزان جسوری که علیه ستم و خودکامگی مبارزه می‌نمودند، در سیاه‌چال‌ها افگنده شدند؛ مانند نایب‌سالار سید احمدشاه نور، غلام‌نبی خان چپه‌شاخ، ابراهیم خان گاوسوار، علامه سید اسماعیل بلخی، سید اسماعیل لولنجی، فتح‌محمد فرقه‌مشر، برات‌علی تاج و دیگران. در جنبش ضد ارتجاع سلطنتی، شخصیت آزاده‌خواه و مورخ نام‌دار مردم زحمت‌کش هزاره، فیض‌محمد کاتب، مؤلف آثار متعدد در تاریخ و فرهنگ کشور، شرکت داشت. در این رابطه با ابراز علاقه‌مندی فراوان به اطلاع می‌رسانم که در نیمهٔ دوم امسال، سمینار بین‌المللی به افتخار این دانشمند شهیر با سهم‌گیری پوهنتون کابل، آکادمی علوم ج.د.ا، وزارت امور اقوام و قبایل و کمیتهٔ دولتی فرهنگ، سازمان داده خواهد شد. این سمینار رویداد مهمی در زندگی فرهنگی مردم ما و منجمله مردم زحمت‌کش هزاره خواهد بود.

پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ثور که در کار آمادگی و سازماندهی آن فرزندان شایستهٔ مردم زحمت‌کش هزاره نیز سهم گرفتند، فصل نوینی در تاریخ وطن گشود و راه را برای گذار از عقب‌مانی قرون به شاه‌راه ترقی، دموکراسی واقعی و شکوفایی اجتماعی هموار ساخت.

اعلام برابری حقوق ملیت‌ها، اقوام و قبایل برای کشورمان از اهمیت خاصی برخوردار است؛ ولی نخستین‌گام‌ها در جهت از میان‌برداشتن نابرابری‌های تصنعی ایجادشده از جانب رژیم‌های قبلی در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خلق‌های افغانستان و تحولات مترقی انقلابی که با شور و شوق از سوی زحمت‌کشان کشور منجمله خلق تحت ستم هزاره استقبال می‌گردید، در اثر فعالیت‌های خائنانهٔ حفیظ‌الله امین که با فریب و تزویر، قدرت را در حزب و دولت غصب نموده بود، با موانع روبه‌رو گردید.

این لحظات تلخ تاریخ که جشن سرورآمیز آزادی را تیره ساخته‌اند، از یاد نخواهیم برد. شعار خائنانه و ترور خونین بی‌دلیل که توسط امین بر مردم زحمت‌کش هزاره روا داشته شد، به امر انقلاب در سرزمین هزاره‌جات نیز لطمه وارد کرد.

حزب مجرمین را به جزای شدید محکوم کرد، عوامل این گناه را برملا ساخت و راه‌های پایان‌بخشیدن به آن‌ها را جست‌وجو نمود.

وضع حساسی که در کشور به‌وجود آمده بود، از جانب دشمنان داخلی و خارجی انقلاب برای پیشبرد جنگ اعلام‌ناشده علیه حاکمیت مردمی مورد استفادهٔ سوء قرار گرفت. سال‌های زیادی است که این جنگ تحمیل‌شده با بیهودگی و بی‌رحمی خود، مردم افغانستان را فرسوده می‌سازد.

حلقات ارتجاعی ایران در تبانی با عظمت‌طالبان چینایی، شعله‌ور ساختن جنگ در هزاره‌جات را هدف خود قرار داده‌اند. آن‌ها تلاش می‌ورزند تا ولایات هزاره‌نشین را از تحت کنترول حاکمیت مردمی خارج ساخته و مانع تحقق تحولات مترقی در جهت بهبود زندگی مردم گردند.

دشمنان می‌خواهند که دسایس خویش را علیه مردم زحمت‌کش ما تحقق ببخشند. بیش از بیست گروه مسلح در قلمرو هزاره‌جات نفوذ نموده‌اند. آن‌ها سلاح و مهمات را از خارج به‌دست می‌آورند. مواد غذایی را از مردم بیچاره و بی‌گناه غارت می‌کنند. آن‌ها این اعمال خویش را تحت شعارهای مذهبی که گویا اسلام در خطر است و این خطر گویا از جانب کابل متوجه آن‌ها است، پرده‌پوشی می‌نمایند. دشمنان انقلاب تلاش می‌ورزند تا از عنعنات مردم آزادی‌دوست هزاره به‌خاطر دامن‌زدن به احساسات تجزیه‌طلبانه استفاده نمایند.

آن‌هایی که به این تبلیغات زهرآگین باور می‌نمایند، سخت اشتباه می‌کنند. آیا پدران و نیاکان ما آرزوی جنگیدن با مردمان برادر همسایهٔ خویش را داشتند؟ نه خیر، آن‌ها آرزو داشتند تا در هر خانهٔ هزاره، تاجیک و پشتون، صلح و صفا حکم‌فرما باشد. آیا شاعران و سرودخوانان ما در مورد نفرت و اختلاف خلق‌های افغانستان سروده‌های خویش را به مردم عرضه کرده‌اند؟ نه خیر، آنان دربارهٔ نیکی و عدالت‌دوستی و کمک متقابل خلق‌های ملیت‌های مختلف سروده‌اند. سال‌های سپری‌شده تجارب زیادی را به هم‌وطنان ما آموخته‌اند؛ ضد انقلاب قادر گردیده است عدهٔ زیادی از هم‌وطنان ما را فریب بدهد و به‌سوی خود جلب نماید و آنان را مجبور سازد تا وطن آبایی خویش را ترک کنند، به آنان تربیهٔ نظامی بدهند و برای ریختن خون فرزندان وطن بفرستند.

صدها هزارهٔ مهاجر و اعضای عادی باندها، بارها می‌توانستند به این امر اعتقاد حاصل نمایند که دعوت سران باندها به جنگ «مقدس» علیه حاکمیت مردمی، زمانی با نیروی بیشتر طنین افگنده

است که در جیب‌های آن‌ها دالرهای امریکایی، تومان ایرانی و روپیهٔ پاکستانی بیشتر ریخته شده است. برای بسیاری از سران ضد انقلاب جنگ به منبع ثروت‌اندوزی از طریق راه امتحان‌شدهٔ غارت مردم افغانستان مبدل شده است.

امپریالیزم بین‌المللی، در رأس امپریالیزم ایالات متحدهٔ امریکا و متحدین آن، تلاش دارند تا در برابر مشی مصالحهٔ ملی موانع ایجاد نمایند؛ بدین لحاظ، کمک امپریالیست‌ها به افراطیون منجمله «استنگرها و بلوپایپ‌ها» افزایش می‌یابند، نیروهای ارتجاعی پاکستان و ایران مانع عودت مهاجرین به کشور می‌گردند.

مصالحهٔ ملی که از جانب حزب و حاکمیت مردمی به‌طور بلاانحراف تحقق می‌یابد، باعث خشم و هراس افراطیون گردیده است. صلح برای آن‌ها حیثیت از دست‌دادن منابع هنگفت پول، مرگ سیاسی و نفرین از جانب مردم را دربردارد. در این امر، آشتی‌ناپذیری رهبران ضد انقلاب نهفته است؛ ازاین‌رو است که آن‌ها در برابر دعوت‌های صلح و توافق با رگبار مسلسل و فیر راکت‌ها جواب می‌دهند.

برادران عزیز هزاره!

رفیق نجیب، ضمن صحبت خویش حین افتتاح کار این جرگه با اهمیت و پرشکوه، درست خاطرنشان ساختند که امر مصالحهٔ ملی عبارت از امر تمام مردم افغانستان و امر هریک از ما می‌باشد. من مطمئنم که هزاره‌های باشهامت می‌توانند ضمن اتکا به کمک‌های همه‌جانبهٔ حاکمیت مردمی، در مدت زمان کوتاهی ولایات خود و تمام هزاره‌جات را به «منطقهٔ صلح» مبدل می‌سازند و به خون‌ریزی از جانب متعصبین خاتمه می‌دهند. حکومت آماده است تا با نمایندگان شما موافقت‌نامه‌های خاصی را در زمینه به امضا برساند.

اعضای عادی باندها، مدت‌ها قبل، از طرز زندگی در مغاره‌ها خسته شده‌اند و آرزوی زندگی و کار صلح‌آمیز را دارند. ایدهٔ مصالحهٔ ملی بر طبق طبع خاطر آن‌ها است؛ ولی اطاعت کورکورانه از سران باندها هنوز آنان را در صفوف آن‌ها نگه داشته است.

از شما دوستان و برادران محترم تقاضا می‌گردد تا جسورانه صحبت‌های مستقیم و علنی را با آن‌ها آغاز نمایید. در مورد سیاست جدید حاکمیت مردمی، در مورد تضمین‌های دولت مردمی به آن‌هایی که سلاح بر زمین گذاشته‌اند، حرف بزنید. قطعات و جزوتام‌های اردوی افغانستان و اتحاد شوروی از هزاره‌جات بیرون کشیده شده‌اند. اکنون باندها صرف با اهالی صلح‌دوست می‌جنگند. به آن‌ها توضیح بدهید که هزاره‌ها خود صاحب و مالک سرزمین خویش‌اند، جنگ برای چه و برای که ضرور

است؟ حاکمیت مردمی به‌شما حق ایجاد ارگان‌های محلی ادارهٔ خودی را داده است. گروه‌های اپوزیسیون را در کار این ارگان‌ها بر اساس شرایط ائتلاف جلب نمایید. این اصل در تمام سطوح تا سرحد معاونین والیان و یا خود والیان رعایت خواهد گردید.

اگر حرف‌های خردمندانه، وجدان و حقیقت، قلب‌های اعضای گروه‌های مسلح را به تپش وا ندارند، برای امنیت کانون‌های خانوادگی‌تان خود تدابیر اتخاذ نمایید. غندها، کندک‌ها و مفرزه‌های دفاع خودی را تشکیل دهید، راه‌ها و قریه‌ها را تحت مراقبت خود قرار بدهید، به افراطیون جواب دندان‌شکن و ضربات کوبنده وارد آورید. ما شما را از لحاظ تمام مواد ضروری مانند سلاح، مهمات، لباس و مواد غذایی تأمین خواهیم کرد.

به‌زودی پس از حل مسئلهٔ اساسی امروزه، یعنی مسئلهٔ صلح، ما می‌توانیم به کار صلح‌آمیز در جهت رشد اجتماعی و اقتصادی هزاره‌جات بپردازیم. بنا بر بی‌اعتنایی‌ها و برخورد تبعیض‌آمیز رژیم‌های مستبد گذشته، حتی یکی از نیازمندهای مردم هزاره را برآورده نساخته و حتی یک مؤسسهٔ صنعتی را در هزاره‌جات اعمار نکرده‌اند؛ در حالی‌که نظر متخصصین مبنی بر آن بود که در هزاره‌جات تمام شرایط لازم برای رشد اقتصاد معاصر و هم‌چنان به قدر کافی ذخایر طبیعی منابع آب و نیروی کار وجود دارد.

طبیعت خشن و ناکافی‌بودن زمین‌های مساعد برای زراعت در مناطق دشوار کوهستانی را می‌توان به حیث دلیل جغرافیایی برای عقب‌مانی اقتصادی این منطقه به‌شمار آورد؛ ولی نباید فراموش کرد که وضع جغرافیایی در وجود دهقانان، مال‌داران و پیشه‌وران، خصوصیت عالی زحمت‌کش بی‌مانندی را پرورده است. به‌خاطر می‌آوریم که مردم زحمت‌کش هزاره استادان توانای زراعت در ارتفاعات بلند کوه‌ها و استادان صنایع دستی‌اند.

ما مطمئن هستیم کمک جدی اقتصادی که در شرایط مساعد از جانب دولت مبذول می‌گردد، سیمای این منطقهٔ باستانی را به سرعت دگرگون خواهد ساخت. رشد صنعت و منجمله استخراج معادن در ولایات هزاره‌نشین، ممکن و ضروری است و من با احساس مسئولیت اعلام می‌دارم که حزب و حکومت فقط به مجرد مساعدت شرایط، بذل کمک در این عرصه را یکی از وظایف درجه‌اول می‌شمارند.

مسائل احیای تجارت، تأمین مواد خام برای پیشه‌وران، صنعت‌گران و بازاریابی برای محصولات آن‌ها، احداث راه‌های مواصلاتی و میدان‌های هوایی، خواهان توجه به‌خصوص است. در عین زمان مواظبت از رشد زراعت و زمین‌داری و مال‌داری ضروری می‌باشد. همین اکنون امکانات

برای اصلاح و توسعهٔ سیستم‌های آبیاری، رساندن کمک؛ از قبیل کود کیمیایی، تخم‌های بذری و ادویهٔ ضد آفات زراعتی، رشد و وقایهٔ حیوانات نسلی و انجام خدمات وترنری امکان‌پذیر است. ما آماده هستیم تا اموال متنوع صنعتی مصرفی بلاعوض از کمک‌های بزرگ و سخاوت‌مندانهٔ دوست بزرگ مردم افغانستان، اتحاد شوروی، را به دسترس شما قرار بدهیم. همهٔ این مسائل با درنظرداشت پیشنهادات مشخص ارائه‌شده از جانب شما خواهان بررسی جدی می‌باشد.

در ولایات هزاره‌نشین، عقب‌مانی اقتصادی با عقب‌مانی فرهنگی همراه می‌باشد. در هزاره‌جات عملاً مراکز شهری، مکاتب و مؤسسات طبی وجود ندارند. سطح پایین سواد و عدم موجودیت وسایل و امکانات، مانع رشد فرهنگ سنتی مردم زحمت‌کش هزاره گردیده است. متأسفانه نسل‌هایی از جوانان هزاره بی‌سواد باقی مانده‌اند!

اکنون از برکت انقلاب که برابری تمام ملیت‌ها را اعلام داشته است، ما آماده هستیم تا شعار صلح و برادری را تحقق بخشیم. امروز این شعار را همگان بر زبان می‌آورند که: «کودکان باید درس بخوانند.» ما در نظر داریم که در هر ده و قریه مکاتب و مدارس را اعمار نماییم. هم‌چنان برای جوانان ملیت هزاره نیز شرایط تحصیلی را در داخل و خارج کشور فراهم خواهیم ساخت؛ ولی شما خود به این امر کمک نمایید.

حاکمیت مردمی که وظیفهٔ مبارزهٔ قاطع با عقب‌مانی را در مقابل خویش قرار داده است، آماده است تا منابع هنگفتی را برای اعمار پروژه‌های اجتماعی و فرهنگی در هزاره‌جات به مصرف برساند. ما آرزو داریم که مردم زحمت‌کش و کوشان هزاره به جامعه هزاران فیض‌محمد کاتب، برات‌علی تاج و سایر شخصیت‌های مبتکر و با استعداد نوین را تقدیم نمایند.

ما می‌خواهیم که در تمام قلمرو ولایات و السؤالی‌های هزاره‌نشین، مؤسسات طبی و قبل از همه پلی‌کلینیک‌های تداوی اطفال افتتاح کردند. ما آرزو داریم تا کارها و افتخارات مردم زحمت‌کش هزاره در صفحات روزنامه‌ها و جراید، رساله‌ها، کتب و مجلات و از طریق رادیو و تلویزیون محلی و مرکزی انعکاس یابند.

ما می‌خواهیم که سایر ملیت‌ها و اقوام کشور را با موسیقی فولکلوریک هزاره، هنر رسامی و نقاشی و سایر هنرهای شکوفان‌شدهٔ آن‌ها آشنا سازیم.

مردم زحمت‌کش هزاره باید از فرهنگ و میراث‌های فرهنگی خویش آگاهی داشته و آن را دوست بدارند. فعالیت روشنگران را ارزش قایل شده و از تجارب رهبران قهرمان خویش در امر مبارزه در راه آزادی و انقلاب استفاده نمایند. بخش اعظم مردم زحمت‌کش هزاره پیرو فقه جعفری‌اند. رژیم‌های

ضد مردمی قبلی این حقیقت را نادیده می‌گرفتند و تلاش می‌ورزیدند تا شیعه‌ها و سنی‌ها را مغایر اصول اسلامی که مسلمانان را به درک متقابل دعوت می‌نماید، علیه یکدیگر قرار دهند.

ما آماده هستیم تا در کشور مراکز عالی آموزش روحانیون شیعه، اعم از شیعهٔ اثناعشری و اسماعیلی، را سازمان بدهیم. ما آماده هستیم تا نمایندگی مردم هزاره را در وزارت شئون اسلامی، اوقاف و شورای عالی علما و روحانیون ج.د.ا. توسعه بخشیم و شرایط برای شرکت علمای دینی و شرعی مردم هزاره را در عرصهٔ تحقیقات علوم و فرهنگ اسلامی ایجاد نماییم. ما به شما برادران وعده می‌دهیم که به‌نام خداوند (ج) و آموزگار بزرگ‌مان حضرت محمد (ص) همهٔ این کارها به‌زودترین فرصت انجام خواهند یافت.

اخیراً بیش از چهل میلیون افغانی در کار اعمار و ترمیم چهار تکیه‌خانه و جماعت‌خانه به مصرف رسیده است و چهل میلیون افغانی دیگر برای زائرین کربلا کمک گردیده است. ما کمک به اهالی ولایات هزاره‌نشین را افزایش خواهیم بخشید؛ اما ما منتظر درک و پشتیبانی شما هستیم. ما منتظریم تا از طریق مساعی مشترک مسلمانان شیعه در سرزمین هزاره‌جات امر صلح پیروز گردد.

سیستم قبلی ادارهٔ ملکی در هزاره‌جات که از جانب رژیم‌های استبدادی ایجاد شده بود، دارای خصلت شدیداً تبعیضی بوده و نابرابری سیاسی مردم هزاره را مسجل می‌ساخت. مردم هزاره امکان نداشتند تا نمایندگان انتخابی خود را به ارگان‌های عالی قدرت تقنینی و اجرایی معرفی نمایند و مسائل زندگی داخلی خود را مستقلانه حل کنند. آنان تقسیمات اداری منطقه‌ای، خصوصیات جغرافیایی و تاریخی ملی هزاره‌ها را در نظر نمی‌گرفتند.

حاکمیت مردمی مصمم است تا تمام بی‌عدالتی‌ها را در این عرصه از بین ببرد. قانون اساسی جدید کشور که بحث و ابراز نظر پیرامون طرح آن جریان دارد، در نظر خواهد گرفت تا حاکمیت واقعی مردم و تساوی حقوق را در تمام سطوح دستگاه دولتی تأمین کند. با درنظرداشت تقاضای‌های متعدد نمایندگان مردم، ساحهٔ ولایت هزاره‌نشین تجدید نظر گردیده و ولایات جدید که اهالی بیشتر آن‌ها را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند، ایجاد خواهند شد. در این ولایات، شما قادر خواهید بود تا مسائل خود را بر اساس خودگردانی دموکراتیک حل و فصل نمایید.

ما می‌دانیم که تعداد هزاره‌هایی که در ارگان‌های رهبری‌کنندهٔ دولتی و منجمله به وزارت‌های دفاع، امور داخله و امور خارجه کار می‌کنند، خیلی کم هستند؛ ولی ما گام‌های معینی را برای احیای عدالت در این زمینه نیز برخواهیم داشت. هم‌چنان ایجاد نمایندگی ملیت هزاره در شورای وزیران ج.د.ا در نظر گرفته شده است که این امر حل بسیاری مسائل اقتصادی و اجتماعی را آسان خواهد ساخت.

می‌خواهم دربارهٔ هزاره‌های شهرنشین صحبت نمایم. آنان از لحاظ تعداد خانواده‌ها به صدها هزار نفر می‌رسند. این، مفرزهٔ بزرگ مردم زحمت‌کش هزاره است. بدون آن‌ها ناممکن است که زندگی کابل و سایر شهرهای بزرگ کشور را تصور نمود. هزاره‌های شهرنشین اکثراً کارهای سنگین کم‌مزد و کم‌عاید را انجام می‌دهند؛ ولی درست خواهد بود بگوییم که از میان آنان تعداد زیادی از استادان، داکتران، انجنیران، دانشمندان و کارمندان دولتی برخاسته‌اند.

شورای مرکزی ملیت هزاره کار بزرگی را در میان آنان به پیش می‌برد؛ ولی دیگر برای شرایط امروزه کافی نیست و باید تشدید و توسعه یابد.

ما از هزاره‌های شهرنشین دعوت به‌عمل می‌آوریم تا سازمان‌های اتحادیه‌های صنفی جوانان و فرهنگ تنویری را رشد بدهند و مفرزه‌های دفاع خودی را ایجاد نمایند و به امر مصالحهٔ ملی کمک کنند. کمیته‌های حزبی از شما در این مورد پشتیبانی می‌نمایند.

دوستان عزیز! برای شما معلوم است که چند روز قبل، مرحلهٔ چهارم دور هفتم مذاکرات بین افغانستان و پاکستان در ژنیو [ژنو] خاتمه یافت. امیدواریم که جمهوری اسلامی ایران بر موضع‌گیری خویش نسبت به اوضاع اطراف افغانستان تجدید نظر نماید. عملاً سیاست مصالحهٔ ملی به تمام جهانیان ثابت کرده است که این سیاست اسلامی است. این سیاست از پشتیبانی بزرگ مردم برخوردار می‌باشد. مصالحه به‌خاطر قطع خون‌ریزی و برادرکشی پیش برده می‌شود. اصول سیاست مصالحهٔ ملی با احکام انسان‌دوستانهٔ قرآن کریم مطابقت دارد.

برای آنانی که وطن خویش و مردم خویش را دوست دارند، برای آنانی که به‌خاطر آرامش مردم و شکوفایی وطن می‌اندیشند، مصالحه نخستین آرزومندی است.

در این روزها، چهل‌ودومین اسامبلهٔ عمومی سازمان ملل‌متحد به کار خویش آغاز کرده است. اسامبله جهات مهم سیاست جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. پیشنهادات جدید رهبری اتحاد شوروی به‌خاطر ایجاد سیستم امنیت بین‌المللی قابل قبول برای همه که در مقالهٔ رفیق «میخائیل سرگیووچ گرباچف»، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، تحت عنوان «تضمین واقعی امنیت جهان» انعکاس یافته است، در مرکز توجه جهانیان قرار دارد.

تدابیر پیش‌بینی‌شده از جانب اتحاد شوروی عبارت از سهم بزرگ در امر صلح، گواه پیگیری در سیاست خارجی صلح‌جویانهٔ آن نمونهٔ مثال طرز تفکر نوین سیاسی می‌باشد که بر پایهٔ تجزیه و تحلیل عینی اوضاع بین‌المللی ارائه گردیده است.

بارها است که جهانیان به صادقانه‌بودن مساعی جانب اتحاد شوروی به‌خاطر قطع مسابقات

تسلیحاتی و ایجاد جهان فاقد سلاح هسته‌ای، برقراری مناسبات با سایر دولت‌ها بر اساس برابری حقوق و بر طبق منشور سازمان ملل‌متحد، با روحیهٔ مناسبات همسایگی نیک و همکاری‌های متقابل اعتقاد حاصل نموده‌اند. ما از مساعی صلح‌جویانهٔ رهبری اتحاد شوروی پشتیبانی می‌نماییم.

برادارن هزاره!

در تاریخ کشور ما تا کنون به این پیمانه مواظبت نسبت به سرنوشت مردم هزاره ابراز نگردیده است و هیچ دولتی تا اکنون این چنین صحبت آزاد، دموکراتیک و با احساس مسئولیت واقعی را با شما انجام نداده بود. ما ابلاغ می‌نماییم تمام تعهداتی را که حاکمیت مردمی به عهده گرفته است، به مجرد این‌که اندیشه‌های مصالحهٔ ملی به قلوب مردم هزاره راه یابد و در زندگی آنان مجسم گردد و کوه‌ها و دره‌های هزاره‌جات را تسخیر کند، بدون تأخیر عملی خواهند شد.

برادران!

بیایید علیه طبیعت خشن، علیه فقر و بی‌سوادی، علیه تمام بدبختی‌هایی که تا اکنون دامن‌گیر مردم بوده‌اند، مبارزه نماییم و به جنگ و برادرکشی خاتمه بخشیم.

نوعروسان را بیوه‌دیدن، تازه‌جوانان برومند را غرقه در خون مشاهده‌کردن، همواره توجه و فریادشنیدن، مردم در انتظار مرگ‌نشستن و شب و روز در اضطراب‌زیستن، چه‌قدر دردآور است. سال‌های سال از زن و فرزند، مادر و پدر، خواهر و برادر دور بودن، بی‌وطن و دور از وطن زندگی‌کردن چه‌قدر رنج‌آور است. آلهٔ دست دشمنان سرزمین خویش قرار گرفتن و فریب خودفروختگان ضد ترقی و ضد انسانیت را خوردن، چه‌قدر دردانگیز و رنج‌دهنده است.

و اما زندگی در صلح و دوستی، برادری و برابری و کار به نفع همدیگر چه‌قدر مسرت‌بخش است. خصوصیت خصومت و کینه‌توزی را کنار گذاشتن، همدیگر را شناختن، حقیقت را درک‌کردن و برای همه خوشبختی خواستن، آرزوی ما است و این آرزو حدود و ثغوری ندارد. بیایید راه برقراری صلح و تحقق این آرزوها را دریابیم. مسائل اقتصادی و اجتماعی را حل و فصل نماییم و راه خوشبخت زندگی‌کردن را بیاموزیم.

صلح یگانه راه برای زندگی سعادت‌مند هر انسان زحمت‌کش هزاره در میان خانوادهٔ برادرانهٔ خلق‌های مساوی‌الحقوق افغانستان است. صلح یگانه راه برای ترقی و شکوفایی هزاره‌جات است. صلح یگانه راه برای پیروزی انقلاب ما و پیروزی نهایی داعیهٔ آزادی عدالت و برادری است.

پیروز باد صلح در هزاره‌جات و در تمام افغانستان!

ملاقات در فضای دوستانه[1]

رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عصر دیروز در مقر کمیتهٔ مرکزی حزب با اعضای هیأت‌رئیسهٔ جرگهٔ سراسری ملیت هزاره ملاقات نموده و در فضای دوستانه و صمیمانه، روی یک سلسله موضوعات مربوط به زندگی ملیت هزاره با آن‌ها صبحت نمودند.

رفیق نجیب طی این ملاقات، در حالی‌که رفیق سلطان‌علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و رئیس شورای وزیران ج.د.ا نیز شرکت داشت، گفتند: «برای ما جای خوشی است که ما خود را در میان بهترین نمایندگان ملیت برادر هزاره که در عین حال برای تدویر اولین جرگهٔ سرتاسری به حیث هیأت‌رئیسهٔ این جرگه انتخاب شده‌اند، می‌بینم.»

رفیق نجیب ضمن اظهار تبریک به مناسبت تدویر اولین جرگهٔ سراسری ملیت هزاره گفتند: «ما به صراحت می‌گوییم که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، جمعی از انسان‌های متحد و معتقد به نظریات و عقاید خیرخواهانهٔ خدمت به مردم افغانستان است. عقیدهٔ این حزب بر آن است که قبل از همه و بیشتر از همه، باید در خدمت مردم زحمت‌کش قرار داشته باشد و ما به جرئت و افتخار می‌توانیم بگوییم که مردم هزاره از جمله زحمت‌کش‌ترین و پرکارترین مردم کشور ما در کنار سایر ملیت‌های برادر قرار دارد؛ بنابراین، وظیفهٔ حزب و دولت است تا به‌خاطر رفاه و سعادت زحمت‌کشان در عرصهٔ تأمین حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردمان، به‌خصوص ملیت هزاره، مبارزه کند.»

رفیق نجیب علاوه کردند: «به این ترتیب، ما افتخار این را داریم که در طول تاریخ افغانستان، برای اولین‌بار، چنین مجمع عمومی کبیر و بزرگ و متحد خلق‌های برادر هزاره را تدویر می‌کنیم.»

در ختم صحبت رفیق نجیب، دکتور عبدالواحد سرابی، وزیر مشاور و نائب‌رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره در امور اقتصادی، به نمایندگی از هیأت‌رئیسهٔ جرگهٔ سراسری ملیت هزاره صبحت نموده، ضمن اظهار قدردانی از توجهات رهبری حزب و دولت نسبت به این ملیت، وعده داد که در راه برآورده‌شدن اهداف حزب و دولت و تحقق مشی انسانی و اسلامی مصالحهٔ ملی و آبادی میهن عزیز مانند یک مشت پولادین کار و مبارزه می‌کند.

---

۱. باختر، «ملاقات در فضای دوستانه»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۱۳۶۶.

پیام‌های جرگهٔ سراسری ملیت هزاره[1] به سازمان کنفرانس اسلامی

وَافْعَلُوْا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ (۷۷) (سورةالحج)

به سازمان کنفرانس اسلامی!

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به شما و از طریق شما به تمام کشورهای اسلامی و مردم مسلمان جهان به اساس اخوت اسلامی مراجعه می‌کنیم.

برادران مسلمان!

شما آگاهی دارید که مدت نه سال است جنگ تحمیلی در افغانستان، هستی مادی و معنوی ما را به نابودی کشانیده و خانواده‌های افغان در آتش این جنگ بیهوده می‌سوزند. اکنون نفرت از جنگ سراپای جامعهٔ ما را عمیقاً فراگرفته و مردم نتایج هستی‌سوز آن را در تمام عرصه‌های زندگی خود احساس می‌کنند؛ بنابراین، صلح نیاز مبرم و خواست مرحلهٔ کنونی کشور ما است.

مشایخ و علمای دینی به اساس این خواست، در صدد شدند تا جلو چنین جنگ خانمان‌سوز را بگیرند؛ بنابراین، علمای کرام اسلامی در افغانستان، در سومین کنفرانس سراسری خویش، از حاکمیت مردمی تقاضا به‌عمل آوردند تا پیشنهاد علما و روحانیون را مبنی بر تأمین صلح تحت بررسی قرار دهند. حاکمیت مردمی پیشنهاد علما و روحانیون را بررسی و آن را در مشی مصالحهٔ ملی تنظیم و در ماه جدی ۱۳۶۵ رسماً اعلان کرد که تطبیق آن جریان دارد.

بر اساس این مشی انسان‌دوستانه، آتش‌بست یک‌جانبه اعلان گردیده و دوباره تمدید یافت. این اقدام مورد حمایه و پشتیبانی عمیق مردم ما قرار گرفته و ثمرات آن به‌صورت متداوم افزایش می‌یابد؛ زیرا علی‌الرغم توطئه‌ها و ایجاد موانع در راه تحقق مصالحهٔ ملی از جانب نیروهای طرف‌دار جنگ، دستاوردهای قابل ملاحظه به نفع صلح در کشور ما به‌وجود آمده‌اند.

تا حال در حدود بیش از هشتادوسه‌هزار هم‌وطنان مهاجر به وطن خویش عودت نموده، به تعداد

---

۱. «پیام‌های جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به سازمان کنفرانس اسلامی»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۶.

اضافه از بیست‌وپنج هزار مخالف مسلح از جنگ و مسلمان‌کشی دست کشیده و به‌خاطر تأمین صلح سراسری فعالانه مبارزه می‌نمایند. اضافه از شش‌هزار زندانی از حبس رها گردیدند. هم اکنون با بیشتر از صدگروه مخالف، پروتکل‌های آتش‌بست امضا گردیده و مذاکرهٔ سازنده جریان دارد. به‌خاطر ایجاد یک حکومت ائتلافی، بیست‌وهفت مقام عالی دولتی به سطح وزارت و فوق آن برای جانب مخالف پیشنهاد شده است.

همین اکنون ده‌ها منطقه و عده‌ای از ولایات کشور توسط آنانی اداره می‌گردند که بعد از اعلام مشی مصالحهٔ ملی، سلاح بر زمین نهاده و در پروسهٔ مصالحه پیوسته‌اند. در کمیسیون مصالحهٔ ملی تعدادی از نمایندگان با اعتبار مخالفین عضویت حاصل نموده‌اند و این جریان با صداقت کامل و موفقانه پیش می‌رود.

برادران مسلمان!

می‌خواهیم به‌شما برادارن اسلامی یادآور شویم که افغانستان از جمله کشورهای اسلامی است که فرهنگ اسلامی توسط رجال برجستهٔ این مرز و بوم غنا یافته، تکامل نموده و در عده‌ای از کشورهای مربوط به جهان اسلامی پخش گردیده و پس از انقلاب ملی و دموکراتیک ثور، زمینهٔ رشد آن بهتر مهیا گردیده است؛ به‌طور نمونه: وزارت شئون اسلامی و اوقاف شورای عالی علما و روحانیون، مرکز تحقیقات علوم اسلامی و نشر جریدهٔ ارشاد اسلامی، دستاوردهای انقلاب ملی- دموکراتیک است که در خدمت مردم مسلمان ما قرار دارد. علاوه بر این، ده مدرسهٔ عالی دینی، ده مدرسهٔ دارالحفاظ و فاکولتهٔ شرعیات به‌صورت رسمی از جانب دولت تمویل می‌گردد. در این مؤسسات، کادرهای علمی اسلامی تربیه و به جامعهٔ مسلمان افغانستان تقدیم می‌گردند.

برای نخستین‌بار در تاریخ کشور ما، دولت، امامان مساجد و سایر خدام مذهبی را کمک و تمویل می‌نماید. هم اکنون به تعداد شانزده‌هزار عالم دینی و ملاامامان و سایر خدام دینی از این امتیازات استفاده می‌نمایند. یازده تن از برجسته‌ترین علمای کرام در شورای انقلابی، این عالی‌ترین مقام دولتی کشور، عضویت دارند و در تمام کمیسیون‌های مصالحهٔ ملی و کمیساری‌های نظامی، نمایندگان برجستهٔ علمای دینی ایفای وظیفه می‌نمایند. قانون اساسی آیندهٔ کشور ما طرح به معرض نظرخواهی مردم قرار داده شده است. مادهٔ دوم این قانون دربارهٔ دین مقدس اسلام تصریح می‌کند: «دین افغانستان، دین مقدس اسلام است.»

این‌که گویا در افغانستان دین در خطر است، افترای محض است که از جانب دشمنان اسلام و دشمنان افغانستان طرح گردیده است. چنین افترا را آن‌هایی نشخوار می‌کنند که علیه مردمان

فلسطین، لبنان، لیبیا، ایران، عراق و غیره کشورهای اسلامی دست به توطئه زده و مسلمان‌کشی را تشویق می‌نمایند. ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری به این امر معتقد هستیم که حامی و حافظ دین مقدس اسلام، خداوند تبارک و تعالی بوده و است. انتظار ما از شما برادران اسلامی این است که در جریان تحقق صلح و قطع جنگ و برادرکشی با مردم افغانستان هم‌صدا شوید. محافل جنگ‌طلب را وادار سازید که بیش از این به آتش جنگ و برادرکشی دامن نزنند تا باشد که موافق به حکم خداوند در کشور ما و تمام کشورهای اسلامی صلح برقرار گردد. تمام توجه نیروی مسلمان جهان علیه دشمن مشترک ما، یعنی امپریالیزم و صهیونیزم، متوجه گردد.

و من الله توفیق

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

به سرمنشی ملل‌متحد[1]

آقای جلالت‌مآب «ژوایر پریز دیکور پلار»!

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که در مناطق وسیع مرکزی جمهوری دموکراتیک افغانستان ساکن هستیم، به‌شما جلالت‌مآب محترم که از مقام سرمنشی سازمان ملل‌متحد در حفظ و تحکیم صلح و امنیت بین‌المللی نقش پراهیمت و قاطعی را ایفا می‌کنید، بهترین تمنیات صمیمانهٔ خود را ابراز می‌داریم.

ما نمایندگان ملیت هزاره در کابل، پایتخت جمهوری دموکراتیک افغانستان، به‌خاطر تحقق مشی مصالحهٔ ملی و تأمین صلح و قطع جنگ و برادرکشی در کشور، جرگهٔ سراسری خویش را دایر نمودیم. جرگه‌ای که از تاریخ ۱۳۶۶/۶/۲۹ تا تاریخ ۱۳۶۶/۶/۳۰ دوام یافت، موضوعات مهم و سرنوشت‌ساز مربوط به ملیت هزاره را در فضای آزاد و دموکراتیک مورد غور قرار داد. جرگه بیانیهٔ اساسی و قطع‌نامه‌ای را که در امر تحقق مشی مصالحهٔ ملی و تأمین تساوی حقوق ملیت هزاره با دیگر ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن جمهوری دموکراتیک افغانستان نقش ارزنده خواهد داشت، به توافق کامل به تصویب رسانید. هزاره‌ها، مردم دارای استعداد عالی، ذکاوت سرشار، تحمل مهارت طبیعی برای کار، زحمت و ایجاد محیط مساعد زندگی می‌باشند؛ اما بنا بر وجود شرایط نامساعد محیطی و نظام ستمگر سلطنت فئودالی، که در برابر ایشان تبعیض و استبداد را اعمال می‌کردند، از رشد طبیعی و نورمال عقب نگه داشته شده بودند و مورد تحقیر ملی قرار گرفته بودند. پس از

۱. «به سرمنشی ملل‌متحد»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۶.

پیروزی انقلاب اپریل ۱۹۷۸، حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بر اساس برنامه و اهداف خویش با وجود همهٔ موانع ناشی از جنگ اعلام‌ناشدهٔ امپریالیستی، پیوسته سعی می‌کند تا به‌عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی که میراث سنگین رژیم‌های گذشته است، پایان بخشد و زمینهٔ تأمین تساوی حقوق همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور و منجمله ملیت هزاره را هرچه بیشتر فراهم سازد. جرگهٔ سراسری ملیت هزاره باورمند است که اهداف مردمی حزب و دولت ما، به‌خصوص در رابطه به تأمین حقوق مساوی ملیت هزاره با سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل در جمهوری دموکراتیک افغانستان، تنها در شرایط صلح امکان‌پذیر است.

مشی مصالحهٔ ملی که به ابتکار حزب و دولت انقلابی ما جهت قطع جنگ، برادرکشی و تأمین صلح سراسری طرح گردیده است، پاسخ‌گوی آرمان‌های عمیق دیرین خلق افغانستان می‌باشد. خلق کشور ما دیگر از جنگ تحمیلی خسته شده و علیه آن عمیقاً نفرت دارند. مردمان افغانستان و از جمله ملیت هزاره، از مشی مصالحهٔ ملی به‌مثابهٔ یگانه آلترناتیف در برابر این جنگ تحمیلی قاطعانه حمایت نموده و به‌خاطر تحقق آن متحدانه می‌رزمند. متأسفانه امپریالیزم بین‌المللی، در رأس ایالات متحدهٔ امریکا، در تبانی با متحدین منطقه‌ای خویش، نه‌تنها در برابر روند موفقیت‌آمیز مشی مصالحهٔ ملی موانع ایجاد می‌نماید؛ بلکه با دادن سلاح‌های مرگبار، به‌شمول راکت‌های «استنگر» و «بلوپایپ» به نیروهای افراطی، جنگ اعلام‌ناشده علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان را بیشتر تشدید نموده‌اند؛ چنان‌چه جلالت‌مآب شما اطلاع دارید که تا کنون چندین فروند طیارهٔ مسافربری توسط همین سلاح‌ها سقوط داده شده و موجب قتل ده‌ها هم‌وطن بی‌گناه ما شامل زنان و اطفال گردید.

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره یقین داریم که حل مسائل اطراف افغانستان از طریق مذاکرات سیاسی میسر است. ما همهٔ مانورهای توطنه‌آمیز را به‌خاطر ایجاد رخنه یا بن‌بست در پروسهٔ حل و فصل اوضاع اطراف افغانستان، شدید محکوم کرده، از حکومت‌های پاکستان و ایران می‌طلبیم تا هرچه زودتر در برابر انعطاف‌ها و پیشنهادات واقع‌بینانهٔ جانب افغانی در مذاکرات ژنیو از خود عکس‌العمل سازنده نشان داده و در یک توافق‌نامهٔ پراعتبار و تضمین‌شده، متعهد به قطع تمام انواع مداخلات و عدم تکرار آن گردند.

اشتراک‌کنندگان این جرگه پشتیبانی و حمایت کامل خویش را از پیشنهادات و موضع‌گیری واقع‌بینانه و منعطف ج.د.ا در مذاکرات ژنیو با قاطعیت ابلاغ می‌نمایند. ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به نقش حل مسائل اطراف افغانستان از مجاری سازمان ملل‌متحد نقش

ارزنده‌ای قایل هستیم. حل سیاسی مسائل اطراف افغانستان در تحکیم صلح در کشور ما و منطقه کمک نموده و به‌خصوص خلق افغانستان امکان آن را می‌یابند تا کشور خویش را در شرایط صلح، ترقی و شکوفانی ببینند.

از جانب محترم شما خواهش‌مندیم تا این مسئله را به اطلاع حکومت‌های عضو سازمان ملل متحد رسانیده، آن را به حیث سند رسمی ملل متحد درج نمایید.

نمایندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

۲۹ سنبله ۱۳۶۶ کابل - افغانستان

به «رابرت موگابی»، رئیس جنبش عدم انسلاک

جلالت‌مآب محترم، رابرت موگابی، رئیس جنبش عدم انسلاک!

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به شما جلالت‌مآب محترم که در مقام ریاست جنبش کشورهای غیرمنسلک مبارزه را به‌خاطر صلح، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، قطع مسابقات تسلیحاتی و تلاش در راه ترقی و سعادت انسان‌ها رهبری می‌نمایید، مراجعه می‌نماییم.

آن طوری‌که جلالت‌مآب شما آگاهی دارند، در کشور عزیز ما ج.د.ا یک سلسله رویدادها و انکشافات مثبت تاریخی در حال تحقق است. دولت افغانستان مشی مصالحهٔ ملی را اعلان نموده و آن را صادقانه تحقق می‌بخشد. در پرتو این مشی، تاکنون قانون اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب با برخورد نوین نسبت به این مسئله، قانون احزاب و قانون مکلفیت عسکری نافذ گردیده است. طرح قانون اساسی با محتوای عمیقاً دموکراتیک آن به دموکراتیک‌ترین شیوه در معرض نظرخواهی مردم قرار داده شده است.

آتش‌بست یک‌جانبه از جانب دولت مردمی برای شش ماه اعلان و این‌که برای شش ماه دیگر تمدید گردیده است. حکومت ائتلافی طرح واگذاری بیست‌وهفت مقام دولتی در سطح وزارت و ما فوق آن به نیروهای مخالف پیشنهاد گردیده است. هم اکنون در تعدادی از ولایات، السؤالی‌ها و علاقه‌داری‌ها، حکومت‌های محلی ائتلافی به‌وجود آمده‌اند. شش‌هزار تن از مخالفین سابق در کمیسیون‌های مصالحهٔ ملی ثبت نام کرده‌اند، اینک در کنار وطن‌پرستان افغانستان به‌خاطر قطع جنگ و خون‌ریزی مبارزه می‌نمایند. تا کنون بیش از بیست‌وپنج هزار از مخالفین سلاح به زمین گذاشته و علی‌الرغم ایجاد موانع از جانب حکومت‌های پاکستان و ایران، افغان‌های فراری دوباره به وطن عودت نموده‌اند. مردم افغانستان با شور و شوق در احیای مجدد و اعمار سرک‌ها، عمارات، فابریکات و بندها سهم می‌گیرند.

این حقایق نشان‌دهندهٔ آن است که مردم ما می‌خواهد به ندای مادروطن لبیک بگویند و به غرض اعمار افغانستان پیشرفته و شکوفا، یکپارچه و متحد عمل نموده و در فضای صلح، آرامش و امنیت زندگی کنند؛ اما نیروهای امپریالیستی، در رأس امپریالیزم ایالات متحدهٔ امریکا، هنوز هم می‌خواهد جنگ خونین را در وطن ما (تا کشته‌شدن آخرین افغان) ادامه داده و آن را پیوسته با صرف میلیاردها دالر و تجهیزات، متعصب‌ترین بخش ضد انقلاب را با سلاح‌های مرگبار حتی مرمی‌های استینگر و بلوپایپ تمویل نماید.

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره با اعتقاد عمیق به حقانیت مشی مصالحهٔ ملی، در حالی‌که دفاع و پشتیبانی عام و تام خود را از این مشی ابلاغ می‌نماییم، از جلالت‌مآب شما تقاضا می‌نماییم تا در تحقق این خواست عادلانه، مردم و دولت ما را یاری رسانیده و برگردانندگان و تمویل‌کنندگان جنگ اعلام‌ناشدهٔ امپریالیستی علیه کشور ما فشار آورید تا باشد که دست تجاوزگر آن‌ها از کشور انقلابی ما کوتاه گردد.

برای جلالت‌مآب شما صحت و موفقیت آرزو می‌نماییم.

اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

کابل، ۲۰ نوامبر ۱۹۸۷

نامهٔ عنوانی آیت‌الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحیم

مرجع بزرگوار، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی!

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره با درک از مقام رفیع شما در میان مردم مستضعف ایران و جهان و با توجه به این امر که علما ورثهٔ انبیاء علیهم‌السلام هستند، با کمال احترام و اعتقاد اخوت اسلامی به شما و از طریق شما به مردم نجیب ایران که با ما دارای مرز، فرهنگ و ثقافت، عقاید دینی و مفاخر مشترک تاریخی هستند، مراجعه می‌کنیم.

مرجع عالی‌قدر!

شما آگاهی دارید که در کشور اسلامی افغانستان مدت نه سال است که در اثر جنگ تحمیلی، مسلمان خون مسلمان را می‌ریزانند. با این جنگ بیهوده اطفال یتیم می‌شوند و زنان بیوه، پدران و مادران در سوگ فرزندان‌شان می‌نشینند. در این مدت، میلیاردها افغانی خساره به اقتصاد ملی کشور ما وارد گردیده است؛ عمارات، مکاتب، شفاخانه‌ها، مؤسسات و فابریکه‌ها به آتش کشانیده شدند. علمای دینی کشور ما به اساس وجیبهٔ دینی خود و تقاضای مردم مسلمان ما از حاکمیت مردمی درخواست نمودند تا جلو

مسلمان‌کشی گرفته شود. بر مبنای این پیشرفت‌ها، حاکمیت مردمی در افغانستان مشی مصالحهٔ ملی و آتش‌بس یک‌جانبه را اعلام نمود که این اقدام انسانی و اسلامی مورد پشتیبانی تمام مردم متنفر از جنگ در داخل و خارج کشورمان و تمام نیروهای صلح‌دوست در منطقه و جهان گردید. در نتیجه با وجود موانع زیاد در راه بازگشت هم‌وطنان مهاجر، در حدود بیش از هشتادوسه‌هزار نفر به وطن برگشته‌اند. هم‌چنان تا کنون اضافه از بیست‌وپنج‌هزار مخالف مسلح از مسلمان‌کشی دست برداشه و سلاح بر زمین گذاشته، شش‌هزار تن از مخالفین سیاسی از زندان رها شده و با بیش از صد گروه مسلح مخالف مذاکرهٔ سازندهٔ همه‌جانبه در جریان است.

دولت افغانستان به‌خاطر تسریع و تحقق صلح، میعاد آتش‌بس را تمدید نموده و برای ایجاد حکومت ملی ائتلافی، بیست‌وهفت مقام دولتی در سطح وزارت و فوق آن را به‌طور مشخص به جانب‌های مقابل پیشنهاد نموده، به احزاب سیاسی اجازهٔ فعالیت داده شده، نصاب زمین‌داری از سی جریب زمین به صد جریب ارتقا داده شده و تمام حقوق مادی و معنوی عودت‌کنندگان اعاده گردیده و بلاخره طرح قانون اساسی به‌مثابهٔ بزرگ‌ترین اقدام در راه تحقق مشی مصالحه به معرض نظرخواهی عامه قرار گرفته است.

در طرح قانون اساسی جدید، ج.د.ا، به صفت یک مملکت آزاد، مستقل، بی‌طرف و خارج از پیمان‌های نظامی، غیرمنسلک و اسلامی پیش‌بینی گردیده و به‌طور مشخص در مادهٔ دوم طرح قانون اساسی ج.د.ا، چنین آمده است: «دین افغانستان، دین مقدس اسلام است.»

قابل یادآوری است که پس از انقلاب ثور، خدمات ارزنده به نفع مسلمانان کشور ما انجام گرفته است. همین اکنون وزارت شئون اسلامی و اوقاف، شورای عالی علما و روحانیون و مرکز تحقیقات اسلامی به میان آمده و در سراسر کشور در خدمت مسلمانان قرار دارد. سهولت‌های بیشتر به‌خاطر ادای فریضهٔ حج و زیارت کربلا در خدمت مسلمانان به میان آمده، دولت برای شانزده‌هزار عالم و روحانی مانند سایر کارمندان رسمی حقوق می‌پردازد. علاوه بر آن، ده مدرسهٔ دینی، ده دارالحفاظ و فاکولتهٔ شرعیات که هزارها جوان در آن‌ها مصروف تحصیل‌اند، به‌خاطر تربیهٔ دانشمندان اسلامی به‌صورت رسمی از جانب دولت تمویل می‌گردند.

حقایق نشان‌دهندهٔ این امر است که در افغانستان نه‌تنها اسلام در خطر نیست؛ بلکه موافق به حکم خداوند توانا، زمینهٔ بهتر انجام امور دینی و مذهبی به میان آمده و در شرایط صلح می‌تواند وضع بهتر باشد.

مرجع عالی‌قدر، امام خمینی و مردم شریف ایران!

راکت‌های استنگر امریکایی و بلوپایپ انگلیسی و سلاح‌های پیشرفتهٔ دیگری که با پول عربستان سعودی، مصر، اسرائیل و سایر دشمنان نقاب‌دار و یا علنی اسلام به دسترس دشمنان صلح در کشور ما گذاشته می‌شوند، نمی‌توانند به نفع اسلام و مسلمانان باشند. آن‌ها مسلمانان افغانستان را به‌نام این‌که گویا

در افغانستان اسلام در خطر است، به قتل می‌رسانند.

در جریان این جنگ و قتال، مردمان بی‌دفاع و بی‌گناه، اطفال، زنان و پیرمردان بیش از جوانب درگیر کشته می‌شوند و خانه‌های مردم خراب و اموال‌شان برباد می‌روند. ادامهٔ جنگ، عودت قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی را به کشورشان به تأخیر می‌اندازد و دشمنی مشترک افغانستان و ایران یعنی امپریالیزم از این جریان به نفع خود استفاده می‌برد.

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره یقین داریم که در حال صلح می‌توانیم به نفع خدا کار کنیم و بنا بر آن از امام بزرگوار، حضرت آیت‌الله الموسوی الخمینی و مردم شریف ایران تمنا داریم که در تحقق صلح، مطابق به ارشادات دین مقدس اسلام، به ما یاری رسانند و در جریان عودت آبرومندانهٔ مهاجرین مساعدت فرموده و کسانی را که مانع آن‌ها می‌گردند و در راه بازگشت‌شان به وطن‌شان مشکلات خلق می‌نمایند، جلوشان گرفته شود تا باشد که در کشور اسلامی ما صلح تأمین گردد و تمام نیروی مسلمانان متوجه دفع اضرار امپریالیزم و عامل اصلی جنگ در منطقه و جهان گردد.

و من الله توفیق

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

به حضرت آیت‌الله الموسوی الخویی[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت آیت‌الله العظمی الموسوی الخویی، مرجع تقلید شیعیان

مرجع بزرگوار، حضرت آیت‌الله العظمی الموسوی الخویی!

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره با آگاهی و اعتقاد کامل به مقام برجستهٔ شما در میان مسلمانان و با توجه به این امر که علما ورثهٔ انبیاء علیهم‌السلام هستند، به شما مراجعه می‌کنیم.

مرجع بزرگوار!

شما اطلاع دارید که مدت نه سال است جنگ تحمیلی در افغانستان ادامه دارد. از طریق این جنگ بیهوده، هزاران مسلمان توسط مسلمان به قتل رسیده‌اند و میلیاردها افغانی خساره به اقتصاد ملی کشور ما وارد گردیده است.

علمای دینی کشور ما به حکم خداوند توانا و تقاضای مسلمانان افغانستان، از حاکمیت مردمی خواهش نمودند تا پیشنهاد آن‌ها را مبنی بر تأمین صلح و قطع برادرکشی مورد بررسی قرار دهند.

۱. «به حضرت آیت‌الله الموسوی الخویی»، حقیت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۶.

بر اساس این پیشنهاد، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، مشی مصالحهٔ ملی را طرح و آتش‌بس یک‌جانبه را اعلان و بار دیگر تمدید نمود.

علی‌الرغم ایجاد موانع زیاد از جانب مقامات حاکمهٔ ایران و پاکستان در ضدیت با این مشی اسلامی و انسانی، در حدود بیش از هشتادوسه‌هزار مهاجر به وطن خویش برگشته‌اند. اضافه از بیست‌وپنج‌هزار مخالف مسلح از برادرکشی صرف‌نظر نموده، به تعداد زیادتر از شش‌هزار زندانی از حبس رها گردیده و با صد گروه مخالف شامل ده‌هاهزار تن مسلح عهدنامه‌های قطع آتش امضا گردیده و مذاکرهٔ سازنده با آن‌ها جریان دارد. حکومت افغانستان به‌خاطر تسریع تحقق صلح و غرض ایجاد حکومت وحدت ملی تا سرحد ائتلافی، مقامات عالی دولتی را به‌صورت مشخص به جانب مقابل پیشنهاد نموده است.

طرح قانون اساسی جدید ج.د.ا به‌مثابهٔ گام بزرگ به‌سوی تحقق مصالحه، در معرض نظرخواهی عامه قرار داده شده است. در طرح این قانون اساسی، افغانستان به حیث یک کشور آزاد، مستقل، بی‌طرف و خارج از پیمان‌های نظامی تصریح گردیده است.

مرجع عالی‌قدر!

بعد از پیروزی انقلاب، با وجود جنگ تحمیلی و دشواری‌های ناشی از آن، سهولت‌های فراوانی به‌خاطر انجام امور دینی و مذهبی به میان آمده است؛ چنان‌چه در این رابطه می‌توان از ایجاد وزارت شئون اسلامی و اوقاف، شورای عالی علما و روحانیون و مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی یادآوری کرد.

همین اکنون دولت مردمی جهت خدمت به دین مقدس اسلام و رفع نیازمندی‌های مادی خدام و پیشوایان دینی، برای بیشتر از شانزده‌هزار عالم دینی، ملاامامان و سایر خدام اماکن مقدسه، امتیازات قایل شده و مساعدت‌های لازم می‌نمایند. با مصارف دولتی فعالیت ده مدرسهٔ عالی دینی، ده دارالحفاظ و فاکولتهٔ شرعیات، جهت تربیهٔ دانشمندان دینی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی تأمین گردیده است.

برای اولین‌بار بعد از پیروزی انقلاب ثور، علمای دینی در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی راه یافت و حالا به تعداد قابل ملاحظه‌ای از روحانیون برجستهٔ کشور در شورای انقلابی کشور عضویت دارند و هم در تمام کمیسیون‌های مصالحهٔ ملی و جبههٔ ملی و ادارات محلی قدرت و ادارهٔ دولتی، نمایندگان با صلاحیت علمای دینی مطابق به شریعت اسلامی ایفای وظیفه می‌نمایند.

هیاهوی این‌که گویا در افغانستان اسلام در خطر است، از جانب دشمنان مسلمانان افغانستان و جهان، در رأس آن امپریالیزم امریکا، به راه انداخته شده که کاملاً دور از واقعیت بوده و برای رد ادعای

کاذب آن‌ها می‌توان از اسناد تقنینی، بویژه اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، یادآور شد که اصل رعایت و احترام دین مبین اسلام در آن‌ها تسجیل و تأکید گردیده و احکام شریعت اسلامی به حیث مصدر حکم محاکم به رسمیت شناخته شده است و در طرح قانون اساسی جدید نیز چنین آمده است: «دین افغانستان، دین مقدس اسلام است.»

مرجع عالی‌قدر و زعیم بزرگوار!

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره با کمال احترام از حضرت آیت‌الله العظمی الموسوی الخویی، تمنا داریم که در جهت تحقق آرمان اسلامی با مردم صلح‌دوست افغانستان همکاری نمایند و مانع محافل جنگ‌طلب گردند که بیش از این در راه تحقق مصالحهٔ ملی موانع ایجاد نکنند تا باشد که مسلمین افغانستان در سایهٔ صلح، طاعت و عبادت خداوند را به‌جا آورند. برای شما و ملت شریف عراق سعادت و صلح می‌خواهیم.

و من الله التوفیق

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

عنوانی سکرتر جنرال سازمان «اپسو»[1]

جلالت‌مآب محترم، «نوری عبدالرزاق»، سکرترجنرال سازمان اپسو!

با مسرت به جلالت‌مآب شما اطلاع می‌دهیم که ما نمایندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که به‌خاطر تحقق صلح سراسری وطنی و حل مشکلات ملی در کابل، مرکز ج.د.ا، گرد آمده‌ایم، تمام محافل مترقی بین‌المللی را به همکاری در دفع و طرد جنگ اعلان‌ناشدهٔ امپریالیستی علیه کشور ما و به‌خاطر استقرار صلح سراسری در وطن ما دعوت کرده‌ایم.

ما می‌خواهیم جهانیان را آگاهی دهیم در این زمان نیکو که در کشور ما شرایط به نفع حل مشکلات اجتماعی و استقرار سیاست تساوی ملی مساعد شده و مردم ما به‌طور فعال نقش خود را در مبارزه علیه بی‌عدالتی‌های اجتماعی، استعمار و استثمار، تبعیض نژادی، آپارتاید و صهیونیزم ایفا می‌نمایند، کشور ما مورد تجاوز و تهدید دشمنان صلح و ترقی قرار گرفته است.

قسمی که جلالت‌مآب شما آگاهی دارند، بعد از انقلاب شکوه‌مند ثور، بویژه بعد از اعلام مشی مصالحهٔ ملی در کشور محبوب ما ج.د.ا، رویدادها و انکشافات مثبتی رخ داده است.

مشی انسان‌دوستانهٔ مصالحهٔ ملی به حیث یگانه آلترناتیف ضد جنگ کشتن افغان ذریعهٔ افغان

---

۱. «عنوانی سکرتر جنرال سازمان اپسو»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۶.

که توسط امپریالیزم ایالات متحده و یاران گوش‌به‌فرمان آن دامن زده می‌شود، اعلام گردیده است.

از اعلام مشی مصالحهٔ ملی و آتش‌بس یک‌جانبه از سوی «ج.د.ا» به این‌سو، مردم صلح‌دوست کشور ما در داخل و خارج کشور به حقانیت و ندای برحق این آرمان بشردوستانه پی برده‌اند. فرزندان این مرز و بوم همه بدان لبیک گفته و جهت تحقق این مشی انسان‌دوستانه متحد و فشرده گشته و به تأمین صلح، توسعه و تحکیم حاکمیت مردمی در مناطق مختلف کشور می‌پردازند.

در پرتو این مشی انسان‌دوستانه، قانون جدید مکلفیت عسکری، قانون احزاب، طرح قانون اساسی جدید، طرح ایجاد حکومت ائتلافی با عناصر مخالف انقلاب و اقدامات دیگر انقلابی که معرف تغییرات در جهت تأمین رفاه مردم و تأمین عدالت می‌باشد، به میان آمده است. این همه اقدامات و عملکرد صادقانه و افعال آن، بدون تردید، گام‌های مهمی در تحقق مشی مصالحهٔ ملی محسوب می‌گردد.

ملیت زحمت‌کش هزاره با احساس مسئولیت و واقع‌بینی، مصالحهٔ ملی و دستاوردهای آن را به‌مثابهٔ یکی از اقدامات مهم انسان‌دوستانهٔ حزب و دولت تأیید کرده و از شما تقاضا به‌عمل می‌آوریم تا با استفاده از نفوذ و اعتبار بین‌المللی خویش، حمایت جهانیان به‌خصوص کشورهای عضو سازمان «اپسو» را در دفاع از مشی مصالحهٔ ملی و فیصله‌های جرگهٔ ملیت هزاره به‌خاطر تأیید اصلاحات اجتماعی و قطع جنگ و خون‌ریزی در کشور ما، جلب نمایید.

شرکت‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

کابل، ۲۰ نوامبر ۱۹۸۷

به برادران مهاجر و دور از میهن[۱]

قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): حُبُّ الوَطَنِ مِنَ الإِيمَانِ!

برادران هم‌وطن!

اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به اساس اخوت اسلامی، زبان، فرهنگ، مذهب و وطن مشترک، با امیدواری و صمیمیت به‌شما مراجعه نموده، خاطرنشان می‌سازد که وقت آن فرارسیده که با حوصله‌مندی فراوان و عقل سلیم در مورد مردم و وطن خویش بیندیشیم. نفاق و شقاق را که باعث پراگندگی مردم مسلمان افغانستان گردیده است، از میان برداریم و تمام امکانات خویش را در تأمین صلح، وحدت و همبستگی مردم خویش به مصرف رسانیم. در افغانستان، مدت نه سال می‌شود که

---

۱. «به برادران مهاجر و دور از میهن»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۶.

برادر، برادر را می‌کشد و میلیاردها افغانی از این ناحیه به اقتصاد ملی ما خساره وارد گردیده است. ادامهٔ این جنگ بیهوده، جز برادرکشی و قتل و قتال، بیوه‌ساختن زن و یتیم‌نمودن اطفال و ضرر به اقتصاد ملی، نمی‌تواند چیزی دیگر باشد.

مشی مصالحهٔ ملی که به اساس پیشنهاد علمای دینی و مردم مسلمان و خداپرست ما از جانب دولت مردمی افغانستان در ماه جدی ۱۳۶۵ اعلام گردیده، زمینهٔ آن را مهیا ساخت تا مردم مسلمان ما بهتر یک‌دیگر را درک نمایند و تمام اختلافات را به اساس شریعت اسلامی و با درنظرداشت منافع مردم و وطن حل‌وفصل نمایند، در نتیجهٔ تحقق این مشی، امسال تا اکنون به تعداد هشتادوسه‌هزار هم‌وطن مهاجر به حقانیت مصالحهٔ ملی پی برده و اکنون با غرور افغانی در سرزمین نیاکان خویش برگشته‌اند و آنانی که با حاکمیت انقلابی درگیر جنگ مسلحانه بودند و اکنون به ندای مصالحهٔ ملی لبیک گفته و سلاح بر زمین گذاشته‌اند، بالغ به بیست و پنج‌هزار نفر می‌گردد. هم‌چنان دولت مردمی تا اکنون اضافه از شش‌هزار زندانی مخالف را از حبس رها نموده و میعاد آتش‌بس را شش ماه دیگر تمدید نموده است. هم‌چنان به‌خاطر ایجاد حکومت وحدت ملی تا سرحد ائتلافی، پست‌های عالی دولتی به جانب مقابل پیشنهاد گردیده، قانون عمومی مکلفیت عسکری که مدت خدمت سربازی از چهار سال به دو تا یک‌سال به تصویب رسیده، نصاب مالکیت زمین از سی جریب به صد جریب ارتقا یافته، تمام حقوق مادی و معنوی عودت‌کنندگان به نظرداشت کار برای آن‌ها تأمین گردیده و بلاخره طرح قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان به‌مثابهٔ بزرگ‌ترین دستاورد مصالحهٔ ملی به نظرخواهی مردم و حتی مخالفین گذاشته شده است.

در طرح قانون اساسی، ج.د.ا. به صفت یک دولت مستقل، آزاد، غیر منسلک، خارج از پیمان‌های نظامی و بی‌طرف پیش‌بینی و دین افغانستان، دین مقدس اسلام مسجل گردیده است و در رابطه به غنای این وثیقهٔ ملی، هم‌وطنان مهاجر ما حق بدون قید و شرط دارند که سهم خویش را ادا نمایند.

هم‌وطنان مهاجر!

این همه حسن نیت و صداقت حاکمیت مردمی برای این است که جنگ و برادرکشی قطع گردد. یقیناً هیچ مهاجر با وجدان نمی‌تواند در مقابل حسن نیت، سوء نیت؛ در مقابل صداقت، خیانت و در قبال صلح، جنگ را اختیار نماید.

ما شرکت‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در حالی‌که مشکلات و موانع ایجادشده در راه بازگشت شما را درک می‌کنیم، از شما تقاضا داریم که به‌صورت متحد و یکپارچه با غرور اسلامی به مشکلات غالب آمده، علیه موانع که در راه برگشت‌تان وجود دارد، پیکار نموده، به وطن خویش

برگردید و بیش از این اجازه ندهید که افراطیون و دشمنان صلح بالای شما و خون شما تجارت نمایند. حق با مبارزان راستین صلح و سعادت انسانی است. حق در برابر باطل پیروز می‌شود.

و من الله توفیق

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره

قطع‌نامهٔ جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، مورخ ۱۳۶۶/۶/۳۰

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به اشتراک نمایندگان با اعتبار، علما و روحانیون، شخصیت‌های اجتماعی، پیشه‌وران، صنعت‌گران، متشبثین ملی و روشنفکران، از تاریخ ۱۳۶۶/۶/۲۹ الی تاریخ ۱۳۶۶/۶/۳۰، در شهر کابل، پایتخت افغانستان انقلابی، برگزار شد.

این جرگهٔ باشکوه که به اساس فیصلهٔ پلینوم ماه جوزای ۱۳۶۶ کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. پیش‌بینی شده بود، با بیانیهٔ پرمحتوا، ارزشمند و همه‌جانبهٔ رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، افتتاح گردید. جرگه در فضای کاملاً آزاد، دموکراتیک و برادرانه دایر گردیده و مسائل مبرم و عمدهٔ مربوط به ساحات مختلف زندگی، حقوق و وجایب ملیت هزاره را مورد بحث قرار داد.

جرگه در پرتو مشی مصالحهٔ ملی، مسائل آشتی ملی و تطبیق آتش‌بس، استحکام و استقرار حاکمیت مردمی، طرد مداخلهٔ متجاوزین، رشد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هزاره‌جات و شرکت‌دادن فعال مردم هزاره را در امور ادارهٔ کشور، اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اشتراک در امور دفاعی کشور، بررسی نمود. در جرگهٔ سراسری ملیت هزاره امکانات تبدیل هزاره‌جات به «منطقهٔ صلح و امنیت» که از طریق خود نیروهای ملیت هزاره تأمین خواهد شد و هم‌چنان بدل کمک‌های دولت به‌خاطر تأمین صحت، تعلیم و تربیه، رشد انکشاف زراعتی، مال‌داری، صنایع نفیسه و دستی، بهره‌برداری از معادن و منابع اقتصادی، ترمیم و احداث جاده‌ها، استفادهٔ بهتر از منابع آب و چراگاه‌ها، تجدید تشکیلات ملکی بر مبنای مشخصات ملی هزاره، مورد بحث و غور توافق قرار گرفت.

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره با تأیید عام و تامِ بیانیه‌های افتتاحیه و اساسی جرگه که مسائل مبرم حیاتی و سرنوشت‌ساز مربوط به این ملیت ستم‌کشیده را مورد ارزیابی و بررسی همه‌جانبه قرار داد، پس از بحث مفصل ذیلاً فیصله به‌عمل می‌آورد که:

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، سیاست داخلی و خارجی ج.د.ا، را کاملاً مورد تأیید و پشتیبانی قرار می‌دهیم. مشی مصالحهٔ ملی را که مبنی بر اساسات دین مقدس اسلام و عنعنات پسندیدهٔ مردم و متضمن صلح و آرامش و تأمین حقوق ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور

می‌باشد، یک مشی اسلامی و انسانی می‌دانیم، مورد حمایت قرار داده و در جهت تحقق آن مساعی همه‌جانبه مبذول می‌داریم.

ما اشتراک‌کنندگان جرگه از دولت انقلابی ج.د.ا، تقاضا می‌کنیم که فقه جعفری را در سیستم قضایی محاکم مناطق هزاره‌نشین- آن‌جا که اهالی پیروان مذهب اثناعشری هستند- تطبیق نماید. ما آن را دلیل خردمندی و عدالت‌پسندی دولت انقلابی خود می‌دانیم.

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره‌نشین که به اساس سیاست ضد ملی دولت‌های مستبد گذشته در ولایات دیگر تقسیم شده‌اند، مطابق به مشخصات ملی، به حیث ولایات هزاره‌نشین متشکل گردند.

طوری‌که رهبری حزب و دولت انقلابی اظهار آمادگی نمودند، باید به‌خاطر رفع عقب‌ماندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هزاره‌جات به تأسیس و تکمیل مکاتب، مطابع، شفاخانه‌ها، مراکز وترنری، ترمیم و تمدید راه‌های مواصلاتی، تقویت زراعت، مالداری، صنایع دستی و استخراج منابع طبیعی در مناطق هزاره‌نشین پرداخته شود.

ما اشتراک‌کنندگان جرگه تعهد می‌سپاریم که از طریق برگزاری انتخابات ارگان‌های محلی، به استقرار و تحکیم بیش از پیش حاکمیت انقلابی ج.د.ا، همت بگاریم. ما سعی خواهیم کرد تا ارگان‌های قدرت و ادارهٔ دولتی مناطق هزاره‌جات بهترین نمایندگان خود را انتخاب نماییم و با تدویر جرگه‌های صلح و ایجاد کمیسیون‌های مصالحهٔ ملی، وجیبهٔ اسلامی و وطنی خود را در حفظ استقلال، آزادی، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و وحدت تمام مردم افغانستان ادا کنیم.

ما در بخش‌های قوای مسلح ج.د.ا، وزارت امور خارجه و سایر ارگان‌ها که در بیانیه‌های رهبری حزبی و دولتی در این جرگه انعکاس یافت، مطابق به خواست خلق هزاره دانسته، مورد تأیید و پشتیبانی قرار می‌دهیم.

ما شرکت‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، دوستی سنتی و مناسبات نیک همسایگی میان افغانستان و اتحاد شوروی را که از پدران و نیاکان ما به میراث مانده است، همه‌جانبه مورد پشتیبانی قرار می‌دهیم.

کمک‌های بی‌شائبهٔ کشور شوراها را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، به‌خصوص کمک نظامی، به افغانستان را که مطابق تقاضای ج.د.ا، به‌خاطر طرد تجاوز خارجی به کشور ما مبذول داشته است، تأیید می‌نماییم و روابط و مناسبات دوستی میان دو کشور را هماهنگ با منافع ملی مردم افغانستان دانسته، خواهان استحکام و توسعهٔ آن مانند همیشه بر مبنای احترام متقابل و

تساوی حقوق می‌باشیم.

ما اشتراک‌کنندگان جرگه معتقدیم که شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌مثابهٔ بازتاب‌دهندهٔ خواست‌های این مردم به نفع تحکیم مناسبات میان دولت و مردم هزاره، رسالت خود را انجام داده و می‌دهد.

ما اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت هزاره از پیشنهادات سازنده و موضع‌گیری واقع‌بینانهٔ ج.د.ا در مذاکرات ژنیو[ژنو] به‌طور قاطع حمایت می‌نماییم و همهٔ مانورهای توطئه‌آمیز را به‌خاطر ایجاد بن‌بست در جریان حل و فصل اوضاع اطراف افغانستان شدید محکوم کرده، از حکومت‌های پاکستان و ایران جداً می‌طلبیم تا هرچه زودتر در برابر انعطاف و پیشنهادات واقع‌بینانهٔ جانب افغانی در مذاکرات ژنیو از خود عکس‌العمل سازنده نشان داده و در یک توافق‌نامهٔ پراعتبار و تضمین‌شده، متعهد به قطع تمام انواع مداخلات و عدم تکرار آن گردند.

در فرجام، ما اشتراک‌کنندگان این جرگهٔ سراسری، مراتب قدردانی و سپاس خود را به کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و دولت ج.د.ا، که زمینهٔ تدویر هم‌چو جرگهٔ باعظمت و بی‌نظیر را در تاریخ ملیت هزاره فراهم گردانید، ابراز می‌داریم. از خداوند لایزال استدعا می‌نماییم تا بر پیروزی‌های حزب و دولت انقلابی و خلق افغانستان بیفزاید.

پیام شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به پیشواز جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، مورخ سنبلهٔ ۱۳۶۶

باسمه‌تعالی

بنـام خداوند جان و خـرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

برادران عزیز و مسلمان، سلام علیکم!

خدای بزرگ، بندگان خود را به زیور عقل و خرد آراسته و فقط عقل است که راه راست را برای انسان نشان می‌دهد. خدای متعال در قرآن کریم که همهٔ آیات بیناتش بر مبنای عقل و خرد سلیم استوار است، چنین می‌فرمایند: «کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، تَأمُرُونَ بِالمَعْرُوْفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ المُنْکَرِ» یعنی شما بهترین امتی هستید که برای مردم به‌وجود آمده، به کار پسندیده امر می‌کنید و از کار ناشایسته نهی می‌کنید.

و از سوی دیگر برای رفع سوءتفاهم و اشتباهی که در اثر تصمیم‌های فردی روی می‌دهد، خداوند بزرگ، بندگان خود را به مشوره دعوت می‌کند و می‌فرماید: «وَ شَاوِرْهُمْ فِی الأ مْرِ.»

ما به اساس این هدایات که پیام‌آور خوشبختی انسان است، ای برادران گرامی شما را به صلح و تأمین آرامش در مملکت فرا می‌خوانیم و آیهٔ مبارکهٔ «وَالصُّلْحُ خَیْرٌ» را یادآور می‌شویم که بهترین راه زندگی، راه صلح و امنیت است.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره که بر پایهٔ استوار و محکم: «وَ أمْرُهُمْ شُوْری بَیْنَهُمْ» تأسیس گردیده است و اعضای آن را افرادی از خودتان تشکیل می‌دهند، شب و روز در راه خدمت شما برادران و هم‌وطنان مصروف است.

با درک عمیق اهمیت تاریخی این مرحلهٔ حساس؛ مرحله‌ای که مصالحه و آشتی ملی با رعایت تمام جوانب برجستهٔ آن؛ از قبیل آتش‌بس یک‌جانبه، کمک به عودت‌کنندگان، رهایی زندانیان

سیاسی، اعادهٔ ملکیت‌های عودت‌کنندگان و تعدیل قانون اصلاحات ارضی و آب، در معرض تطبیق بدون قید و شرط قرار گرفته است و طرح قانون اساسی جدید به‌طور بی‌سابقه در معرض نظرخواهی هم‌وطنان قرار داده شده است و دولت با تمام قدرت و توان نظامی که در اختیار دارد، خود را در خدمت مردم قرار داده است. از شما برادران صمیمانه تمنا داریم که با بصیرت و خردمندی‌ای که دارید، دست به صلح و سلام دراز کنید و این ندای دلسوازنه و صمیمانه را لبیک گویید و به پیروی آیهٔ مبارکهٔ «وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعاً وَلاتَفَرَّقُوْا، فَتَفْشَلُوْا وَ تَذْهَبَ رِيْحُكُم»، بیایید تا با همدیگر متحدانه و بازو به بازو و برادروار در کنار همهٔ برادران خود صلح را برقرار سازیم؛ دست‌های ناپاک و فتنه‌انداز را قطع کنیم و برای آبادی و سرسبزی وطن خود کار کنیم. خداوند فرموده است: «لَيْسَ لِلإِنْسانِ إلا مَا سَعَى»؛ بهره و ثمر ما از کار و زندگی ما همان مقدار خواهد بود که سعی کرده‌ایم.

برادران و دوستان عزیز!

برای نخستین‌بار جرگهٔ سراسری مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در طول دوصد سال اخیر رسماً دایر می‌شود. نمایندگان با صلاحیت خویش را جهت اشتراک در این جلسهٔ سرنوشت‌ساز و پرشکوه و با ارزش اعزام دارید.

نمایندگان شما دربارهٔ سرنوشت وطن شما، آبادی سرزمین زیبای‌تان و نحوهٔ زندگی که خودتان انتخاب می‌کنید و دربارهٔ همهٔ خواست‌ها و مطالبات شما ابراز رأی و نظر می‌نماید و همهٔ تقاضاها و آرزوهای معقول و منطقی در عمل تطبیق می‌شوند و شما خودتان دربارهٔ سرنوشت و آیندهٔ زندگی‌تان تصمیم نمی‌گیرید، پس کدام شخص یا اشخاص دربارهٔ شما تصمیم خواهند گرفت؟ یقیناً این امر مربوط به‌شما است و میوهٔ آن را خودتان برمی‌دارید.

خداوند (ج) فرمود: «لاتَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أحْسِن كَمَا أحْسَنَ اللهُ إلَيْكَ.»

اشک یک لحظه به مژگان بار است

فرصت عمر همین مقدار است

ما از چیزفهمان، دانشمندان و اهل خبره تمنا داریم که همهٔ برادران ما را بدین امر عظیم ملتفت سازند.

و من الله التوفیق

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره

بسم الله الرحمن الرحیم
قال حسین ابن علی (علیه‌السلام): «إِنِّیْ لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا ظَالِماً وَ لا مُفْسِداً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإِصْلاحِ فِیْ أُمَّةِ جَدِّیْ وَ أَسِیْرَ بِسِیْرَةِ جَدِّیْ.» ترجمه: حضرت حسین بن علی (ع) می‌فرماید: بیرون نشدم از مدینهٔ جدم (رسول خدا) برای شرارت و خوش‌گذرانی و ظلم و فساد و تنها در پی اصلاح در امت جدم بیرون شدم و به راه جدم می‌روم.

پیام شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به پیشواز جرگهٔ سراسری ملیت هزاره سنبلهٔ ۱۳۶۶

برادران و خواهران زحمت‌کش و مسلمان هزاره السلام علیکم و رحمة الله و برکاته! با ابراز مسرت به‌شما اطلاع می‌دهیم که در این روزگار مسرت‌بار در پایتخت کشور ما، شهر کابل، نمایندگان با اعتبار ملیت غیور هزاره، اعم از زحمت‌کشان، موسفیدان، عالمان، سادات، منورین، تاجران، اهل کسبه و اقشار دیگر به‌خاطر تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره از سراسر قلمرو وطن محبوب‌مان افغانستان جمع شده، به فحوای آیهٔ مبارکهٔ «إِنَّما الْمُؤمِنُونَ إِخوَةٌ فَاصلِحُوا بَینَ أَخَوَیکُم»، طرح مصالحهٔ ملی، اخوت و امنیت ریخته شده و برادران هزاره را به وحدت درونی میان خود و هم به وحدت ملی و وطنی با سایر ملیت‌های برادر و برابر دعوت می‌کند.

اگر از بلخ و گر از قندهاریم
همه پروردهٔ یک کوهساریم
در این دریای ناپیدا کرانه
به یک کشتی توفانی سواریم

آن‌چه در این روزگار از بیداد و دستبرد استعمارگران و ثقلت تجاوزگران غارتگر بر خلق ما، یعنی بر شما برادران و خواهران و کافهٔ امت محمدی در افغانستان تحمیل می‌گردد، بر وجدان ما عذاب عظیم را می‌گذارد. برادران به خون برادران دست می‌آلایند و مال و شرف همدیگر را به غارت می‌برند. وای بر حال کسانی که فتنه می‌انگیزند و به آتش افروخته دامن می‌زنند. اسفا به حال آنانی که آدم می‌کشند! انسان یعنی این بنای خداوندی را ویران می‌کنند. «اَللّهُمَّ نَسْتَعِیْنُ وَ نَسْتَغْفِرُ بِکَ وَ نَعُوْذُ بِکَ مِنْ شُرُوْرِ أَنْفُسِنَا». ما از این محفل انس و رأفت، دست‌های مودت خود را به‌سوی شما دراز می‌کنیم و شما را به اشتراک در این امر بزرگ، اسلامی و وطنی فرامی‌خوانیم.

جرگهٔ سراسری دربارهٔ تأمین امنیت هزاره‌جات توسط خودشان به‌خاطر قطع خون‌ریزی، بذل کمک‌های اقتصادی و اجتماعی، تأمین خدمات مذهبی و فرهنگی، کمک‌های صحی و تعلیمی

و غیره بحث می‌کند و تصمیم می‌گیرد. جرگه دربارهٔ خواست‌ها و مطالبات نمایندگان ملیت هزاره ابراز رأی می‌کند. جرگه تصمیم و ارادهٔ نمایندگان را دربارهٔ مبرم‌ترین و ضروری‌ترین مایحتاج مردم، یعنی نحوهٔ زندگی و مسائل مربوط به صلح و حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان، مورد بحث قرار می‌دهد. جرگه پیرامون وجایب خلق هزاره و تثبیت نقش ایشان در امر صلح، اراده و ساختمان کشور، پیشنهادات خود را به دولت انقلابی ارائه می‌کند. شورای مرکزی ملیت هزاره باور دارد که مردم زحمت‌کش و خردمند هزاره، اهمیت جرگهٔ سراسری ملیت هزاره و تأثیر وظایف سترگ لحظات کنونی انقلاب را درک می‌کنند و به حیث وطن‌پرستان پرشور در کنار ملیت‌های پشتون، تاجیک، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و پشه‌ای از افغانستان مسلمان، آزاد، مستقل و غیرمنسلک دفاع می‌نمایند.

و من الله التوفیق

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره[1] رویداد با اهمیت

در کشور عزیزمان ج.د.ا، بیش از بیست ملیت و صدها قوم و قبیله دارای تاریخ، سنن و عنعنات مشخص زندگی می‌کنند. از جمله سنت‌های پسندیدهٔ مردمان این مرز و بوم، جرگه‌ها و مرکه‌ها است که از قرون متمادی الی اکنون، سینه به سینه و نسل به نسل، باقی مانده و از ارزش و اهمیت ویژه برخوردار می‌باشند.

این میراث بیش‌بهای پدران و نیاکان ما همیشه در راه تحکیم اتحاد و یکپارچگی مردمان سربلند کشور نقش بسزایی داشته است. از معضلات کوچک محلی تا پیشامدهای عمده‌ای مربوط به سرنوشت مردم و مملکت، همه در سطح جرگه‌های متناسب به آن حل می‌گردد. تاریخ باستانی افغانستان گویای این واقعیت است که ملت‌های باهم برادر و اقوام و قبایل مختلف ساکن کشور، در لحظات حساس، جهت عقیم‌ساختن دسایس و تجاوز دشمنان‌شان گردهم جمع آمده و طی جرگه‌های بزرگ، تصامیم مهم و حیاتی را اتخاذ نموده‌اند؛ به‌گونهٔ مثال: در سال ۱۹۰۷، هنگامی که مردمان مناطق غربی، جنوب و جنوب‌غربی افغانستان منجمله پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و بلوچ‌ها از مظالم «گرگین» بی‌نهایت به تنگ آمدند، جهت نجات خویش از شر گرگین ظالم و سفاک، جرگهٔ بزرگ ملی را تدویر نمودند. اشتراک‌کنندگان جرگه ضمن فیصله‌های مهم و حیاتی، میرویس‌خان را به حیث زعیم و رهبر ملی خویش برگزیدند. دیری نگذشته بود که گرگین در برابر ضربات نیروی متحد خلق افغان به زانو درآمد.

خلق پرغرور افغانستان در درازنای تاریخ به هیچ دشمن سعادت مردم و استقلال ملی سر تسلیم فرود نیاورده‌اند.

رویداد بزرگ تاریخی سال ۱۷۴۷ را که ثبت اوراق زرین تاریخ این کشور می‌باشد، به یاد می‌آوریم. در نهمین جرگهٔ بزرگ ملی آن وقت که به‌نام جرگهٔ «شیرسرخ» ثبت تاریخ گردیده است و

---

۱. محمدصادق، «جرگهٔ سراسری ملیت هزاره رویداد با اهمیت»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۱۳۶۶.

در آن احمد خان درانی (احمدشاه بابا) به حیث رهبر ملی افغانستان انتخاب گردید، تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل باهم برادر کشور تحت درفش وحدت ملی، میهن را برای ابد از چنگال نادرشاه افشار و هم‌دستانش نجات دادند.

هم‌چنان یاد قیام ملی ۱۹۱۹ که در نتیجهٔ آن استقلال کشور به‌دست آمد، در قلب فرد فرد جاودانه باقی مانده و خواهد ماند.

می‌توان گفت که این همه موفقیت‌ها و رویدادهای تاریخی در وجود وحدت ملی که از جمله با عنعنهٔ گران‌بهای «جرگه» تحکیم یافته، نصیب مردم افغانستان گردیده‌اند.

با درنظرداشت همین واقعیت‌های عینی تاریخی است که بعد از پیروزی انقلاب ثور، جرگه‌های قومی و ملی که مظهر اراده، وحدت و یکپارچگی تمام مردم افغانستان است، از حمایت و پشتیبانی بی‌دریغ رهبری حزبی و دولتی ج.د.ا، برخوردار می‌باشد؛ از جمله تلاش‌ها و اقداماتی که از جانب دولت ج.د.ا، در مورد رشد و انکشاف جرگه‌ها صورت گرفته است، می‌توان از لویه‌جرگهٔ تاریخی (دوم ثور ۱۳۶۴)، جرگهٔ عالی قبایل (بیست‌وسه سنبلهٔ ۱۳۶۴)، جرگهٔ قبایل آزاد (بیست حمل ۱۳۶۵) و جرگهٔ سراسری کوچی‌ها نام برد.

اکنون جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در شهر کابل تدویر می‌گردد که یک رویداد بی‌سابقه در زندگی این ملیت محسوب می‌گردد. جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در شرایطی برگزار می‌گردد که از جانب رهبری حزبی و دولتی ج.د.ا، جهت تأمین صلح و قطع جنگ و برادرکشی و به‌خاطر عقیم‌ساختن دسایس دشمنان سعادت مردم افغانستان، مشی مصالحهٔ ملی و آشتی ملی اعلام گردیده است. جرگهٔ سراسری ملیت هزاره بیانگر این حقیقت است که مردم هزاره در طول تاریخ با احساس وطن‌پرستی و فداکاری تام در پهلوی سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور، با حفظ وحدت و یکپارچگی، از سرزمین باستانی افغانستان حراست نموده‌اند. در این رابطه به‌جا خواهد بود اگر در کنار سایر قهرمانان کشور، مبارزین با شهامت این ملیت؛ چون: درویش‌علی خان هزاره بیگلربیگی، سید احمدشاه نور، نایب‌سالاری که مقامش را فدای منافع مردم کرد، شیرمحمد خان هزاره، پیکارجوی نبردگاه داغ میوند و ابوالقاسم بیات، مبارز پرشور معرکهٔ استقلال، نام برد.

با تأسف باید گفت که قبل از انقلاب ثور، مانند سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور به وضع زندگی، معیشت، فرهنگ و سنن ملیت هزاره نیز توجه صورت نمی‌گرفت؛ لیکن خوشبختانه بعد از پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک ثور، در نتیجهٔ مشی اصولی و انسانی رهبری ج.د.ا، به‌خاطر اعمار جامعهٔ نوین، مرفه و عادلانه که به همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور تعلق می‌گیرد، برای سهم‌گیری

فعال و استوار آن‌ها در شگوفایی کشور، پلان‌های علمی سنجیده‌شده طرح گردیده و در این عرصه اقدامات مؤثری صورت گرفته است که از جمله ایجاد شورای مرکزی ملیت هزاره، ثبوت روشن این ادعا می‌باشد.

اکنون در نخستین جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، مسائل مهم مربوط به زندگی مردم هزاره مطرح بحث قرار خواهد گرفت. این جرگه بدون شک در امر برآورده‌ساختن نیازهای مبرم ملیت هزاره و تأمین صلح سراسری در کشور، نتایج ثمربخش را به‌جا خواهد گذاشت. این جرگه از دستاوردهای دیگر مشی مصالحهٔ ملی بوده و در امر تأمین صلح همگانی، آشتی ملی و قطع جنگ، نقش بزرگ را ایفا خواهد کرد.

در آستانهٔ تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره[1]

عنقریب جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در شهر کابل تدویر می‌یابد. به این ارتباط، گزارشگر جریدهٔ ندای کهسار با دو تن از اشتراک‌کنندگان این جرگه صحبت به‌عمل آورده است که توجه خوانندگان جریده را به آن جلب می‌داریم.

صوفی عبدالشکور، قوماندان گروه مدافعین انقلاب قریهٔ کروهٔ السؤالی دوشی ولایت بغلان: برای ما جای نهایت خوشی است که جهت اشتراک در جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به شهر کابل آمده و روی مسائل مربوط به حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و غیره مسائل باهم صحبت و مشوره نموده، در تفاهم با مسئولین حزبی و دولتی ج.د.ا. جهت رفع مشکلات خویش تصامیم اتخاذ می‌نماییم.

سنت جرگه‌ها از سنن تاریخی کشور ما است، روی همین ملحوظ، عنقریب عدهٔ کثیری از نمایندگان با اعتبار ملیت هزاره شامل روحانیون، متنفذین، موسفیدان و روشنفکران هزاره کنار هم جمع شده که به یقین، این گردهمایی نه‌تنها نمایانگر پشتیبانی بی‌دریغ مردم هزاره از مشی انسان‌دوستانهٔ مصالحهٔ ملی می‌باشد؛ بلکه بهترین موقعی است تا ما از این طریق، خواست‌های خود را به گوش رهبران حزبی و دولتی خود برسانیم و با ایمان قوی می‌توان گفت تصامیم و فیصله‌هایی که در این جرگهٔ با عظمت به تصویب خواهند رسید، در رفع مشکلات ما نقش مهم و ارزنده خواهند داشت.

من به نمایندگی از سایر اعضای گروه مدافعین انقلاب قریهٔ کروه، از شورای محترم مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره خواهش‌مندم پیشنهادات ما را که در تأمین امنیت منطقهٔ ما نقش بسزایی

---

۱. خسرو، «در آستانهٔ تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۶.

دارد، به گوش رهبران حزبی و دولتی ما برسانند تا ما بتوانیم بیشتر از پیش، امنیت منطقهٔ خود را تأمین نموده و مصدر خدمت بیشتر و بهتر به انقلاب مردم خود گردیم و در تحقق پروسهٔ مشی مصالحهٔ ملی که ضامن قطع خون‌ریزی و برادرکشی در کشور ما می‌باشد، سهم خویش را ادا سازیم.

پیشنهادات ما از این قرار است:

در حدود پنج‌صد جوان ملیت هزاره در قریهٔ ما حاضرند علیه افراطیون و افرادی که آتش‌بس را رعایت نمی‌کنند، جواب متقابل بدهند؛ بنابراین، ما پیشنهاد می‌نماییم برای ما کمک صورت گیرد تا غند قومی را در منطقهٔ خود ایجاد نماییم.

ارباب سکندر، مسکونهٔ قریهٔ کروهٔ السؤالی دوشی ولایت بغلان، عضو کمیسیون کار شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره:

ما از حزب و دولت انقلابی خود از صمیم قلب ابراز تشکر می‌کنیم که به‌خاطر رفع مشکلات ما، جرگهٔ سراسری ملیت هزاره را در شهر کابل دایر می‌کند. امیدوار هستیم فیصله‌هایی که در این جرگهٔ باشکوه به تصویب می‌رسند، بتوانند مشکلات ما را حل و زمینهٔ فعالیت بیشتر در امر دفاع از دستاوردهای انقلاب، به‌خصوص مشی مصالحهٔ ملی، مهیا گرداند که به یقین چنین خواهد بود.

قسمی که محترم عبدالشکور گفت، ما به مشکلات زیادی مواجه هستیم. من هم به‌نوبهٔ خود مشکلات را ذکر می‌کنم و امیدوارم خواست‌های ما از طریق شورای محترم مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به گوش مسئولین حزبی و دولتی ما رسانیده شود تا آن‌ها از مشکلات ما با خبر و در رفع آن ما را کمک نمایند.

چون من عضو کمیسیون کار شورای مرکزی هستم، در مورد کارهایی که باید از جانب شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره و کمیسیون کار ولایتی بغلان آن شورا صورت می‌گرفت، صبحت می‌کنم.

در قدم اول، باید بگویم شما که خود را نمایندهٔ جریدهٔ ندای کهسار معرفی کردید، من متعجب شدم؛ زیرا برای اولین‌بار بود که نام این جریده را شنیدم و دانستم که جریدهٔ مذکور مربوط به ما هزاره‌ها بوده و نشرات آن برای ما اختصاص داده شده است؛ بنابراین، از شورای محترم مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره خواهش می‌نمایم تا جریده را برای ما بفرستند تا ما از کار و فعالیت شورا، از اهداف حزب و دولت انقلابی و از مشی مصالحهٔ ملی و موضوعات روز که از طریق جریده انعکاس می‌یابد، باخبر شویم.

کمیسیون کار شورای مرکزی به تاریخ پانزدهٔ جوزای سال جاری در ولایت ما تأسیس شده. ما

در حالی‌که از ایجاد آن ابراز خرسندی می‌نماییم، امیدواریم در رسانیدن ضروریات مواد اولیه به خواسته‌های اهالی کمک و همکاری نموده، اقدامات عملی را انجام دهد؛ ولی تا حال کوچک‌ترین کاری را انجام نداده است؛ به‌طور مثال: در بیست سرطان امسال، سیلاب آمد تمام زمین‌های زراعتی، مواشی و سردرختی ما را از بین برد. ما از طریق کمیسیون کار شورا به ولایت عریضه کردیم؛ ولی تا حال هیچ اثری از عریضهٔ ما دیده نشده است. کود کیمیایی قطعاً برای ما نمی‌رسد. ماه‌ها انتظار یک پاو شکر را می‌کشیم؛ ولی از شکر اثری نیست. ما عضو کمیسیون کار هستیم؛ ولی تا حال نه یک افغانی معاش و نه کوپن اخذ کرده‌ایم.

گفت‌وشنودی با اشتراک کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره[1]

مردم ما تشنهٔ صلح‌اند

طوری‌که خوانندگان ارجمند مجله اطلاع دارند، حدود نه‌صد نماینده از ملیت برادر هزاره شامل برجسته‌ترین اشخاص مورد اعتماد و شخصیت‌های با نفوذ اجتماعی، به نمایندگی از کتله‌های وسیع مردم از ولایات هزاره‌نشین کشور، جهت اشتراک در نخستین جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره به کابل آمده و هرکدام حامل پیام‌های حسن نیت، خواست‌ها و آرزوها و طرز تلقی‌های معین نسبت به امر مصالحهٔ ملی بودند. خبرنگار مجلهٔ ملیت‌های برادر با استفاده از فرصت، با چند تن از این نمایندگان مصاحبه‌ای انجام داده که اینک تقدیم می‌گردد.

محترم غلام‌حسین احمدی، رئیس شورای ولایتی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت برادر هزاره ولایت بلخ بوده و با پنجاه‌ویک نفر به نمایندگی از برادران هزارهٔ باشندهٔ نقاط مختلف ولایت بلخ در این جرگهٔ بزرگ اشتراک نموده است. موصوف نظر خویش را پیرامون مشی مصالحهٔ ملی چنین ابراز داشت: «مصالحهٔ ملی که از جانب دولت انقلابی ما اعلان گردیده است، یک ابتکار عظیم و یک گام بزرگ و سودمند به‌خاطر تأمین صلح است. مردم ما از این مشی عمیقاً پشتیبانی می‌نمایند. ما یقین کامل داریم که جنگ، برادرکشی و ادامهٔ آن نه‌تنها راه معقول نبوده و مشکلات را حل نمی‌سازد؛ بلکه جز بدبختی مردم و تباهی مملکت، سودی ندارد. فقط از این جنگ و ویران‌گری، فلاکت و بدبختی دشمنان ما نفع می‌برند. باید هرچه زودتر به این خون‌ریزی خاتمه داده شود؛ زیرا مردم ما دیگر از جنگ خسته شده‌اند. جنگ هزاران بدبختی را برای مردم ما به‌بار آورده، ده‌هاهزار اطفال یتیم شده، هزاران زن بیوه و هزاران مادر در سوگ فرزندان‌شان نشسته‌اند. کشور ما از

۱. «گفت‌وشنودی با اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، سال ۴، ۱۳۶۶.

لحاظ اقتصادی صدمات جبران‌ناپذیری را متحمل گردیده است. اکنون مردم ما به ماهیت این جنگ کثیف که از جانب دشمنان و به‌خصوص امریکای شیطان بالای مردم ما تحمیل گردیده، به‌خوبی پی برده‌اند و بی‌صبرانه صلح می‌خواهند و از جنگ تنفر دارند. تدویر جرگه‌های وسیع قومی، این سنت پسندیدهٔ پدران و نیاکان ما، یگانه راه معقول، انسانی و اسلامی است که به‌وسیلهٔ آن، همهٔ مسائل و قضایای اجتماعی از طریق مفاهمه، مشاوره و صلح‌آمیز حل شده می‌تواند.»

موصوف در مورد اهمیت جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره گفت: «ما از این جرگه انتظار زیاد داریم. اهمیت جرگهٔ سراسری ملیت هزاره از آن‌جا ناشی می‌شود که نظیر چنین جرگهٔ وسیع را در تاریخ کشور خود سراغ نداریم و این نخستین جرگهٔ ملیتی است که قبل از انقلاب ثور از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌شان محروم بودند و انواع گوناگون ستم ملی، لسانی، مذهبی و غیره را متحمل می‌شدند. در جامعهٔ ما به چشم حقارت به آنان نگریسته می‌شد؛ مگر بعد از انقلاب ثور، سیاست تساوی حقوق از جانب حزب و دولت انقلابی ما اعلان گردیده و به‌خاطر محو تبعیض و نابرابری‌ها، رفع کدورت‌ها و ایجاد فضای وحدت و همبستگی، دوستی و برادری بین همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در کشور باستانی ما، تدابیر مشخص و معین اتخاذ شده و امکانات واقعی رشد و انکشاف برابر در همهٔ ساحات زندگی مردم ما مساعد گردانیده شده است. ملیت برادر هزاره مانند دیگر برادران ملی خود احساس غرور و افتخار می‌نماید که به حیث یک ملیت متساوی‌الحقوق، در همهٔ شئون زندگی سیاسی و اجتماعی کشور سهم فعال گرفته و نقش تاریخی خود را اعاده‌شده می‌یابد.»

محترم غلام‌حسین احمدی در مورد سهم ملیت هزاره در جهت دفاع از انقلاب ثور گفت: هزاره‌های کشور ما به‌خوبی می‌دانند که انقلاب به نفع طبقهٔ زحمت‌کش و از جمله به نفع ملیت هزاره است؛ زیرا انقلاب نه‌تنها ریسمان و جوالی‌گری را از ما گرفته؛ بلکه همهٔ حقوق انسانی را برای ما میسر گردانیده است. با درک همین واقعیت زنده است که هزاره‌ها آگاهانه در جهت دفاع از انقلاب قرار می‌گیرند. ایجاد کندک‌ها و غندهای قومی در نقاط هزاره‌نشین از جمله السؤالی چمتال ولایت بلخ، مؤید این ادعای ما است. کندک قومی چمتال که در سال ۱۳۶۰ ایجاد شد، در نظر است که در آیندهٔ نزدیک به غند قومی ارتقا داده شود.

حاجی غلام‌سرور، عضو شورای مرکزی ملیت برادر هزاره، باشندهٔ السؤالی پنجشیر بوده، در مورد تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره می‌گوید: «تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که برای نخستین‌بار در تاریخ وطن ما دایر می‌گردد، نتیجهٔ حقانیت انقلاب ثور است. از آن‌جا که انقلاب به نفع زحمت‌کشان صورت گرفته و ملیت هزاره از جملهٔ زحمت‌کش‌ترین ملیت‌های افغانستان است،

بنابراین، این ملیت باید از انقلاب خود دفاع نمایند؛ زیرا از برکت انقلاب است که امروز هزاره‌ها می‌توانند در کنار سایر ملیت‌های برادر ساکن در افغانستان، با حقوق برابرشان میسر گردیده تا در همهٔ شئون زندگی مربوط به سرنوشت‌شان بیندیشند و سهم فعال بگیرند.»

محترم محمدانور یعقوبی، عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای مرکزی ملیت هزاره و همکار فرهنگی آن شورا، پیرامون مشی مصالحهٔ ملی و تدویر جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره این‌طور ابراز نظر می‌نماید: «ما این جرگه را یک رویداد بزرگ، سرنوشت‌ساز و دارای اهمیت عظیم می‌دانیم؛ زیرا تدویر این جرگه در امر تلافی و اعادهٔ حقوق ضایع‌شدهٔ مردم هزارهٔ افغانستان، نقش تعیین‌کننده و در جهت تحقق مشی مصالحهٔ ملی و آشتی ملی دارای ارزش بزرگ خواهد بود. ما معتقدیم که تأمین صلح در کشور از طریق پیش‌آمدهای ملایمانه و دلجویانه و مخصوصاً برخورد نیک رهبران دولتی با اقشار و طبقات ساکن در محلات کشور میسر شده می‌تواند. هم‌چنان طرز پیش‌آمد موسفیدان و بزرگان قوم به‌خاطر توصیه‌ها به مردم محلات خالی از مفاد نیست.»

محترم یعقوبی در مورد طرح قانون اساسی ج.د.ا گفت: «این طرح در مجموع قابل تأیید است؛ مگر باید در بعضی نکات تعدیلاتی به میان آید؛ به‌طور مثال: باید بگویم که استقلال سارنوال در افغانستان نتیجهٔ خوب نمی‌دهد، باید سارنوال جزء حکومت باشد. هم‌چنان در چوکات قضا، قضات شیعه‌مذهب نیز به تناسب نفوس در نظر گرفته شده و استخدام شود.»

موصوف طی پیامی، از آن عده هم‌وطنان که تا هنوز به دولت نپیوسته‌اند، تقاضا دارد تا با استفاده از مشی مصالحهٔ ملی بیایند و به دولت انقلابی پیوسته، در امر تحقق مصالحهٔ ملی و اعمار و آبادی وطن عزیز سهم و دین‌شان را ادا نمایند.

حاجی محمداکبر از السؤالی دای‌کندی ولایت ارزگان در مورد مصالحهٔ ملی و آشتی ملی می‌گوید: «از اعلام مصالحهٔ ملی بی‌نهایت خوش شدیم که جنگ قطع شود. در اثر جنگ مادران داغ‌دار، اطفال یتیم و زنان بیوه شده‌اند و هزاران هم‌وطن ما در خارج در حال فلاکت به سر می‌برند. ما امروز افتخار داریم که در این جرگه اشتراک نموده و در مورد صلح و آرامی گپ می‌زنیم. مردم ما از جنگ و خون‌ریزی بیزارند. ما عقیده داریم که فقط در شرایط صلح است که مردم ما سعادت‌مند و وطن ما پیشرفت و ترقی می‌نماید.»

وی در مورد چگونگی راه‌های تأمین صلح گفت: «به‌نظر من، موسفیدان و کسانی که در این جرگه اشتراک دارند، در تأمین صلح نقش خوبی را ایفا کرده می‌توانند. طی نه سال گذشته مردم ارزگان نمی‌توانستند آزادانه به مرکز بیایند؛ زیرا از طرف عناصر مخالف تهدید می‌شدند. برای مردم ما از

جانب مخالفین دولت تبلیغ شده که گویا دین در خطر است؛ مگر ما اکنون که در مرکز کشور آمده و از مساجد و تکایا و اماکن مقدسه دیدن نمودیم، برای ما ثابت شد که تبلیغات افراطیون دروغ محض بوده است؛ زیرا ما در شهر کابل به‌صورت عینی مشاهده کردیم که همهٔ مردم آزادانه می‌توانند مراسم دینی خود را به‌جا آورند. هم‌چنان دولت همهٔ امکانات و تسهیلات لازم را برای مردم متدین ما فراهم نموده است؛ بنابراین، ما وقتی که به ولایت خود می‌رویم، پیام جرگه را به مردم خود می‌رسانیم و در محلات خویش همهٔ واقعیت‌ها را برای کسانی که فریب خورده‌اند، می‌گوییم.»

موصوف در اخیر صحبت خود گفت: «پیام ما به کسانی که هنوز به مشی مصالحهٔ ملی نپیوسته‌اند، این است که بیایند و در امر آشتی ملی سهم بگیرند. این به نفع همهٔ ما است. دولت از زحمت‌کشان بوده و برای مردم زحمت‌کش مهربان است، بیایند متحدانه به‌خاطر تأمین صلح و سعادت مردم و ترقی وطن کار کنیم.»

مصاحبه‌های ما[1]

ملیت‌های باهم برادر کشور با وحدت و تشریک مساعی با درک مقطع کنونی تاریخ وطن، در جهت تأمین صلح و آرامش در کشور سعی و تلاش می‌ورزند.

از جمله، ملیت هزاره که عنقریب جرگهٔ آن‌ها در کابل، پایتخت افغانستان انقلابی، تدویر می‌یابد، به‌منظور تأمین فضای عاری از جنگ و برادرکشی گردهم آمده‌اند و در این زمینه با پیروی از مشی انسان‌دوستانهٔ مصالحهٔ ملی، تصامیم و فیصله‌های ارزشمند و مفیدی را اتخاذ خواهند نمود.

محترم ولی‌احمد، نمایندهٔ ولایت بغلان، در این‌باره می‌گوید: «به تعداد هفتادوسه تن، به‌نمایندگی از مردم ولایت بغلان، در جرگهٔ سراسری ملیت هزاره شرکت ورزیده‌ایم. ما طی اقامت خود در کابل، از مؤسسات اقتصادی، ساختمانی، فرهنگی و نقاط مختلف شهر کابل دیدن نمودیم. هم‌چنان روزانه دید و بازدیدهایی با رهبران حزبی و دولتی داریم، مشکلات اجتماعی و محیطی خود را به آن‌ها در میان می‌گذاریم که از جانب آن‌ها در زمینهٔ پیشنهادات و خواست‌های ما جواب‌های مثبت و قناعت‌بخش داده شده و با تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره که عنقریب در کابل دایر می‌شود، تصامیم و فیصله‌هایی در آن به تصویب خواهد رسید که در تفاهم با همدیگر بسا مشکلات ما همه‌جانبه حل و زمینهٔ کار و فعالیت بیشتر در امر دفاع از دستاوردهای انقلاب ثور و تحقق کامل مشی انسان‌دوستانهٔ مصالحهٔ ملی مهیا خواهد گردید. ما نیز خود را متعهد می‌دانیم که به‌خاطر تحقق

---

۱. عبدالستار، «مصاحبه‌های ما»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۱۳۶۶.

آرمان‌های حزب و دولت مردمی خویش که آن عبارت از خیر، ترقی و سعادت همهٔ اتباع کشور می‌باشد، با پایمردی و وفاداری سهم بگیریم تا سرزمین خویش را شکوفان و سعادت‌مند بسازیم.»

محترم محمدحکیم از ولایت ارزگان

محمدحکیم که مدت هشت سال در کشورهای بیگانه به حالت رقت‌بار زندگی می‌کرد، اخیراً با استفاده از اعلام مشی مصالحهٔ ملی به وطن بازگشته و اکنون که در ترکیب اعضای جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در زمرهٔ نمایندگان ولایت ارزگان عضویت دارد، می‌گوید: «از وقتی که از دیار رنج و غربت به وطن عودت نموده‌ام، زندگی برایم کیفیت خاص خود را دارد. اکنون من خودم نامه‌های زیادی عنوانی آن رفقایم که در ایران می‌باشند، ارسال نموده‌ام و برای آن‌ها خواست مصالحهٔ ملی را توضیح نموده‌ام تا بتوانند با اغتنام از فرصت، به وطن عزیزشان برگردند. من خیلی خوش هستم که امروز با سایر نمایندگان قومی در حل و فصل معضلات محیطی و منطقه‌ای خود، به‌خاطر آیندهٔ بهتر، سهم می‌گیرم و تلاش خواهم نمود تا آن مدتی را که در دوری از محیط و مردم خود قرار داشتم، بعد از این با کار و فعالیت جدی و سازنده جبران و در خدمت وطن قرار بگیرم.»

در خانوادهٔ واحد افغان‌ها[1]

در خانوادهٔ ملیت‌های باهم برادر مردم افغانستان، بسان سایر ملیت‌های کشور، یکی هم ملیت زحمت‌کش هزاره، زندگی می‌نماید. آنان از زمان‌های قدیم تاریخ کشور، به کارنامه‌های خویش در عرصه‌های کار و مبارزه، دوشادوش سایر ملیت‌ها، در زمینهٔ تکامل تاریخی وطن، نقش مؤثر و مثبت خویش را ایفا نموده‌اند.

به مناسبت جرگهٔ سراسری ملیت هزاره مطالبی در صفحهٔ سوم این شماره به نشر رسیده است.

ملاقات با حاجی محمد حمکنی

حاجی محمد حمکنی، سرپرست ریاست شورای انقلابی و مقام صدر هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا، بعد از ظهر دیروز با نمایندگان شرکت‌کنندهٔ جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در انستیتوت پلی‌تکنیک کابل ملاقات نمود.

طی این ملاقات، در حالی که خادم‌حسین بیگ، رئیس و هیأت رهبری شورای مرکزی ملیت هزاره، نیز حاضر بودند، حاجی محمد حمکنی در رابطه به تساوی حقوق همهٔ ملیت‌های ساکن افغانستان و تدویر جرگه‌ها به‌مثابهٔ عنعنهٔ پرافتخار مردم افغانستان و توضیح سیاست آشتی ملی که

---

۱. «در خانوادهٔ واحد افغان‌ها»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۱۳۶۶.

به‌خاطر قطع جنگ و برادرکشی از طرف حاکمیت مردمی اعلام گردیده، صحبت نموده، از تمام نمایندگان، بزرگان و موسفیدان ملیت هزاره خواست تا در عودت هم‌وطنان مهاجر به کشور و تأمین صلح و امنیت در محلات مربوط، بیشتر از پیش سعی و تلاش نمایند.

بعداً چند تن از نمایندگان به نمایندگی از مردم‌شان صحبت نموده، همکاری قاطعانهٔشان را در تحقق مشی مصالحهٔ ملی ابراز کردند.

هم‌چنان طی این دیدار، نمایندگان ملیت هزاره یک سلسله موضوعات محیطی‌شان را مطرح نمودند که در زمینهٔ حل آن بحث و مذاکره صورت گرفت.

جرگهٔ ملیت زحمت‌کش هزاره نتایج پربار دارد[1]

حاجی سهراب، نمایندهٔ ملیت هزاره از دای‌میرداد ولایت وردک: «از یک حقیقت هرگز نمی‌شود چشم‌پوشی کرد و آن عبارت از دستاوردهای انقلاب ثور است که در شعاع آن زمینه برای اتحاد، برابری و برادری مساعد گردیده است. در رژیم‌های گذشته رسم و آیین چنان بود که میان اقوام و ملیت‌ها آتش کین و خصومت را مشتعل می‌ساختند و از آن به نفع خویش بهره‌برداری می‌کردند و آن‌ها بقا و دوام خودها را به همین نکته جست‌وجو می‌کردند. به عقیدهٔ آن‌ها به هر اندازه که مخالفت و کینه‌توزی در میان ملیت‌ها زیاد باشد، به همان پیمانه، سلطهٔ آن‌ها بالای مردم بیشتر می‌شد. خوشبختانه با پیروزی انقلاب ثور، سیاست کاملاً تغییر کرد، استبدادگران و تبعیض‌طلبان از صحنه بیرون رفتند و جای آن‌ها را اشخاص راستکار و خدمت‌گار واقعی گرفتند. سیاست حزب و دولت به این امر متکی شد که حقوق ملیت‌ها تأمین شود، برابری و برادری میان اقوام و ملیت‌ها عمیقاً ریشه دوانده، دست ظالم و استبدادگر از شانه قطع گردد و از بیچاره و بی‌نوا و طبقهٔ محروم جامعه دستگیری به‌عمل آید. این طرز کار و اندیشه باعث شد که مردم به دور حزب و دولت فشرده شوند و کاروان انقلاب مسیر تکاملی خود را با وجود سنگ‌اندازی ارتجاع و امپریالیزم، با سرعت و موفقیت طی کند. تدویر جرگهٔ ملیت زحمت‌کش هزاره که امروز در کابل دایر گردید، گام استوار دیگری است که زمینه را برای اتحاد و همبستگی همهٔ قوم زحمت‌کش فراهم می‌سازد. برای من به حیث نمایندهٔ ملیت هزاره از دای‌میرداد ولایت وردک جای افتخار و مباهات است که در چنین جرگهٔ عظیم شرکت می‌کنم و مشکلات مردم را در محضر جرگه ارائه نموده و راه‌حل آن را جست‌وجو می‌نمایم و ضمناً فیصله‌ها و تصامیم جرگهٔ ملیت هزاره را طوری که لازم است، عملی می‌نمایم و با صراحت باید

۱. «جرگهٔ ملیت زحمت‌کش هزاره نتایج پربار دارد»، روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۱۳۴، ۱۳۶۶.

اذعان نمود که جرگهٔ ملیت هزاره نتایج پربار دارد.»

ملاقات با رفیق سلیمان لایق[1]

رفیق سلیمان لایق، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، و وزیر امور اقوام و قبایل، و دگر جنرال غلام فاروق یعقوبی، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، و وزیر امنیت دولتی، عصر دیروز با نمایندگان شرکت‌کننده در جرگهٔ سراسری ملیت هزاره ملاقات به‌عمل آورده، پیرامون اهداف مشی مصالحهٔ ملی و تساوی حقوق اقوام و ملیت‌های باهم برادر کشور صحبت نمودند.

در جریان این ملاقات‌ها، یک سلسله مشکلات محلی آن‌ها مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته، غرض حل و فصل آن یادداشت گردید.

در افغانستان همه باهم برابر و برادرند[2]

محمدانور، نمایندهٔ منتخب مردم ملیت هزارهٔ السؤالی شهرستان ولایت ارزگان: «جرگهٔ سراسری ملیت زحمت‌کش هزاره که در کابل تدویر گردید، در آن نمایندگان ملیت هزاره از سراسر ولایات کشور اشتراک نمودند که خودم نیز مدت یک هفته می‌شود که به‌خاطر اشتراک در این جرگه به کابل آمده‌ام تا بتوانم خواسته‌ها و نیازهای مردم السؤالی خویش را به سمع رهبران حزبی و دولتی برسانم.»

وی افزود: «جرگهٔ سراسری ملیت زحمت‌کش هزاره واقعاً یک رویداد تاریخی به‌شمار می‌رود؛ زیرا قبل از انقلاب ثور، اصلاً به حال ملیت هزاره توجه صورت نمی‌گرفت و چه رسد به آن‌که از آن‌ها دعوت به‌عمل آید تا جرگه تشکیل بدهند. باید گفت که در گذشته فرزندان ملیت هزاره از تحصیلات ابتدائیه و عالی محروم بودند و به لیسهٔ حربی ښوونځی اجازهٔ دخول برای آن‌ها داده نمی‌شد و با مردم هزاره همیشه با خشونت برخورد می‌کردند؛ اما خوشبختانه بعد از پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور، دولت انقلابی و مردمی ما برای فرزندان ملیت هزاره زمینهٔ تحصیل را فراهم ساخته و آن‌ها می‌توانند که حالا به لیسه‌ها و پوهنتون، به‌خصوص به لیسهٔ حربی ښوونځی و پوهنتون‌های نظامی شامل شوند و به تحصیلات خود ادامه دهند. هم‌چنان دولت انقلابی ما برای فرزندان ملیت هزاره زمینهٔ تحصیل در خارج را نیز مهیا ساخته است و فرزندان ملیت هزاره با استفاده از بورس‌های تحصیلی، در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای دوست درس می‌خوانند تا بتوانند در آینده مصدر خدمت به وطن خویش گردند.»

۱. «ملاقات با رفیق سلیمان لایق»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۸۴۲، ۱۳۶۶.

۲. شعبهٔ اطلاعات، «در افغانستان همه باهم برابر و برادرند»، روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۱۳۵، ۱۳۶۶.

حاجی صفدرعلی، نمایندهٔ مردم ملیت هزاره از ولایت غور: «تدویر جرگهٔ ملیت هزاره در شهر کابل یک رویداد بزرگ تاریخی است که نیات پاک و صمیمانهٔ حزب و دولت انقلابی را در عمل پیاده می‌کند. این امر نشان‌دهندهٔ آن است که حزب و دولت همان‌طوری‌که می‌گویند، عمل نیز می‌کنند؛ زیرا ما ملیت زحمت‌کش هزاره که قرن‌ها در محرومیت و تحت ستم رژیم‌های مستبد گذشته زیست نموده‌ایم و هر نوع تکلف زندگی را به دوش می‌کشیدیم؛ ولی کمترین حقوق مایان تأمین نمی‌گردید و بی‌رحمانه حق و حقوق ما تلف می‌شد و امروز از برکت انقلاب ثور و دستاوردهای آن، همان‌طوری‌که حقوق تمام ملیت‌ها تأمین شده، حقوق مایان هم مانند سایر ملیت‌ها تأمین است؛ بنابراین، در تحت چنین شرایطی که مصالحهٔ ملی در کشور ما اعلام شده و راه را برای مصالحه باز کرده است، تدویر جرگهٔ ملیت هزاره یک اقدام مهم و ثمربخش دیگری است که زمینه را برای اتحاد، همدلی و همبستگی تمام ملیت‌ها مساعد کند. در پرتو تصامیم و فیصله‌های این جرگهٔ مهم و تاریخی ملیت هزاره، از یک طرف به مشکلات ما ترتیب اثر داده می‌شود و از جانب دیگر ما نمایندگان ملیت هزاره همان قسم که نزد موکلین خویش مسئولیت داریم و صدای مردم هزاره را به سمع مقامات حزبی و دولتی می‌رسانیم، همان‌طور نظر و فیصله‌های جرگه را به مردم رسانیده و مسئولیت و مکلفیت مردم را که نزد وطن، انقلاب و جامعه دارند، توضیح و تشریح می‌نماییم و در برآورده گردانیدن آمال و آرمان‌های مقدس حزب و دولت که تأمین‌کننده و تضمین‌کنندهٔ رفاه مردم و اعتلای کشور است، توجه مردم را به سهم‌گیری هرچه بیشترشان جهت تحقق مشی مصالحهٔ ملی و ترقی کشور معطوف می‌داریم.»

وی در اخیر گفت: «من و تمام نمایندگان به این تصمیم حزب و دولت به‌خاطر تدویر جرگهٔ ملیت هزاره به دیدهٔ قدر نگریسته و از آن به گرمی استقبال می‌نماییم؛ زیرا ارج‌نهادن به ملیت هزاره و ایجاد چنین گردهمایی ملیت هزاره بی‌سابقه است؛ پس من به حیث یک نمایندهٔ با احساس مسئولیت، با قلب، روح و روان خود در جرگه شرکت جسته و آن‌چه به نفع مردم و شکوفانی کشور است، ابراز نظر می‌کنم.»

قمرالدین دهقان‌کار، نمایندهٔ مردم ملیت هزارهٔ ولایت تخار: «جرگهٔ سراسری ملیت هزاره در کابل تدویر یافت. ما نمایندگان که از ولایات کشور به‌خاطر اشتراک در این جرگه به کابل آمده‌ایم، هدف اصلی ما پشتیبانی از مشی مصالحهٔ ملی، صلح سراسری و قطع خون‌ریزی و برادرکشی در کشور می‌باشد؛ چنان‌چه مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در ولایت تخار نیز پشتیبانی عام و تام‌شان را از این مشی انسان‌دوستانهٔ مصالحهٔ ملی اعلام داشته و در راه تحقق آن از هیچ نوع خودگذری و فداکاری

دریغ نمی‌ورزند.»

وی افزود: «برای ما نمایندگان ملیت هزاره جای بسا افتخار است که رهبر محبوب ما، محترم رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، برای نخستین‌بار جرگهٔ سراسری ملیت هزاره را با بیانیهٔ پرمحتوای‌شان افتتاح نمودند. باید گفت که وظیفهٔ هرکدام از ما نمایندگان است تا در تطبیق و تصامیم این جرگه، به‌خصوص فرمودهٔ رهبر گرامی خویش را به مردم مناطق خود رسانیده، در تطبیق آن از هیچ نوع فداکاری دریغ نورزیم و باید کوشش کنیم که گفتار ما مطابق عمل باشد، نه این‌که گفتار باشد و عمل وجود نداشه باشد.»

وی در اخیر گفت: «هرچند که من یک تعداد از اعضای فامیل خویش را در راه انقلاب از دست داده‌ام، با آن هم حاضرم به‌خاطر آرامی و آسوده‌حالی مردم خود، به‌خصوص ملیت زحمت‌کش هزاره، از هیچ نوع خودگذری دریغ نورزیده و در آبادانی و شکوفایی کشور در پرتو مشی انسان‌دوستانهٔ مصالحهٔ ملی سعی به خرج خواهم داد.»

شرکت کنندگان جرگهٔ سراسری مردم زحمت کش ملیت هزاره سخن می گویند

جرگهٔ صلح، جرگهٔ آشتی[1]

در مورد اهمیت تدویر نخستین جرگهٔ سراسری ملیت زحمت‌کش مردم هزاره صحبتی داریم با چمن‌شاه احمدی، نمایندهٔ مردم ولایت بلخ، اشتراک‌کننده در این جرگه که باهم می‌خوانیم.

«اعلام مشی مصالحهٔ ملی که در اثر تحلیل عمیق و همه‌جانبهٔ ح.د.خ.ا. اعلان گردید، خواست مبرم هر ساکن در کشور ما بوده، مطابق به اساسات دین مقدس اسلام و تأمین صلح، آرامش و یگانه راه نجات به‌خاطر تحقق آرمان حزب و دولت ما هم‌چنان ترقی و شکوفایی وطن عزیزمان، افغانستان انقلابی، است که به حق خواست تمام مردمان ستم‌دیده و بلاکشیدهٔ وطن ما است. روی این منظور، اولین جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره به اساس مصوبهٔ بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا برگزار گردید.

آن‌چه که تساوی حقوق برای همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در وطن ما در نظر گرفته شده، شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره نیز به‌منظور تحقق‌بخشیدن حقوق این ملیت در پهلوی سایر ملیت‌ها، کار و پیکار خویش را نظر به رهنمودهای مقامات رهبری حزبی و دولتی پیش برده و بنا بر هدایت کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، دعوت نمایندگان این ملیت از تمام مناطق هزاره‌نشین کشور صورت

---

۱. زینب، «جرگهٔ صلح، جرگهٔ آشتی»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۸۴، ۱۳۶۶.

گرفت. من که یک تن از اعضای اشتراک‌کننده در این جرگه می‌باشم، در قدم اول اظهار سپاس بی‌کران خود را از حزب و دولت انقلابی‌مان ابراز می‌دارم.

ملیت زحمت‌کش مردم هزاره، مشی مصالحهٔ ملی را یک قدم مثبت، نیک و یگانه راه خیر و صلاح مردم تلقی نموده و تا حد توان در پروسهٔ تطبیق آن از هیچ‌گونه خودگذری و جان‌بازی دریغ نمی‌ورزند.

اولین جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره سبب می‌شود تا تساوی حقوق از آن‌چه وعده داده شده، برای این ملیت زحمت‌کش جنبهٔ عملی را به خود بگیرد.

رفیق نجیب: تمام آرزوها در مورد آیندهٔ سعادت‌بار مردم هزاره به واقعیت مبدل خواهند گردید

جرگهٔ ملیت هزاره به‌خاطر تحقق مصالحهٔ ملی[1]

ضامن‌حسن، نمایندهٔ ملیت هزاره از ناحیهٔ اول شهر هرات: «هدف از آمدن ما به کابل، اشتراک در جرگهٔ سراسری ملیت هزاره بوده و از سوی دیگر توانسته‌ام با تمام نمایندگان ملیت هزاره آشنایی کامل پیدا نمایم و هم‌چنان تبادل نظر در بین ما صورت گرفت که در نتیجه به‌خاطر تطبیق مشی انسان‌دوستانهٔ مصالحهٔ ملی و صلح سراسری در وطن عزیز ما افغانستان، از تجارب یکدیگر بهتر استفاده نمودیم؛ البته ما می‌توانیم در آینده با تطبیق فیصله‌های این جرگهٔ با عظمت، پیام حزب، دولت و انقلاب شکوه‌مند ثور را به دشت‌ها و کوه‌ها برای دیگر هم‌وطنان و هم‌ملیت‌های خویش برسانیم که جنگ و خون‌ریزی و برادرکشی جز تباهی کدام نتیجهٔ دیگر را به‌بار نیاورده و از این ابتکار خردمندانهٔ حزب و دولت انقلابی خویش حمایت و پشتیبانی نمایند.»

وی در اخیر گفت: «طی تبادل نظر و تجارب نمایندگان، ما به این عقیده هستیم که ما در این جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، وظایفی که به همین نماینده‌ها قرار داده می‌شود، از دل و جان در تطبیق آن جدوجهد نموده و تا آخرین لحظهٔ زندگی، به‌خاطر تطبیق صلح سراسری و بازگردانیدن هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ ما، کار و فعالیت خستگی‌ناپذیر را انجام می‌دهیم.»

۱. «جرگهٔ ملیت هزاره به‌خاطر تحقق مصالحهٔ ملی»، روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۱۳۶، ۱۳۶۶.

«نقش جرگه‌ها در تأمین صلح»[1]

... به سلسله تدویر جرگه‌های وسیع قومی که در پرتو مشی مصالحهٔ ملی صورت می‌گیرد، اخیراً جرگهٔ وسیع سراسری ملیت برادر هزاره در مرکز کشور تدویر یافت. این جرگهٔ وسیع قومی که در آن بزرگان، ریش‌سفیدان روحانیون و شخصیت‌های با نفوذ و مورد اعتماد از ملیت برادر هزاره شرکت ورزیده بودند، بدون شک یک رویداد بزرگ و تاریخی محسوب می‌گردد؛ زیرا در شرایطی دایر می‌شود که مصالحهٔ ملی در کشور اعلام گردیده و سهم‌گیری و اشتراک فعال تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل باهم برادر ساکن افغانستان را می‌طلبد. از جانب دیگر، اگر به پس‌منظر تاریخی ملیت‌ها نظر افگنیم، دیده می‌شود که ملیت برادر هزاره قبل از انقلاب ثور، از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود محروم و انواع گوناگون ستم ملی و تبعیض را متحمل می‌شدند و فقط بعد از پیروزی انقلاب ثور، که تساوی حقوق بین ملیت‌ها، اقوام و قبایل توسط حزب و دولت انقلابی اعلام گردید، ملیت برادر هزاره به‌مثابهٔ یک ملیت متساوی‌الحقوق در قطار سایر ملیت‌های برادر ساکن در افغانستان تبارز نموده و برای اولین‌بار در تاریخ کشور، موقع می‌یابد تا نقش و سهم فعال خود را در ساحات مختلف زندگی سیاسی و اجتماعی ایفا بدارد. این حقوق را انقلاب نه‌تنها برای ملیت هزاره؛ بلکه برای همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن کشور تضمین نموده است.

اهمیت تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره از این‌جا نیز قابل درک است که برادران هزارهٔ ما بخش اعظمی از باشندگان مردم ما را در یک کشور کثیرالملیت تشکیل داده و اشتراک فعال آنان در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور، تأثیر شگرفی را در روند تکامل جامعهٔ ما وارد خواهد کرد؛ بدین ملحوظ، باور کامل داریم که تصامیم و فیصله‌های جرگهٔ وسیع ملیت برادر هزارهٔ ما در امر تحقق مشی مصالحهٔ ملی، به‌خاطر قطع جنگ و خون‌ریزی و تأمین صلح سراسری در کشور، نقش اساسی و سازندهٔ خود را ایفا خواهد کرد.

جرگه، سنت پسندیده[2]

جرگه، سنت پسندیدهٔ دیرینهٔ مردم افغانستان است. در این سرزمین، مردم همیشه مشکلات جمعی خود را در پرتو جرگه‌های کوچک و بزرگ حل و فصل نموده‌اند.

تدویر جرگه در کشور ما پیشینهٔ کهن دارد. هرگاه در صفحات تاریخ به جست‌وجو بنشینیم و

۱. هوشنگ، «نقش جرگه‌ها در تأمین صلح»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، سال ۴، ۱۳۶۶.

۲. «جرگه، سنت پسندیده» جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۶.

به روایات شفاهی گوش فرادهیم، درخواهیم یافت که در هر بخشی از کشور ما، مردم در حل دشواری‌های اجتماعی خود از تشکیل جرگه‌ها به‌سویه‌های متفاوت استفاده نموده‌اند؛ از معضلات کوچک محلی تا پیش‌آمدهای عمدهٔ مربوط به سرنوشت مملکت، همه در سطح جرگه‌های متناسب به آن حل می‌گردند.

جرگهٔ سراسری ملیت هزاره یکی از جرگه‌های بزرگ و بی‌سابقه در تاریخ زندگی این مردم و نیز جرگهٔ مهمی در سلسله جرگه‌های بزرگ کشور به‌شمار می‌آید.

نامهٔ وارده به ادارهٔ جریدهٔ ندای کهسار

مایان هریک جعفرعلی و نوروزعلی، باشندگان قلعهٔشادهٔ کابل، اول‌تر از همه سلام‌های گرم و صمیمانهٔ خویش را خدمت کارکنان جریدهٔ «ندای کهسار» تقدیم می‌کنیم. در این اواخر، خبر شده‌ایم که شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌نام «ندای کهسار» جریده‌ای را مخصوص ملیت هزاره به‌دست نشر می‌رساند. مطالب این نشریه حاوی ارزش‌های خبری و ژورنالیستی می‌باشد، بر علاوه مطالب مفید و سودمند فرهنگی دربارهٔ زندگی مردم هزاره به نشر می‌سپارد. چون دولت انقلابی ما به رشد و غنامندی فرهنگ ملیت‌های ساکن افغانستان، به‌خصوص مردم هزاره، ارج می‌گذارد که در طرح قانون اساسی و برنامهٔ عمل جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان و سایر اسناد حزبی و دولتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از آن تذکر رفته است، ملیت هزاره، ملیت زحمت‌کش و باغیرت است، در رژیم‌های گذشته به زندگی این ملیت توجه نمی‌شد و حتی در بین دیگر ملیت‌های ساکن کشور مورد تحقیر و توهین حکام وقت قرار می‌گرفت. بعد از انقلاب شکوه‌مند ثور، شکر زمینهٔ رشد فرهنگ هر ملیت به‌طور درست مهیا شد. از آن جمله به زندگی مردم هزاره توجه کامل صورت گرفت.

پیشنهاد ما به شورای محترم مردم زحمت‌کش ملیت هزاره چنین است که جریده را تا حال ما نمی‌شناختیم و حتی به چشم ندیده بودیم و نمی‌دانستیم که به کدام تاریخ نشر می‌شود. در این مورد توجه کارکنان جریده و شورای مردم زحمت‌کش ملیت هزاره را خواهانیم تا شماره‌های آیندهٔ جریده را برای ما ساکنین قلعهٔشاده و سایر مناطق هزاره‌نشین شهر کابل بفرستند.

با احترام، جعفرعلی و نوروزعلی، ساکن قلعهٔشادهٔ کابل.

هزاره‌جات در مسیر صلح و ترقی[1]

نخستین جرگهٔ ملیت برادر هزاره به‌مثابهٔ رویداد با اهمیت حیات سیاسی کشور و به حیث یکی از مظاهر درخشان برخورد عادلانه و سازندهٔ حاکمیت انقلابی با مسئلهٔ ملی، این یگانه راه‌حل ممکن و منطقی این مسئله در افغانستان، ثبت تاریخ گردید.

با صراحت باید خاطرنشان ساخت که برخورد با حقوق، حیثیت و سرنوشت ملیت هزاره در کنار سایر ملیت‌های باهم برادر افغانستان، در طول زمان موجودیت دولت واحد در کشور، برای رژیم‌های سیاسی مسلط خصلت‌نما بوده است.

البته نمی‌توان گفت که برخورد تمام دولت‌های گذشتهٔ افغانستان با ملیت هزاره همگون و یک‌نواخت بوده است؛ ولی مسلم است که هیچ دولتی قبل از انقلاب ثور، نخواسته و یا نتوانسته است در رفع نابرابری ملی و عواقب خشونت‌های اعمال‌شده بر ملیت هزاره کار اساسی و مهمی انجام دهد، به استثنای دولت امانی که در این زمینه آرزوهای نیک داشت و گام‌هایی هم برداشت؛ اما بدبختانه از جمله مستعجل‌بودن این دولت، مانع تحقق این آرزوها گردید و گام‌ها به سرانجام نرسیدند؛ لذا روی‌هم‌رفته، سلسله حکمرانان مرتجع و سلاطین مستبد افغانستان، به بیان رسای رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، زحمت‌کشان ملیت برادر هزاره را در یک کلمه به «رانده‌شدگان جامعه» مبدل کردند.

جان مطلب که هر وطن‌پرست واقعی افغانستان باید حتی برای یک لحظه هم نباید از نظر دور داشته باشد، در این‌جا است که چنین امری نه به‌خاطر تأمین منافع برای کدام ملیت دیگر افغانستان؛ بلکه به‌خاطر ادامهٔ حکمروایی فنودالی و در دو قرن اخیر مزیداً به‌خاطر تأمین و تداوم وابستگی کشور به استعمار و نواستعمار، طبق دستورالعمل شیطانی «تفرقه بینداز و حکومت کن» دنبال گردیده است؛ لذا ستم ملی در افغانستان مانند بسا کشورهای دیگر، قویاً ماهیت طبقاتی داشته و در حقیقت

---

۱. «هزاره‌جات در مسیر صلح و ترقی»، حقیقت انقلاب ثور، اول میزان، ۱۳۶۶.

ادامهٔ ستم طبقاتی به‌شکل دیگر بوده است.

بنابراین، بدون سرنگونی طبقات استثمارگر فئودالی و کمپرادوری و سیادت سیاسی و اقتصادی آن‌ها در جامعه، اساساً نمی‌شد برداشتن کدام گام بنیادی را در جهت حل مسئلهٔ ملی انتظار داشت و به همین دلیل، تنها انقلاب ثور در مسیر اصولی خویش شرایط عینی را برای حل این مسئله پدید آورده و پدید می‌آورد.

انقلاب بر پروسهٔ شوم نابرابری ملی نقطهٔ پایان گذاشت؛ برابری حقوقی همهٔ ملیت‌های باهم برادر افغانستان را اعلام داشت؛ راه رشد عنعنات پسندیده و فرهنگ آن‌ها را باز کرد؛ شرایط برای گسترش سهم‌گیری آنان را در امر ادارهٔ کشور مساعد نمود و برای رشد اقتصادی متوازن مناطق بودوباش ملیت‌ها و تسریع رشد مناطق بیشتر عقب‌مانده، اهداف و برنامه‌ای را مشخص کرد و پلان‌های عملی را مطرح نمود؛ ولی تمام این‌ها با مقاومت وحشیانهٔ ارتجاع داخلی، منطقه و امپریالیزم مواجه گردیده و هیولای جنگ بر کشور سایه افگند.

در نتیجه، هر مسئلهٔ قدیم و جدید در سرزمین ما با مسئلهٔ صلح گره خورد. انقلاب توانایی عظیم معنوی، اخلاقی و سیاسی خود را در این زمینه تبارز داده، برنامهٔ قطع جنگ و خون‌ریزی تحمیل‌شده را در وجود مشی مصالحهٔ ملی عرضه داشت؛ لذا حل تمام مسائل انباشته‌شده طی قرون در کشور ما و منجمله حل مسئلهٔ ملی، دیگر به پیروزی کامل مشی مصالحهٔ ملی بستگی دارد؛ بدین جهت، نخستین جرگهٔ سراسری ملیت هزارهٔ کشور مقدم بر همه، جرگهٔ صلح بود.

این جرگه که طی آن برای اولین‌بار رهبری کشور با نمایندگان تمام ولایات، السؤالی‌ها و مناطق هزاره‌نشین افغانستان ملاقات نمودند، علاقه‌مندی عمیق و صادقانهٔ شرکت‌کنندگان را در جهت جست‌وجوی راه‌های صلح در سرزمین هزاره‌جات و در تسریع رشد ساحات هزاره‌نشین تبارز داد. جرگه فرصت بزرگی را فراهم آورد تا نمایندگان ملیت هزاره و همهٔ افراد این ملیت شریف و زحمت‌کش، از اهداف اصلی حزب و حاکمیت انقلابی افغانستان در مورد آیندهٔ دور و نزدیک‌شان آگاهی دقیق حاصل کنند و در نتیجه به ماهیت دروغ‌پراگنی‌های فتنه‌گرانه و شر افگنانهٔ دشمنان مشترک مردم افغانستان بیشتر پی ببرند.

در جرگهٔ رهبری حزبی و دولتی کشور، ظلم و تعدی رژیم‌های استبدادی فئودالی نسبت به مردم صلح‌دوست هزاره، پایمال‌کردن حقوق و حیثیت انسانی‌شان و تاخت‌وتازهای چپاول‌گرانهٔ خان‌ها و بای‌ها را بر قصبات آنان، در گذشتهٔ تاریخی محکوم نموده، سهم بزرگ مردم هزاره را در انکشاف اقتصاد ملی و فرهنگ در ساختمان افغانستان مستقل و دارای حاکمیت، در حفظ و تحکیم حسن

تفاهم، دوستی و برادری با سایر مردمان وطن واحد ما و هکذا خصایل و سجایای برازندهٔ شخصی و کتله‌ای آنان را مورد تقدیر قرار دادند.

در جرگه کاملاً روشن گردید که با تبدیل هزاره‌جات به منطقهٔ صلح و شرکت وسیع مردم هزاره در ادارهٔ خودی آن، استفاده از دستاوردهای تکنیک زراعتی مدرن، اعمار سیستم‌های آبیاری، رشد اساسی تکنیک مادی زراعت، سروی و استخراج علمی و صنعتی ذخایر غنی کوه‌های هزاره‌جات، تأمین برق آبی ارزان به مردم، احیا و رشد فرهنگ توده‌ای آنان، توسعهٔ مکاتب و مراکز صحی، گسترش استفاده از کتاب، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون با امکاناتی که دولت در اختیار این منطقه می‌گذارد و با مساعدت‌های بزرگ و بی‌شائبهٔ مادی، تکنیکی، علمی و فنی دوست دیرین مردم افغانستان، اتحاد شوروی و سایر کشورهای مترقی و صلح‌دوست، ترقی فوری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هزاره‌جات میسر است. بر علاوه در شرایط صلح می‌توان حدود ساحه‌ای و تشکیلات اداری هزاره‌جات را نیز بهتر تعیین نمود.

شرکت‌کنندگان جرگه از جانب حزب و دولت صلاحیت یافتند تا با اشخاص و نیروهایی که به مخاصمت مسلحانه علیه دولت انقلابی کشانیده شده‌اند، تماس‌های سازندهٔ مستقیم به‌منظور دست‌یابی به توافقات صلح‌آمیز برقرار نمایند.

آنانی که به مشی مصالحهٔ ملی می‌پیوندند، مطابق شایستگی و توانایی خود، در ادارهٔ محل تا سطح معاونین والی‌ها و حتی والی‌ها حق شرکت خواهند یافت.

با توجه به فیصله‌هایی که جرگه به‌عمل آورد و اقداماتی که تجویز نمود، امید قطعی می‌رود که هزاره‌جات، این جزء پربها و پرافتخار افغانستان واحد و مستقل، به اولین منطقهٔ صلح در کشور مبدل خواهد شد و در آیندهٔ نه‌چندان دور، نمونهٔ الهام‌بخش حل مسئلهٔ ملی و شکوفایی اقتصادی و فرهنگی نیز خواهد بود.

یک‌صد و بیست و پنجمین سالگرد تولد فیض‌محمد کاتب هزاره[1]

صبح روز شنبه، سه ثور، محفلی برای بزرگداشت از یک‌صد و بیست و پنجمین سالروز تولد ملا فیض‌محمد کاتب، آموزگار و مورخ نامور کشور، از طرف وزارت امور اقوام و قبایل، به همکاری آکادمی علوم افغانستان و پوهنتون کابل، در تالار هوتل آریانا برگزار گردید.

گروهی از پژوهشگران، شاعران، استادان دانشگاه و هواخواهان دانش و فرهنگ در این مجلس یادبود اشتراک ورزیده بودند. جلسه با پخش سرود ملی گشایش یافت. آن‌گاه سلیمان لایق، وزیر امور اقوام و قبایل و رئیس آکادمی علوم، در پیرامون اهمیت چنین محافل و نقش سازندهٔ ملیت‌های مختلف کشور در ساختمان جامعه، سخن‌هایی ایراد فرمود؛ سپس دستگیر پنجشیری، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و رئیس اتحادیهٔ نویسندگان، از این اقدام شایسته و نیک وزارت امور اقوام و قبایل ذکر خیری کرد و پیام اتحادیهٔ نویسندگان را برخواند. در بخشی از پیام اتحادیه چنین آمده است: «... رشد معنوی مردم، تأمین امکانات ترقی فرهنگ و علوم، تبلیغ و ترویج بهترین دستاوردهای فرهنگی همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل افغانستان، بخشی از برنامهٔ فرهنگی حزب و دولت ج.د.ا. است. تجلیل از کار خلاق و زندگی پرثمر ملا فیض‌محمد هزاره، تاریخ‌نویس نامدار و افتخار مشترک همهٔ زحمت‌کشان افغانستان، گام با اهمیت دیگری است که به‌خاطر تحقق بی‌چون و چرای برنامهٔ فرهنگی حزب و دولت برداشته می‌شود. اتحادیهٔ نویسندگان ج.د.ا. معرفی آثار چنین شخصیت‌های علمی و مفاخر ملی مردم افغانستان را وسیلهٔ تقویت همبستگی رزمجویانه، احترام و اعتماد متقابله میان قبایل، اقوام و ملیت‌های باهم برادر افغانستان ارزیابی می‌کند...»

در این محفل، پژوهشگران ما این مقالات را برخواندند:

ـ «مجملی از زندگی و آثار مفصل کاتب» از دوکتور عبدالطیف جلالی؛

ـ «سبک نگارش سراج التواریخ» از صدیق روهی؛

---

۱. «یک‌صد و بیست و پنجمین سالگرد تولد فیض‌محمد کاتب هزاره»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۱، سال ۲، حمل و ثور، ۱۳۶۲.

- «آثار کاتب» از حسین نایل؛
- «تذکره‌الانقلاب» از نیلاب رحیمی؛
- «مفاهیم اتنوگرافیک در سراج‌التواریخ» از پوهاند همام؛
- «سبک ادبی سراج‌التواریخ» از پوهنوال شهرستانی.

محفل با بیانیهٔ اختتامیهٔ بارق شفیعی، معاون اول جبههٔ ملی پدروطن، پایان یافت.

پیام اتحادیهٔ نویسندگان ج. د. ا. به مناسبت یک‌صد و بیست وپنجمین سالگرد تولد فیض‌محمد کاتب

طبیعت و تاریخ در دامان افغانستان انقلابی، زیبایی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی فراوانی ریخته است. قیمتی‌ترین و پُربهاترین ارزش‌های کشور ما، توده‌های ترقی‌آفرین و زحمت‌کش آن است. در آغوش طبیعت سرکش وطن محبوب ما، قبایل، اقوام و ملیت‌های مستعد به تکامل پشتون، هزاره، اوزبیک، ترکمن، بلوچ، نورستانی، پشه‌ای و چندین اقلیت ملی و پیروان مذاهب مختلف کار، تولید و زندگی می‌کنند. این همه قبایل، اقوام و ملیت‌های با استعداد افغانستان، هرکدام دارای تاریخ کهن‌سال، زبان، ادبیات، میراث‌های شایستهٔ هنری، ادبی، فرهنگی و سنن پرافتخار نبردهای عادلانهٔ ضد استبدادی، ضد فئودالی، ضد استعماری و ضد امپریالیستی می‌باشند. خلق‌های زحمت‌کش برادر ساکن افغانستان در طول قرون متمادی، با احساس دردها، رنج‌ها و آرمان‌های سرکوفتهٔ مشترک، شانه به شانه و بازو به بازوی یکدیگر علیه دشمنان مشترک طبقاتی خود و بر ضد جهان‌گشایان و سلاطین جبار رزمیده و از آب و خاک، حاکمیت و استقلال ملی با قربانی جان، مال، خون و هستی خود دفاع کرده‌اند. یکی از این ملیت‌های مبارز ساکن افغانستان، ملیت هزاره می‌باشد. خلق رزمندهٔ هزاره در قلب جوشان افغانستان، با تلاشِ پرامید، کار و زندگی می‌نمایند. یک بخشی از سرزمین هزارگان در گذشته غرجستان نامیده می‌شد. ملیت هزاره از قبایل مغول(؟) و بومی کشور تشکیل یافته است. در حال حاضر از غوربند پروان تا غور و از سنگ‌چارک جوزجان تا قره‌باغ غزنی، به‌طور عمده عرصهٔ کار، تولید و نبرد خلق زحمت‌کش هزاره می‌باشند. مردم هزاره غالباً اهل تشیع و بخشی از هزارگان اسماعیلیه‌مذهب و برخی اهل سنت و یا دقیق‌تر بگویم حنفی‌مذهب‌اند. خلق هزاره طی دو قرن اخیر، مانند سایر خلق‌های تحقیرشدهٔ وطن، از طرف ملاکان فئودال، سلاطین ستم‌گستر، بیروکراسی فاسد و شیوهٔ ادارهٔ استبداد استعماری و فئودالی، مورد اشکال ظلم اجتماعی، طبقاتی و ملی قرار گرفته‌اند. این خلق مبارز و بلاکش، در پایان قرن نوزده علیه امر و نهی امیر عبدالرحمان به مقاومت آغاز نهاد. پرخاش و مقاومت مسلحانهٔ مردم هزاره، هفت سال تمام علیه افراط‌گری‌های

مستبدانهٔ دستگاه اداری امیر دست‌نشاندهٔ بریتانیا ادامه یافت و سرانجام سرکوب و به خاک و خون و به زنجیر بردگی کشانیده شد؛ اما بعد از قیام مسلحانهٔ ملی ۱۹۱۹ و استرداد استقلال سیاسی افغانستان، بردگی رسماً منسوخ اعلان شد و هزارگان ستم‌دیدهٔ کشور برای مدت کوتاهی عضو متساوی‌الحقوق جامعهٔ افغانی شناخته شدند.

خاندان نادر، داوود و محافل حاکمهٔ وابسته به استعمار امپریالیستی این خانواده، باز با استفاده از شیوه‌های خشن ادارهٔ استبداد استعماری، ملیت کاردوست هزاره را بدون در نظر گرفتن خصوصیات ملی، مذهبی، فرهنگی، زبان و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و ترانسپورتی، به بیش از بیست واحد اداری و به ولایات پروان، میدان، بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، غور، بامیان، غزنی و ارزگان پراکنده ساخت. به سید احمد خان، شاه‌نور، نایب‌سالار غلام‌نبی چپه‌شاخ، جرنیل عیسی‌خان، شیخ‌علی، عبدالعلی ترکمن هزارهٔ غوربند، غلام‌نبی بیگ فرقه‌مشر دره‌صوفی، کاکا فتح‌محمد فرقه‌مشر، برات‌علی تاج و به دیگر فرزندان وطن‌پرست و بانفوذ ملیت هزاره نه‌تنها حق اشتراک فعال در اداره و سیاست داده نشد؛ برعکس، بسیاری از آنان سالیان درازی در کاسهٔ برج‌های ارگ زندانی و اکثریت آنان با همهٔ آرمان‌های ملی و اجتماعی خود در زندان‌ها جان شیرین خود را از دست دادند. در هنگام اوج‌گیری موج نوین مبارزهٔ آگاهانهٔ طبقاتی و اجتماعی کشور و تأسیس ح.د.خ.ا. و مرام علما تنظیم‌شده آن و اعلان برابری کلیهٔ اقوام و ملیت‌های برادر ساکن افغانستان در اداره و سیاست و زمینهٔ اشتراک فعال خلق رزمندهٔ هزاره انعکاس وسیع یافته بود، به همین دلیل، انقلاب ثور با استقبال گرم مردم هزاره در همان آغاز مواجه گردید؛ اما شوونیزم امین و گرایش‌های مداخله‌گرایانه و توسعه‌طلبانهٔ ارتجاع ثبات‌پرست و کج‌آهنگ منطقه، باز موجبات خشم، نفرت، بی‌اعتمادی و قربانی زحمت‌کشان افغانستان و مردم پرتلاش هزارهٔ وطن ما را فراهم ساخت.

دوستان محترم!

با غرور و افتخار می‌توان ادعا کرد فقط بعد از پیروزی انقلاب ثور و مرحلهٔ کنونی انقلاب ثور است که برای نخستین‌بار در تاریخ با مسئلهٔ ملی برخورد صحیح، دقیق و اصولی صورت می‌گیرد. ح.د.خ.ا. و حکومت ج.د.ا. با استناد اصول اساسی و برنامهٔ عمل حزب، به نیازهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و به هم‌پیوستگی، دوستی و به تأمین تساوی حقوق تمام قبایل، اقوام و ملیت‌های افغانستان توجه محتاطانه و زمینه‌های اشتراک فرزندان زحمت‌کشان همهٔ قبایل، اقوام و ملیت‌های کشور را در ادارهٔ اقتصاد ملی، سیاست و فرهنگ، بدون هرگونه تبعیض و امتیاز ملی، نژادی، قومی و قبیله‌ای، فراهم می‌نماید.

رشد معنوی مردم، تأمین امکانات ترقی فرهنگ و علوم، تبلیغ و ترویج بهترین دستاوردهای فرهنگی همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل افغانستان، بخشی از برنامهٔ فرهنگی حزب و دولت ج.د.ا. است. تجلیل از کار خلاق و زندگی پرثمر ملا فیض‌محمد هزاره، تاریخ‌نویس نام‌دار و افتخار مشترک همهٔ زحمت‌کشان افغانستان، گام با اهمیت دیگری است که به‌خاطر تحقق بی‌چون و چرای برنامهٔ فرهنگی ح.د.خ.ا. و دولت ج.د.ا. برداشته می‌شود.

اتحادیهٔ نویسندگان ج.د.ا، معرفی آثار چنین شخصیت‌های علمی و مفاخر ملی مردم افغانستان را وسیلهٔ تقویت همبستگی رزم‌جویانه، احترام و اعتماد متقابل میان قبایل، اقوام و ملیت‌های باهم برادر افغانستان ارزیابی می‌کند و آرزومند است که آکادمی علوم با نشر، طبع، تصحیح و تعلیق آثار تاریخی ملا فیض‌محمد کاتب و دیگر مورخان و دانشمندان وطن، زمینه‌های جاودانه‌شدن آثار ادبی، تاریخی و فرهنگی پیشینیان ما را مساعد سازند و با گرامی‌داشت از مقام دانشمندان و شخصیت‌های علمی و فرهنگی، در پرورش سالم خودآگاهی ملی و اجتماعی توده‌های زحمت‌کش و شکوفایی ادبیات، فرهنگ، هنر، تاریخ قبایل، اقوام و ملیت‌های باهم برادر افغانستان، نقش فعال خود را ایفا کنند.

تا جایی که به اتحادیهٔ نویسندگان ج.د.ا، ارتباط می‌گیرد، این سازمان اجتماعی بنا بر ماهیت انترناسیونالیستی خود، در راه تقویت دوستی و روابط فرهنگی میان ملل و مردمان افغانستان و جهان و در راه تأمین تساوی حقوق قبایل، اقوام و ملیت‌های افغانستان، مطابق نیاز مرحلهٔ کنونی انقلاب و بر اساس برنامهٔ فرهنگی حزب و دولت و اساس‌نامهٔ خود، در جبههٔ فرهنگ، ادبیات، قلم بدون تعصب تنگ‌نظرانهٔ ملی، به کار و پیکار خستگی‌ناپذیر ادامه خواهد داد.

پرافتخار باد خاطرهٔ آفریننده و زندگی پرثمر ملا فیض‌محمد هزاره و همهٔ خدمت‌گذاران تاریخ و فرهنگ معنوی مردم افغانستان.[1]

د ملا فیض‌محمد کاتب هزاره[2]

ژوندانه او آثاروته لنده کتنه

پلاریی سعیدمحمد نومیده چه د ۱۳۱ هجری قمری پیري ولایت د قره‌باغ په سیمه کی ژوند کاوه او پخپله کاتب فیض‌محمد هم تر ۱۸ کلنی پوری هلته له خپل پلار سره اوسیده.

۱. این پیام توسط محترم دستگیر پنجشیری ایراد شده است.

۲. جلالی، داکتر لطیف، «د ملا فیض‌محمد کاتب هزاره»، هیواد، د ثور د میاشتی ۳، شنبه، ۱۳۶۲.

د حسین نایل په تحقیقی سندونو کی او له هغی جملی څخه د کاتب اثر د تحفةالحبیب مطالبو ته د هغه په حواله د هغه د پلار سعیدمحمد د استوګنی دورهٔ د غزنی په قره‌باغ کی د ۱۲۸۵ تر ۱۲۹۷ هجری قمری پوری رسیږی. چه له هغه وروسته بیا د غزنی ناور ته تللی دی.

د غزنی ناور ته د هغه د لیږیدو تفصیل په خورا لنده ډول د کاتب له آثار و څخه ترلاسه کیږی او په واقعیت کی د افغانستان خورا مشرح اوځو زره مخیز تاریخ د کاتب ملا فیض‌محمد خورا غوره اثر د هغه د خپل ژوند لیک په لنډه ډول هم دی چه مفصل یی تر اوسه پوری له هیڅ خای خخه ندی ترلاسه شوی.

هغه په همدی کال کی یعنی ۱۲۹۷ له خپل پلار سعیدمحمد سره چه هزاره د قوم د محمدخواجه په کورنی پوری منسوب دی په ۱۸ کلنی کی په قره‌باغ کی اوسیده چه پدی توګه د هغه د زوکړی دقیق تاریخ ۱۲۷۹هجری قمری کال قید کولای شو په تحفةالحبیب کی د هغه د ژوند له لنډو مطالبو څخه او هغه محاسبی‌چه د هغه له مخی سرته رسیدلی دی.

څرګند یږی چه فیض‌محمد کاتب په ۱۲۹۷ کال په قره‌باغ او بل وار په جاغوریو او دوروستی خل لپاره په ۱۳۰۲ هجری قمری کال کی د غزنی ولایت د اندړ په سیمه کی مومو‌چه لا هم د توری څښتن و او په علمی‌پراخو زده کړویی لاس نه و پوری.

د ډهلی چاپ د سکینةالفضلا ۱۱۳مخ د مؤلف له وینا سره سم هغه د خوانی پروخت پخ ملی او محلی مدرسو کی د ختیځ د مقدماتی علومو دورهٔ سرته ورسوله او بیا د خپلو زده کړو د بشپړ تیا په مقصد هندوستان او ایران ته تللی اوپه حکمت، کلام او ادبیاتوکی یی برلاس موندلی دی او د نجوم په علم کی یی یو څه معلومات ترلاسه کړی د ادب مجلی د ۲۵ کال په دریمه کنه کی داستان نایل د تحقیقی مقالی په ترڅ کی لولو چه کاتب فیض‌محمد د خپلو لیکنو په لړکی د خپلو لوړو زده کړو په باب لنډی اشاری کړی چه له هغو څخه مبهم مطالب لاسته راخی چه په قره‌باغ کی د قومی‌شخړ او پیښنو څرګندول له دی جملی څخه دی چه په ۱۲۹۷ کال کی پیښی شوی دی، له دی څخه وروسته د کاتب د کورنی ژوند په باب لږ معلومات لرو، په تحفةالحبیب کی یی کنهار ته د عصر د متداوله پوهی او علومو د ترلاسه کولو په خاطر د خپل تګ یادونه کړی داسی چه ښایی د هغه استو ګنه هلته څوکاله اوږده شوی وی.

په ۱۳۰۵ کال امیر عبدالرحمان خان د معمول سره سم دژمی‌د تیرولو لپاره جلال‌آباد ته ځی، دهمدی کال په ژمی‌کی ده چه کاتب دهند نه سفیر څخه رأستون شوی او کابل ته په بیر ته راتلوکی دی هغه در کاب له ملتنزمینو څخه و، چه د ژوند دریمه مرحله‌ای پیل کیږی په دی معنا چه هغه تر

۱۸ کلنی پوری د خپل ژوند په چا پیر یال او د خپلی زدوکړی په سیمه پوری اروند خوان و، له ۱۲۹۷ کال څخه تر ۱۳۰۳ کال پوری د طالب العلمی‌او په عین حال کی د یوه قومی‌او محلی څیرکی دریخ در لوده چه بیا دوه کاله نورتر ۱۳۰۵ کال پوری یی د خپلو اشارو له مخه‌ای د سراج‌التواریخ د دریم توک په ۵۸۸ مخ کی د علم په زده کړی بوخت و لکه چه وایی:

«په دی مرحمت اثره سفر کی احقر محرر چه د کندهار له لاری د علم د زده کړی لپار لاهور ته تللی او له هغه خای څخه د پېښاور له لاری جلال‌آباد ته رسیدلی تر کابل پوری له انعامونو څخه په خونداو خوره خو له راغلی.

پخپله دی لیکنه کی کاتب فیض‌محمد کاتب د خپلو زده کړو د څرنګوالی په باب څه ندی ویلی خوکله چی د هغه آثار ولولواوله بیلابیلو لرلیدونو څخه په هغوکی دقت کوو، داسی یو پوهیدای شو چه کاتب د شرعیه علومو د متداول حد پربشپړ تیا سر بیره د عربو دژبی او ادبیاتو تاریخ، نجوم او ریاضی په برخوکی د خپلو معلوماتو د بشپړولو لپاره‌ای هڅه کریده پښتو او دری ژبی‌یی د خپلی زوکړی په سیمه چه هغه د غزنی قره باغ دی په بشپړ دول زده کړی او عربی‌ژبه د هغه د تعلیمی ژبی‌زیاته برخه ګنل کیږی. او پخپلو مسافر تونو کی یی له هیواد څخه بهردارد و اوانګریزی ژبی هم تردی حده پوری چه دلوستنی ور متونو په قالب کی هغه و لولی اوپری پوه شی زده کړی وی.

د خپل هیواد په مهمو ژبو دده احاطه او تسلط او پرهغو مطالبو چه په هغه وخت کی په اردو او انګریزی ژبو ورته ترلاسه کیدل د هغه د مطالعی او پوهیدو صلاحیت کاتب ته د تاریخی او ادبی مفاهیمو د پوهیدو، درک کولو او بیان وس ورکړی و او دهغه د لیکنو پرخوالی یی زیات کړیدی.

ملا فیض‌محمد لکه چی د هغه لیکوالی خصلت دی د خپل شخصی ژوندانه د جزئیاتو په باب یی وره معلومات موږته ندی پری ایښی خکه نو هغه‌شان چی د خپل ژوندله جزئیاتو د زده کړی او پوهی د ترلاسه کولو او د هغو په برخه کی یی مداومت کړی د هغو علمی‌رجالو او استادانو په باب چه د هغه د علمی‌او بیاد دولتی شخصیت په دورهٔ کی یی مستقیماً برخی اخستی څه ندی و یلی یوازی د سراج‌التواریخ د دریم توک په ۱۱۲۹ مخ کی ملا محمدسرور اسحاق‌زایی یی د خپل استاد په حیث یاد کړی چه د امیر عبدالرحمان خان د دویم زوی سردار نصرالله د لیک د دیوان خاوندو او د ملا فیض محمدکاتب په وینا د پغمنی شرح، د اقلیدس لیک او خلاصهٔ‌الحساب له هغه څخه زده کړی دی.

د ۱۳۰۵ هجری قمری کال څخه چی له زده کړه و څخه هیوادته د هغه دراستنیدو او د امارت در بارته له نژدی کړیو سره د هغه د آشنا کیدو کال دی تر ۱۳۱۰ کال پوری د کوم دولتی منصب او شغل

به در لودلو پرته په کابل کی اوسیدلی او دهمدی مودی په لړکی یی د خپلو لیدنو کتنو په ترڅ کی له خپلو لیدنو کتنو په ترڅ کی له خپلو معاصرو رجالو او شخصیتونو سره‌ای هم معرفت پیدا کړی دی. ددی رجالو له جملې څخه یوهم ملا محمدسرور اسحق‌زایی دی چه ښییه د مخه‌ای لنډ ذکر و شو او همدی و چی د امیر حبیب‌الله خان په دفتر کی یی د کاتب د مقرری امکان په ۱۳۱۰ کال کی برابر کړلکه چه خپله‌ای د خپل غوره اثر سراج‌التواریخ د دریم توک په ۸۶۸ مخ کی دا پیښنه قید کړی ده.

کاتب ملا فیض‌محمد له همدی نبتی ورروسته یعنی ۱۳۱۰ هجری قمری کال د امیر حبیب‌الله خان په دفتر کی د هغه د نظر ورکتابو نو په استنساخ بوخت شوی اوله همدی امله ده چه په کاتب یی شهرت موندلی دی، په دی شغل کی د هغه د خدمت کولو محصول هغه اثردی چه د هغه عصر د پینبں لیک په شیوه د افغانستان د تاریخ پیښی له درانی احمدشاه بابا څخه تر امیر حبیب‌الله خان پوری پکی دی، کاتب د شهزاده حبیب‌الله خان د لیک په دیوان کی او بیا د امیر حبیب‌الله خان په دارالانشاء کی ۲۸ کاله تالیف د مجلس د غړی په توګه خدمت کړی او پر نورو مشغولیتونو سربیره د تحفة‌الحبیب د خاص دیوان کتابت یی په دووو توکو کی کړی اوسراج التواریخ یی په څلورو توکوکی لیکلی بودی کار ونویی له ۱۳۱۰ څخه تر ۱۳۳۷ پوری کلونه نیولی دی.

امیر حبیب‌الله خان په ۱۳۳۷ هجری قمری کال چه له ۱۲۹۷ شمسی کال سره سمون خوری مړشو او ترهغه و روسته د کاتب و لطیفی د امارت دلیک په دیوان کی پای ته ورسیدی او د معارف په دارالتالیف کی د هغی اداری په نورو غړو سره د همکاری لپاره د درسی کتابونو د تنظیم او برابرو لو په خاطر موظف ش، لکه چه په دی ماموریت کی نه یوازی یی ذکر شوی وظیفی سرته ورسولی بلکی هغه زیات آثار چه د دارالتالیف له خوایی د خپریدو تجویز کیده، دموضوع د اهمیت او د دستوری او ادبی‌مسائلو له پلوه مرور او بررسی کول. په داسی حال که چه پخپله‌ای هم پدی دورهٔ کی آثار او مقالی لیکلی او له هغی جملی څخه‌ای دمتقدمو حکما وو د تاریخ کتاب تالیف او خپور کړیدی. ویل کیږی چه خه موده د حبیبی ښوونځی کی یی هم د ښوونکی پتمنه وظیفه سرته رسولی او تدریس یی کړی دی

ملا فیض‌محمد کاتب د سلطنت د لیک د دیوان د غړی په توګه دوروستی خل لپاره په امانیه عصر کی هم موندلی شو چه غالبا د هغه پخوانی دنده‌ای بیاهغه ته ورکړی وه لکه چه د امان‌الله خان فرمان د محمود خان ایشیک‌آقاسی په نامه هغه په خپل لیک دی په ملی آرشیف کی ستال کیږی د اچه څخه موده‌ای دی وظیفی ته ادامه ورکړی. زیات معلومات په لاس کی نشته.

کاتب داویا کالو په شاوخوا کی ژوند کړی چی له هغی جملی څخه‌ای د عمر (۱۸) کاله په خوانی

او د محلي ژوند په شرایطو کي تیر شوی. دولس کاله‌ای قسما د هیواد په داخل او بهرکي د طالب العلم په توکه تیرکړی او د څلویښت کالو په شاو خواکي د هغه د ژوندغوره او دلیکوالي او کتابت له برکت څخه ډک ژوند جوړی. چه حاصل یی د هغه ارزښتناک تالیفات دي چه د هغه د صالحه باقیاتو په توکه اوس د افغانستان د تاریخ په لیکنه کي په هغه عصر کي چه هغه په کي ژوند کاوه، د لومړی لاس ماخد په توکه د دربار د سیاست د سختوالي او د رزوکار د سیاسی اختناق سره سره چي هغه پکي اوسیده، حقیقت ته د نژدی سند په توکه، ورخ ترور خی خپل اهمیت لازیات څرکندوی. د سراج التواریخ څلو رټو که د تحفةالحبیب دوه ټوکه د متقدموحکماوو تاریخ چه پخوا مویاد کړی د شهاب ترشیزی د دیوان د آکاهي دستور العمل استنساخ او تذهیب. همداشان د هغه د رسمي‌او غیر رسمي‌مقالو، رسالو او لیکنو زیات شمیر چه یوه برخه‌ای یی ۳۳۶۷ مخونه، د کاتب له خلورو اثرو(۷۶) قلمه د بیلابیل فرمانونه، سندونه، مکاتیب او یاد ښونه په ۴۴۷ مخونوکي چي ټول ۳۷۱۲ مخه کیږی او دهغه له کورني څخه لاس ته راغلي په ملي آرشیف کي قیدي او دهغو مطالبو د صحت دست آویز دی چه د هغه دسترو علمي‌او ادبي‌آثار وادرزښت په باب و یل شوی دی.

کاتب د ۱۳۲۹ قمری کال د شعبان د میاشتي په ۱۶ نیته چه له ۱۳۰۹ هجري شمسي کال او ۱۹۳۰ م کال سره سمون خوری په کابل کي له نړی څخه سترکي پتي کړی او دیوی وینا له مخه د علی‌آباد په لمنه کي په عمومي‌هدیری کي خاوروته سپارل شویدی خود زوی او همداشان دوکتور امیرمحمد اثیر په وینا د ملاکبر د چنداول دویالي د پاسه دی چي اوس هم پخپل ځای پاتي دی او څنکه چه د دبري لوحه نلري پیژندنده‌ای په دی برخه کي زیاته څیرم نه غورارې.

شیخ محمدعلی ارزگانی، عضو شورای مرکزی ملیت هزاره[1]

ملیت زحمت‌کش هزاره در طول تاریخ از طرف قدرت حاکم جبار گذشته همیشه تحت ستم و ظلم قرار داشته و سال‌های متمادی توهین شده‌اند. خوش‌بختانه پس از پیروزی انقلاب ثور و مرحلهٔ نوین آن، مانند همه ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در افغانستان، نه‌تنها از حقوق مساوی برخوردار گردیدند؛ بلکه حق شرکت وسیعی را جهت عضویت در ارگان‌های رهبری دولت دارند.

او که از جانب شورای عالی علما و روحانیون کاندید گردیده و به عضویت شورای انقلابی انتخاب شده، گفت: «توسعهٔ پایه‌های اجتماعی انقلاب که در تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل و اعلامیهٔ شورای انقلابی ج.د.ا، و پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب توضیح گردیده بود، گام با اهمیت دیگری در جهت سهم‌گیری همهٔ افغانان وطن‌پرست در امر تکامل انقلاب و ساختمان جامعهٔ نوین است که ما تحقق آن را در انتخاب نمایندگان اقشار مختلف اجتماعی به عضویت شورای انقلابی ج.د.ا شامل حزبی‌ها و غیر حزبی‌ها که البته اکثریت زیاد را غیر حزبی‌ها تشکیل می‌دهند، می‌بینیم. این خود مظهر پیوند عمیق حزب با مردم، به‌خصوص زحمت‌کشان، کشور است و هم‌چنان نشان‌دهندهٔ اهداف اساسی حزب و دولت مردمی ما در بسیج همهٔ زحمت‌کشان اقوام و قبایل و همهٔ ملیت‌های باهم برادر در ادارهٔ ارگان‌های دولتی می‌باشد. البته با وحدت و یکپارچگی می‌توان انقلاب را به پیروزی نهایی رسانید و این امر به اجرای صادقانهٔ وظایفی که به عهدهٔ ما گذاشته شده، بستگی دارد و اکنون باید این وظیفهٔ خطیر را که به‌خاطر آرامی مردم و شکوفایی وطن در برابر ما قرار دارد، با حسن نیت اجرا نماییم و هرچه بیشتر زحمت‌کشان را به‌سوی انقلاب که منافع آنان در پیروزی و تکامل آن نهفته است، جلب نماییم.

محترم ببرک کارمل در تمام بیانات‌شان، پشتیبانی و حمایت حزب و دولت را از دین مقدس اسلام در ج.د.ا. ابراز نموده است؛ چنان‌چه اعمار مساجد، تکیه‌خانه‌ها، کمک به روحانیون و ملاامامان

---

۱. فوزیه، «شیخ محمدعلی ارزگانی، عضو شورای مرکزی ملیت هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۲۳، ۱۳۶۴.

کشور، دلیل روشنی است که حزب و دولت نه‌تنها مقدسات دین اسلام را رعایت و احترام می‌کند؛ بلکه تسهیلات مزید را نیز در زمینه فراهم می‌نماید. پس وظیفهٔ همهٔ علما و روحانیون است تا اهداف نیک و انسانی حزب و دولت را نه‌تنها به گوش فرد فرد کشور برسانند؛ بلکه آن را در میان مردم توضیح و تبلیغ نمایند؛ آن‌ها را قناعت بدهند که اهداف حزب و انقلاب با اهداف اسلام کاملاً مطابق است.

خادم بیگ، رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش هزاره[1]

او از جمله شخصیت‌های شناخته‌شدهٔ اجتماعی در کشور است که همیشه مورد احترام مردم و به‌خصوص مردم زحمت‌کش هزاره بوده است. در گذشته وکیل پارلمان بوده، از طریق جبههٔ‌ملی پدروطن جمهوری دموکراتیک افغانستان برای عضویت در شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان کاندید شده بود.

در رابطه با تساوی حقوق کلیهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در کشور مبارزه نموده است. هنگامی‌که انقلاب شکوه‌مند ثور تحت رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان به پیروزی رسید، حزب دمکراتیک خلق افغانستان به این سیاست اصولی خویش ادامه می‌دهد و آن را خلاقانه در عمل پیاده نموده و می‌نماید که افغانستان خانهٔ مشترک همهٔ افغان‌ها است و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و نمایندگان همهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور در دولت وجود دارند و داشته باشند.

برای نخستین‌بار در تاریخ کشور ما، شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره ایجاد گردید. این شورا که چند ماه بیش از تأسیس آن نمی‌گذرد، تحت رهبری ح.د.خ.ا در کار خویش به پیروزی‌هایی نایل گردیده است. مردم زحمت‌کش هزاره در کنار برادران سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور در پرتو انقلاب از امکانات مساعد رشد برخوردار گردیده‌اند و فعالانه در کار دفاع از وطن و ساختمان جامعهٔ نوین سهم می‌گیرند.

در افغانستان دیگر دوران جدایی ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور به پایان رسیده و همه با هم برادر و برابرند و هیچ ملیت، قوم و قبیله امتیاز خاصی ندارند.

تدویر اجلاس فوق‌العادهٔ شورای انقلابی به همهٔ جهانیان به اثبات رسانید که حزب و دولت انقلابی ما آن‌چه می‌گوید، آن را در عمل پیاده می‌کند.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در شرایط کنونی خود را موظف می‌داند تا سهم خویش را در اجرای وظیفهٔ کلیدی و درجه‌یک مرحلهٔ کنونی انقلاب، یعنی قطع خون‌ریزی،

---

۱. «خادم بیگ، رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۲۲، سال ۶، ۱۳۶۴.

عادی‌ساختن اوضاع و استقرار صلح و آرامش در سراسر کشور ادا نماید.

ساعتی با کارکنان رادیو[1]

مدیریت گزارش که در چوکات ادارهٔ اطلاعات رادیو افغانستان تشکیل شده، هدف آن این است تا شنوندگان خود را به همین وسیله به ترقیات اجتماعی، جریانات فکری، سیاسی، فرهنگی و عمرانی افغانستان در حال رشد آگاهی بخشد و مانند آیینه‌ای، چهرهٔ واقعی زندگانی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، انکشاف و ترقی روزمره که در کلیهٔ شئون و فروع زندگانی ما می‌آید، موبه‌مو منعکس گرداند و مردم و شنوندگان رادیو را به کلیهٔ جریاناتی که به سرنوشت حال و آیندهٔ ملت افغانستان بستگی دارد، آگاه سازد. این شعبه توسط شاغلی غلام‌عمر «شاکر» اداره می‌شود.

شاغلی شاکر، به گفتهٔ خودش، فرزند ویرانه است و در ویرانه بزرگ شده است. وی زندگی پرماجرایی داشته، خود را «همسنگ» قهرمانان داستان «بینوایان» «ویکتور هوگو» می‌داند. چهل‌وهشت سال عمر دارد و نویسندهٔ اصلاح‌طلب است و در دوران همکاری خود در روزنامهٔ «انیس» صدها مضمون انتقادی و مقالهٔ اصلاحی نوشته است.

شاغلی شاکر، در پاسخ این سؤال که هدف نشرات مدیریت گزارشگری چیست؟ گفت: «هدف این شعبه، آشناساختن مردم به زندگی واقعی است. این شعبه بیشتر به کمرهٔ عکاسی شباهت دارد؛ ظواهر زندگی را طوری‌که هست، تصویر می‌نماید. عکسی که از این کمره می‌برآید، عکس بدون تصرف است و مانند نقاشی‌های امپرسیونیزم نیست که از حالت طبیعی خارج شود.»

شاغلی شاکر در جواب این سؤال که مصاحبه‌های شما با رؤسا، اراکین دولت و متصدیان سائر مؤسسات اجتماعی و اقتصادی چسان صورت می‌گیرد؟ آیا شما قبلاً سؤالات را تهیه کرده، به مرجعش می‌فرستید تا جواب آن را تهیه بدارند و یا این‌که به اصطلاح ناگهانی به سروقت مصاحبه‌کنندهٔ خود می‌رسید؟ گفت: «البته، اول در موردی از موارد سؤالاتی را یادداشت می‌کنیم و بعد از شخصیت موردنظر وقت می‌گیریم و آن‌گاه در وقت موعود به مصاحبهٔ خود ادامه می‌دهیم؛ ولی اگر سؤالات عمیق باشد و ایجاب مطالعات بیشتری را بکند، سؤالات خود را قبلاً به مصاحبه‌کننده می‌سپاریم تا آن‌که آمادگی لازم را بگیرد.»

شاغلی شاکر، مدیر گزارش رادیو، در جواب این پرسش که «بسیاری از نویسندگان معتقدند که مصاحبه‌ها غالباً غیرطبیعی و متکلف صورت می‌گیرد و مطالب خیلی کتابی افاده می‌شود.» گفت:

---

۱. ناشکن، «ساعتی با کارکنان رادیو»، مجلهٔ پشتون ژغ، شمارهٔ ۱۶، ۱۳۴۴.

«از وقتی‌که من به این اداره موظف شده‌ام، چنین چیزی را یاد ندارم و غالباً مصاحبه‌های من از این عیب عاری است.» و سپس در پاسخ این استیضاح: «موقعی‌که شما سؤالی وارد می‌کنید، کثیراً طرف مقابل جواب قناعت‌کننده نمی‌گوید؛ با وجودی که همان سؤال در سؤال دوم و سوم هم وارد شده می‌تواند؛ ولی شما با شنیدن جواب سرسری می‌گذرید؛ مثلاً چندی پیش در مصاحبه‌های خود با رئیس کمیتهٔ نظارت انتخابات و معین وزارت عدلیه دربارهٔ تبعیض که در امر رأی‌دهی میان مأمورین دولت و سائرین است، سؤالات جان‌داری داشتید؛ ولی در این مورد جواب قناعت‌بخشی داده نشد؛ مثلاً گفته شد که اگر مأمورین به‌خاطر رأی‌دهی به السؤالی‌های خود بروند، در جریان امور دوایر و مؤسسات دولتی سکتگی می‌آید؛ اما این سؤال را قطعاً وارد نساختید که اگر تمام موتروانان سرویس‌های شهری، سقاوان و خبازان شهر کابل که مسلماً مردم اطرافی هستند، از شهر بیرون روند، آیا مردم شهر بی‌آب و نان نخواهند ماند؟» تصریح کرد که مطلب ما در مصاحبه‌ها مشاجره و انتقاد نیست. ما سؤال می‌کنیم و جواب می‌شنویم و به قضاوت عامه می‌گذاریم و اگر باز سؤال و یا انعکاسی از محیط به ما برسد، برای آن‌که روی موضوعات مهم حیاتی کشور روشنی افتیده باشد، دوباره مصاحبه می‌کنیم.

بلبل شاه جلال[1]

A short biography of Prof. Dr.Bulbul Shah Jalal recipient of medal of honour of the democratic Republic of Afghanistan. Prof. Dr. Bulbul Shah Jalal S/O Mehr Ali was born in 1304 (H.S). He is a Hazara by nationality. Dr.Bulbul Shah Jalal joinded the faculty of sciences of Kabul university as associate professor of s chemistry in 1328(H.S). He was sent to west Germany for higher studies in 1344 (H.S) upon completing his studies and receving his doctorate degree in chemistry, Dr. Jalal returned home and joined the faculty of sciences of Kabul university.

Prof. Dr. Bulbul Shah Jalal was appointed dean of faculty of sciences in 1348 (H.S) and in 1351 (H.S) he was appointed as professor in.

۱. «بلبل شاه جلال»، مجلهٔ افغانستان، شماره‌های ۲-۳، سال ۳۹، ۱۳۶۵، ص ۳۶۵.

محمداصغر شهید[1]

ب. محمداصغر د محمداکبر زوی د بامیانو د ولایت د یکه‌ولنگ السؤالی په شرشره نومی‌کلی زیږیدلی دی خپل لومړی تعلیمات یې د یکه‌ولنگ په ښوونځی کی پای ته رسولی دی.

په ۱۳۴۵ کال کښې دوړو ضابطانو په ښوونځی څخه فارغ او د هوایی قوا په بست کی وتاکل شو.

د ۱۳۵۶ کال په تعیناتو کی د هوایی قواو څخه د توپچی قطعی ته تبدیل شو چی د انقلاب تر ورخی پوری یی همدلته وظیفه اجرا کوله.

د پښتو تولنی په پریکړه د یکه‌ولنگ منځنی ښوونځي د شهید اصغر د منځی ښوونځی په نامه یاد شو.

عضویت شورای انقلابی[2]

د افغانستان دموکراتیک جمهوریت فرمان هیأت‌رئیسه شورای انقلابی د انقلابی شورا د رئیسه‌هیأت فرمان جمهوری دموکراتیک افغانستان

کابل ښار

گنه: ۲۸۵

نیته: ۱۳۶۶/۸/۲۷

د افغانستان دموکراتیک جمهوریت د انقلابی شورا غړیتوپ ته د هزاره خلکو د ملیت د مرکزی شورا د غړو ددوو تنو د انتخاب په کله

د افغانستان دموکراتیک جمهوریت د انقلابی شورا رئیسه هیأت د قومونو او قبایلو د وزارت د ۱۳۶۶/۸/۲۳ نیتی د ۶۲۷ گنه پیشنهاد له مخی او د افغانستان دموکراتیک جمهوریت د انقلابی شورا د ۱۳۶۶/۷/۸ نیتی د ۶ گنه فرمان پربنسټ د افغانستان د دموکراتیک جمهوریت د انقلابی شورا په غړیتوب کی د هزاره خلکو د مرکزی شورا د غړو دد واتنوهریو:

۱. وکیل محمداسلم د فتح‌محمد زوی.

۲. سید محمدعلی شاه توکلی د سید عبدالله زوی.

انتخاب تصویبوی. دا فرمان د تصویب له نیتی څخه نافذ او په رسمی جریده کی دی خپور شی.

دکتور نجیب‌الله

۱. «محمداصغر شهید»، رسالهٔ شهیدان انقلاب، سال ۱۳۵۷.

۲. «عضویت شورای انقلابی»، رسمی جریده، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۶.

د افغانستان دموکراتیک جمهوریت د انقلابی شورا د رئیسه‌هیأت صدر

فرمان هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

شهر کابل

شمارهٔ: ۲۸۵

مورخ: ۱۳۶۶/۸/۲۷

دربارهٔ انتخاب دو تن از اعضای شورای مرکزی ملیت مردم هزاره به عضویت شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان به ملاحظهٔ پیشنهاد شمارهٔ ۷۲۶ مورخ ۱۳۶۶/۸/۲۳ وزارت اقوام و قبایل و به تأسی از فرمان شمارهٔ ۶ مورخ ۱۳۶۶ /۷/۸ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، انتخاب دو تن از اعضای شورای مرکزی مردم هزاره هریک:

وکیل محمداسلم ولد فتح‌محمد؛

۲. سید محمدعلی شاه توکلی ولد سید عبدالله.

را به عضویت شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان تصویب می‌دارد.

این فرمان از تاریخ تصویب نافذ و در جریدهٔ رسمی نشر گردد.

دکتور نجیب‌الله

صدر هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

تفویض کارت ترفیع[1]

رفیق ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی ج.د.ا و سرقوماندان اعلی قوای مسلح کشور، کارت ترفیع بریدجنرالی را به دگروال علی محمد ولد صفرمحمد، قوماندان مرکز تعلیمی موتردار معاونیت تخنیکی وزارت دفاع، در حالی‌که رفیق تورن‌جنرال ارکان‌حرب، نظرمحمد، وزیر دفاع، رفیق تورن‌جنرال یاسین صادقی، منشی کمیتهٔ مرکز ح.د.خ.ا. و رئیس عمومی امور سیاسی اردو، بریدجنرال محمدصدیق ذهین، عضو شورای انقلابی و معاون تخنیکی وزارت دفاع، و یک عده جنرالان و افسران اردوی ج.د.ا، نیز حاضر بودند، در مقر شورای انقلابی تفویض نمودند.

۱. «تفویض کارت ترفیع»، روزنامه حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۶۳، سال ۵، ۱۳۶۴.

رفیق ببرک کارمل هنگام تفویض کارت، از خدمات صادقانه و وطن‌پرستانهٔ بریدجنرال موصوف در امر دفاع از دستاوردهای انقلاب ثور و تحقق اهداف حزب و دولت انقلابی تمجید نمودند.

بریدجنرال علی‌محمد، قوماندان مرکز تعلیمی، از مواظبت کمیتهٔ مرکزی ح.دخ.ا و شخص رفیق ببرک کارمل در مورد تحکیم قابلیت رزمی اردوی ج.د.ا. و تساوی حقوق ملیت‌های برادر که خود یک تن از ملیت زحمت‌کش هزاره در صفوف اردو می‌باشد، اظهار سپاس نمود و آمادگی هر نوع فداکاری را در دفاع از منافع زحمت‌کشان میهن ابراز داشت.

جنرال خداداد[1]

خبرنگار ما در محل تدویر لویه‌جرگه با چند تن از نمایندگان منتخب که در لویه‌جرگهٔ با عظمت کشور شرکت دارند، مصاحبه نموده است.

آن‌ها به سؤالات طرح‌شده پاسخ داده‌اند که در ذیل پاسخ‌های آنان را می‌خوانیم.

بریدجنرال خداداد، دارندهٔ نشان‌ها و مدال‌ها، دریافت‌کنندهٔ پنج ترفیع فوق‌العاده (رتبه‌های جگتورنی، جگرنی، دگرمنی، دگروالی و بریدجنرالی) و قوماندان قوای پنجشیر از ملیت زحمت‌کش هزاره: سربازان، خردضابطان و افسران قطعات و جزوتام‌های پنجشیر به افتخار تدویر لویه‌جرگهٔ مردم افغانستان کار و فعالیت نموده‌اند؛ مثلاً درس‌خانه‌های تکتیکی و تخنیکی با مواد لازم تجهیز شده و بیز مادی تعلیمی اعمار گردید. کار طعام‌خانه‌ای که در یک وقت گنجایش دوصد نفر را دارد، به اکمال رسید. سلاح‌کوت‌های نمایشی در قطعهٔ توپچی به‌منظور تعلیم و تربیهٔ سربازان افتتاح شد.

همین‌طور دو باب اتاق تنویر سیاسی مورد استفادهٔ منسوبان قرار گرفت. دو روز کار داوطلبانه به راه انداخته شد که طی آن به پسته‌ها کمک‌های اساسی معطوف گردید.

سرک بین بازارک و بهارک در اثر کارهای داوطلبانهٔ منسوبان قوا اعمار شد و بیست‌وهشت تن از منسوبان جزوتام‌ها از طرف سازمان‌های حزبی قطعات به عضویت ح.د.خ.ا پذیرفته شدند.

ما درک می‌کنیم که با ختم کار لویه‌جرگه، وظایف و مکلفیت‌های ما منسوبان اردوی ج.ا. بیشتر می‌شوند. همان‌طوری‌که به افتخار تدویر این رویداد بزرگ، کارهایی که توسط سربازان، خردضابطان و افسران جزوتام‌ها که در بالا از آن یاد کردم اجرا شدند، مطمئن هستم که آن‌ها آمادگی‌ها و احضارات خود را برای عملی‌شدن خواست‌های لویه‌جرگهٔ مردم افغانستان افزایش و ارتقا می‌دهند.

---

۱. «جنرال خداداد»، جریدهٔ حقیقت سرباز، شمارهٔ ۱۰۲، ۱۳۶۶.

یاد شهدا جاودانه باد[1]

ما جان به فنا دادیم تا زنده شما باشید
یکدم به مزار ما دستی به دعا باشید.

تاریخ، مهر جاودانگی خود را بر کارنامهٔ آن‌هایی کوبیده است که با استواری و پایمردی و متکی بر اراده و عزم خاراپین، جسور و بی‌باک، جان به فنا داده‌اند تا زنده دیگران باشند و از مشعل جان آنان راه آیندگان روشنی گیرد.

در این شماره بازهم به بزم ستارگان می‌رویم و از درخشندگی روان رفیق شهید علی‌یاور «بامیانی» چراغی می‌گیریم و این صفحه را با آن آذین می‌بندیم.

رفیق علی‌یاور بامیانی فرزند علی‌جان بیگ، در سال ۱۳۰۷ در قریهٔ فولادی ولایت بامیان در یک خانوادهٔ دهقانی پا به هستی گذاشت. مکتب را با مشکلات زیاد اقتصادی تا صنف ششم در ولایت بامیان دنبال کرد و در سال ۱۳۳۶ از خدمت عسکری ترخیص و تا سپیده‌دم انقلاب (سال ۱۴۵۷) با برخورداری کامل از احترام و اعتماد مردم در محل خویش در ولایت بامیان زندگی داشت.

بعد از پیروزی مرحلهٔ نوین انقلاب که انقلاب راه خود را بیشتر در بین توده‌ها گشود، رفیق علی‌یاور عضویت هیأت «حسن نیتی» را داشت که به‌خاطر ایجاد تفاهم نزدیک دولت و مردم به ولایت بامیان اعزام شد. رفیق علی‌یاور در بین اهالی آن‌جا با موفقیت و پشتکار انقلابی کار کرد و محبوبیتی به‌دست آورد. رفیق بامیانی بعداً به حیث مدیر تبلیغ و ترویج شورای ناحیه‌ای ناحیهٔ ششم جبههٔ‌ملی پدروطن تعیین شد.

در سال ۱۳۶۳، برای رفیق بامیانی صلاحیت سرپرستی سازمان اولیهٔ محل زیست دشت‌برچی سپرده شد. او توانست طی مدت کوتاهی، فعالیت‌های بی‌شماری را در جهت آسایش و رفع مشکلات مردم دشت‌برچی، ده‌قابل، قلعهٔ‌شاده، قلعهٔ‌وزیر و داش‌های حاجی غلام‌حسین به انجام رساند و هرچه بیشتر از اعتماد، احترام و محبت مردم برخوردار گردد.

اما دشمنان طبقاتی مردم که تحمل همبستگی و آسایش مردم ما را ندارند، موجودیت هر فرد وطن‌پرست و مردم‌دوست برای‌شان خار چشم کشنده‌ای است، او را از مردم گرفتند.

رفیق بامیانی در صبح‌گاه ۲۷ ثور ۱۳۶۴، ناجوانمردانه به‌دست جانیان خودفروش ارتجاع به شهادت رسید که بدین ترتیب، کارنامهٔ سیاه جلادان طولانی‌تر شد و بر شمار قندیل‌های درخشندهٔ انقلاب یکی دیگر اضافه گردید.

---

۱. راهب، «یاد شهدا جاودانه باد»، پامیر شمارهٔ ۶۳، سال۳، ۱۳۶۴.

از جاودانه‌گان میهن[1]؛ شیرمردی از بامیان

درهٔ سرسبز و زیبای عراق در فاصلهٔ تخمین بیست کیلومتری سمت جنوب‌شرقی مرکز بامیان باستان موقعیت دارد. در تنگنای این درهٔ کوچک مانند سایر دره‌ها و مرز و بوم شاداب افغانستان انقلابی، جوانان حماسه‌آفرین و غیور با قلب‌های آکنده و مالا مال از عشق به میهن پرورش یافته‌اند. یکی از این جوانان شهر کهن غلغله و ضحاک، زاده در درهٔ زیبای عراق، که دلاوری و قهرمانی‌اش در آن دیار طنین‌افگن است، فرامرز نام داشت. فرامرز در سال ۱۳۳۰ در یک فامیل دهقانی چشم به دنیا گشود. بهاران کودکی را در آغوش فامیلی که از لحاظ اقتصادی مستعد نبود، گذراند و بنا بر ناتوانی اقتصادی و عدم موجودیت مکاتب متوسطه و عالی در محل، فقط توانست تحصیلات اندکی را فرا گیرد. فرامرز در سال ۱۳۵۹ در صفوف قومانداني ثارندوی ولایت بامیان به صفت سرباز داوطلب شامل گردید. او مبارزهٔ عادلانه را به‌خاطر توسعه و تحکیم حاکمیت انقلابی در کشور، وظیفهٔ وجدانی خود می‌پنداشت. فرامرز در جریان انجام وظایف سربازی، به ماهیت اهداف ح.د.خ.ا کاملاً پی برد و آگاهانه به حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوست. با آن‌که فرامرز دارای کرکتر و اخلاق عالی بود؛ اما با پیوستن به صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تغییر بزرگی در طرز برخورد و سجایایش رونما گردید. فرامرز بنا بر شایستگی‌ای که در اجرای وظایف انقلابی از خود تبارز داد، در اوایل سال ۱۳۶۰، بعد از فراگیری تعلیمات نظامی، به کسب رتبهٔ افسری نایل شد که او برخاسته از بین مردم بود، دفاع از حقوق و منافع انسان زحمت‌کش را افتخار همیشگی می‌دانست.

او در خزان سال ۱۳۶۰ به‌منظور نجات مردم از شر اشرار وحشی با همراهانش ضربات مرگباری را در سرخ‌در بر دشمنان مردم و انقلاب وارد ساخت. فرامرز در جریان این عملیات، با روحیهٔ عالی رزمندگی و از خودگذری، خود را به لانهٔ دشمن رسانیده و چند تن اشرار را با سلاح دست‌داشته‌اش دستگیر کرد. فرامرز در زمستان همان سال به‌خاطر پاکسازی قریه‌های ککرک و لاله‌خیل بامیان از وجود کثیف ضد انقلاب، با سایر همرزمانش به کمک مردم آن قریه نیز شتافت و در این مبارزهٔ رویاروی که در حدود پنج ساعت طول کشید، فرامرز دوشادوش رفقا و دوستانش به پیروزی‌هایی در سرکوبی دشمن دست یافته و دشمن را به عقب راند؛ اما در فرجام، در ظهر همان روز، فرامرز قهرمان آماج گلولهٔ دشمنان مردم و انقلاب قرار گرفته و جام شهادت نوشید؛ ولی خاطرات و حماسه‌هایش همیشه زنده و نام پرافتخارش جاودانه است.

---

۱. هنریار، طاهر، «از جاودانه‌گان میهن؛ شیرمردی از بامیان»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۵۲، سال ۵، ۱۳۶۴.

تدویر جرگهٔ قومی، سعادت وطن و مردم ما است[1]

محترم سلیمان لایق، وزیر وزارت اقوام و قبایل، بعد از ظهر روز ۲۵ دلو، در جرگهٔ السؤالی ناهور ولایت غزنی، قریه‌های مرکزی السؤالی ورس ولایت بامیان در حالی‌که محمدعوض نبی‌زاده نیز در این جرگه شرکت داشت، دربارهٔ اهداف نیک انسانی حزب و دولت انقلابی توضیحات مفصل داد.

در این جرگه که در تالار کنفرانس‌های وزارت اقوام و قبایل دایر شد، سلیمان لایق بیانات خویش را چنین آغاز کردند:

هدف از انقلاب ثور و به‌خصوص مرحلهٔ نوین آن، بهبودی وضع زندگی مردم زحمت‌کش ما بوده است؛ ولی این اهداف نیک و انسانی به‌سادگی عملی نمی‌گردد. باید برای به سر رسانیدن این اهداف، راه پر از خم و پیچ را پیمود. متأسفانه مردم ما در اوایل انقلاب بنا بر تبلیغات زهرآگین دشمنان انقلاب و موجودیت آدم مکار و محیل، یعنی حفیظ‌الله امین، درک نادرستی از انقلاب و اهداف نیک آن برداشتند! زیرا دشمنان انقلاب بنا بر از دست‌دادن منافع‌شان در مقابل انقلاب قرار گرفتند و هرچه توان و نیرو داشتند، در راه سد کردن اهداف انقلاب به مصرف رسانیدند. امروز دیگر آن روزها نیست. امروز حزب فرزندان خدمتگار به وطن را تربیت کرده که در هر گوشه‌ای از وطن مصروف کار و پیکار انقلابی هستند. امروز فرزندان این خاک، تحت رهبری حزب و دولت، در هر گوشه و کنار این وطن به پاک‌کاری اعمال کثیف حفیظ‌الله امین و اشرار جنایت‌پیشه مشغول هستند.

تمام کسانی که هنوز بین دو راهی هستند و یا مانند یک تماشاچی مصروف تماشایند، باید بگویم: وقت آن نیست که به‌حیث یک ناظر و تماشاچی اعمال دو طرف را نگاه کنند! حالا وقت آن رسیده است که بین حق و باطل یکی را انتخاب کنند. امروز مردم ما به این نکته فکر کنند که آیا به روی حق شمشیر بکشیم و یا در مقابل باطل.

اشرار یا مجاهدین! قلابی که در پاکستان به سر می‌برند، تحت نام‌های گوناگون حرکت و جمعیت

---

۱. «تدویر جرگهٔ قومی، سعادت وطن و مردم ما است»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، سال ۱، ۱۳۶۳.

وغیره از نام اسلام دفاع می‌کنند. کدام حرکت و اعمال آنان از قانون اسلام سرچشمه گرفته؟ کدام کار آن‌ها مطابق راه اسلام است؟ آیا مکتب‌سوختاندن، مساجد را آتش زدن، پل و راه‌های عبور و مرور را تخریب‌کردن، مطابق مشی اسلام است؟

برادران هم‌وطن!

دروازهٔ حزب و دولت به روی همهٔ شما باز است. همهٔ کارکنان حزب و دولت مطابق مشوره‌های نیک شما ریش‌سفیدان و معززین، اعمال خود را کنترول می‌کنند. شما بیایید با ما مشوره بدهید، انسان جایزالخطا است.

ممکن است که یکی از کارکنان دولت عمل نادرست انجام بدهد، شماها باید آن‌ها را متوجه آن اعمال‌شان بکنید. به یقین که آن‌ها چون از فرزندان شما و از همین خاک است، به راهنمایی نیک شما نیاز دارد.

حزب و دولت از هرگونه کوشش در جهت آرامش و بهبودی زندگی مردم استفاده به‌عمل می‌آورند؛ مخصوصاً در جهت سهم‌گرفتن اقلیت‌های ملی در کارهای سراسری ملی. ملیت هزاره که در رژیم‌های گذشته تحت ظلم و ستم ملی قرار داشتند و از هرگونه اشتراک در کارهای دولتی دور بودند، امروز تمام راه‌ها به روی آن‌ها باز هستند و بر ملیت هزاره است که در راه پیروزی انقلاب که راه سعادت و بهروزی آن‌ها نیز است، سهم فعال‌تر بگیرند. کسانی‌که فریب ضد انقلاب را خورده‌اند، به آن‌ها تفهیم باید کرد که چرا و برای چه به کوه‌ها پناه برده‌اند و علیه ما می‌جنگند. رسالت تاریخی تمام شما بزرگان است که آن‌ها را در راه درست که راه خدا و رسول و کتاب خدا است، راهنمایی کنید.

دولت وظیفه دارد که تا فضای پاک را برای به انجام رسانیدن فرایض دینی و مذهبی آن‌ها فراهم کند. باید تمام برادران هزاره در یک تکیه‌خانه گردهم آیند و تمام مشکلات خود را خود حل کنند. ما از هرگونه کوشش در این راه کوتاهی نخواهیم کرد.

در یکی از جرگه‌ها، سید غلام‌رضا نجفی‌زاده، یک تن از نمایندگان مردم غزنی، بیانات خویش را چنین ایراد نمود:

به‌نام خداوند بزرگ و توانا

به اجازهٔ محترم سلیمان لایق، وزیر امور اقوام و قبایل و معززین قوم هزاره‌جات جاغوری و غزنی، که در این جرگهٔ با شکوه گرد آمده‌اند.

این جانب سید غلام‌رضا نجفی‌زاده، به نمایندگی از اقوام هزاره‌جات غزنی، سخنانم را چنین آغاز می‌نمایم:

محترم لایق صاحب!

پوشیده نیست که پیروزی انقلاب ثور ریشهٔ سلطنتی، آغایی و باداری و غیره برتری‌ها را از بیخ و بن برکند، کاخ ظلم و ستم را ویران ساخت.

هم‌وطنان محروم و ستمدیدهٔ ما، به‌خصوص قوم هزاره، از این حادثهٔ تاریخی استقبال شایان به‌عمل آوردند و این روز بزرگ را گرامی داشتند؛ ولی با کمال تأسف دیری نپایید که این خوشی و سرورها به اندوه جان‌گدازی مبدل شد!

حفیظ‌الله امین بنا بر خصلت آدم‌کشی‌اش، به جان مردم بی‌دفاع هزاره‌جات و همین‌طور غزنی افتاد: سلول‌های زندان پر از آدم‌های بی‌گناه و مظلوم گردید؛ کشتارگاه‌های انسان به‌وجود آمد؛ مردم از ترس جان به کوه‌ها، مغاره‌ها حتی به دولت بی‌گناه و دشمن دیرین این مرز و بوم پناه بردند که این سرگردانی و خانه‌به‌دوشی که همراه با توهین و حقارت است، تا اکنون در کشورهای اجنبی جریان دارد.

اما محترم لایق صاحب، رویداد مرحلهٔ تکاملی انقلاب که همراه با پیش‌آمد نیک، دلجویی‌ها، نوازش‌ها و گذشت‌ها بود، با مردم رنجیده بار دیگر بشارت نیک را داد.

ما با چشم می‌بینیم که بعد از مرحلهٔ نوین و تکاملی، کار و پیکار زیادی در جهت بهبودی زندگی مردم صورت گرفته است. به ما مردم بیچاره که در طول زمان رژیم‌های مستبد گذشته نه‌تنها هیچ‌گونه کاری صورت نمی‌گرفت؛ بلکه موقع کار را هم در دستگاه دولتی نمی‌داد؛ ولی اکنون در چوکات حکومت فعلی، وزارتی به‌نام وزارت امور اقوام و قبایل که وظیفهٔ آن بهبودی زندگی اقوام و قبایل ساکن کشور ما و نزدیک‌ساختن بیشتر این اقوام است، تشکیل شده است. هم‌چنان یک فرزند زحمت‌کش و جوان قوم هزاره، محترم عوض نبی‌زاده، به صفت معین این وزارت، شب و روز، کار و پیکار انقلابی را بدون خستگی در جهت بهبود زندگی مردم خود انجام می‌دهد که مردم نجیب هزاره از این عمل حزب و دولت با گرمی استقبال می‌کند.

سنت پاک و عنعنهٔ تاریخی‌ای که از نیاکان ما باقی مانده، جرگه است؛ حتی پیامبر اسلام تأکید می‌کند که مشکلات و دشواری‌ها را با مشوره‌ها و مجلس‌ها که همین جرگه است، حل نمایید. از کار با تدبیر وزارت اقوام و قبایل رضایت کامل داریم که با تدویر جرگه‌ها تمام اقوام، قبایل و ملیت‌های ساکن افغانستان را مانند یک فامیل به دور خود جمع کرده و آن‌ها را باهم پیوند و آشنا می‌سازد که این عمل نیک حزب و دولت را با گرمی استقبال کرده و از آن پشتیبانی می‌نماییم.

اهالی زحمت‌کش ولایت غزنی به این نکته پی برده‌اند که زندگی آبرومند و شرافت‌مند را در پرتو

اهداف نیک حزب و دولت نصیب می‌گردند. ان‌شاء الله تعالی به‌زودترین فرصت، با تدویر جرگه‌ها، به کارهای بزرگ نایل خواهیم شد. قابل یادآوری است که از توجهات نیک حزب و دولت است که با رسوم و سنن پسندیده و عنعنات شایستهٔ ما احترام می‌گردد و از موسفیدان و معززین با احترام قابل وصفی استقبال می‌گردد؛ چنان‌چه از یک عده موسفیدان ما در پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب ثور دعوت به‌عمل آورد. هم‌چنان در جرگهٔ بزرگ تاریخی جبههٔ ملی پدروطن که در این اواخر دایر گردید، از نمایندگان ما دعوت به‌عمل آمد تا در آن اشتراک نمایند که نمایندگان ما خاطرهٔ فراموش‌ناشدنی را از این جرگه، مخصوصاً از ملاقات با محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی، را با خود دارند.

من به صفت نمایندهٔ سرتاسری شخصیت‌های اجتماعی این ولایت باستانی، پیشنهاد می‌نمایم که چون ما در کشاکش زندگی با هزاران مشکلات و دشواری روبه‌رو می‌گردیم، امید است با توجه وزارت اقوام و قبایل و سایر ارگان‌های دولتی، به مشکلات ما رسیدگی و کمک شود.

در پایان چنین شعار می‌دهیم: زنده باد صلح در سراسر جهان به‌خصوص در افغانستان عزیز!

نابود باد جنگ در سراسر جهان به‌خصوص در افغانستان عزیز!

با تقدیم شایسته‌ترین احترام‌ها

جرگهٔ اهالی السؤالی مالستان ولایت غزنی[1]

بزرگان و موسفیدان اقوام قوای مربوطهٔ السؤالی مالستان ولایت غزنی، به تاریخ بیست‌ودوی سرطان، طی یک جرگهٔ قومی در سالن جرگه‌های قومی وزارت اقوام و قبایل، به دولت انقلابی خویش اطمینان دادند که تا آخرین رمق زندگی، مبارزهٔ برحق‌شان را علیه اشرار این وطن و انقلاب ادامه می‌دهند و در تطبیق برنامه‌های مترقی دولت سهم وطن‌پرستانه می‌گیرند.

در این جرگه، نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت اقوام و قبایل، در مورد اهمیت جرگه‌های قومی مفصل توضیحات داده و از احساسات نیک اقوام متذکره که نسبت به حزب و دولت انقلابی‌شان ابراز داشتند، اظهار خوشی کردند.

در پایان این جرگه، یک تن، به‌نام جان‌علی، به نمایندگی از حاضرین، پشتیبانی همه‌جانبهٔشان را از انقلاب ثور، مشی انسان‌دوستانهٔ حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان ابراز داشته و اطمینان دادند که تا آخرین دم و لحظهٔ موجودیت‌شان، در سنگرهای نبرد و

---

۱. «جرگهٔ اهالی السؤالی مالستان ولایت غزنی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۵، ۱۳۶۳.

پیکار علیه امپریالیزم امریکا و هم‌دستان و مزدوران اجیره‌شدهٔ آن تا سرحد پیروزی کامل انقلاب قرار خواهند گرفت و هم‌چنان وعده دادند که در انتقال تولیدات محلی و صنایع دستی السؤالی مذکور در شهر کابل همکاری می‌نمایند.

دیدارها با نمایندگی مردم[1]

محترم نجیب‌الله، رئیس‌جمهور افغانستان، به تاریخ ۲۱ ثور، بزرگان، موسفیدان و نمایندگان مردم السؤالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان را برای ملاقات پذیرفتند. طی این ملاقات، که در قصر دلکشا صورت گرفت، بعد از تلاوت چند آیت از کلام‌الله مجید، محترم نجیب‌الله دربارهٔ ضرورت تأمین صلح در کشور و اهمیت توافقات ژنیو صحبت نموده و گفتند: مردم ما طی ده‌سال جنگ تحمیلی، متحمل تلفات جانی و خسارات هنگفت مالی گردیدند. دولت جمهوری افغانستان با درک عمیق نیاز مردم، به ختم جنگ و تأمین صلح سراسری قاطعانه تصمیم گرفت تا راه‌های رسیدن به صلح پایدار و قطع جنگ را جست‌وجو نماید و به این منظور، مشی مصالحهٔ ملی را با انعطاف‌پذیری زیاد اعلام نمود و در این راه انسانی و شریفانه، جسورانه گام نهاد.

محترم نجیب‌الله گفتند در هم‌چو شرایط، گام‌های صلح‌آمیز در کشور به‌خاطر قطع جنگ و خون‌ریزی برداشته شده است. تأمین صلح وظیفهٔ بزرگ و با اهمیت هر انسان و هر فرد مسلمان کشور ما است.

محترم نجیب‌الله افزودند: «در این رابطه شما موسفیدان و نمایندگان مورد اعتماد مردم با درک شرایط حساس تاریخ کشور، امضای توافقات ژنیو که راه تأمین صلح و آرامش را در میهن ما فراهم ساخته است، بیش از هروقت دیگر در راه تأمین اتحاد و فضای برادری بین اقوام و ملیت‌های مختلف کشور، مساعی به خرج دهید و نگذارید که بیش از این، مردم صلح‌دوست ما در آتش جنگ بسوزند و نفاق و آزردگی در میان هم‌وطنان ما بیشتر شود. صلح نیاز مبرم مردم و وطن ما بوده و همهٔ افغان‌ها خواهان آن هستند.

بعداً چند تن از نمایندگان اهالی السؤالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان، پشتیبانی‌شان را از توافقات ژنیو، انتخابات برای شورای ملی و تحقق کامل مشی مصالحهٔ ملی در کشور، ابراز کرده و مشکلات منطقهٔشان را ارائه کردند. محترم نجیب‌الله در مورد حل مشکلات محیطی و شکایات مردم السؤالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان به ارگان‌های مربوطه هدایات لازم دادند. هنگام این ملاقات، معین وزارت

۱. «دیدارها با نمایندگی مردم»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۰، سال ۵، ۱۳۶۷.

امور ملیت‌ها نیز حاضر بود.

تدویر جرگهٔ اهالی هزاره‌جات[1]

جرگهٔ موسفیدان و نمایندگان اهالی شریف هزاره‌جات، شامل ولایات غزنی، وردک، بامیان و پروان، به اشتراک محترم محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به تاریخ بیست‌وشش جوزا، در تالار آن وزارت دایر گردید.

در این محفل که در حدود بیش از صد نفر از موسفیدان و نمایندگان اهالی مناطق فوق‌الذکر شرکت نموده بودند، محترم نبی‌زاده طی بیانیه‌ای که ایراد نمود، اهداف حزب و دولت را در ارتباط تساوی حقوق و اقوام و ملیت‌های خرد و بزرگ ساکن کشور، ارتقای سطح زندگی مردم و نوسازی کشور مفصلاً توضیح داده و راجع به سیاست خائنانهٔ رژیم‌های غیرمردمی گذشته در مورد اقوام و قبایل و ملیت‌های برادر کشور ما همه‌جانبه صحبت نموده و گفت:

رژیم‌های سلطنتی گذشته، مخصوصاً خاندان آل یحیی، می‌کوشیدند تا تبعیض نژادی، ملی، منطقه‌ای و مذهبی را در بین ملیت‌های کشور دامن زده و ملیت‌ها و اقوام باهم برادر وطن ما را از هم دور نگه دارند و به عمر و منافع ننگین خود ادامه دهند که در اثر این سیاست خائنانهٔ آنان، مردم ما برای سال‌های متمادی در تحت شرایط دشوار در فقر، گرسنگی، جهل، مرض و عقب‌ماندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به سر بردند. مگر پیروزی انقلاب ثور با همهٔ این نابه‌سامانی‌ها پایان داده و دولت انقلابی ما تلاش دارد تا به‌خاطر رفع عقب‌ماندگی‌های اقتصادی، اجتماعی و محو هرگونه عوامل تبعیض و ستم ملی و طبقاتی که میراث رژیم‌های فاسد گذشته است، به همکاری خلق‌های زحمت‌کش کشور گام‌هایی بلند و مثمری را بردارد.

معین وزارت اقوام و قبایل در مورد پالیسی حزب و دولت انقلابی ما پیرامون وحدت اقوام و ملیت‌های باهم برادر کشور ما و ارتقای نقش سیاسی مردم در ادارهٔ امور دولت گفت: آرزوی دولت ما این است که مردم ما از طریق جرگه‌های محلی و شوراهای قومی، ادارهٔ دولت را به‌دست گیرند که این آرزوی شریفانه در آیندهٔ نزدیک با نافذ شدن قانون ارگان‌های محلی قدرت دولتی و اداره کاملاً تحقق خواهد یافت.

نبی‌زاده به ارتباط تقسیمات ملکی هزاره‌جات قبل از پیروزی انقلاب ثور گفت: تقسیمات ملکی هزاره‌جات قبل از پیروزی انقلاب ثور در اثر سیاست‌های خائنانهٔ خاندان آل یحیی کاملاً بر مبنای

۱. «تدویر جرگهٔ اهالی هزاره‌جات»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۵، سال ۱، ۱۳۶۳.

تبعیض و به‌منظور برهم‌زدن وحدت برادران هزارهٔ ما بوده است. اکنون آرزوی دولت انقلابی ما این است که هزاره‌جات دوباره وحدت خود را بازیابد و در یک واحد اداره، اداره گردد. بعداً دو تن از شرکت‌کنندگان جلسه به نمایندگی از دیگران اظهار آمادگی نمودند تا با شجاعت و از خودگذری علیه دشمنان داخلی، خارجی و ضد انقلاب مبارزه نموده و با متانت تمام از حاکمیت مردمی خویش دفاع می‌نمایند.

هم‌چنان طی این جرگه، یک سلسله مشکلات و خواست‌های اهالی متذکره مطرح گردید که به ارتباط آن، تدابیر و تصامیم لازم اتخاذ شد. معین وزارت اقوام و قبایل به نمایندگان مردم وعده داد که دولت انقلابی به‌خاطر حل مشکلات شما اقدام عاجل و جدی خواهد کرد؛ مگر همکاری مردم محل در این زمینه شرط است که متقابلاً شاملین جرگه همکاری خود را اظهار داشتند.

جرگه با دعائیهٔ یک تن از شاملین جلسه به‌خاطر خیر و سعادت مردم، تأمین صلح سراسری و پیروزی‌های هرچه بیشتر دولت انقلابی ما پایان یافت.

جرگهٔ موسفیدان و نمایندگان اهالی السؤالی لعل و سرجنگل ولایت غور

به تاریخ پنج جوزای سال روان، جرگهٔ موسفیدان السؤالی لعل و سرجنگل ولایت غور به اشتراک محترم محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت اقوام و قبایل جمهوری دموکراتیک افغانستان، در تالار کنفرانس‌های آن وزارت دایر گردید.

در آغاز جرگه، محترم نبی‌زاده در مورد سنت جرگه‌های قومی، این عنعنهٔ تاریخی و پسندیدهٔ مردم ما، و نقش جرگه‌ها در حل و فصل مسائل و مشکلات امروزی مردم در محلات کشور توضیحات داده و هم‌چنان صلاحیت‌های اجرایی جرگه‌ها را که طبق قانون ارگان‌های محلی قدرت دولتی و اداره در آیندهٔ نزدیک به‌دست می‌آورند و بدین وسیله مردم در ادارهٔ دولت سهیم ساخته می‌شوند، مفصل صحبت نمود.

معین وزارت اقوام و قبایل سیاست خائنانه و تبعیض رژیم‌های غیرمردمی گذشته را که در مورد ملیت‌ها، اقوام و قبایل مختلف ساکن کشور ما، مخصوصاً در مورد ملیت هزاره، روا می‌داشتند، افشا نموده و سیاست فعلی حزب و دولت انقلابی ما را مبنی بر رفع هرگونه عوامل تبعیض و ستم ملی و تأمین تساوی حقوق ملیت‌ها و بهبود زندگی آنان، همه‌جانبه بیان نمود.

تدویر جرگهٔ قومی موسفیدان السؤالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان

در جرگهٔ قومی‌که بعد از ظهر روز جمعه، بیست‌وسه سرطان، با اشتراک موسفیدان و نمایندگان السؤالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان در تالار جرگه‌های وزارت اقوام و قبایل تدویر یافته بود، محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت اقوام و قبایل، پیرامون اهمیت جرگه‌های قومی و سیر تاریخی آن‌ها به‌صورت مفصل صحبت نموده و از احساسات سرسپردگی و فداکاری اقوام متذکره در راه آرمان‌های انقلاب اظهار قدردانی نموده و گفت: اکنون این جرگه‌ها منحیث یکی از راه‌های تشکل توده‌ها، با کسب محتوای انقلابی و درک رسالت تاریخی، به سنگر واحد مبارزهٔ ضد ارتجاع و امپریالیزم مبدل گردیده و با تقویت روزافزون خود، ضربات مرگباری را بر دشمنان وطن، انقلاب و مردم وارد ساخته و می‌سازند.

در این جرگه، حاجی محمدابراهیم به حیث رئیس و نادرعلی به حیث معاون جرگهٔ قومی السؤالی یکه‌ولنگ انتخاب گردیدند.

جرگه با صدور قطع‌نامه پایان یافت.

جرگهٔ قومی از جانب اهالی ترکمن السؤالی سرخ‌وپارسای ولایت پروان در این اواخر در تالار کنفرانس‌های وزارت اقوام و قبایل دایر شد که نخست محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک حق افغانستان و معین آن وزارت، ضمن سخنرانی‌ها با شرکت‌کنندگان جرگه، در مورد ماهیت و مشی انسان‌دوستانهٔ حزب و دولت صحبت نموده، چنین گفتند:

دوستان و هم‌وطنان آگاه و صدیق! خوش هستیم که امروز با روحیهٔ برادری و تساوی حقوق گردهم نشسته و به‌خاطر حل مشکلات، آزادی، صلح و سعادت کشور و مردم، جرگه را که یک سنت و عنعنهٔ دیرینهٔ ملی ما بوده و است، برگزار کردید؛ اما در این روزگار انقلابی، کشور با عظمت و بزرگ‌داشت این جرگه‌ها به حد کمال و رساندن آن برای تمام مردم و تمام ملیت‌های خرد و بزرگ میهن ارتقا و پیش‌کشیده شده است و از صورت کهنهٔ آن بالخاصه در این دو دههٔ اخیر به شکل بیروکراسی که تنها با خواست و ارادهٔ رژیم سلطنتی درآورده شده بود، برون آمد؛ زیرا امروز حزب و دولت انقلابی ما که از جانب شما و فرزندان صدیق‌تان به وجود آمده، به این جرگه‌ها ارج و احترام بی‌اندازه قایل هستیم و از جانبی هم تدویر این جرگه‌ها، خود، نمایانگر و نزدیکی و پیوند مردم با حزب و دولت است.

*

بزرگان، موسفیدان و روحانیون اقوام مختلف قریهٔ کومهٔ السؤالی کجران و قریهٔ شیش السؤالی

دایکندی ولایت ارزگان عازمین بیت‌الله شریف، روز پنج‌شنبه ۱۶ سرطان، در سالن جرگه‌های قومی وزارت امور اقوام و قبایل جرگه نمودند.

در این جرگهٔ قومی، محترم عوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت امور اقوام و قبایل، پیرامون سیاست انسان‌دوستانهٔ حزب و دولت انقلابی در جهت تساوی حقوق تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل و هم‌چنان در رابطه به احترام و آزادی‌های مراسم دینی و مذهبی در کشور به تفصیل صحبت نمودند.

بعداً محمدحسن به نمایندگی از قریهٔ کومهٔ السؤالی کجران و محمدعلی از قریهٔ شیش السؤالی دایکندی، بالنوبه صحبت نموده، پشتیبانی خود را از مشی اصولی حزب و دولت انقلابی ابراز داشته و سهولت‌هایی را که دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در ارتباط به عازمین بیت‌الله شریف فراهم آورده، اظهار سپاس نمودند.

جرگه با دعائیهٔ شکوفایی و سربلندی افغانستان انقلابی خاتمه یافت.

تدویر جرگهٔ قومی السؤالی ورس ولایت بامیان

طی جرگهٔ قومی که به تاریخ ۲۵ سرطان، در تالار وزارت اقوام و قبایل دایر گردید، نمایندگان السؤالی ورس ولایت بامیان، حمایت و پشتیبانی بی‌دریغ‌شان را از اهداف حزب و دولت انقلابی‌شان ابراز کردند.

در این جرگه، محترم محمدعوض نبی‌زاده، معین وزارت اقوام و قبایل، صحبت نموده و به موسفیدان و نمایندگان السؤالی ورس پیرامون اهداف نیک حزب و دولت روشنی انداخته و هم‌چنان در رابطه به تساوی حقوق تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور توضیح داد.

تدویر جرگهٔ قومی موسفیدان ملیت هزاره، باشندگان ناحیهٔ ششم شهر کابل[1]

جرگهٔ قومی موسفیدان و روشنفکران ملیت برادر هزاره، باشندگان قلعهٔ‌شاده و سرکاریز مربوط به ناحیهٔ ششم شهر کابل، بعد از ظهر روز یازده قوس به‌منظور حل مشکلات مربوطهٔ‌شان در تالار جرگه‌های وزارت امور اقوام و قبایل دایر گردید.

در آغاز این جرگهٔ قومی، محمدعوض نبی‌زاده کارگر، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت اقوام و قبایل، ضمن توضیح مشی انسانی حزب و دولت

۱. «تدویر جرگهٔ قومی موسفیدان ملیت هزاره، باشندگان ناحیهٔ ششم شهر کابل»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۳.

انقلابی در ارتباط تساوی حقوق ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن کشور، پیرامون ایجاد کمیسیون کار تشدیدی در بین ملیت برادر هزاره که اخیراً بر اساس دستور محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، در چوکات کمیتهٔ حزبی شهر کابل تشکیل گردیده است، مفصلاً روشنی انداخته گفت:

«هدف از ایجاد این کمیسیون، ارزیابی و حل مشکلات اهالی در محل زیست‌شان و هم‌چنان بسیج و تشکل مردم به دور حزب و دولت انقلابی‌شان از طریق تنظیم‌شدن در سازمان‌های حزبی، سازمان‌های اجتماعی، جبههٔ ملی پدروطن، گروه‌های مدافعین انقلاب، کندک‌ها و مفرزه‌های قومی و غیره می‌باشد.

معین وزارت اقوام و قبایل از موسفیدان و روشنفکران شامل جرگه تقاضا نمود تا به‌خاطر تحقق اهداف نیک و انسانی حزب و دولت انقلابی‌شان همکاری نموده، رسالت و وظیفهٔ ایمانی و اجتماعی‌شان را در جهت تفهیم اهداف و آرمان‌های والای انقلاب ثور به توده‌های زحمت‌کش کشور ادا کنند.

بعداً رئیس جبههٔ ملی پدروطن ناحیهٔ ششم و سید محمداصغر، ملا امام مسجد سرکاریز، به نمایندگی از شاملین جرگه صحبت نموده و هرگونه آمادگی‌شان را در جهت دفاع از اهداف نیک دولت انقلابی و دستاوردهای انقلاب ثور ابراز داشتند. در آخر، یک سلسله مشکلات و خواسته‌های اهالی قلعهٔشاده و سرکاریز در ارتباط ترمیم مساجد و جغل‌اندازی سرک‌ها، اعمار تانک‌تیل سیار، توزیع زمین جهت اعمار مکتب و ایجاد مغازهٔ استهلاکی و غیره در این جرگه مطرح گردید که در مورد رفع مشکلات متذکره از طرف معین وزارت امور اقوام و قبایل وعده داده شد.

جرگه با دعائیهٔ سید اصغر به‌خاطر رفاه و آرامی مردم و پیروزی‌های هرچه بیشتر حزب و دولت انقلابی پایان یافت.

تدویر جرگهٔ ملیت برادر هزاره در ولایت بلخ[1]

سلام‌ها و تمنیات نیک ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، طی نشست با شکوهی توسط محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت امور اقوام و قبایل، به بزرگان، روحانیون، موسفیدان و نمایندگان ملیت هزارهٔ السؤالی‌های مربوط ولایت بلخ

۱. «تدویر جرگهٔ ملیت برادر هزاره در ولایت بلخ»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۳.

رسانیده شد.

در نشست با شکوهی که به ابتکار شورای ولایتی جبههٔ ملی پدروطن ولایت بلخ در جمنازیوم تخنیکم شهر مزارشریف اخیراً دایر گردیده بود، بعد از تلاوت چند آیت از قرآن مجید و پخش سرود ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان، محمدعوض نبی‌زاده ضمن ابلاغ سلام‌ها و تمنیات ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری افغانستان، بیانیهٔ مبسوط و همه‌جانبه‌ای ایراد نمود.

نبی‌زاده طی بیانیهٔ خویش گفت: «در کشور عزیز ما بیش از سی ملیت و اقوام زندگی می‌کنند که دارای عنعنات پسندیده می‌باشند و یکی از این عنعنات که بین تمام اقوام و ملیت‌های ساکن کشور قسم مشترک می‌باشد، تدویر جرگه‌ها و سهم‌گیری‌های مشترک در بهبود حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از طریق این جرگه‌های قومی می‌باشد. امروز جبههٔ ملی پدروطن با اشتراک تمام ملیت‌ها، اقوام، قبایل و قشرهای مختلف و مؤسسات اجتماعی تأسیس گردیده که با تشکیل شورای ولایتی، السؤالی، علاقه‌داری و محل اقامت در اطراف و اکناف کشور گسترش یافته و ممثل جرگه‌های سنتی مردم ما می‌باشد؛ چنان‌چه ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، در کنگرهٔ مؤسس جبههٔ ملی پدروطن جمهوری دموکراتیک افغانستان گفتند: «شورای مرکز جبههٔ ملی پدروطن در حقیقت شکل تکامل‌یافتهٔ جرگه‌های سنتی کشور ما است.»

نبی‌زاده ضمن یادآوری از نیات شوم و تفرقه‌افگنی‌های خاندان سلطنتی آل یحیی، اظهار داشت: «در گذشته دولت‌های ضد مردمی وابسته به ارتجاع و امپریالیزم، سعی می‌ورزیدند اقوام و ملیت‌های ساکن کشور را در حال نفاق و دور از همدیگر نگه دارند و در بی‌سوادی و بی‌دانشی قرار دهند؛ زیرا می‌دانستند که اتحاد و همبستگی اقوام، قبایل و ملیت‌های برادر و ارتقای سطح آگاهی‌شان، عمر استثمارگران و نوکران امپریالیزم را کوتاه می‌سازد و به نابودی‌شان می‌انجامد؛ چنان‌چه انقلاب شکوه‌مند ثور با ارادهٔ مردم آگاه، روشنفکر و کلیهٔ زحمت‌کشان کشور تحت رهبری ح.د.خ.ا. به پیروزی رسید و به زندگی طفیلی فئودالان و کلیهٔ استثمارگران خاتمه داد؛ به‌خصوص ملیت هزاره که در حالت بی‌سوادی نگه داشته شده بود و از تعلیمات عالی محروم بودند، از سایر ملیت‌ها و اقوام کشور مجزا گردانیده شده بودند.»

نبی‌زاده افزود: «خوش‌بختانه امروز می‌بینیم که در اثر تطبیق اهداف انسانی حزب و دولت انقلابی ما، سایر اقوام و ملیت‌های ساکن کشور از نعمات مادی و معنوی برخوردارند و با همسبتگی و

اتحاد، از انقلاب، وطن و منافع خویش دفاع می‌کنند؛ برای آبادی کشور و ایجاد جامعهٔ نوین و فارغ از استثمار عرق می‌ریزند و آگاهانه از دستاوردهای آینده‌ساز انقلاب حمایت و پشتیبانی می‌کنند.»

سپس سید نسیم میهن‌پرست، آمر زون شمال، ضمن صحبتش در مورد اهمیت جرگه‌ها در کشور گفت: «جرگه‌های قومی در کشور ما ریشهٔ تاریخی دارد؛ چنان‌چه در مواقع حساس و حوادث مهم، نیاکان غیور و دلیر ما گردهم جمع می‌شدند و در جهت رفع آن همه مشکلات طی این جرگه‌ها تصامیم قومی اتخاذ می‌گردید و با نیروی پرتوان خویش آن را به‌منصهٔ عمل قرار می‌دادند که پیروزی جنگ ۱۹۱۹ علیه استعمار انگلیس، نتیجهٔ همین‌گونه جرگه‌های قومی و ملی بود که توده‌های وسیع ملی را گردهم جمع نموده و با قیام مسلحانه، استعمارگران را از کشور ما راندند و افغانستان به آزادی سیاسی خویش نایل گردید.»

ایشان در ادامه افزود: «ملیت هزاره هم‌چنان که در مبارزات استقلال‌طلبی دوش‌به‌دوش سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور سهم جدی و فعال گرفتند، بعد از پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور نیز در راه نوسازی کشور به‌مثابهٔ فرزندان صدیق این خاک، نقش پیش‌رونده را بازی نموده و رسالت خویش را در برابر حزب و دولت انقلابی خویش به‌درستی ایفا می‌نمایند.»

هم‌چنان در این نشست، محمدحسین از السؤالی چمتال، عزیز کارگر از السؤالی بلخ، سید طاهرشاه از السؤالی نهرشاهی، سیدموسی از علاقه‌داری شهر مزارشریف و شیخ محمدعلی ارزگانی، عضو شورای علما و روحانیون ولایت بلخ، در مورد پیروزی انقلاب و دستاوردهای آن، به‌خصوص تحقق اهداف انقلاب در اتحاد و همبستگی ملیت‌ها، اقوام و قبایل، بیاناتی ایراد نمودند و آمادگی مردم را در پیشبرد اهداف انقلاب و نوسازی کشور وعده دادند.

در اخیر نشست، قطع‌نامه‌ای از طرف شاملین جرگه صادر گردید که توسط غلام‌بای قرائت گردید و مورد تأیید و تصویب حاضرین قرار گرفت.

نشست با دعای ترقی و شکوفانی میهن از طرف مولوی ظریفی، یک تن از علمای ولایت بلخ، خاتمه یافت.

قطع‌نامهٔ جرگهٔ قومی ملیت هزارهٔ ولایت بلخ[۱]

بسم الله الرحمن الرحیم

مردم زحمت‌کش و مسلمان ما دوران‌های سیاه و پر از رنج و مشقت پیش از انقلاب شکوه‌مند ثور و آن مظالم و بیدادگری‌ها، نفاق‌افگنی‌ها، تبعیض و تمایزاتی را که رژیم‌های ارتجاعی سابق جهت دامن‌زدن آتش کین و تفرقه در میان اقوام و ملیت‌های باهم برادر وطن ما روا می‌داشتند، هنوز به‌یاد دارند. هم‌چنان مردم مسلمان و شرافت‌مند ما به‌خاطر دارند که نظام‌های کهنهٔ فئودالی سابق، شاهان، سرداران و ستمگران گذشته یک‌جا با عمال و جواسیس استعمارگران انگریزی، تلاش می‌ورزیدند تا با انداختن نفاق و جنگ بین ملیت‌ها، اقوام و پیروان مذاهب مختلف کشور ما، به‌نام‌های اهل تسنن و اهل تشیع، حقوق و آزادی‌های مردم ما را پای‌مال نموده، حاکمیت ظالمانه و شیطانی خود را بر مردم ما دوام دهند.

با پیروزی انقلاب نجات‌بخش ثور، به‌خصوص بعد از مرحلهٔ نوین و تکاملی آن، که به رژیم خودکامهٔ امین و باند خائن و آدم‌کش او پایان داده، برای همیشه بساط ظلم و بی‌عدالتی خائنان و ظالمان در کشور ما برچیده شد و دوران سیاه نفاق و تفرقه پایان یافت.

در نتیجهٔ انقلاب شکوه‌مند ثور، قدرت دولتی برای اولین‌بار به زحمت‌کشان کشور ما در تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال یافت. اقدامات و تدابیر وسیع و همه‌جانبهٔ تأمین عدالت، برابری، برادری، آزادی، ترقی، خوشبختی و شکوفانی وطن ما روی دست گرفته شد.

حزب و دولت انقلابی به رهبری شخصیت خردمند، بشردوست و رهبر محبوب مردم ما، محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب و رئیس و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، قدم‌های وسیع و مثبت را جهت سعادت مردم ما برداشتند: توزیع زمین و آب برای دهقانان، افزایش معاش کارگران، اعمار پروژه‌های اقتصادی، مکاتب، شفاخانه‌ها، مساجد و تکیه‌خانه‌ها از جمله دستاوردهای انقلاب ثور می‌باشد. یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب ثور و مرحلهٔ نوین تکاملی آن، تأمین آزادی و برابری حقوق ملیت‌ها و اقوام و پیروان مذاهب مختلف به‌شمول اهل تسنن و اهل تشیع کشور ما می‌باشد که در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان و برنامهٔ عمل حزب، قانوناً تصویب شده و از طریق سهم‌گیری بهترین نمایندگان همهٔ ملیت‌ها، اقوام و کشور در مقامات و ارگان‌های حزبی و دولتی و جبههٔ ملی پدروطن در عمل تطبیق گردیده است. تصویب قانون ارگان‌های محلی قدرت دولتی که زمام حکومت را در محلات عملاً به‌دست نمایندگان

---

۱. «قطع‌نامهٔ جرگهٔ قومی ملیت هزارهٔ ولایت بلخ»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۳.

انتخابی مردم می‌سپارد، عملاً گام دیگری در راه تطبیق سیاست حزب و دولت برای تأمین برابری حقوق ملیت‌ها و اقوام کشور است.

حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان پیوسته خواهان صلح می‌باشد؛ اما یک تعداد کسانی‌که سابق به مردم ما ظلم و ستم روا می‌داشتند و خون مردم ما را می‌مکیدند، به کمک دشمنان تاریخی مردم مسلمان ما، یعنی دولت‌های امریکا، پاکستان، چین، انگریز و غیره، جنگ خانمان‌سوز را علیه انقلاب و مردم ما به راه انداختند، باعث بدبختی مردم و ویرانی کشور ما گردیده و می‌گردند. آن‌ها تعدادی از هم‌وطنان ناآگاه ما را فریب داده، مجبور به جنگ، برادرکشی و آواره‌شدن به سرزمین‌های پر از ننگ و ذلت بیگانه می‌سازند.

ما شرکت‌کنندگان جرگهٔ باعظمت قومی ملیت هزارهٔ ولایت بلخ در حالی‌که سیاست و اهداف انقلاب، حزب و دولت انقلابی خویش را به رهبری رهبر انسان‌دوست و دل‌سوزمان، محترم ببرک کارمل، به‌صورت عام و تام پشتیبانی می‌نماییم، برائت کامل خود را از اعمال ضد اسلامی و ضد انسانی اجیران ضد انقلابی اعلام می‌داریم.

به‌خاطر تأمین صلح، آبادی وطن و آسایش مردم مسلمان ما قطع‌نامهٔ ذیل را صادر می‌نماییم:

ما اشتراک‌کنندگان این جرگهٔ قومی، تعهد می‌سپاریم که در محلات خویش به‌خاطر تطبیق اقدامات ترقی‌خواهانهٔ دولت انقلابی، بالخصوص اصلاحات ارضی و آب، فعال‌ساختن مکاتب، ایجاد کورس‌های سوادآموزی و بهبود امور زراعت و آبیاری، همکاری وسیع و همه‌جانبه را با ارگان‌های حزبی و دولتی انجام می‌دهیم.

در تمام مناطق قراء و قصبات ولایت بلخ، به‌خصوص در السؤالی‌های بلخ، چمتال، نهرشاهی و علاقه‌داری چارکنت، به‌خاطر برقراری صلح پایدار وطنی و توسعه و تحکیم قدرت دولتی، سعی و کوشش بی‌دریغ می‌نماییم.

به‌خاطر تقویت قوای مسلح قهرمانان جمهوری دموکراتیک افغانستان، این ضامن استقلال ملی و صلح در کشور ما، تمام جوانانی را که در مناطق ما دارای عسکری باشند، به خدمت مقدس عسکری اعزام می‌نماییم و در امر تقویت کندک قومی چمتال، ایجاد کندک قومی السؤالی بلخ و تشکیل گروه‌های مدافعین انقلاب و دفاع خودی در محلات خویش، فعالانه تلاش و کوشش به خرج می‌دهیم.

در تأمین امنیت کامل لودهٔ گاز که جزء ثروت ملی ما می‌باشد و هم‌چنان در قسمت تأمین امنیت کامل راه‌هایی که از مناطق ما می‌گذرد، به‌خصوص شاه‌راه مزار- حیرتان و سرک مزار- بلخ با دولت

انقلابی خود همکاری همه‌جانبه می‌نماییم.

در تأمین امنیت کامل مؤسسات و پروژه‌های اقتصادی ولایت بلخ همکاری کامل خود را با قوای امنیتی ابراز می‌داریم.

از آن عده از هم‌وطنان ما که در اثر تبلیغات خائنانه و فریب‌کارانهٔ دشمنان، وطن را ترک گفته، به خیمه‌های پر از ننگ و ذلت بیگانه به خاک‌های ایران و پاکستان پناه می‌برند و یا با پیوستن به گروه‌های ضد انقلاب به پای خود راه جهنم و مرگ را انتخاب می‌کنند، بهتر است بیهوده خود را قربانی دسایس دشمنان انقلاب و وطن نسازند و با استفاده از فرمان عفو عمومی دولت انقلابی، هرچه زودتر به آغوش پدروطن و خانواده‌های خود برگردند. ما همهٔ مساعی را به خرج می‌دهیم تا از فرار هلاکت‌بار هم‌وطنان فریب‌خورده به خارج که هم اکنون یک تعداد آن‌ها عملاً به حیث گوشت دم توپ در جنگ ایران و عراق استعمال شده‌اند، جداً جلوگیری نماییم.

ما در حالی‌که سپاسگزاری عمیق مردم خود را از کمک‌های بی‌دریغ و برادرانهٔ کشور شوراها به مردم و دولت افغانستان، به آن کشور ابراز می‌داریم، به جهانیان ابلاغ می‌نماییم که دوستی ما با اتحاد شوروی بزرگ، ریشهٔ شصت‌وهفت سالهٔ تاریخی داشته، از هرگونه غرض و ریاکاری پاک و خلل‌ناپذیر است.

در اخیر یک‌بار دیگر از همهٔ هم‌وطنان مؤمن، وطن‌پرستان و کلیهٔ اقوام و ملیت‌های کشور دعوت می‌کنیم به‌خاطر دفاع از انقلاب و وطن، طرد تجاوزات امپریالیست‌های خون‌خوار امریکا، چین مرتد و نوکران آن‌ها، برای تأمین صلح و آبادی وطن و سعادت مردم به دور حزب و دولت انقلابی در رأس آن محترم ببرک کارمل، رهبر خردمند و بشردوست مردم ما، متحد و یکپارچه شوند.

پیروز باد اتحاد خلل‌ناپذیر ملیت‌ها، اقوام و قبایل افغانستان به‌خاطر تحقق آرمان‌های انقلاب شکوه‌مند ثور.

زنده و صحت‌مند باد رهبر

پیام ملیت هزاره[1]

(مربوط جرگهٔ عالی قبایل)

بسم الله الرحمن الرحیم

به اجازهٔ محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا.!

به اجازهٔ هیأت محترم رئیسه و اشتراک‌کنندگان این جرگهٔ بزرگ و تاریخی!

ما ملیت هزاره نخست از همه، بهترین تبریکات و شادباش‌های خود را به مناسبت تدویر این جرگهٔ با شکوه به‌شما حاضرین محترم و از طریق شما به تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل باهم برادر ساکن کشور واحدمان، افغانستان انقلابی، ابراز می‌داریم.

انقلاب برای مردم زحمت‌کش افغانستان، از جمله برای ملیت هزاره، که در دوران رژیم‌های مستبد گذشته از ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک محروم بودند، افق‌های وسیع سعادت، رفاه و برابری را باز نمود. انقلاب شکوه‌مند ثور، مردم زحمت‌کش ما را از زیر ستم فئودالان و اربابان جبار رهایی بخشید و زمینهٔ وحدت و همبستگی ملیت‌های باهم برادر را مساعد گردانید. تساوی حقوق و دوستی برادرانهٔ تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن وطن واحدمان، افغانستان عزیز، در برنامهٔ عمل ح.د.خ.ا و اصول اساسی ج.د.ا، مسجل گردیده است. این مشی عادلانه و انسان‌دوستانه به‌صورت پیگیر و بلاانحراف عملی می‌گردد. نمونهٔ درخشان این تساوی حقوق مردم افغانستان، تشکیل جرگه‌ها (شوراها)ی محلی قدرت و ادارهٔ دولتی است که در آن‌ها تمام اتباع ج.د.ا، صرف‌نظر از تعلقات قومی، منطقه‌ای، مذهبی و جنسی، حقوق و وجایب یکسان دارند.

ما ملیت هزاره به شرکت‌کنندگان این جرگهٔ با عظمت و به شخص شما محترم ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، اطمینان می‌دهیم که با تمام نیرو و امکانات خود از انقلاب، حزب و دولت انقلابی خود پشتیبانی نموده و سهم خود را در دفاع از میهن

---

۱. «پیام ملیت هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۴.

مقدس‌مان و حفظ سرحدات آن ادا نماییم. ما دیگر به دشمن مجال آن را نمی‌دهیم که به‌خاطر منافع باداران امپریالیستی خود، زندگی آرام و صلح‌آمیز مردم شریف ما را مختل سازد.

ما یقین کامل داریم که مردم ما به کمک بی‌شائبهٔ دوستان بین‌المللی خود در رأس آن اتحاد شوروی پیروز می‌گردد. ما بیانیهٔ پرمحتوا و تاریخی محترم ببرک کارمل را که در این جلسهٔ با شکوه و تاریخی ایراد گردید، به‌طورکامل تأیید می‌نماییم و تعهد می‌سپاریم که کلیهٔ تصامیم و فیصله‌های جرگهٔ امروزی را که برای سرنوشت وطن، مردم و انقلاب ما دارای اهمیت حیاتی است، گام‌به‌گام در عمل پیاده کنیم.

تدویر جرگهٔ شورای مرکز ملیت زحمت‌کش هزاره[1]

در این جرگه، سلیمان لایق، وزیر امور اقوام و قبایل، در حالی‌که محمدعوض نبی‌زاده، معین آن وزارت نیز حاضر بود، تشکیل شورای مذکور را به ملیت برادر هزاره صمیمانه تبریک گفته، اظهار نمود: «تشکیل شورای مرکزی ملیت هزاره یک نوع آزادی عمل و تساوی حقوق مردم هزاره مانند سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در افغانستان می‌باشد و ما مطمئن هستیم که این شورا به نفع ملیت زحمت‌کش هزاره کارهای بس بزرگی را انجام خواهد داد.

در ختم صحبت سلیمان لایق، خادم‌حسین، رئیس شورا، داکتر عبدالواحد سرابی، مسئول امور اقتصادی، و شیخ محمدعلی ارزگانی، مسئول امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی شورای مرکزی ملیت هزاره، به نمایندگی از سایر اعضای شورای مذکور صحبت نموده، وعده دادند که ملیت زحمت‌کش هزاره نیز مانند سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در کشور واحدمان، افغانستان عزیز، جهت تطبیق و تحقق آرمان‌های انقلاب و پلان‌های نافع دولت انقلابی به‌خاطر شکوفانی کشور ما و زندگی مرفه و سعادت‌مند مردم، از هیچ‌گونه همکاری دریغ نخواهند ورزید.

تدویر جرگهٔ قومی

نمایندگان ملیت برادر هزاره طی یک جرگهٔ قومی که به تاریخ ۱۱ عقرب، در تالار وزارت امور اقوام و قبایل دایر گردید، آمادگی قاطع‌شان را در جهت عملی‌نمودن فیصله‌های جرگهٔ عالی قبایل ابراز نمودند.

در آغاز این جرگه، محمدعوض نبی‌زاده کارگر، معین وزارت امور اقوام و قبایل، در رابطه به

۱. «تدویر جرگهٔ شورای مرکز ملیت زحمت‌کش هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۳، سال ۶، ۱۳۶۴.

تساوی حقوق بین ملیت‌های باهم برادر کشور صحبت نموده و گفت: «شما برادران هزاره که در راه دفاع وطن سهم فوق‌العاده دارید، عناصر ضد انقلاب را به مناطق‌تان جای ندهید و با عزم پولادین، دسایس و توطئه‌های آن‌ها را خنثی سازید.»

بعداً قاسم‌علی از السؤالی جاغوری ولایت غزنی و خدابخش از السؤالی بهسود ولایت وردک، به نمایندگی از حاضرین صحبت نموده و گفتند که به عناصر ضد انقلاب بعد از این موقع نخواهیم داد تا با انجام اعمال ناشایسته در وطن عزیز ایجاد وحشت، دهشت و آدم‌کشی نموده و در راه آرمان‌های والای انقلاب ثور سنگ‌اندازی نمایند.

اجمال اخبار و رویدادها[1]

تدویر جرگهٔ قومی

جرگهٔ قومی سران، بزرگان و متنفذین قرای سرخ‌دره، خمی‌گک، تایبوتی، پولادی، تاجگ، چپ‌دره، گوروان، ملایان، چوکره‌خیل، سوماره، سیدآباد، حیدرآباد، طول‌واره، سرآسیاب، دوکانی، میانه‌شهر و فاطمه‌مستی، در همین اواخر به اشتراک بیش از ۳۰۰ نفر در ولایت بامیان دایر گردید.

در این جرگه، محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت امور اقوام و قبایل، شیخ احمدی، عضو شورای انقلابی ج.د.ا، و والی بامیان، وکیل سرورخان شاهی، عضو شورای انقلابی ج.د.ا. و عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، صحبت‌های مفصل و همه‌جانبه را دربارهٔ تصامیم پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و تیزس‌های ده‌گانهٔ رهبر گرامی مردم افغانستان، محترم ببرک کارمل، و تطبیق قانون ارگان‌های محلی قدرت و ادارهٔ دولتی به حاضرین جرگه ارائه نمودند.

در اخیر، سه تن از موسفیدان به نمایندگی از اشتراک‌کنندگان جرگه، وعدهٔ هرگونه همکاری‌های خویش را در تطبیق فیصله‌های پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تیزس‌های ده‌گانه و تطبیق قانون ارگان‌های محلی قدرت و ادارهٔ دولتی ابراز نمودند.

جرگه با دعائیهٔ شکوفانی افغانستان انقلابی و نوین خاتمه یافت.

*

به‌خاطر قدردانی و تقدیر آن عده از سربازان و افسران کندک اوپراتیفی اردو و مدیریت امنیت

۱. «اجمال اخبار و رویدادها»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال ۳، ۱۳۶۴.

دولتی ولایت بامیان که در اجرای وظایف و فعالیت‌های محاربه‌ای از خود قهرمانی نشان داده بودند، در همین اواخر محفل باشکوهی در تالار کندک اوپراتیفی ولایت بامیان برگزار گردید. در این محفل، محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک افغانستان و معین وزارت امور اقوام و قبایل، و شیخ احمدی، عضو شورای انقلابی ج.د.ا و والی ولایت بامیان، صحبت‌های مفصل را دربارهٔ قهرمانی‌های قوای مسلح ج.د.ا، به اشتراک‌کنندگان این محفل ارائه نموده و بعداً توسط معین وزارت امور اقوام و قبایل و والی ولایت بامیان تقدیرنامه‌ها و تحایف برای آن عده از سربازان و افسرانی که در اجرای وظایف از خود قهرمانی نشان داده بودند، اعطا گردید.

تدویر جلسهٔ قومی

موسفیدان، بزرگان و نمایندگان اهالی السؤالی بهسود و دای‌میرداد مربوط ولایت وردک، اخیراً طی جرگهٔ قومی که در مقر شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت برادر هزاره دایر گردید، هرگونه حمایت و همبستگی‌شان را به‌خاطر تحکیم حاکمیت انقلابی در محلات مربوطهٔشان ابراز داشتند.

در این جرگهٔ قومی، که بیشتر از صد نفر از موسفیدان و نمایندگان مرکز السؤالی بهسود و علاقه‌داری دایمیرداد ولایت وردک اشتراک نموده بودند، محترم محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، معین وزارت امور اقوام و قبایل و منشی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، محترم خادم‌حسین بیگ، رئیس شورای مرکزی، محترم سید محمدعلی ارزگانی، نایب‌رئیس در امور فرهنگی و جنرال محمدعلی، عضو شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، حضور داشتند.

در آغاز، بعد از این‌که رئیس شورای مرکزی طی صحبت مختصر جرگه را افتتاح نمود، محترم نبی‌زاده بیانیهٔ مفصلی ایراد نموده و طی آن سیاست حزب و دولت انقلابی را در ارتباط تساوی حقوق و رشد همه‌جانبهٔ ملیت‌های باهم برادر ساکن در کشور توضیح نموده و احساس وطن‌پرستانهٔ اهالی شریف مردم بهسود و دایمیرداد را به‌خاطر سهم‌گیری فعال‌شان در زمینهٔ تحکیم حاکمیت دولتی در السؤالی بهسود و سایر مناطق ولایت وردک ستوده و از آنان خواست تا با وحدت و همبستگی هرچه بیشترشان، در برابر توطنه‌های دشمنان انقلاب بیدار و هشیار بوده و از دستاوردهای انقلاب که کاملاً با منافع آنان مطابقت دارد، پشتیبانی نمایند و به‌خاطر اعمار جامعهٔ نوین و آبادانی کشورشان سهم فعال گیرند.

همین‌طور، شیخ گل‌افغان و محمدقاسم، به نمایندگی از اهالی مرکز بهسود و حاجی محمد از علاقه‌داری دای‌میرداد، طی صحبت‌های جداگانهٔشان، ابراز آمادگی نمودند تا با ایثار و قربانی سر

و مال، از حاکمیت انقلابی و دستاوردهای انقلاب نجات‌بخش ثور علیه تمام توطنه‌ها و تخریب باندهای ضد انقلاب قاطعانه دفاع می‌نمایند.

در آخر سید محمدعلی ارزگانی اهداف نیک حزب و دولت انقلابی را از نگاه دین مقدس اسلام توضیح داده و امکاناتی را که حزب و دولت انقلابی به‌خاطر رفاه مردم مخصوصاً ملیت‌های محروم و از جمله برای ملیت زحمت‌کش هزاره به‌وجود آورده است، مورد تقدیر و ستایش قرار داده و از مردم زحمت‌کش ملیت هزاره خواست تا هرچه بیشتر خود را به انقلاب نزدیک بسازند و از این امکانات سود ببرند.

هم‌چنان در این جرگه پروتکلی به امضا رسید که طبق آن، شاملین جرگه تعهد کردند که از هرگونه همکاری و ایجاد کندک‌های قومی و تأمین امنیت و استحکام حاکمیت دولتی در مرکز بهسود و علاقه‌داری دای‌میرداد، به حزب و دولت انقلابی خود دریغ نمی‌ورزند و مقابلتاً کمک‌های اقتصادی دولت به آن‌ها وعده داده شد.

جرگه با دعای خیر به‌خاطر رفاه و بهروزی مردم و تأمین صلح و امنیت سرتاسری در کشور پایان یافت.

*

جلسهٔ فوق‌العادهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره تحت ریاست خادم‌حسین بیگ، عضو شورای انقلابی ج.د.ا. و رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، در مقر آن شورا دایر گردید. جلسه با قرائت چند آیت از کلام‌الله مجید توسط شیخ موسی طاهری، عضو شورای مرکزی، آغاز گردید.

بعد خادم‌حسین بیگ، رئیس جلسه، اجندای جلسه را قرائت و مورد رأی‌گیری قرار داده و جلسه به‌کار خود ادامه داد.

در آغاز جلسه محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و منشی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره و معین وزارت امور اقوام و قبایل، دربارهٔ مداخلات بی‌شرمانهٔ رژیم سیاه‌اندیش آخوندهای ایران در مناطق هزاره‌نشین افغانستان توضیحات ارائه نموده، بعداً متن اعتراضیهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره را دربارهٔ مداخلات رژیم مستبد آخوندهای ایران در مناطق هزاره‌نشین قرائت نموده و به رأی‌گیری گذاشته شد که به اتفاق آراء متن اعتراضیهٔ شورای مرکزی مورد تأیید و تصویب اشتراک‌کنندگان جلسه قرار گرفت.

در بخش دیگری از اجندای جلسه، پلان تدابیری مرتبهٔ جلسهٔ نوبتی شورای مرکز، مورخ ۱۴ دلو

۱۳۶۴، در روشنی از تصامیم پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و تیزس‌های ده‌گانهٔ محترم ببرک کارمل، منشی و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، قرائت و بررسی گردید و دربارهٔ تطبیق مواد پلان تدابیری مذکور، وظایف مشخص به عهدهٔ اعضای شورای مرکزی سپرده شد. به تأیید از صحبت‌های منشی شورای مرکزی، سید سعدی نادری، معاون شورای مرکزی جبههٔ ملی پدروطن ج.د.ا و نایب‌رئیس در کمیسیون امور امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی شورای مرکزی، شیخ محمدعلی ارزگانی، عضو شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و نایب‌رئیس کمیسیون امور فرهنگی و تبلیغ، حبیب‌الله، عضو شورای مرکزی از السؤالی قره‌باغ ولایت غزنی، بالنوبه دربارهٔ وظایف شورای مرکزی صبحت‌های مفصل را انجام دادند.

جلسه با پخش سرود ملی ج.د.ا، خاتمه یافت.

اعتراضیهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به مداخلات بی‌شرمانهٔ جمهوری اسلامی ایران در امور داخلی جمهوری دموکراتیک افغانستان

بسم الله الرحمن الرحیم

انقلاب ملی دموکراتیک ثور که در نتیجهٔ مبارزات طولانی خلق‌های افغانستان، تحت رهبری ح.د.خ.ا، به پیروزی رسید، راه را به‌خاطر دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به سود زحمت‌کشان باز نمود و در مدت زمان بعد از پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک ثور، در کشور تحولات بزرگ بنیادی در عرصه‌های مختلف زندگی نصیب مردمان افغانستان آزاد، مستقل و انقلابی گردیده است. یکی از دستاوردهای سترگ انقلاب، تأمین برابری و برادری میان کلیهٔ ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در ج.د.ا، می‌باشد که اکنون چون تن واحد، دوشادوش هم، به‌خاطر اعمار کشور عزیز و آزادهٔ خویش صادقانه کار و پیکار می‌نمایند.

دشمنان سوگندخوردهٔ مردم ما نمی‌خواهند خوشبختی خلق ما را بپذیرند. بدین موجب، از همان اوان پیروزی انقلاب، ارتجاع بین‌المللی و امپریالیزم به سردمداری امپریالیزم ایالات متحدهٔ آمریکا، در تبانی با ارتجاع منطقه و هژمونیزم پیکنگ، جنگ اعلان‌ناشده را علیه وطن، مردم و انقلاب با ابعاد گسترده آغاز نمودند. در این میان، آخوندهای مرتجع و مستبد جمهوری اسلامی ایران با زیر پا قرار دادن همهٔ نورم‌ها و موازین قبول‌شدهٔ بین‌المللی و برخلاف میل و ارادهٔ خلق زحمت‌کش و مسلمان همسایهٔ ما ایران، که با خلق ج.د.ا، وجوه مشترک تاریخی، فرهنگی و مذهبی‌دارند، در این جنگ اعلان‌ناشده نقش کثیفی را ایفا می‌کنند.

آخوندهای مرتجع حاکم بر ایران، تحت عنوان «ولایت فقیه»، جنگ را «رحمت الهی» و مداخله

در امور داخلی دیگران را «صدور انقلاب اسلامی» پنداشته و از هیچ‌گونه مداخله و تجاوز علیه کشور ما دریغ نمی‌ورزند؛ به‌خصوص در مناطق هزاره‌نشین کشور ما این مداخله بی‌شرمانه‌تر و گسترده‌تر می‌باشد.

آنان با ایجاد پایگاه‌های باندهای مزدور ضد انقلاب افغانی در خاک ایران و تربیت، تسلیح و تجهیز آنان با سلاح‌های مرگبار و صدور آنان غرض قتل، برادرکشی، ویرانی، رهزنی و قطاع‌الطریقی به داخل کشور ما عملاً در اعمال تخریبی ارتجاعی و امپریالیستی علیه کشور ما سهم می‌گیرند.

آخوندهای مرتجع ایرانی از عناصر فریب‌خوردهٔ افغانی که در قلمرو ایران در حالت غربت، تحقیر، توهین، بی‌خانگی و غیره به‌سر می‌برند، در جنگ با عراق استفاده می‌کنند و نمی‌گذارند آنان به میهن انقلابی خویش عودت و زندگی صلح‌آمیز را از سر گیرند.

به‌منظور تشدید «جهاد امریکایی» در کشور ما، زمام‌داران ایرانی چون جواهری به‌شکل غیرقانونی در ترکیب گروهک‌های آدمکش وارد سرزمین مقدس ما می‌گردند و یا نهادهای خاصی را به‌منظور به اصطلاح «بهبود امور مهاجرین» در آن کشور به میان می‌آورند.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در حالی‌که مداخلات بی‌شرمانهٔ حکام مستبد ایران را جداً تقبیح می‌نماید، به آنان هشدار می‌دهد که چنین مداخلات جز تشدید جنگ، برادرکشی و ویرانگری در کشور ما نتیجهٔ دیگر ندارد. آنان باید بدانند که ملیت زحمت‌کش هزاره با قلب‌های آکنده از عشق به میهن و میهن‌پرستی، با قدسیت و ایمان‌داری کامل، در دفاع از وطن قرار دارند.

آنان فریب حکام مرتجع ایرانی را نمی‌خورند و دوشادوش سایر ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در ج.د.ا، از دستاوردهای انقلاب ملی دموکراتیک ثور قاطعانه دفاع می‌نمایند.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره با ابراز سپاس از ح.د.خ.ا، و دولت ج.د.ا، که شرایط لازم رشد مادی و معنوی ملیت زحمت‌کش هزاره را آماده ساخته، قاطعانه ابراز می‌دارد که باید حکام مستبد حاکم بر ایران هرچه زودتر مداخلات‌شان را بر ضد ج.د.ا، خاتمه داده و از «تجارت مذهبی» دست بردارند و بگذارند که هم‌وطنان ما به آغوش پرعطوفت میهن خویش ج.د.ا، برگردند و در اعمار وطن آبایی خویش سهم وطن‌پرستانه بگیرند.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌نام پدروطن از کلیهٔ برادران ملیت زحمت‌کش هزاره صمیمانه دعوت به‌عمل می‌آورد که دوشادوش سایر هم‌وطنان، به‌خاطر مصالح و منافع ملی کشور و به‌خاطر دفاع از حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال ج.د.ا، با عزم راسخ و ایمان خدشه‌ناپذیر جد و جهد نمایند و نگذارند که دیگر افغان توسط افغان به قتل برسد. حق وطن و

وطن‌دوستی بر فرزندان وطن فرض است.

جرگهٔ بزرگ قومی[۱]

جرگهٔ بزرگ قومی به‌خاطر پشتیبانی از تیزس‌های ده‌گانهٔ رفیق ببرک کارمل، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی ج.د.ا، و پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، (۹) صبح جمعه ۱۹ دلو ۶۴، در شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره تدویر یافت.

جرگه با تلاوت چند آیهٔ کلام‌الله مجید آغاز گردید؛ سپس رفیق محمدعوض نبی‌زاده، منشی شورای مرکزی و معین وزارت امور اقوام و قبایل، خادم‌حسین بیگ، عضو شورای انقلابی ج.د.ا، و رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره و بسم‌الله عمر، والی وردک، پیرامون ارزش تدویر جرگه‌های قومی صحبت نمودند. بعداً شیخ گل‌افغان، به نمایندگی از مردم زحمت‌کش السؤالی‌های حصهٔ اول و دوم بهسود و علاقه‌داری دای‌میرداد، از توجه حزب و دولت در حصهٔ بهبود زندگی زحمت‌کشان کشور به‌خصوص ملیت هزاره، سپاس‌گزاری نموده و وعدهٔ هرگونه همکاری را به‌خاطر احیای مجدد ارگان‌های محلی قدرت ادارهٔ دولتی در السؤالی‌ها و علاقه‌داری مذکور سپرد.

در اخیر، قطع‌نامهٔ جرگه توسط بریدجنرال علی‌محمد، عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای مرکزی ملیت برادر هزاره، قرائت گردید. در قطع‌نامه تأکید شده است که اهالی السؤالی‌های مذکور کندک قومی را عنقریب ایجاد خواهند نمود. این جرگه که به اشتراک بیش از دوصدوشصت تن از سران و بزرگان السؤالی‌های حصهٔ اول، حصهٔ دوم بهسود و علاقه‌داری دای‌میرداد تدویر یافته بود، به دعای خیر ترقی و سعادت مردم زحمت‌کش ما و تحق آرمان‌های انقلاب شکوه‌مند ثور، حوالی ساعت دوازدهٔ ظهر پایان یافت.

پیام شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به جوانان هزاره[۲]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

هم‌وطنان و جوانان غیرت‌مند ملیت زحمت‌کش هزاره!

بیش از هشت سال است که کشور انقلابی ما، افغانستان، در جنگ اعلام‌ناشده از جانب امپریالیزم جهانی و ارتجاع منطقه قرار دارد. این جنگ مصائب و خسارات زیادی را به مردم ما

۱. «جرگهٔ بزرگ قومی»، ندای کهسار، شمارهٔ ۳، ۱۳۶۴.

۲. «پیام شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به جوانان هزاره»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۳، ۱۳۶۵.

تحمیل نموده است.

امروز وقت آن رسیده تا همهٔ وطن‌دوستان و فرزندان اصیل میهن به پا خیزند و در یک سنگر مقدس دفاع از مادروطن و انقلاب قرار گیرند؛ وطنی که در دامان پر از مهر و محبت آن پرورش یافته‌ایم و با استفاده از همه داشتنی‌ها و نعمات مادی و معنوی آن بزرگ شده‌ایم.

انقلاب ثور بیش از همه به زحمت‌کشان کشور، ازجمله مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، تعلق دارد؛ زیرا انقلاب ثور ملیت زحمت‌کش هزاره را که سالیان دراز در زیر چکمه‌های سلاطین و اربابان ستمگر گذشته رنج و عذاب کشیده‌اند، نجات داد. امروز وطن و انقلاب حق آن را دارد که جوانان غیور و زحمت‌کش هزاره در پهلوی سایر جوانان وطن‌دوست، از آنان دفاع نمایند. حزب و دولت ج.د.ا. شرایط بهتر را به‌خاطر انجام وجیبهٔ وطنی برای فرزندان و جوانان کشور مهیا ساخته و از آن مواظبت دایمی می‌نماید.

اخیراً فرمان هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی ج.د.ا. دربارهٔ عفو جرایم اشخاصی که از خدمت عسکری تعلل ورزیده‌اند، صادر گردیده است. مطابق این فرمان، آن عده از منسوبین عسکری و کسانی که تحت جلب به خدمت عسکری قرار داشتند و بنا بر تبلیغات دشمن از ایفای خدمت عسکری تعلل ورزیده‌اند، در صورتی که طی مدت شش ماه بعد از تاریخ انفاذ این فرمان داوطلبانه به قطعات و جزوتام‌های خویش و یا به ارگان‌های قدرت و ادارهٔ دولتی جهت ایفای خدمت عسکری حاضر گردند، از جزا معاف می‌گردند.

این فرمان یک‌بار دیگر برای اشخاصی که از خدمت عسکری تعلل ورزیده‌اند، فرصت می‌دهد تا به صفوف قوای مسلح ج.د.ا بپیوندند و وجیبهٔ شریفانهٔ وطن را ادا سازند.

جوانان دلیر هزاره!

بسان پدران‌تان که با همت بلند در برابر امیران جابر و تجاوزگران انگریز سر تسلیم فرو نیاورده و دلیرانه جنگیده‌اند، با متانت و شجاعت در صفوف مدافعین راستین وطن قرار گیرید.

اگر امروز شما جوانان دلیر هزاره به صفوف مدافعین قهرمان افغانستان انقلابی می‌پیوندید و آماده هستید که تا پای جان و تا آخرین قطرهٔ خون از مادروطن و دستاوردهای انقلاب دفاع نمایید، فردا خاطرهٔ قهرمانی و فداکاری شما باعث افتخار وطن و مردم، به‌خصوص نسل‌های آیندهٔ ملیت هزاره، خواهد بود.

اگر فریب خورده‌اید، به خود آیید و از باندهای ضد انقلاب جدا شوید. باندهای اجیر و مزدور ضد انقلابی بقا ندارند. آن روز دور نیست که سرزمین ستم‌کشیدهٔ ما از وجود باندهای غارتگر و آدم‌کشان

اجیر پاک گردد و فضای صلح سراسری در میهن عزیز ما برقرار شود. شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره که مرکز تجمع نمایندگان برحق تمام ملیت هزاره در افغانستان انقلابی می‌باشد، به‌شما فرزندان دلیر هزاره خطاب می‌کند که به ندای وطن لبیک گویید.

سرهای خود را بلند نگه دارید و با پیوستن به صفوف مدافعین انقلاب، خاطرهٔ فداکاری و قهرمانی پدران‌تان را زنده سازید!

و من الله التوفیق

کمیسیون‌های کار[1]

در شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره با اعزام گروه‌های کار، کمیسیون‌های کار خویش را در ولایات بامیان و وردک تأسیس نموده که سلسلهٔ اعزام هم‌چو گروه‌ها در سایر ولایات هزاره‌نشین کشور ادامه دارد و در زمینه توجه خوانندگان عزیز را به صحبت دو تن از اعضای گروه‌های کار جلب می‌داریم.

محترم محمدقاسم، عضو شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره و عضو گروه کار شورای مرکزی، که در ترکیب گروه هشت نفری به ولایت بامیان اعزام گردیده بود، در رابطه به گروه کار و وظایف آن چنین معلومات می‌دهد.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به‌خاطر عملی‌نمودن پلان‌های دست‌داشته‌اش در ارتباط به کار و فعالیت سازنده به نفع ملیت هزاره در کشور، گروه‌های کار را برای هشت ولایت هزاره‌نشین تعیین نمود تا گروه‌های مذکور به ولایات رفته، کمیسیون‌های کار را که در چوکات ریاست شورای مرکزی فعالیت خواهند داشت، تأسیس و هدف از به‌وجودآمدن شورای مرکزی را برای ملیت هزاره تفهیم نمایند.

وظایف گروه‌های کار در قدم اول، تأسیس «کمیسیون کار ولایتی» شورای مرکزی البته در ولایتی که اعزام می‌گردند، می‌باشد. در قدم دوم، تفهیم هدف از تأسیس شورای مرکزی، طرز کار و فعالیت آن و وظایفی که از جانب حزب و دولت انقلابی به شورای مرکزی سپرده شده است و هم‌چنان تبلیغ و توضیح اهداف والا و انسانی حزب و دولت انقلابی، به‌خصوص در مورد ملیت هزاره، از وظایف خاص گروه‌های کار است.

---

۱. «کمیسیون‌های کار در شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره»، ندای کهسار، شمارهٔ ۶، ۱۳۶۵.

باید گفت گروه‌های کار در تعیین اعضای کمیسیون‌های کار ولایتی شورای مرکزی، یعنی این‌که چگونه افراد باشند و چه وظایف به آنان سپرده شود، نیز سهم فعال دارد. البته رئیس کمیسیون کار به‌شکل حرفه‌ای تعیین می‌گردد و سایر اعضا به‌شکل غیرحرفه‌ای که مسئولین حزبی، دولتی و مسئولین امنیتی و سازمان‌های اجتماعی، شئون اسلامی، علما و روحانیون را دربردارد، تعیین گردیده، رئیس یا مدیر اقوام و قبایل به حیث منشی کمیسیون کار انتخاب می‌گردد.

از محترم احمدعلی، عضو شورای مرکزی و عضو گروه کار شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، که در ترکیب گروه ده نفری به ولایت وردک اعزام گردیده بود، در رابطه به وظایف کمیسیون‌های کار می‌پرسم که چنین می‌گوید:

«کمیسیون‌های کار ولایتی بیشترین فعالیت‌هایش را در سه بخش عمده (بخش کمیسیون امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی، بخش امور فرهنگی و تبلیغ سیاسی و بخش امور اقتصادی) تمرکز می‌دهد.

در بخش امنیتی و توسعهٔ حاکمیت دولتی، کمیسیون کار وظیفه دارد با استفاده از امکانات موسفیدان با نفوذ ولایت مربوطه، نامه‌های تضمینی را عنوانی موسفیدان اقوام و آن عده از هم‌وطنان فریب‌خورده که ناآگاهانه در ضدیت با انقلاب قرار گرفته‌اند، در راه خدمت به وطن، مردم و انقلاب دعوت نمایند و هم دربارهٔ تشکل مفرزه‌ها، قوت‌های قومی گروه‌های مدافعین انقلاب و جلب و احضار مجلوبین در صفوف قوای مسلح کشور به همکاری موسفیدان محل کار و فعالیت نمایند.

در بخش امور فرهنگی، کمیسیون کار وظیفه دارد دربارهٔ مکاتب، مدارس دینی، تکایا و مساجد فعال و غیرفعال معلومات جمع‌آوری نموده، همکاری ارگان‌های ذیربط، علما، روحانیون و موسفیدان محل را در زمینه جلب نماید. ضمناً جوانان و افراد وطن‌پرست مربوط به ملیت هزاره را به‌خاطر دفاع از وطن و انقلاب، شرف و ناموس مردم و تمامیت ارضی در کشور به عضویت در سازمان دموکراتیک جوانان و عضویت در حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان‌های اجتماعی جلب و معرفی بدارد. هم‌چنان بایست جرگه‌های سنتی قومی را به اشتراک علما و روحانیون و ریش‌سفیدان با نفوذ محل به‌صورت هدف‌مند و مؤثر دایر نموده و از جانب دیگر به‌خاطر رشد فرهنگ ملیت هزاره در ایجاد گروه‌های هنری سهم فعال گیرد.

در بخش امور اقتصادی، کمیسیون کار وظیفه دارد در اعمار و ترمیم سرک‌ها، پل‌ها، پلچک‌ها، بند و انهار، شفاخانه‌ها و مکاتب، همکاری اهالی و ارگان‌های مربوط را جلب نماید و هم‌چنان کمیسیون کار وظیفه دارد به‌خاطر تأمین اهالی از لحاظ مواد اولیه؛ از قبیل مواد نفتی، کود کیمیایی،

تخم اصلاح‌شدهٔ بذری، ادویهٔ ضد آفات زراعتی و حیوانی و غیره، همکاری ارگان‌های ذیدخل را جلب بدارد.

تبریکیهٔ عید[1]

پیام تبریکیهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به مناسبت عید سعید اضحی

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره ایام مسعود و فرخندهٔ عید سعید اضحی را به رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به رفیق ببرک کارمل، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، به رفیق سلطان‌علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای وزیران ج.د.ا، و به همهٔ خلق نجیب و شریف افغانستان انقلابی، صمیمانه تبریک می‌گوید.

ما روزهای خجسته و پربرکت عید سعید اضحی را فال نیک گرفته، تلاش می‌ورزیم، آرزو داریم و به بارگاه خداوند (ج) دعا می‌نماییم تا صلح پایدار و سرتاسری در کشور ما به میان آید.

خلق افغان در پهلوی خلق‌های صلح‌دوست جهان، آرزو دارد تا صلح نه‌تنها در این منطقهٔ کرهٔ زمین که ما زندگی داریم، تأمین باشد؛ بلکه صلح را برای همهٔ بشریت خواهانند.

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به همهٔ فریب‌خوردگان هم‌وطن خویش و از جمله فریب‌خوردگان ملیت هزاره که فریب نیرنگ دشمنان انقلاب و عوامل فتنه‌انگیز دولت‌های جنگ‌طلب امریکایی، چینایی، پاکستانی و ایرانی را خورده‌اند، بدانند که ح.د.خ.ا، و دولت ج.د.ا، در امر خوش‌بختی و رفاه مردم این مرز و بوم، پلان‌های دقیق و عملی طرح کرده و برخلاف رژیم‌های ارتجاعی و استثمارگر گذشته، به‌خاطر سعادت مردم و شکوفایی وطن عزیز کمر همت بسته و گام‌های ارزنده‌ای در راه ترقی و اعتلای کشور برداشته است.

در بامیان[2]

اولین جلسهٔ شورای نمایندگان مردم ولایت بامیان اخیراً در شهر بامیان دایر شد. در این جلسه، شیخ محمدعظیم احمدی به صفت رئیس، محمدحسین رضایی به صفت معاون و محمدعلی نهضت به صفت منشی کمیتهٔ اجرایی شورای نمایندگان مردم ولایت بامیان، از میان نمایندگان منتخب مردم در

۱. باختر، «تبریکیهٔ عید»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، ۱۳۶۵.
۲. باختر، «در بامیان»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، ۱۳۶۵.

فضای آزاد و دموکراتیک انتخاب گردیدند.

هم‌چنان در این جلسه، پلان کار و پلان تدابیری کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان مردم ولایت بامیان نیز به تصویب رسید.

جرگهٔ قومی

بزرگان و نمایندگان مردم السؤالی سرخ‌وپارسا و علاقه‌داری شیخ‌علی ولایت پروان، طی جرگهٔ قومی، حمایت و پشتیبانی قاطع‌شان را از مصوبات و فیصله‌های پلینوم نوزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، اخیراً در مقر شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره ابراز کردند.

در این جرگه، محترم عوض نبی‌زاده، معین وزارت امور اقوام و قبایل و منشی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، پیرامون مصوبات نوزدهمین پلینوم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. صحبت همه‌جانبه نموده و اشتراک‌کنندگان جلسه را به وظایف و مکلفیت‌های‌شان در پرتو فیصله‌های پلینوم نوزدهم متوجه ساخت.

سپس دوتن به نمایندگی از مردم السؤالی سرخ‌وپارسا و دوتن به نمایندگی از مردم علاقه‌داری شیخ‌علی صحبت نموده، پشتیبانی همه‌جانبهٔشان را از تصامیم و فیصله‌های پلینوم نوزدهم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، ابراز کردند.

بازگشت به آغوش وطن[1]

به سلسلهٔ بازگشت آن عده از هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ ما که بنا بر تبلیغات خصمانهٔ ضد انقلاب، از کشور فرار نموده و در کشور ایران متواری بودند، اخیراً یک گروه شصت نفری شامل مردان، زنان، جوانان و اطفال که از ملیت هزاره می‌باشند، با استفاده از فرمان عفو هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، دوباره به آغوش پر مهر وطن بازگشته و زندگی انسانی‌شان را از سر گرفته‌اند.

در میدان هوایی بین‌المللی کابل، محترم عوض نبی‌زاده، معین وزارت اقوام و قبایل و منشی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، رئیس، معاونین و سایر اعضای حرفه‌ای شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره از آن‌ها با اهدای دسته‌های گل استقبال به‌عمل آورده، از بازگشت آن‌ها به کشور انقلابی‌شان خوش آمدید گفتند.

---

۱. «بازگشت به آغوش وطن»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، ۱۳۶۵.

محمدحسین از ولایت ارزگان، که در ترکیب این گروه شامل است، در ارتباط به وضع فراریان افغانی در کشور ایران به گزارشگر جریدهٔ ندای کهسار چنین گفت: «ادامهٔ زندگی آبرومندانه در کشور بیگانه ناممکن است. برای فراریان افغانی در ایران کار آبرومندانه پیدا نمی‌شود و دولت و مردم ایران با فراریان نهایت برخورد زشت دارند. گذشته از همهٔ گپ‌ها، دولت آخوندهای مرتجع ایران جوانان فراریان افغانی را به زور و جبر در جبههٔ جنگ با عراق می‌فرستند و کسی که سرپیچی کند، بعد از لت‌وکوب مفصل، در سرحد بین ایران و پاکستان برده می‌شود. خلاصه این‌که زندگی فراریان در ایران زندگی نه؛ بلکه مرگ تدریجی است. وقتی ما این همه مظالم را علیه فراریان افغانی مشاهده نمودیم، تصمیم گرفتیم دوباره به کشور عزیز خود برگردیم. زمانی‌که آمدیم، مقامات امنیتی با ما برخورد نهایت انسانی نمودند و حالا تصمیم داریم مصدر خدمت به مردم و وطن خود گردیم.»

کمیسیون کار شورای ولایتی بلخ[1]

گزارشگر جریدهٔ ندای کهسار در رابطه به کار و فعالیت کمیسیون کارِ شورای ولایتی بلخِ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره صحبتی به‌عمل آورده با محترم غلام‌حسین، رئیس آن کمیسیون، که جهت مزید معلومات خوانندگان عزیز تقدیم می‌گردد.

پرسش: لطفاً معلومات دهید که کمیسیون کار شورای ولایتی بلخ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، چه وقت و به چه منظور تأسیس و تا حال چه کارهایی را انجام داده است؟

پاسخ: کمیسیون کار شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در ولایت بلخ، به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۶۵، طی یک جرگهٔ وسیع قومی، با اشتراک سه‌صد تن از زحمت‌کشان ملیت هزاره که تحت ریاست محترم دکتور عبدالواحد سرابی، عضو شورای انقلابی ج.د.ا. و وزیر مشاور در شورای وزیران ج.د.ا و نایب‌رئیس امور اقتصادی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، در تالار کنفرانس‌های کمیتهٔ حزبی ولایت بلخ در فضای نهایت آزاد و مردمی دایر گردیده بود، با کمیت پانزده عضو ایجاد و به فعالیت آغاز نمود.

کمیسیون کار شورای ولایتی، دارای سه کمیسیون (کمیسیون امور امنیتی، کمیسیون امور اقتصادی و کمیسیون امور فرهنگی) بوده و در بخش کمیسیون امور امنیتی توانسته است به تعداد پنجاه تن را به گروه مدافعین انقلاب گذر حاجت‌روای شهر مزارشریف تنظیم نماید. در بخش کمیسیون امور اقتصادی توانسته است به زارعین و مستحقین ملیت هزاره کود کیمیایی و پنبه‌دانه کمک نموده و در

۱. «کمیسیون کار شورای ولایتی بلخ»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۵.

نظر است در آیندهٔ نزدیک، یک باب کوپراتیف دهقانی را تأسیس نماید. هم‌چنان در بخش کمیسیون فرهنگی یک باب مکتب ابتدائیه در قریهٔ «خیلچی» السؤالی چمتال ایجاد نموده و نیز سی‌وسه تن از متعلمین ملیت هزاره را جهت فراگرفتن تحصیلات عالی در داخل و خارج کشور به شورای مرکزی معرفی نموده است و یک باب مدرسهٔ مذهبی جعفری در شهر مزارشریف تأسیس گردد.

کمیسیون کار شورای مرکزی با تشریک مساعی با ارگان‌های حزبی و دولتی بلخ توانسته است سربند نهر امام‌صاحب و سکشن‌های نهر مذکور را که از اثر سرازیر گردیدن سیلاب تخریب گردیده بوده، ترمیم نماید و آب در مناطق هزاره‌نشین دوباره جریان پیدا نموده است.

در دفاع از مادروطن[۱]؛

گزارش از غند ملیت زحمت‌کش هزاره

صفوف قوای مسلح قهرمان ج.د.ا، این نیروی پرافتخار و شمشیر بران دفاع از وطن و انقلاب، با شتافتن داوطلبانهٔ فرزندان آگاه و متعهد کشورمان روز تا روز از لحاظ کمی و کیفی نیرومندتر می‌گردد. مردم سلحشور و وطن‌پرست افغان متشکل از اقوام، قبایل و ملیت‌های باهم برادر کشور که با پیروزی انقلاب شکوه‌مند ثور چون مشت واحد، متین و دشمن‌شکن عمل می‌کنند، با پیوستن انفرادی و دسته‌جمعی به صفوف قوای مسلح، ایجاد و تأسیس مفرزه‌ها، کندک‌ها و غندهای قومی و ملیشای سرحدی، مسلحانه و قهرمانانه از وطن، مردم و دستاوردهای انقلاب دفاع نموده، در سرکوب ضد انقلاب، تأمین و تحکیم صلح و آرامش سراسری، وظیفهٔ ملی و وطن‌پرستانه‌شان را ایفا می‌نمایند.

تشکیل و تأسیس شورای مرکزی ملیت هزاره که دستاورد دیگر انقلاب شکوه‌مند ثور می‌باشد، به‌خاطر بسیج و تشکل جوانان در صفوف قوای مسلح ج.د.ا، و ایجاد مفرزه‌های مسلح قومی به اقدامات عملی و سودمندی دست یازیده و در این عرصه به موفقیت‌های چشم‌گیری نایل آمده است. تأسیس غند پنج‌صدوبیست قومی مربوط به این ملیت زحمت‌کش، گواه روشن این امر است که آن‌ها مسلحانه در خدمت وطن و انقلاب قرار دارند. غرض تهیهٔ گزارش، سری به این غند جدیدالتأسیس قومی می‌زنیم و با کار و پیکار انقلابی منسوبان رزمندهٔ آن از نزدیک آشنایی حاصل می‌نماییم.

از زبان لومری‌بریدمن، محترم حسین، آمر سیاسی این غند، می‌شنویم: «مفرزهٔ قومی ما به ابتکار

---

۱. ننگیال، اسحاق، «در دفاع از مادروطن»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۰۰، ۱۳۶۵.

شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره در اوایل سال روان با جلب و جذب عده‌ای از سربازان، خردضابطان و افسران ملیت هزاره اساس‌گذاری گردید که در کم‌ترین فرصت با پیوستن داوطلبانه و دسته‌جمعی صدها تن از جوانان وطن‌پرست، این مفرزه از لحاظ کمی و کیفی به غند متشکل و نیرومندی مبدل گردید. از آوان ایجاد آن تا اکنون، در ده‌ها وظیفه و عملیات‌های محاربه‌ای که در ولایات و محلات کشور به‌خاطر سرکوب ضد انقلاب وحشی به راه انداخته شده است، سهم فعال و شجاعانه داشته است که می‌توان از وظایف محاربه‌ای در پنجشیر، پغمان، بامیان، جاغوری، غزنی و وردک نام برد. در این عملیات‌ها، منسوبان این غند هم در سرکوبی ضد انقلاب و هم در امر تبلیغ و ترویج آرمان‌های والای حزب و دولت انقلابی در بین مردم، به پیروزی‌های چشم‌گیری نایل گردیده‌اند. همین اکنون یکی از جزوتام‌های این قطعه در اُلسوالی جاغوری مصروف مبارزه علیه ضد انقلاب و تأمین صلح و امنیت در محلات آن می‌باشند.»

لومری‌بریدمن محترم حسین در ادامه افزود: «این غند که به‌منظور تربیت سالم جوانان ایجاد شده، در بین مردم و جوانان ملیت هزاره بازتاب وسیع و ارزش‌مندی کسب نموده است. جوانان گروه گروه به صفوف این غند می‌پیوندند و به‌خاطر دفاع از وطن و انقلاب، داوطلبانه ثبت نام می‌نمایند. شتافتن دسته‌جمعی جوانان به صفوف این غند روز تا روز افزایش می‌یابد.

سربازان، خردضابطان و افسران غند قومی ملیت هزاره برعلاوهٔ آن‌که دوشادوش دیگر نیروهای امنیتی در مبارزه علیه ضد انقلاب و تأمین صلح و امنیت در کشور وظایف انقلابی‌شان را شجاعانه انجام می‌دهند، به‌خاطر تشکل، جلب و جذب جوانان به صفوف قوای مسلح، اشتراک در مراسم مذهبی مردم، اجرای کارهای داوطلبانه و توزیع اموال امدادی و معالجهٔ بی‌بضاعت‌ها توسط پرسونل صحی نیز سهم ارزنده دارند. ما توانسته‌ایم در طول همین سال، به همکاری ناحیهٔ پنجم حزبی شهر کابل، یک‌صد تن از اهالی قلعهٔ کاشف را به صفوف گروه‌های مدافعان انقلاب معرفی و تنظیم نماییم؛ هم‌چنان به اثر کار و فعالیت مثمر و خستگی‌ناپذیر اعضای شورای مرکزی ملیت هزاره و با همکاری بی‌دریغ منسوبان غند قومی، عدهٔ زیادی از هم‌وطنان ما که فریب ضد انقلاب را خورده و در کشورهای ایران و پاکستان در شرایط سخت و ناگوار به سر می‌بردند، به آغوش گرم و پرعطوفت مادروطن عودت نموده‌اند که از آن جمله ۲۲۴ تن از جوانان فریب‌خورده، داوطلبانه به صفوف این غند پیوسته و این پروسه همه روزه ادامه دارد.»

جگتورن محمدظاهر، کارکن سیاسی غند، در مورد طرز پیشبرد کار سیاسی در جزوتام‌های این غند گفت: «ارگان‌های حزبی و سیاسی هم‌گام با ایجاد مفرزهٔ قومی، طبق رهنمودهای مقامات

مربوط، آغاز به فعالیت نموده و در امر تعمیم و گسترش دانش نوین سیاسی و ارتقای قابلیت رزمی و آگاهی سیاسی سربازان، خردضابطان و افسران نقش ارزنده داشته است، به تدویر محافل شب‌نشینی‌ها، تدویر روزهای واحد سیاسی در داخل جزوتام‌ها و با اهالی منظمهٔ سازمان داده می‌شود. به‌خاطر تنویر هرچه بیشتر اذهان منسوبان غند، اتاق‌های تنویر سیاسی، اتاق دوستی افغان- شوروی و کتاب‌خانه‌ها ایجاد گردیده است.»

تدویر جرگهٔ قومی[۱]

موسفیدان، بزرگان و اعضای شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره پریروز طی جرگهٔ قومی، به اشتراک حاجی محمد حمکنی، سرپرست ریاست شورای انقلابی و مقام صدر هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان، از فیصله‌ها و تصامیم پلینوم بیستم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پشتیبانی نموده، آمادگی کامل‌شان را در تأمین صلح سراسری و مصالحهٔ ملی در کشور ابراز کردند. طی این جرگهٔ قومی که در مقر شورای انقلابی دایر گردید، حاجی محمد حمکنی پیرامون فیصله‌ها و تصامیم پلینوم بیستم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان روشنی انداخته و گفت: «بعد از تدویر پلینوم شانزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جهت تقویت قوای مسلح قهرمان کشور و تأمین مصالحهٔ ملی، گام‌های سودمندی برداشته شده است که نتایج آن در پلینوم تاریخی بیستم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان مثبت ارزیابی گردید. اعتماد کامل دارم که شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، شخصیت‌های اجتماعی، علما و روحانیون وطن‌پرست به‌خاطر تأمین مصالحهٔ ملی و بازگشت هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ ما به میهن آبایی‌شان، با حزب و دولت انقلابی‌شان همکاری نموده، با ایجاد غندهای قومی و گروه‌های مدافعین انقلاب، در امر تأمین صلح و امنیت در کشور، رسالت‌شان را بیش از پیش ایفا می‌نمایند.» در مقابل، خادم‌حسین بیگ، رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، داکتر عبدالواحد سرابی، وزیر مشاور در شورای وزیران و شیخ محمدعلی ارزگانی، معاون شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره، بالنوبه سخنرانی نمودند.

---

۱. «تدویر جرگهٔ قومی»، انیس، شمارهٔ ۲۲۱، ۱۳۶۵.

پیام شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره[۱]

ملیت زحمت‌کش هزاره بهترین تبریکات خود را به‌شما شرکت‌کنندگان جرگهٔ قبایل آزاد و از طریق شما به تمام برادران قبایل آزاد از صمیم قلب تقدیم داشته، موفقیت‌های بیشتر از پیش شما را طی این جرگه آرزو می‌کند. جرگهٔ قبایل آزاد که بنا به خواست و ابتکار بزرگان و نمایندگان با اعتبار قبایل آزاد دایر گردیده است، یک جرگهٔ بزرگ و شکوه‌مند تاریخی محسوب می‌گردد و ما یقین داریم که با اتحاد و یگانگی، بازهم بیشترتان در مبارزهٔ برحق خویش علیه تمام نیروهای ارتجاعی و در رأس آن امپریالیزم امریکا، این دشمن مشترک ما و شما، نقش بزرگ را ایفا می‌نمایید. شما می‌توانید برای همیشه از حمایت تمام برادران و اقوام و قبایل ساکن در افغانستان انقلابی و از جمله ملیت زحمت‌کش هزاره، اطمینان داشته و به آن اتکا کنید. به‌خاطر تدویر جرگهٔ قبایل آزاد در کابل، ضمن ابراز شادباش‌های خویش، به‌شما خاطرنشان می‌سازیم که اتحاد، برادری و خون‌شریکی تاریخی ما و شما ضربهٔ دندان‌شکنی است به دشمنان ما. هیچ دشمن جهانی و منطقه‌ای ولو بزرگ هم باشند، نمی‌توانند اتحاد ما و شما را از بین ببرند؛ زیرا ما و شما خود سرنوشت خویش را تعیین می‌نماییم، نه امپریالیزم امریکا و کاسه‌لیسان آن، یعنی حکمرانان نظامی‌گر ظالم و مستبد پاکستان. ملیت زحمت‌کش هزاره در پهلوی سایر اقوام و قبایل کشور، به قبایل آزاد وعده می‌دهد که ما و شما با نیروی مشترک و متحد برادری، حتماً دشمن را شکست می‌دهیم.

ما از طرف خود و از جانب تمام ملیت‌های باهم برادر ساکن در افغانستان که با شما سرنوشت مشترک تاریخی دارند و در هروقت و زمان با شما یک‌جا و دوش‌به‌دوش بر ضد دشمنان مشترک جنگیده‌اند، اطمینان می‌دهیم که همیشه مانند یک دیوار فولادین در حمایت شما قرار خواهیم داشت.

شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره- کابل

تدویر جرگهٔ قومی[۲]

به‌منظور پشتیبانی از فیصله‌های پلینوم نوزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اخیراً جرگهٔ قومی موسفیدان، بزرگان و نمایندگان مردم زحمت‌کش علاقه‌داری حصهٔ دوم پنجشیر مربوط ولایت پروان دایر گردید.

۱. «پیام شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۹۲، سال ۶، ۱۳۶۵.
۲. «تدویر جرگهٔ قومی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۴ سال ۴، ۱۳۶۵.

در این جرگهٔ قومی، که در مقر شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره برگزار شد، محترم محمدعوض نبی‌زاده کارگر، معین وزارت امور اقوام و قبایل و منشی شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره، خادم‌حسین بیگ، رئیس و بعضی از معاونین و اعضای شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش مردم هزاره اشتراک داشتند، بعد از تلاوت چند آیات از قرآن عظیم‌الشأن، جرگه توسط رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش هزاره افتتاح گردید و بعداً محترم نبی‌زاده طی صحبت‌شان، سیاست حزب و دولت انقلابی را در ارتباط حل مسئلهٔ ملی و تساوی حقوق ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در افغانستان همه‌جانبه توضیح داده و هم‌چنان سیاست تبعیضی و خائنانهٔ رژیم‌های منحط گذشته را که بین ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور ما اعمال می‌نمودند و ملیت‌های باهم برادر کشور ما و از جمله ملیت زحمت‌کش هزاره از همهٔ حقوق انسانی خود محروم بودند، مفصلاً یادآوری نمود. نبی‌زاده در اخیر صحبتش از این‌که ملیت زحمت‌کش هزاره با ایجاد غندها و کندک‌های قومی و تشکل و بسیج‌شان به دور حاکمیت انقلاب، عملاً در جهت دفاع از انقلاب ثور قرار گرفته‌اند و می‌گیرند، اظهار خوشی نموده و تشکرات قلبی خود را در این رابطه ابراز نمود.

از بیانیهٔ نوراحمد نور در نوزدهمین پلینوم کمیتهٔ حزبی شهر کابل[1]

رفقا!

یکی دیگر از مسائلی که من می‌خواستم روی آن مکث کنم و توجه جدی و دلسوزانهٔ رفقا و کادرهای سازمان حزبی شهر کابل را به آن جلب نمایم، مسئلهٔ کار با برادارن هزارهٔ ما، خدمت‌گذاری صادقانه به آنان و جلب کمک و حمایت آنان در امر تحولات انقلابی کشور و تقویت پایه‌های اجتماعی حاکمیت انقلابی است. تعداد قابل ملاحظهٔ برادران هزارهٔ ما در شهر کابل زندگی دارند. آن برادران ما، در طول سال‌های متمادی و در شرایط نظام‌های استثمارگر و تفرقه‌افگن گذشته، رنج بسیار کشیده‌اند. حالا که انقلاب، برادری و برابری ملی را مطرح کرده و آن را به ارمغان آورده است، باید در همهٔ عرصه‌ها کوشیده تا واقعاً این برابری و برادری تقویت یابد و آنان در صفوف حزب پذیرفته شوند و به کار زندهٔ انقلابی در کنار سایر برادران‌شان جلب شوند. برادری صرف در حرف نمی‌شود، برابری و برادری باید در عمل تحقق یابد.

حالا که دشمنان انقلاب و خائنین وطن در برابر انقلاب و وطن محبوب ما قرار گرفته‌اند، باید همهٔ آن‌ها خود را در سرنوشت انقلاب سهیم بدانند. آن‌ها باید در سیمای انقلاب همهٔ آرزوها و آرمان‌های

---

۱. «از بیانیهٔ نوراحمد نور در نوزدهمین پلینوم کمیتهٔ حزبی شهر کابل»، جریدهٔ پامیر، شمارهٔ ۸۵، سال ۴، ۱۳۶۵.

دیرینهٔ خودشان را ببینند و در سازمان‌های حزبی، دولتی و اجتماعی انقلاب از حقوق مساوی کار و پیکار افتخارات میهنی، در کنار سایر برادران، از اقوام و ملیت‌های مختلف، برخوردار شوند. دیروز برای آن‌ها در قوای مسلح جای نبود، در مؤسسات تحصیلی جای نبود، در استفاده از بورس‌های تحصیلی جای نبود، در بست‌های مهم دولتی جای نبود. فقط عدهٔ اندکی امکان می‌یافتند به این عرصه‌ها راه یابند. حالا باید به آن‌ها جداً توجه کرد.

تدویر جرگهٔ قومی موسفیدان و نمایندگان اُلسوالی مالستان ولایت غزنی

موسفیدان، بزرگان و نمایندگان اقوام مختلف اُلسوالی مالستان ولایت غزنی طی جرگهٔ قومی که اخیراً در تالار جرگه‌های وزارت امور اقوام و قبایل صورت گرفت، هرگونه آمادگی خود را جهت حمایت و پشتیبانی از اهداف مترقی حزب و دولت انقلابی‌شان ابراز داشتند.

در این جرگهٔ قومی، که در حدود شصت نفر نمایندگان و موسفیدان اُلسوالی مالستان اشتراک نموده بودند، محترم محمدعوض نبی‌زادهٔ کارگر، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت امور اقوام و قبایل، پیرامون سیاست حزب و دولت انقلابی ما به ارتباط تأمین صلح سراسری ملی، رفاه و ارتقای سطح زندگی زحمت‌کشان کشور و مخصوصاً تساوی حقوق اقوام و ملیت‌های ساکن کشور ما و هم‌چنان در مورد افشای اعمال و جنایات ضد انقلاب مفصلاً صحبت نموده و از موسفیدان به نمایندگی از مردم اُلسوالی مالستان تقاضا به‌عمل آورد تا رسالت و مسئولیت‌شان را در جهت همکاری و پشتیبانی مردم از اهداف مترقی حزب و دولت انقلابی و در نتیجه تأمین صلح و امنیت اُلسوالی ایفا نمایند.

بعداً چند نفر به نمایندگی از شاملین جرگه، پیشنهادات مشخص را در ارتباط به مشکلات مردم در ساحه، انتقال مواد ضروری و مایحتاج‌شان ارائه نمودند که در زمینه تصامیم مشخص اتخاذ گردیده و از طرف معین وزارت امور اقوام و قبایل وعده داده شده و دولت انقلابی به‌خاطر رفع مشکلات آنان، اقدامات لازمه به‌عمل خواهد آورد.

هم‌چنان در این جرگه، نُه نفر به‌نام‌های علی‌اکبر، محمدرضا، یونس خان، آقای رئیس، محمدرضا، محمدایوب و محمدحیدر به حیث اعضای هیأت رهبری جرگه و محمدظاهر به حیث رئیس جرگه در فضای کاملاً آزاد و دموکراتیک انتخاب گردیدند.

در اخیر، قطع‌نامهٔ جرگه توسط محمداسحاق قرائت گردید و جرگه با دعائیهٔ محترم آغا صاحب پایان یافت...

تدویر جرگهٔ موسفیدان السؤالی جغتوی ولایت غزنی

جرگهٔ قومی بزرگان، موسفیدان و نمایندگان السؤالی جغتو مربوط ولایت غزنی، به تاریخ چهارم میزان، در تالار جرگه‌های وزارت اقوام و قبایل دایر گردید.

در این جرگهٔ قومی، که در حدود شصت نفر از نمایندگان شریف جغتو اشتراک نموده بودند، محمدعوض نبی‌زاده کارگر، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و معین اقوام و قبایل، در مورد سیاست حزب و دولت انقلابی در ارتباط تساوی حقوق اقوام و ملیت‌های ساکن کشور ما توضیحات مفصل داده و علاوه کرد: «ملیت‌ها و اقوام باهم برادر و ساکن در کشور ما قبل از پیروزی انقلاب ثور، در اثر سیاست تبعیضی و ضد ملی رژیم‌های غیر مردمی، انواع مختلف ستم ملی، نژادی، لسانی، مذهبی و غیره را متحمل می‌شدند و دولت عادی وقت تلاش می‌نمود آنان را از یکدیگر دور و پراکنده نگه دارند و به‌گونه‌های مختلف نفاق در بین ملیت‌های کشور دامن زده می‌شد و سعی به‌عمل می‌آمد تا از اتحاد ملیت‌ها جلوگیری شود؛ زیرا در صورت متحد بودن آنان، دولت‌های ستمگر وقت نمی‌توانستند بالای مردم ما ستم روا دارند و حکمروایی نمایند؛ مگر امروز آرزوی دولت ما این است تا همهٔ امکانات رشد و امتیازات سیاسی و اجتماعی را برای همه میسر گرداند و مناطق مرکزی ما تحت یک ادارهٔ واحد قرار داده شود و هزاره‌جات دوباره اتحاد خود را بازیابد.»

نبی‌زاده در اخیر صحبت خود علاوه کرد: «خواست دولت انقلابی ما این است که همین مردمی که تا دیروز از هیچ‌گونه حقوق انسانی برخوردار نبودند و به‌گونه‌های مختلف ستم می‌کشیدند و به کرامت انسانی‌شان احترام نمی‌شد، امروز همهٔ امکانات و امتیازات در اختیارشان قرار داده شود؛ حیثیت و کرامت انسانی‌شان اعاده گردد و یک زندگی آبرومندانه داشته باشند. برای این‌که اهداف و آرزوهای دولت انقلابی ما به‌خاطر رشد و انکشاف همه‌جانبهٔ مردم زحمت‌کش ما در مناطق مرکزی کشور برآورده شده بتواند، باید قبل از همه صلح و امنیت در آن‌جا تأمین گردد و برای این منظور باید مردم محل با دولت انقلابی‌شان همکاری نمایند که البته رسالت و مسئولیت موسفیدان و بزرگان قوم در این زمینه بی‌نهایت سنگین و دارای اهمیت حیاتی می‌باشد.»

بعداً دو تن از شاملان جرگه به‌نام مظفری و سید محمدابراهیم حسینی، به نمایندگی از دیگران، با تأیید از سیاست دولت انقلابی، هرگونه آمادگی‌شان را در جهت حمایت و دفاع قاطعانه از اهداف و آرمان‌های حزب و دولت ابراز نمودند و وعده دادند که از هیچ‌گونه همکاری با دولت انقلابی‌شان در جهت تأمین صلح سراسری ملی و برآورده‌شدن آرمان‌ها و اهداف انقلاب شکوه‌مند ثور دریغ نمی‌نمایند.

تدویر جرگهٔ قومی مالستان

موسفیدان و روشنفکران السؤالی مالستان ولایت غزنی طی یک جرگهٔ قومی، که به تاریخ دوم عقرب در تالار جرگه‌های وزارت امور اقوام و قبایل دایر نمودند، هرگونه آمادگی‌شان را جهت حمایت از اهداف مترقی حزب و دولت و دستاوردهای انقلاب ثور اعلام داشتند.

در این جرگه، محمدعوض نبی‌زاده کارگر، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا و معین وزارت امور اقوام و قبایل، مشی انسانی حزب و دولت انقلابی را در ارتباط تأمین رفاه و خوشبختی زحمت‌کشان و رشد مساویانهٔ همهٔ ملیت‌های باهم برادر ساکن کشور، بیان نموده و از نمایندگان و شاملان جرگه تقاضا نمود تا به‌خاطر دفاع از اهداف مترقی حزب و دولت و دستاوردهای انقلاب ثور که کاملاً با منافع آنان مطابقت داشته و متضمن سعادت و بهروزی زحمت‌کشان و ترقی و تعالی کشور است، بسیج و متحد باشند و نقش و مکلفیت اجتماعی‌شان را در جهت تأمین صلح و امنیت محل سکونت و السؤالی‌شان ادا نمایند.

بعداً محمدآصف و سید عبدالحمید، به نمایندگی از دیگران، صحبت نموده و طی آن حمایت قاطع و بی‌دریغ‌شان را از سیاست مترقی حزب و دولت انقلابی در جهت عملی‌شدن آرمان‌های انقلاب نجات‌بخش ثور اعلام داشتند.

جرگه با صدور قطع‌نامه‌ای پایان یافت.

تدویر جرگهٔ قومی

جرگهٔ قومی موسفیدان، بزرگان و نمایندگان السؤالی دای‌کندی ولایت ارزگان بعد از ظهر شانزدهٔ میزان در تالار جرگه‌های وزارت امور اقوام و قبایل ج.د.ا. دایر گردید.

در آغاز جرگه که عدهٔ زیادی از نمایندگان مردم شریف السؤالی دای‌کندی اشتراک داشتند، محترم محمدعوض نبی‌زاده، عضو علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معین وزارت امور اقوام و قبایل، پیرامون سیاست انسان‌دوستانهٔ حزب و دولت انقلابی در مورد تساوی حقوق ملیت‌ها، اقوام و قبایل باهم برادر ساکن کشور مفصلاً صحبت نموده و از نمایندگان مردم السؤالی به نمایندگی از اهالی شریف السؤالی دای‌کندی خواست تا در جهت دفاع از اهداف و آرمان‌های نجات‌بخش انقلاب ثور متحد و متشکل شوند.

بعداً یک تن از شاملین جرگه به‌نام خدایداد از قریهٔ شیخ‌میران دای‌کندی، به نمایندگی از دیگران، هرگونه آمادگی خود را به‌خاطر حمایت و پشتیبانی از سیاست مترقی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و دفاع قاطعانه از دستاوردهای انقلاب شکوه‌مند

ثور، ابراز نموده و وعده دادند که در جهت تأمین صلح و امنیت محل‌شان از هیچ‌گونه همکاری با دولت انقلابی‌شان دریغ نمی‌ورزند.

جرگه با دعائیهٔ یک نفر روحانی پایان یافت.

پیام تبریکیه[1]

پیام تبریکیهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به مناسبت شصت‌وهفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور و روز اردوی ج.د.ا عنوانی سربازان، خردضابطان، افسران و جنرالان اردوی ج.د.ا.

منسوبین فداکار و قهرمان اردوی ج.د.ا!

شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به نمایندگی از تمام خلق هزاره در جمهوری دموکراتیک افغانستان، با احساس عمیق خوشی و سرور، بیست‌وهشت اسد، روز اردوی آزادی‌بخش ج.د.ا، را به‌شما سربازان، خردضابطان، افسران و جنرالان اردو و تمام مردم افغانستان تبریک و تهنیت می‌گوید.

ما عقیده داریم که اختصاص بیست‌وهشت اسد که روز استرداد استقلال وطن محبوب ما افغانستان است، به حیث روز اردوی ج.د.ا، کاملاً اقدام نیک و به‌جا می‌باشد.

اگر شصت‌وهفت سال قبل مردم آزادهٔ افغانستان، تحت قیادت شاه امان‌الله، با فداکاری و جان‌بازی، طلسم شیطانی استعمار انگلیس را شکستند و استقلال سیاسی کشور را حاصل نمودند، امروز نیز هزاران تن از فرزندان اصیل میهن که در صفوف قوای مسلح قرار دارند، با قهرمانی و ایثار، از استقلال و حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و منافع زحمت‌کشان پاسداری و به‌خاطر استقرار صلح و امنیت سراسری در کشور جان‌بازی می‌نمایند.

حماسه‌های جاویدان و قهرمانی‌های چشم‌گیر منسوبین اردو در قلع و قمع دشمنان وطن و انقلاب و دفاع مطمئن از زندگی صلح‌آمیز مردم، تاریخ پرجلال کشور را زرین‌تر ساخته‌اند. مردم ما خاطرهٔ شهدای راه انقلاب و آزادی کشور را همیشه گرامی و آن را بزرگ می‌دارند.

به شما فرزندان دلیر میهن که در صفوف اردوی قهرمان قرار دارید و در برابر دشمنان شجاعانه می‌رزمید، اطمینان می‌دهیم که خلق هزاره همیشه در این مبارزهٔ برحق شما خود را شریک می‌داند.

---

۱. «پیام تبریکیه»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، ۱۳۶۵.

اجمال اخبار و رویدادها[1]

ملاقات رهبران حزبی و دولتی با اشتراک کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره

قبل از تدویر جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره، رهبران حزبی و دولتی با اشتراک‌کنندگان جرگه ملاقات و دیدارهایی داشتند که ذیلاً اخبار مربوط آن طور مختصر تقدیم می‌گردد.

«رفیق نجیب، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا.، عصر روز شنبه، بیست‌وهشت سنبله، در مقر کمیتهٔ مرکزی حزب با اعضای هیأت‌رئیسهٔ جرگهٔ سراسری ملیت هزاره ملاقات نموده و در فضای دوستانه و صمیمانه، روی یک سلسله موضوعات مربوط به زندگی ملیت هزاره با آن‌ها صحبت نمودند.».

رفیق نجیب طی این ملاقات گفتند: «برای ما جای خوشی است که خود را در میان بهترین نمایندگان ملیت برادر هزاره می‌بینم.»

رفیق نجیب ضمن صحبت‌شان، خطاب به نمایندگان جرگه گفتند: «ما به جرئت و افتخار می‌توانیم بگوییم که مردم هزاره از جمله زحمت‌کش‌ترین و پرکارترین مردمان کشور ما در کنار سایر ملیت‌های برادر قرار دارد؛ بنابراین، وظیفهٔ حزب و دولت است تا به‌خاطر رفاه و سعادت زحمت‌کشان در عرصهٔ تأمین حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردمان به‌خصوص ملیت هزاره مبارزه کند.»

رفیق نجیب علاوه کرد: «به این ترتیب، ما افتخار این را داریم که در طول تاریخ افغانستان، برای اولین‌بار، چنین مجمع عمومی بزرگ و متحد خلق‌های برادر هزاره را تدویر می‌کنیم.»

در ختم صحبت رفیق نجیب، دوکتور عبدالواحد سرابی، وزیر مشاور و نایب‌رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره، به نمایندگی از هیأت‌رئیسهٔ جرگهٔ سراسری صحبت نموده و ضمن اظهار قدردانی از توجهات رهبران حزبی و دولتی نسبت به این ملیت، وعده داد که در راه برآورده‌شدن اهداف حزب و دولت و تحقق مشی انسانی مصالحهٔ ملی و آبادی میهن عزیز مانند یک مشت پولادین کار و مبارزه می‌کنند.»

هم‌چنان قبل از تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره، رفیق سلطان‌علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی و رئیس شورای وزیران، سلیمان لایق، عضو بیروی سیاسی و وزیر امور اقوام و قبایل، محترم حاجی محمد حمکنی، سرپرست شورای انقلابی و مقام صدر هیأت‌رئیسهٔ شورای انقلابی، رفیق صالح‌محمد زیری، عضو بیروی سیاسی و منشی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، رفیق رفیع، عضو بیروی

---

۱. «اجمال اخبار و رویدادها»، مجله ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، ۱۳۶۶.

سیاسی و وزیر دفاع، رفیق محمداسلم وطن‌جار، عضو بیروی سیاسی و وزیر امور مخابرات، رفیق یعقوبی، عضو بیروی سیاسی و وزیر امنیت دولتی، به‌طور جداگانه با نمایندگان جرگهٔ سراسری ملیت زحمت‌کش هزاره ملاقات نموده و ضمن صحبت پیرامون اهداف و آرزوهای نیک و انسانی حزب و دولت انقلابی، در مورد مشی مصالحهٔ ملی توضیحات همه‌جانبه ارائه نمودند.

متقابلاً یک عده از بزرگان و نمایندگان، به نمایندگی از برادران هزارهٔ باشندگان مناطق مختلف کشور، صحبت نموده و ضمن ارائهٔ خواست‌ها، مشکلات و نیازمندی‌های مردم، به حزب و دولت انقلابی خود وعده دادند تا در جهت تحقق مشی انسانی مصالحهٔ ملی و تأمین صلح و استقرار حاکمیت انقلابی در مناطق هزاره‌جات هرگونه همکاری می‌نمایند.

تدویر جرگهٔ قومی[1]

بزرگان، موسفیدان و نمایندگان ملیت‌های تاجیک و هزارهٔ باشندگان السؤالی چهاردهی کابل، قبل از ظهر امروز، طی جرگهٔ قومی، هرگونه آمادگی‌شان را به‌منظور همکاری در جهت تأمین صلح و امنیت و تحقق مشی مصالحهٔ ملی ابراز داشتند. در این جرگهٔ قومی، که در تالار ریاست عمومی امور ملیت‌ها (مربوط شورای وزیران ج.ا) دایر گردید، عدهٔ زیادی از نمایندگان، بزرگان ملیت تاجیک و هزاره و هم‌چنان جنرال خادم‌حسین، قوماندان لوای ۵۲۰، اشتراک نموده بودند.

در آغاز جرگه، محترم غلام‌حضرت ابراهیمی، معاون ریاست عمومی امور ملیت‌ها، در رابطه به تحقق مشی مصالحهٔ ملی، قطع جنگ و برادرکشی و تأمین صلح سراسری وطنی مفصلاً صحبت نموده و آرزوهای نیک رهبری حزبی و دولتی را در جهت تأمین صلح و آرامش، رفاه، سعادت و خوشبختی مردم و ترقی و تعالی کشور بیان نمودند و از نمایندگان مردم تقاضا به‌عمل آوردند تا به‌خاطر تحقق مشی انسانی مصالحهٔ ملی بسیج و متحد گردیده و در زمینه، سهم وطن‌پرستانه گرفته و دین وطن‌شان را ادا نمایند.

سپس حاجی محمدخان و محمدقاسم، به نمایندگی از اشتراک‌کنندگان جرگه، صحبت نموده، ضمن ارائهٔ یک سلسله پیشنهادات به‌خاطر حل مشکلات محیطی، هرگونه آمادگی‌شان را به‌منظور سهم‌گیری در جهت تأمین امنیت محلات و اطراف شهر کابل از طریق ایجاد غندها و مفرزه‌های قومی ابراز داشتند. در اخیر محترم ابراهیمی، معاون ریاست عمومی امور ملیت‌ها، از این آمادگی شاملین جرگه که به نمایندگی اهالی شریف چهاردهی نشان دادند، اظهار خرسندی نموده و وعده داد

۱. «تدویر جرگهٔ قومی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲-۳، سال ۵، ۱۳۶۷.

که پیشنهادات، خواست‌ها و آرزوهای نیک و انسانی جرگه را به مقامات عالیهٔ دولتی انتقال و به‌خاطر برآورده‌شدن آن از هرگونه تلاش و مساعی انسانی دریغ نخواهد کرد. جرگه با دعائیه‌ای به‌خاطر تأمین صلح سراسری وطنی خاتمه یافت.

آشنایی با یک هنرمند[1]

صفدر توکلی می‌گوید: همگی پک...

در آن‌جا که جماعت‌های کاری دهاتیان هزاره، کوه‌ها، دمن‌ها... جویبارها را زیر دست کرده‌اند. آن‌سو، این‌سو گندم‌زارهای للمی و آبی موج می‌زند. این‌جا کلبه‌های گلی در رستهٔ درخت‌های بید و سفیدار قطار بسته و آن طرف دشت‌ها، چوپان‌ها و گله‌ها، خیل‌ها و خانوارها غرق شور زندگی‌اند. کار آن‌ها، زندگی ترانهٔ آن‌ها، هم‌چنان پایانی ندارد.

همو ساتی که یار کالا ره می‌شست
ناز و نخرهٔ بسیاریش مره کشت
خداوندا مرا کالا می‌ساختی
گهی چپات می‌زد، گهی قد مشت

*

بیه دیده ره اید خاتو ندره
چیشم سیای شی ره آهو ندره
عاشق خیرات روی و موی دیده
کیف روی شی ره تمباکو ندره

*

پیچهٔ سیاه بلی روی شی رغسه[2]
اید اید نکن دمه شفت نفسه
شو و روز از برای شی موسوزم مه
مه چم که می‌رسه یا نمی‌رسه

---

۱. «آشنایی با یک هنرمند»، مجلهٔ آواز، شماره‌های ۵، ۶ و ۷، سال ۵، ۱۳۶۱.
۲. رغسه: به فتح اول و دوم و کسر سوم، یعنی پریشان است.

در آن‌جا مردم، دمبوره، چنگ و توله (نی) می‌نوازند و غیچک و «دریه» (دایره) می‌زنند و آهنگ‌های گوناگون می‌خوانند. طرزهای «قوقوری» (به ضم هردو قاف) «بهسودی» و «ورسی» (به فتح اول و دوم) یا «ورثی»، «شهرستانی» و «گیزوی» (به کسر اول، فتح سوم و کسر چهارم) «کیسوی» بر وزن «گیزوی» و «تمزانی» (به فتح اول، دوم و کسر پنجم)، «دشت بالایی» و «گرمسیلی» همه منسوب به نام‌های روستاهای همین ولایت «بامیان» است و طرز «علم‌شاهی» در دمبوره و نیز آهنگ یا طرز معروف «مخته گل‌محمد»[1] از ساخته‌های هنری این مردم است.

در یکی از دهات همین ولایت به‌نام «سیاه ده نی‌طاق» مربوط السؤالی «یکه‌ولنگ» بود که صفدر تولد یافت (۱۳۲۰ هـ ش). در سنین ابتدایی، پدرش «کربلایی فیض‌احمد» او را در مدرسه، قرآن شریف، پنج‌کتاب و دیوان حافظ آموخت و همین‌طور صاحب سوادش ساخت. صفدر که از طفلی قصه‌هایی دربارۂ هنر کاکایش «علی‌مردان»[2] آوازخوان مشهور در خانواده شنیده بود، خیلی آرزو داشت روزی مثل «علی‌مردان» خوانندۂ مردمش باشد. این نخستین انگیزۂ صفدر استعداد آوازخوانی او را بهتر به کار انداخت و او در حفظ، جمع‌آوری و خواندن چهاربیتی‌ها به آوازهای گوناگون محلی، حریصانه و عاشقانه دست به‌کار شد... اما بنا بر قصه‌ها، «علی‌مردان» دمبوره هم می‌نواخت و حیف که صفدر را هیچ‌کسی از خانواده در این کار یاری کرده نمی‌توانست؛ چون پدرش تحمل این را نداشت که پسرش صفدر را آوازخوان یا دمبوره‌نواز بنامند.

ولی صفدر باید آوازخوان می‌شد؛ چه ذوق سرشار هنری‌اش ارادۂ دیگران را قبول نمی‌کرد و هم‌چنان در راه خودش پیش می‌رفت و خلاف میل پدرش کار از کار گذشته بود و او خیلی چهاربیت‌ها و صداها را می‌دانست. هم‌سن و سال‌هایش او را آوازخوان قبول کرده بودند و او در حقیقت تصمیم گرفته بود که هر طوری شده، صاحب دمبوره نیز بشود. این حرف‌ها از خود او است: «در چاشت یک‌روز بهاری که مال‌دارها (کوچی‌ها) از «ترکستان» به ییلاق آمده بودند (سیزده یا چهارده ساله بودم)، «حیدرشاه» چوپان در کنار رمۂ گوسفندهایش برای ما بچه‌ها بیت می‌خواند و دمبوره می‌زد. او آن قدر خوب می‌نواخت و می‌خواند که همه غرق لذت شده بودیم و در این میان دو نفر «کوتوالی» هم بود که از این ساز و آواز به گریه افتاده بودند. از همان لحظه با خود عهد کردم که حتماً دمبوره پیدا کنم و یک‌بار بدون اختیار از حیدرشاه خواهش کردم که دمبوره‌اش را به من ببخشد. او کمی چرت زد، سپس برایم وعده کرد که در بازگشت به ترکستان (بعد از دوماه) دمبوره را به من

---

۱. مختۂ گل‌محمد: همان مرثیۂ گل‌محمد است که مادر پس از کشته‌شدن گل‌محمد در حین جنگ به‌دست طرف‌داران بچۂ سقاء (حبیب‌الله کلکانی) سروده است.

۲. علی‌مردان: نام کاکای صفدر توکلی که در ایام جوانی در زمرۂ آوازخوانان امیر عبدالرحمان خان بوده است.

بدهد و به‌راستی که وفا هم کرد و دمبوره را همین‌طور مفت به رسم دهاتی‌ها به من داد.

بسیار خوشحال بودم. شب‌ها و روزها تا فرصتی می‌یافتم، از چشم پدرم دور می‌شدم و پیش خودم دمبوره مشق می‌کردم. کمی بعدتر یک دو طرز از همان حیدرشاه آموختم و بعد از چند وقت، چهار پنج طرز را «علی‌یاور» (یکی از اقارب ما) برایم یاد داد.

دیگر صوت‌های گوناگون را مستقیماً از مردم می‌آموختم و دمبوره‌اش را خودم جور می‌آوردم. هنوز اول کار بود که یک شب حین برداشتن «بستره»ها، دمبوره به زمین خورد و صدا داد و پدرم که در آن‌جا بود، از حال واقف شد. من از خانه گریختم و روزی که مرا به خانه آوردند و چند سیلی هم خوردم، دیدم که نشانی از دمبوره نیست. پدرم آن را شکسته و در تنور سوزانده بود.

همین‌طور بود و بود که تا سال دیگر که کوچی‌ها از ترکستان آمدند. این‌بار رفته یک دمبوره به قیمت شش‌صد افغانی خریدم و چون پول‌هایم پوره نکرد، انگشتر و «قدیفهٔ» کتانم را برای پرداخت بهای آن دادم (سال ۱۳۳۶) و دوباره پنهانی به کار مشق دمبوره‌ام پرداختم و در این وقت، دمبوره‌ام را با احتیاط بیشتر نگاه می‌داشتم. البته در این کار، تنها مادرم مرا کمک می‌کرد.

در آن وقت در هنرم به جایی رسیده بودم که گاهی این‌جا و آن‌جا دوستان و همسایگان، فرمایش می‌دادند و من هم نهان از پدرم برای‌شان دمبوره می‌نواختم و می‌خواندم.

قصه کوتاه که روزی یکی از دوستان پدرم مهمان ما شد و در مجلس، همان‌طور که رواج است و مردم یاد دارند، از پدرم وعده گرفت که هر خواهش معقولش را بپذیرد (او صدایم را شنیده بود) و بدین ترتیب، پدرم را گیر آورده و اجازه گرفت تا در مجلس‌شان بخوانم. من هم دمبوره را ساز کردم و نزدیک به یک‌ونیم یا دو ساعت به همه طرزهایی که بلد بودم، خواندم. پدرم، تسبیحش را دانه دانه می‌انداخت و غرق چرت (یا شاید لذت) شده بود و معلوم بود که هرچه باشد، خوشش آمده است. بعد از ختم مجلس، دوست پدرم دعا کرد و دیگران هم با او دست‌های‌شان را بلند کردند و در همین‌جا به کلی اجازه‌ام را گرفت که آزادانه بخوانم و بنوازم...

از آن به بعد، کارم را بهتر دنبال می‌کردم و در جریان، عاشق هم شدم. این عشق ناکام، در حقیقت سرنوشت مرا به دمبوره بیشتر گره زد. عشق به کار آدم رونق می‌دهد... شب‌ها بی‌طاقتی می‌کردم، بیت می‌ساختم و دمبوره می‌زدم. در بستر که می‌رفتم، بازهم خوابم نمی‌برد. کله‌ام را آوازهای دمبوره پر کرده بود. راجع به آن می‌اندیشیدم و طرزهای نوی به یادم می‌آمد.

دوباره برخاسته، دمبوره را می‌گرفتم و راستی هم که در چنین وقت‌ها، چیزهای نوتر و بهتری می‌ساختم؛ اما در این ایام نیز گوشم به کلی آرام نبود. بعضی اشخاص بدبین با استفاده از گپ‌های

«پیتو»[1] که گویا «تا ناخن‌ها گنهکار و دوزخی نشوند، آدم دمبوره را نمی‌آموزد»، مرا به اوصاف نامناسب یاد می‌کردند و بد و رد می‌گفتند؛ ولی من هنرم را رها کرده نمی‌توانستم و علاقه‌ام روزبه‌روز به آوازخوانی و دمبوره‌نوازی بیشتر می‌شد و چیزهای تازه‌تر را در این باب از میان مردم جمع می‌کردم.

در حقیقت، استادان مستقیم من مردم بودند و روش‌های آنان را پیرامون هنرم آموخته و به کار می‌بستم؛ مثلاً آن وقت‌ها تار دمبوره را این‌طور می‌ساختند که رودهٔ بز را گردانیده با چاقو یا چیزی دیگر خوب صاف می‌کردند و آن را برای یک شبانه‌روز در آب نمک می‌انداختند؛ سپس آن را تابیده بر پارچهٔ سنگ یا چوب سخت می‌پیچیدند و بعد از خشک‌شدن، به کار می‌بستند. یا مثلاً در آموختن دمبوره این‌طور از روش مردم استفاده می‌کردم که شب‌ها در اتاقی تاریک و تنها نشسته، دمبوره می‌نواختم و این‌طور هم بسیار شده بود که وقتی دمبوره را گذاشته استراحت می‌کردم، خود به خود تارهایش صدا می‌داد که به تعبیر مردم «اجنه» سازم را پسندیده بودند و این‌طور دمبوره‌ام را به تقلید از من دست زده، به صدا می‌آوردند و من کامیابی‌ام را در هنرم بدین ترتیب نیز می‌دیدم.

... وقتی‌که بعد از ختم دورهٔ عسکری به خانه برگشتم، از خواندن‌های مردم شهرستان، دای‌کندی، سرخ‌وپارسا، ترکمن و شیخ‌علی هم آموخته بودم و حالا با دمبوره سفر کرده، مناطق لعل و سرجنگل ولایت غور، پنجاب، ورس و بهسود را گشتم و از این‌جاها آهنگ‌های تازه و خوبی جمع‌آوری کرده با دمبوره جور آوردم و خواندم.

وقتی که در ۱۳۴۶ آوازخوانان محلی را در وزارت اطلاعات و فرهنگ خواست، به کابل آمده، امتحان دادم و اولین پارچه آوازم را که چهاربیتی بود، با نام صفدر «توکلی» در رادیو افغانستان با دمبوره خواندم و با معاش ماهانه هزاروسه‌صد افغانی آوازخوان رادیو شدم... به خانه که برگشتم، دیدم مرد و زن دهات از خواندنم که در آن وقت تنها در روزهای جمعه نشر می‌شد، آگاه هستند و به دور رادیوها جمع شده، با ذوق و شوق فراوان صدایم را می‌شنوند. این علاقه‌مندی مردم، بار دیگر مرا متوجه ساخت تا از آنان بیشتر بیاموزم و بهتر بخوانم.»

از صفدر توکلی می‌پرسم اکنون در هنرت به چه درجه‌ای رسیده‌ای؟

می‌گوید: «مردم، چهاربیتی های محلی را با همان دمبوره و حتی لباس محلی بیشتر می‌پسندند. البته من هم بسیار کوشیدم رضایت آنان را حاصل کنم؛ اما گفته می‌توانم که همهٔ ترانه‌ها و آهنگ‌های‌شان را آموخته‌ام. شاید مردم بسیار چیزها داشته باشند که من تا حالا موفق به شنیدن آن‌ها نشده‌ام. این داشته‌های مردم بسیار و بی‌پایان‌اند که باید مدت‌ها به گردآوری آن‌ها پرداخته و

۱. پیتوی، (به کسر اول فتح سوم و کسر چهارم) اصطلاحی است در زبان مردم بامیان که به جای خرافات و بیهوده استعمال می‌شود.

روی آن‌ها کار شود؛ مثلًا در جاغوری یک طرز خواندن به‌نام «بولبی» و یا «دویک» [دی‌دو] رواج دارد که خیلی پیچیده می‌باشد، همین خواندن را زمانی استاد مرحوم «سراهنگ» شنیده و گفته بود که در آن چندین راگ موجود است. حالا خود مردم نزاکت‌های این آهنگ‌ها را دقیق‌تر می‌فهمند و می‌توانند درجهٔ پیشرفت مرا با معیارهایی که در نزد خود دارند، تعیین کنند؛ اما من که جمعاً در حدود ۲۷۰ تا ۲۸۰ پارچه آهنگ در رادیو و تلویزیون دارم، همهٔ این‌ها از جنس دوبیتی در همان طرزهای مخصوص هزاره‌گی بامیان با دمبوره، در آن غیچک و طبله نیز نواخته شده، هم‌چنان اشعاری از خود و دیگران را با صدا یا آهنگ جداگانه خوانده‌ام.

مثلاً این پارچه شعر خود را:

اگر از بامیان و قندهاریم
همگی یک بیراریم
و یا از کابل و بلخ و تخاریم
همگی یک بیراریم
اگر از لوگر و غزنی و غورات
و یا هلمند و هرات
گرشک و پکتیا و ننگرهاریم
همگی یک بیراریم
اگر از کندز و بغلان و لغمان
فراه و پکتیکاییم
همیشه درپناه کردگاریم
همگی یک بیراریم
اگر از بادغیس و فاریاب و جوزجان
بدخشان و سمنگان
چونان دریک صف و دریک قطاریم
همگی یک بیراریم

به طرز خواندنم که نام هیچ طرز مشخص هزاره‌گی را بر آن گذاشته نمی‌توانیم و خودم نیز به این‌گونه خواندن‌هایم نام جداگانه نداده‌ام؛ ولی همین‌طور کارها را که در اول بسیار با احتیاط انجام می‌دادم، مثلی که کم‌کم مورد دلچسپی بعضی شنوندگان قرار گرفتند و حالا این‌جا و آن‌جا همین‌ها

را فرمایش می‌دهند و من هم می‌خوانم و استقبال می‌شوم؛ مثلاً همین پارچه شعر (اگر از بامیان و قندهاریم) را که اولین‌بار در کنسرت بزرگی در ارتباط به تشکیل جبههٔ‌ملی پدروطن ترتیب شده بود، خواندم و آن قدر از طرف حاضرین استقبال شدم که نظیری نداشت.

سؤال این است که آیا دمبوره‌نوازهای دیگری هم در محیط شما موجود است؟

– بله، سید عوض از شِمبل بامیان، عبدالقدیر از حصهٔ اول بهسود، سید محمدعلم‌شاه از دهن ورس که طرز «علم‌شاهی» در دمبوره مربوط به او است. عوض‌علی، چمن‌علی و صفدرعلی از مالستان و سرور «سرخوش» از دای‌کندی که شاعر هم هست، از جملهٔ بهترین خوانندگان و نوازندگان دمبوره هستند که من می‌شناسم. هم‌چنان آوازخوانان (سرپلوان) بسیار هستند که به اصطلاح «خودرو» هستند و اگر امکان تربیت آنان میسر می‌شد، طبعاً هنرمندان خوبی بار می‌آمدند.

در ارتباط با هنر خود به کدام جایی سفر کده و یا از کدام جمع، مکافات دیده‌ای؟

به خارج سفر نکرده‌ام و در داخل کشور از طرف مردم در دهات، بارها پس از اجرای به اصطلاح کنسرت و یا در حین خواندن، با دریافت ساعت، انگشتر، قالین، گلیم و غیره پاداش گرفته‌ام که برایم بسیار ارزش معنوی دارد و از مردم خود بسیار ممنون هستم.

اگر روزی دوباره به بامیان برگردی...

البته من در کابل ازدواج کرده‌ام و دو دخترک دارم و حالا همین‌جا زندگی می‌کنم. اگر روزی قسمت باشد که دوباره به آن‌جا بروم، حتماً از خواندن‌هایم بسیار استقبال خواهند شد.

ابراهیم پهلوان[1]

«ابراهیم»؛ مردی که نیرو و تلاش عظیمش او را در آسیا سوم ساخت و بعد توانست مقام پنجم را در جهان به‌دست آرد. ابراهیم در سال ۱۳۵۰ از توشک کناره‌گیری نمی‌کند و باز هم برای مبارزه حاضر است.

«من در سه المپیای جهانی شرکت کرده‌ام. سه‌بار در بازی‌های آسیایی سهم گرفته‌ام. دوبار به شوروی و یک‌بار به هند رفته‌ام.»

وقتی بار اول به ابراهیم گفتم که می‌خواهم با او مصاحبه کنم، خودش را تیر آورد و گفت:

بابا، فایده‌اش چیست؟

بعد، من بسیار اصرار کردم. سرانجام پذیرفت و روز پنج‌شنبه را برای گفت‌وگو تعیین کرد. پنج‌شنبه که رفتم، نبود. وعده‌خلافی کرده بود. بازهم که دیدمش، معذرت خواست و پنج‌شنبه دیگر را تعیین کرد. بازهم که رفتم، نبود. وعده‌خلافی کرده بود. روز دیگر برای کاری به دفتر مجله آمد. وقتی باز ازش وقت مصاحبه خواستم، گفت:

خوب، این پنج‌شنبه دیگر حتمی می‌باشم، چاشت بیایید و شوربای ما را هم بخورید.

پنج‌شنبه که رفتم، در انتظارم بود. ملاقات ما در کافی سینمای پامیر که در اجارهٔ ابراهیم است، صورت گرفت. کباب خوبی با سالادی عالی خوردیم. بعد هم مالته رسید و به‌دنبال آن چای با نقل بادام بسیار مزه‌دار. وقتی چاشت را خوردیم، گفت‌وگو شروع شد.

پرسیدم:

پهلوانی را به چه چیزی تشبیه می‌کنی؟

جواب داد:

پهلوانی مثل چهارپایی است که چهار تا پایه دارد. هرگاه یکی از این پایه‌ها نباشد، چهارپایی

---

۱. «ابراهیم پهلوان»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۱.

ناقص است. این چهار تا پایه همانا زور، فکر، چال و دلیری است. پهلوان خوب باید هر چهار صفت را داشته باشد، می‌بینید تشبیه خوبی است.

بعد از ابراهیم پرسیدم که چند ساله هست، چرتی زد و گفت:

چهل‌ودو سال دارم.

پرسیدم:

چند سال می‌شود که پهلوانی می‌کنی؟

جواب داد:

بیست‌وچهار سال.

باز گفتم:

چه‌طور شد که به «ارکاره» راه یافتی؟

به اندیشه فرو رفت. کسانی که کشتی ابراهیم را دیده‌اند، خوب می‌دانند که او متین و دقیقانه کشتی می‌گیرد. در سخن‌زدن هم مانند کشتی‌گرفتن است. دقیقانه، آهسته و با تأمل سخن می‌زند و در گپ‌هایش نوعی عمق و سنگینی دیده می‌شود.

پس از لختی اندیشه، سؤالم را پاسخ داد:

تا شانزده سالگی از پهلوانی بویی هم نمی‌بردم. در آن وقت در دکان پدرم کار می‌کردم. روزی یک مشتری آمد سودا خرید و پولم را نداد. وقتی ازش پیسه خواستم، از دستش یک لت صحیح خوردم. از این حادثه عقده برداشتم. همواره در صدد بودم تدبیری بسنجم تا از تکرار چنین حادثه‌ای جلوگیری کنم. آن سال «شیر پنجاب» و «سلیمان‌خیل» در چمن مسابقه داشتند. مسابقهٔ آنان در شب صورت گرفت. آن وقت‌ها استادیوم وجود نداشت. مسابقه روی خاک صورت می‌گرفت و دورادور محل مسابقه را بوریا می‌گرفتند. آن شب تصادفاً گذارم به آن‌جا افتاد. دزدانه از زیر بوریا به درون خزیدم و مسابقه را تماشا کردم. وقتی از آن‌جا برآمدم، دیگر تدبیر را که در جست‌وجویش بودم، یافته بودم. دریافتم که باید خودم به خودم کمک کنم و چشمی به دیگران نداشته باشم. شوق‌زدهٔ کشتی شده بودم. فردای آن روز با چند تن از دوستانم ارکاره‌ای ساختیم و چهار سال پوره را بدون خلیفه میان خود ورزش کردیم. روزی آدم ریش‌سفیدی به من گفت که هیچ کاری بدون استاد پیش نمی‌رود. او از من خواست که باید مدتی شاگردی کنم. مرا به خلیفه «عبدل» راهنمایی کرد. پذیرفتم و پیش خلیفه «عبدل» شیرینی گذاشتم. دو سال نزد او کار کردم. بعد، خلیفه «عبدل» خودش دستم را گرفت و برد پیش خلیفه «نظام».

از ابراهیم پرسیدم:

چرا؟

جواب داد:

من با علاقه‌ای که به ورزش داشتم، زود پیشرفت کردم و تیار شدم. آخرها خلیفه «عبدل» نمی‌توانست دیگر مرا ورزش بدهد؛ از این‌رو، برد و تحویل خلیفه «نظام» داد. خلیفه «نظام» پانزده سال می‌شد که در افغانستان جوره نمی‌یافت. از آن زمان تا آمدن مربیان خارجی، تمام زحمت مرا خلیفه «نظام» کشید.

پرسیدم:

خوب، اولین‌بار با چه کسی مسابقه دادی؟

گفت:

نخستین‌بار با «سایین» که پهلوان معروفی بود، روبه‌رو شدم، نتیجه مساوی شد. اگر مثل حالا سیستم نمره می‌بود، من برنده به‌شمار می‌رفتم.

سؤال کردم:

چه وقت با کلپ آشنا شدی؟

جواب داد:

یک روز خبر شدم که برای رفتن تیم افغانی به جاپان مسابقاتی برگزار می‌شود تا اعضای تیم انتخاب گردند. مسابقات در کلپ معارف برگزار شد، در همین‌جا با کلپ و توشک پهلوانی آشنا شدم. مربی کلپ معارف «ناگای» جاپانی بود.

این مربی تا اندازه‌ای ما را به شیوهٔ کشتی امروزی آشنا ساخت. در این مسابقات بر حریفانم پیروز شدم و با تیم افغانی به جاپان رفتم. از جاپان که بازگشتیم، تیم پهلوانی کلپ آریانا تأسیس شد و یک مربی کشتی به‌نام «الکسندر» از اتحاد شوروی آمد. این مربی برای من و دیگر پهلوانان افغانی بسیار مفید واقع شد. این مربی در دو سالی که در کابل بود، تا اندازهٔ زیادی ما را به شیوه‌ها و تکنیک‌های نوین کشتی آشنا ساخت. بعد از او «شنیوف» آمد. به‌دنبال او « شوته» به حیث مربی تیم آریانا به کار پرداخت. «شوته» چهار سال مربی ما بود. بسیار زحمت کشید و کارش بسیار سودمند افتاد. حالا هم مربی دیگری از اتحاد شوروی در کلپ آریانا کار می‌کند.

پرسیدم:

چال‌های خوبت کدام‌ها بوده‌اند؟

گفت:

چال‌های کاری من همان چال‌های «خاکی» خودمان بوده‌اند؛ ولی از چال‌های نو نیز بسیار به دردم خورده‌اند. در واقع هرکدام جای خود را داشته است.

از ابراهیم پرسیدم:

چه وقت برای نخستین‌بار با حریف خارجی در کابل روبه‌رو شدی؟

در پاسخ گفت:

هنگامی‌که تیم تاجیکستان به کابل آمدند، با «نباتوف» مسابقه دادم و او را ضربهٔ فنی کردم. همان سال او را دوبار ضربهٔ فنی کردم؛ زیرا پس از شکست نخستین باز هم شوق کرد که با من مسابقه بدهد. روز سوم باز هم ضربهٔ فنی کردمش.

پرسیدم:

پیش از این مسابقه، احساس ترس می‌کردی؟

نه. چون قوی و نیرومند بودم؛ ترس نداشتم. گذشته از این در جاپان حریفان خارجی را دیده بودم.

از ابراهیم پرسیدم که چندبار به خارج رفته است؟

زیر لب به شمردن پرداخت و بعد گفت:

نُه‌بار خارج رفته‌ام. در سه المپیای جهانی (روم، توکیو و مکسیکو) شرکت کرده‌ام. سه‌بار هم در مسابقات آسیایی (توکیو، جاکارتا و بنکاک) سهم گرفته‌ام. دوبار به اتحاد شوروی و یک‌بار هم به هندوستان رفته‌ام. یک مسابقه را مقابل قهرمان پاکستان با امتیاز باختم. سه مسابقه را بردم و یکی را مساوی شدم. در اولمپیای جهانی روم دو مسابقه را مساوی شدم و یکی را به اخترحسین از پاکستان باختم. در بازی‌های آسیایی جاکارتا سه مسابقه را بردم. یکی را مساوی شدم و یکی را هم به «وتنابه» از جاپان باختم. وتنابه قهرمان بی‌نظیر جهان بود. آن سال در جاکارتا همه حریفانش را با ضربهٔ فنی شکست داد. تنها من با امتیاز در برابر او باختم.

گفتم:

شنیده‌ام که وتنابه بسیار خلقت را تنگ کرده بود!

گفت:

درست است. وتنابه قد کوتاهی داشت. بیشتر به وزنه‌برداران می‌ماند تا پهلوان. وقتی او را دیدم، با خود گفتم که ان‌شاءالله در یک دقیقه ضربهٔ فنی می‌کنمش؛ ولی وقتی دست‌به‌دست شدیم، ناگهان من به هوا بلند شدم. وتنابه «درآمد» را بسیار عالی به کار می‌برد. وقتی از هوا حریف را راسته

نمی‌زد، دیگر زیر نمی‌گرفتش و رها می‌کردش. چندین‌بار مرا به هوا بلند کرد؛ ولی توانستم خودم را از چت‌شدن نجات بدهم. سرانجام با امتیاز به او باختم و در نتیجه برای اولین‌بار پرچم افغانستان به اهتزاز درآمد؛ زیرا من مقام سوم را در آسیا به‌دست آورده بودم. بعد باز هم اولمپیای جهانی توکیو فرا رسید. در این مسابقه به قهرمانان بلغاریا باختم. از قهرمانان انگلستان و ارجنتاین بردم. یک مسابقه را هم مساوی شدم، در نتیجه توانستم مقام پنجم را در جهان به‌دست آورم. در چنین مسابقاتی تا مقام سوم را مدال می‌دهند و تا مقام ششم را دیپلوم، من هم دیپلوم گرفتم. اگر می‌توانستم از قهرمان بلغاریا هم ببرم، در جهان دوم یا سوم می‌شدم؛ اما باز هم باید بگویم که گرفتن مقام پنجم در جهان کار آسانی نیست. در بازی‌های آسیایی بعد اولمپیای جهانی مکسیکو فرا رسید. در این مسابقات به قهرمان شوروی باختم. یک مسابقه را با امتیاز بردم و در مسابقه با قهرمان منگولیا خیلی نمره گرفتم؛ ولی در اخیر مسابقه چنان حالم به هم خورد که چیزی نفهمیدم. تنها یک‌بار دریافتم که دست‌های من و حریفم هردو بلند شد. مساوی شده بودم. از رینگ که پایین شدم، بیهوش گشتم. دیگر چیزی نفهیدم. مرا به بیمارستان بردند. دو و نیم ساعت بیهوش بودم. وقتی به هوش آمدم، طبیب از مسابقه منعم کرد؛ اگرچه بازهم شانس مسابقه داشتم.

پرسیدم که علت این وضع چه بود؟

جواب داد:

من روز پیش از مسابقه در حمام بخار خیلی از وزنم کاسته بودم؛ چنان‌که نزدیک بود در حمام بخار بمیرم. گذشته از این، هوای مکسیکو بسیار بد بود. حال بسیاری از قهرمانان به هم خورد.

ابراهیم سخنش را دنبال کرد:

در جمهوریت‌های اتحاد شوروی هشت مسابقه کردم. به غیر از یکی دوتا که مساوی شدم، دیگر همه را بردم. در هندوستان سه مساوی داشتم و هشت مسابقهٔ دیگر را با ضربهٔ فنی پیروز شدم.

پرسیدم:

در کابل چند مسابقه با خارجیان داشته‌ای؟

گفت:

ده‌تا که مردم همه را دیده‌اند. تنها یک‌بار «ابراهیموف» یک نمره از من برد و سپس حالت گریز و دفاع را گرفت. نُه مسابقهٔ دیگری همه را برده‌ام. ابراهیم گفت که شصت‌وپنج مسابقه هم با پهلوانان افغانی انجام داده است که همه را برده است:

در این مسابقات هرگز دست حریفم بلند نشده است.

از ابراهیم پرسیدم:

مردم می‌گویند که در سال ۱۳۵۰ می‌خواهی از پهلوانی کناره‌گیری کنی. این درست است؟

لختی اندیشید و بعد جواب داد:

نه. من در حال حاضر تمرین خودم را می‌کنم و می‌بینم که چه پیش می‌آید. ان‌شاءالله و به برکت شاه ولایت‌مآب اگر جور باشم، بازهم مسابقه می‌دهم و حاضر خواهم بود که در وزن خودم هرکس حاضر باشد، با او روی توشک بروم.

لبخند زد و افزود:

در همین ریش‌سفیدی هم یک مسابقه می‌دهم.

گفتم:

نفر مشخص را برای مسابقه در نظر داری؟

گفت:

نه. من این کارها را نمی‌کنم. در این همه سال‌ها سر کسی صدا نکرده‌ام. تنها یک‌بار «آصف ابراهیم خان» را که به خلیفه‌ام تعرض کرد، محکم گرفتم که با من مسابقه بدهد. ازش بردم. دیگر سر کسی صدا نکرده‌ام و صدا هم نخواهم کرد. هرکس شوقش آمده که با من مسابقه بدهد، من هم حاضر شده‌ام. بعد از این همین‌طور خواهم بود.

گفتم:

خوب حالا کمی هم از زندگی خصوصی‌ات گپ بزنیم.

گفت:

بپرس. من جواب می‌دهم.

گفتم:

ازدواج کرده‌ای؟

گفت:

در شانزده سالگی به من زن دادند.

چند تا فرزند داری؟

نُه‌تا. سه پسر و شش دختر. کلان‌ترین دخترم هژده ساله است. بزرگ‌ترین پسرم شانزده سال دارد و صنف هشتم مکتب است.

پرسیدم:

می‌خواهی بچه‌هایت پهلوان شوند!

جواب داد:

نه؛ زیرا پهلوان هرچه ورزیده باشند، بازهم در این‌جا کسی ارج چندانی به او نمی‌گذارد. این‌جا تشویق درست وجود ندارد؛ مثلاً خودم در مدت بیست سال ورزش از کمر خود خوردم. ما هنوز یک کلپ اساسی نداریم. وقتی قهرمان ما مورد توجه چندانی نباشند، پس برای چه بگذارم پسرانم پهلوان شوند؛ ازاین‌رو، می‌گذارم‌شان که درس بخوانند و مأمور دولت شوند و یا بروند و پیشهٔ مناسبی را فرابگیرند که فردا محتاج کسی نباشند و مرا دشنام ندهند.

ابراهیم به سلسله شکوه‌هایش از شرایط نامناسب گفت:

حتی کلپ ما، یعنی کلپ آریانا، یک خانهٔ کرایی است و این جای شرم است. در این کلپ هم وسایل درستی نداریم؛ با این هم در این بیست سال رنیس صاحب المپیک توانسته است به‌نحوی از انحا کار را پیش ببرد.

ابراهیم افزود:

روش ورزشکاران ما هم مناسب نیست. در همه‌جا و در هنگام مسابقه سخنان پخچ و بلندی می‌زنند که درخور یک ورزشکار خوب نیست.

برخورد مردم با ورزشکاران نیز قابل انتقاد است. تماشاگران در داخل استادیوم غالباً به ورزشکاران دشنام‌های رکیک می‌دهند. در هر مسابقه نوعی تفرقه در استادیوم به وجود می‌آید که من می‌ترسم مبادا خدا ناخواسته روزی حادثهٔ بدی بار بیاید؛ ازاین‌رو، وظیفهٔ پلیس می‌دانم که وضع را بیشتر مراقبت کند و آنانی را که حرکت بدی ازشان سر می‌زند، گوشمالی داده، از میدان خارج سازد؛ ولی این گپ‌های من معنای آن را ندارد که در استادیوم ابراز احساسات نشود. برعکس، مردم باید ورزشکاران را با ابراز احساسات تشویق کنند؛ اما این ابراز احساسات همواره لازم است در چوکات اخلاق و ادب صورت بگیرد.

ابراهیم ادامه داد:

متأسفانه این‌طور نیست! این وضع باعث دلسردی من می‌شود. فکر می‌کنم اگر من از ورزش دست بکشم، شاگردانم نیز ورزش را ترک می‌کنند که این حادثه بر ورزش پهلوانی در کشور ما تأثیری نامطلوب خواهد داشت.

ابراهیم دربارهٔ بهبود ورزش پهلوانی گفت:

در اطراف و گوشه‌های مختلف کشور ما جوانان پراستعدادی داریم که اگر درست تربیت شوند،

به مقام قهرمانی جهان خواهند رسید. من پیشنهاد می‌کنم کسانی که از هر حیث در پهلوانی ورزیده شده‌اند، در اطراف و گوشه‌های کشور به سمت مربی به کار بپردازند و همه‌جا تیم‌های پهلوانی به میان آورند. این تیم‌ها زود زود باهم مسابقه بدهند؛ به این‌صورت از یک‌سو ورزشکاران خوبی پدیدار خواهند شد و از سوی دیگر دلچسپی مردم برانگیخته خواهد گشت.

ابراهیم از کمی مسابقات سالانه شکایت کرد و بعد افزود:

لازم می‌بینم از کوشش‌های رئیس صاحب زره‌دار و موتردار در راه انکشاف و پیشرفت ورزش پهلوانی ستایش کنم؛ زیرا ایشان در آموختن پهلوانی به جوانان کشور بسیار تلاش کرده‌اند.

پرسیدم:

خوب، از این‌ها که بگذریم، از کشورهایی که دیده‌ای کدام را بیشتر پسندیده‌ای؟

با لبخند ملایمی گفت:

از جاپان خوشم آمده است. سکوت کرد، بعد خندید و گفت:

یک قصه برایت بکنم که خنده‌دار است. وقتی برای نخستین‌بار تیم افغانستان به خارج (توکیو) رفت، ما فکر می‌کردیم که خوب می‌رویم با بچه‌های مکتبی کشتی می‌گیریم و همهٔشان را می‌خوابانیم و بازمی‌گردیم؛ ولی وقتی به آن‌جا رسیدیم و برای تمرین به کلپ جاپانی‌ها رفتیم، با کمال تعجب دریافتیم که پهلوانان عادی جاپان از ما بهتر هستند، آن وقت سخت ناامید شدیم؛ ولی استاد «بلور»، مربی تیم ایران، به ما دلگرمی داد که هنوز آغاز کار است و ما نباید ناامید شویم. او گفت که ما هم در مسابقات اول‌مان به همه باختیم؛ اما شکست‌های ما برای‌مان سودمند بودند.

ابراهیم سرش را تکان داد و افزود:

اگر تیم‌های ما شکست بخورند، شکست ما امر غیر منتظره نیست. شرایط خودمان را با شرایطی که در تحت آن تیم‌های دیگر جهان به میان می‌آید، اصلاً مقایسه نمی‌توانیم کرد؛ مثلاً همین آذربایجان را ببینیم که یک جمهوریت اتحاد شوروی است. آذربایجان بیست‌وپنج هزار پهلوان دارد. خوب، حالا وقتی شوروی بخواهد تیم ملی خود را به جایی بفرستد، از میان این بیست‌وپنج هزار پهلوان یک تیم تشکیل می‌شود؛ ولی هنوز کار تمام نیست. اتحاد شوروی پانزده جمهوریت دارد. از چهارده جمهوریت دیگر نیز از میان هزارها پهلوان یک‌یک تیم برگزیده می‌شود. بعد از میان این پانزده تیم، تیم ملی اتحاد شوروی انتخاب می‌گردد. بدین‌صورت می‌توان گفت که تیم ملی اتحاد شوروی از میان تخمیناً سه‌صد هزار پهلوان گلچین می‌شود. حالا خودتان بگویید که چنین تیمی چه خواهد بود و چه خواهد کرد.

پرسیدم:

کدام کشورها بهترین تیم‌های پهلوانی را دارند؟

در جواب گفت:

در وزن‌های خرد جاپان قهرمانان خوبی دارد؛ اما در وزن‌های بلند شوروی ممتاز است. همین‌طور ایران، بلغاریا، ترکیه و پاکستان نیز تیم‌های بسیار خوبی دارند.

دشوارترین مسابقه‌ات کدام بوده است؟

همان مسابقهٔ «وتنابه» در جاکارتا.

پرسیدم:

بهترین شاگردانت کدام‌هایند؟

جواب داد:

در حال حاضر شاگرد رسیده ندارم؛ اما شاگردانم که عیاش و تن‌پرور نباشند، به‌زودی ورزیده خواهند شد؛ ولی متأسفانه غالباً وضع اقتصادی‌شان خوب نیست که این امر مانع پیشرفت آنان می‌گردد!

پرسیدم:

به نظرت در حال حاضر کدام پهلوانان بهترند؟

با لحن جدی گفت:

نمی‌توانم چیزی بگویم؛ ولی آرزومندم که هزارها پهلوان بهتر از «احمد جان»، «فیض» و «قیوم» به میان آیند تا پرچم افغانستان را در جهان بلند کنند و برای ما افتخار و پیروزی به‌دست آرند.

پهلوان ابراهیم قهرمان محبوب کشور ما[1]

در این هفته می‌خواهیم خوانندگان محترم را با یکی از چهره‌های معروف ورزش کشور از نزدیک آشنا بسازیم. همه می‌دانند که پهلوان ابراهیم از پهلوانانی است که همیشه در مسابقات خارجی افتخارات بزرگی برای کشورش کمایی نموده و هم‌چنین او مقام قهرمانی‌اش را از سال‌ها به این طرف در مملکت حفظ نموده است. پهلوان ابراهیم که فعلاً سی‌وهفت سال دارد، دارای هشت فرزند می‌باشد.

او طی مصاحبه‌ای راجع به این‌که چگونه به ورزش علاقه گرفت، گفت: «می‌خواهم برای‌تان اتفاقی را بیان کنم که سبب علاقه‌مندی من به ورزش گردید. وی افزود هنگامی‌که شانزده ساله بودم، دکان کبابی داشتم. روزی با یکی از مشتریان که کباب را خورده بود و پول آن را نمی‌داد، جنگ کردم. او قوی‌تر بود و مرا لت‌وکوب نمود. من از این‌که توانایی آن را نداشتم تا از خود دفاع کنم، خیلی رنج کشیدم. همان بود که به ورزش رو آوردم تا خودم را ورزیده بسازم که توانایی آن را کسب نمایم تا در مواقع لزوم از خودم دفاع کنم.»

او گفت: «درست در همین موقع بود که من روزی مسابقهٔ دو پهلوان معروف آن وقت، یعنی سلیمان‌خیل و شیر پنجاب را دیدم. تماشای زورآزمایی این دو پهلوان بالایم خیلی تأثیر نمود و اشتیاق پهلوانی در من پدیدار شد. از آن وقت به بعد، من زیر نظر خلیفه عبدل شروع به فراگرفتن پهلوانی نمودم. در ابتدا پدرم با این امر مخالفت می‌کرد. او نمی‌خواست من پهلوان شوم؛ ولی علاقهٔ من به پهلوانی سبب شد که با وجود همهٔ مشکلات به تمریناتم ادامه بدهم.»

پهلوان ابراهیم در ادامه افزود: «در ده سال اول در شرایط نامساعد و روی «خاک» کشتی گرفتم؛ اما بعد از این‌که وارد تیم پهلوانی آریانا شدم، یعنی درست یازده سال قبل، تمریناتم را به سیستم بین‌المللی زیر نظر خلیفه نظام شروع نمودم و هشت سال تمام شاگردی خلیفه نظام را کردم؛ اما در

---

۱. آصفی، مونس، «پهلوان ابراهیم قهرمان محبوب کشور ما»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۸، ۱۳۴۹.

این سال‌های اخیر با استادان جاپانی و شوروی کار می‌کنم.» پهلوان ابراهیم گفت: «در این مدت بیست‌ویک سال که با پهلوانان سروکار داشته‌ام، در خارج و داخل زیاده از ۱۴۰ مسابقهٔ رسمی نموده‌ام.» او افزود: «من اولین مسابقهٔ رسمی‌ام را به یاد دارم، درست هفده سال قبل، من برای اولین‌بار با یک پهلوان داخلی مسابقه نمودم و در آن مسابقه با حریف خود مساوی شدم.»

او گفت: «من ده سال قبل خارج از مملکت برای اجرای یک سلسله مسابقات به جاپان مسافرت نمودم و بعد از آن به المپیای روم، بازی‌های آسیایی اندونیزیا، المپیای جاپان، بازی‌های آسیایی بنکاک و المپیای مکسیکو اشتراک نمودم و هم‌چنین به اتحاد شوروی و هندوستان نیز مسافرت‌هایی انجام داده‌ام.»

وی افزود: «در المپیای جاپان پنجم، دراندونیزیا سوم و در تایلند چهارم شدم و موفق به گرفتن دو دیپلوم از دو المپیا، یک مدال از اندونیزیا و هم‌چنین دو مدال از بازی‌های دیگر گرفتم. قهرمان جاپانی بر تمام حریف‌هایش با ضربهٔ فنی غالب شده بود؛ اما در مسابقه‌ای که با من نمود، با اخذ هفت نمره مقابل چهار غالب شد. در این مسابقات من سوم شدم و بیرق کشورم به‌عنوان پیروزی من برافراشته شد.»

وی افزود: البته می‌دانید که در مسابقات بین‌المللی و هم‌چنین در مسابقات آسیایی، همهٔ ممالک بهترین و ورزیده‌ترین قهرمانان‌شان را که در بهترین شرایط ممکن تربیه شده‌اند، می‌فرستند و این‌که من توانستم در میان چنین پهلوانانی مقام سوم را کمایی نمایم، برایم واقعاً جای افتخار بود.

او در مورد تشویق و ترغیب مردم از ورزشکاران گفت: متأسفانه در کشور ما تشویق از ورزشکاران خیلی کم است! نه مردم و نه دیگر مؤسسات ورزشی به این موضوع اهمیت می‌دهند؛ حال آن‌که تشویق و ترغیب مردم از ورزشکاران سبب می‌شود تا آن‌ها بیشتر از پیش به رشتهٔ ورزشی خود علاقه گرفته و در صدد رسیدن به موفقیت‌های بهتر و بزرگ‌تر باشند و مهم‌تر از همه این‌که اگر یک پهلوان در صدها مسابقه غالب شده باشد، روزی تصادفاً در یک مسابقه مغلوب شود، مردم تمام موفقیت‌هایش را فراموش می‌کنند و او را تنها به‌خاطر مغلوب‌شدن در یک مسابقه پهلوان خوبی نمی‌دانند و به اصطلاح از چشم می‌اندازنش؛ در حالی که در ورزش تا ورزشکاری طعم شکست را نچشد، به پیروزی نخواهد رسید.

پهلوان ابراهیم در جواب سؤالی که آیا می‌خواهد پسرانش هم در آینده پهلوان شوند؟ گفت: «من هیچ‌وقت آرزو نخواهم نمود که پسرانم مانند من پهلوان شوند.» وی افزود: «پسرانم فعلاً در مکتب مشغول فراگرفتن درس و تعلیم‌اند، می‌خواهم آیندهٔ آن‌ها به این وسیله تأمین شود؛ زیرا اگر آن‌ها

ورزش را پیشه سازند، تا آن‌گاهی که زور در بازو دارند، می‌توانند زندگی‌شان را تأمین کنند و نزد مردم محبوب باشند؛ ولی هنگامی که توانایی‌شان برای پهلوانی به سر رسید، دیگر نه کسی از آن‌ها یاد خواهد کرد و نه مؤسساتی وجود دارد که از آن‌ها حمایت کند. زود فراموش می‌شوند و برای امرار معیشت خود بیچاره می‌مانند.»

پهلوان ابراهیم عامل بزرگ موفقیتش را شوق و علاقهٔ شخصی خود به پهلوانی می‌داند. او می‌گوید اگر همهٔ جوانان و پهلوانانی که تازه به ورزش شروع نموده‌اند، شوق و علاقهٔ خاصی به ورزش داشته باشند، حتماً نتایج زحمات آن‌ها خیلی درخشان خواهد بود.

پهلوان ابراهیم از چندی به این‌سو، یک کلوپ پهلوانی به پول خودش تأسیس نموده است. در این کلوپ که در عقب سینما پامیر موقعیت دارد، پنجاه نفر از جوانانی که به پهلوانی علاقه دارند، تحت نظر پهلوان ابراهیم به فراگرفتن پهلوانی مشغول‌اند. او گفت بعضی از شاگردانم در مسابقات رسمی حصه گرفته‌اند و اگر آن‌ها به تمریناتشان ادامه بدهند، گفته می‌توانم که نتایج خوبی به‌دست خواهند آورد.

پهلوان ابراهیم در مورد پهلوان‌های فعلی کابل گفت: «از جمله پهلوان‌های جوان ما «دستگیر»، «محمدآصف»، «احمد جان»، «محمدقیوم» و هم‌چنین «رستم» و «مهدی» نسبت به دیگران برجستگی دارند و همه آیندهٔ خوبی دارند.». وی افزود: خوشبختانه در مملکت ما جوانان مستعد پهلوانی فراوان‌اند. اگر کلوپ‌های متعدد پهلوانی در ولایات کشور وجود داشته باشند و این کلوپ‌ها جوانان مستعد را جمع‌آوری کنند، ما در آینده حتماً دارای تیم‌های ورزیدهٔ پهلوانی خواهیم بود؛ تیم‌هایی که بتوانند در مسابقات بین‌المللی افتخاراتی برای این مملکت کمایی کنند.

چهرهٔ طلایی پهلوانی[۱]

او با دستان زورمندش، قدرت و اراده را از حریفش سلب می‌کند.

خوانندگان ارجمند «ژوندون» مطلع‌اند که چندی قبل، پهلوانان ما بعد از انجام یک سلسله مسابقات در کشور عراق به وطن برگشتند که از آن جمله پهلوان ناصر مدال طلا گرفت و نشان طلا را بر ردیف دیگر مدال‌ها افزود.

پهلوان ناصر را در موقع تمرینش ملاقات کردم. این پهلوان خوش‌هیکل را مشکل است به‌آسانی پیدا کرد؛ زیرا او مصروف به‌خاطر کار و مصروف به‌خاطر این است که دوستانش همیشه به‌دنبالش هستند تا او را بیشتر تشویق به تمرین کنند تا از افتخاری که نصیبش شده، در آینده دفاع نموده بتواند.

به هر رنگ، در جریان تمرین به من فرصتی دست داد تا دقایقی چند با این قهرمان طلایی صحبت کنم. ابتدا از خودش پرسیدم و از شهرتش.

اسمم ناصر است. بیست‌ودو سال عمر دارم و از هفت سال بدین طرف نزد خلیفه ابراهیم قهرمان به تمرین پهلوانی پرداخته‌ام. تا حال بیشتر از هفتاد مسابقه در داخل و خارج کشور انجام داده‌ام. وزنم شصت‌ودو کیلوگرام و در کلاس پنج پهلوانی قرار دارم.

ازدواج کرده‌ام و ثمرهٔ این ازدواج دو دختر و یک پسر است.

می‌پرسم:

قبل از این‌که به پهلوانی رو آوری ازدواج کرده بودی؟

آیا ازدواج سدی برای رشد پهلوانی نیست؟

خیلی ساده و بی‌پرده می‌گوید:

نه هرگز. نه، حتی برای یک پهلوان هم ازدواج خوب است؛ زیرا برای یک پهلوان آرامش خاطر از ناحیهٔ فامیل و مسائل دیگر ضروری پنداشته می‌شود و من که قبل از آغاز پهلوانی ازدواج کرده بودم،

---

۱. بلیکا، «چهرهٔ طلایی پهلوانی»، ژوندون، شمارهٔ ۱۰، ۱۳۵۵، ص ۲۸.

هرگز داشتن خانم و اولاد مانع کارم در پهلوانی نشده است و نخواهد شد. دیگر از زندگی خصوصی او نپرسیدم، تنها از شغلش سؤال کردم که با یک جملهٔ کوتاه گفت:

در گمرک حمالی می‌کنم.

از مسافرت‌هایت چیزی برایم نگفتی؟

به سه کشور که عبارت از اتحاد شوروی، ایران و عراق است، مسافرت کرده‌ام و در مسابقات پهلوانی که در اتحاد جماهیر شوروی، دوستانه و در دو کشور دیگر از طرف کمیتهٔ بین‌المللی پهلوانی بود، اشتراک ورزیدم. از اتحاد شوروی که صرف میان پهلوانان افغانی و اتحاد شوروی آن‌هم به‌شکل دوستانه برگزار شد و کدام مدالی در میان نبود، چیزی نیاوردم و از دو سفر دیگر خود که عبارت از ایران و عراق بود، یک یک مدال که اولی برنز و دومی طلا است، به گردن آویختم و به وطن برگشتم. در ایران یک نفر ایرانی و یک نفر هم از اتحاد شوروی بر من غالب آمدند؛ ولی دیگر همهٔ حریفان خویش را مغلوب کردم که به این اساس، مقام سومی را بر من دادند و مدال برنز را بر گردنم آویختند. در عراق که آخرین سفرم را تشکیل می‌دهد، با پهلوانان شش کشور مقابل شدم که هریک آن‌ها را یا با نمره مغلوب کردم و یا ضربهٔ فنی نمودم.

می‌پرسم که:

آخرین حریف در این مسابقه از کدام کشور بود؟

به جواب می‌گوید:

آخرین حریفم از کشور عراق و پاکستان بود. در عراق اولاً، پهلوانان مصری، فلسطینی، عراقی، لیبیایی را مغلوب کردم تا آن‌که در مسابقات پایانی در مقابلم دو تن که یکی از عراق و دیگری از پاکستان بود، قرار گرفتند. هریک از این دو حریف خود را مغلوب ساختم که در گروه خود مثل من قهرمان بودند. نخست با پهلوان پاکستانی روبه‌رو شدم که او را در ظرف یک‌ونیم دقیقه «چت» کردم و روز دیگر با پهلوان عراقی که آن‌هم پهلوان پاکستانی را با نمره مغلوب کرده بود، مقابل شدم که او را نیز در دقیقهٔ هشتم ضربهٔ فنی نمودم که به این ترتیب، مقام اول از من، مقام دوم از پهلوان کشور عراق و مقام سوم را پهلوان کشور پاکستان به‌دست آورد.

می‌پرسم:

آیا در میان پهلوانان داخل کشور حریفی به خود می‌بینی؟

اندکی به فکر فرو می‌رود و می‌گوید:

پهلوانان زیادی را سراغ دارم و در وزن خود حریفان زیادی دارم؛ هرگاه تمرین کافی نکنم و

پشت‌کار نداشته باشم، به‌زودترین فرصت ممکن است دیگران بر من پیروز شوند؛ ولی از آن‌جایی‌که خودم را می‌شناسم و با ذوق و علاقه‌ای که مرا به‌سوی توشک پهلوانی می‌کشاند، هنوز حریفی را سراغ کرده نمی‌توانم که مرا به این زودی‌ها مغلوب نماید.

من که همه روزه تمرین می‌کنم، مقدار کافی انرژی می‌گیرم، استراحت کافی می‌کنم و نمی‌گذارم وزنم زاید شود، پس چگونه کسی می‌تواند خود را از من خوب‌تر بسازد؟ با آن همه گفته نمی‌توانم؛ زیرا انسان ممکن است مریض شود و یا عوامل دیگر که همه غیرقابل پیش‌بینی‌اند، به بسیار سادگی می‌تواند او را از پهلوانان دیگر یک قدم به عقب اندازد؛ ولی از راه تمرین و تعقیب پهلوانی از میدان‌کشیدن من کار ساده نیست.

در مسابقاتی که به‌خاطر انتخاب پهلوانان برای اشتراک در بازی‌های عراق که من صرف دو حریف داشتم که هردو را به‌سادگی مغلوب خود ساختم.

می‌پرسم:

چه انگیزه‌ای تو را به‌سوی پهلوانی کشانید؟

درست چندین سال قبل، یعنی در زمانی‌که آوازهٔ رفتن پهلوانان ما به مکسیکو میان همه پخش شد و هریک در آن باره تبصره‌ها می‌کردند، من هم که گاه‌گاهی در چمن با اطفال دیگر به پهلوانی محلی با لباس خود را مصروف می‌داشتم، یک‌باره این مفکوره در ذهنم خطور کرد که چرا من هم روزی مثل این پهلوانان به خارج نروم؟ چرا من هم افتخار مردم خود نباشم؟ و... بعد تصمیم گرفتم و با فیصلهٔ یکی از رفیقانم چنین فیصله کردیم «می‌رویم و پیش یک خلیفه شاگرد می‌نشینیم و بعد می‌بینیم که خدا چه می‌کند!»

بعد همان‌طور کردیم و راه خانهٔ خلیفه ابراهیم را به پیش گرفتیم. من که ذوق زیاد به پهلوانی داشتم و استعداد هم در من سراغ می‌شد، توجه خلیفهٔ خود را جلب کردم. تمرین خود را دنبال می‌کردم. شب و روز در فکر مقابل‌شدن با پهلوانان خارجی بودم تا آن‌که چند سال قبل تصمیم اتخاذ گردید تا پهلوانان ما بخارا بروند. در این میان من هم جزء کسانی بودم که باید مسابقه می‌دادم؛ ولی موفق به رفتن نشدم؛ زیرا موفق به دریافتن نمره نشدم که به خارج بروم. از آن پس تمرینات خود را دوچندان کردم و توجه بیشتر به پهلوانی نمودم، همیشه به فکر این مطلب بودم که اولاً باید حریف داخلی خود را از دم راه خود بردارم تا آن‌که به این آرزوی خود رسیدم و در سال بعد از اولین مسابقه‌ام مقابل همان حریف قبلی قرار گرفتم و در سه دقیقهٔ اول بیشتر از ده نمره از او سبقت جستم و من هم در جملهٔ کسانی قرار گرفتم که بایست به اتحاد شوروی رفته و مسابقه می‌دادم؛ بدین‌گونه برای بار اول

در خارج از وطن به اتحاد جماهیر شوروی رفتم و در آن‌جا بالای توشک مقابل یک حریف خارجی قرار گرفتم.

گرچه به آرزوی خود رسیده بودم؛ ولی فقط یک مسابقهٔ خارجی کافی نبود؛ زیرا علاقه‌ام نسبت به گذشته بیشتر شده رفت و آرزو کردم که افتخار شکست حریفان خود را در بازی‌های بین‌المللی کمایی کنم. وقتی به وطن برگشتم، بیشتر از پیشتر به تمرینات خود ادامه دادم... نزد استاد داخلی و خارجی می‌رفتم و از آن‌ها چیزهایی می‌آموختم تا آن‌که به ایران رفتم و تجربهٔ زیادتری آموختم و در عراق برای بار اول مدال طلا را به گردن آویختم و به وطن برگشتم.

از شاغلی ناصر پرسیدم که:

در میان پهلوانان داخلی از کدام پهلوان خوشت می‌آید؟

می‌گوید:

باید از اسماعیل و هر دو صدیق یادآور شوم؛ زیرا هر سه پهلوان به تمام معنا خوب هستند. از دلاوری آن‌ها باید گفت و آن‌ها هرگز نترسیدند و در مورد پهلوان اسماعیل باید بگویم او در حدی که نمی‌توانست پای خود را به‌خوبی به زمین بگذارد، بازهم در تهران با حریف مقابل شد و در حالی‌که خودش دو نمره و حریفش شش نمره داشت، باز هم روحیهٔ خود را از دست نداد و مردانه مقاومت کرد تا آن‌که حریف را از پا درآورد و مقام خود را به‌دست آورد و مدال به گردن آویخت. به عقیدهٔ من هرگاه به جای اسماعیل و به موقف او غیر از خودش هر پهلوان دیگر قرار می‌داشت، ممکن نبود یک دقیقه هم به مسابقه دوام بدهد؛ آن‌هم در یک مسابقهٔ بین‌المللی با قوی‌ترین حریف که سخت است.

از وضع زندگی این پهلوان پرسیدم:

زندگی‌ام خوب است. پولی که به‌دست می‌آورم، زندگی شب و روز خود را با آن می‌گذرانم.

هستند کسانی که عایدی ندارند و به مشکل می‌توانند زندگی را به پیش ببرند؛ با آن‌هم ذوق و علاقه، آن‌ها را به پهلوانی می‌کشاند. با بیست‌وپنج افغانی که ریاست المپیک در یک روز برای ما می‌دهد، مشکل است یک وقت هم غذای کافی خورد؛ در حالی‌که یک پهلوان به غذای خوب از طرف صبح و چاشت، عصر و شب ضرورت دارند. یک پهلوان به میوه، سبزیجات و دیگر خوراکه‌های مولد انرژی نیاز دارد.

ما مشکلات دیگری هم داریم که مسئلهٔ غذا نسبت به آن‌ها در ردیف دوم قرار می‌گیرد؛ مثلاً به تفریح و هواخوری ضرورت داریم. به استراحت کافی ضرورت داریم. به جای تمرین مخصوصاً بعد از تمرین به شاور آب گرم ضرورت داریم که هیچ‌یک از این‌ها برای ما به‌طور شاید و باید میسر نیست. هرگاه در این مورد توجه نگردد، نه‌تنها عمر پهلوانان ما کوتاه خواهد بود؛ بلکه نتیجه‌ای که

آرزوی ما است، به‌دست نخواهد آمد.

از شاغلی ناصر می‌پرسم که:

فرق بین یک مربی داخلی و یک مربی خارجی از نظر خودت چیست؟

می‌گوید:

مربی خارجی تاکتیک و تکنیک بسیار خوب می‌داند؛ ولی خلیفه‌های داخلی ما نبض پهلوان و شرایط زندگی او را می‌دانند و به زبان او سخن می‌زنند؛ ازاین‌رو، تأثیر مربی‌های داخلی در اول و از خارجی در مرحلهٔ دوم برای پهلوانان ما ضروری پنداشته می‌شود و به صراحت می‌گویم که اگر یک بچه بخواهد از سنین خردی نزد معلم خارجی به تمرین آغاز کند، یقین دارم که نه‌تنها پهلوان خوب نه، بلکه صحتش را نیز از دست خواهد داد؛ زیرا معلم خارجی از طرز تهیهٔ غذا، از مقدار موادی که در بیست‌وچهار ساعت برای یک پهلوان میسر می‌گردد و شرایط زندگی آنان، چیزی نمی‌داند.

دربارهٔ ناصر پهلوان[1]

جای مدال طلا در سینهٔ پهلوانان ما خالی بود و اینک در مسابقات بین‌المللی بغداد، کلکسیون مدال‌های ما کامل شد. شاغلی ناصرعلی، اولین مدال طلای کشتی را به‌دست آورد و قهرمانان دیگر مدال‌های نقره و برنز را به چنگ آوردند.

شاغلی عثمانی در مورد مسابقات ناصرعلی، برندهٔ مدال طلا، گفت: «ناصرعلی در مدت مسابقاتش جمعاً شش بار مسابقه نموده که در هر شش آن با ضربهٔ فنی پیروز شد. در مسابقهٔ اول مقابل پهلوان عراقی قرار گرفت که وی را در ظرف دو دقیقه و سی ثانیه ضربهٔ فنی نمود.»

مسابقهٔ دوم ناصرعلی مقابل پهلوان آسیایی بود که وی را با گذشت دو دقیقه و چهل ثانیه ضربهٔ فنی کرد. به همین ترتیب، ناصرعلی، برندهٔ مدال طلا، برای بار سوم در برابر پهلوان دیگر لیبیایی قرار گرفت که در این مسابقه با ضربهٔ فنی غالب آمد و مسابقات دیگر ناصرعلی در برابر پهلوانان عراقی و پاکستانی بود که بالای هردوی آن‌ها با ضربهٔ فنی پیروز گردید.

ناصرعلی در مسابقات پایانی در برابر پهلوان دیگر عراقی تصادف کرد که این بار در ظرف هشت دقیقه علاوه به داشتن امتیازات بیشتر، حریفش را ضربهٔ فنی کرده، به حیث قهرمان کلاس پنج سلسله مسابقات شناخته شده و مستحق مدال طلا گردید.

---

۱. اقتباس از گزارش «دربارهٔ ناصر پهلوان»، ژوندون، شمارهٔ ۹، سال ۲۸، ۱۳۵۵.

دربارهٔ پهلوانی[1]

در مسابقات اخیر پهلوانی که برای بار چهارم با اشتراک کشتی‌گیران بعضی از کشورها در عراق برگزار شده بود، پهلوانان افغانی با کسب پنج مدال طلا، سه نقره در کلاس‌های اول، چهارم، پنجم، ششم و هفتم و سه مدال نقره در کلاس‌های دوم، سوم و چهارم، لقب قهرمانی را نصیب گردیده، داغ مدال‌های طلا و نقره را بر سینهٔ حریفان خویش گذاشتند.

تا پایان دور سوم مسابقات بین‌المللی پهلوانی، جای مدال طلا در سینهٔ پهلوانان و البوم ورزشی ما خالی بود و پهلوان ناصرعلی در کلاس پنجم با به‌دست‌آوردن اولین مدال طلا از مسابقات سال گذشتهٔ عراق، کلکسیون مدال‌ها را کامل ساخت و صفحهٔ دیگر برای مدال‌های طلا گشود.

در وزن چهل‌وهشت کیلو، پهلوان نجف‌علی، برندهٔ مدال طلای این مسابقات، طلا و برنز مسابقات بین‌المللی پاکستان و تهران، پنج‌بار با کشتی‌گیران عراقی و اندونیزیایی مسابقاتش را دنبال نموده، در اولین مسابقه‌اش، پهلوان عراقی را در یک دقیقهٔ روند اول ضربهٔ فنی نموده، در مسابقهٔ دوم با پهلوان اندونیزیایی نزدیک شد که این مسابقه را نیز در یک دقیقهٔ روند اول با ضربهٔ فنی پشت سر گذاشت. در مسابقهٔ سوم با پهلوان عراقی دیدار نموده که قبلاً هم یک سلسله مسابقات را با وی انجام داده بود و البته این مسابقه را با کسب امتیاز پیروز شد و مسابقات چهارم و پنجم را نیز با واردنمودن ضربهٔ فنی پیروز شده، در بالای جدول قرار گرفت.

معاون تیم افغانی گفت: «در کلاس چهار، پهلوان سخی‌داد که دومین بار است در مسابقات بغداد شرکت می‌کند و به مدال نقره نایل آمد، از اولین مسابقه‌اش که با پهلوان عراقی بود، با کسب چهل امتیاز قابل ملاحظه در برابر دو امتیاز موفقانه عبور نموده و در مسابقهٔ دوم حریفی دیگر عراقی‌اش را با کسب بیست‌وچهار امتیاز در برابر چهار، ضربهٔ فنی نمود.

سوم با پهلوان غلام‌صدیق زرگر از تیم افغانی قرار گرفت که این مسابقه را با امتیاز از دست داد و در چهارمین مسابقهٔ وی که پهلوان عراقی بود، توانست حریفش را با به‌دست‌آوردن هجده مقابل چهار امتیاز مغلوب خود سازد.

پهلوان ناصرعلی، برندهٔ اولین مدال طلای کشتی کشور در دومین دور مسابقات عراق و برندهٔ دومین طلای دور چهارم مسابقات، حریفانش را طی پنج دیدار بدون اتلاف وقت، ضربهٔ فنی نموده، با پیروزی‌اش در هر مسابقه، فاصله را برای دست‌یابی مدال طلا نزدیک ساخت و سرانجام در پایان این مسابقات و پیروزی‌های چشم‌گیر، دومین مدال طلای مسابقات را نصیب شد.»

---

۱. اقتباس از گزارش «دربارهٔ پهلوانی»، ژوندون، شمارهٔ ۹، سال ۲۹، ۱۳۵۶.

پهلوان نجف‌علی[1]

پهلوان نجف‌علی، چهرهٔ طلایی، عقیده دارد که موجودیت فدراسیون‌های ورزشی نیازمندی ورزشکاران را مرفوع می‌سازد.

پهلوان نجف‌علی، برندهٔ مدال طلای مسابقات پاکستان، دست‌های برندگان مدال‌های نقره و برنز را با خود یک‌جا بالا برده، احساسات تماشاچیان را پاسخ می‌گوید.

عشق و علاقهٔ سرشار به ورزش پهلوانی، آرزوی راه‌یابی به مسابقات و کسب مدال‌های پیروزی از آوان کودکی بر سر می‌پرورانید و برای رشد این آرمانش، دور از نظر فامیل، راه پیروزی را با آغاز نمودن تمرینات به خود هموار ساخت و توانست در مدت کوتاهی توجه ذوق‌مندان ورزش پهلوانی را نسبت به خود جلب کند.

وی بعد از آن‌که در چند مسابقهٔ پهلوانی خارجی در کابل پیروزی‌هایی را نصیب شد، ناخودآگاه در یک مسابقه مغلوب حریفی گردید که حریفش در پایان آن مسابقات راهی کشورش شده و حسرت دیدار را به دل پهلوان نجف‌علی گذاشت که به این اندیشه بود که «چه وقت و در کجا» حریفش را به زانو درآورد. بلاخره فرصت میسر گردید و آرزوهایش را در آخرین مسابقات جهانی تهران برآورده ساخت و همان‌طور راه کشور را با سایر اعضای تیم افغانی در پیش گرفتند و داغی برای همیشه بر سینهٔ حریف به‌جا گذاشت.

خوانندگان گرامی مجله اطلاع دارند که چندی قبل، پهلوانان ما بعد از پایان مسابقات پهلوانی از دو دیدار جهانی- یکی در پاکستان و دیگری در تهران- با کسب مدال‌های طلا، نقره و برنز به وطن برگشتند که جریان مسابقات آن‌ها را در شماره‌های قبل به‌طور مفصل گزارش دادیم. بی مورد نخواهد بود یک‌بار دیگر شما دوستان ارجمند دنیای ورزش را به صحبت مفسر ورزشی مجله با پهلوان نجف‌علی، چهرهٔ طلایی مسابقات بین‌المللی پاکستان و برنز مسابقات دهمین جام بین‌المللی

---

۱. لطیف، عبدالکریم، «پهلوان نجف‌علی»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۴۵، سال ۲۷، ۱۳۵۵.

آریامهر تهران، در جریان بگذاریم.

حسب وعدهٔ قبلی که با پهلوان نجف‌علی پیرامون دیدارش در این رویداد جهانی داشتیم، به کلپ ورزشی میوند؛ جایی که این قهرمان چهل‌وهشت کیلویی کابل و مسابقات پاکستان تمرین می‌کرد، با آن کلپ رفتم. قبل از آن‌که وی را به گفت‌وگو پیرامون مسابقات داخلی و خارجی‌اش دعوت نماییم، به حیث یک بیننده و علاقه‌مند دنیای ورزش مانند سایر بینندگان که تعدادشان نظر به گنجایش کلپ محدود بود، در گوشه‌ای جایگزین شدم. این چهرهٔ طلایی بدون این‌که متوجه ورودم به کلپ شده باشد، با یک تن از هم‌کلاسان خویش مصروف تمرین بوده، البته مزاحم کارش نشدم.

محلی که این چهرهٔ درخشان چهل‌وهشت کیلویی تیم کابل و سایر رفقای آن کلپ تمرین می‌کنند- قسمی‌که دیده شد- از رهگذر شرایط ورزش امروزی چندان جای مناسب نبوده، گذشته از این‌که این مسئله را درک نمودند، آن‌ها با دار و ندارشان قناعت کرده، کارشان را با همه علاقه‌مندی دنبال می‌کنند و توانسته‌اند با وجود عدم امکانات خوب ورزش، ولی از اثر مساعی مربی‌شان، در بالای جدول مسابقات داخلی و خارجی جای‌شان را از چنین کلپ‌ها به مسابقات جهانی بگشایند که این شهامت و دلیری آن‌ها نزد همگان گرامی بوده و درخور تمجید است. پهلوان نجف‌علی بعد از پایان‌بخشیدن تمریناتش، با دو تن از رفقای کلپ میوند در حالی‌که عرق سر و رویش را پوشانیده بود، بدون احساس خستگی حاضر شد تا صحبت را آغاز کنیم. او در برابر نخستین پرسش گفت: «عشق و علاقه‌ام به ورزش پهلوانی طوری بود که کار و پیشه را یکسره فراموش کرده، بدون توجه به آینده، خود از رهگذر اقتصادی همیشه در حلقه‌هایی که ورزشکاران این ورزش می‌بودند، خود را می‌یافتم. گذشته از پهلوانی معاصر، گاه‌گاهی از کشتی‌های محلی که اکثراً به روزهای جمعه در پارک زرنگار صورت می‌گرفت نیز دیدن می‌کردم و حسرت می‌بردم که ای‌کاش روزی فرارسد تا من هم افتخاری برای خود و دوستان خود کمایی کنم. عشق و علاقه‌ام هم‌زمان با بلند رفتن سن من زیاد شده و نیز احساس می‌کردم که استعداد این کار را دارم و برای تبارز دادن استعداد خویش، راه کلپ پهلوانی حسن افشار را در پیش گرفتم و مدتی به حیث یک شاگرد مبتدی کار خویش را دنبال می‌کردم و برای نخستین‌بار در مسابقات داخلی کابل از طریق این کلپ در وزن پنجاه‌ودو کیلوگرام کلاس دوم در مسابقات رسمی ظاهر شدم. پیش از آن‌که در این مسابقات به حیث یک مسابقه‌دهنده ظاهر شوم، فهمیده نمی‌توانستم که مسابقات رسمی یعنی چه؟ بعد از آن‌که از آن مسابقه پیروزمندانه برون آمدم، شوق و علاقه‌ام زیادتر شده، انگیزه‌ام برای کسب پیروزی بیشتر شد و سعی و تلاشم برای شکوفایی‌شدن هرچه بیشتر استعدادم زیاد شد و در کارم بدون احساس خستگی همیشه رسیدگی

داشتم و برای این‌که استعداد خود را طوری‌که آرزو داشتم ارزیابی‌نمایم، گاه‌گاهی در جریان تمرینات با بعضی از رفقای کلپ قسماً مسابقه می‌دادم و این کار سبب شد تا راه را برای مسابقات رسمی برای خویش هموار سازم و در نخستین مسابقات پهلوانی از طریق کلپ افشار در برابر حریفان ناشناخته قرار گرفتم و توانستم در چند مسابقه پیروزمندانه برون آیم که بعد از پایان آن مسابقات، نظر به توجه مربی‌کلپ و تشویق دوستان، بر کار خویش شدت بخشیدم و تا مدتی در این کلپ به حیث یک شاگرد مبتدی کار خویش را دنبال می‌کردم.

دومین دیدار مسابقات رسمی، مسابقاتی بود [که] از طرف کمیتهٔ المپیک به‌منظور معرفی کلپ‌های ورزشی دایر شده بود. [در این مسابقات] در چهار مسابقه ظاهر شدم که نتایج مسابقات طوری‌که آرزو داشتم، قناعت‌بخش بود و این مسابقات را برای ارزیابی بیشتر استعداد و تجربهٔ تکنیک، خوب‌تر یافتم. شور و اشتیاقم هم‌زمان با سپری‌نمودن یک سلسله مسابقات رسمی دوچند شده، برای ادامه و کسب تجربهٔ زیادتر، روانهٔ کلپ ورزشی میوند شدم؛ زیرا کلپ میوند را شاغلی ابراهیم پهلوان که یک تن از پهلوانان معروف زمانش در کشور است، اداره می‌کند.

طوری‌که جریان کار خویش را در کلپ افشار و کلپ میوند ارزیابی نمودم، کلپ میوند از رهگذر داشتن مربی ورزیده و آن عده که روزگاری چهرهٔ درخشان ورزش پهلوانی کشور بودند، توانسته‌ام طی مدتی تمرینات خویش را در این کلپ از سر گیرم، یک سلسله تکنیک‌های جدید را بیاموزم.

پهلوان نجف‌علی، برندهٔ مدال طلای مسابقات پاکستان و برنز مسابقات ایرانی، پیرامون مسابقاتش در این دو کشور که شکل جهانی را نیز داشت، چنین یادآور شد: «در مسابقات جهانی پاکستان چهار بار با پهلوانان کشورهای شرکت‌کننده قرار گرفتم. نخستین مسابقه در برابر پهلوان ترکی بود که وی را با وجود داشتن امتیاز، در مدت دو دقیقه و بیست ثانیه با تکنیک «قپان»، ضربهٔ فنی نمودم. ناگفته نباید گذاشت که این حریف، قهرمان چهارم مسابقات جهانی مونتریال بود. دومین مسابقه‌ام در برابر پهلوان لیبیایی بود که این حریف را نیز با همان چال اولی به سرنوشت پهلوان ترکی رسانیدم. سومین دیدار در این مسابقات در برابر پهلوان جاپانی بود که این حریف از رهگذر تکتیک نسبت به دو حریف پیش خیلی زرنگ‌تر بود و چال قپان بالای وی کمتر کار می‌افتاد و ناگزیر شدم از چال «بغلی» که یکی از چال‌های پهلوان فیض‌محمد بود کار گرفته، توانستم با این تکتیک خویش امتیاز بیشتری را نصیب شوم و در این مسابقه نتوانستم حریف را ضربهٔ فنی سازم.

البته در این مسابقه وی را با کسب امتیاز دوازده در برابر امتیاز کمتری مغلوب خویش سازم. مطابق برنامهٔ مرتبه، این مسابقات چهارمین مسابقهٔ پایان سلسله مسابقات کلاس اول وزن چهل‌وهشت

کیلویی بود، خیلی اساس [حساس] و قابل اندیشه بود؛ زیرا این مسابقه سرنوشت مدال طلا را نیز تثبیت می‌نمود.

من در این دور، در برابر پهلوان پاکستانی قرار گرفتم. در این مرحله سعی و تلاش هردوی ما طوری بود که به تکتیک‌های یکدیگر در جریان این مسابقات آشنایی حاصل نمودیم، کمتر واقع می‌شد یکدیگر خویش را به خطر مواجه سازیم. سرانجام، موفق گردیدم در این مسابقه با کسب پانزده امتیاز در برابر هفت امتیاز غالب شوم و به حیث قهرمان کلاس اول این مسابقات و برندهٔ مدال طلا برگزیده گردم که این پیروزی سبب شد تا بر روحیهٔ سایر رفقای تیم افغانی اثری مثبت بگذارد.»

پهلوان نجف‌علی که خیلی خوشحال و سرحال بود، در مورد مسابقات بین‌المللی تهران گفت: «با پیروزی‌های چشم‌گیر که در مسابقات بین‌المللی پاکستان نصیب تیم پهلوانی افغانی گردید، قبل از آن‌که وارد مسابقات بین‌المللی تهران شویم، امیدواری ما را برای کسب مدال‌های پیروزی دو چند ساخت. متأسفانه در این مسابقات با شکست چند مسابقهٔ بعضی از اعضای تیم افغانی، نتوانستیم به آرزوی خویش طوری شاید و باید دست یابیم. در مسابقات دهمین جام آریامهر تهران، پهلوانان برندهٔ مدال‌های مسابقات مونتریال و قهرمانان مسابقات جهانی علاوه بر چهره‌های خوب پهلوانی ایران، اشتراک داشتند که در این مسابقات اولین دیدار خویش را با پهلوان کشور مغولستان آغاز نمودم و در این مسابقه نتوانستم کاری را از پیش گیرم که پیروزی را با خود داشته باشد که در این مسابقه با از دست‌دادن یک امتیاز، یعنی پانزده مقابل شانزده، مغلوب شدم و دومین مسابقه‌ام در برابر پهلوان عراقی بود که این پهلوان برندهٔ مدال طلایی مسابقات بین‌المللی عراق نیز بود؛ چنان‌چه پهلوان خادم‌شاه در آن مسابقات با کسب مدال نقره توفیق یافته بود. در این مسابقه توانستم وی را با تکتیک قپان مغلوب خویش سازم که به این رقم به اولین پیروزی خویش توفیق یافتم. سومین مسابقهٔ خویش را با پهلوان بلغارستان انجام دادم. این مسابقه نظر به مسابقات اول و دوم، خیلی‌ها سخت بود و به مشکل توانستم امتیازات خویش را نسبت به حریف ازدیاد بخشم و در پایان مسابقه، مجموع امتیازات حریف نُه و از من هژده بود.»

شاغلی نجف‌علی می‌گوید طوری‌که در سرآغاز صحبت یادآور شدم که در یک مسابقهٔ خارجی مسابقات کابل، مغلوب یکی از حریفان خویش گردیده بودم که این حریف «حسن راستگو»، یک تن از ملی‌پوشان ایران بود و آرزو داشتم تا روزی با وی مسابقه کنم. گرچه تیم ایران در پایان این مسابقات مقام قهرمانی عمومی را حایز شدند؛ با آن‌هم در چند مسابقه با شکست چندتن از گروه‌شان از رهگذر امتیازات انفرادی بیم آن می‌رفت که این موقف‌شان را حایز نشوند؛ چون چشم

امید ایرانی‌ها در چهل‌وهشت کیلویی «محمد بزم‌آور» بود. وی با همان خصوصیاتی که داشت، در برابرم قرار گرفته بود؛ چنان‌که در روند اول و دوم امتیازات قابل ملاحظه نسبت به امتیازات من داشت؛ لیکن در روند اخیر با یک حرکت سریع و حسابی توانستم امتیازات خویش را نسبت به وی بالا ببرم که در پایان این مسابقه امتیازات محمد بزم‌آور هشت و از من سیزده در جدول نتایج ثبت گردید که او با یک سیلی‌زدن محکم به رویش میدان مسابقه را ترک گفت.

پهلوان نجف‌علی که بیش از هژده سال دارد و کمتر مدت می‌شود که در اجتماعات ورزشی درخشش نموده، پنجمین دیدارش در این مسابقات را پهلوان «اسماعیل‌پور» یادآور شده گفت: «که در این مسابقه وی را با چال «کله‌زنک» مغلوب خویش ساخته و در مسابقات پایانی در برابر «عزیز رستمی»، چهرهٔ موفق تیم ایران، قرار گرفتم. چون این مسابقه دور نهایی مسابقات چهل‌وهشت کیلویی بود، سعی نهایی خویش را به خرج دادم تا نسبت به وی امتیازات خوبی داشته باشم؛ چنان‌که روند اول و دوم را با پیروزی خوبی پشت‌سر گذاشته؛ لیکن در روند سوم، حَکَم‌های جناح توشک مسابقه، مداخلهٔ غیرقانونی نموده، حَکَم داخل مسابقه را مجبور ساختند تا عزیز رستمی را برنده اعلام دارند.»

پهلوان نجف‌علی اضافه کرد: «که تیم افغانی بعد از پایان آن مسابقات برای انجام یک سلسله مسابقات روانهٔ شهر مشهد ایران شدند و علاوه بر انجام مسابقات با سایر اعضای تیم افغانی، من در کلاس خویش با حسن راستگو که یک‌بار قبلاً در کابل نیز دیدار نموده بودم، قرار گرفتم و در این مسابقه وی را مغلوب ساختم.»

پهلوان نجف‌علی در مورد ادامهٔ کارش در این ورزش، خاصتاً وزن چهل‌وهشت کیلویی، گفت: «چون قبلاً در کلاس پنجاه‌ودو کیلوگرام یک‌بار ظاهر شدم، طوری‌که نتیجهٔ مسابقات خویش را ارزیابی نمودم، فهیده شد که در این کلاس کارم مشکل می‌باشد؛ لذا در مسابقات بعدی در وزن چهل‌وهشت کیلوگرام خود را قرار داده و مسابقات را از مدتی بدین طرف است که در این وزن دنبال می‌نمایم و سعی دارم تا در این وزن در مسابقات آیندهٔ داخلی و خارجی ظاهر شوم؛ زیرا شانس پیروزی را گذشته از این‌که در کشور خویش زیادتر می‌یابم، امید می‌رود در مسابقات خارجی شانس پیروزی زیادتر داشته باشم.»

پهلوان نجف‌علی در مورد این‌که یک ورزشکار چگونه معیار تعیین‌شدهٔ ورزش را نزد خودش حفظ کرده می‌تواند؟ گفت: «یک ورزشکار پیروزمند وقتی در مسابقات آینده پیروز شده می‌تواند که تمرینات درست و اساسی را طوری‌که آن ورزش توقع دارد، دنبال کند، حتماً پیروزمندانه برون آمده

می‌تواند و هم‌چنان بهترین وسیلهٔ پیشرفت یک ورزش، تشکیل فدراسیون‌های جداگانهٔ ورزشی بوده که با موجودیت آن‌ها، همهٔ مشکلات ورزشکاران ورزشی کشور حل شده می‌توانند.»

شاگرد ممتاز، معلم خوب و نفقه‌رسان فامیل[1]

همت والای این پسرک را به ستایش گرفته، هزاران آفرین نثارش می‌کنیم او را می‌ستاییم، انتخاب راه آینده‌اش را؛ او را که می‌خواهد در آینده به حیث افسر در قوای مسلح قهرمان کشورش از سرحدات وطنش حراست کند.

محمدحسین سیزده ساله در صنف سوم مکتب ابتدائیهٔ قلعهٔشاده درس می‌خواند. از یک‌سال بدین‌سو اعاشهٔ فامیل را به دوش دارد و یک‌ونیم ماه هم‌صنفانش، کودکان هم‌سن و سالش را تدریس نموده است. وحید یکی از هم‌صنفانش در مورد او می‌گوید: «حسین، شاگرد لایق و خیلی‌ها ذکی صنف ما است. او مانند یک معلم خوب و مهربان یک درس را چندین‌بار تکرار می‌کند، هیچ وقت برآشفته نمی‌شود. همه او را دوست داریم و مثل معلم احترامش را می‌کنیم.»

او را در جمع صنفی‌هایش یافتیم و سر صحبت را از تدریس آغازیدیم که گفت: «در آغاز سال تعلیمی جاری، صنف ما معلم نداشت و آمر صاحب مکتب ما را درس می‌داد؛ مصروفیت‌های اداری [باعث می‌شد که] به‌طور پیگیر و مداوم نتواند امور تدریس ما را به پیش ببرد. من که با کمک خواهر بزرگم، درس یک روز پیش و حتی یک هفته پیش را در خانه آمادگی می‌گرفتم، حاضر شدم در زمینهٔ تدریس هم‌صنفانم با آمر مکتب کمک شوم. ادارهٔ مکتب از من امتحان گرفته، برایم اجازهٔ تدریس داد و از آن روز به بعد، درس صنف را به‌تنهایی خودم به پیش می‌بردم.»

او از سال‌های سپری‌شدهٔ درسی و علاقه‌گرفتن خود به دروس مکتب چنین حکایت می‌کند: «در صنف اول، سوم‌نمره کامیاب شدم و پدرم وعده کرد که اگر اول‌نمره شوم، برایم انعام خواهد داد. من شب و روز درس خواندم تا این‌که صنف دوم را با درجهٔ اول پشت سر گذاشتم. راستی یادم نرود که پدرم به وعده‌اش وفا کرد و برایم دوصد افغانی انعام داد که آن را برای خرید کتابچه و قلم برای خود و خواهرم به مصرف رسانیدم.»

زمانی‌که از این معلم خردسال در مورد فامیل و مصروفیت سرپرست فامیلش پرسیدم، سرخی گونه‌هایش را باخت و چون شاگردی که سؤال مشکلی را می‌خواهد جواب گوید، آهسته و شمرده‌شمرده گفت: «پدرم در وزارت مخابرات کار می‌کرد و از یک سال بدین‌سو مریضی شدیدی

۱. احمد، «شاگرد ممتاز، معلم خوب و نفقه‌رسان فامیل»، پامیر، شمارهٔ ۶۷، سال ۳، ۱۳۶۴.

دامن‌گیرش شده و در این مدت سه‌بار مورد عمل جراحی قرار گرفته است. سرش را به زیر انداخته؛ در حالی‌که با گذاشتن پی‌هم مژه‌هایش روی همدیگر مانع ریزش اشک‌هایش می‌گردید، ادامه داد فعلاً هم صحت پدرم خوب نیست، بسیار تکلیف دارد. برادر بزرگ ندارم. نفقهٔ فامیل نیز به دوش من است و مجبور هستم شش نفر را اعاشه کنم.»

حرفش را برید. خواستم بدانم که چه‌طور می‌تواند با این سن و سالی که دارد، هم درس بخواند و هم کار کند.

چهرهٔ پسرک رنگ اولی‌اش را بازیافت و چون معلم با تجربه‌ای سرش را بالا گرفته؛ در حالی‌که دستان کوچکش را به هم گره زده بود، با متانت خاصی گفت: «هر صبح وقت ساعت پنج از خواب برخاسته به شهر می‌روم و در جوار سینما پامیر سگرت و آب یخ می‌فروشم. ساعت ده به مکتب می‌روم و تا ساعت یک درس می‌خوانم. بعد دوباره به شهر می‌آیم و تا شش شام مصروف کارم (سگرت‌فروشی) می‌باشم و شام به خانه بازگشته با خودم «سودای» خانه را می‌برم و بیلر آب را پر می‌نمایم. از ساعت هشت شب تا ده شب درس می‌خوانم و خودم را برای درس‌های فردا آماده می‌سازم. به این کارم تا زمانی‌که مکتب را خلاص کرده، مشغول خواهم بود و در آینده می‌خواهم صاحب‌منصب شوم. این مسلک را زیاد دوست دارم و پدرم نیز می‌خواهد فرزندش پاسدار وطنش باشد.»

دستان کوچک او را از صمیم قلب فشرده؛ در حالی‌که موفقیت‌های بزرگ و کام‌گاری بیشتر او را آرزو کردم، ازش جدا شدم.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

۱. امیر عبدالرحمان خان، تاج‌التواریخ، پشاور: سبا کتابخانه، ۱۳۷۵، ۱۹۰۴م.

۲. اندخویی، متین، مجموعهٔ خطی اشعار دری طالب، کابل: مطبعهٔ دولتی، ۱۳۶۹.

۳. انوار، عبداللّه، جهانگشای نادری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۴۱.

۴. بهار، تقی، ملک الشعراء، تاریخ سیستان، تهران: مؤسسهٔ خاور، ۱۳۱۴.

۵. بینوا، عبدالرئوف، اوسنی لیکوال، دریم توک، کابل، ۱۳۴۶.

۶. خسته، خال‌محمد، معاصرین سخنور، کابل: انجمن نشراتی دانش، اسد ۱۳۳۹.

۷. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۹۳۱.

۸. غبار، میر غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل: مطبعهٔ عمومی کابل، ۱۳۴۶.

۹. فوفلزایی، عزیزالدین، تیمورشاه درانی، جلد اول، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۶.

۱۰. فوفلزایی، عزیزالدین، درةالزمان فی‌تاریخ شاهزمان، کابل: مطبعهٔ دولتی کابل، ۱۳۳۷.

۱۱. کاتب هزاره، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج۳، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.

۱۲. کاتب هزاره، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، کابل: مطبع حروفی دارالسلطنه، ۱۳۳۱.

۱۳. کهزاد، احمدعلی، دایرةالمعارف آریانا، «اسناد شهر غلغله»، کابل: اکادمی علوم افغانستان، انجمن دایرةالمعارف.

۱۴. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.

۱۵. مستغنی، عبدالکریم، قصاید مستغنی، کابل، ۱۳۴۲.

۱۶. مستوفی، حمدالله (۷۴۰ ق) نزهةالقلوب، لیدن، ۱۳۳۱.

۱۷. مستوفی، حمدالله، نزهةالقلوب، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۱۸. مستوفی، حمدالله، نزهةالقلوب، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۱۹. هِلالی جَغتائی اَستَرابادی، بدرالدین (نورالدین)، دیوان هلالی، بمبئی: مطبعهٔ نولکشور، ۱۹۱۲م.

۲۰. وامبری، آرمینوس، سیاحت درویش دروغین، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.

مجله‌ها و روزنامه‌ها

۲۱. «ابراهیم پهلوان»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ اول، ۱۳۵۶.

۲۲. «اجمال اخبار و رویدادها»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال سوم، ۱۳۶۴.

۲۳. «اجمال اخبار و رویدادها»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، ۱۳۶۶.

۲۴. «ادبیات امروز ما»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ دوم، سال اول، ۱۳۶۱.

۲۵. «از بیانیهٔ نوراحمد نور در نوزدهمین پلینوم کمیتهٔ حزبی شهر کابل»، جریدهٔ پامیر، شمارهٔ ۸۵، سال چهارم، ۲ اسد ۱۳۶۵.

۲۶. «از فیصله‌ها و تصامیم حزب و دولت پشتیبانی می‌نماییم»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۳، سال سوم، ۱۳۶۴.

۲۷. «اشتراک رفیق ببرک کارمل در جرگهٔ ملیت برادر هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۹۵، شمارهٔ مسلسل ۱۰۰۸، سه‌شنبه، ۵ جدی ۱۳۶۳، سال پنجم، ۲۵ دسامبر، ۱۹۸۴.

۲۸. «آشنایی با یک هنرمند»، مجلهٔ آواز، شماره‌های ۵، ۶ و ۷ سال ۵، ۱۳۶۱.

۲۹. «بازدید از ترکمنستان»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۵.

۳۰. «بازگشت به آغوش وطن»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، اول سنبله ۱۳۶۵.

۳۱. «بلبل شاه جلال»، مجلهٔ افغانستان، شمارهٔ ۲-۳، سال ۳۹، ۱۹۸۶.

۳۲. «به برادران مهاجر و دور از میهن »، حقیقت انقلاب ثور، ۱۳۶۶/۷/۱.

۳۳. «به حضرت آیت‌الله الموسوی الخویی»، حقیت انقلاب ثور، اول میزان ۱۳۶۶.

۳۴. «به سرمنشی ملل‌متحد»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۷، اول میزان ۱۳۶۶.

۳۵. «به‌خاطر تحکیم و توسعهٔ پایه‌های اجتماعی انقلاب»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال سوم، ۱۳۶۴.

۳۶. «بیانیهٔ رفیق سلطان‌علی کشتمند»، حقیقت انقلاب ثور، ۳۱ سنبله ۱۳۶۶.

۳۷. «بیعت‌نامهٔ عموم سادات، علما، خوانین و رعایای هزارهٔ جاغوری، مالستان، میرآدینه، پشی و شیرداغ»، جریدهٔ هفتگی حبیب‌الاسلام، سال اول، شمارهٔ ۲۴، ۲۲ سنبله ۱۳۰۸.

۳۸. «پشتیبانی مردم از دولت انقلابی»، ندای‌کهسار، ۱۵ میزان ۱۳۶۵.

۳۹. «پیام تبریکیه»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، اول سنبله ۱۳۶۵.

۴۰. «پیام شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به جوانان هزاره»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۳، اول اسد ۱۳۶۵.

۴۱. «پیام شورای مرکزی ملیت زحمت‌کش هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۹۲، سال ۶، ۲۴ حمل ۱۳۶۵.

۴۲. «پیام ملیت هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۲، ۱۳۶۴.

۴۳. «پیام همبستگی شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره به هم‌وطنان فریب‌خوردهٔ فراری در کشور بیگانه»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال سوم، ۱۳۶۴.

۴۴. «پیام‌های جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به سازمان کنفرانس اسلامی»، حقیقت انقلاب ثور، ۱۳۶۶/۷/۱ و حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۷، اول میزان ۱۳۶۶.

۴۵. «تدویر جرگهٔ اهالی هزاره‌جات»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، سال اول، شمارهٔ ۵ جوزا و سرطان ۱۳۶۳.

۴۶. «تدویر جرگهٔ شورای مرکز ملیت زحمت‌کش هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۳، سال ششم، ۱۳۶۴.

۴۷. «تدویر جرگهٔ قومی موسفیدان ملیت هزاره، باشندگان ناحیهٔ ششم شهر کابل»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۳.

۴۸. «تدویر جرگهٔ قومی، سعادت وطن و مردم ما است»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، سال اول ۱۳۶۳.

۴۹. «تدویر جرگهٔ قومی»، انیس، شمارهٔ ۲۲۱، شنبه، ۲۲ قوس ۱۳۶۵.

۵۰. «تدویر جرگهٔ قومی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲-۳، سال پنجم، ۱۳۶۷.

۵۱. «تدویر جرگهٔ قومی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۴، سال چهارم، ۱۳۶۵.

۵۲. «تدویر جرگهٔ ملیت برادر هزاره در ولایت بلخ»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۳.

۵۳. «تساوی کامل و واقعی حقوق و امکانات مساویانه برای رشد مادی و معنوی ملیت‌ها»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال سوم، ۱۳۶۴.

۵۴. «تفویض کارت ترفیع»، روزنامه حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۶۳، سال ۵، ۱۹، سرطان ۱۳۶۴.

۵۵. «جرگه، سنت پسندیده» جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۵ سنبله ۱۳۶۶.

۵۶. «جرگهٔ اهالی السوالی مالستان ولایت غزنی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۵، ۱۳۶۳.

۵۷. «جرگهٔ بزرگ قومی»، ندای کهسار، شمارهٔ ۳، حوت ۱۳۶۴.

۵۸. «جرگهٔ ملیت زحمت‌کش هزاره نتایج پربار دارد»، روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۱۳۴، ۲۹ سنبله ۱۳۶۶.

۵۹. «جرگهٔ ملیت هزاره به‌خاطر تحقق مصالحهٔ ملی»، روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۱۳۶، ۳۱ سنبلهٔ ۱۳۶۶.

۶۰. «جنرال خداداد»، جریدهٔ حقیقت سرباز، شمارهٔ ۱۰۲، قوس ۱۳۶۶.

۶۱. «حمایت از تیزس‌های ده‌گانه»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۴، سال سوم، ۱۳۶۶.

۶۲. «خادم بیک، رئیس شورای مرکزی مردم زحمت‌کش هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۲۲، سال ششم، ۴ دلو ۱۳۶۴.

۶۳. «در افغانستان همه باهم برابر و برادرند»، روزنامهٔ انیس، شعبهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۳۵، ۳ سنبله ۱۳۶۶.

۶۴. «در خانوادهٔ واحد افغان‌ها»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۲۹ سنبله ۱۳۶۶.

۶۵. «در راه آبادی و شکوفایی کشور»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۵ سنبله ۱۳۶۶.

۶۶. «دربارهٔ پهلوانی»، ژوندون، شمارهٔ ۹، سال۲۹، ۱۳۵۶.

۶۷. «دربارهٔ ناصر پهلوان»، ژوندون، شمارهٔ ۹، سال ۲۸، ۱۳۵۵.

۶۸. «دیدارها با نمایندگی مردم»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۰، سال پنجم، ۱۳۶۷.

۶۹. «سازمان‌های مستقر در ایران»، اخبار هفته، شمارهٔ ۱۶ جدی ۱۳۶۷.

۷۰. «شاعر و خطاط معروف چشم از جهان بست»، مجله ژوندون، شمارهٔ ۱۶، سال ۲۹، ۱۶ سرطان ۱۳۵۶.

۷۱. «شورای مرکزی ملیت هزاره در عمل»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۵ سنبله ۱۳۶۶.

۷۲. «شورای مرکزی ملیت هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، سال ششم، شمارهٔ ۱۰۶، یکشنبه، ۱۵ جدی ۱۳۶۴.

۷۳. «طالب کندهاری»، مجله ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱ - ۲، سال ۶، شمارهٔ مسلسل ۳۵- ۳۶، ۱۳۶۸.

۷۴. «عضویت شورای انقلابی»، رسمی جریده، شمارهٔ ۱۷، ۱۳۶۶/۹/۱۵.

۷۵. «عنوانی سکرتر جنرال سازمان «اپسو» »، حقیقت انقلاب ثور، ۱۳۶۶/۷/۱.

۷۶. «قطع‌نامهٔ جرگهٔ قومی ملیت هزارهٔ ولایت بلخ»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۸، ۱۳۶۳.

۷۷. «کمیسیون کار شورای ولایتی بلخ»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۷، اول میزان ۱۳۶۵.

۷۸. «کمیسیون‌های کار در شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره»، ندای کهسار، شمارهٔ ۶، حمل ۱۳۶۵.

۷۹. «گام دیگر در جهت تساوی حقوق؛ تشکیل شورای مرکزی ملیت برادر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۴، سال سوم، ۱۳۶۴.

۸۰. «گفت‌وشنودی با اشتراک‌کنندگان جرگهٔ سراسری ملیت برادر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ۳، سال۴، اسد- سنبله ۱۳۶۶.

۸۱. «گلچهره؛ زیبای اسیر»، مجلهٔ میرمن، شمارهٔ ۵- ۶ اسد- سنبله ۱۳۶۷.

۸۲. «متن بیانیهٔ اختتامیهٔ رفیق نجیب»، حقیقت انقلاب ثور، ۳۱ سنبله ۱۳۶۶.

۸۳. «محمداصغر شهید»، رسالهٔ شهیدان انقلاب، سال ۱۳۵۷.

۸۴. «مراسم روز طوی و تشریفات آن در هزاره‌جات»، مجلهٔ زنان افغانستان، شمارهٔ ۷-۸، مسلسل ۴۸، میزان و عقرب ۱۳۶۵.

۸۵. «ملاقات با رفیق سلیمان لایق»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۸۴۲، ۵ شنبه ۲۶ سنبلهٔ ۱۳۶۶.

۸۶. «می‌خواهم هنرمند خوبی شوم.»، ندای کهسار، ۱۵ عقرب ۱۳۶۵.

۸۷. «نتایج کار و فعالیت شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۸، سال اول، ۱۵ میزان ۱۳۶۵.

۸۸. «نقش شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره در استحکام حاکمیت دولتی»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲، سال چهارم، ۱۳۶۵.

۸۹. «هزاره‌جات در مسیر صلح و ترقی»، حقیقت انقلاب ثور، اول میزان، ۱۳۶۶.

۹۰. «یک‌صد و بیست و پنجمین سالگرد تولد فیض‌محمد کاتب هزاره»، ژوندون، شمارهٔ۱، سال دوم، حمل و ثور ۱۳۶۲.

۹۱. اجمل، «آیندهٔ تابناک ملیت هزاره»، حقیقت سرباز، شمارهٔ ۷۴، ۲ میزان ۱۳۶۳.

۹۲. احمد، «شاگرد ممتاز، معلم خوب و نفقه‌رسان فامیل»، پامیر، شمارهٔ ۶۷، سال سوم، ۳ سرطان ۱۳۶۴.

۹۳. احمدشاه، «روزهای شاد زندگی»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۰۲، سال ۶، سه‌شنبه، ۱۰ جدی ۱۳۶۴.

۹۴. ارغند، ببرک، «حسین‌علی و تبنگش»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴۰، ۱۳۶۴.

۹۵. آصفی، مونس، «پهلوان ابراهیم قهرمان محبوب کشور ما»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۸، ثور ۱۳۴۹.

۹۶. باختر، «انقلاب به زحمت‌کشان تعلق دارد»، حقیقت انقلاب ثور، یک‌شنبه، ۲۱ ثور ۱۳۶۵، می ۱۱، ۱۹۸۶، سال ششم، شمارهٔ ۲۱۶، شمارهٔ مسلسل ۱۴۲۸، سال تأسیس ۱۳۵۹.

۹۷. باختر، «تأمین صلح سراسری وظیفهٔ عمده...»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۵۲، سال ششم، شنبه، ۱۱ عقرب ۱۳۶۴، ۲ نوامبر ۱۹۸۵.

۹۸. باختر، «تبریکیهٔ عید»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، اول سنبله ۱۳۶۵.

۹۹. باختر، «تدویر جلسهٔ شورای مرکزی مردم زحمت‌کش ملیت هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۳۱، سال ششم، ۱۵ دلو ۱۳۶۴.

۱۰۰. باختر، «جرگهٔ سراسری ملیت هزاره به کار خود پایان داد»، حقیت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۶، شمارهٔ مسلسل ۱۸۷۰، سال تأسیس ۱۳۵۹، سه‌شنبه، ۳۱ سنبله ۱۳۶۶، سال هشتم، ۲۲ سبتامبر، ۱۹۸۷.

۱۰۱. باختر، «جرگهٔ سراسری ملیت هزاره گشایش یافت»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۵، شمارهٔ مسلسل ۱۸۶۹، سال ششم، سال تأسیس ۱۳۵۹، دوشنبه، ۳۰ سنبله ۱۳۶۶، ۲۱ سبتامبر، ۱۹۸۷.

۱۰۲. باختر، «در بامیان»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۵، اول سنبله ۱۳۶۵.

۱۰۳. باختر، «غند داوطلب از ملیت زحمت‌کش هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۷۸، یک قوس ۱۳۶۵.

۱۰۴. باختر، «ملاقات در فضای دوستانه»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۲۹ سنبله ۱۳۶۶.

۱۰۵. بحری، «اقوام هزارهٔ افغانستان»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۳۳، سال سوم، شمارهٔ مسلسل ۵۴۶، پنج‌شنبه، ۱۹ جوزا ۱۳۶۲، ۹ جون، ۱۹۸۳.

۱۰۶. بحری، «ریشه‌های تاریخی کلمهٔ هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۲۲، سال سوم، شمارهٔ مسلسل ۴۳۴، پنج‌شنبه ۷ دلو سال ۱۳۶۱/ ۲۷جون ۱۹۸۳م.

۱۰۷. بحری، «یادی از فیض‌محمد هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، شنبه، ۳ ثور ۱۳۶۲، شمارهٔ ۱۹۳، شمارهٔ مسلسل ۵۰۶، سال تأسیس ۱۳۵۹. ۲۳ اپریل، ۱۹۸۳.

۱۰۸. بلیکا، «چهرهٔ طلایی پهلوانی»، ژوندون، شمارهٔ ۱۰، ۱۳۵۵.

۱۰۹. پنجشیری، فیروز ، «نذر مشکل‌کشا یا باوری‌های مردم هزارهٔ «تل»»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، سال۴، اسد- سنبلهٔ ۱۳۶۶.

۱۱۰. پوهاند شاه علی‌اکبر شهرستانی، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۴، سال سوم، ۱۳۶۴.

۱۱۱. جلالی، داکتر لطیف، «د ملا فیض محمد کاتب هزاره»، هیواد، د ثور د میاشتی۳، شنبه، د ۱۳۶۲.

۱۱۲. جهانبین، «پرنده و آشیانه»، ندای کهسار، ۱۵ عقرب ۱۳۶۵.

۱۱۳. جهانبین، «در امتداد زمان»، ندای کهسار، شمارهٔ ۱۹، اول عقرب ۱۳۶۵.

۱۱۴. حسینی، نعمت، «اشک رجب»، ژوندون، شمارهٔ ۳، سال دوم، (دورهٔ جدید) ۱۳۶۲، ۱۳۶۱/۹/۴.

۱۱۵. خانلری، دکتر پرویز ناتل، مجلهٔ سخن، شمارهٔ ۱۲، سال نوزدهم، ۱۳۲۲ ـ ۱۳۳۶.

۱۱۶. خسرو، «در آستانهٔ تدویر جرگهٔ سراسری ملیت هزاره »، جریدهٔ ندای‌کهسار، شمارهٔ ۱۲، ۱۵ سنبله ۱۳۶۶.

۱۱۷. خوشحال، «سیماها و کارنامه‌ها»، حقیقت انقلاب ثور، ۲۸ اسد، شمارهٔ ۲۹۲ سال هشتم، ۱۳۶۷.

۱۱۸. راهب، «یاد شهدا جاودانه باد»، پامیر شمارهٔ ۶۳، سال۳، ۱۶ جوزا ۱۳۶۴.

۱۱۹. زینب، «جرگهٔ صلح، جرگهٔ آشتی»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۸۴، ۳۰ سنبله ۱۳۶۶.

۱۲۰. ساغر، «واحدهای اداری در خدمت مردم قرار دارند»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۰۴۰، سال ۳۶، دورهٔ سوم، ۲۸ جدی ۱۳۶۳.

۱۲۱. شاهو، علی‌بابا، «فیض‌محمد کاتب، نویسنده و مورخ برجستهٔ ملیت برادر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲، ۱۳۶۵.

۱۲۲. شفاهی، «نظری به السوالی پنجاب»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳۰۲، ۱۳۶۷.

۱۲۳. شهرستانی، پوهاند شاه علی‌اکبر، «حسن بیگ»، ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۲، ۱۳۶۵.

۱۲۴. شهرستانی، شاه علی‌اکبر «گوشه‌ای از ادب عامیانهٔ دری؛ بقایای بعضی از مختصات لهجه‌های ترکی در لهجهٔ دری هزاره‌گی»، مجلهٔ ادب، شمارهٔ۱، سال اول، ۱۳۵۳.

۱۲۵. صدیقی، دکتر جلال‌الدین، «مطلبی از یک مقاله»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۲، سال ۶۱، ۱۳۶۲.

۱۲۶. عبدالستار، «مصاحبه‌های ما»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۲۹ سنبله ۱۳۶۶.

۱۲۷. عصمتی، پوهنیار فیض‌الدین، «پرندگان مهاجر آب‌ایستاده و دشت ناور غزنی»، دانش، شمارهٔ۶، دیپارتمنت جنگلات و هارتی‌کلچر، پوهنخی زراعت، ۱۳۶۶.

۱۲۸. علومی، فاطمه، «ایجاد ارکستر محلی هزاره»، روزنامهٔ هیواد، شمارهٔ ۱۲۰۸، سال ۳۶، دورهٔ سوم، ۱۷ اسد ۱۳۶۴.

۱۲۹. غلام‌علی، «بامیان در مسیر مصالحه»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۷۵، سال هفتم، ۱۳۶۶.

۱۳۰. فخری، حسین، «نذر»، روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۱۰۳، یک‌شنبه، ۸ اسد ۱۳۶۸.

۱۳۱. فوزیه، «شیخ محمدعلی ارزگانی، عضو شورای مرکزی ملیت هزاره»، حقیقت انقلاب ثور، ۶ دلو ۱۳۶۴، شمارهٔ ۱۲۳.

۱۳۲. فوشه، موسیو الفرد، راهنمای بامیان، «تألیفاتی در موضوع آثار عتیقهٔ بامیان»، سال ششم، مجلهٔ کابل، شمارهٔ ۶۷ و ۶۸، ۱۳۵۶.

۱۳۳. قریشی، پوهنوال دکتر خواجه عزیزالله قریشی، «فشردهٔ استراتی‌گرافی و اوروژنی مناطق جاغوری- مالستان»، مجلهٔ طبیعی- علوم، دیپارتمنت جیولوجی، پوهنخی زمین‌شناسی، پوهنتون کابل، شمارهٔ دهم، سال هشتم، شمارهٔ۲، سال ۱۳۶۵.

۱۳۴. کاوه، «دربارهٔ قاموس لهجهٔ هزاره‌گی»، جریدهٔ ندای کهسار، شمارهٔ ۱۲، سال اول، ۱۵ سرطان ۱۳۶۵.

۱۳۵. لطیف، عبدالکریم، «پهلوان نجف‌علی»، مجلهٔ ژوندون، شمارهٔ ۴۵، سال ۲۷، ۱۳۵۵.

۱۳۶. محمدصادق، «جرگهٔ سراسری ملیت هزاره رویداد با اهمیت»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۴، ۲۹ سنبله ۱۳۶۶.

۱۳۷. مسکوب. ر، «کنج گراج»، مجله ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۱۵، سال سوم، ۱۳۶۴.

۱۳۸. مهربان، عبدالله، «هزاره‌های قلعهٔنو»، مجلهٔ ملیت برادر، شمارهٔ ۷، ۱۳۶۳.

۱۳۹. ناشکن، «ساعتی با کارکنان رادیو»، مجلهٔ پشتون ژغ، شمارهٔ ۱۶، سرطان ۱۳۴۴.

۱۴۰. نایب‌علی، «ایجاد شورای مردم زحمت‌کش ملیت هزاره دستاورد انقلاب ثور»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۴، سال سوم، ۱۳۶۵.

۱۴۱. نایل، حسین، سالنامهٔ فرهنگی، کابل، ۱۳۶۷.

۱۴۲. نجیب‌الله، «دربارهٔ ایجاد مجلهٔ «غرجستان»، نشریهٔ شورای مرکزی ملیت هزاره»، وزارت امور ملیت‌ها، مصوبهٔ دارالانشای کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، ۶/۱۴۰ مورخ ۱۳۶۶/۸/۲۸.

۱۴۳. نصیب، ناصر، «تعیین مصارف طویانه در عروسی مردم هزاره»، مجلهٔ زنان افغانستان، شمارهٔ ۹-۱۰، مسلسل ۴۲، قوس و جدی ۱۳۶۴.

۱۴۴. نصیب، ناصر، «دوبیتی‌های محلی خلق هزاره»، مجلهٔ فرهنگ مردم، شماره‌های ۴ و ۵، جوزا- سنبله ۱۳۵۹.

۱۴۵. ننگیال، اسحاق، «در دفاع از مادروطن»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۱۰۰، ۶ جدی ۱۳۶۵.

۱۴۶. نیکپی، عبدالستار، «با مورال عالی در سنگر دفاع از وطن»، روزنامهٔ پیام، شمارهٔ ۱۵۸، سال اول، ۱۸ سرطان ۱۳۶۸.

۱۴۷. هزاره، ابراهیم، «صفر هزاره»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۴، سال پنجم، ۱۳۶۶.

۱۴۸. هنریار، طاهر، «از جاودانه‌گان میهن؛ شیرمردی از بامیان»، حقیقت انقلاب ثور، شمارهٔ ۲۵۲، سال پنجم، سرطان ۱۳۶۴.

۱۴۹. هوشنگ، «نقش جرگه‌ها در تأمین صلح»، مجلهٔ ملیت‌های برادر، شمارهٔ ۳، سال چهارم، ۱۳۶۶.

۱۵۰. هیأت بانک جهانی، ترجمهٔ سید خلیل هاشمیان، افغانستان و سیر انکشاف اقتصادی آن، ۱۳۵۷.

۱۵۱. ولوالیجی، «لوای قومی ملیت هزاره؛ سربازان و افسران حماسه می‌آفرینند»، روزنامهٔ پیام، شمارهٔ ۱۴، شنبه، ۳ سرطان ۱۳۶۸.

منابع انگلیسی

152. FAO/UNDO (1981): National parks and wildlife management, Afghanistan, Rome vol. I.

153. Fo: DP/AFG/78/001

154. FAO,(1973-78): various reports on natural conservation sites and field trips, Kabul.

155. FAO,(1977): management plan for Ab-1 Estada and Dashti- Nawor flamingo and waterfowl sanctuaries FO:/AFG/74 016, 43pp

156. Hassanyar, A.S.(1987): Environmental legislation and institutional frame work in Afghanistan SACEP international workshop on Environmental legislation- New Delhi, January 15-16.

157. IUCN,(1979): Red data book, Vol. 2, Ave. Edited by W.B. king 2nd revised edition, Morges.

158. National parks and utilization of wildlife resources Afghanistan, Rome.

نمایه

الف

ب

ج

چ

ژ

س

گ

ل

م

ی